

بُرْهَانُ الْحَقِّ

تأليف
نور علی الہی

برہان الحق

تالیف

نور علی الہی



انتشارات جیحون

خیابان انقلاب مقابل دانشگاه تهران شماره ۱۴۲۶ تلفن ۶۴۰۴۵۳۲

کتاب برهان الحق

تألیف نورعلی الهمی

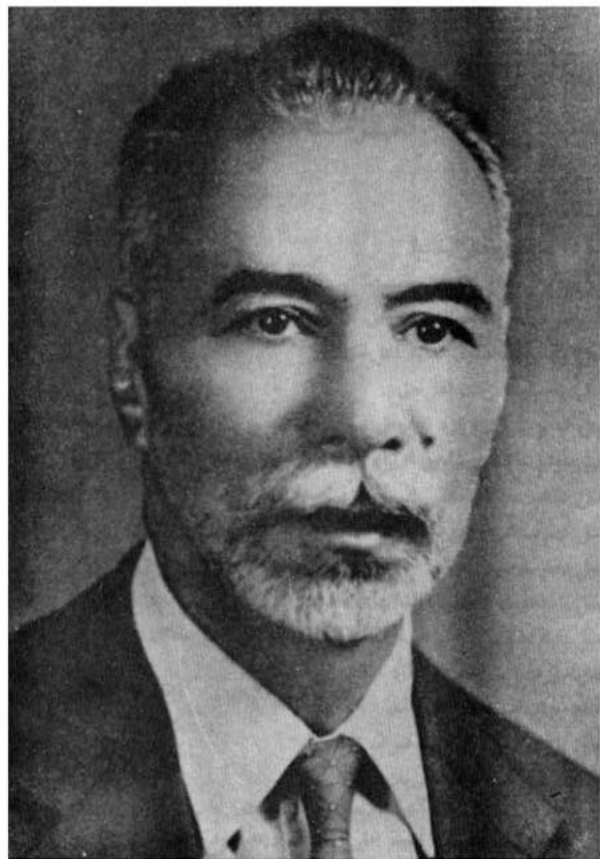
چاپ هشتم

تاریخ انتشار ۱۳۷۳

تعداد ۱۰۰۰۰

چاپ دیا

کلیه حقوق و چاپ و نشر برای مؤلف محفوظ است



فهرست مطالب

۱	مقدمه مؤلف
۵	فصل اول - اهل حق کیست؟
۷	فصل دوم - مرام اهل حق چیست؟
۱۷	فصل سوم - ریشهٔ مسلک اهل حق از کجاست؟
۲۰	فصل چهارم - اصول عقاید اهل حق
۲۲	فصل پنجم - ارکان اهل حق
۲۶	فصل ششم - آنچه نزد اهل حق مقدس است
۲۸	فصل هفتم - ذکر مشاهیر اولیاء رستهٔ اهل حق و بعضی از یارانسان
۴۸	فصل هشتم - ذکر بعضی از یاران برجستهٔ سلطان اسحق
۵۳	فصل نهم - شرط ورود به مسلک اهل حق
۶۰	فصل دهم - سرسپردن
۶۵	فصل یازدهم - تشکیل خاندانهای حقیقت
۷۶	فصل دوازدهم - سرسپردن اولاد خاندانها بعد از زمان سلطان
۸۱	فصل سیزدهم - دستور انعقاد جمع اهل حق
۹۳	فصل چهاردهم - تعریف نذر
۱۰۴	فصل پانزدهم - تشریفات، صرف نذر:
۱۰۴	مبحث اول - قربان
۱۲۵	مبحث دوم - آنچه در حکم قربان است
۱۲۷	مبحث سوم - آنچه نه قربان است و نه در حکم قربان
۱۲۸	مبحث چهارم - خدمت
۱۲۸	مبحث پنجم و ششم - نیاز و شکرانه

- فصل شانزدهم - راجع به نذر هائی که در اثنای نذر قبلی بجمع آورده میشوند ۱۲۹
- فصل هفدهم - آداب جو زسر ۱۳۲
- فصل هیجدهم - عبادات خصوصی اهل حق: ۱۳۸
- مبحث اول - نماز اهل حق ۱۳۸
- مبحث دوم - روزه اهل حق ۱۴۲
- مبحث سوم - روزه خصوصی اهل حق ۱۴۴
- فصل نوزدهم - راجع بشارب نزدن ۱۶۲
- فصل بیستم - رفع توهمات: ۱۷۲
- مبحث اول - مظهر و جامه و دون ۱۷۲
- مبحث دوم - ذات مهمان و ذات بشر ۱۷۷
- مبحث سوم - علی الهی نبودن اهل حق ۱۷۷
- تبصره - درباره علو مقام حضرت علی (ع) ۱۷۹
- خاتمه - (مربوط به چاپ اول) ۱۸۵
- مستندات - (شامل ۴۲ مستند) ۱۸۷
- ملحقات - (شامل ۳۶۶ سؤال و جواب) ۲۲۵
- سؤالات مربوط به مقدمه برهان الحق ۲۲۷
- سؤالات مربوط به فصل اول - اهل حق کیست ۲۵۹
- سؤالات مربوط به فصل دوم - مرام اهل حق چیست ۲۶۶
- سؤالات مربوط به فصل سوم - ریشه مسلك اهل حق از کجاست ۲۹۴
- سؤالات مربوط به فصل چهارم - اصول عقاید اهل حق ۳۰۵
- سؤالات مربوط به فصل پنجم - ارکان اهل حق ۳۶۷
- سؤالات مربوط به فصل ششم - آنچه نزد اهل حق مقدس است ۳۹۰
- سؤالات مربوط به فصل هفتم - ذکر مشاهیر اولیاء رسته اهل حق... ۳۹۶
- سؤالات مربوط به فصل هشتم - ذکر بعضی از یاران برجسته دوره سلطان ۴۱۵
- سؤالات مربوط به فصل نهم - شرط ورود به مسلك اهل حق ۴۲۲
- سؤالات مربوط به فصل دهم - سرسپردن ۴۴۱
- سؤالات مربوط به فصل یازدهم - تشکیل خاندانهای حقیقت ۴۴۷
- سؤالات مربوط به فصل دوازدهم - سرسپردن اولاد خاندانها بعد از سلطان ۴۶۶

- ۴۷۶ سؤالات مربوط به فصل سیزدهم - دستور انعقاد جمع اهل حق
- ۴۸۴ سؤالات مربوط به فصل چهاردهم - تعریف نذر
- ۵۱۶ سؤالات مربوط به فصل پانزدهم - تشریفات صرف نذر
- سؤالات مربوط به فصل شانزدهم - نذرهاییکه در اثنای نذر قلبی
 بجمع می‌آورند
- ۵۳۶
- ۵۳۸ سؤالات مربوط به فصل هفدهم - آداب جو زسر
- ۵۵۸ سؤالات مربوط به فصل هیجدهم - عبادات خصوصی اهل حق:
- ۵۶۰ سؤالات مبحث اول - نماز اهل حق
- ۵۸۰ سؤالات مبحث دوم - روزه اهل حق
- ۵۸۳ سؤالات مبحث سوم - روزه خصوصی اهل حق
- ۶۰۵ سؤالات مربوط به فصل نوزدهم - راجع بشارب نزدن
- ۶۱۱ سؤالات مربوط به فصل بیستم - رفع توهمات:
- ۶۱۳ مبحث اول - مظهر و جامه و دودن
- ۶۳۲ مبحث دوم - ذات مهمان و ذات بشر
- ۶۳۴ مبحث سوم و تبصره - علی‌اللهی نبودن اهل حق و علو مقام علی
- ۶۵۲ سؤال ۳۶۶ (وجه تسمیه کلمات نور علی‌اللهی)
- ۶۵۷ فهرست اعلام اشخاص و اماکن و اصطلاحات خاص
- ۶۸۲ فهرست خلاصه سؤالات

مقدمه

بسم الله الرحمن الرحيم - بعد از حمد و ثنای باریتعالی و درود بر انبیاء و مقریین خدا. غرض از تحریر این تسطیر آنکه چون این حقیر نورعلی الهسی فرزند مرحوم حاج نعمت الله راجع به مسلك اهل حق در نتیجه مطالعات ممتدّه و تحقیقات ممکنه اطلاعاتی کسب نموده ، روی این اصل بنا بر تمایل جمعی از دوستان با اینکه بضاعت علمی ندارم و اطلاعاتم محدود است لذا بقدر فهم خود شمه‌ای از رئوس مطالب و حاقّ واقع مسلك نام برده تحت فصولی چند اختصاراً معروض می‌دارد . امید است خوانندگان محترم از سهو و خطا و نارسائی انشاء غمض عین فرمایند (هر کس بقدر فهمش فهمیده مدعا را).

اما اینکه عرض شد حاقّ واقع برای احتراز از مفهوم مخالف آن است زیرا از آنجائیکه جماعت اهل حق در امور شرعی تابع شریعت اسلام هستند ، غیر از قرآن و سایر کتب مذهبی اسلامی کتاب مدوّنه دیگری که بمنظور ضبط تاریخ و حفظ سایر دستورات مسلکی بطبع رسیده باشد در دست ندارند تا مصون از اشتباهات باشند؛ همین سبب شده است گروهی ساده لوح اهل حق بعلّه بی اطلاعی از مبانی عقاید خود

و معاشرت و همسایگی با فرق مختلفه دیگر (مانند علی اللّهی^(۱))ها و غیره) بدون اینکه خودشان هم متوجه شده باشند اختلاط و امتزاج و انحراف مهمی در اساس مسلکشان بوجود آمده است. مثلاً شاید بعضی‌ها خود را علی اللّهی میدانند و شبه ذلك و حال اینکه غالی و مشرک نیستند.

بنابراین آنچه را بر خلاف اصل حقیقت مسلک اهل حق واقعی اشتها دارد از موضوع بحث این کتاب خارج و بهیچوجه ذکر از آن نخواهد شد (مگر بر سبیل حکایت) و آنچه را به احتمال قوی مقرون بحقیقت تشخیص داده شده، در اینجا می‌نگارد. چه تحقیقاتی که بعمل آورده‌ام به استناد مستندات زیر است، حال تا چه حد صحیح باشد خداوند داند «وَاللّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ»^(۲).

- ۱- اخبار متواتره شفاهی موثقی و مطلعین بزرگان اهل حق.
- ۲- فرمایشات منتسبه به سلطان اسحق مؤسس مسلک اهل حق و یاران مقرب زمان ایشان، همچنین بزرگان قبل از ایشان (از شاه خوشین^(۳) و غیره) معروف به کلام سرانجام یا کلام خزانته که گویند حجیت دارد.
- ۳- گفتار سایر بزرگان اهل حق بعد از زمان سلطان اسحق است که از حیث سندیت در مرتبه دوم کلام سرانجام محسوب است.
- ۴- بعضی از تألیفات مرحوم پدرم حاج نعمت‌الله.
- ۵- مستنداتی است که از انطباق مسائل مسلک اهل حق با سایر

۱- مستندات ردیف ۱.

۲- سوره ۲ آیه ۳۹ و سوره ۳ آیه ۳۴ و ۱۲۱

۳- Shâh Khoshîn - ۲

کتاب مذهبی و فلسفی و عرفانی و تاریخی و علمی و ادبی و لغوی در خارج مأخوذ گشته.

لذا با در نظر گرفتن مستندات مذکور آنچه نوشته میشود بدون اعمال حب و بغض و اظهار عقیده شخصی است. البته تشخیص صحت و سقم مطالب بقضاوت محققین و اگذار میگردد، چرا امکان تحقیق و قوه فهم بنده بیش از این نیست «لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى»^(۱). ضمناً از مطلعین و محققین و منتقدین محترم مستدعی است هرگونه اطلاعات یا تحقیقات یا انتقادی در این خصوص بنظرشان میرسد اعلام فرمایند مزید تشکر و امتنان است، زیرا قصد نگارنده از این نگارش فتح بابی برای تحقیقات است نه تبلیغات.

در اینجا لازم شد این نکات را نیز متذکر شوم:

اولاً - فرمایش بزرگان مسلک اهل حق اعم از سراً انجام و غیره، مطلقاً «کلام» یا «دقتراً» گویند و علمای این مسلک هم «کلام خوان» دانند و کلامها هم همگی به نظم است نه نثر.

ثانیاً - کلام سراً انجام بزبان کُردی^(۲) اَوْرَامَانِی^(۳) و سایر کلامها قسمتی بزبان کُردی و قسمتی بزبان تُرکی است و مختصری هم مرکب از فارسی و کُردی و لُری میباشد.

ثالثاً - چون کلامهای مزبور بعلمتی که قبلاً اشاره شد جمع آوری و طبع نشده، نتیجه این شده است فعلاً آنچه از نوشتجات متفرقه بنام کلام نزد اشخاص کم و بیش یافت میشود غالباً مبنی بر اغلاط

۱ - سوره ۵۳ آیه ۳۹.

۲ - *Awrāmāni*

یا اشتباه یا اختلاف است. روی این اصل نمی‌توان همگی را بطور متقن مستند قرار داد، این بود بعضی از آنها را که احتمال میرفت تا حدی مقرون بصحت باشد مورد استفاده قرار دادیم. ضمناً مکتوم نماند موفقیتیم بجمع آوری و مطالعه آن کلام‌ها دو سبب داشت: یکی آنکه قسمت اعظم آنها موروثی از پدر داشتیم، و دیگر آنکه بقیه هم در هر جا و نزد هر کس یافتیم با زحمات زیاد بدست آوردیم.

رابعاً - بزرگان اهل حق که ذکر اسامی برخی از آنان ضمن بیان مطالب بعدی خواهد آمد، از هر يك كشف و کرامات عدیده نقل شده است، لیکن چون قصد نگارنده معرفی مسلك اهل حق است نه نفی و اثبات موضوع، بنابراین از داستان نویسی بهر کیفیتى باشد خودداری میشود.

خامساً - از بزرگان اهل حق که در این کتاب یاد میشود، راجع بتاریخ تولد و فوت و محل زندگانی ایشان به روز و ماه و سال، هر چه کوشش شد متأسفانه مدرك صحیحی بدست نیامد لذا فقط اکتفاء بذکر اقران خواهد شد.

فصل اول

اهل حق کیست ؟

باید دانست تا آنجائیکه تاریخ نشان می‌دهد نوع بشر در هر زمان و مکان بنا باقتضای طبیعت و انطباق آن با مقتضیات وقت احتیاج مبرم بوضع قوانینی دارد، از لحاظ امور زندگی موجب حفظ انتظامات و آسایش جامعه باشد، و از لحاظ امور اخروی سبب معرفت بنفس و عالم ماوراءالطبیعه شود. روی این اصل از بدو پیدایش بشر تا کنون مربیانی بنام انبیاء ظهور فرموده‌اند و هر یک بهر عصری بوده‌اند باقتضای رشد فکری آن عصر احکام خدائی را از طرف خدا انتشار داده‌اند، اسم آنرا کتاب آسمانی گذاشته‌اند.

نظر باینکه هر یک از آن قوانین موضوعه چنانکه فوقاً اشاره شد دارای دو جنبه هستند باین نتیجه می‌رسد:

جنبه اول که دائر مدار امور زندگی و حافظ انتظامات و آسایش و تهذیب و تربیت اخلاقی جامعه است، مرحله شریعت نامیده می‌شود. جنبه دوم که ارتباط با معنویات و عالم اخروی و ماوراءالطبیعه دارد، مرحله عرفان و مقام عرفانی نام دارد.

روی این ملاک آنچه از کتب آسمانی دلالت لفظی بر ظاهر امر

نماید آنرا شریعت خوانند و آنچه را دلالت معنوی بر باطن امر و کشف حقایق دارد آنرا عرفان دانند. و بعبارة اُخری عرفان ثمرهٔ ددخت شریعت و نتیجهٔ غائی فلسفه و حکمت است. بنابراین اهل حق یکی از سلاسل عرفای شریعت محمدی (ص) میباشد.

فصل دوم

مراهم اهل حق چیست ؟

چون در هر موضوعی سیر تکامل بوسیله طی مراحل هست تا بکمال برسد ، در امور مذهبی هم آن مراحل را به شریعت و طریقت و معرفت و حقیقت تقسیم نموده اند. لذا اهل حق (۱) بکسی اطلاق میشود مراحل شریعت و طریقت و معرفت را طی نماید تا بمقام حقیقت برسد ، بدین ترتیب :

در مرحله اول که شریعت است : متدین به دین آدم صلی الله بوده و از مسلت ابراهیم خلیل الله و امت محمد رسول الله و مذهب ائمه هدی باشد.

در مرحله دوم که طریقت است: مؤمن به ولایت علی ولی الله باشد. یعنی باطی طریق شارع مقدس نبوی و پیوند سلسله مراتب بالعمه اطهار و تولا بولای علی، تحت لوای ولایت بمسلك اهل حق در آید.

در مرحله سوم که معرفت است ، با اطاعت از اولی الامر، مقام معرفت را درك نماید تا پیاپی من عرف نفسه فقد عرف ربه (۲) نائل شود.

۱- مستندات ردیف ۲.

۲- مصباح الشریعه (ص ۴۱ س ۲) - بستان السیاحه (ص ۳۷ س ۳) - بملاوه مشهور بین عام و خاص است.

آنگاه در مرحله چهارم حق و حقیقت را دریابد تا کمال را در
وصال و بقا را در فنا ببیند، چنان باشد قطره نَم و وجودش را به یَم
لایتناهی الهی معدوم و محو سازد یعنی فنا فی الله محض گردد.

و هر يك از مراحل نام برده بمصداق آیات کلام الله مجید من
جمله این آیات آتی الذکر است :

۱- راجع باینکه متدین به دین آدم صفی الله باشد. چون دین آن
است خداوند برای شناسائی خود در بدو امر به آدم صفی الله جزء سایر
اسماء آموخت ، بدلیل این آیه «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ
عَلَى الْمَلَائِكَةِ الْإِلَهِيَّةِ» یعنی «و آموخت بآدم نامها را همگی پس عرضه
داشت آنها را بر فرشتگان الخ.» (سوره ۲-آیه ۳۱) (۱). و دین (۲) بکسر
اول ، در لغت و در قرآن باین معانی آمده است : توحید ، طاعت ،
عبادت ، مسلمانی ، جزا (پاداش) .

دلیل بر توحید این آیه است : «الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ
«همانا مر خدا را است دین پاک» (سوره ۳۹-آیه ۳).

دلیل بر طاعت این آیه است : «وَتِلْكَ الْأَمْثَلُ حَقًّا لِّقَوْمٍ
راست دین پیوسته» (سوره ۱۶-آیه ۵۲) .

دلیل بر عبادت این آیه است : «فَاعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ
پرستش کن خدا را در حال پاکیزگی مر اورا است دین را» (سوره ۳۹-آیه ۲).

دلیل بر مسلمانی این آیه است : «إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ» یعنی

۱- چون شمارش آیات بعلت اختلاف نظر علمای اخبار و تفسیر مختلف است بنا
براین اگر شمارش آیات در این کتاب با بعضی چاپهای مختلف قرآن اختلاف داشت
از چند شماره قبل و بعد جستجو فرمایند و شماره سوره مناط اعتبار است.

۲- مجمع البحرین (باب دین).

«بدرستی که دین نزد خدا اسلام است» (سوره ۳-آیه ۱۹).

دلیل برجوا این آیه است: «يَوْمَئِذٍ يُوقِفِهِمُ اللَّهُ دِينَهُمْ» یعنی «در آن روز پردازدشان خدا پاداششان» (سوره ۲۴-آیه ۲۵) همچنین «مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ» یعنی «پادشاه روز جزا» (سوره ۱-آیه ۴).
و بطور کلی از مجموع معانی کلمهٔ دین چنین مستفاد میشود:
مسلمان شدن و گردن نهادن بفرمان خدای واحد و رسم بندگی بجای آوردن،
پاداش دنیا و آخرت نصیب آید.

۲- راجع باینکه از ملت ابراهیم خلیل الله باشد این آیه است:
«قُلْ صَدَقَ اللَّهُ فَاتَّبِعُوا مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ» یعنی
«بگو راست گفت خدا پس پیروی کنید ملت ابراهیم یکتاپرست را و
نبوده است از شرك آورندگان» (سوره ۳-آیه ۹۵).

۳- راجع باینکه از امت محمد رسول الله (ص) باشد این آیه
است: «وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَآمَنُوا بِمَا نُزِّلَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ
وَهُوَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ كَفَّرَ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَأَصْلَحَ بَالَهُمْ» یعنی «و آنانکه
ایمان آوردند و کردند کار شایسته و گرویدند بآنچه فرستاده شد بر محمد
و او حق و راست است از پروردگارشان و بپوشاند از ایشان بدیهای
ایشان را و بسازد کار ایشان را» (سوره ۴۷-آیه ۲).

۴- راجع باینکه از مذهب ائمه هدی باشد این آیه است:
«يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِسْمِهِمْ فَمَنْ أُوَّيَّ كِتَابُهُ بِيَمِينِهِ فَاُولَئِكَ
يَقْرَأُونَ كِتَابَهُمْ وَلَا يَذَمُّونَ فَتَبْلَا» یعنی «روزی که بخوانیم هر گروهی
به پیشوای ایشان پس آنکه داده شود کتابش را بدست راستش پس آنان
بخوانند کتابشان را و ستم دیده نشوند باندازهٔ تارمیان هسته خرما»

(سوره ۱۷ - آیه ۷۱). زیرا ائمه هدی کسانی است از طرف خدا و رسولش به سمت پیشوائی و هدایت قوم برگزیده شوند و هر کس پیروی آنان نماید کتابش یعنی احکام دینش بدست راستش داده شده است که راه راست بسوی خدا است و اگر غیر این باشد آیه بعدی شاملش می شود میفرماید «وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَىٰ فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَىٰ وَأَضَلُّ سَبِيلًا» یعنی «و آنکه بوده است در این دنیا کور پس او است در آخرت کور و گمراه تر» (سوره ۱۷ - آیه ۷۲).

توضیح آنکه اهل حق ائمه هدی را حضرت علی (ع) و یازده فرزندش از امام حسن تا محمد مهدی میدانند و دارای مذهب شیعه اثنی عشری جعفری^(۱) هستند. البته سایر مذاهب فرق اسلامی را نیز اعم از تسنن و تشیع و غیره هر یک بجای خود محترم می شمارند مگر آن مذهبی که خارج از اصول احکام قرآنی و موازین شرعی باشد. بقول معروف اثبات شیء نفی ماعداء نمی کند. یعنی مذهبی را اختیار کردن دلیل بر رد سایر مذاهب نیست.

۵- راجع باینکه مؤمن به ولایت علی ولی الله باشد. چون کسی وارد مرحله شریعت محمدی میشود پس از مسلمان شدن بوسیله ادای کلمه شهادتین، باید نیز مؤمن بخانواده عترت طاهره گردد. یعنی به نبوت محمدی (ص) و ولایت علی و امامان از نسل او ایمان داسخ داشته و به احکام قرآن و دستورات آنان رفتار نماید، بفرمای این دو آیه کریمه: «كَانَتِ الْأَعْرَابُ أُمَّتًا قُلَّ لَمْ يَكُنْ فِيهَا مِنْ قَبْلِهِ نَبِيٌّ لَكُنَّ أُمَّةً إِذِ احْتَمَبُوا آلَ أَبِي سَلَمَةَ إِذْ جَاءُوا بِالْحَقِّ إِذْ هُمْ يُقَرَّبُونَ سِيقَ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ إِذْ يُؤْتَىٰ الْأَوَّلِينَ وَأُولَا الْأَنْفُسِ إِذْ تُسْفَرُونَ» (سوره بقره ۱۲۸-۱۳۰)

شَيْئاً إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ» یعنی «گفتند اعراب بادیه نشین ایمان آوردیم بگو ایمان نیاوردید و لکن گوئید اسلام آوردیم و هنوز در نیامده ایمان بدلهای شما و اگر فرمانبرید خدا و رسول او کاسته نشود از کارهای شما چیزی بدرستی که خدا است آمرزنده مهربان» (سوره ۴۹ - آیه ۱۴) اَيْضاً «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ كَمَّ لَمْ يَرْتَابُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ» یعنی «جز این نیست که مؤمنان آنانند ایمان آوردند بخدا و پیغمبرش و سپس شك نیاوردند و جهاد کردند بدار ایشان و جانهای خودشان در راه خدا آنانند راستگویان» (سوره ۴۹ - آیه ۱۵).

۶- راجع باینکه اطاعت از اولی الامر^(۱) برای درك مقام معرفت میباشد، بدلیل این آیه است: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا» یعنی «آنانکه گرویدید فرمان برید خدا و فرمان برید رسول را و صاحبان فرمان از شما و اگر ستیزه کردید در چیزی پس بازگردانید او را بخدا و رسولش اگر هستید ایمان آورندگان بخدا و روز واپسین این بهتر است و نکوتر در فرجام» (سوره ۴ - آیه ۵۹).

لاجرم چون ظاهر آیه مخصوصاً جمله «اولی الامر» دلالت بر وجه تشابه دارد، محتاج به تفصیل و تفسیر است از اینرو بشرح زیر تشریح میگردد:

اولاً - نظر باینکه این آیه با آیه قبلی ارتباط موضوعی دارد

اینک آن آیه را نیز مورد بحث قرار داده میشود که میفرماید: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَقُولُوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَعْلَمُوا بِالْعَدْلِ إِنَّ اللَّهَ نَبِئًا يَعِظُكُمْ بِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ سَمِيعًا بَصِيرًا» یعنی «بدرستی که خدا فرمان دهد شمارا که بازگردانید سپرده‌ها را باهل آنها و اگر داوری کنید میان مردم آنکه داوری کنید بعدالت بدرستی که خدا چه خوب است آنچه اندرز دهد شمارا بآن بدرستی که خدا است شنونده بینا» (سوره ۴ - آیه ۵۸).

ثانیاً - در خصوص هر دو آیه اقوال مختلفه و تفاسیر متعدده از علمای تفسیر (اعم از عامه و خاصه) منقول است که بحث تفصیلی آنها موجب تطویل کلام و زائد میباشد، لذا تلخیص قدر مشترك بین اقوال را عرضه میدارد.

ثالثاً - بمنظور روشن شدن موضوع و اخذ نتیجه مطلوبه لازم است بدو آیه ۵۸ سپس آیه ۵۹ تفسیر نمود تا معلوم شود اولی الامر چیست و کیست. شأن نزول آیه ۵۸ مبنی بر دو حکم است:

۱- بازگرداندن امانات باهلش .

۲- داوری کردن بعدالت .

و آیه مزبور در قضیه روز فتح کعبه شرف صدور یافت زیرا آن روز کلیدخانه کعبه میراث عثمان ابن طلحة بن الدار بهرنحوی بود، نتیجه از وی برسم امانت مأخوذ شد، هنگام رد کلید بعثمان، عباس بن عبدالمطلب (عم رسول) که میراث سقایت زَمْزَم را داشت علاوه بر منصب خود نیز تقاضای سدانت (کلیدداری) کعبه را از حضرت نمود. همین سبب نزول آیه جهت رد امانت و داوری بعدالت شد. البته حکم

عام است تخصیص بموضوع خاصی ندارد، شامل تمام موضوعات امانت و عدالت میشود (اعم از دنیوی و اخروی و مادی و معنوی).

اما راجع به امانت: چونکه هر امری از امور نسبت بهر کس و هر چیز یا امانت است (ودیعه) یا امانت‌گذار (مودع) یا امانت‌دار (مستودع)، مثلاً موجودیت موجودات امانت است از واجب الوجود، امانت‌گذار بمحل ممکنات که امانت داراست. همچنین حیات و رشد و اراده و عقل و فضل و دانش و منصب و مقام و تقوی و دیانت، از خداوند نزد انسان امانت است. و غفلت از انجام وظیفه نسبت بهر یک خیانت است، یعنی عدم رعایت حفظ الصّحّه خیانت بر حیات، بوالهوسی خیانت به رشد، و سواسی خیانت به اراده، کوتاه فکری خیانت به عقل، پست فطرتی خیانت به فضل، جهالت خیانت به دانش، ستمگری خیانت بمنصب و مقام، فسق و فجور خیانت به تقوی، کفر و شرک خیانت به دیانت و امثالهم است. و از جمله امانات خدا نیز امامت و جانشینی حضرت رسول است. بدیهی است این مقام بکسی اعطاء میشود که خدا و رسول آنرا انتخاب کرده باشند.

اما راجع به عدالت: داوری کردن بین مردم بعدالت سبب تقرّب بخداست و خلافتش تقصیر غیر قابل بخشش بشمار میآید. جهة اینکه منصوبین بمقام داوری اگر مرتکب خبط یا خطائی شوند خیانت بجامعه محسوب است، جنبه فردی ندارد تا قابل گذشت یا محدود بمجازات معینی باشد. بهمین مناسبت خداوند تهدید و نسق آنرا بابیانی بدیع و لطیف و کنایه‌ای شریف و ظریف بقالب موعظه در آورده تا بدانند آنچه گویند و کنند خداشنود و بیند و در ترازوی عدل الهی بسنجد

و بکفیری که بوصف نیاید محکوم ابد گردند.

پس ماحصل آنکه در این آیه ۵۸ وظیفه امانت‌داران و دیعه خدائی، در هر سنخ و صنف و طبقه و مقامی که زمام‌دار امور هستند (اعم از انبیاء و اولیاء و علماء و سلاطین و وزراء و امراء و غیره) تعیین شده است تا بدانند برای حفظ حقوق تابعین چه وظیفه‌ای دارند. در آیه بعدی یعنی آیه ۵۹ نیز تکلیف تابعین در مقابل زمام‌داران خود تعیین شده است بدین تفصیل:

اول- اطاعت بخدا، عبارت است از: عمل کردن با احکام او که موسوم بکتاب‌الله می‌باشد.

دوم- اطاعت برسول‌خدا، (اعم از زمان حیات یا بعد از رحلتش) عبارت است از: پیروی بدستورات او که موسوم به سنّه و میسن کتاب‌الله می‌باشد.

سوم- اطاعت باولی‌الامر، عبارت است از: انقیاد بجان‌نشینان واقعی حضرت رسول (در هر زمان و مکان). بعبارة دیگر اولی‌الامر اشخاصی است متّصف بصفات رسول و برگزیده از طرف خدا باشند که مروج و مجری احکام کتاب‌الله و حافظ سنّه رسول‌الله هستند. توضیح آنکه علمای تفسیر اعم از عامه و خاصه هر يك (اولی‌الامر) را بروایات مختلفه تعبیر و تفسیر کرده‌اند بدین خلاصه:

بعضی گویند: فقط ائمه معصومین است یعنی (دوازده امام شیعه اثنی عشری).

بعضی گویند: فقط خلفای راشدین است یعنی (بروایتی ابوبکر و عمر- بروایتی ابوبکر و عمر و عثمان و علی رضی الله عنهم).

بعضی گویند: عموم فقها و پیشوایان اسلام است (از اهل تسنن).
 بعضی گویند: عموم مجتهدین و علمای اعلام است (از اهل
 تشیع).

بعضی گویند: اقطابی است در هر عصر از سلسله مراتب بدآید
 بائمه اطهار برسد (سلاسل عرفانی).

بعضی گویند: باستناد شأن نزول آیه در قضیه خالد بن ولید و
 عمار یاسر، امراء لشکر اسلام است.

بعضی گویند: بطور کلی فرمانروایان اسلام از هر طبقه است
 اعم از امراء و حکام و وزراء و سلاطین و علماء و غیره.

اهل حق گویند: ائمه معصومین است - سپس هر کس در هر زمان با
 پیوند دشته ایمان بآن خاندان بمقام مظهریت و مشیت رسید یعنی انسان
 کامل و مظهر جلوه ذات حق گردید، چنانکه اداهاش عین مشیت الله شد
 ادلی الامر است. باصطلاح اهل حق آن را دیده‌دار و باطن‌دار نیز گویند
 یعنی هر چه بیند از حق است و هر چه گوید از باطن امر است نه از
 ظاهر کلام، بهمین مناسبت است که قبلاً گفته شد اطاعت از اولی الامر
 موجب درک مقام معرفت است مضافاً طالبین را بحق و حقیقت میرساند.
 والحاصل بموجب قسمت اخیر این آیه (آیه ۵۹) برای رد
 هر گونه اختلاف و نزاع راجع بمطالب فوق باید رجوع بخدا و رسول
 نمود که جای گزینشان کتاب الله و سننه است.

این بود مرام اهل حق، بقیه دستورات اخلاقی اهل حق (از قبیل
 نیکی و بدی) بدین خلاصه است:

آنچه در شریعت ادا شود و نواهی است برای اهل شریعت بیک مرتبه

و اهل طریقت بدو مرتبه و عرفان یافتگان سه مرتبه و اهل حقیقت که مقام آن
شان اهل حق است بجهاد مرتبه شدیدتر باید رعایت شود زیرا ثواب و عقاب آنها
بهمین تناسب خواهد بود.

فصل سوم

ریشهٔ مسلك اهل حق از کجاست ؟

اهل حق که مشتق از حق و حقیقت است اساس آن از «فَالْآلَتْ بِرَبِّكُمْ» تا ظهور حضرت مَوْلَى السَّمَوَاتِ عَلِیِّ بْنِ اَبِیطَالِبٍ (ع) در هر زمان و مکان جزء اسرار انبیاء و موصّلین بحق بوده . از حضرت علی (ع) تا امام دوازدهم محمد مهدی آن اسرار یدأبید بیکدیگر سپرده اند (بعضی آن را سَرِّ امامت می نامند). در هر دورانی هم فقط توسط امام وقت بقلیلی از یاران محرم ، آنهم بهر یاری تا هر حدی اقتضاء داشته ، بیان سَرِّ مزبور شده است. کما اینکه حضرت علی (ع) به کمیل بن زیاد نخعی و سلمان پارسی و اباذر و مقداد و حسن بصری و چند نفر دیگر موسوم باصحاب سَرِّ بر حسب استعداد هر یک اظهار فرموده است. بهمین دلیل است در خبر آمده «لَوْ عَلِمَ أَبُو ذَرٍّ مَا فِي قَلْبِ سَلْمَانَ لَفَتَلَهُ أَوْ لَتَمَّرَهُ»^(۱) و در دورهٔ امام ششم حضرت جعفر صادق (ع) به بَهْلُولُ و چند نفر دیگر توجه شده است. همچنین در دورهٔ امام هشتم علی بن موسی الرضا (ع) به معروف کسرخ و غیره ، تا اینکه حین الغیبت حضرت حجّت محمد مهدی صاحب الزّمان عجل الله فرجه بروایت اهل حق يك جلسهٔ

سری مرکب از یاران خاص‌الخاص با حضور آنحضرت در محل خلوت یا در عالم معنوی بنام «بیتابَس»^(۱) ساج نار^(۲) تشکیل، چنین امر شد اسرار مذکور را بعد از غیبت آنحضرت در هر زمان توسط ولی وقت به خواص ابلاغ گردد. و اولیائی که بعد از غیبت حضرت مهدی (ع) بوجود آمده‌اند زیاد است، غالباً در کتب تواریخ و تذکره‌های عرفاء ذکرشان هست، در اینجا ثبت نامشان زائد میدانند. فقط در جای خود بذکر اشخاصی می‌پردازد که نامشان در کتب و تذکره‌های مزبور نیست و از مشاهیر رشته اهل حق میباشند.

توضیح آنکه بیتابَس ساج نار بدین توجیه است:

۱- «بیتابَس» لغت فارسی است مرکب از دو کلمه: بیتا و بس (بیتا (بفتح با) : درب‌خانه - درب سرا - پُر، و بس (بفتح با و سکون سین): بسیار - کافی - قطع - فقط - حسب، که ماحصل وجه تسمیه ترکیبی بیتابَس به تناسب موضوع در اینجا با در نظر گرفتن مجموع معانی مختلفه آنها، می‌توان این جمله را از آن ترکیب و استخراج نمود: (باب خانه حقیقت در سرای آخرت که پر از اسرار حقایق کثیرالفایده و کفایت‌کننده قطعی است فقط، حسب الامر الهی مفتوح میگردد). ولی باصطلاح اهل حق «قرارداد منعقد کافی قطعی» میباشد، بعبارة اخیری «قانون اساسی مذهبی» که معنای با وجه ترکیبی فوق‌الذکر منافاتی ندارد. بعضی هم بیتابَس گفته‌اند یعنی قرارداد منعقد بیعت بست.

۲- ساج نار: ساج لغت فارسی است معانی مختلفه دارد از جمله

۱ - Bay&bas آندراج - فرهنگ انجمن آرای ناصری - برهان قاطع - گیاه‌اللفه.

۲ - Sadjnar مستندات ردیف ۵ -

(تابه) که قطعه آهنی پهن و دایره شکل است، روی اجاق گذاشته، نان تَنُک با او می‌پزند. نَارُ بعربی آتش را گویند. پس معنی تحت اللفظی (ساج نَار) یعنی (تابه نان‌پزی) روی آتش است. ولی باصطلاح اهل حق^(۱) چشمه خورشید را گویند زیرا، آن عالم معنوی یا محل خلوت بیابَس ساج نَارِی از لحاظ محیط نور و حرارت تشبیه به چشمه خورشید شده است و به تعبیر دیگر تشبیه به ساج نان‌پزی روی آتش است که خمیر اسرار نبوت را با قوام یافتن در ظرف ولایت روی ساج وحدت توسط آتش معرفت به نان رحمت تبدیل و به فیض یافتگان حق و حقیقت تحویل شده است.

فصل چهارم

اصول عقاید اهل حق

در مسلك اهل حق اصول عقاید بر این نهج میباشد - نظر به پنج اصل اصول دین شرع مبین یعنی: توحید- عدل- نبوت- امامت- معاد، نکات زیر لازم‌الرعایه و واجب‌الاطاعة است:

۱- خدا را بتعریف و توصیفی باید شناخت که جمیع انبیاء و اولیاء و موحدین واقعی شناخته‌اند.

۲- با توجه بعدل الهی چون جمیع موجودات صنع خداست و هیچ موجودی بی حکمت الهی بوجود نیامده، پس هر شیء را بجای خود نیک باید دید. اگر از موجودی بعلتی عمل زشتی ناشی شود آن عمل، مورد تنفر است باید حتی القوه سعی و مبارزه جهة ریشه کن ساختن آن عمل و نظائر آن نمود. ما حصل باید علت را جست و برطرف کرد.

بعبارت دیگر اهل حق هیچ شیء را نباید بد داند و بدگوید و تحقیر نماید مگر در موردی که خداوند صریحاً فرموده باشد «مانند سب شیطان و غیره»^(۱). زیرا هر وجودی بعلتی اعم از مستقیم یا مع‌الواسطه از رشحه

فیض واجب الوجود موجود میشود، ذاتاً بدن نیست عوارض است سبب امکان قلب ماهیت می‌گردد، پس بر رفع عوارض بد باید بسواستل ممکنه کوشید.

روی این اصل ادیان مشهوره مرسله خدائی را هم هر یک باقتضای زمان خود صحیح و معتبر است.

۳- هر وجود مفید و محترمی را بهر اسم و رسم و بهر وضعیت و کیفیت و بهر مرتبه و مقامی هست باید بهمان تناسب نیک شمرد و احترام نمود.

۴- آنچه را باقتضای زمان و مکان نزد عاقلان پسندیده است و آنچنان است هر کس بر خود روا میدارد باید بردیگران نیز رواداشته، حتی الامکان برخوردارشان نماید. و آنچه را خلاف و ضد پسندیدگی است یعنی طوری است هر کس از او هراسان‌گردد باید برای رفع و دفع آن بر خود و دیگران یکسان‌گراید.

۵- دنیا را مزده کشت آخرت‌داند و کوشا باشد نیک بکارد تا نیک بدرود.

ارکان اهل حق

از کان مسلک اهل حق چهار رکن است و روی چهار پایه قرار دارد، و هر چهار را در یک بیت از کلام سرانجام بلفظ کردی خلاصه شده است، آن بیت اینست:

«یاری چار چیون^(۱) باوری^(۲) و جا پناهی و راستی نیستی و رد آ^(۳)»^(۴)

«یاری» در لغت کمک دهنده است؛ باصطلاح اهل حق علاوه بر معنی مذکور این معانی هم دارد: دینداری - ارکان - ذکر جلی، که هر یک باعتباری در جای خود استعمال شده است ولی در اینجا «ارکان و دین داری» مراد است - «چار چیون» یعنی چهار چیز است - «باوری» و «جا» یعنی بجای بیاورید - «پناهی» ضد کثافت - «راستی» ضد «کجی» - «نستی» ضد «هستی» - «رد آ» از اصل «رده» بمعنی یاری و کمک کردن آمده، چنانکه در قرآن مجید میفرماید: «وَ اٰخِیْ هٰرُونَ هُوَ اَفْصَحُ مِنِّیْ لِسَانًا فَارْسَلْنٰهُ مَعِیْ رِدْءًا یُصَدِّقُنِیْ... الخ» یعنی «و برادرم هارون او روانتر است از من زبانا پس بفرستش بامن بکمک که تصدیقم

کند» (سوره ۲۸-آیه ۳۴)، همزه آن بمناسبت قافیه شعری اشباع گردیده
«رِدْ آ» شده است.

پس با بیان معانی که شد وجه ترکیبی بیت مذکور اینست: ارکان
دین داری چهارچیز است باید بجای بیاورید، پاکی و راستی و نیستی
و رِدْ آ و چنین توجیه می شود:

۱- «پاکی» چون بطور مطلق گفته شده، معنی عام می دهد و
شامل هر شئی که استعداد پاکیزگی داشته باشد میشود، از این رو اهل
حق باید ظاهر و باطنش از هر حیث و هر جهة و بهر اسم و رسم پاک باشد.
یعنی در ظاهر جسم و لباس و مکان و کسب و خوداکش و در باطن افکاد و گفتار و
فتاد و کردارش، تماماً طیب و طاهر و بی غل و غش باشد.

۲- «راستی» راه راست رفتن است، و آن بجای آدودن اوامر و
ترک نواهی خدا است. بعبارة اخری بندگی بخدا و پرهیز از دروغ و
گناه را راه راست گویند، کما اینکه در قرآن مجید سوره فاتحة الكتاب
میفرماید: «إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ» یعنی «هدایت کن ما را بر راه راست»
سپس میفرماید: «وَ إِنَّ اللَّهَ هُوَ رَبِّي وَ رَبِّكُمْ فَأَعْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ»
یعنی «بدرستی که خدا است پروردگار من و پروردگار شما پس پرستید
اورا این است راه راست» (سوره ۱۹-آیه ۳۶ و سوره ۴۳-آیه ۶۴).

۳- «نیستی» یعنی نیست و نابود کردن کبر و غرور و خود پسندی و خود
خواهی و هوی و هوس نفسانی و طغیان شهوانی و تمام ذلایل اخلاقی از
خودش و بطور مطلق تسلیم مقدرات شود، غیر از رضای خدا چیزی نخواهد،
و بعبارة اخری از خود بی خود و فنا فی الله گردد؛ باصطلاح عرفاء و حکماء
بعد از طی مرحله رضا به مقام تسلیم که آخرین مرحله عرفان است

رسیده باشد.

۴- «ردآ» خدمت و کمک و فداکاری بی‌ریا نسبت بمخلوق خدا است، چنان باشد «رنج خود و راحت یاران طلب» بر او صدق کند. توضیح آنکه در بعضی نسخ کلام سرانجام بجای «ردآ» «رضا» نوشته شده است. حال اگر فرض شود «رضا» صحیح باشد باید باین نکته توجه داشت: «رضا» بدو اعتبار تعبیر میشود، یکی رضا بمعنی اعم و دیگر رضا بمعنی اخص. رضا بمعنی اعم^(۱) مقامی است هنوز از سالک سلب اراده و شخصیت و خودیت نشده باشد، الشهاية با قدرت ایمان و تحمل ریاضات شاقه، ارادة حق را بر ارادة خود ترجیح داده، «اضی برضای خدا گردد. این مقام مادون مقام تسلیم است زیرا در مقام تسلیم اراده و خودیتی باقی نیست تا ایجاب یا سلب، موردی پیدا کند چون که سالک در این مرحله به مقام نیستی محض رسیده و كَالْمَيِّتِ بَيْنَ يَدَيِ الْمَوْتِ^(۲) است.

اما رضا بمعنی اخص وقتی است پس از طی مرحله تطهیم، به مقامی میرسد مظهر اراده و فعل خدا میگردد، و هرچه کند رضایت خدا در او است. البته نه بطریق جبر و قدر^۲ تا تصورات باطل بذهن آید، زیرا فرق است بین جبر و قدر^۲ ناشی از اقتضای طبیعت و تسلیم و رضا ناشی از طی مقام معرفت و نیل بمقام حقیقت. پس در مرحله اقتضای طبیعت که اراده و قدرت نفسانی مداخلیت دارد باید حدیث «لَا جَبْرَ وَلَا

۱- در مرحله رضا چنین باشد،

«تَحَكُّمٌ بِإِذْنِ اللَّهِ كَيْفَ شِئْنَا قَاتِلِي قَدْرَ رَضِيَّتِنَا» بِنَا رَضِيَّتِنَا

۲- کتاب صالحیه (ص ۱۷۸ س ۱۰ ستون اول).

تَفْوِیضٌ وَ لَیْسَ أَمْرٌ بَيْنَ أَمْرَيْنِ»^(۱) در نظر گرفت. لیکن در مرحله تسلیم و رضای بمعنی اخص چون اراده و قدرتی وجود ندارد، جبر یا قدری هم ملحوظ نمیشود.

بهر تقدیر در بیت مورد بحث اگر «رِدْآ» صحیح باشد خدمت و کمک بخلق است و اگر «رضا» صحیح باشد بعد از فزای محض نیل بمقام حقیقت است و هر يك بجای خود بی مورد نیست. والله اعلم.

۱- چون گروهی مانند اشاعره عقیده جبری و جمعی مانند معتزله عقیده قدری (تفویضی) دارند لذا بین امرین را باید مراعات نمود. بین امرین یعنی تا آنجائی که خداوند به بشر اراده و قدرت و اختیار بر او، تشخیص نیک و بد و جلب منفعت و دفع ضرر تفویض فرموده است هر کس مسئول اعمال خود میباشد. و از آن حدودی که از حیطة اقتدار بشر خارج است تقدیر الهی با خدا است. در اینخصوص کلام سرانجام هم میفرماید «دست و دله ویت بکرو شه - هر کاری بدن آنه مکره» یعنی دست و دل خودت را مشاور قرار دهید، هر کاری بد است آن کار را نکنید. در این کلام «دست» بمعنی اراده و اختیار در قوه فاعلی و «دل» تفکر و تصمیم در قوه عاقلی است (مجمع البحرین باب فوض و باب جبر و کتاب توحید صندوق در خبر است).

آنچه نزد اهل حق مقدس است

اهل حق علاوه بر آنکه تمام مقدسات مشهوره را در هر زمان و مکان بر حسب اصول عقاید مندرجه در فصل چهارم این کتاب تقدیس نموده و محترم می‌شمارند، خود نیز پنج چیز را مقدس میدانند که (هر پنج در عرض یکدیگر قرار دارند نه در طول):

۱- بیابس اعم از «ساج ناری» و «پردی وری»^(۱) که پر دی وری بعداً توضیح خواهد شد.

۲- کلام سرانجام و کلام سایر بزرگان اهل حق (معنی کلام سرانجام در مقدمه این کتاب ذکر شده است).

۳- جمع و جمع خانه یا جم و جمخانه^(۲) (هر دو صحیح است) که عبارت است:

باجتماع جماعتی از اهل حق در محلی بنام جمخانه برای عبادات

۱- Perdfvari

۲- جمع خانه (خانگاه) که بعداً معرب گشته (خانقاه) نامیده شده، از اصل لغت بمعنی تکیه گاه گروهی از خواص بوده، سپس بمرور زمان اختصاص بمحل اجتماع اهل عرفان یافته است. بنابراین در صدر اسلام هم وجود داشته و بهمین مناسبت جماعت اهل حق هم عبادتگاه خود را (جمخانه) می‌نامند.

و اذکار و اوراد اختصاصی؛ البته وجود جمخانه مقید بمکان و طرز ساختمان مخصوصی نیست. هر گاه و هر جا اهل حق با خلوص نیت و پاکی از هر جهت بقصد عبادت جمع شدند و طبق دستور مقرر باحضور قلب، بحق متوسل گردیدند جلوه ذات حق در آن حال پدیدار و بر هر قلب پاکی ذره وار می‌تابد. باضافه معتقدند تشکیل آن جمع در هر مورد حلال مشکلات است.

فلذا بنا بتعریف فوق «جَمْع» یا «جَم» یعنی اجتماع جماعتی از اهل حق برای عبادت، و «جَمْعُ خانَه» یا «جَم خانَه» یعنی عبادت گاه آن جماعت.

۴- آنچه در آن جم خانه بعنوان نَزْر و بقانسون اهل حق دعا خوانده و مصرف شود. زیرا در مکانی که جلوه ذات حق بتابد و نور قدرت و حدتش حاضر و ناظر باشد و با ارکان و آداب صحیح و خواندن ادعیه مخصوص آن نذر انجام یابد بدیهی است، مقدس است بلکه معتقدند در استجابت حاجات مؤثر خواهد بود.

۵- عهد و میثاق یعنی پیمان و استواری که بیعت هم نیز گفته می‌شود، و باصطلاح اهل حق شرط و اقرار گویند. انشاء الله شرحش بعداً خواهد آمد.

فصل هفتم

ذکر مشاهیر اولیاء رشته اهل حق و بعضی از یاران شان

۱- بهلول^(۱) - بضم (با)، چنانکه در کتب تواریخ^(۲) مسطور است نامش «وَهَّب بن عمرو»^(۳) پسر عم^(۴) هارون الرشید خلیفه عباسی و متولد در کوفه است. بوصفش چنین نقل نموده اند: آنست شیخ فاضل و فقیه کامل و عارف و اصل و حکیم عاقل و صوفی عادل، که از اصحاب خاص و تلمیذ شرافت اختصاص امام ششم حضرت جعفر صادق (ع) میباشد.

گرچه تاریخ ولادت و وفاتش محققاً معلوم نیست ولی طبق قرائن^(۵) وقایع زمان، عمر طولانی داشته است. زیرا بشرحی که در

۱- مستندات ردیف ۹-

۲- جنات الخلود چاپ قدیم (ص ۲۸) - تاریخ گزیده حمدالله مستوفی چاپ جدید (ص ۶۳۷ س ۱۴) - مجالس المؤمنین چاپ قدیم (ص ۲۵۰ س ۹) - روایات الجنات چاپ قدیم (ص ۱۳۷ س ۱۹) - طرائق الحقایق چاپ قدیم جلد اول وصل پنجم (ص ۹۲ س ۲۵).

۳- در جنات الخلود (بهلول بن محمد).

۴- مستندات ردیف ۱۰-

۵- مستندات ردیف ۱۱-

طرائق الحقایق^(۱) از کتاب منتخب طریحی و کتاب صواعق^(۲) ابن حجر منقول گشته ، درک زمان حضرت صادق (ع) تا اوائل زمان امام یازدهم حسن عسکری (ع) فرموده است. همچنین زمان المتوکل علی الله حیات داشته است. فلذا بقرینه اینکه، از تاریخ ولادت حضرت امام جعفر صادق (ع) (۱۲ ربیع الاول سنه ۸۰) تا زمان فوت المتوکل علی الله (۴ شوال سنه ۲۴۷) که ۱۶۷ سال و ۷ ماه و ۲۲ روز بحساب هجری قمری است. قدر متیقن آنست، طول عمر بهلول بهر تقدیر حساب شود بیش از یکصدسال میتوان تخمین زد و بشمار آورد.

اما قضایای تظاهرش به جنون طبق روایات عدیده، بنا بمقتضیات زمانه ، از روی مصالح حکیمانه ، با راه و روش رندانه ، بمشورت حضرت صادق (ع) بوده.

ضمناً بروایت بزرگان^(۳) جماعت اهل حق علاوه بر اینکه با حضرتان امام جعفر صادق و امام موسی کاظم علیهما السلام سر و سری داشته اند ، یاران خاصی هم از پرتو فیض ایشان مستفیض میشده اند، منجمله دده رجب استانبولی^(۴) - جوانمرد قصاب - حبیب نجار - حسن گاویار. وَاللّهُ اَعْلَمُ بِالصَّوَابِ.

۱ - مستندات ردیف ۱۲ -

۲ - طرائق الحقایق چاپ قدیم جلد اول (ص ۹۴ س ۱) نقل از کتاب صواعق ابن حجر راجع بملاقات بهلول با حضرت امام حسن عسکری (ع).

۳ - از جمله روایت شاهنامه حقیقت تألیف مرحوم حاج نعمت الله (ابیات ۴۳۰۴ تا ۴۳۰۹).

۴ - مستندات ردیف ۱۳ -

۲- شاه فضل ولی^(۱) - در اواخر قرن سوم هجری ظاهر شد. موطن اصلی ایشان محققاً معلوم نیست ولی بعضی گویند اهل هندوستان بوده. باری مدتی با جمعی از یاران خاص زندگی فرموده و بدرودجهان گفت. تاریخ فوت و محل دفنش نیز معلوم نیست. اسامی چندتن از یارانش آنطور که شهرت دارد اینست: نسیمی^(۲) - زکریا^(۳) - تَرْك سر بریده^(۴) (ترخیماً و تخفیفاً تَرْك سَر بُر^(۵) گویند) - گوئیا حسین ابن المنصور حلاج نیز بخدمتش رسیده است.

توضیح آنکه شاه فضل ولی با یاران نام برده اشخاصی هستند تا کنون در هیچ کتابی نامشان ثبت نشده است. و این شاه فضل، غیر از سید نعیمی مشهدی ملقب به شاه فضل از عرفای قرن هشتم هجری است. همچنین نسیمی مورد بحث غیر از سید عمادالدین شیرازی ملقب به نسیمی در قرن هشتم میباشد. و قس علیهذا سایر یاران.

۳- بابا سرهنگ^(۶) - در قرن چهارم هجری با قلیلی از یاران محرم دورانی را گذرانده و در گذشت. تاریخ و محل تولد و فوتش معلوم نیست. چندتن از یارانش اینست: رُطافی^(۷) - قَلَم^(۸) - رُوم^(۹) - خُونکَر^(۱۰)

۴- مبارک شاه^(۱۱) ملقب به شاه خوشین^(۱۲) یا شاه خوشین که خوشین بضم و فتح (خا) هردو بمعنی خوش بودن است. در قرن چهارم هجری بعد از غروب آفتاب وجود بابا سرهنگ، از ایران منطقه لرستان

۱- Shâh Fazl - e - Vali ۲- Nâstımî ۳- Zakariyyâ ۴- Tork
 ۵- e-sar boride ۶- Bâbâ Sarhang ۷- Rotâf
 ۸- Qalam ۹- Rûm ۱۰- Khonkâr ۱۱- Mobârak Shâh
 ۱۲- Shâh Khoshîn

طلوع فرموده ظاهراً معاصر باباطاهر همدانی بوده است. یاران ایشان به نهصد نهصد معروفند.

نهصد نهصد بچند روایت تعبیر شده است:

۱- مجموعاً صد نفر بوده‌اند، هر نه نفر از آن صد نفر مقام و منصب خاصی داشته‌اند. در این صورت با تقسیم صد بر نه، نود و نه نفر شان بیازده قسمت منقسم و صد می خود شاه خوشین است.

۲- تعدادشان نهصد نفر، با تقسیم نهصد بر نه، بصد قسمت منقسم است.

۳- نهصد باضافه نهصد جمعاً یک هزار و هشتصد نفر با تقسیم بر نه هر قسمتی دویست نفر میشود.

۴- نهصد ضرب در نهصد، هشتصد و ده هزار میشود. که بعقیده بعضی یکصد یا نهصد یا هزار و هشتصد نفر شان ظاهر و جسمانی بوده، بقیه از رجال الغیب و روحانی محسوب میشده‌اند. و بعقیده بعضی هم این روایت اخیر یعنی نهصد ضرب در نهصد بهیچوجه صحت ندارد زیرا اهل حق باید روی تحقیق بحث نمایند نه فرضیات مقرون بمحال.

بهر تقدیر مادام‌العمر با مجموع یاران بطور سیار در هر گوشه و دیار سیر و سیاحت می فرموده است. پس از چندی برودخانه (گاماساب) (۱) یا (گام آسیاب) فرود و زندگانی را بدرود فرمود. یارانش هم بعضی متفرق و بعضی در حال سکوت عمری را گذراندند.

اسامی چندتن از یارانش که از سایرین برجسته تر بودند اینست:

کا کاردا (۱) - قاضی نبی (۲) - خُداداد (۳) - قَرندی (۴) - بابا بزرگ
 - بابا فقیه - هَندولته (۵) - خُویبار (۶) - میرزا آمانته (۷) (که جد
 مادری شاه خوشین است) - ماما جلاله (۸) (که مادر شاه خوشین است).
 توضیح آنکه: شهرت دارد شاه خوشین و یارانش ذکر جلی را
 باصوت حَسَن و نواختن آلات موسیقی اجراء میفرموده‌اند. زیرا گفته
 میشود نظر باینکه، مفهوم کلمه (موسیقی) اساساً در قرآن وجود ندارد
 روی این اصل موسیقی بمعنای اعم و بطور مطلق حرام نیست مگر برای
 لهو و لعب باشد و بصورت غناء و صوت حرام در آید، آنوقت حرام و
 مذموم خواهد بود.

اینکه گفته (غناء و صوت حرام) چون غناء و صوت کیفیاتی
 دارند، از این رو لازم است بدو توجه شوند تا باصل مطلب برسیم:
 ۱- غناء (۹) - (بکسر غین) در کتب لغت چنین تعریف شده است:
 «الْغِنَاءُ مِنَ الصَّوْتِ مَا طُرِبَ بِهِ» یعنی غناء از صدا چیزی است سرود
 آن سرور آورد. اما باصطلاح فقها: غناء ترجیع صوت در حنجره و
 خیشوم است، یعنی گردانیدن و لرزاندن آواز در گلو و دماغ.
 ۲- صوت، اعم از صدا و ندا و آواز است که استماع آن اگر
 دل‌نشین و خوش آیند باشد صوت حسن، و الا مشمول مفاد این آیه از
 قرآن میشود «إِنَّ أَكْثَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ» (سوره ۳۱- آیه ۱۹).

بنا به تعریف فوق، نسبت بین غناء و صوت حسن از دو جهت است: جهت اول

۱- Kākā Redā ۲- Qāzi Nabī ۳- Khodādād ۴- Qarandī

۵- Hondula ۶- Khubiyār ۷- Mīrzā Amāna ۸- Māmi

Jalāla

عموم خصوص مطلق، زیرا لازمهٔ غناء صوت حسن هم هست ولی لازم نیست درصوت حسن غناء هم باشد. جهة دوم عموم خصوص منوجه است، چونکه از حيث الحان خوش هردو مشترك هستند و از حيث شرائط دیگر افتراق دارند.

پس با توجه بتوجیهاات فوق موسیقی از دو حالت خارج نیست، یا صوت حسن است یا غناء. غناء هم بدستور شرع اسلام یا حرام است یا جائز؛ که دربارهٔ هر يك آیات و احادیث و اخبار کثیری وارد گشته، ولی چون پایهٔ نگارش این کتاب روی اختصار است لذا مجال ذکر همگی را ندارد. لاجرم برای تمایز آنها از یکدیگر و اثبات مدعا، قسمت مختصری از مستندات مورد بحث نقل میشود تا اشخاص متدین، حلال و حرام هر موضوعی را دقیقاً تشخیص و تطبیق با احکام الهی نمایند. زیرا بموجب نص صریح آیات قرآنی نمیتوان هیچ حلالی را حرام و حرامی را حلال دانست. از جمله آن آیات آنکه:

«وَمَنْ تَمَّ بِحَتْمٍ جِئَا أَفْزَلَ اللَّهُ فَاُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ» یعنی «و کسیکه حکم نکند بآنچه خدا فرستاده است آنانند از کافران» (سوره ۵- آیه ۴۴). ایضاً «وَيَجِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيَحْرَمُ عَلَيْهِمُ النَّجَابَاتِ» یعنی «حلال کند برای ایشان پاکهارا و حرام کند برایشان پلیدها را» (سوره ۷- آیه ۱۵۷). ایضاً «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَحْرَمُوا طَيِّبَاتِ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ» یعنی «ای آنانکه ایمان آوردید حرام نکنید پاکیزه‌های آنچه حلال کرده است خدا برای شما» (سوره ۵- آیه ۸۷). ایضاً «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ حَرَمَ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ» یعنی «ای پیغمبر چرا حرام میکنی آنچه حلال کرد خدا برایت» (سوره ۶۶- آیه ۱)، در این آیه گرچه خطاب

خاص است ولی مراد عام میباشد.

فلذا با ملاحظه نصوص آیات یاد شده، موسیقی هم بسه قسمت منقسم است: غناء حرام - غناء جایز - صوت حسن ممدوح.

اول - راجع به غناء حرام (۱) و مذموم:

آیه شریفه میفرماید: «وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَيتَّخِذَهَا هُزُوًا أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ» یعنی «و از مردم است آنکه میخرد داستانهای بیهوده و سخنهاى هوسناك را تا گمراه کند از راه خدا و بگیرد آنها را باستهزاء آنانرا است عذابى خوار کننده» (سوره ۳۱ - آیه ۶)، گرچه در این آیه و سایر آیات قرآنى صریحاً ذکرى از کلمه (غناء) باین معنی منظوره (نه غنابمعنى بی نیازی) نشده است لیکن مفسرین نظر بشأن نزول آیه و بمضاف و مضاف الیه واقع شدن (لهو الحدیث) شامل غناء هم دانسته اند و الا کلمه «حدیث» بتنهائى جنبه حرمت ندارد. چه هر سخنى و داستانى را اعم از حق و باطل حدیث گویند. در قرآن هم موارد عدیده دارد از جمله آیه «فَلْيَأْتُوا بِحَدِيثٍ مِّثْلِهِ إِنْ كَانُوا صَادِقِينَ» یعنی «بیاورند داستانى مانند او اگر هستند راستگویان» (سوره ۵۲ - آیه ۳۴).

تردیدى نیست حرمت غناء بسبب لهویات است که مذموم و منهى عنه میباشد، کما اینکه زید شحام از امام جعفر صادق (ع) نقل نمود «بِئْسَ الْغِنَاءُ لِذِي مَن فِيهِ الضَّجِيعَةُ وَلَا تُجَابُ فِيهِ الدَّعْوَةُ وَلَا تَدْخُلُ فِيهِ الْمَلَائِكَةُ» یعنی «خانه‌ئى که در آن غناء است ایمن نیست از اینکه در آن مصیبت و نوحه واقع شود و در آن خانه دعا مستجاب نمیشود و

فرشتگان در آن خانه وارد نخواهند شد».

ایضاً از عنبة بن مصعب از امام جعفر صادق روایت کرده که آنحضرت فرمودند: «سَمَاعُ اللَّهْوِ وَالْغِنَاءِ يُنْبِتُ الْفُتْقَ فِي الْقَلْبِ كَمَا يُنْبِتُ الْمَاءُ الزَّرْعَ» یعنی «شنیدن لهو و غناء میرویانند ففاق را در دل چنانچه آب میرویانند زرع را».

ایضاً یونس از عبدالله سنان و او از امام جعفر صادق (ع) روایت میکند از رسول الله (ص) که فرموده اند «إِقْرُوا الْقُرْآنَ بِالْحَانِئِ عَرَبٍ وَأَصْوَابِهَا وَإِيَّاكُمْ وَ لِحُونَ أَهْلِ الْفِسْقِ وَالْكَبَائِرِ لِيَأْتَهُ سَجْيَةٌ مِنْ بَعْدِي أَقْوَامٌ يَرْجِعُونَ الْقُرْآنَ كَرَجِيعِ النَّوْحِ وَالْغِنَاءِ الْخِ» یعنی «بخوانید قرآن را بحسن صوت عرب و پرهیزید از خواندن اصوات و طریق اهل فسق و مرتکبین گناهان کبیره پس بدرستی که بزودی بعد از من جماعتی بیایند و آواز قرآن خواندن را از گلو بگردانند و در خیشوم بلرزانند مانند آواز گردانیدن اهل غناء الخ».

دوم- راجع به غناء جایز (۱):

قال رسول الله (ص) «إِنَّ الْقُرْآنَ نَزَلَ بِالْحُزْنِ فَإِذَا هَمَّ أَقْمُوهُ فَاجْعَلُوا فَإِنَّكُمْ تَبْكُونَ فَتَبَاكُوا فَتَغَنُوا بِهِ فَمَنْ لَمْ يَتَغَنَّ بِالْقُرْآنِ لَهْلَيْسَ مِنْهُ» یعنی «قرآن نازل شده است بحزن پس هرگاه قرآن خوانید گریه کنید پس اگر گریه نباید خود را بگریه وادارید و تغنی کنید بقرآن پس هر که غناء نکند در قرآن از ما نیست».

گرچه بعضی (تَغَنُوا) (بِاسْتِغْنَا) تأویل کرده اند بر اینکه کسی قرآن را برای طلب مال و دفع فقر نخواند از ما نیست، لیکن

اکثر علماء گویند مراد از حدیث، تزیین و تحریر صوت است نه استغناء بمال. چنانکه مشهور است سعد و قاص به برادرزاده اش که در قرائت قرآن خوش آواز بود میگوید بخوان قرآن را با آواز خوش زیرا از پیغمبر (ص) شنیده ام فرموده است از ما نیست کسی غناء در قرآن نکند. ایضاً در حدیث است «رَجَعُ صَوْتِكَ يَا لِقْرَانِ فَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الصَّوْتِ النَّحْنَ يَرْجَعُ بِهِ قَرَجِيعاً» یعنی «بگردانید و تحریر دهید آواز خود را بخواندن قرآن پس بدرستی که خدا دوست دارد آواز خوش را که تحریر داده شود تحریر دادنی».

ایضاً علی بن جعفر از برادر بزرگوار خود امام موسی کاظم (ع) روایت میکند «قَالَ سَأَلْتُ عَنِ الْغِنَاءِ فِي الْبَطْرِ وَالْفَرْحِ قَالَ لِأَبَسَ مَا لَمْ يَعْصُ بِهِ» یعنی «گفت علی بن جعفر سؤال کردم از غناء در وقت جشن و نشاط و فتح و فیروزی و امثالهم حضرت فرمود مادامیکه عصیانی با او نباشد باکی نیست».

ایضاً ابی بصیر از حضرت امام جعفر صادق (ع) نقل نموده «قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (ع) أَجْرُ الْمَغْنِيَةِ الَّتِي كَرِفُ بِهِ الْعَرَائِسُ لَيْسَتْ بِهِ بَأْسٌ إِذْ لَيْسَتْ بِأَتْبَى يَدْخُلُ فِيهِ الرِّجَالُ» یعنی ابو بصیر گفت «حضرت امام جعفر صادق (ع) فرمود اجرت مغنیه در وقت عروسی بخانه شوهرش میبرند سرود میگویند باکی نیست و این از آن مغنیه نیست که مردان بر او داخل شوند».

ایضاً ابو بصیر گوید «قَالَ سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ (ع) عَنْ تَسْبِ الْمَغْنِيَاتِ فَقَالَ أَتْبَى يَدْخُلُ عَلَيْهِ الرِّجَالُ حَرَامٌ وَالَّتِي يَدْعَى إِلَى الْأَعْرَاسِ لَيْسَ بِهِ بَأْسٌ» یعنی ابی بصیر گفت «سؤال کردم از حضرت امام محمد باقر

(ع) از کسب و اجرت زنان غناء کننده حضرت فرمود زنان مغنیّه که مردان بر آن مجلس زنان وارد شوند حرام است و اگر چنین نباشد باکی نیست».

ایضاً عبدالله بن حسن دینوری^(۱) از حضرت ابی الحسن (ع) روایت کرده «قَالَ قُلْتُ جَعَلْتُ فِدَاكَ أَشْتَرِي الْمَغْنِيَّةَ (أَوْ الْجَارِيَّةَ) بِحُسْنِ أَنْ تَغْنِيَّ بِهِ أُرِيدُ بِهِ الرِّزْقَ لِأَسْوَى ذَلِكَ قَالَ ذَلِكَ إِشْتَرٍ وَبِعٍ» یعنی عبدالله بن حسن دینوری گفت سؤال کردم از حضرت ابی الحسن (ع) و «گفتم من فدای تو شوم من کنیز مغنیّه یا دختر مغنیّه (تردید از راویست) که غناء را خوب میداند میخرم و بواسطه این میخرم که وسیله رزق من باشد از اجرت یا قیمتش لاغیر حضرت فرمود بخر و بفروش» - ایضاً علی بن جعفر از برادر بزرگوارش سؤال نمود «قَالَ سَأَلْتُهُ عَنِ الْغِنَاءِ فِي الْفِطْرِ وَالْأَضْحَى وَالْفَرَحِ قَالَ لَا بَأْسَ مَا لَمْ يَعْصِرَ بِهِ» یعنی «سؤال کردم از آنحضرت از غناء در عید ماه رمضان و در عید قربان فرمود باکی نیست مادام که معصیتی نباشد».

سوم راجع به صوت حسن^(۲) ممدوح:

«قَالَ النَّبِيُّ (ص) لِكُلِّ شَيْءٍ جَلِيَّةٌ وَحَلِيَّةٌ الْقُرْآنُ الصَّوْتُ الْحَسَنُ» یعنی «هر چیزی را زیور است و زیور قرآن آواز خوش است».

ایضاً «قَالَ النَّبِيُّ (ص) إِنَّ حُسْنَ الصَّوْتِ زِينَةٌ لِلْقُرْآنِ» یعنی «حضرت رسول الله (ص) فرمود نیکوئی صدا (خوش آوازی) زینت

۱- دینور فعلاً جزء استان پنجم (کرمانشاه) است و در گذشته شهر بزرگی بوده است.

۲- مستندات ردیف ۱۵-

قرآن است».

ایضاً «قال النبی (ص) رَزَنُوا الْقُرْآنَ بِأَصْوَاتِكُمْ» یعنی «حضرت رسول (ص) فرمود زینت دهید قرآن را با آواز خوش خودتان».

ایضاً «قال (ص) حَمِّنُوا الْقُرْآنَ بِأَصْوَاتِكُمْ وَإِنَّ الصَّوْتِ الْحَسَنَ يَزِيدُ الْقُرْآنَ حُسْنًا» یعنی «حضرت (ص) فرمود نیکوگردانید قرآن را با آواز خوش خود و بدرستیکه آواز خوش نیکوئی قرآن را زیاد میگرداند».

ایضاً «قال (ص) لَمْ تَعْطِ أُمَّتِي أَقْلًا مِنْ كَلْبِ الْجَمَالِ وَالصَّوْتِ الْحَسَنُ وَالْحِفْظُ» یعنی «داده نشده است امت مرا مگر کمتر از سه چیز، روی خوب، و آواز خوش، و حفظ».

ایضاً «قال (ص) لَا يُؤَدِّنُ لَشَيْءٍ مِنْ أَهْلِ الْأَرْضِ إِلَّا أَصْوَاتَ الْمُؤَدِّقِينَ وَالصَّوْتِ الْحَسَنِ بِالْقُرْآنِ» یعنی «نمی شنود حق تعالی چیزی از اهل زمین مگر آواز مؤذنان و آواز خوش خواندن قرآن».

البته حلیت صوت حسن انحصار بتلاوت قرآن ندارد در هر موردی (جز موارد لهو و لعب) مستحسن و حلال است. چنانکه سماعه از حضرت ابی جعفر (ع) روایت کرده «قال جئنا فربدا لدخول علیه فلما صرنا إلى الدهليز سمعنا قراءته سریانیته بصوت حسن یقرء و یبکی حتی یبکی بضعنا» و بروایت دیگر «قال جئت إلی باب ابی جعفر (ع) لاستأذن علیه فسمعنا صوتاً بالعبرائیته فظننا إنك بعثت رجلاً من أهل الكتاب فستقرأه قال لا لیکن ذکرت مناجاة إلینا لربّه فبکیت» حاصل هر دو روایت آنکه راویان گویند «قصد زیارت امام علیه السلام را داشتیم بدهلز سرای آنحضرت که رسیدیم جهة

رخصت ورود ، توقف نمودیم در این اثناء آواز خوش حزینی شنیدیم بسریانی (بنا بر روایت اول) و بعبرائی (بنا بر روایت دوم) چیزی می-خواند و گریه میکرد که بعضی از ما نیز بگریه در آورد گمان بردیم مردی از اهل کتاب طلبیده تا برای او چیزی بخواند بعد از اینکه داخل شدیم غیر از حضرت کسی را ندیدیم - در جواب پرسش ما فرمود مناجاتی است ایلیا با پروردگار خود میکرد بیاد آوردم و گریستم» (ایلیا در حدیث اسم حضرت علی مرتضی (ع) میباشد).

ایضاً در کتاب من لایحضره الفقیه صدوق روایت دارد «سئل رَجُلٌ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ (ع) عَنْ شَرَاءِ جَارِيَةٍ لَهَا صَوْتٌ فَقَالَ مَا عَلَيْكَ لَوْ أَشْتَرَيْتَهَا لَذَكَرْتُكَ الْجَنَّةَ» یعنی «سؤال کرد مردی از حضرت امام زین العابدین (ع) از خریدن کنیزك خوش آوازی که برای او با آواز خوش میخوانده حضرت فرمودند اگر خواندن آن کنیزك بهشت بیاد تو میآورد بخر که باکی نیست».

باری پس از یادآوری مجموع دلائل فوق الاشعار راجع بموارد حلال و حرام موسیقی باید دانست:

لفظ (لهو و لعب) که در آیات قرآن مجید تکرار دارد مفیدافاده عام است ، شامل هر چیزی میشود که موجب غفلت و گمراهی و تَلَذُّذِ شهوانی گردد، اعم از موسیقی و غیره. و گرنه نفس موسیقی فی حد ذاته، چنانکه قبلاً اشاره شد حرام نیست. بهمین دلیل هم استعمال موزیک در قشون آرائی همچنین عزاداری ، و قرائت قرآن به حُسن آواز مخصوصاً آهنگ حجاز ، و مناجات را بآهنگ راز و نیاز، و مرثیه ائمه اطهار را بآهنگ سوز و گداز جایز بلکه مستحسن است.

اما آنچه حرام است صریحاً در قرآن حرمت آنها اعلام شده است، از جمله منہیات مندرجہ در این دو آیه:

۱- «حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ الْمَيْتَةُ وَالْدَّمُ وَلَحْمُ الْخِنْزِيرِ وَمَا أَهَلَ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ وَالْمُنْخَفِقَةُ وَالْمُؤَقُّوذةُ وَالْمُتَرَدِّبَةُ وَالنَّعَاجِیَّةُ وَمَا أَكَلَ السَّبْعُ إِلَّا مَا ذُكِّرْتُمْ وَمَا ذُبِحَ عَلَى النُّصَبِ وَأَنْ تَسْتَقْسِمُوا بِالْأَزْلَامِ ذَلِكُمْ فِسْقٌ» (البه) یعنی «حرام شد بر شما مُردار و خون و گوشت خوک و آنچه نام غیر از خدا بر آن برده شده و گلو گیر شده (خفه شده) و کوبیده و پرتاب شده و شاخ زده و آنچه دندان و درندگان خورند مگر آنچه پاکیزه کنید و آنچه نزد بتان کُشته شود و آنکه بخش کنید با تیرها اینست برون رفتن بفرمان خدا الخ» (سوره ۵-آیه ۳).

۲- «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْهَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِّنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» یعنی «ای آنانکه ایمان آوردید اینست و جز این نیست که شراب و قمار و بت پرستیدن و تیرهای قمار (بکنوع قمار ایام جاهلیت بوده) پلیدی است از کردار شیطان پس دوری گزینید از آن شاید رستگار شوید» (سوره ۵-آیه ۹۰).

۵- بابانا اوس یا بابانا ووس^(۱) - از اکراد ایل جاف کُردستان بین قرن پنجم و ششم هجری بوجود آمد، زمانی کوتاه با یارانی محدود وقت را گذرانید از دنیا رفت. اسامی چند تن از یارانش اینست: قاضی نسی (این قاضی نبی غیر از قاضی نبی دوره شاه خوشین است) - حمزه - صالح - احمد - نعمت - قمری کُوته - باباشمس - عنزر^(۲)

۱- Bābā nāvus, آندراج - فرهنگ انجمن آرای ناصری - برهان قاطع.

۲- عنزر در عربی بمعنی بز ماده است یا بمناسبت بز بابا نااوس عنزر نامیده شده است.

- علی دلیوزا^(۱) (جد مادری بابا ناووس) - خاتونته گلی (مادر بابا ناووس است)، تاریخ تولد و فوت با محل تولد و فوتش منجزاً معلوم نیست.

توضیح آنکه: اولاً - ناووس فقط اسم ایشان است هیچگونه ارتباطی با فرقه ناووسیه ندارد. ثانیاً - بعضی ناووس و ناووس را ناووز و ناووز یا ناعوث استعمال نمایند. ولی بعقیده اینجانب هیچیک جز ناووس و ناووس صحیح نیست، چون در لغه وجه تسمیه آنها بنظر نرسید. اما ناووس و ناووس بر وزن ناقوس بلغه فارسی: آتشکده و عبادتخانه مجوس را گویند؛ گاهی هم با يك (واو) نویسند بر وزن طاوس خوانند.

۶- سلطان اسحاق^(۲) - ملقب است به صاحبکرم، همچنین به سلطان سَهَاك (سلطان صحاک هم نوشته شده است). با اینکه دیده نشد (صحاک) معنی لغوی داشته باشد، ولی (سَهَاك)^(۳) در لغه عربی بمعنی بلیغی است که میگذرد در سخن، مانند گذشتن باد «السَّهَاكُ الْبَلِيغُ يَمْرُ فِي الْكَلَامِ مَرَّ الرِّيحِ». گاهی هم بجای کلمه (سلطان) (سان)^(۴) استعمال شده است زیرا باصطلاح محلی اورامان غالباً سلطان را (مان)

۱- علی دلیوزا بعقیده بعضی (شاهنامه حقیقت) شوهر خاتونته گلی بوده و بعضی هم گویند پدر و شوهر خاتونته گلی هردو مسمی به علی دلیوزا هستند اما یکی از آنان جزء یاران بابا ناووس بشمار آمده است بدون اینکه معلوم شود کدامیک میباشد، العلم عندالله.

۲- Soltân Eshâq

۳- سَهَاك، المنجد قاموس - شرح قاموس و سایر کتب لغات (باب سَهَاك)،

۴- مستندات ردیف ۱۶-

گویند. (سان) هم بلغة فرس قدیم یعنی (شاه) که همان سلطان باشد و کلمه (شاه) و (بار) نیز جزء القاب او است، که توجیه هر یک بجای خود خواهد آمد. لاجرم خوانندگان محترم باید توجه فرمایند بعد از این، جهت اختصار بجای جمله «سلطان اسحق» فقط (سلطان) نوشته میشود.

نسبش بحضرت امام موسی کاظم (ع) میرسد، محل تولدش قریه (برزنجه)^(۱) ناحیه (شاره زور)^(۲) بخش (حلبجه) شهرستان (سلیمانیه) استان (کرکوک) کشور عراق فعلی است.

از طایفه اکراد، در قرن هفتم هجری ظهور فرمود، پدرش معروف بشیخ (عیسی)^(۳) مادرش (خاتون دایراک)^(۴) ملقبه بخاتون (رمزبار)^(۵) میباشد.

بعد از فوت شیخ عیسی بعله مخالفت برادرانش (قادر-خدر-سلامت) از برزنجه هجرت و به ایران منطقه (اورامان) کُردستان قریه (شیخان) آمده، که اورامان فعلاً جزء استان کرمانشاهان است. تا آخر عمر همانجا توقف داشت، محل فوتش همان مکان است.

سین عمرش تا «سیصد سال»^(۶) گفته اند، ولی قدر متیقن آن است از صدسال متجاوز بوده، امیر تیمور گور کانهم درک فیض حضورشان نموده است. تمام دوره زندگانش در حال انزوا و دور از قال و غوغا سپری شده، فقط اشخاص حق جو و قابل فیض در هر مکان بوده اند

۱- Barzenja
Dāyerāk

۲- Shārazūr
۵- Rāmbār

۳- Sheykh Isā

۴- Khātūn

(ولو اقصی نقطه زمین) باکشش و الهام باطنی بحضور طلبیده، مستفیض فرموده است. کما اینکه خیلی از یارانش اهل چین و هند و بخارا و سایر بلاد دور دست از ایران بوده‌اند، بخدمت رسیده‌اند.

مسلك اهل حق در زمان ایشان رواج یافت و رسمیت پیدا کرد. آن اسرار حقیقت و سرّ سینه امامت که قبلاً بآن اشاره شد، بعبارةٔ آخری همان اسرار کذائی که مودد بحث بود، بصورت قانون و ادکان اهل حق و بنام حق و حقیقت به یادان ابلاغ شد. روی همین اصل مؤسس مسلك اهل حق محسوب می‌گردد. و ارکان مزبور را بزبان کُردی اورامانی بنام بیابس پردی وری منعقدگشت چون «بیابَسْ پَرْدِی وَرِی» تجدید همان «بیابس ساج ناری» است که قبلاً بآن اشاره شد.

«پَرْدِی وَرِی» مخفف «پَرْدِ ای وَرِی» است. (پَرْدِ) بزبان کُردی یعنی پُل، (ای وَرِی) یعنی اینطرف. نظر باینکه مکانی که بیابَسْ مرقوم، در آنجا انجام شده است، کنار رودخانهٔ (سیروان) مقابل پُل منحصر بفرد عبور و مرور آن ناحیه از رودخانهٔ مزبور در آن عصر بوده، از این رو آن بیابس را به «بیابس پردیوری» یعنی بیابس اینطرف پل معروف شده است.

این بیابس بطوریکه خود سلطان صریحاً فرموده است، برای جماعت اهل حق مؤبداً تغییر و تبدیل و تفسیر و تأویل ناپذیر است. هر کس از ارکان آن تجاوز نماید اهل حق خوانده نمیشود، بدلیل کلام سرانجام که میفرماید:

«اگر بیو بیون هزار خدائی - هر خدائی چنی بیون هزار بار خدائی
 اوناچه موجه مگر کمه چه پردیور نیائی»^(۱)

یعنی «اگر ییشمار صاحبکار بیاید - و هر صاحبکاری بایشمار
 ارکان و تشکیلات - آن شرط و اقرار و بیاس میخوام که در پردیور
 گذاشته شده».

ایضاً میفرماید: «ششم تمام جو هفت نلو و سر»^(۲) یعنی «ششم تمام
 شود هفتم پایان نرسد».

مقصود از لفظ شش و هفت، بیاسهائی است، از مبدأ آلت
 پر بکم^(۳) تا زمان سلطان اسحق بعمل آمده است، بدین ترتیب:

۱- عالم ذر که آنرا بیاس خاوندکاری^(۴) گویند، یعنی
 خداوندگاری.

۲ و ۳- دوران جان و بنی جان^(۵).

۴- بدو پیدایش بشر.

۵- خاتمه نبوت به خاتم النبیین (ص) و طلیعه ولایت از علی (ع).

۶- ساج ناری.

۱- دفتر کلام (دص ۶۸ و ۱۲۵ و ۱۶۱) - (ت ص ۱۸۴) - (ل ص ۱۳ و ۲۶۹)
 - (م ص ۱۶۲).

Agar Bayû Bivan Hazâr Khodâi Har Khodâi Cani Bivan Hazâr
 Bârgâi Aw Nâca Mûca Garakma Ca Perdtvar Niyaî.

۲- دفتر کلام (د ص ۴۹ و ۱۰۸ و ۱۵۳ و ۱۷۲) - (ت ص ۵۴) - (ل ص ۱۲۰)
 - (م ص ۱۶) - (ن ص ۴۱).

۳- مستندات ردیف ۱۸.

۴- Bayâbas Khâvandekâri

۵- مستندات ردیف ۱۹.

۷- پَرْدِی وَرِی: که این بیابس، مرتبهٔ هفتم و ابدی است.

پارانش مجموعاً بقسمت‌های زیر منقسم هستند:

۱- هفتتن: (۱) مخفف «هفت‌تن»- تن (بفتح اول و سکون ثانی)

در فارسی معانی لغوی‌اش اینست: بدن (جسد)، جسم در مقابل جوهر، خاموشی در مقابل حوادث، مثلاً تن بقضادادن. ولی باصطلاح اهل حق شاخصیت معنوی است.

۲- هفتوان^(۲)، مخفف «هفت تن‌وان»^(۳)- معنی هفتن قبلاً

معلوم شد ولغة «وان» بفارسی بروزن جان باین معانی است: شبه و مانند و نظیر و نگهبان و نگهدارنده و حافظ و حارث و چشمه و محل آب، که وجه تسمیهٔ ترکیبی آن در اینجا این است: هفت‌تن دیگر مانند (یا شبیه یا نظیر) هفت‌تن اول، نگهبان و حافظ حق‌جویان و نگهدارندهٔ سر هستند. در منزلهٔ هفت چشمهٔ آب رحمت میباشند در محل واحد جمع شده تا تشنگان وادی حیرت را سیراب نمایند. هفتوانه هم استعمال میشود که «وانته» همان «وان» است، (ها) اضافی اشاره بمعهود ذهنی است.

۳- هفت نفر اهل قَوْل طاس^(۴)- در لغة عربی «قَوْل» باقاف مفتوحه

و او مفتوحهٔ مشدده و لام ساکنه بمعنای «دانانمودن یا امر کردن» است. «طاس» از مادهٔ «طاسَ یَطْوِسُ طَوْساً» معانی متعدد دارد از جمله، بمعنی «نیکو و زینت» است که وجه ترکیبی و مزجی «قَوْل طاس» دانائی بامری است نیکو و زینت‌بخش و نیز یکنوع ظرف را طاس گویند. و تفصیل عَلم‌شدن نام «قَوْل طاس» براین هفت‌نفر در رسالهٔ جداگانه نوشته‌ام موسوم به رسالهٔ جشن حقیقت اینجا هم انشاءالله در

جای خود بآن اشاره خواهد شد.

۴- هفتت هفتتوان (هفت هفتتوانه هم استعمال میشود)-
معنی «وان» و «وانته» قبلاً گفته شد. و مقصود از هفت هفت هم آنکه
چون مجموعاً چهل و نه نفر بوده‌اند و هر هفت نفر از آنان منصب خاصی
در موقع انعقاد جمع نیاز داشته‌اند، به هفت هفتتوانه معروف شده‌اند، مثلاً
($7 \times 7 = 49$).

۵- چهل تن.

۶- چهل چهل تنان - یعنی چهل ضرب در چهل ($40 \times 40 = 1600$)
مجموعاً هزار و شصت نفر که هر چهل نفرشان بمناسبتی سپرده یکی از
چهل تن ردیف پنج می‌باشند.

۷- هفتاد و دو پیر - پیر مقام ارشاد است.

۸- نودونه پیرشاهو - شاهو^(۱) محلی است جنب اورامان
جزء منطقه استان کرمانشاهان کشور ایران.

۹- شصت و شش غلام کمر بند زرین - غلام در اینجا کسی را
گویند خالصاً مخلصاً مطیع امر حق باشد، نه قضیه رقیبت و بردگی.
کمر بند زرین هم یعنی کمر همت بستن برای از خود گذشتن و بحق
رسیدن است، که آن قصد و نیت مانند زر خالص بی‌غش باشد. و الا
تجمل و زینت دنیوی بهیچوجه در آن دستگاه وجود نداشته است.

۱۰- هزارویک غلام خواجه صفت - معنی غلام توضیح داده
شد. خواجه صفت هم یعنی در مقام اراده حق که خواجه مبنوی محسوب
است، نیست محض گردد. چنان تسلیم شده باشد، من جمیع الجهات

موصوف بصفاتى شود که اراده حق در او است.

۱۱- بیور^(۱) هزار غلام- بفارسی یعنی ده هزار.

۱۲- بی و ن غلام - (بی و ن هزار غلام هم گویند) یعنی هزارهای بیشمار. زیرا (بی) در فارسی کلمه نفی است، (و ن) مخفف (وان) که توضیح شده است. چون سایر قسمتهای مذکوره فوق هر يك شمارش معینی دارند و این قسمت شمارش معین ندارد (بی و ن)^(۲) خوانده شد یعنی چون شماره ندارد شباهت بدیگران ندارد، بعبارة آخر (بی و ن) یعنی بیشمار. البته بیشمار بودن این طبقه از آن جهت است، شامل عموم اهل حق واقعی در هر عصری میگردد.

فصل هشتم

ذکر بعضی از یاران برجسته سلطان اسحق

نظر باینکه ذکر نام بعضی از یاران مذکوره در فصل هفتم ضمن مطالب آتی لازم میآید، اینک در اینجا مینگارد:

اول- هفتن : ۱- سید خدر شاهوی ملقب به بنیامین^(۱) و پیر بنیامین ۲- مو سیاوه (مخفف موسی سیاوه) یعنی (موسی سیاه چرده) ملقب به داود^(۲) و یار داود ۳- ملا رکن الدین دمشقی ملقب به موسی و پیر موسی^(۳) ۴- مصطفی^(۴)، کنیه اش مصطفی داودان ۵- خاتون (دایراک) ملقبه به خاتون رمزبار^(۵) (خاتون رضبار هم گویند همچنین بعضی رمزبار هم گفته اند) ولی صحیح همان رمزبار است که مادر سلطان اسحق است ۶- شاه ابراهیم^(۶) ملقب به ملک طیار ۷- حسین ملقب به بابا یادگار، شاه یادگار هم گویند. و به اعتباری بنیامین و داود و پیر موسی را پیری مرد^(۸) و مصطفی و شاه ابراهیم و بابا یادگار پیری تن^(۹) گویند. پیری یایری (بفتح و کسر یا)، بلفظ کردی اورا مانی بمعنی عدد سه است که بری مرد یعنی سه مرد و پیری تن یعنی سه تن است. و باعتبار دیگر

۱- Benyâmîn ۲- Dâvûd ۳- Pîr mûsî ۴- Mostafâ
۵- Khâtûn Ramzbâr ۶- Shâh Ebrâhîm ۷- Shâh yâdegâr
۸- Yeri mard ۹- Yeri Tan

پیر بنیامین و یار داود و پیر موسی و مصطفی (چهار ملّک)^(۱) همچنین (چهار جسد) نیز گفته‌اند، و هر یک منصب خاصی از طرف سلطان داشته‌اند بدین ترتیب: ۱- بنیامین به سمت پیری برعموم اهل حق ۲- داود به سمت دلیلی برعموم اهل حق (ذکر پیر و دلیل بجای خود می‌آید) ۳- پیر موسی به سمت دفترداری و منشی سلطان ۴- خاتون رمز بار علاوه بر اینکه مادر سلطان و شفیع یاران و رئیس جامعهٔ نسوان اهل حق بوده است، اداره کردن امور نذورات مطبوخه مستقیماً تحت نظر داشته ۵- مصطفی ریاست امور انتظامات را داشته ۶ و ۷- شاه ابراهیم و شاه یادگار نیابت سلطنت عرفانی سلطان را داشته‌اند، بهمین مناسبت سلطان که خودش لقب شاهی معنوی دارد آنان را هم شاه خطاب فرموده است.

در اینجا از لحاظ روشنی مطالب لازم بتوضیح است بر اینکه، قبل از شاه ابراهیم و بابا یادگار، اشخاص دیگری مقام آنان را داشته‌اند بدین تفصیل:

(الف) - مقام شاه ابراهیم قبل از تولد او، حسین بگ جلد^(۲) پدر خاتون رمزبار آنمقام را داشته، و جلد باین مناسبت گویند چون رئیس گروهی از عشایر جاف^(۳) کردستان بنام ایل جلد بوده، بعد از رحلت حسین بیگ شخصی بنام هیبت^(۴) بقالب طبیعت پای نهاده جای گزین حسین بیگ شده. پس از رحلت هیبت آنوقت شاه ابراهیم پابعرضه وجود گذاشته و حائز مقام گشته.

(ب) - مقام بابا یادگار، بدو ایوت^۱ اردیلی معروف به ایوت^۲

حشّار^(۱) (یعنی حشّار یافته) یا هُشیار بوده، پس از چندی رحلت، در قریه شیخان محل اقامت سلطان اسحق مدفون، که اهل حق مرقد فعلی سلطان اسحق را با ایشان یکی دانند و حکایاتی^(۲) در این خصوص دارند. پس از رحلت وی شخصی بنام عالی قلندر موجودگشته مقام ایوتی را داشته. بعد از چندی مخالفین او را شهید کردند آنگاه با بابا یادگار موجود آمده، با حائز بودن همان مقام در ردیف هفتن قرار گرفت، و بعد از چندی نیز مانند عالی قلندر شهید شد. مرقدش در محلی است بنام سرانه، واقع در کوه دالاهو، منطقه استان کرمانشاهان. این نیز ناگفته نماند روایتی هست، بفاصله بین حسین بیگ و شاه ابراهیم همچنین ایوت و بابا یادگار علاوه بر هیبت و عالی قلندر، اشخاص دیگر هم ذی مقام بوده‌اند ولی چون روایت ضعیف بنظر آمد از ذکر آن صرف نظر شد.

دوم- هفتوا نه : ۱- سید محمد ۲- سید ابوالوفا ۳- حاجی بابوعیسی (حاجی بابو حسین هم گویند) ۴- میرسور (یعنی میر سرخ رنگ) ۵- سید مُصفا ۶- شیخ شهاب الدّین ۷- شیخ حبیب شه (شیخ حبیب شاه هم گویند)، که شیخ حبیب شه از نسوان و جزه ندیمه‌های خاتون رمزبار و از محارم^(۳) سلطان اسحق بوده است. و خاتون رمزبار علاوه بر حبیب شه، ده خاتون دیگر ندیمه داشته است، همگی تارك دنیا و به تمام معنی پارسا بوده‌اند. ضمناً مخفی نماناد شاه

۱- Ivat Hashshār

۲- مستندات ردیف ۲۰.

۳- محارم در اینجا کسانی را گویند که شرعاً نکاحشان حرام باشد مانند مادر و خواهر و دختر و امثالهم.

ابراهیم در ردیف هفتن فرزند سید محمد است.

سوم- هفت نفر قول طاس: ۱- قلی ۲- شهاب‌الدین (سوی
شیخ شهاب‌الدین هفتوانه است) ۳- شاه کرم ۴- شاه نظر ۵- عیسی
یا (سلمان) ۶- شاهمراد ۷- پیر دلاور.

توضیح آنکه موسی و عیسی از اسامی فوق شاید در اصل
موسی و عیسی بوده‌اند ولی چنین مصطلح شده است؛ هردو (باسین
مکسوره و باء ساکنه) میخوانند.

بقیه اسامی سایر یاران به دو عله زیر مذکور نگردید:

اولاً- از قسمت نودونه پیر به بعد ثبت نام آنان در دفاتر اهل حق
دیده نشده.

ثانیاً- قسمتهای ماقبل نودونه پیر هم یعنی از هفت هفتوانه تا نودونه
پیر که نام نویسی شده‌اند اختلافات زیادی مشاهده میشود، از این رومورد
اطمینان نیست. مضافاً لزومیتی هم بذکر نام فرد فرد هر يك از آنان در
این رساله که پایه‌اش روی اختصار است بنظر نمیرسد. فقط آنچه مسلم
است پیر رستم ریاست هفتاد و دو پیر را داشته و نریمان و عابدین نیز
هر يك بريك قسمت ریاست داشته‌اند و کنیه و لقب هر يك از این قرار است:
۱- پیر رستم سُو^(۱) سر حلقه هفتاد و دو پیر (سُو): نام محلی است.
(سر حلقه) یعنی سر سلسله یا سردسته.

۲- عابدین باش چاووش^(۲): (باش) بترکی سر را گویند.
(چاووش) بفارسی نقیب قافله و لشکر است.

۳- نریمان گوره^(۳) سوار^(۳) یا نریمان طبردار: (گوره) بکردی

بزرگ، سوار هم بفارسی معلوم است. (طبر) وطبرزین بعربی یکنوع سلاح میباشد. در فارسی هم تبر و تبرزین گویند.

باری پس از استقرار سلطان در ایران منطقه اورامان قریه شیخان و تشکیل طبقات یاران مندرجه در فصل ششم و هفتم این کتاب و تجدید بیابس ساج ناری بنام بیابس پردی وری (که ذکرش قبلاً گذشت) اینک بعضی از نکات مهمه آن بیابس در فصل های آتی بیان میشود.

فصل نهم

شرط ورود به مسلک اهل حق

برای درك فهم این موضوع لازم است قبلاً باین اصطلاحات

آشنا شد:

خاندان - دَلِيل - پير - پادشاه یا (شاه) - شاه مِهْمَان - عَهْد
و مِشاق (بِمَعْت) - شَرَط و اِقْرَار - سَر سِپَرْدَن.

۱- خاندان : خان ، بلغت فارسی معانی مختلفه دارد من جمله به معنی محل و مکان و مسکن نیز آمده است، که خان و خانه هر دو گویند. دان ، بمعنی دانه و دانستن است ، ولی اگر کلمه دیگر بآن مضاف گردد و این مضاف الیه واقع شود معنی ظرفیت دهد مثل گُل دان، چراغ دان و غیره ، یعنی جای گل و جای چراغ.

و باصطلاح اهل حق هرکس خانه قلبش از تجلی نود حق «دشن گردد و خودش با دودمانش صلاحیت ارشاد طالبین (اهق) طبق موازین بیابس پردی و دی داشته باشد ، آن را خاندان گویند.

۲- دَلِيل : بلغت عربی راه و رهنما است. اما باصطلاح اهل

حق دلیل کسی است ، با اجازه پادشاه و پیر ، واردین بمسلك اهل حق را هدایت و دستگیری نموده، سپس به پیر بسپارد.

۳- پیر: بلغت فارسی پدر و اشخاص سالخورده را گویند، ولی باصطلاح اهل حق پیر کسی است، با اجازه پادشاه کسانی را که توسط دلیل هدایت و دستگیری شده‌اند ارشاد و بشاه حقیقت برسانند.

۴- پادشاه: بلغت پارسی پاد (که از اصل، پات بوده) بمعنی پاسبان، نگهبان، سامان، پائیدن، دارندگی تخت و اورنگ است. شاه، نیز معانی مختلفی دارد از جمله: اصل، خداوند، بزرگ، و بطور کلی شاه یا پادشاه فرمانروای کشور است و باعتباری هم یکی از اسماء الله است، بدلیل آیه کریمه **مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ** (۱) یعنی «پادشاه روز رستاخیز».

ولی باصطلاح اهل حق، شاه یا پادشاه علاوه بر اینکه از اسماء الله است نیز لقب کسی میباشد، با طی مراحل یا تأیید الله بآخرین مرحله کمال (سیده مقام اولی الامر و مظهر الهی را حائز شود، یعنی آینه داد مظهر جلوه نود الهی گردد).

از این رو اشخاصی که توسط پیر ارشاد میشوند، با توجهات شاه بفیض رحمت الهی کامیاب میگردند. مضافاً تفویض منصب پیری و دلیلی اشخاص صلاحیت دار بر مریدان حق جو با او است. کما اینکه در بعضی موارد (که بعداً شرحش میآید) پیر هم میتواند بطور موقت یا دائم دلیل جهت مریدان تعیین نماید.

۵- شاه مهمان: کسی است مظهریت و کفالت مقام پادشاه را داشته باشد. پس باید دانست وظیفه شاه یا شاه مهمان تعیین پیر و دلیل

۱- همچنین این آیات است، (سوره ۲۰- آیه ۱۱۴) - (سوره ۲۳- آیه ۱۱۶) - (سوره ۵۹- آیه ۲۳) - (سوره ۶۲- آیه ۱) - (سوره ۱۱۴- آیه ۱ و ۲ و ۳).

جَهة مریدان است و برشان خودش نیست وظیفهٔ پیر و دلیلی انجام دهد، و پیر و دلیل هم هیچک حق انجام وظیفه بجای یکدیگر ندارند. بطور خلاصه از شاه تا دلیل هر يك وظیفهٔ خاص مخصوص بخود دارند که فوقاً بیان شد.

۶- عَهْد و میثاق^(۱) : بلغت عربی عهد یعنی پیمان، و میثاق یعنی استواری. بَيْعَت، همان عهد و میثاق است که پیمان و استواری میباشد. و اهمیت آن بدین لحاظ است:

وقتی بکتاب آسمانی و تاریخ بشریت مراجعه میشود مسلم میدارد، از زمان آدم تا خاتم هیچ امری از امور، بدون مسبوق بتعهد و پیمانی واقع نشده است. مثلاً سجدهٔ ملائکه بر آدم، و نهی بر آدم از خوردن ثمرهٔ درخت معهود، و توبه پذیرفته شدن آدم بعد از خروج از جنان، و کشتی ساختن نوح و نجات یافتن سر نشینان کشتی مزبور از طوفان^(۲)، و قضایای قوم عاد و ثمود و لوط مبنی بر وعید حی و دود برای نزول بلا و رها شدن مؤمنین از آن ماجرا و فنا شدن کافران از آن بلیات موعود، همچنین میثاق خدا با ابراهیم و موسی و عیسی و سایر پیغمبران تا حضرت خاتم النبیین(ص)، و بعد بیعت مؤمنین با ائمهٔ طاهرین، خاصه وقایع کربلا الی آخر، هر يك بنوعی انعقاد یافته؛ حتی در قرآن مجید هم با بیان کلمهٔ عهد و میثاق بموارد عدیده، اشارات مؤثر با اهمیت آن شده است.

۷- شَرَط و إِقْرَار : معنی لغوی آنها معلوم است، ولی باصطلاح

۱- مستندات ردیف ۲۱ (جمعا ۶۰ آیه است).

۲- طوفان هم صحیح است.

اهل حق: بشرايط مقررہ اساس پيابس پر ديوى مقر شدن و ايمان آوردن دا شرط و اقرار گویند.

حتی قضیه «قرار گرفتن کره زمین بر شاخ گاو و گاو بر ماهی و ماهی بر حجر»^(۱) که در بعضی اذهان جای گرفته است، گرچه واقعیت ندارد و از نظر دانشمندان رمز و معنائی است قابل تأویل و تفسیر، من جمله اهل حق هم گاو را به شرط و ماهی را به اقرار و حجر را به پيابس منعقدۀ ازلی و ابدی تعبیر کرده اند.

۸- سر سپردن^(۲): یعنی مر تسلیم به مسلک اهل حق فرود آوردن و توسط دلیل و پیر بصاحب خاندان بیعت نمودن و با دشته شرط و اقرار به پادشاه حقیقت پیوستن است.

بنا بر مراتب اهل حق کسی است، با حائز بودن شرائط مندرجه در فصل دوم این کتاب بمسلك اهل حق در آید و آن سه راه ممکن است: اول- آنکه، مراحل^(۳) شریعت و طریقت و معرفت را هر يك بترتیبی که در فصل مزبور مذکور است، توسط اشخاص ذی صلاحیت بسلسله مراتب، با انجام دستورات و مراقبات لازمه طی نماید، آنگاه برای درك حق و حقیقت به رشته مسلك اهل حق پیوندد (این قبیل اشخاص را چسبیده گویند).

۱- مستندات ردیف ۲۲.

۲- مستندات ردیف ۲۳.

۳- منظور از طی مراحل سه گانه (شریعت و طریقت و معرفت) ایمان کامل داشتن به آن مراحل است نه اینکه لازم باشد برای طی هر کدام از آن مراحل زمانی صرف وقت کند. فرضاً شخصی، مسلمان و اهل قرآن هم نباشد، همینقدر با احکام قرآن در شریعت و سایر مدارجش (از طریقت و معرفت) که در بطن قرآن است ایمان آورد، برای سر سپردن کافی است.

دوم - آنکه، مشروط بشرایط بندهای زیر توفیق حاصل نماید:

الف - از نسل اهل حق بوجود آید.

ب - پس از تولد در اولین فرصت (هنگام اسم گذاری) توسط ولّی قانونی، به خاندانی که آن فامیل سرسپرده اند، سرش سپرده شود.

ج - در محیط خانوادگی اهل حق تحت تربیت و مراقبت کامل اولیاء مربوطه، نشو و نما و رشد و تمیزیافته باشد.

د - تمام دستورات مسلکی اهل حق را طابق التعل بالنتعل فرا گرفته و عمل نماید.

بدهی است واجد چنین شرایطی دیگر احتیاج به طی سایر مراحل سلسله مراتب ماقبل ندارد. زیرا دستورات واقعی مسلک اهل حق جامع و مانع میباشد و شامل جمیع دستورات مراحل قبلی خود خواهد بود «چونکه صد آمد نود هم پیش ماست»، (این قبیل اشخاص را چمبیده گویند).

سوم - آنکه، تائیدالله بحکم لاشرط و بشرطلا، به مرحله آخری و مقصد اصلی برسد و اهل حق واقعی گردد (چنانکه خیلی ها بودند و رسیدند)، بمصداق آیات کریمه از جمله این آیات است: «إِذْ أَيْدُكَ بِرُوحِ الْقُدُسِ الْإِبْرَاهِيمَ»^(۱) یعنی «هنگامیکه تائیدت نمودم بروح القدس» (سوره ۵-آیه ۱۱۰) - ایضاً «عَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا»^(۲) یعنی «و آموخته بودیمش از نزد خود دانش را» (سوره ۱۸-آیه ۶۵) - ایضاً «إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ» یعنی «همانا خدا میکند آنچه را میخواهد» (سوره ۲۲-آیه ۱۴) - ایضاً «وَأَنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يُرِيدُ» یعنی «و بدرستی که خدا هدایت میکند هر که را

۱- راجع به حضرت عیسی.

۲- راجع به قصه خضر و حضرت موسی.

میخواهد» سوره (۲۲-آیه ۱۶) - ایضاً «إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يُشَاءُ» یعنی «همانا خدا میکند آنچه را میخواهد» (سوره ۲۲-آیه ۱۸) - ایضاً «ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ» یعنی «اینست فضل خدا دهدش بهر که خواهد و خدا است دارای فضلی بزرگ» (سوره ۶۲-آیه ۴) - ایضاً «كَسَدِ لَكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ الْآيَةَ» یعنی «چنین گمراه سازد خدا هر که را که خواهد و رهبری کند هر که را که خواهد» (سوره ۷۴-آیه ۳۱).

خواجه حافظ هم بهمین منظور فرماید:

فیض روح القدس از بازمدد فرماید دگران هم بکنند آنچه مسیحا میکرد
ایضاً میفرماید:

طی زمان بین و مکان در سلوک شعر کاین طفل يك شبه ده صد ساله میرود
و گویند اغلب بزرگان اهل حق نیز از این قبیل بوده اند.
با این وصف، البته این قسم سوم مورد بحث نمیتواند قرار
گیرد، مگر کول به استعداد ذاتی اشخاص و مشیت خدا است، بهر کس
اعطاء شود.

و مراد از استعداد ذاتی آن است: گرچه بمصداق آیات مذکور
خداوند قادر مطلق است، ولی از طرفی عادل و فیضش عام خواهد بود.
التهایه تفاوت بین موجودات بر حسب قرب و بعد به مبدأ واجب الوجودی و علل
حکمتی است. مثلاً قُرب به نور خورشید برای موجودات تحت الشعاع
وی باید به تناسب استعداد هر موجودی باشد، و الاً بفاصله‌ئی که يك
موجود قوی از نور آفتاب منور میشود، موجود ضعیف‌تر قرار گیرد،
آناً نابود خواهد شد.

و بحث اینکه چرا بین موجودات شدت و ضعف و تشکیک باشد

آنهم اقتضای طبیعت کائنات است، بدین توضیح:

چون ایجاد کائنات از طرف خالق ارض و سماوات، روی پایه علة و معلول قرار گرفته، یعنی هر موجودی معلول علة موجود دیگری است تا به آن علة العلل اصلی، آنکه، واجب الوجود و پروردگار جهانیان است منتهی گردد.

با این وصف بدیهی است هر علتی که فاصله اش با علة العلل اصلی کمتر است قوی تر، و هر چه فاصله اش بیشتر است ضعیف تر خواهد بود. لیکن در قوه هر شئی منتهی درجه شدت و ضعف هست که بنا بر گردش طبیعت و سیر کمال، متدرجاً از قوه بفعل خواهد رسید. کما اینکه در قوه هر نطفه ئی جنین شدن و متدرجاً حیوان یا انسان گردیدن، الی آخر هست. و هر مرحله ئی (اگر مانعی پیش نیاید) به حکم طبیعت در موقع خود از قوه بفعل می رسد. البته این موضوع بحث فلسفی مفصل دارد در این مختصر مقاله ما ننگنجد. فقط اینجا اشاره ئی شده تا معلوم شود هر چیزی بجای خود صحیح است و همه موجودات بالاخره به فیض کمال از طرف فیاض لایزال محتفیض و از عدالت حق برخوردار خواهند شد، جز منضویین که حماشان جدا و با خود خدا است.

باری از مطلب دور نشویم، بحث در شرایط اقسام سه گانه ورود بمسلك اهل حق بود، قسمت سوم توضیح گردید.

اما آن دو قسمت دیگر اعم از چسبیده یا چکیده بدون عهد و میثاق و سر سپردن که در بند (ب) این فصل به آن اشاره شد، میسر نیست.

فصل دهم

سرسپردن (۱)

هر فردی از افراد اهل حق اعم از ذکور و اناث مکلف است با وسائل زیر سرسپارد والا اهل حق بشمار نمی‌آید:

۱- داشتن پادشاه و پیرو دلیل (۲)

۲- پادشاه اگر در ظاهر نباشد در باطن حاضر داند.

۳- پیرش یکی از خاندانهای مسلک اهل حق باشد که ذکرش بعد خواهد آمد.

۴- دلیلش هم از انتخاب شدگان همان خاندانی باشد که توسط او سرسپرده شده است.

۵- برای هر فردی يك عدد جَوْزُ (بوا یا بویا) که یکنوع ثمر درخت جنگلی و معطر است و برای دارو نیز گاهی مصرف میشود.

۶- يك تکه پارچه سفید یکرنگ استعمال نشده، طولش کمتر از یکمتر نباشد، عرضش هم همان عرض پارچه باشد. و اگر عرض پارچه مورد

۱- مستندات ردیف ۲۳.

۲- چون اهل حق فقط یکمتر تبه باید سرسپارد، از اینرو نمیتواند پیر و دلیل خود را عوض نماید مگر آنکه مرتد شود، آنوقت در صورت توبه و بازگشت، مجدداً برای خاندان دیگری سرسپارد.

نظر بیشتر از یکمتر شد، طول هم بهمان اندازه کمتر نباشد. آن پارچه را باصطلاح عرفاء *سَدَّ* (۱) گویند. *سَدَّ* در لُغَة معانی مختلفه دارد ولی در اینجا بمعنی انعقاد و استواری است (*الَّذِي عَقَدَهُ وَأَوْحَقَّهُ*)، که دلالت دارد، از پیوند رشته ایمان به قادر سبحان، توسط چنگک زدن بدست آویز استوار خاندان شفیع *انْس و جان*، اعنی حضرت محمد (ص) و علی (ع) با یازده فرزندان. بمصداق قوله تعالی در قرآن «لَا تُكْرَاهُ فِي الدِّينِ قَدَّ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ فَمَنْ يَكْفُرْ بِاللِّطَاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ لِأَنَّهَا لَأَنْفِصَامٌ لَهَا وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ» یعنی «نیست اکراهی در دین هر آینه بتحقیق آشکار میدارد ره یابی را از گمراهی پس کسیکه کفر ورزید به بت پرستی و شرک و گروید بخدا پس بتحقیق چنگک زده بدست آویزی استوار که نیست گسیختن مر او را و خدا است شنوای دانا» (سوره ۲- آیه ۲۵۶) - ایضاً میفرماید «وَمَنْ يُحْلِمْ وَجْهَهُ إِلَى اللَّهِ وَهُوَ مُحِينٌ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ وَإِلَى اللَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ» یعنی «و کسیکه تسلیم کند روی خود را بسوی خدا و او است نکوکار همانا بتحقیق چنگک زده بدست آویزی استوار و بسوی خدا است فرجام کارها» (سوره ۳۱- آیه ۲۲).

البته «تسلیم نمودن روی خود بسوی خدا» همانا مقام تسلیم است که در فصل پنجم این کتاب بیان شد، در این فصل نیز بعنوان سرسپردن تعبیر شده است. «عُرْوَةُ الْوُثْقَىٰ» بقول مفسرین همانا تولا بخاندان نبوت و ولایت است. و «يَكْفُرُ بِاللِّطَاغُوتِ» همانا دوری از گمراهی و شرک و طغیان است.

و ابن شدّ بیاد و اعتبار همان عروة الوثقای حقیقی است که بطور کلی در هر مرحله‌ئی هنگام ورود طالبین بآن مرحله، اعم از طریقت و معرفت و اهل حق، وجودش ضروری است. چنانکه در دستور اهل طریق نیز میفرماید:

«شد مخفی منزل اول بود - بر مَحَبَّتِ اِمْرَحَقِ نَازِل شُود... الخ».

۷- مقداری نیاز از هر جنس باشد ولی اگر فراهم آید شاخ نبات بهتر است.

۸- يك قُرْبَانِ يَآ يَكِ خِدْمَتِ (که توصیف هر يك بجای خود خواهد آمد).

۹- وجه پای جوز، از پول رایج زمان و مکان است. ببلغی لاقلاً بارزش تسعیر و مثقال نقره خام^(۱) یعنی خالص باشد (هر مثقالی به وزن ۲۴ نخود متوسط است). زیرا وجه پای جوز در زمان سلطان حداقل دو قران (دوریال) پول نقره خالص رایج آن زمان بوده که يك قران^(۲) يك مثقال وزن داشته است.

۱۰- يك عدد سکه محمدی، جهت ریزه کردن و خرد نمودن جوز مورد بحث بوسیله چاقو در روی آن، که آن سکه همیشه نزد پیر باید برای انجام تشریفات جوز محفوظ باشد، تا در موقع جوز مصرف شدن اشخاص آماده باشد. هر گاه سکه محمدی یافت نشد باسکه‌های معمولی از هر فلزی باشد انجام می‌شود.

۱- در اینجا منظور از نقره خام نقره‌ای است که بنام نقره عرفاً خرید و فروش میشود، مانند سکه‌های دوقرانی زمان قاجاریه و امثالهم.
۲- و برداشتی وجه پای جوز يك ریال بوده است.

۱۱- يك شیء برنده (اعم از چاقو یا کارتد و امثالهم) جهة بریدن سر جوز و ریزریز کردن آن.

در اینجا باین نکته باید توجه داشت: جوز خرد کردن را در کلام سرانجام به لفظ (جوز شکستن) بیان گردیده و مقصود از ذکر کلمه (شکستن) بجای (خرد کردن) اینست: چون همانطوریکه (شد) به عروة الوثقی تعبیر شده است، جوز هم به سر تسلیم در مقابل اراده خدا فرو آوردن و شکستن شد غرور و هوی و هوس نفسانی تعبیر شده است. بهمین مناسبت اهل حق غالباً بجای لفظ (سر سپردن)، (جوز سر شکستن) استعمال نمایند و علمیت پیدا کرده است. حتی بعضی که منظور کلام را نفهمیده اند جوز را بجای اینکه با شیشی برنده ریز ریز کنند، بوسائلی می شکندند. و حال اینکه جوز را باید بوسیله شیشی برنده و آداب مخصوص خرد کرد، زیرا جزء ارکان است، اگر عمل نشود برخلاف دستور خواهد بود.

انشالله آداب جوز و سایر ترتیبات سر سپردن بجای خود تشریح میشود.

باری چون انجام تشریفات و دستورات فوق جزء ارکان مسلک اهل حق و حکمی است عام، لذا شامل اشخاصی نیز میشود که مقام اولی الامر یعنی پادشاه حقیقی، یا پیری یا دلیلی دارند. بجهة اینکه هر يك از آنان دارای دو جنبه هستند: یکی جنبه باطنی که مقام معنوی و منصب خاص است، در نتیجه طی مراحل حاصل میشود، و یکی جنبه ظاهری که تبعیت از دستور ارکان بیابس پردبوری و انجام تکلیف است. زیرا داشتن مقام باطنی بستگی تام به رعایت و احترام ارکان دینی و ظاهری

داد. مضافاً عدالت و مساوات که از ادکان مهمهٔ مسلک اهل حق است در هر مورد باید محفوظ و حکم فرما باشد.

بنابراین، دلیل و پیر اولی الامر، باطن‌آرشته و لایت پیوست‌برشتهٔ نبوت است که در اثر نشاء آن دو منبع، مستقیماً کسب نور و حلت از مبدأ ربوبیت نموده، به مقام مظهریت می‌رسد. ظاهراً هم برای انجام تشریفات تکالیف مسلکی در بین یاران خود، پیرو دلیل انتخاب می‌فرماید. البته چنین پیرو دلیلی بهیچوجه مؤثر در مقام نیست تا شتون پیرو مریدی واقعی از حیث تفوق رتبه ملحوظ شود، فقط جنبهٔ تشریفاتی دارد.

اشخاصی هم که به مقام پیری و دلیلی رسیده‌اند، باطناً پیرشان همان پیوند رشتهٔ سلوک به اولی الامر و دلیلشان انجام فرمان اولی الامر می‌باشد. ظاهراً هم از طرف اولی الامر جهت انجام تکالیف مسلکی شان هر کس معین شد متبّع خواهد بود، اعم از اینکه از حیث مقام معنوی در عرض یا طول یکدیگر باشند. چونکه در این مورد چنانکه قبلاً تذکر داده شد قضیهٔ مافوق و مادون بودن شرط نیست. مثلاً سلطان اسحق که مافوق بنیامین و داود است معذک آن‌را پیرو دلیل خود در ظاهر قرار داده است. همچنین هفتن با اینکه در عرض یکدیگر قرار دارند، حسب الامر سلطان اسحق پیرو دلیلشان در ظاهر از خودشان تعیین شده است. انشاءالله بحث اینموضوع در فصل آتی روشن خواهد شد.

فصل یازدهم

تشکیل خاندانهای حقیقت

بطوریکه در فصل‌های قبلی گفته شد، عموم اهل حق بلااستثناء مکلف بسر سپردن و داشتن پیر و دلیل هستند، تا به پادشاه حقیقت برسند. بدین منظور سلطان بر عموم اهل حق زمان خودش، پیر بنیامین را به پیر، و داود را به دلیل منصوب^(۱) فرمود و نیز پیرو دلیل خودش هم در ظاهر از نظر انجام تشریفات، پیر بنیامین و داود قرارداد. پیر و دلیل بر بنیامین هم سلطان اسحق، و پیرو دلیل بر داود هم پیر بنیامین است. بروایتی هم، پیر موسی دلیل بر پیر بنیامین و داود است. بروایتی هم سید محمد را بر هر دو یا بر پیر بنیامین دلیل دانند، و چون لازم بود برای نسلهای آینده که وارد مسلک اهل حق میشوند در هر زمان، پیرو دلیلی وجود داشته باشد، از طرفی پیر بنیامین و داود هم نظر به عدم اختیار تأهل اولاد نداشتند تا جانشین آنان شود، این بود هفت خاندان بنام سادات^(۲) خاندان حقیقت، بامر سلطان دایر گردید، تا هر خاندانی نسل^۳ بعد نسل

۱- در زمان حضرت سلطان اسحق عموم اهل حق، به پیر بنیامین سر می‌سپردند، دلیشان هم داود بود.

۲- سادات اهل حق علاوه بر اینکه همگی دارای جنبه سیادت حسی بمعنی لنوی بوده‌اند، از جنبه سیادت نسبی هم ایرادی نداشته‌اند.

نسبت بجمعی از جماعت اهل حق زمان خود، بجانشینی پیر بنیامین انجام وظیفه نمایند. وظیفهٔ دلیلی هم نیز حسب الامر سلطان بعد ازداد به دو طبقه تفویض شد: یک طبقه ذریات هفتاد و دو پیر است که در ردیف یاران سلطان ذکرش گذشت، و یک طبقهٔ دیگر از یاران بعضی خاندانهای نامبرده است، با اجازهٔ آن صاحب خاندان، نسل بعد نسل بسمت دلیلی مریدان همان خاندان انتخاب شده اند. زیرا چنانکه در فصل نهم این کتاب اشاره شد، در موارد خاص، اجازهٔ انتخاب دلیل به پیر داده شده است.

اما راجع بجانشینی پادشاه، حضرت سلطان جای خود را بشخص یا اشخاص معینی تفویض نفرمود. فقط سه مقام را باطناً برای حق جویان محل جلوهٔ ذات حق قرارداد:

یک مقام همان خاندانها میباشد، زیرا از پرتو نور حق استروشن و برقرار گردیده اند. فلذا هر پیری صلاحیت دارد طالبین را پس از ارشاد، بحق و حقیقت اتصال دهد.

یک مقام هم انعقاد جمع جماعت اهل حق بقصد عبادت و صرف نذورات است که ذات حق همیشه در آن جمع حاضر و ناظر و دهندهٔ مراد دانند.

یک مقام هم اشخاصی است از اهل حق، با پیروی ارکان بیابس پردیوری سیر کمال نموده کامل شده، با عنایت خدا مظهر جلوهٔ نور حق میگردند. که خاندانهای شاه مهمان آتی الذکر از آن جمله هستند. هفت خاندان انتصابی زمان سلطان اسحق با چهار خاندان دیگر که بعد از دوران سلطان متدرجاً بوجود آمده اند بدین اسامی است:

۱- خاندان شاه ابراهیم^(۱): خودش از هفتن و چنانکه قبلاً اشاره شد فرزند سید محمد از هفتوانه است. فرزندانش میره بیگ، قانون بیگ، قلندر بیگ و چراغ بیگ هستند. خان احمدخان و خوبیار نیز فرزندان میره بیگ میباشند.

از یاران شاه ابراهیم یکی قش چی اعلی^(۲) است، مترجم کلام‌های کردی بشرکی است، و یکی جنبید - البته این جنید غیر از شیخ جنید بغدادی معروف است.

۲- خاندان عالی قلندر^(۳): خودش همان عالی قلندر است که ضمن ذکر اسامی هفتن بآن اشاره شد.

برقراری یکی از خاندانها بنام وی روی این اصل است: زمانی که سلطان خواست خاندانهای حقیقت را معین فرماید گرچه عالی قلندر، اولاً بعله عدم تأهل اولاد نداشت، ثانیاً هنگام نصب خاندانها هم در قید حیات نبود، ولی بنا بر مصلحتی، دو نفر از نزدیکانش موسوم به «دده علی» و «دده حسین» از طرف سلطان بجانشینی ایشان منصوب گشتند. حال، سادات خاندان عالی قلندر از نسل آن دو نفر میباشند. باین معنی، اولاد دده علی سمت پیری و اولاد دده حسین سمت دلیلی بر مریدان خاندان دارند.

۳- خاندان بابا یادگار^(۴): ایشان هم که از هفتن است مانند عالی قلندر متأهل نشده تا اولادی داشته باشد. از این رو دو نفر از یارانش بنام «خیال» و «وصال» به سمت پیری بر مریدانش، جانشین خود گردانید. حال، سادات خاندان بابا یادگار از نسل آن دو نفر هستند.

۱- Khānadān Shāh Ebrāhīm ۲- Qoshci Oqil ۳- Khānadān
 ۴- Khānadān Bābā Yādegār

۴- خاندان سید ابوالوفا^(۱) (از هفتوانه): بعد از فوتش پسرش سید عود و نوه اش سید شیخعلی به ترتیب هر يك پس از فوت دیگری مسندنشین آن خاندان شدند. بعد از فوت سید شیخعلی سه پسر باسامی سیدخلیل و سید رضا و سید اکابر ملقب به سید خاموش^(۲) از او باقی ماند. از طرفی چون معمولاً نصب مسندنشین های خاندان سید ابوالوفا بتصویب مسندنشین های خاندان شاه ابراهیم بود، از این جهت بعد از فوت سید شیخعلی، میره بیگ مسندنشین خاندان شاه ابراهیم، بالتسبیح سید خاموش را که از حیث سن کوچکتر از دو برادر دیگر بود، بمسند نشین خاندان سید ابوالوفا تعیین کرد. این موضوع سبب دل شکستگی برادرانش گردید و جلاء وطن اختیار کردند. سیدخلیل بمیان چادر نشین های ایل جُمور رفته، از مسلك اهل حق نیز خارج شد. سید رضا به لرستان مهاجرت و چون ارتباط معنوی را با مبدأ حقیقت قطع نکرده بود خداوند هر گونه برکتی را با او ارزانی فرمود، من جمله اعطای پنج پسر و يك دختر متقی و خداشناس از اینقرار: اول- بابوعلی، دوم- ایوذ، سوم- یعقوب، چهارم- باباخوشه، پنجم- بابو محمد. دخترش هم مسماء به خاتون ائمه^(۳) یا (اسمره). از آن دختر نیز پسری بوجود آمد بنام

۱- Khânadân Seyyed Abul Vafa

۲- سید خاموش دارای اولاد بوده از جمله سید جوزی و سید فرضی، و اولادان سید فرضی نسل بعد از نسل تاکنون از نسل سید خاموش هستند.

۳- asmarah ائمه به (ثا) و «اسمره» به (سین) هردو صحیح است، زیرا با (ثا) یعنی ثمر بخش تر است و با (سین) رنگی است بین سیاهی و سفیدی که متناسب شدت و ضعف، سبزه رو یا گندم گون گویند. و مشارالیه چون والده ذوالنور فوق الاشعار است ثمر بخش تر میباشد، باین اعتبار ائمه با (ثا) خوانند و از اینکه سبزه رو یا گندم گون بوده اسمره با (سین) دانند.

ذوالنور قَلَنْدَر^(۱) که کشف و کرامات بسیار و کارهای فوق‌العاده از ذوالنور نقل شده است. روی این اصل جمع کثیری بوی‌گرویده، دارای خاندانی بنام خاندان ذوالنور شد. و از آنجائیکه ذوالنور زن و اولاد نداشت، اولاد و اعقاب سیدرضا جانشین او گردید. حال باعتباری خاندان ذوالنور شعبه‌ئی از خاندان سیدابوالوفا میباشد و باعتباری خاندانی مستقل و جداگانه است که با تأیید الهی تأسیس گردیده. و نیز سه تن از نواده‌های سیدرضا که عبارتند از: «سید حیات»، «سید حیات» و «سید ایاز» علاوه بر شئون سیادت خانوادگی، در ردیف یاران خاص ذوالنور هم بشمار آمده‌اند. و نیز ذوالنور بنا بر پیش‌آمدی، خوردن گوشت خروس را بر سادات آن خاندان مؤبدأ نهی فرموده است.

۵- خاندان میرسُوْر از هفتوانه.

۶- خاندان سید مُصَفّا از هفتوانه.

۷- خاندان حاجی بابُوْ عِبْسِيّی از هفتوانه.

هفت خاندان مرقوم، بضمیمهٔ خاندان ذوالنور، مجموعاً خاندانهای هفتوانه خوانده شده‌اند. بسبب اینکه، چنانچه ملاحظه میشود غیر از خاندان عالی‌قلندر و بابا یادگار، بقیه از ریشهٔ هفتوانه هستند، و آن دو خاندان هم از باب تغلیب جزء هفتوانه بشمار می‌آیند. و نیز بعد از برقراری هفت خاندان فوق‌الاشعار و خاندان ذوالنور که جزء همان هفت خاندان محسوب است، و گذشتن دوران آنان، و بوجود آمدن مسندنشینان لایق از نسلهای بعدی هر خاندان، آنگاه، شخصی بنام «شاه وِیْقَلِی»^(۲) در منطقهٔ شاهو قریهٔ «دَرزبان» منزل کدخدای قنبر دَرزِیانی معروف به پیر

قنبر شاهوی بوجود آمد ، خاندانی بنام خاندان شاه مهمان برقرار داشت. و اسامی چندتن از یارانش اینست: پیر قنبر^(۱) - کاکه عرب - کاکه رحمن - کاکه پیره - خاتون زربانو^(۲) که مادر شاه ویسقلی و خواهر پیر قنبر خوانده میشود.

تاریخ تولد و فوت و محل دفنش محققاً معلوم نیست. بنا بر روایات مختلفه، ظهور و تولدش از سنه ۸۱۰ تا اوایل قرن یازدهم هجری قمری گفته شده است، العلم عندالله.

پس از رحلتش، خاندانش به دو شعبه منشعب و هر یک مستقل گردید، بدین تفصیل:

ایشان در زمان حیات فرموده بود، بعد از او دو نفر به نشانی هائی که داده بود خواهند آمد و هر یک مستقلاً مقام شاه مهمانی را دارند. این دو نفر مطابق پیش بینی شاه ویسقلی، یکی بنام شاه ایاز^(۳) از تان هندوستان و دیگری بنام محمد بگ (ملقب به سید محمد نور بخش)^(۴) بدو در بختیاری، سپس در لرستان ظاهر شدند. شاه ایاز زن و فرزند نداشت، یارانش هم همان یاران شاه ویسقلی بودند که قبلاً مذکور شد.

محمد بگ چهار پسر داشت بنام: آتش بگ^(۵) - جمشید بگ - ابدال بگ - الماس بگ. و چندتن هم از یارانش اینست: کامیر بیجان - کاملک (کا مخفف کا که یعنی برادر است) - قره پوس (مخفف قره پوس یعنی

۱ - Pīr Qanbar

۲ - Khātun Zarbânū

۳ - Shāh ayāz

۴ - این سید محمد نور بخش غیر از نور بخشهای ضبط تواریخ است.

۵ - Atash Bag

سیاه پوست) - میردوست.

سپس جانشین شاه اباز، شاه حیاس^(۱) و جانشین محمد بگ، پسرش آتش بگ شد.

از این رو، دو خاندان شاه مهمان منشعبه از خاندان شاه ویسقلی، یکی بنام خاندان شاه حیاس، و یکی بنام خاندان آتش بگ نامیده می‌شود. دیگر خاندان علیحده‌ئی بنام خاندان شاه ویسقلی وجود ندارد.

تشکیلات دو خاندان مزبور هم بدینقرار است:

۱- آتش بگ با سه برادرش یک خاندان می‌باشند. چون، ذریه آن سه برادر جزء خاندان آتش بگ محسوب هستند. لیکن مسند نشینی خاندان همیشه با ذریه آتش بگ است، زیرا آتش بگ مستقیماً از طرف محمد بگ مسند نشین بوده است. برادران مزبور از طرفی جزء یاران آتش بگ خوانده شده‌اند، باضافه، اعلی دین هم از یاران آتش بگ است.

۲- شاه حیاس خودش به سمت جانشینی سلطان، و پیر قنبر سابق الذکر ملقب به «دستور»^(۲) به سمت پیری، و بابا عبدالله ملقب به بابا گلاب^(۳) به سمت دلیلی، بر مریدان خاندان شاه حیاس نسل بعد نسل منصوب هستند (معنی پیری و دلیلی بجای خود خواهد آمد). فرزند شاه حیاس آقا رستم و یاران دیگرش بابا شاه مراد و باباعلی می‌رهند و^(۴) می‌باشند.

۱- Shâh Ayâz

۲- Dastavar

۳- Bâbâ Golâb

۴- Mir Hendû

يك خاندان ديگر هم در زمان شاه حياس بنام خاندان باباحيدر، با صوابديدشاه حياس داير گشت. باباحيدر^(۱) از نسل پير رستم، سر حلقه هفتاد و دو پير ميباشد كه نسبت بمريدان خود سمت پيرى دارد، و دليلى مريدانش هم با اولاد هفتادودو پير است.

بنابمراتب فوق اكنون در مسلك اهل حق يازده خاندان وجود

دارد بدين ترتيب:

- ۱- خاندان شاه ابراهيم.
- ۲- خاندان عالي قلندر.
- ۳- خاندان بابا يادگار.
- ۴- خاندان خاموش (از نسل سيد ابوالوفا).
- ۵- خاندان مير سور.
- ۶- خاندان سيد مصفا.
- ۷- خاندان حاجى بابوعيسى.
- (تأسيس اين هفت خاندان مستقيماً بامر سلطان اسحق است).
- ۸- خاندان ذوالنور نيز از نسل سيد ابوالوفا، جزء هفت خاندان فوق است.

۹- خاندان آتش بگ.

۱۰- خاندان شاه حياس.

۱۱- خاندان باباحيدر.

اين سه خاندان (از ردیف ۹ تا ۱۱) بعد از سلطان تشكيل يافته اند و با هم معاصر بوده اند. زندگانی آنان احتمال ميرود مقارن

قرن ۱۱ و ۱۲ هجری باشد، زیرا (اعلی‌دین) دفتردار آتش‌بگک اشعاری بزبان کردی در مدح شاه‌حیاس^(۱) گفته، از جمله این بیت است:

«وَسَنَّهُ هَزَارٌ صَدُوْ بِيَسْتِ وَ پَنَجْ حِيَّاسٌ حَاضِرٌ صَرَافٌ لَعْلٌ سَنَجٌ»^(۲)

یعنی در سنهٔ یکهزار و صد و بیست و پنج هجری، شاه‌حیاس صراف

لعل‌سنج حاضر است.

همچنین از قرائن سنگ‌تاریخ قبرنواده‌های شاه‌حیاس، استنباط صدق‌گفتار اعلی‌دین میشود. فلذا اگر این بیت شعر منتسبه به اعلی‌دین صحیح باشد، میتوان حدس زد زمان شاه ویسقلی و شاه‌ایاز هم فاصلهٔ زیادی با زمان شاه‌حیاس ندارد. بدلیل اینکه پیرقبر که از یاران شاه ویسقلی و شاه‌ایاز بوده، در زمان شاه‌حیاس نیز حیات داشته و از یاران مقرب ایشان بشمار می‌آمده است.

ضمناً چون‌ذکری از شاه‌مهمانهاشد، بیمورد نیست از دو شخصیت دیگر که شاه‌مهمان بوده‌اند یاد آور شویم:

۱- بابا جلیل: بعد از شاه ویسقلی و قبل از آتش‌بگک و شاه‌حیاس ظهور فرموده است. جزء شاه‌مهمانها محسوب است ولی‌خاندان و جانشینی از خود باقی نگذاشته، چون مأموریت در این امر نداشته. فقط دورانی کوتاه در حال انزوایارانی بی‌ریا دور از ازدحام و غوغا سپری داشته. چندتن از یارانش اینست: میرعطار - میرحیاس - میرجوزی - دده‌بکتر - میرزاقلی.

Shah Hayās - ۱

۲- دفتر کلام (د ص ۲۹) - (ل ص ۲۴۲).

Bādā Jalil - ۳

۲- سیّد فرضی^(۱) : از دودمان سید خاموش که شخصاً مقامی شامخ داشته، یعنی علاوه بر مسندنشینی خاندان سیدخاموش، شاهمهمان هم بوده است. ولی از حیث خاندان، همانا خاندان سید خاموش و جزء هفتوانه محسوب است؛ معاصر با آتش‌بگ و شاه حیاس بوده است. چندتن از یارانش اینست: شیخ امیر^(۲) (مفسّر کلام سرانجام) - عبدین (مخفف عبدالدین) - ندریس - گل محمد - سلیم - قرکه - سیدجوزی که پسر خود سید فرضی است، و غیر از میرجوزی دوره باباجلیل میباشد.

پس با توجه بمراتب فوق معلوم شد، خاندانهای شاهمهمان فقط منحصر بخاندان آتش‌بگ و شاه حیاس است. بهمین دلیل هم خاندان آتش‌بگ و شاه حیاس هر یک نسبت بمریدانشان، خود را جانشین شاه میدانند و منصب‌پیری و دلیلی مریدان را به یارانشان ارزانی داشته‌اند، بدین توضیح:

در خاندان آتش‌بگ، اولاد آتش‌بگ جانشین شاه، و اولادان جمشیدبگ و ابدال بگ و الماس بگ، جانشینان پیر و دلیل هستند.

در خاندان شاه حیاس، اولاد شاه حیاس جانشین شاه، اولاد پیر دست‌ور و باباگلاب جانشین پیر و دلیل هستند.

علیهذا مریدان خاندان آتش‌بگ و شاه حیاس علاوه بر جانشین

۱- Seyyed Farzi، راجع به سید فرضی که معاصر با آتش‌بگ و شاه حیاس بوده، با نادرشاه افشار نیز معاصر بوده است.

۲- Sheykh Amir

پیرو دلیل، جانشین پادشاه هم در ظاهر دارند، که همان مسند نشین از اولاد آتش بگگ و شاه حیاس است. ولی برای مریدان سایر خاندانها، فقط جانشین پیر و دلیل در ظاهر دارند و جانشین پادشاه در ظاهر ندارند. مقام پادشاه را چنانکه فوقاً اشاره شد، همانا جلوۀ حق در هر خاندان و مجمع عبادات اهل حق دانند.

فصل دوازدهم

سر سپردن اولاد خاندانها بعد از زمان سلطان

چون بطوریکه از پیش گفته شد، عموم اهل حق بلا استثناء باید توسط پیر و دلیل سر سپرده شوند، تا پیوند سلسله مراتب قطع نگردد؛ این بود صاحب منصبان طبقه اول خاندانهای هفتوا که در عصر سلطان وجود داشتند، پیرشان بنیامین و دلیلشان داود شد. و برای نسلهای بعدی یعنی اولاد محاندانها، سلطان چنین توصیه فرمود:

اولاد خاندانها که هر يك سمت جانشینی پیر بر جمعی از اهل حق دارند، نظر باینکه، خودشان هم مکلف به داشتن پیر و دلیل هستند، لذا هر خاندانی باید از خاندان دیگر جانشین پیر انتخاب نموده و سر بسپارد. جانشین دلیل هم مختار است از اولاد دلیل نزد خاندان خودش انتخاب نماید، یا از اولاد دلیل خاندانی که بوسیله او سر میسپارد.

تکلیف اولاد دلیلها هم آنکه، هر دلیلی زده ر خاندان هست، جانشین پیرش همان خاندان و جانشین دلیلش هم کسی خواهد بود، جانشین پیرش جهة او آنها انتخاب نماید. اعم از اینکه شخص انتخاب شده از یاران خاندان پیرش باشد یا از یاران خاندانی که پیرش توسط او سر سپرده است.

البته انتخاب جانشین پیر و دلیل هر خاندانی از خاندان دیگر، قضیه مافوق و مادونی نیست، زیرا خاندانها همگی از حیث شئون باطنی در عرض یکدیگر قرار دارند، و رعایت این مراسم چنانکه قبلاً تذکر داده شد، فقط از لحاظ انجام تشریفات پیوند سلسله مراتب بمبدأ اصلی است. ضمناً متذکر میشود:

اولاً - چون انتخاب جانشین دلیل در هر مورد اعم از دلیل برای پیر، یا دلیل برای دلیل، موکول بنظریه جانشین پیر است، دیگر لزومی ندارد در مطالب آتی، ذکری بالخصوص از جانشین دلیل برای اولاد پیر یا اولاد دلیل شود. کافی است که جانشین پیر برای اولاد هر خاندانی مذکور گردد، زیرا روی قاعده کلی، جانشین دلیل یا از یاران خاندان خودش است یا از یاران خاندانی که توسط او سرسپرده است.

ثانیاً - جهت اختصار بجای عبارت «انتخاب جانشین پیر و سر سپردن اولاد هر خاندان به اولاد خاندان دیگر» به جمله «سر داد» یا «سردادند» اکتفاء مینماید.

بنا بمراتب اولاد خاندانهای هفتوانه همچنین سایر خاندانها، بعد از زمان سلطان، بدین ترتیب ارکان سرسپردن را انجام دادند:

خاندان شاه ابراهیم و سید خاموش بیکدیگر سرداده اند. خاندان عالی قلندر، قبل از ظهور آتش بگک به خاندان شاه ابراهیم و بعد به آتش بگک سرداده، و خاندان بابا یادگار (۱) هم به خاندان شاه ابراهیم سرداده، خاندان میرسور و سید مصفا بیکدیگر سرداده اند. خاندان حاجی

۱ - چون بابا یادگار سربه شاه ابراهیم سپرد، بین اولاد آنان حق ازدواج نیست.

بابوعیسی به خاندان میرسور سرداده. خاندان ذوالنور قلندر درین خود بیکدیگر سرداده اند. خاندان باباحیدر نیز درین خود بیکدیگر سرداده اند. خاندان آتش بگ هم بیکدیگر سرداده اند. خاندان شاه حیاس هم بشرح ابضاً. نکات دیگر که قابل توجه است آنکه:

اولاً- هر کس بمسلك اهل حق با بصارت دل و ایمان و اطمینان کامل وارد شد، همانا بکمر تبه سرسپرد کفایت میکند؛ یعنی قضیه مادام العمری و اول و آخری است، دیگر بداء و نسخ و فسخ و تکرار و تجدید بهیچوجه ندارد. زیرا همانطوریکه از ظاهر لفظ و منطوق سرسپردن مفهوم میشود، منظور از جمله «سرسپردن» سردادن پناه حق و جان دهنی خویش تسلیم نمودن است. با این وصف بدیهی است هر گاه سربرود جان به تن بر نمیگردد تا اراده و اختیاری از خود داشته باشد که بداء و نسخ و فسخی برای او پیش آید. تکرار و تجدید هم باین علة ندارد، چون رشته سلسله مراتب مسلك اهل حق توسط مقامات معنوی بمبدأ اصلی پیوسته است، دیگر متکی بشخص یا اشخاص معینی در ظاهر نمی باشد تا تغییر و تبدیل یا فوت دستگیر ظاهری موجب تکرار یا تجدید شود.

بعبارة آخری این مسلك تقلیدی نیست تا در محدود تقلید و مقتد قرار گیرد. البته بحث تقلید در مرحله شریعت، جهة فرق بین مجاز از حقیقت، بجای خود صحیح است و آنچنان تقلید موضوع بحث ما نیست، بلکه مقصود ما مقام تحقیق و حقیقت است که تقلید و مجاز در آن راه ندارد.

اما اگر باوصافی (بصارت و ایمان و اطمینان) که در بالا اشاره

شد خللی باشد و شخص سرسپرده از روی جهالت مرتد گردد، سپس ندامت حاصل نموده توبه نماید، بفحوای آیات توبه که در قرآن مجید متعدد است از جمله این آیه: «إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ فَأُولَئِكَ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا» یعنی «اینست و جز این نیست که پذیرفتن توبه بر خدا است برای آنانکه می کنند عمل زشت بنادانی، سپس توبه و بازگشت کنند از زمان نزدیک، پس آنها هستند که توبه پذیرد خدا برایشان و باشد خدا دانای درست کردار» (سوره ۴-آیه ۱۷)، در این صورت باید مجدداً با انجام تشریفات، به خاندان دیگر غیر از خاندان سابق سرسپارد. و نیز علاوه بر مخارج تشریفات سرسپردن مجددش نذوراتی هم به تناسب استطاعت مالی، توأم با عبادت و ریاضت طبق دستور پیر فعلی بعمل آورد.

اینکه بخاندان دیگر باید سرسپارد بدین لحاظ است: هر خاندانی یک مرتبه صلاحیت دارد سر کسی را بسپارد، و نسبت بآنکس در دفعه دوم باید به خاندان دیگر رجوع شود.

ثانیاً- واردین مسلک اهل حق، اگر از اشخاص چکیده^(۱) هستند، باید بهمان خاندانی سرسپارند که ولّی قانونی آنان سرسپرده است. و اگر از اشخاص چسبیده هستند، آنهم، اگر توسط یکی از اهل حق تبلیغ و هدایت شده اند جایز است بهمان خاندانی سرسپارند که آن هادی سرسپرده است، و اگر تأییدالله یا در نتیجه مجاهدت خود توفیق یافته اند، بهر یک از خاندانهای حقیقت تمایل پیدا کنند می توانند سر

بسیارند. زیرا تمام خاندانها از يك ریشه بوجود آمده‌اند و يك هدف دارند، هیچ گونه ترجیح و مرجحاتی بین آنان نیست.

ثالثاً- سرسپردگان بهر خاندان اعم از پیر و دلیل، بین آنان ازدواج نشاید، زیرا هر مریدی نسبت به پیر و دلیل خود حکم فرزند را دارد.

فصل سیزدهم

دستور انعقاد جمع اهل حق

البته معنی جم وجمخانه و شأن و مقام آن، در فصل ششم بیان شد، محتاج بتکرار نیست. در این فصل فقط طریقه انعقاد آن ذکر میشود، بدین ترتیب:

- ۱- جمع اهل حق کمتر از سه نفر نباید باشد و هرچه بیشتر بهتر.
 - ۲- اشخاص جمع نشین باید ذکور و سرسپرده بخاندان حقیقت و رشید و بالغ و عاقل (با لا اقل ممیز) باشند. اما جماعت نسوان اجازه شرکت بجمع نشستن با مردان ندارند، ولی می توانند با رضایت کسانی که در پشت جمع حاضر شده، توسط حائلی که دیده نشوند مشغول عبادت گردند.
 - ۳- پاکی از هر جهت داشته باشند (به تفصیلی که در فصل پنجم این کتاب گفته شده است).
 - ۴- بقصد بندگی خدا و قربه^۱ الی الله و بدون تظاهر و ریاء باشند.
 - ۵- کمر را از روی لباس به بندند، چون بستن کمر در آن هنگام از واجبات است، به اعتبار:
- اول- آنکه، هر بنده ای در حضور مولایش، و هر غلامی در پیشگاه

خواجگاهش، و هر عبدی در مقابل معبودش، باید شرط ادب بجای آورد و از آن جمله است کمر بستن.

دوم- آنکه، علامتی است از کمر همت بستن جهت عبادت بمخالق و خدمت بمخلوق.

سوم- آنکه، رشته اتحاد و مودت جم نشین است. زیرا یکی از شرایط مهمه جمع اهل حق آن است، همگی از حیث فکر و ذکر و توجه بمبدأ چنان متحد باشند، بمنزله شخص واحد محسوب گردند. بعبارة اخری يك روح در چند جسم بشمار آیند، بمصداق آیه کریمه «وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا وَاذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا وَكُنْتُمْ عَلَى سَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ» یعنی «و چنگ زنید برشته خدا همگی و پراکنده نشوید و یاد آرید نعمت خدا را بر شما هنگامیکه بودید دشمنان پس الفت افکنند میان دلهای شما تا شدید بنعمت او برادران و بودید برکنار گودالی از آتش پس رهانید شما را از آن چنین بیان کند خدا برای شما آیتهای خویش را شاید هدایت یابید.» (سوره ۳ - آیه ۱۰۳).

توضیح آنکه کمر بستن هم، جایز است انفرادی یا اجتماعی باشد. انفرادی البته بطریق معمول است که هر کس کمر خود را باید از روی لباس ببندد. ولی اجتماعی آن است، پس از آنکه هر کس کمر خود را بست، رشته‌ئی از کمر هر یک به رشته کمر دیگر پیوست داده، حلقه وار بهم اتصال می یابند. و این کمر بستن اجتماعی ترجیح بر انفرادی دارد.

اما راجع به لباس جم نشین، هیچگونه قید و شرطی نیست که از چه جنس یا چه رنگ یا چه طرح و دوختی باشد، فقط شرطش پاکی و تمیزی است. اینکه اغلب اهل حق‌های این عصر مقیدند در جمع باید کلاه بسر داشته باشند؛ حتی اگر کلاه نداشتند چیزی دیگر بجای کلاه سر می‌گذارند، نظر باینکه از مجموع کلام سرانجام چنین دستوری تصریحاً یا تلویحاً دیده نشده، لذا امری است مباح.

۶- با حالت خضوع و خشوع و حضور قلب و ادب و احترام وارد شده، با ذکر اسماء الله سجده آستانه جمع را نموده، اگر نفر اول باشد پس از سجده باید بمحلی از طرف دست راست خود روبقبله و دوزانو بنشیند. و اگر از نفرات بعدی است بعد از سجده آستانه، از جانب راست خود با حاضرین اهل جمع به ترتیب دست‌بوسی کرده تا بآخر برسد. آنگاه مجدداً سجده افتخار ورود خود بجمع را جای آورده، هر محلی خالی دید با اجازه جمع دوزانو بنشیند. (بعضی چهار زانو می‌نشینند).

۷- کسیکه دست جمع را می‌بوسد اگر بنیه جسمانی او مساعد باشد و بخواهد فضیلت بیشتری نصیبش گردد، زانوی پای چپ را بزمین گذاشته یا بزمین بکشد، در حالت نیم‌افتادگی و با معیت و تکیه پهای و زانوی راست دست‌بوسی انجام دهد، و الا سردوپا ایستاده، در حالت رکوع و خمیدگی کمر، بدست بوسی پردازد.

۸- طرز دست‌بوسی اینست: طرفین، دست راست یکدیگر را با تماس کف دست بدست گیرند و با تماس کف دست چپ به پشت دست راست، دست‌بوسی نمایند. بعبارة آخری هر دو با دودستی دست‌همدیگر

را گرفته بیوسند (بعضی يك دستى می بوسند).

۹- در جمع اهل حق باید حکم بمساوات شود، یعنی شاه و گدا در آن مقام از حیث شئون ظاهری یکسان باشند. هیچکس نمی تواند جای معینی برای نشستن خود انتخاب کند یا صدر و ذیلی قائل شود. هر کس وارد شد هر جایی خالی دید باید بنشیند. فقط سید یا در غیاب او نایب سید و خلیفه و کلام خوان و خادم هر يك جای معینی دارند. جای سید یا نایب سید باید محلی باشد مقابل آستانه جم. جای خلیفه، دست چپ سید و جای کلام خوان، دست راست سید است. هر سه باید بنشینند. و جای خادم، آستانه جمع است که روبروی جای سید واقع شده، برای خدمت باید سر پا بایستد.

۱۰- وظایف سید تا خادم اینست:

سید کسی است، اولاد یکی از یازده خاندان مندرجه در فصل یازدهم این کتاب باشد، و وظیفه او دعای نذورات خواندن است. زیرا نذراهل حق تا وقتی دعای آن بآداب مخصوص خوانده نشود، کسی اجازه خوردن آن نذر را ندارد.

نایب سید کسی است، هرگاه در مکانی وسیله دسترس به سید نباشد، او بجای سید نذورات را دعا می خواند، و چنین شخصی در درجه اول باید از اولاد دلیل های اهل حق مندرجه در فصل سوم این کتاب باشد. و اگر باوهم دسترس نبود آنگاه، از اشخاص مجرب و متقی و عالم به ارکان اهل حق که سید به او اجازه قبلی داده باشد انتخاب می شود.

خلیفه کسی است، نذورات را در جمع بین حاضرین بطور تساوی

و بدون تبعیض قسمت نماید.

کلام خوان کسی است، عالم بعلم کلام بزرگان اهل حق باشد و اذکار جلی را نیز در جمع خوانده، تا جمع نشین هم به تبعیت وی مشغول اذکار جلی شوند.

خادم کسی است، حق نشستن ندارد، و سرپا ایستاده و وظائف زیر انجام دهد: حفظ انتظامات داخلی و خارجی جمع - انجام هرگونه اوامر جمع - اعلام شروع و ختم و سایر تشریفات جمع - تکبیر مخصوص نذر را گفتن تا سید دعای آن را بخواند - قسمتهای نذر را از دست خلیفه گرفتن و بجمع توزیع نمودن - و امثال ذلك.

توضیح آنکه: اولاً - ممکن است وظیفه خلیفه و کلام خوان نیز، سید یا نایب سید انجام دهد، لیکن خلیفه و کلام خوان اگر سید یا نایب سید نباشند نمی توانند وظیفه سید را انجام دهند.

ثانیاً - خادم تا ختم جمع مأذون نیست بنشیند یا از محوطه جمع خارج شود. و برای انجام کارهای خارج از جمع باید خادم یا خادمین کمک کار داشته باشد. اگر کمک کار نداشته ناچار است، از رفتن بخارج تا مراجعت، کلاهش یا در صورت نداشتن کلاه، چیز دیگری از خودش بجای کلاه در حضور جمع گذارد. و برابر هم بدوجهت نباید پهای داشته باشد: جهت اول آنکه، احترام و فروتنی بیشتری بمقام جمع است. جهت دوم آنکه، اگر ریزه نان یا اشیاء دیگری از نذر زیر پا افتد، با توجه لمس کف پا متوجه شود و احتراز جوید. زیرا در وقت قسمت کردن نذر، سفره سرتاسری بوسط جمع گسترده می شود و خادم برای خدمت ناگزیر است پای روی سفره گذارد. فلذا باید قبل از انعقاد

جمع پاها را تا ساق کاملاً شستشو داده و تا ختم جمع، دیگر جوراب نپوشد. ولی برای سایر جم‌نشین جوراب کردن و نکندن اختیاری است، فقط از لحاظ نظافت و جلوگیری از رایحه عرق پا، خوب است آنها هم قبل از نشستن بجمع، پاها را بشویند و جوراب هم اگر پوشیدند جورابی باشد بوی عرق پا ندهد.

ثالثاً - سید پس از خواندن دعای نذر که اجازه خوردن به اهل جمع‌نشین می‌دهد، خلیفه و خادم تا ختم جمع، حق خوردن چیزی ندارند. ۱۱- وظایف جم‌نشین اینست:

اول- از هنگام ورود به جمع‌خانه تا آنی که از جمع‌خانه خارج میشوند، جز بحث مذهبی و ذکر و عبادت، حق هیچگونه مذاکره خصوصی و گفتگوهای متفرقه با همدیگر ندارند.

دوم- اظهار ادب جم‌نشین نسبت به واردین؛ همانا شخص تازه وارد بعد از دست‌بوسی جمع و سجده کردن و نشستن، جم‌نشین هم در همان حالتی که نشسته‌اند با احترام او شرکت در سجود نموده و با گفتن کلمه یا حق و یا یا علی معارفه بعمل آورده، از سایر تعارفات معمولی صرف نظر نمایند.

سوم- بمجرد اعلام انعقاد رسمیت جمع برای عبادت و صرف نذر، تا اعلام ختم آن، همگی باید دایره وار و دوزانو دورهم به پیوست نشسته، جز آستانه جم که جای ایستادن خادم است فاصله‌ای بین حلقه جم نباید باشد، و حق بلند شدن یا تجاوز از آن حالت دوزانو نشستن به نشستن طوری دیگر ندارند. و نیز دستها را بحالت ادب روی هم محاذی سینه گذاشته و با سکوت محض چشمها را بسته، مشغول اذکار

خفی با حضور قلب باشند. هرگاه اقتضای اذکار جلی هم شد تبعیت از کلام خوان نمایند.

۱۲- دستور تشکیل جمع اهل حق از اینقرار است:

الف- تا زمانی انعقاد جمع توسط خادم اعلام نشده است، نشستن و برخاستن یا آزاد نشستن اشکالی ندارد. همین که از طرف خادم با ذکر مخصوص اعلام رسمیت و انعقاد جمع شد، دیگر نشستن و برخاستن ممنوع است و همگی اهل جمع باید بشروطی که در این فصل مذکور است دوزانو نشسته، مشغول عبادت و توجه بحق باشند.

ب- چون انعقاد جمع مزبور بقصد عبادت و صرف نذورات است، عبادت هم با ذکر خفی یا جلی انجام میشود، از این رو انجام تشریفات صرف نذر همیشه با اشتغال بعبادت و ذکر خفی توأم است، ولی اشتغال به ذکر جلی، بنا باقتضای زمان و مکان، گاهی هست و گاهی نیست.

ج- هرگاه اقتضای ذکر جلی شد، جم نشین مختار هستند آن را مقدم یا مؤخر از انجام صرف نذر و ذکر خفی بجلی آورند.

د- در ذکر جلی اعم از اینکه مقدم یا مؤخر از انجام ذکر خفی و صرف نذر انجام گیرد، بندهای متعددی دارد، لذا سید میتواند بفاصله هر بندی جهت تنفس و نشستن و برخاستن مجدد اشخاص، دعای رخصت دهد. ولی در مرحله صرف نذر که توأم با ذکر خفی است از آغاز تا انجام چنین رخصتی نیست، مگر در موارد استثناء که ضرورت ایجاب کند. مثلاً یکنفر از اهل جم نشین ناگهان حالش بهم بخورد و یا حادثه‌ای برای عموم پیش آید که مستلزم موقوفیت جریان و باعث تفرقه جم نشین

گردد. البته در هر موردی از موارد، اولاً - تشخیص آن موكول باذن جم نشین و در صورت اختلاف نظر، منوط با کثرت آراء است. ثانیاً - اگر نسبت به يك یا چند فرد باشد برای همان فرد یا افراد، و اگر نسبت به عموم باشد برای عموم، دعای رخصت مؤثر است. ثالثاً - اگر نسبت به عموم باشد برای اعاده و جبران جمع و آن نذور، باید اولین فرصت را از دست داده نشود.

۵ - نحوه اذکاری که اهل جم نشین بآن مشغول میشوند، اعم از خفی و جلی، از این پنج صورت خارج نیست:

عبادات، حاجات، موعظت، جذبیات، مراقبات، و هر يك اذکار و آداب مخصوص بخود دارد، بدین تفصیل:

اول - عبادات: برای انجام وظیفه دینی است؛

دوم - حاجات: برای هر عمل مشروع؛

(اذکار هر يك از این دو صورت، قسمتی جلی و قسمتی خفی میباشد).

سوم - موعظت: حاوی پند و موعظه جهت تهذیب اخلاق و تزکیه نفس؛

چهارم - جذبیات: سرودهایی است، مستمع را از خود بیخود نموده، به حال جذبه و سرور می آورد؛

(اذکار هر يك از این دو صورت، جلی میباشد).

پنجم - مراقبات: برای توجه بمبدأ در حال خضوع و خشوع و اشتغال به «ذکر و فکر» یا «فکر و ذکر»، هر يك باقتضای کیفیت وارده؛ (اذکار در این صورت فقط خفی میباشد).

در اینجا لازم دیده فرق بین «ذِكْرٌ وَحَيْثُ» و «فَيْتْرٌ وَذِكْرٌ» را جهت رفع ابهام توجیه نماید، بدین توضیح:

بدو باید دانست راجع به اهمیت مقام «ذکر و فکر» یا بالعکس کافی است به مفاد آیات قرآنی^(۱) که در فضیلت ذکر نازل شده، توجه شود از جمله آیات مندرجه در مستند ردیف ۲۴ است.

علاوه بر آیات قرآنی، از ائمه اطهار هم نسبت به خواص ذکر و فضیلت اهل ذکر روایات بسیار است، لیکن در اینجا جهت اختصار به سه روایت زیر اکتفاء میشود:

۱- از حضرت رسول الله (ص) منقول^(۲) است «وَقَدْ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِخَيْرِ أَعْمَالِكُمْ لَكُمْ أَرْفَعَهَا فِي دَرَجَاتِكُمْ وَأَزْكَاهَا عِنْدَ مَلِيكِكُمْ وَخَيْرٌ لَكُمْ مِنَ الدُّنْيَا وَالدَّهْرِمْ وَخَيْرٌ لَكُمْ مِنْ أَنْ تَلْبَسُوا عَدُوَكُمْ فَتَقْتُلُوهُمْ وَيَقْتُلُوكُمْ؟ فَقَالُوا بَلَى - فَقَالَ (ص) ذَكَرَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ كَثِيرًا - كَمْ قَالَ رَجُلٌ إِلَيَّ النَّبِيُّ (ص) فَقَالَ مَنْ خَيْرٌ أَهْلِ الْمَسْجِدِ؟ فَقَالَ (ص) أَكْثَرُهُمْ لِلَّهِ ذِكْرًا - وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) مَنْ أَعْطِيَ لِسَانًا ذَاكِرًا فَقَدْ أَعْطِيَ خَيْرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ - وَقَالَ (ص) فِي قَوْلِهِ تَعَالَى وَلَا تَمَنَّوْا كَسْتَكْتَبِرُوا (سوره ۷۴ - آیه ۶) قَالَ لَا تَسْتَكْبِرُوا مَا عَمَلْتُمْ مِنْ خَيْرِ اللَّهِ» یعنی «بتحقیق رسول خدا (ص) فرموده است: آیا بشما خیر ندهم از بهترین کارهای شما که درجه بلندتری است برای شما و در نزد خداوند شما بهتر شما را پاکدامن میکند، و از پول طلا و نقره برای شما بهتر است، و خوبتر از آنست که بدشمن خود برخوردید و با آنها

۱- مستندات ردیف ۲۴ (جمعا ۳۳ آیه است).

۲- اصول کافی چاپ قدیم (ص ۵۳۱ س ۱۲) و چاپ جدید جلد ۴ (ص ۲۷۴ س ۲).

نبرد کنید و از آنها بکشید و کشته شوید؟ عرض کردند بلی فرمود آن ذکر خدا بسیار کردن است. سپس فرمود: مردی نزد پیغمبر (ص) آمد و عرض کرد بهترین اهل مسجد کیست؟ فرمود آنکه بیشتر ذکر خدا کند. و رسول خدا (ص) فرمود بهر کس زبان گویای بذكر خدا داده شده است، خیر دنیا و آخرت داده شده است. و در تفسیر قول خدای تعالی است (و منت مگذار که کار بیشتر کردی) - فرمود آنچه کار خوب برای خدا کردی آنرا بیش شمار.

۲- شیخ زین الدین عاملی در مَنِيَةِ الْمَرِيدِ از قول حضرت رسول الله (ص) منقول^(۱) داشته «قال رسول الله (ص): إِذَا مَرَرْتُمْ بِمِجْدِىضِ الْجَنَّةِ فَارْتَعُوا - قالوا يا رسول الله ، ما رِياضُ الْجَنَّةِ ، قال (ص) هي حَلَقُ الذِّكْرِ فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى سَيَّرَاتٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ يَطْلُبُونَ حَلَقَ الذِّكْرِ فَإِذَا آتَوْا عَلَيْهِمْ حَفَّوْا بِهِمْ» یعنی «حضرت رسول الله (ص) باصحاب خود فرمود که هر گاه مرور و گذر شما در باغهای بهشت واقع شود پس ، چرا کنید و لذت برید. عرض نمودند یا رسول الله باغ بهشت چیست؟ حضرت فرمود که آن حلقه های ذکر الهی است. پس بدرستی که نزد الله تعالی جمعی از ملائکه هستند که سیر میکنند و طلب مینمایند حلقه های ذکر را، پس هر گاه آمدند و رسیدند به مجلس حلقه ذکر الهی در آنجا، پس طواف مینمایند با ایشان».

۳- از حضرت صادق (ع) منقول^(۲) است: «قال (ع) مَا مِنْ شَيْءٍ إِلَّا

۱- کتاب ریاض العارفين چاپ اول (ص ۱۶ س ۲۲).

۲- اصول کافی چاپ قدیم (ص ۵۳۱ س ۱) و چاپ جدید جلد ۴ (ص ۲۷۳ س ۴) -

کتاب ریاض العارفين چاپ اول (ص ۱۶ س ۲۲).

وَلَهُ حَدٌّ يَنْتَهِي إِلَيْهِ إِلَّا الذِّكْرَ فَلَيْسَ لَهُ حَدٌّ يَنْتَهِي إِلَيْهِ الخ.» یعنی «هیچ چیزی نیست مگر آنکه برای او حدیست که بآن پایان پذیرد، جز ذکر خدا که پایانی ندارد الخ.»

علاوه بر آیات قرآنی و روایات فوق الذکر، در فصل هیجدهم این کتاب مندرک شده است: «ذکر و فکر» در مرحله اول و دوم بمعنای اعم برای (عابد من الله) و (عابد بباله)، و «فکر و ذکر» بمعنای اخص در مرحله سوم برای (عابد لئلی الله) پیش می آید.

همچنین در (سوره ۱۳-آیه ۲۸) قرآن مجید میفرماید: «الَّذِينَ آمَنُوا وَ كَتَمْنِمْ كَلُوبِهِمْ بَدَّكَرِ اللَّهِ إِلَّا بَدَّكَرِ اللَّهِ كَتَمْنِمْ الْقُلُوبُ» یعنی «آنانکه ایمان آوردند آرام گیرد دلهای ایشان بیاد خدا، همانا بیاد خدا آرام گیرد دلهای». چنانکه مفسرین راجع به آیه مزبور تفسیر^(۱) فرموده اند بدین خلاصه است:

«الَّذِينَ آمَنُوا» بَدَلٌ «مَنْ أَنْابَ» از آیه قبلی است. زیرا تا کسی حالت انابه و توبه را نیابد و به وعده و مواعید الله توجه پیدا نکند، و متأثر به اثرات خدا نشود، و انس بذکر سبحان و تعالی نگیرد، از نور ایمان ایمن نگردد. و تا ایمان هم نباشد آرامش دل که همانا تسکین قلب و اطمینان خواطر است برایش حاصل نخواهد شد. بنا براتب، مراد از ذکر الله در آیه مورد بحث دو جمله است:

جمله اول «الَّذِينَ آمَنُوا وَ كَتَمْنِمْ كَلُوبِهِمْ بَدَّكَرِ اللَّهِ» برشان کسانی است که ذاکرین واقعی هستند و با عقیده کامل، و ایمان راسخ، و حالت انابه و توبه، و خضوع و خشوع و تضرع، و با حضور قلب،

برای اطاعت لامرالله، از هر حیث و هر جهت آماده باشند. چنین ذکری را اعم از خفی یا جلی «ذکر قبل از فکر» گویند.

جمله دوم «أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ» برشأن کسانی است، از علایق دنیوی مطلقاً وارسته گردیده، و از بشارت الطاف ربّانی مطمئن گشته، و فکر و ذکری جز خدا در هر احوالی ندارند. چنین فکری را «فکر قبل از ذکر» دانند.

و بطور کلی: بمعنای اعم، ذکر مقدم است و بمعنای اخص، فکر مقدم خواهد بود، والسلام.

و- مستحب است هر فرد ذکور اهل حق در صورت امکان حداکثر شبانه روزی پنج مرتبه (صبح - ظهر - عصر - مغرب - عشاء) و حداقل ماهی یکمرتبه به مجامع عبادت مندرجه این فصل برای تزکیه نفس و تقرب بخدا حاضر شود، و تا حداقل بضاعت خویش نیز نیازی در آن جمع مصرف نماید، ولو يك تكه نان باشد.

فصل چهاردهم

تعریف نذر

نذر در لغت عرب معانی متعدد دارد ، من جمله گوید :
«وجب علی نفسه مالیس بواجب» (۱) ایضاً «نذر علی نفسه الله من المال او غیر ذلك» (۲)
یعنی «واجب گردانید بر نفس خود آنچه بر او واجب نبود» ایضاً «واجب
کرد بر خودش برای خدا از مال و غیر ذلك».

پس بطور کلی معنی لغوی نذر آن است «واجب کند بر خودش
آنچه بر او واجب نبوده» و باصطلاح شرعی نیز شرایطی دارد:

۱- نذرکننده باید عاقل و بالغ و رشید باشد، یعنی مجنون و صغیر
و سفیه نباشد.

۲- از روی شعور باشد، یعنی در حال اغما و مستی و فراموشی
نباشد.

۳- با قصد و تصمیم قطعی باشد، یعنی بدون اراده و متردد نباشد.

۴- با رضا و رغبت باشد، یعنی از روی اکراه یا اجبار یا ریا
نباشد.

۵- انجام نذرش ممکن و مشروع و عقلائی باشد، یعنی غیر ممکن

و برخلاف دیانت و وجدان و دور از شرط عقل نباشد.

۶- موضوع نذر منجز و معلوم و مقید باشد، یعنی معلق و مجهول و مطلق نباشد که موجب اشتباه یا ابهام یا بداء شود، چنانکه در خبر است:

«احمد عن علی بن الحکم عن علی عن ابی بصیر - قال سألت ابا عبدالله عن الرجل يقول (عَلَى نَذْرٍ) قال ليس بشيء حتى يسمى المنذور و يقول علی صوم لله او غير ذلك... الخ»^(۱) یعنی: «احمد از علی پسر حکم از علی از ابی بصیر - گفت سئوال کردم از اباعبدالله (ع) از يك مردی که میگوید (بر من است نذر) اباعبدالله (ع) میفرماید نذر نیست تا اینکه نام ببرد آن چیز نذر شده را و بگوید بر من است روزه یا غیر ذلك برای خدا... الخ». بعلاوه در این خصوص اخبار زیادی هست رجوع شود بکتاب اخبار.

۷- وفای بعهد نذر را بر خود واجب دانند، بمصداق آیات قرآنی من جمله این دو آیه: «وَ اَوْفُوا بِعَهْدِكُمْ اَوْفٍ بِعَهْدِكُمْ وَ اِشَاءَ قُلُوبِكُمْ» یعنی «وفا کنید بعهد من وفا کنم بعهد شما و از من بترسید» (سوره ۲- آیه ۴۰) ایضاً «وَ اَوْفُوا بِاِعْهَدِكُمْ اِنْ اَلْعَهْدُ كَانَ مَسْئُولًا» یعنی «و وفا کنید به پیمان بدرستی که پیمان هست پرسیده شده» (سوره ۱۷- آیه ۳۲).

۸- برای خدا و بنام خدا باشد و الا نذر واقعی نیست.

بدلیل اخبار ائمه اطهار از جمله این خبر است: «محمد بن احمد عن المعتمد بن عن التتانی قال سألت ابا عبدالله (ع) عن رجل قال (عَلَى

فَنَزَرُ) قال ليس النذر بشيء حتى يسمى لله... الخ» (۱) یعنی «محمد از احمد از محمدین از کنانی گفت سؤال کردم ابا عبدالله (ع) را از مردی که گفت (برمن است نذر) فرمود نیست نذر تا اینکه نام ببرد آن چیز را برای خدا... الخ» ایضاً، در خبر دیگر نقل از ابا عبدالله (ع) است بدین خلاصه: «إذا قال الرجل عَنِّي... كذا وكذا فليس بشيء حتى يقول (لله عَنِّي)... الخ» (۲) یعنی «فرمود هنگامیکه گفت مردی برمن است نذر کذا و کذا، پس نیست نذر به چیزی تا اینکه بگوید (برای خدا است برمن)... الخ».

حتی اگر کسی ولو نام خدا هم بر آن نذر بیاورد ولی قصدش برای مقاماتی از مقرّبین خدا اعم از انبیاء و اولیاء و سایر مقدسات عالم اعلی در هر زمان و مکان بطور مستقیم باشد، نه برای خدا، بی اثر است. لیکن شخص نذرکننده اگر نذرش برای خدا باشد، می تواند ثواب آن نذر را نثار هر روح مقدسی که می خواهد بنماید. مفهوم لفظی هم شرط نیست، بهر لفظ و عبارتی تقریر کند صحیح است، فقط شرط اینست مفاد و مفهوم قصدش این باشد:

«نذر معهود برای خدا و نام خدا است، اما ثوابش نثار آن روح مقدس مورد نظر مینماید، تا آن روح شریف باذن خدا شفیع وی عندالله برای اجابت دعا شود».

۱- جلد دوم دافی (ص ۸۲/۳۰) - کافی.

۲- جلد دوم دافی (ص ۸۲/۲۸) - کافی.

در اینصورت اشکالی ندارد چون نذر متعلق بخداست ولی ثوابش متعلق بخودش می باشد ، پس حق تفویض ثواب متعلق بخود را بهر که خواهد، دارد.

و بهمین اعتبار، اهل حق بعد از اینکه نذرشان برای خدا و بنام خدا تعیین کردند، اغلب اوقات مفاد عبارت «ثواب این نذر نثار روح فلان» را حذف نموده، تلخیصاً باصطلاح متداوله خود گویند: این نذر (بافتخار فلان) یا (مال فلان) یا (بیاد فلان) یا (بعشق فلان) و امثال ذلك که مقصود از (افتخار - مال - بیاد - بعشق و غیره) همانا ثواب نذر متعلق بروح فلان است. و معتقدند چون قصدشان مغایر بااصل موضوع و دستور خدا نیست، خداوند هم بامعنی کاردارد نه با لفظ، پس مغایرت مفهوم لفظی مؤثر در مقام نخواهد بود. از این رو بعد از این هرگاه از اصطلاحات مزبور راجع به نذر در این کتاب دیده شد، باید توجه بمعنی شود.

البته قصد نذر هم شقوق مختلفه دارد مانند: نذر طلباً لمرضاة الله، نذر حاجت، نذر قسَم، نذر روزه، نذر فِدیة، نذر کفّاره و غیره، که موضوع هر یک در کتب اخبار و ابواب فقهیه مشروحاً بیان شده است، اینجا محتاج بشرح و بسط نمی داند.

فلذا، نذر بطور کلی نزد اهل حق بدو طریق انجام می گیرد:

اول- آنچه بنا بدستور مقررّه احکام شرعی با قصد قبلی یا آنی انفاق می شود، بفحوای آیات قرآنی من جمله این دو آیه است: «وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ» یعنی «و از آنچه روزی داده ام آنانرا بیخشند» (سوره ۲-آیه ۳) ایضاً «وَمَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ شَيْءٍ أَوْ أَنْزَلْتُمْ مِنْ نَدْرٍ فِیْئِنَّهُ

يَعْلَمُهُ وَمَا لِيْلِظَالِيْمِيْنَ مِنْ اَفْصَلٍ» یعنی «آنچه انفاق کرده اید از نفقه یا نذر کرده اید از نذر پس بدرستی که خدا میداندش و نیست ستمکارانرا یارانی» (سوره ۲- آیه ۲۷۰).

دوم- اشیاء و اجناسی که بدستور مسلك اهل حق نذر می شود و بمستحقین اطعام می گردد، چنانکه در آیه مار الذکر (سوره ۲- آیه ۲۷۰) ضمن بیان (انفاق)، جمله (اونذرتم... الخ) نیز بیان فرموده است. چنین نذری باید دارای این شروط باشد:

- ۱- مالیت داشته، قابل خرید و فروش باشد.
 - ۲- در دسترس و قابل خوردن باشد.
 - ۳- خوردن آن برای عموم مباح و بی ضرر باشد، یعنی مانند دوا و غیره اختصاص بموارد خاصی نداشته باشد، یا فاسد نشده باشد.
 - ۴- حلال شرعی باشد، یعنی بموجب احکام شرع محمدی (ص) حرام یا مکروه نباشد.
- پس با رعایت شرائط فوق، نحوه نذر در مسلك اهل حق، بدین اسامی است:

اول- قُربان یا قُربانی. دوم- آنچه در حکم قُربان است. سوم- آنچه از حیث تشریفات مانند قُربان است. چهارم- خدمت، پنجم- نیاز. ششم- شُکرانه. و بیان تفصیلی هر یک اینست:

اول- قُربان عبارت است از:

۱- ناقه (شتر).

۲- گاو اهلی.

۳- گوسفند اهلی، همچنین گاو و گوسفند غیر اهلی (از قبیل گاو

گوزن^(۱) و انواع گوسفندهای کوهی و آهوصحرائی و غیره).
۴- خروس (اگر بقصد قربانی باشد).

باقید اینکه همگی باید متصف بصفات زیر باشند:

۱- از جنس نر (مذکر) باشند. (خصاء) یعنی خایه کشیده و (وجاه) یعنی خایه کوبیده نباشند. اما گاو اهلی که برای رام بودن بامور زراعت، خصاء و وجاه می نمایند، استثنائاً قربان کردنش بی اشکال است.

۲- سن هر یک از ناقه و گاو و گوسفند، کمتر از سالی نباشد. ماده آن جنس در آن سال بقانون طبیعت آبستن شود. و سن خروس کمتر از ششماه نباشد.

۳- پیر از کار افتاده نباشد.

۴- بی عیب باشند، یعنی کور و لنگ و امثال آن نباشند.

۵- بی نقص باشند، یعنی بریدگی گوش و دم و قطع دست و پا و افتادن دندان و غیره در آنها نباشد.

۶- سالم باشند، یعنی مضروب و مجروح و مریض نباشند.

۷- لاغر و ضعیف نباشند.

۸- ذبح آنها تیکه اهلی هستند، و صید و ذبح آنها تیکه غیر اهلی

۱- در توضیح در مورد گاو گوزن،

اولاً- گاو بنیامین چنانکه در کلام میفرماید، گاو گوزن میباشد نه گراز - اینکه بعضی خوک را حلال میدانند اشتباه محض است، صحت ندارد.

ثانیاً- همانطوریکه کله زرده (از جنس گوسفند کوهی) در بیابس پردیوری (با اتصال جلوه ذات ایوت بر او) قربانی شد، گاو گوزن هم در یکی از هفت بیابس (با اتصال جلوه ذات داود بر او) قربانی شد.

هستند، همچنین جدا کردن اعضای حرام و مکروه از اعضای حلال آنها، اعم از اهلی و غیر اهلی، طبق «موازین شرعی»^(۱) انجام گیرد.

۹- با انجام تشریفات مقررۀ دستورات مسلک اهل حق، صرف شوند (که ذکر آن تشریفات بجای خود خواهد آمد).

توضیح آنکه، حیوان مزبور اگر مشمول صفات مندرجۀ بندهای ۱ و ۲ و ۳ و ۴ و ۵ فوق‌الاشعار نباشند، می‌توان مستقل^۲ بعنوان نذر یا بجای وجوه نذر، بقیمتی که بانظر اهل‌خبره ارزش داشته‌باشد، غیر قصد قربانی ولی با انجام تشریفات قربانی صرف نمود.

دوم- آنچه در حکم قربان است، یعنی قربان نیست لیکن با

۱- اعضای حرام و مکروه ذبیحۀ حیوان حلال گوشت بدستور فقه اسلامی اینست:

- ۱- دم (خون)- ۲- قصب (ذکر)- ۳- انشیان (خابه)- ۴- فرث (سرکین)
- ۵- طحال (سپرز). این پنج رقم بدون خلاف حرام است.
- ۶- مثانه (آبگیر)- ۷- مراره (زهره)- ۸- مشیمه یا غرس (بجسه‌دان)
- ۹- فرج- ۱۰- علبا (دویی عربی است که از گردن تا دم از دو طرف کشیده شده است)- ۱۱- نخاع (مغزی است از وسط فقرات پشت بین گردن و دم قرار دارد)
- ۱۲- اشجاع (بفتح و کسر الف، بیخ انگشتان یا سم است که به عصب کف دست و پا اتصال دارد)- ۱۳- غدد (شیئی است مدور و خاکستری رنگ در گوشت و پیه)
- ۱۴- خرزۀ الدماغ (شیئی است خاکستری رنگ در وسط دماغ)- ۱۵- سیاهی تخم چشم. از رقم ۶ تا ۱۵ بعضی حرام و بعضی مکروه دانند.
- ۱۶- کلیه- ۱۷- دو گوشۀ قلب. رقم‌های ۱۶ و ۱۷ بلاخلاف مکروه است.

توضیح آنکه، حکم حرمة و کراهت ارقام فوق‌الذکر نسبت بحیوانات کوچک که جوارح آنها قابل امتیاز نیست جاری نمی‌باشد، مانند ماهی و گنجشک و ملخ و امثالهم.

برای توضیح بیشتر، مستند ردیف ۲۶ رجوع شود.

رعایت تشریفات قربان، بقصد قربان انجام شود:

۱- انواع ماهی‌های حلال گوشت.

۲- جوز، که توصیفش در فصل دهم این کتاب گذشت.

۳- گِردِه، نان فطیری است مرکب از آرد گندم و روغن حیوانی

خالص. و برای هر گرده‌ئی یک سیر (۷۵ گرم) روغن با دو سیر آب

(۱۵۰ گرم) و آرد بقدر لزوم که خمیر گرده را بقوام آورد. معمولاً نسبت

بهر گرده‌ئی که یک سیر روغن و دو سیر آب است، پنج سیر (۳۷۵ گرم)

آرد مصرف می‌شود.

۴- انار.

اینکه ماهی به‌رذیف قربان نیامده و در منزلهٔ قربانی است، بعله

نداشتن خون جهنده و میسر نبودن ذبح بطریق معمولی است. و جوز و

گرده و انار هم، گرچه جنبهٔ حیوانیت ندارند ولی هر یک بعلتی که

ذکرش از حوصلهٔ این کتاب خارج است، حسب الامر سلطان اسحاق،

استثنائاً در حکم قربان محسوب شده‌اند.

و اهل حق چهار نوع اول را، یعنی ناقه و گاو و گوسفند و خروس،

قربانی خون‌دار، و چهار نوع دیگر را یعنی ماهی و جوز و گرده و انار،

قربانی بی‌خون می‌نامند.

توضیح آنکه، از قربانهای بی‌خون جز جوز، بقیه را می‌توان با

همان انجام تشریفات قربانی ولی بقصد نذر صرف نمود. اما جوز فقط

در وقت سرسپردن و سایر مواردی که جنبهٔ عهد و میثاق (شرط و اقرار)

بخود گیرد مصرف می‌شود، مانند پیمان اخوت و خواهر برادری و

غیره.

سوم - آنچه نه قربان است و نه در حکم قربان، ولی نزد عده قلیلی فقط از حیث انجام تشریفات مانند قربانی است:

۱- خریزه.

۲- شکر، که قند هم جزء شکر محسوب است.

۳- بادام.

۴- قاویت^(۱)، که از گندم و سایر غله و حبوبات پس از بو دادن،

آرد کرده و بیخته، بهم مخلوط نمایند، و از هفت جنس کمتر نباشد.

۵- نمک.

چهارم - خدمت، عبارت است از:

لا اقل سه کیلو برنج باضافه ۲۵۰ گرم جهة رفت و ریز، و یک چهارم

برنج مزبور یعنی (۷۵۰ گرم) روغن حیوانی خالص، و یک قطعه

خروس^(۲) که لا اقل ششماه از سنش گذشته باشد، و بقدر لزوم نان، اقلاً

کمتر از یکمن نباشد. برنج را پلو کرده با گوشت خروس و نان بدستور

مسلك اهل حق مصرف شود.

توضیح آنکه، اگر خروس بتنهائی و بقصد قربان مصرف شود،

چنانکه قبلاً اشاره شد، قربان محسوب است. و اگر با برنج و بقصد

خدمت مصرف شود، جزء لوازم خدمت بشمار میآید.

پنجم - فیاز، عبارت است از:

آنچه بعنوان نذر قابل مصرف است (بساستثنای جنس حیوان

مطلقاً، و مأكولات مطبوخه)، بقیه بدون الزام به تعیین مقدار و تسعیر بشیء دیگر، و بدون تعهد قبلی، فقط در وقت انعقاد مجلس ذکر و عبادت، با احترام و افتخار آن مجلس که موسوم بجمع حقیقت است، با حالت عجز و نیاز و کمال فروتنی بقصد قربه^۱ الی الله تقدیم آن جمع نموده، بدستور مسلك اهل حق، بعد از خاتمه ذکر مصرف می شود. اینک گفته شد حیوان و مأكولات مطبوخه یعنی غذای پخته شده بجای نیاز شاید، از این نظر است:

حیوان، یا به قربانی یا نذر میشود، نه نیاز؛ چنانکه در قسمت اول فقره نهم این فصل توضیح شده است.

و غذای مطبوخه (۱) هم اگر مَهر و طبق دستورات نذر پخته شود، که جزء نذر محسوب است، و اگر بطور عادی و بدون قصد نذر پخته شود، نه نذر است و نه نیاز، ولی ممکن است بجای شکرانه صرف نمود.

ششم - شکرانه:

همان شرائط نیاز را دارد با این تفاوت، مقید به تمام قواعد انعقاد جمع نیاز نیست، فقط هرگاه ذکر و فکری و حالت تسویبی بمبدأ پیش آمد که موجب انبساط قلب و فرح روحی گردد، چیزی را که قابل خوردن باشد بعنوان شکرانه، با رعایت تشریفات صرف نذر انجام میشود.

۱ - غذای مطبوخه اگر بقصد نذر پخته شود، اعم از اینکه از گوشت قصابی یا مأكولات دیگر تهیه شده باشد، دعای تیغ ندارد. اما دعای سفره و آب چرخ جم کرچه واجب نیست ولی بطور مستحب اگر انجام شود بهتر است.

عبارۀِ اِخْرَى نیاز در مقام حمد بخدا است، و شکرانه در مقام شکر؛ زیرا حمد به قلب است و لسان، شکر اعم است از فعل و زبان. ضمناً تذکر این نکته نیز خالی از فایده نیست: بعضی از گروه اهل حق بدون استناد بسندی یا ذکر دلیلی، اشیاء زیر را مقبول نذر و نیاز نمیدانند:

۱- سنجد، ۲- هندوانه، ۳- خیار، ۴- گردو با پوست (ولی مغز گردو ظاهراً خالی از اشکال دانند). اما هر چهار، برای شکرانه جایز است.

و نیز اشیائی که بمذاق تلخ یا ترش باشد، گرچه صراحتی به نهی از نذر و نیاز کردن آنها نیست، ولی عرفاً و عادتاً شایسته نذر و نیاز نمیباشد.

فصل پانزدهم

تشریفات صرف نذر

چنانکه در فصل چهاردهم این کتاب گذشت، نذر شامل قربان و خدمت و غیره میشود. بنابراین، انجام تشریفات هر يك، به تفصیل مباحث زیر است:

مبحث اول - قربان^(۱)، دستورش اینست:

۱- قربان را قبلاً علف و آب داده و تمیز نموده، آنگاه برای ذبح آماده نمایند.

۲- تیغی که قربان با او ذبح میشود، تیز کرده و توأم باشکرانه‌ئی نزد سید یا نماینده سید آورده، شخص دعا دهنده، کمر را بسته، رو قبله دوزانو نشسته، تیغ را با شکرانه بدست گرفته، دهن تیغ محاذی دهن خود قرار داده، یکنفر هم بعنوان خادم با کمر بسته مقابل سید بحال رکوع ایستاده، بگوید **الله**، سید هم بگوید **ای و الله**، بلافاصله دعای مخصوص تیغ را بخواند. بعد از ختم دعای تیغ، مجدداً خادم با همان حال رکوع ذکر **(الله)** را تکرار نماید، سید با تکرار کلمه **(ای و الله)** برای آزادی از نشستن و برخاستن، دعای رخصت خوانده، خادم سجده

ختم را بجای آورده، شکرانه را بحاضرین تقسیم نماید. هرگاه کسی نبود امر خادمی را بجای آورد، جایز است خود دعا دهنده، وظیفهٔ خادم نیز از حیث ذکر (الله) گفتن و تقسیم شکرانه انجام دهد.

۳- تیغی که دعا خوانده شد، دهن آن تیغ، تاختم تشریفات قربان، بهیچ شیئی جز با اعضای قربان یا نذر دیگری، نباید تماس^(۱) پیدا کند. (توضیح آنکه بعضی در وقت دعا دادن تیغ، خود قربان هم، بحضور سید می‌آورند).

۴- قربان را بنام خدا، و قصدی که قربان کننده دارد، طبق موازین شرعی رو بقبله ذبح نموده، و خون آن را چنان شستشو و پنهان کنند، هیچ جانوری نتواند از آن بخورد. آنگاه پوست بدنش، همچنین پوست کله و پاچه اش کنده (بعضی هم، پوست کله و پاچه را نمی‌کنند و پاک می‌کنند). سپس شکمش پاره و مفصل‌های استخوانش بقطعات معمول (طوری که شکستگی پیدا نکند)، قطع و فصل^(۲) ساخته، و جوارح حلال و حرام و مکروه آن از یکدیگر جدا کرده، آنچه حلال است، پس از شستشو و تمیزی بدون اینکه چیزی از او کم یا خورده شود تماماً در دیگ آب جوش گذاشته، نمکش هم ریخته، مهر و نچشیده پخته نمایند. و تا زمان ختم قربانی هم، جز نمک چیزی به آب گوشت او (مانند نخود، لویا، فلفل و غیره) نباید مخلوط نمود.

توضیح آنکه: بعضی چهار پاچه و شکمبه و رودهٔ حلال قربان

۱- اگر غیر از گوشت نذر، دهن جاقو با هر چیزی تماس داده شود، باید مجدداً دعای تیغ بر او خواند.

۲- قطع و فصل اعضای ذبیحهٔ قربانی با شیء برنده اشکال ندارد، ولی ذبح قربانی باید با تیغ دعا خوانده باشد.

را، و بعضی شکمبه و روده، و بعضی فقط روده‌را، داخل دیک قربانی نمی‌کنند.

بعد از ختم جمع قربانی، آنکه سوا گذاشته شده، جداگانه دعا خوانده، بخدمتکاران یا مستحقین می‌دهند.

۵- آنچه از اعضای قربان حرام و مکروه است، در یک محلی که جانوران باو نتوانند نزدیک شوند و بخورند، باید نگهداری شود. پس از ختم قربان، هرچه مانند پوست و روده حرام و غیره خریدار دارد باید بفروشند؛ از جهش چیزی غیر از آنچه بقربان میشود خریده، بنام نیاز پوست، در همان جمع قربان، یا بعد از آن بمصرف برسد.

و اجناس مزبور اگر فروخته هم نشود، صاحب قربان مکلف است قیمت آنها بنظر خبره نیاز کند، و بقیه را هم دفن کنند یا به بیابان اندازند، تا سایر جانوران از آن استفاده نمایند.

و نیز مغز سرگاو^(۱)، بروایتی حرام است. لذا قبل از اینکه کلهر در دیگ قربانی برای پختن گذاشته شود، باید مغزش بیرون آورده، بعد کله گاو بدون مغز داخل دیگ قربان نمایند؛ و آن مغز هم در پارچه سفیدی ریخته، پس از صرف قربانی، در قبرستان یا بیابان با همان پارچه دفن نمایند.

۶- نان جهة قربانی: باید صاحب قربان نسبت به هر قربان بقدر لزوم، قبل از انعقاد جمع تهیه نماید؛ لکن هیچوقت ولو برای خروسی هم باشد، کمتر از یکمن جایز نیست. و آن نان هم هرچه هست، باید با

قربانی بحضور جمع بیاید، و تا بجمع هم نیاید و با قربانی دعا خوانده نشود خوردن از آن ممنوع است.

ضمناً باید دانسته شود، نان یکی از لوازم چهار قربانی خوندار و خدمت است. اگر هریک از آنها بی نان باشد ناقص است.

۷- آتش زبردینگ قربانی، تا ختم دعای قربانی، جز مصرف نذر بمصرف دیگر نباید برسد. و الا هرچه روی آن آتش پخته شود حال نذر را دارد، باید دعا خوانده شود. و نیز همین حکم راجع به آتش پخت نان خانگی جهة نذر جاری است. ولی اگر نان از بازار خریده شود این شرط منتفی است.

۸- بطور کلی، کارکنان و خدمتکاران (از قبیل خریدار و قصاب و طبخ و نانوا و خادم و غیره) هریک در هرامری از امور تشریفات قربان و سایر نذور دخالت دارند، از آغاز تا انجام کار، باید بدن و لباسشان پاک باشد. از پندار و رفتار و گفتار خلاف آن موقعیت بپرهیزند و بقصد قربة الی الله خدمت نمایند.

۹- کارکنان و خدمتکاران مذکور، گرچه بقصد قربة الی الله باید خدمت نمایند تا نزد خدا بسی اجر نباشند. معذک هریک از آنان اگر استحقاق کمک مالی داشته باشد، لازم است صاحب قربان بعد از ختم جمع قربانی آنچه قوه دارد تبرعاً، نه بعنوان اجر و مزد، بآنان کمک نماید، و هر کدام هم کمک مالی نخواهند، از آنان حلیت بخواهد تا خللی در ثوابش حاصل نشود.

۱۰- پس از پخته شدن و قوام آمدن قربان، و اعلام از طرف متصدیان امر، اشخاصیکه صلاحیت جم نشستن را طبق مشروحه فصل

سیزدهم این کتاب دارند، باید در محل جم‌خانه حاضر شوند. با اینکه پاکی از هر حیث یکی از شرایط اهل جم‌نشین است، مع الوصف هر کدام از آنان که دخالت بجدا کردن استخوان از گوشت قربان در آن جم دارند، حتماً بایستی قبل از ورود بجم‌خانه (ولو استحمام هم کرده باشند) احتیاطاً دست‌ها را تا آرنج با صابون شستشو دهند و ناخن‌ها را تمیز نمایند، آنگاه بجم‌خانه روند.

وقتی که جمع منعقد شد، خادم آفتابه لگن برای دست شستن جم‌نشین، که در حکم وضوی اهل جم است، بجم‌خانه آورده، آفتابه را بدست راست و لگن را بدست چپ گرفته، با گفتن ذکر «اول و آخر یار»^(۱) (که یار باصطلاح اهل حق از اسماء الله است)، رسمیت جمع را اعلام و قطره‌ای از آب آفتابه تیمناً به لگن ریخته، با همان حالت بسجود رفته و بلند شده، سپس با حالت رکوع، اول از سید دعا خواننده قربان، و بعد، از طرف راست مشغول شستن دست اهل جمع تا آخر شود. جمع‌نشین هم، لبه لگن که جلو آنها برای دست شستن گذاشته میشود با اشاره دست بوسیده، و دو دست را در آن بوسیله آبی که از آفتابه خادم میریزد شسته، مجدداً لبه لگن را با اشاره دست بوسیده و با رطوبت دست و خواندن همان اسماء الله (اول و آخر یار) صورت را مسح^(۲) نمایند.

هر گاه هم در اواسط دست‌شستن، آب آفتابه تمام شد یا لگن پر گردید، خادم همان‌جا ایستاده، توسط خادمی که کمک کار او است و آن

۱- مستندات ردیف ۲۸.

۲- مستندات ردیف ۲۹.

را فرآش گویند آفتابه و لگن را بنوبه بیرون برده، پر و خالی میگرداند. و اگر جم نشین زیاد باشند سایر خادمین کمک کار هم هر يك از طرفی، با آفتابه لگن علیحده بدست شستن عده‌ئی از اهل جمع، بهمان ترتیب خادم اول از طرف دست راست خود شروع بدست شستن جمع نموده، بعد از ختم دست شستن اهل جمع، خادم‌ها هم دست یکدیگر را بنوبه شسته، و آب لگن را بیرون ریخته، آنگاه مانند مرتبه اول قطره‌ای از آب آفتابه تبرکاً به لگن ریخته، با تکرار ذکر اولی سجده زمین نموده بلند شده، آفتابه لگن را از جمع بیرون میبرند.

ضمناً باید دانست بمجرد اینکه خادم در مرتبه اول آفتابه لگن بجمع آورد و اعلام رسمیت نمود، نشستن و برخاستن بر اهل جمع نشین تا آخر ختم جم ممنوع است. مگر موارد استثناء که قبلاً گفته شد. همچنین اگر کسی هم در اثنای دست شستن وارد جم شد و جای نشستن داشت (آن کس البته از دست بوسی جمع معاف است)، همان جایی که باید بنشیند، سرپا ایستاده دستش هم بنوبه خود توسط خادم می‌شود. هنگامی که دست شوئی جم تمام میشود و خادم بسجده میرود، توأم با سجده خادم، او هم سجده نموده مینشیند؛ اگر غفلت کرد با سجود خادم بسجده نرفت و نشست، بعد از بلند شدن خادم از سجده، دیگر نمیتواند بنشیند. و وقتی هم توأم با خادم سجده نمود و نشست، حکم سایر جم نشین را دارد؛ دیگر جز در موارد استثناء یاد شده سابق، حق برخاستن تا ختم جم ندارد.

توضیح آنکه، کلمه یار که فوقاً بآن اشاره شد، در لغت فارسی باین معانی می‌آید: دوست - آشنا - کمک کار - محبوب - معشوق -

صحابه؛ بهمین مناسبت اهل حق معانی لغوی (یار) را در دو مورد استعمال مینمایند:

مورد اول، باعتبار معانی دوست و آشنا - کمک کار - محبوب - معشوق؛ گویند: اهل حق کسی است وقت عبادت چنان مستغرق بحر وحدت شود فقط خدا را بخواهد و دوست بدادد، و جز خدا کسی را نشناسد، و غیر از او معین (کمک کار) و محبوب و معشوقی نداشته باشد. از این رو خدا را (یار) خوانند. همچنین کسانی هم مظهر جلوۀ ذات حق باشند، مظهر (یار) دانند. پس باین اعتبار، یار یکی از اسماء الله است.

مورد دوم، باعتبار معنی صحابه؛ گویند: اهل حق یعنی صحابه خدا و صحابه خدا یعنی یار خدا، پس اهل حق یاد خدا است. بدین لحاظ هر فرد اهل حق را (یار) و جمیع اهل حق را (یارستان) گویند.

۱۱- خادم سفره را آورده، با گفتن ذکر (اول و آخر یار) در جمع گسترده، سپس بترتیب نمک و نان و خوان یا خوانهای گوشت قربانی با ظرفی از آبگوشت قربانی (جهت اینکه پس از دعا خواندن به بقیۀ آبگوشت در خارج از جمع مخلوط شود) بجمع آورده، البته همان ذکر (اول و آخر یار) را با آوردن هر يك تكسرار نموده، سپس نمک و نان و ظرف آبگوشت را هر يك بجای مناسب روی سفره گذاشته، خوان گوشت قربان را پیش خلیفه گذارد.

خلیفه با اذن جمع مشغول جدا کردن استخوان از گوشت پخته قربان میشود. و ممکن است بعلۀ زیادی گوشت قربان و تسریع در جریان، از جم نشین کسانی که نزدیک خلیفه نشسته اند و دسترس بخوان قربان دارند، در صورت اقتضاء و اجازه خلیفه، باو کمک نمایند. اگر کمک

بیشتری هم لازم باشد ، خلیفه میتواند مقداری از گوشت قربان را بوسیله ظروف علیحده ، توسط خادم نزد کسانی که از جم نشین ذی صلاحیت هستند و با خلیفه فاصله دارند، یعنی دسترس بخوان قربان ندارند گذاشته ، تا هر يك به سهم خود كمك خلیفه نمایند.

بعد از اینکه استخوانهای قربانی از گوشت بیرون آوردند و گوشت خالص شد. خادم استخوانها را تماماً در ظرفی ریخته و نمک پاشیده ، گوشتها هم مجدداً بخوان یاخوانهای اصلی قربانی جای داده، و بقدر لزوم نمک پاشیده ، مقداری آبگوشت چرب برای قوام آمدنش روی آن ریخته، خلیفه آنرا بقوام آورده و چند نان روی خوان قربان انداخته، تا گوشت قربان از تصرفات و آلودگی هوا مصون، بعلاوه از نظر احترام و سر برکت در انظار مستور بماند؛ فقط باندازه جای دست خلیفه برای قسمت کردن، نان را از خوان کنار زده میشود.

استخوانها هم با نان مورد قسمت، در دسترس خلیفه قرار داده، آنوقت خلیفه با ندای حق، و ادای ذکر (اول و آخر بار) و اذن جم ، مشغول قسمت کردن میشود.

۱۲- چون ضمن بیان مطلب، اصطلاحاتی پیش میآید که فهمیدن معنی آنها خالی از فایده نیست، اینک قبلاً آن اصطلاحات توضیح میگردد: نَاجَه و مَوْجَه (۱) - نِوَالَه (۲) - بَلُو لَی (۳) - سَرَّ جَم (۴) - پَنَالَوِج (۵) - كَتَبِیرُ - دُعای فَذَرُ - دُعای سَفَرَه - دُعای كَبِیح - دُعای رُحَصَت.

الف - نَاجَه و مَوْجَه : باعتباری همان «شرط و اقرار بیابس

پردیوری» است که در فصل هشتم بیان گردید. بعبارة اُخری «عهد و میثاقی» است کرا را در این کتاب از آن بحث شده است. و باعتباری (ناچه) قطعات نانی است، که قسمت‌های گوشت قربانی در آن میگذارند. (موچه) قسمتهائی است از گوشت قربانی، توسط خلیفه بآداب مخصوص تقسیم میشود.

ب - بَوَانَةٌ: (بالکسر یا بالفتح) در فارسی بمعنی لقمه است، و در عربی اصلش نوال بمعنی عطیه و بخشش و بهره و نصیب میباشد، که به (ها) معهود ذهنی اضافه گردیده، نواله شده است. و باصطلاح اهل حق آن قسمتی از گوشت قربان، که در آن قسمتی از نان گذاشته میشود، رویهمرفته بَوَانَةٌ گویند. وقتی دقت شود با وجه تسمیه فارسی یعنی لقمه، و عربی یعنی عطیه و بخشش و بهره و نصیب، تناسب خواهد داشت. و نیز نواله را بکُردی بَشْ هم گویند که مخفف بخش است، بخش هم بفارسی یعنی قسمت.

ج - بَلُولِي: بلول لفة عربی است؛ معانی مختلفی دارد، از جمله بمعنی (نجات یافتن، رستگارشدن) آمده که به (یا) نسبت اضافه گردیده، بلولی شده است. و باصطلاح اهل حق، قلم‌های استخوان دست قربان را بلولی گویند.

منظور از این اصطلاح هم آنکه: چون هرگاه حیوانی سعادت قربان شدن نصیبش شد، شخصیت معنوی حاصل خواهد کرد، و دست و سرش در منزله دست و سر یک فرد انسانست که در وقت سرسپردن، برای سیر کمال، دست بیعت داده و سرسپرده است.

د - سَرَجَمٌ: عبارت از قسمت اول است، بنام شاه حقیقت یعنی

ذات احدیت. چونکه، آن مجمع عبادت را محاط از محیط جلوه ذات حق دانند، بهمین اعتبار رأس جم را مقام حق قرار داده، و آن قسمت را سر جم می نامند.

۵ - پَالَاوِیج^(۱) (پالاج هم گویند): یعنی در حال رکوع ایستادن و - تَکْبِیر: ذکر است که خادم باید آنرا بخواند؛ البته عبارات مختلفی دارد، ولی بهر عبارتی خوانده شود، این چند کلمه واجب است در آن گنجانیده شود:

« حَقٌّ ، اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ ، سَفْرَةٌ سُلْطَانٌ ، كَرَمٌ خَانْدَانٌ ، اَزْدَمْ پِیرِ تَکْبِیرِ »، کلمه حق در اینجا ندای وجدانی است، یعنی سزاوار است آگاه شویم و آگاه گردانیم گروه اهل حق را بر اینکه، حمد و ستایش مر خدا بر است که پروردگار جهانیان میباشد، سفره خوان کرم سلطانی اش گسترده، و در خاندان حقیقت نور رحمتش جلوه فرموده است، اینک از نفس پیر، تکبیر گویانیم؛ بعبارة اخری بزرگی خدارا گواهی می نمائیم. و در کُردی بجای (ازدم پیر تکبیر) گویند (وَدَمْ پیر تکبیر) زیرا (و) بلفظ کُردی در بعضی موارد معنی (از) یا (ب) میدهد که (ودم)، (ازدم) یا (بدم) خواهد بود.

ز - دُعای نَسْر: که سید یا نایب سید آنرا خوانند. آنهم مانند تکبیر به عبارات مختلفی و ادعیه عدیده، توأم با مناجات، بدرگاه قاضی الحاجات خوانده میشود. سپس علاوه بر اذکاری که از اسماء الله هنگام آغاز دعاء قرائت می شود، در خاتمه دعا نیز اسمائی از خدا طبق مصطلحات اهل حق تکرار میگردد. ضمناً اسامی هفتن هم باعتبار و

افتخار اینکه از ارکان بیابس پردیوری هستند، باید خوانده شود ،
بدین عبارت:

« وَ إِشَارَةُ سَاهٍ ، وَ سَرَطُ پِيرِ بِنِيَامِينٍ ، وَ رِدَايُ پِيرِ دَاوُدَ ، وَ
قَلَمُ زَرِينِ پِيرِ مُوسَى ، وَ خِدْمَتُ پَاكِ خَاتُونِ رَمَزْبَارِ ، وَ نَازِ اِيوَتِ
هُشيارِ ، وَ نَازِ مَلِكِ طَيَّارِ يَا (نَازِ سَاهِ اِبْرَاهِيمِ ، وَ نَازِ سَاهِ نَادِ كَارِ) ،
اَوَّلُ يَارِ آخِرِ يَارِ ، وَ حَكْمُ عَزِيْزِ سَاهِ خَاوَنَدِ كَارِ . توضیح آنکه:

اولاً - (و) که مقدم بر هر جمله نوشته شده است ، در اینجا
بمعنی (ب) آمده است ، مثلاً (و اشاره، و شرط... الخ) یعنی باشاره
و بشرط ... تا آخر.

ثانیاً - اشاره شاه ، یعنی باذن خدا که در مظهر سلطان جلوه گر
بوده. شرط پیر بنیامین، یعنی باحترام عهد و میثاق کذائی و مقام پیری
است ، تا به پیر ازلی برسد. ردآی پیر داود، یعنی بافتخار کمک و
دستگیری در مقام دلیمی است ، تا به دلیل ازلی برسد. قلم زرین پیر-
موسی ، یعنی به یاد ثبت ثواب در کتاب و نیکی کردار در طومار ابدی
است ، تا بمقام ازلی برسد. خدمت پاک خاتونه رمزبار، یعنی بعشق
خدمات بی ربای حق جویان است ، تا بمقام حقیقت برسد. ناز ایوت
هشيار و ملك طيار، یعنی التجا بمقربان خدا است، تا بمقام امان^(۱) برسد.
اول یار آخر یار (قبلاً توضیح شده است) تکرار نشاید. حکم عزیز شاه
خاوند کار، معنی اینست:

حکم عزیز بیک اعتبار افاده عموم دارد، یعنی آنچه احکام
خدائی در کتب آسمانی است، بفحوای آیه شریفه «قَدْ زِيلَ الْكِتَابِ مِنْ آتِهِ

۱- مقام امان، یعنی از خوف رها شدن و بداحتی و امنیت رسیدن.

الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ» یعنی «فرو فرستادن کتاب از خدای گرامی و غالب درست کردار» (سوره ۳۹ - آیه ۱ و سوره ۴۵ و ۴۶ - آیه ۲) . و بیک اعتبار لفظ (حکم) افاده موضوعی دارد، مانند حکم بر استجاب استدعای مشروع از دعاء. (عزیز) هم اسم صفاتی و جمالی خدا است، بمصداق آیه شریفه: «يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ الْمَلِكِ الْقُدُّوسِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ» یعنی «تسبیح گوید و تنزیه کند خدا را آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است پادشاه پاك از نقص غالب درست کردار» (سوره ۶۲ - آیه ۱ و نیز سوره ۶۱ - آیه ۱ بهمین مفاد است).

شاه، در اینجا همانا (ملك القدوس) مذکوره در آیه است که کراراً گفته شده شاه از اسماء الله می باشد.

خاوند کار، یعنی خداوندگار، بعبارة آخری صاحبکار است؛ مخفف آن (خاوندکار) (۱) میباشد. اینکه ختم دعا بنام خاوندکار شده است باین اعتبار است، بیابس عالم ذر را بیابس خاوندکاری گویند (رجوع بفصل هفتم این کتاب شود).

ح - دُعای سَفْرَه : همان دعای نذر است، باضافه اینکه قبل از (و اشاره شاه) گویند:

« سَفْرَةَ سُلْطَانٍ ، نَفْسَ مَرْدَانٍ ، جَمَعَ چِلْتَنَانَ ... الی آخره .
 سفره سلطان، در تفسیر تکبیر توضیح شد. نفس مردان ، جمع چلتنان هم، یعنی کسانی که در این مجمع عبادت نشسته اند باید طوری وارسته و پیراسته و يك دل و زبان باشند که بمنزله آن مردان حق جمع چلتنان در عالم قدس بشمار آیند.

ط - دعای تیغ : البته آداب آماده کردن تیغ برای ذبح قربان ، ولزوم دعاخواندن آن، در بند اول این فصل گفته شد. و دعای تیغ هم اینست:

هنگامیکه سید در جواب الله گفتن خادم، ای و الله گفت، بلافاصله گوید: «تَبِغْ بَرًّا ، نَفْسٌ غَيْرًا ، وَ إِشَارَةٌ شَاهٍ ... الی آخر».

ی - دعای رُحَصَتْ : که بعد از ختم تمام عملیات جم ، برای آزادی جم نشین خوانده میشود اینست: که خادم پالاویج ایستاده ، و پاها را جفت بهم متصل نموده، دوانگشت سبابه دو دست را روی دوانگشت ابهام هر دو پا گذاشته ، گوید الله ، سید یا نایب سید گوید ای و الله ، بلافاصله اورادی با نثر کردی (بعبارات مختلفه) خوانده بدین مفاد: «بازگشت ما بندگان گنه کار ، بسوی پروردگار درحالت استغفار است، که خواجه کائنات ، نظر بشفاعات مقامات پیران مستجاب الدعوات ، بفضل فرموده ، در دنیا از جمیع بلیات دور، و در آخرت مورد عفو غفور واقع گردد». خلاصه پس از ذکر دعای مقدمه بهر عبارت باشد، آنگاه گوید:

«فَإِذِی جَمَعْتُ عُشَادَ ، وَ أَمَرْتُ اسْتَادَ ، جَمَّ نِشِینَ آزَادَ ، رَاهَ رَهْرَوَانَ ، بِنَفَایِ جَاوَدَانَ ، سِرَّ چِیرَانَ ، کَرَمَ مَهْدِی صَاحِبِ الزَّمَانِ ، أَوَّلِ یَارِ آخِرِ یَارِ ، بِحُکْمِ عَزِیزِ شَاهِ خَاوَنَدِکَارِ».

(توضیح آنکه بعضی دوانگشت ابهام دست ، روی دوانگشت ابهام پا گذارند.)

۱۳- با توجه بمراتب فوق لازم است دانسته شود، برای هر یک از ندور ششگانه مندرجه در فصل چهاردهم این کتاب، چند مرتبه دعا

تکرار میشود:

اولاً - برای قربانی و آنچه در حکم قربانی است، و آنچه از حیث تشریفات مانند قربانی است، و خدمت، شش مرتبه تکرار میشود، بدین ترتیب:

۱- دعای تیغ.

۲- دعای رخصت بعد از دعای تیغ.

(هر دو تکبیر ندارند).

۳ و ۴- دعای مندرجه بند (ز) این فصل، که مرتبه اول اختصاص بسرجم، و مرتبه دوم پس از انجام قسمت دادن بجسم نشین، خوانده میشود؛ (هر دو تکبیر دارد).

۵- دعای سفره، بعد از دعای دوم نذر خوانده میشود؛ (تکبیر دارد).

۶- دعای رخصت، ختم جم است؛ (تکبیر ندارد).

ثانیاً- دعای نیاز و شکرانه، سه مرتبه است؛ یعنی، دعای تیغ، و دعای رخصت از دعای تیغ، و دعای سفره، ندارد. بقیه، مانند قربان و غیره میباشد، که دعای اول و دوم مندرجه بند (ز) تکبیر دارد، و دعای رخصت تکبیر ندارد.

فقره دیگر، بجای کلمه صرف یا مصرف نمودن نذر، غالباً کلمه (سبز نمودن) نیز استعمال میشود، که باصطلاح اهل حق معنی سبز کردن، همان صرف یا مصرف نمودن است.

۱۴- وظیفه خلیفه اینست: خلیفه از خوانان قربان با دست راست شروع به تقسیم مینماید، و هر قسمتی از گوشت قربان، جوف

يك قسمت از نان (که قسمتهای نان قبلاً آماده شده است) گذاشته و می‌پیچد.

مقدار زیادی و کمی قسمتها، موکول به تناسب جمعیت است. باید طوری قسمت نمود، احدی از حاضرین در آن محوطه بسی بهره نماند، و در عین حال هم سعی و مراقبت کامل شود، تمام قسمت‌ها (۱) بتساوی و بدون تبعیض باشد، زیرا در این خصوص از بزرگان دین اکید سخت شده است. و در هر مرتبه هم دست بخوان برای قسمت کردن برده میشود، باید یکی از اسماء الله را مورد ذکر قرار داده؛ بعبارة اخری، از آغاز تا انجام تقسیم نذر، بذکر مداوم مشغول باشد. بعضی هم در هر قسمتی که میدهند این ذکر را نیز تکرار مینمایند «مشت پیر و پادشاه» یا «دست پیر و پادشاه» یعنی «مشت یا دست از پیر حقیقت، و اذن و برکت از خدا».

۱۵- ترتیب قسمت دادن و دعا خواندن: ابتداء يك قسمت بنام سرجم با يك قلم استخوان بلولی و استخوان کله قربان، خلیفه بخادم می‌دهد. خادم قسمت را زیارت کرده، و با حال احترام بدست گرفته، و در آستانه جم پالاویج ایستاده، بعد از ذکر (اول آخر یار) تکبیر گوید؛ سید هم بلافاصله شروع بدعا خواندن قربانی کند؛ جم نشین هم که دوزانو نشسته اند کمر را خم کرده، دستها را از روی التجاء بحالت حاجت و قنوت نگهداشته، مشغول عبادت میشوند، و در هر جمله از اذکار قلبی، کلمه «آمین» که معنی طلب اجابت دعا است نیز تکرار مینمایند.

همین که سید از خواندن دعا فارغ شد، خادم^(۱) با گفتن ذکر (اول آخر یار) بسجده میرود؛ جم نشین هم به تبعیت خادم در همان حال نشستن، سجده زمین مینمایند.

آنگاه خادم سر جم را که تا آن وقت در دست داشته، جنب خوان قربانی گذاشته، برای تقسیم قسمت بجم نشین نزد خلیفه میرود. از خلیفه که مشغول قسمت کردن است، قسمتها را با دو دستی محترماً گرفته، اگر تنها باشد، خودش هر قسمتی را که از خلیفه میگیرد اول بسیدی که دعای نذر خوانده، سپس بترتیب از طرف راست تا آخر جم نشین، هر نفری يك بخش میدهد. هیچکس هم حق گرفتن قسمت اضافی^(۲) ندارد، و در هر حرکتی هم همیشه باید از جهت راست خود پیچیده و حرکت نماید.

اگر خادم متعدد بود، خادم اول جلوی خوان قربانی مقابل خلیفه ایستاده، قسمت را بخادم دوم داده، آن خادم یا خادمها هم بهمین ترتیب از طرف راست خود بدیگری سپرده، بجم نشین میدهند. وطوری هم باید خلیفه و خادمها هر يك خدمت محوله بخود را انجام دهند، در حال سکوت و ادب و احترام انجام گیرد. هرگاه ضرورتاً ایجاب نماید با هم تکلم نمایند، باید حتی الامکان بایماء و اشاره و آهسته باشد که دیگران صدای آنانرا نشنوند، و این حکم تعمیم بعموم اهل جم نیز دارد.

وقتی که قسمت جم نشین تمام داده شد، خادمها هم هر يك قسمت خود میگیرند و در آستانه جم قرار گرفته، با دو دست قسمت را نگهداشته،

۱- مستندات ردیف ۳۱.

۲- مستندات ردیف ۳۲.

مانند مرتبه اول در حال رکوع (اول و آخر یار) گفته، خادم اول تکبیر گوید، و سید هم دعای قبلی را تکرار می نماید؛ جم نشین هم با حالت رکوع، همگی قسمتهای خود با دو دست گرفته، مشغول ذکر و آمین گفتن میشوند. دعای دوم که با تمام رسید، سید بجم نشین اجازه خوردن، هر يك قسمت خود را، میدهد.

ظرف آبگوشتی هم که برای خواندن دعای آبگوشت بجمع آورده شده بود، از جم بیرون برده، داخل دیگ آبگوشت نموده، آنوقت هر کس از اهل جم نشین یا خارج، میتواند از آن بخورد. چون در بعضی جمعها مرسوم است، وقت غذا خوردن نیز آبگوشت برای جسم نشین بجمع می آورند؛ و در بعضی جمعها، بعد از ختم جم، آبگوشت داده میشود. بهر تقدیر آبگوشت قسمت کردن هم باید بتساوی و بدون تبعیض باشد.

بعضی معتقدند، تا ختم جم که دعای رخصت خوانده میشود، جز نوشیدن قطره‌ئی از آب نوشیدنی و دست شستنی، که بعد از دعای سفره بجمع آورند، چیزی نباید خورد، ولی این عقیده خارج از دستور کلی و جزء مباحات است.

استخوانهای قربان هم که در ظرف علیحده نزد خلیفه است، از لحاظ اینکه، شاید کسانی میل بدنشان زدن استخوان داشته باشند، بدین ترتیب قسمت میگردد: بدو از قلم‌های قربان، هر قلمی با هر بخش بجم نشین داده، اگر کسر آمد، از بقیه استخوان بجای قلم استفاده میشود. مازاد از آنرا بعد از دعای دوم، مقداری بجم نشین داده، مقداری هم نگهداشته، پس از ختم جم با شخصی جزء جم نشین نبوده ند، داده میشود.

ولی تا وقتی جم ختم نشود، قلم‌های قربانرا نباید شکست. بعد از ختم جم و رفع احتیاج، هر چه از استخوانها باقی مانده، یا دفن کنند یا به بیابان بریزند تا جانوران از آن استفاده نمایند.

دیگر آنکه، اجازه غذا خوردن در جم هم، راجع به غذاهائی است که در آن جم بعنوان نذر دعا خوانده شده است و بس. مهلت آنهم تا زمانی است، شروع بدعای سفره شود. دعای سفره هم وقتی خوانده میشود که گوشت خوان قربانی با تمام رسیده، خلیفه از قسمت کردن و جم نشین از صرف غذا فارغ شده باشند.

۱۶- از دعای سفره و سایر تشریفات تا ختم جم اینست: خلیفه که با آخرین بخش خوان گوشت رسید، آن بخش آخر را که به (ته خوان) معروف است، میتواند جهت خود بردارد. البته این بخش، علاوه بر بخش معمولی او است.

پس از اعلام فراغت خلیفه از قسمت کردن، خادم سفره و نان و استخوان و نمک و غیره را جمع کرده، در خوان جای گوشت قربانی گذارده، با ستانه جم آورده، با حالت رکوع دست بخوان و سفره گرفته، (اول و آخر یار) و (تکبیر) گوید؛ جم نشین نیز با حالت رکوع و دست بدعا آمین گویند. سید هم دعای سفره خواند.

بعد سفره و خوان را از جم بیرون برده، بلافاصله (آب چرخ جم) را برای نوشیدن بجم آورند.

موضوع آب چرخ جم هم اینست: خادم قدحی از آب نوشیدنی بجم آورد؛ فقط (اول و آخر یار) گوید، زیرا تکبیر ندارد؛ و دعای مخصوصی هم ندارد ولی اگر سید بخواند استجاباً

اورادی^(۱) در این خصوص بخواند بی فایده نیست، کما اینکه بعضی میخوانند. ابتداء از سید و بعد از طرف راست در جمع گگردانده، هر کس تشنه باشد بقدر کفایت، و هر کس هم تشنه نباشد يك قطره بعنوان زیارت، از آن آب مینوشد. هر گاه آب قدح تمام شد ظرف دیگری آب باید قبلاً حاضر باشد که بلافاصله رفع احتیاج شود. و خادم هم موظف است، آن قدح آب را که بجمع میگرداند، با گردش قدح در دست خود نیز، هر مرتبه که از آن نوشیده میشود، موضع تماس لب با لبه قدح را تغییر دهد؛ همین که بانتهای جمع رسید، خادمها هم بنوبه خود از آن نوشیدند، اول و آخر یار گفته، قدح را از جمع بیرون میدهند. این آب چرخ جم، بعضی قبل از دست شوئی بجمع میآورند و بعضی بعد از دست شوئی، در هر دو صورت اشکالی بنظر نمیرسد.

پس از انجام گردش آب چرخ جم، آفتابه لکن برای دست شوئی با وسیله دست خشک کردن، بجمع آورند. ترتیب دست شوئی این مرتبه هم مانند مرتبه اول است، با این تفاوت، بجای مسح^(۲) رطوبت دست بصورت، يك مشت آب آفتابه برای شستن دهن مضمضه کرده، لیکن آن آب را از باب نزاکت به گلو فرو می برند.

غرض، بعد از انجام گردش آب چرخ و دست شوئی، خادم یا خادمها، دست جمع نشین را بترتیبی که در فصل سیزدهم این کتاب ذکر گردیده می بوسند، و اشخاص دیگر هم غیر از خادمها که در جسم سرپا ایستاده اند، اگر میل داشته باشند، میتوانند باتفاق خادمها دست جمع را

۱- مستندات ردیف ۳۳.

۲- مستندات ردیف ۲۹.

بوسند. بعد از خاتمه دست بوسیدن جم، خادمه‌های بنوبه دست‌همدیگر را بوسیده، بسجود رفته، اول و آخریاری گفته، آنگاه از سجده برخاسته، به تفصیلی که در بند (ی) این فصل گفته شد پالویج ایستاده، خادم اول (الله) گوید، سید هم دعای رخصت را قرائت نماید.

پس از دعای رخصت، خادمه‌ها مجدداً بسجود رفته، اول و آخریاری گفته، و با خواستن همت از جم برخاسته؛ در این هنگام اگر قبلاً نیاز پوست آماده و صرف شده باشد، و الا سید خطاب بخادم کرده، مطالبه نیاز پوست مینماید، و خادم گوید «بشرط مهلت». بعد از آن، عملیات آداب جمع قربانی خاتمه یافته، و جم نشین آزاد هستند.

راجع به نیاز پوست یا نیازهای دیگر، که قبل از ختم جم تهیه شده باشد، در اینصورت، اگر جم نشین آمادگی داشته و خسته نباشند، پیش از دست‌بوسی، نیاز را بجمع آورده، پس از تقسیم نیاز و خواندن دو دعای مربوط به نیاز، آنوقت عمل دست‌بوسی و دعای رخصت جم انجام میگیرد. یعنی جهت نیاز، عمل دست‌بوسی و دعای رخصت جداگانه‌ئی اعمال نمیشود. و اگر نیاز بعد از رخصت جم قربان بجمع آورده شد، اعم از اینکه بلافاصله یا با فاصله باشد، دست‌بوسی و دعای رخصت جم نیاز، مستقلاً انجام میگیرد.

و نیز بخش سرجم هم، بعد از ختم جم، حق کسانی است بقاعده
الاهم فالاهم بدین ترتیب:

شخص تازه‌واردی که قسمت بلاصاحبی برای آن موجود نباشد. کسی که تصدی حفظ نظافت و روشنائی و سایر امور جم خانه با او است. سیدی که دعای نذر را خوانده. ساداتی که ممکن است در آن جمع

حضور داشته باشند. سادات مزبور، باضافه کلام خوان و خلیفه و خادمها هر کس دیگری، که جم نشین تصویب نماید.

دو مطلب دیگر قابل توجه است، باید در نظر گرفته شود:

مطلب اول آنکه، اگر کسی مشروبات الکلی که نهی شرعی دارد خودده باشد، یا از لقمه حرام نپرهیزد، یا دعایت احترام نذر را نکند، نباید از غذای نذر بخورد.

مطلب دوم آنکه، اهل حق، هر نذری بهر قصدی و برای هر حاجتی که مشروع است کرده باشد، ولو آن حاجت هم (بنا بر مصلحتی) برآورده نشود، باید آن نذر را ادا نماید. چونکه، اهل حق دائمی کسی است، خیر خود در مصلحت خدا بیند. خواجه حافظ میفرماید:

«در طریقت هر چه پیش سالک آید خیر اوست

در صراط المستقیم ایدل کسی گمراه نیست»

۱۷- مسائلی است مربوط باین مقام لازم است دانسته شود:

اولاً- بعضی دعای قربان را اختصاص به سرجم نداده، خلیفه پس از بخش سرجم، بلافاصله قسمت تمام جم نشین و خادمین را تا آخر داده، آنگاه دعای اول و دوم متعاقباً خوانده میشود.

ثانیاً بعضی قائلند که جهة چراغ جم خانه وسید و کلام خوان و امثالهم، هر يك يك بخش اضافی باید ببرند.

ثالثاً- بعضی دعای اول و دعای رخصت و تکبیر، مطلقاً ندارند.

رابعاً- بعضی قبل از اینکه گوشت قربانی را دردیگ گذاشته بار کنند، قطعاتی از گوشت اطراف گردن و سینه قربانی بنام نقدینه کباب نموده، دعا میدهند میخورند.

خامساً - بعضی آبگوشت قربانی را، پیش از بجمع آوردن گوشت قربانی و انجام تشریفات، در همان آشپزخانه، توسط یک نفر سید و یک نفر خادم دعا خوانده، بمردم تقسیم مینمایند. در اینصورت هنگام انعقاد جمع، دیگر آبگوشت برای دعاخواندن یا بجمع دادن، در جمع آورده نمی‌شود.

سادساً - در بعضی جمع‌ها، برای تکبیر گفتن دعای سفره، خلیفه از جابر خاسته بجای خادم تکبیر سفره را می‌گوید، تا ختم جم هم سرپامی ایستد. سابعاً - هنگامی آفتابه لگن دستشوئی طبق دستور فراز ۱۰ مبحث اول این فصل بجم آورده میشود، بجای اینکه فقط با ادای ذکر (اول آخربار) رسمیت جم را اعلام دارد، در بعضی جم‌ها تکبیر و دعای معمولی نذر را (برای هر مرتبه یکبار) توسط خادم وسید قرائت می‌گردد. باری علاوه بر مسائل هفتگانه فوق، اختلافات دیگری هم مربوط به آداب و رسوم صرف نذور، بین جماعت اهل حق وجود دارد، لیکن از لحاظ اینکه تأثیر تام در اصل ارکان کلام سرانجام ندارد، از تذکارش خودداری شد.

مبحث دوم - آنچه در حکم قربان است، یعنی چهار قربانی

بی‌خون:

چنانکه در فصل چهاردهم این کتاب گفته شد، عبارتند از: ماهی، جوز، گرده، انار، که از حیث تشریفات صرف شدن مانند قربانی هستند، با این تفاوت:

۱- هیچیک نیاز پوست ندارند.

۲- ماهی نظر باینکه ذبح شدن با تیغ ندارد، از این رو دعای تیغ

و دعای رخصت مخصوص به تیغ هم ندارد. مضافاً طبع او محدود به پخته شدن مانند قربانی نیست؛ میتوان آنرا کباب کرد یا با روغن سرخ نمود یا بانحاء دیگر بصورت غذا در آورد که غذائیت داشته و قابل تقسیم باشد.

۳- جوز، گِردِه، انار:

اولاً- تشریفات آب نوشیدنی معروف بآب چرخ جم و دستشوئی ندارند. همانا رعایت پاکی بدن که جزء ارکان است کفایت میکند.

ثانیاً- در دعای تیغ، دیگر دعای رخصت مخصوص به تیغ را ندارند، زیرا مانند قربانی تشکیلات مستقلی برای دعای تیغ خارج از جم ندارند، تامستلزم دعای رخصت جداگانه‌ئی غیر از دعای ختم جم باشد. تیغ و نذر باهم در جمع حاضر میشود. طریقه استعمال تیغ در هر يك از آنها هم اینست: بعد از دعا خواندن تیغ، از سر تا آخر شروع به بریدن و خرد کردن باید بشود؛ محل سرهم در جوز، آن نقطه‌ئی میباشد که جای اتصال بشاخه درخت است؛ در انار، جای گل کردن او است. ولی سر بریدن گرده، جنبه تشریفاتی دارد. هر گرده‌ئی از هر طرفی که باشد بده. اُکمی از آن به نیت سر بریدن، باتیغی که دعا خوانده شده است بریده، سپس بقیه گرده را باتیغ یا بادست، بقسمت‌های مساوی تقسیم مینمایند.

ضمناً باید دانست، هر گاه تعداد گرده و انار بمقداری باشد امکان پیدا کند به هر نفری یکعدد یا بیشتر، بدون تجزیه قسمت داده شود اشکال ندارد، لیکن نسبت بهر عددی باید تشریفات سر بریدن انجام گردد. ولی جوز اعم از زیاد یا کم، باید هر جوزی تا آخر باتیغ خرد نمایند، آنگاه

قسمت شود. (بعضی هم گرده و انار را بدون استعمال تیغ قسمت مینمایند).

مبحث سوم - آنچه فه قربان است و نه در حکم قربانی :

یعنی در ردیف هیچیک از چهار قربانی خون‌دار و چهار قربانی بی‌خون (مندرجه در فصل ۱۴) بشمار نمی‌آیند که عبارتند از: خربزه، شکر یا قند، بادام، قاویت، نمک. اینها فقط از حیث انجام تشریفات صرف نذر، شبیه به قربانیهای بی‌خون مذکور در مبحث دوم میباشد، با این تفاوت راجع به تیغ قربانی اختلاف نظری هست بدین تفصیل:

بعضی گویند، چون شکر و بادام و قاویت و نمک، هیچکدام احتیاجی با استعمال تیغ ندارند، پس مانند ماهی تیغ هم ندارند. در قند هم اگر دعای قند شکن، به نیابت دعای تیغ داده شود، جنبه استحبابی دارد نه وجوب، زیرا از اصل جزء شکر محسوب شده است. فقط خربزه مانند انار است، در اینصورت تیغ و دعای تیغ دارد.

بعضی گویند، غیر از بادام که مانند ماهی محتاج به تیغ نیست، بقیه از لحاظ انجام تشریفات، باید تیغ و دعای تیغ داشته باشند. انتهایه در خربزه استعمال میشود و در بقیه، بعد از دعای تیغ، با دهن آن، دو خط صلیبی روی خوان آنها می‌کشند. جای سر خربزه هم برای سر بریدن محلی است که به بوته اتصال داشته (عکس اتصال به بوته هم عقیده بعضی است).

پس غیر از موضوع تیغ، سایر تشریفات گرده و انار بطور کلی شامل اشیاء مندرجه در این فصل خواهد بود.

مبحث چهارم - خدمت است:

تمام تشریفاتش عین تشریفات قربانی میباشد، و بجای نیاز پوست هم، نیازی بنام (نیاز پَر خروس) که حداقل يك بیستم ($\frac{1}{20}$) و حداکثر يك دهم ($\frac{1}{10}$) قیمت خروس، باید در نظر گرفت و صرف نمود. و این در صورتی است پر خروس فروش نرود یا ارزشش ناچیز باشد، و الا هر ارزشی دارد مناط اعتبار خواهد بود.

«مبحث پنجم و ششم - نیاز و شکرانه است:

از حیث تشریفات مانند گرده و انار، از قربانیهای بی خون است؛ باستانی اینک نیاز و شکرانه، دعای تیغ و دعای سفره ندارند.

فصل شانزدهم

راجع به نذرهایی که در اثنای نذر قبلی بجمع آورده میشوند

بطور کلی هر نذری، اعم از قربانی و غیره، بهر نیتی که هست، هرگاه آماده برای صرف کردن شده باشد، میتوان در اثنای صرف نذر دیگری بجمع برده تا بمصرف برسد، با این کیفیت:

هرچه از جریان تشریفاتی نذر اولی تا شروع بخواندن دعای دوم (باستثنای تکرار دعای اول) طی شد، تجدید نمیشود.

پس تا هنگام خواندن دعای دوم، هر نذری رسید، اگر با نذر سابق از یک جنس باشند، نذر لاحق بسابق مخلوط نموده مانند یک نذر واحد نسبت بآنها عمل میشود؛ یعنی اشخاصیکه از نذر سابق فرضاً قسمت برده اند، حکم آنها را دارد از لاحق هم برده اند، دیگر لازم نیست قسمت جداگانه‌ئی هم از نذر لاحق ببرند؛ و نذر لاحق با تتمه نذر سابق روی هم رفته، سهم کسانی است، قسمت نبرده اند. فقط اگر دعای اول قبلاً خوانده شده باشد، همان خواندن دعا تکرار میشود. آنها در این موقع بعضی با تکبیر خوانند و بعضی بی تکبیر (از لحاظ اینکه تشریفات تکبیر قبلاً انجام شده است). اما اگر جنس واحد نباشند، از هر جنس، هر کس قسمت مستقل می برد. آنگاه اگر دعای اول خوانده نشده باشد،

برای همهٔ نذور، یکمرتبه دعای اول و یکمرتبه دعای دوم، طبق دستوری که سابقاً گفته شد خوانده میشود. و اگر دعای اول خوانده شده باشد، فقط همان دعا، چنانکه فوقاً اشاره شد تکرار میشود.

لیکن اگر بعد از خواندن دعای دوم و قبل از دعای سفره، نذری بجمع آورده شد، باید بعد از ختم جریان تشریفاتی نذر سابق، آنگاه نذر لاحق را مستقلاً بمصرف برسد.

تجویز حکم فوق‌الذکر در صورتی است، نذرهای سابق و لاحق، هر دو از نوع قربانی یا خدمت یا سایر نذوری باشند که دعای سفره دارند.

ولی اگر اولی از نوع نذوری باشد دعای سفره دارد، و دومی از آنها باشد دعای سفره ندارد (مانند نیاز و شکرانه)، حکم آن همانا که در مبحث اول فصل پانزدهم راجع به نیاز پوست و غیره بیان شد.

اگر قضیه بالعکس شد، یعنی دومی دارای دعای سفره و اولی فاقد دعای سفره باشد، باید قائل بتفصیل گردید، بدینمعنی:

هرگاه نذر لاحق در اثنای جریان، قبل از خواندن دعای دوم، در هر مرحله که رسید باید تا جریان ختم دعای دوم مانند حکم شق اول (هر دو دعای سفره دارند) عمل شود، سپس با احترام نذر لاحق، دعای سفره و تشریفات بعدی مختص بهریک از انواع نذوری که دعای سفره دارد، انجام پذیرد.

هرگاه بعد از خواندن دعای دوم رسید، میتوانند تشریفات نذر اولی را ختم نمود، و برای مصرف نذر دومی مستقلاً مشغول شد. یا اینکه دست‌بوسی و دعای رخصت نذر سابق را متوقف داشته، شروع

بانجام تمام تشریفات نذر دوم نمود، النهایه دست بوسی و دعای رخصت هردو، یکی میشود.

اگر نذر سابق و لاحق هردو نیاز یا شکرانه باشند که دعای سفره ندارند، میتوان تا قبل از دعای دوم، بجریانیکه سابقاً گفته شد، نذر لاحق را با نذر سابق مصرف نمود. و بعد از دعای دوم، مخیرند باینکه، نذر اول را خاتمه داده مجدداً شروع بمصرف نذر دوم نمایند، یا آنکه دست بوسی و دعای رخصت را هردو یکی قرار دهند.

پس بطور کلی با شرایطی که در این فصل دانسته شد:

اولاً - تا زمانیکه يك مجمع عبادت متفرق نشده اند، الحاق نذری به نذر دیگر، منحصر بیک مرتبه نیست. ممکن است نذرهای بعدی هم متدرجاً، بنذر ماقبل خود ملحق شوند، لذا تکرار موضوع با رعایت آداب مخصوص بهر يك مانعی ندارد.

ثانیاً - هر نذری بهر نیتی باشد، میتوان با هم در يك جا بمصرف رسانید؛ حتی قربان یا خدمت متعلق بجوز سرسپردن، با نذور دیگر. ولی نذر جوز را، که عبارت از خود جوز با نیاز پای جوز باشد، نمیتوان با هیچ نذری شرکت داد، زیرا جوز فقط (چنانکه کراراً گفته شده) اختصاص بسرسپردن و عهد و میثاق دارد.

فصل نهم

آداب جوز سر

چون در فصل دهم این کتاب، موضوع سرسپردن و جوز سر، تا حدی روشن شده است، محتاج به تکرار نیست. و این فصل، فقط راجع بآداب جوز سر است، که باصطلاح اهل حق (جوز سر شکستن) گویند. بدین توضیح:

اولاً- قربان یا خدمتی که بقصد جوز سر شکستن تهیه میشود، وقتی که بقوام رسیده و آماده شد، در جمع حاضر کرده، دعا خوانده، و جم را ختم نمایند.

ثانیاً- پس از فراغت از ختم نذر مزبور، جم جوز^(۱) منعقد میشود. جوز و تیغ و سکه و وجه نقد و نیاز پای جوز و یک قطعه پارچه سفید معروف به ندّ (که بعد از این جهت اختصار آن را دستمال گوئیم) و ظرفی برای جای جوز خرد کردن، با سفره، بجمع می آورند.

جانشین پیر آزلی^(۲)، یعنی سیدی از خاندانها، با جانشین دلایل آزلی^(۳)، یعنی از دودمان دلیلان منتخبین نزد خاندانها، در جمع حاضر

۱- بعضی هم جم خدمت یا قربان جوز سر را، مؤخر از جم جوز منعقد مینمایند.

میشوند. اگر دلیل حاضر نبود، سیدپیر، کسی از اهل جم را، بسو کالت موقت دلیل انتخاب مینماید.

کسی هم که سر باید بسپارد، اگر ذکور و کبیر و ممیز است، شخصاً در جمع حضور می‌یابد، و الا ولی یا وکیل قانونی او حاضر خواهد شد.

آنگاه سیدپیر، اتمام حجت لازمه را، با طالب یا نماینده او نموده، و قبولی وی را استعمال، سپس دعای مخصوص جوز را (که در کلام عبارات مختلفه خوانده شده است) مفاد^(۱) آنرا قرائت نموده، آنوقت دعای تیغ سربریدن جوز را، که همان دعای تیغ معمولی است، خوانده، و سر جوز را باذن جم، و استرضای طالب، در همان ظرف جای جوز، با تیغی که دعا خوانده شده بریده، بعد نیاز پای جوز را، توسط خلیفه یا خود سید پیر، به تمام جم نشین قسمت کرده، و یک دعای نذر را با ادای تکبیر مطابق معمول خوانده، بعد بقیه جوز را هم با همان تیغ در همان ظرف خرد کرده، بجم نشین تقسیم میشود.

و جم نشین هم که قبلاً قسمت نیاز بدستان داده شده، تمام قسمت نیاز را یا مقداری از آن که در کف دست جای گیرد، در کف دست چپ قرار داده، بقیه را زمین میگذارند. پشت دست راست خود را، روی کف دست چپ گذارده هر یک، قسمت جوز را در کف دست راست نگهداشته، یک دعای دیگر یعنی همان دعای دوم نذر معمولی ادا کرده، و متعاقب آن تکبیر و دعای سفره را خوانده، جم نشین باذن سید، هر یک، قسمت جوز خود را خورده یا با قسمت نیاز بر میدارند که دستها برای

دست بوسی جم آزاد باشد.

در اینوقت دلیل که بمعیت پیر در جمع نشسته است، از اشخاصی که در جمع نشسته اند، یکی را وکالت می دهد تا بوکالت او، با دست چپ دامن خادم را گرفته؛ و دستمال را قبلاً^(۱) بگردن طالب یا نماینده طالب بسته، طالب هم با همان دستمال که در گردن دارد، با دست چپ دامن دلیل را میگیرد، بترقیبی، دست راست هر سه برای دست بوسی جم نشین آزاد باشد. آنگاه دست بوسی و دعای رخصت، مطابق معمول انجام میگردد، با این شرط تا ختم دعای رخصت، دستهای طالب و دلیل از دامن خادم رها نشود.

پس از ختم دعای رخصت، دستها از دامن ها آزادگشته، بلافاصله دستمال نامبرده، توسط وکیل دلیل از گردن طالب باز کرده، تقدیم حضور پیر و دلیل که در جمع نشسته اند مینماید، و خلع خود را هم از وکالت موقت دلیلی اعلام میدارد. دلیل هم می پذیرد. وجه نقد پای جوز^(۲) سهم پیر، و دستمال هم سهم دلیل، خواهد بود.

بعضی، دستمال را بگردن وکیل دلیل می بندند. بعضی دستمال را زیر بساط جوز گذارند، و بگردن هیچک نمی بندند. بعضی هم در جمع جوز، دستمال و سکه لازم نمیدانند.

توضیح آنکه مسائل مربوطه باین فصل اینست:

۱- موعده سرسپردن فرزندان اهل حق (ذکوراً و اناثاً) متعاقب نام گذاری است. حداکثر از روز هفتم تاریخ تولد، نباید تجاوز کند.

۱- منظور از قبلاً، پیش از دست بوسی جم است.

۲- بر دایته از وجه پای جوز نیز دو قسمت به پیر و یک قسمت به دلیل داده میشود.

البته این امر، بعهدهٔ ولیّ قانونی طفل خواهد بود. اگر انجام آن بموعده مقرر ممکن نشد، نیازی بنام مهلتانانۀ صرف نموده، ملزم است در ظرف یکسال، وسائل سرسپردن را فراهم نماید.

هرگاه در ظرف یکسال هم از حیث بضاعت مالی نتوانست قربان یا خدمت جوز را تهیه کند، جایز است تشریفات جمع جوز را انجام داده، صرف قربانی یا خدمت جوز سررا، موکول باولین فرصت استطاعت زمان آینده نماید.

و چون این قبیل اشخاص را چکیده گویند، ممیز بودن طفلی که سرش سپرده میشود، شرط نیست. فرضاً بعد از بلوغ و رشد هم، از مسلك اهل حق خارج شود، سلب شئون خانوادگی و سعادت موروثی از خود کرده است؛ بهیچوجه مسئولیتی متوجه ولیّ قانونی او نخواهد شد. لیکن اشخاص چسبیدهٔ مندرجه در فصل نهم این کتاب، باید حائز تمام شرائط باشند، که یکی از آن شروط هم، عقل و بلوغ و رشد و تمیز است.

۲- اگر طفلی از چکیده‌ها قبل از سرسپردن فوت شد، بعهدهٔ ولیّ طفل است، برای رفع تکلیف خود و آموزش روح آن طفل، نذری را اعم از قربان یا خدمت یا نیاز، بهر اندازه مقدور شد، طلباً لِمَرْضَاةِ اللَّهِ و شفاعتاً للمقام پیر و دلیلی صرف نماید.

۳- ممکن است تشریفات قربان یا خدمت متعلق بجوز را (که جهة اختصار بعد از این آنرا نذر گوئیم)، بدون فاصله انجام شود. بدین معنی، اول آداب نذر را تا آب چرخ جم و دست شوئی، مطابق معمول انجام داده، فقط اجازهٔ خوردن از نذر داده نمیشود. بعد از دست شوئی، جوز را با متعلقاتش بجمع آورده، تمام تشریفاتش تاختم

دعای سفره انجام داده، آنگاه دست بوسی و دعای رخصت جم را یکبار
برای نذر و جوزهردو، بدستور جمع جوزه، اتمام می پذیرد.

۴- بعضی معتقدند، بعد از انجام تشریفات نذر تا دعای دوم (بدون
اجازه خوردن از نذر)، بلافاصله جوزه و متعلقاتش بجمع آورده، آداب
جوزه هم تا قبل از دعای سفره بجای آورده، آنگاه برای نذر و جوزه یکبار
نسبت بهردو، دعای سفره خوانده، بعد تشریفات آب چرخ و دست شویی
از لحاظ نذر و دست بوسی و دعای رخصت یکبار برای هردو، بدستور
جمع جوزه انجام میشود.

۵- هنگام اتمام حجّت از طرف پیر، و استعلام قبولی از طرف
طالب، و خواندن دعای مخصوص جوزه (بهر عبارتسی باشد)، مفاد این
موضوع را در آخر دعا گوشزد طالب باید بشود، یعنی پیر طالب را
مخاطب قرار داده گوید:

پادشاه حقیقت سلطان اسحق - پیر حقیقت بنیامین - دلیل حقیقت
داود برای شما خواهند بود، که از آنان با پیوند سلسله مراتب متصل
بولایت علی (ع) و نبوت محمد (ص) گشته، از آن مقام با طی مقامات
معنوی بعالم ذرّ، یعنی عالم مجردات منتهی میشود. در عالم ذرّ پادشاه
خاوندکار (خداوندگار)، پیر جبرائیل که مأمور هدایت است جهت
رستگاری، دلیل اسرافیل که مأمور نفع صور است جهت بیداری، جانشین
سلطان اسحق جلوه نور حق در مظهریت است. جانشین بنیامین، فلان
خاندان (اسم خاندان را ببرد)، جانشین داود، هفتاد دو پیر (با هر کس
بجای دلیل نزد خاندان نام برده تعیین شده است اسم ببرد) و نماینده فلان
خاندان (اسم خاندان را ببرد) در این جمع جوزه، فلان (اسم سید پیر

حاضر در جمع را ببرد)، نمایندهٔ دلیل نیز (اسم دلیل حاضر در جمع را ببرد).

۶- ممکن است برای چندین جوز سر، يك جمع جوز تشکیل شود. در اینصورت تمام جوزها و دستمال‌ها و وجوه پای جوز و نیازها (بدون لزوم شناسائی اشیاء متعلق بهر طالب) بهم مخلوط نموده، يك جریان برای همه کفایت میکند. فقط در هر مورد که گفتن اسم طالب لازم آید، اسامی طالبین را، هر يك بنام باید گفته شود. مضافاً در هر جمله‌ئی از خطابه که افادهٔ عموم نمیشود و جنبهٔ فردی دارد، باید لفظ جمع آورند. مثلاً از جوزهای مخلوط بهم، هر جوزی بنام یکی از طالبین با ذکر اسم، سر بی‌رند، و هر دستمالی در وقت دست‌بوسی، بگردن یکی از آنان بسته شود، و قس علیهذا.

۷- اگر در يك جمع جوز که برای طالبین متعدد تشکیل شده است، پیر و دلیل آنان واحد نباشد، یکی از پیران و یکی از دلیلان حاضر در آن جمع جوز، از طرف سایرین برای انجام تشریفات آداب جمع جوز، انتخاب میگردد و شخص انتخاب شده، هر طالبی را بنام پیر و دلیل خاندان مربوطه بخودش سر می‌سپارد.

فصل هیجدهم

عبادات خصوصی اهل حق (مشتمل است بر سه بحث)

مبحث اول - نماز اهل حق^(۱):

مقدمه* باید دانست بطوریکه کراراً در این کتاب تذکر داده شده، اهل حق، مسلمان و تابع احکام قرآن است. پس آنچه از آیات قرآنی دلالت بر ظاهر امر دارد، آنرا بنام مرحله شریعت پیرو میباشند، و آنچه دلالت بر باطن امر و کشف حقایق دارد، آنرا بنام مرحله عرفان مورد عمل قرار داده اند. بعبارة اخری تمام تکالیف شرعی خود را اعم از، اصول و فروع، و حلال و حرام، و اوامر و نواهی، و وجوب و مستحب و مکروه و مباح، طابسق النعل بالنعل دستورات شارع مقدس مرعی میدارند، سپس در مقام سیر سلوک هم، قدمهائی برداشته، طی مراحل می نمایند.

روی این اصل، در این کتاب زائد میدانند از مسائل فقهیه بحث

۱- نماز شریعت در منزله شخم زدن زمین برای زراعت است، و نیاز حقیقت، بذر پاشیدن بآن زمین، برای بهره برداری است.

نماید، زیرا آن مطالب معمول^{*} به عموم مسلمین بوده و هست، و توسط علمای اعلام و فقهای گرام، کثرالله امثالهم، بحد اشباع مورد بحث قرار گرفته است، محتاج به بیان نیست. فقط آنچه علاوه بر آن، از نظر سیر تکامل عرفان، ذکرش لازم مییاشد، نگاشته شده و میشود.

علیهذا منافاتی ندارد، که عبادات مخصوصه را نیز، مکمل نماز شرعی قرار داده، و موسوم به «نماز اهل حق» نمود.

چون نماز، باصطلاح اهل شرع، صلوة نامیده شده، و صلوة بوضع لغوی یعنی دعا. دعا هم بطور مطلق، خواندن است؛ شامل استغاثه و استعانه نیز میشود. البته دعا در مقام عبادت، مبنی بر حمد و ثنای خدا و استغاثه و بندگی است، اعم از اینکه بهر لفظ و معانی و بهر کیفیت و عنوانی باشد. چنانکه در قرآن، عبادات حضرات ابراهیم و موسی و عیسی و سایر انبیاء را، مطلقاً صلوة خوانده شده؛ و حال اینکه، عبادت هر یک از پیغمبران و پیروان آنان، از حیث ارکان ظاهری، بنحو خاصی، بدون مشابَهت بیکدیگر انجام می شده.

بنابراین عبادت، که لفظ دعا یا نماز بآن اطلاق میشود، مراحل

دارد:

مرحله اول - عبادتی است جسمانی، در عالم ناسوتی، که هر فرقه‌ئی از ادیان مختلفه، بطریق مخصوصه‌ی عمل مینمایند، و در اسلام نیز، بترتیب متداوله فعلی انجام میشود.

این مرحله ۱، مقام شریعت گویند. تأثیرش آنکه، عامل ۱، فقط از

اعمال ذشت و ناپسند باز میداد. چنین عابدی ۱، عابد من الله خوانند.

مرحله دوم - عبادتی است، فارغ از قیود ارکان جسمانی، و اذکار

زبانی. محل آن، از سینه بقلب است. حاصلش، حضور قلبی و اشراق معنوی است. بزرگتر و رفیع تر از مرحله اولی میباشد. بعبارة آخری، عالمی است ملکوتی.

این مرحله (۱) مقام طریقت گویند. تأثیرش آنکه عامل (۱) وادسته از علائق دنیوی (۲) دور از هوی و هوس شهوانی (۳) و وسوسه نفسانی مینماید. چنین عابدی (۱) عابد بالله خوانند.

توضیح آنکه، برای این دو مرحله، شواهد زیادی در قرآن کریم هست، من جمله این آیه است: «أَقْلُ مَا أَوْحَىٰ إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ وَأَقِيمِ الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ كُنْهِيَ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا كَتَبْتُمْ» یعنی «ای پیغمبر، بخوان آنچه وحی شده بسویت. از کتاب و پبای دار نماز را همانا نماز باز میدارد نماز گذار را از اعمال زشت و ناپسند و هر آینه یاد خدا و ذکر او بزرگتر است و خدا میداند آنچه را می سازید» (سوره ۲۹-آیه ۴۵).

مرحله سوم- عبادتی است، از مرتبه قلب ارتقاء بمرتبه نفس ناطقه روحانی یافته، و فارغ از هستی ماده و صورت گشته، و در تجرد محض، سیر عالم جبروتی مینماید.

این مرحله (۱) مقام عرفانی (۲) معرفت بنفس گویند. تأثیرش آنکه (۳) از پایه ایمان، بنتیجه اطمینان میرسد.

بمصادق این آیه شریفه: «الَّذِينَ آمَنُوا وَكَفَّمْنِ قُلُوبَهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَّا يَذَّكَّرَ اللَّهُ قَطْمِنِ الْقُلُوبِ» یعنی «آنانکه ایمان آوردند آرام گیرد دلهای ایشان بیاد خدا آگاه باش بیاد خدا آرام گیرد دلها» (سوره ۱۳-آیه ۲۸).

چنین عابدی (۱)، عابدِ الی الله خوانند.

مرحله چهارم- عبادتی است، از خود بیخود شده، مانند قطره بدریای بیکران توحید الهی محو گشته، روحش بحسب و حقیقت واقعی مبداء اصلی، اتصال یافته.

این مرحله (۱)، مقام حقیقت، د عالم لاهوتی گویند. چنین عابدی (۱)، عابد فنا فی الله خوانند.

البته این مقام لاهوتی نیز، منتهی بنشأ هاهوتی (۱) میگردد، و در آن نشأ هاهوتی، سه مرحله دیگر برای سیر کمال هست، پس از طی آن مراحل، نتیجه فیض ابدی دربر خواهد داشت، که وصف آن بتقریر و تحریر نیاید. کسی، بکیفیت آن واقف میشود، هفت شهر عشق عالم عرفان و عرفانی را طی کرده باشد:

«هفت شهر عشق را عطار گشت ماهنوز اندد خم یک کوچه ایم»

که در قرآن مجید نیز میفرماید: «وَلَقَدْ خَلَقْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعَ طَرَائِقَ وَمَا كُنَّا عَنِ الْخَلْقِ غَافِلِينَ» (سوره ۲۳- آیه ۱۷).

آری در آن حالت است، که پیکان تیر از پای علی (ع) بیرون آورده متوجه نمیشود، و همان کیفیت است که نار نمرودی را برخلیل گلزار مینماید؛ خلاصه:

«چشم دل باز کن که جان بینی

«گر باقلیم عشق رو آری همه عالم تو گلستان بینی»

مبحث دوم - روزه اهل حق:

فلسفه روزه، بطور کلی، امساک از غذا خوردن است، که خواص عدیده دارد، منجمله این خاصیتها است:

اول آنکه، افراط در خوردن، برخلاف اصول بهداشتی است. دوم آنکه، با توجه بگر سنگی خویش، متوجه گرسنگی در ماندگان شود، و نسبت بانان رحم و شفقت روا دارد.

سوم آنکه، مازاد غذای امساکیه را، که ذخیره شده است، بمستحقین انفاق نماید، بمصداق آیه کریمه: «وَيَقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ» یعنی «پای دارند نماز را و از آنچه روزی دادیم آنان ببخشند» (سوره ۲ - آیه ۳).

چهارم آنکه، چون امر خدا است، اطاعت امر حسن بندگی است.

چنین روزه‌ئی، از زمان حضرت آدم صلی الله تا حضرت محمد خاتم الانبیاء (ص)، در هر زمان و هر مکان، بکیفیت خاصی، بین ادیان مختلفه متداول بوده؛ از آنجمله صوم ماه رمضان میباشد؛ کما اینکه قرآن مجید آیاتی در اینخصوص دارد من جمله این آیه است: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ» یعنی «ای گروه مؤمنان نوشته شده است بر شما روزه بدانسان که نوشته شده است بر آنانکه پیش از شما بودند شاید پرهیز کار شوید» (سوره ۲ - آیه ۱۸۳).

البته روزه هم بهمان قیاس نماز مراحل دارد:

مرحله اول - که مقام شریعت است؛ همانا فلسفه و خواص آن فوقاً مذکور شد. این مقام عالم ناسوتی و سیر من الله میباشد.

مرحله دوم - که مقام طریقت است؛ سالک طریق این مرحله، با حفظ انجام تکلیف صوم و جوبی، صومها و پرهیزهای دیگری نیز، برای تزکیه نفس، و جلوگیری از هوی و هوس شهوانی دارد، که حداقل، یک اربعین متوالی در سال خواهد بود. مضافاً، مستحبات هم حتی القوه والامکان رعایت مینماید، مانند صوم سه روز ایام البیض در هر ماه. یا سایر صومهای مستحبه منقوله، در احادیث و اخبار ائمه اطهار. این مقام عالم ملکوتی و سیر بِلله میباشد.

مرحله سوم - که مقام معرفت است؛ قطع نظر از امساک غذای جسمی، شرطش دائم الصّوم بودن مادام العمری، از تمام منهیات شرعی و عرفی و اخلاقیست (بهر حالت و هیئت و وضعیتی باشد). عبارتة اخرى بتوفیق قوه ملکه فاضله، تنفر ذاتی از قبایح حاصل کند. این مقام عالم جبروتی و سیر اِلَی الله میباشد.

مرحله چهارم - که مقام حقیقت است؛ صوم دائمی از لذائذ دنیوی است، که همیشه سرمست نشأه اخروی باشد. این مقام عالم لاهوتی و سیر فَنَّا فِی الله میباشد؛ تا به نشأه لاهوتی برسد.

پس با توجه به مراتب دو مبحث فوق نتیجه این شد، نماز و روزه، هر یک مراحلسی دارد: مرحله اول که مقام شریعت است، نماز و روزه مرسوم بین المسلمین، بموجب حکم آیات قرآن مبین است، که امری است و جوبی، و تکلیفی است شرعی؛ عمل بآنها، بر مکلفین، واجب و بجای خود صحیح و مطاع خواهد بود. سایر مراحل هم، برای حائزین

آن مقامات نیز، معتبر می باشد. بنا بر این منافاتی با هم ندارند، و مانع الجمع نیستند.

روی این اصل، مسلک اهل حق، در طی مراحل یاد شده، عباداتی مخصوص بخود دارد، که شمه‌ئی از آن، ضمن فصول گذشته (موضوع جم و جمخانه و ندور) معروض گردید. در مبحث آتی هم مختصری از، روزه اختصاصی مسلک مزبور، بیان میشود.

مبحث سو ۴ - روزه خصوصی اهل حق:

بر هر فرد اهل حق، که مکلف شرعی است، اعم از ذکور و اناث، واجب است، هر ساله بموعده معین، سه روز متوالی روزه دار باشد، بدین تفصیل:

الف - روزه مزبور، چند اسم دارد، که هر یک بمناسبتی نامیده شده است: نِیَّتْ مَرَّوِی^(۱) - دَعَوَاتِ شَاهِی^(۲) یا بادشاهی - نِیَّتْ قَمَوْلُ طَلِی^(۳)، و وجه تسمیه آنها اینست:

۱ - نِیَّتْ مَرَّوِی: (نیت) یعنی قصد کردن، مضاف است بر (مرنو) و (مرنو) یعنی (غارنو)، مضاف الیه (نیت) است. (با) متصله به (واو) مرنو هم (با) نسبت می باشد. معنی ترکیبی اش آنکه: «قصد جای آوردن سه روز روزه، با احترام روزه غارنو».

حکایت اجمالی غارنو چنین است: بطوریکه در فصل هفتم این کتاب اشاره شد، وقتی سلطان از بترز نجه هجرت فرمود، مخالفینش، یعنی برادرانش قشونی از ایل چیچک فراهم آورده، ایشان را تعقیب

نمودند. بین راه، در کوه شیندرکوه (مرز ایران و عراق فعلی)، غاری پدیدار گشت که تا آنوقت کسی از آن اطلاع نداشت. سلطان و یارانش، سه شبانه روز، نظر بمحاصره قشون نامبرده، در آن غار، بحالت روزه گذراندند. روز چهارم دست قدرتی از غیب برون آمد و طوفانی بر آن قشون برانگیخت که همگی هلاک یا تارومار شدند. آن سه روز را روزه مرتروی و روز چهارم را، روز پادشاهی و جشن حقیقت، نامیده شد.

۲- دَعَوَاتِ شَاهِيٍّ يَآ پَادشَاهِيٍّ: چون راجع بسه روز مزبور، سلطان بیاران تأکید فرموده، هر سال بهمان وعده، از راه سپاسگزاری و بافتخار آن قدرت نمائی خداوند، سه روز روزه دار باشند، باین مناسبت، موسوم بدعوات شاهی گشت، زیرا اهل حق، دعوت بچنین عبادتی شدند.

۳- نِيَّتٌ قَوْلٌ طَاسِيٌّ: مرکب از سه لفظ است: نِيَّتٌ، قَوْلٌ، طَاسٌ؛ بضمیمه (یا) نسبت. البته نِيَّتٌ که بمعنی قصد است، ذکرش فوقاً گذشت. لیکن قَوْلٌ و طَاسٌ، چون معنی لغوی فردی هَرِيكٌ، با معنی ترکیب مزجی هَرْدُو، در فصل هفتم این کتاب (موضوع هفت نفر اهل قَوْل طَاس) مذکور گردیده، مستغنی از تکرار است. در اینجا فقط بیان منظور میشود از اینکه: قول طاس بترکیب مزجی یعنی «دانا نمودن و امر کردن بآن روزه، که نیکو و زینت بخش عالم روحانی است». بعبارة اخری سه روز مورد بحث، نِيَّتٌ مرتروی است، باعتبار اینکه در غار نو واقع شده است، و نِيَّتٌ قَوْل طَاسِيٌّ است، باعتبار اینکه بر اهل حق امر شده است، هر ساله مکلف بانجام آن باشند. دلیل واحدیت موضوع هم از کلام سرانجام است، که سلطان:

اول راجع به مَرْتَوِيٍّ میفرماید:

«یاران مَعْرِدِی آوَسُوَه سَوِی - قوشَن چِیچَک پِرِی دَاوُدَوِی - سِه رُوژِی پِرِی قَنانِمِ آوَمَرَكُوِی»^(۱) یعنی «یاران نگرديد بآنسو و این سو - قشون چيچک برای مبارزه است - سه روزه سه تن یارانم در غار نو میباشد.»
(زیرا آن ایام، فقط سلطان با سه تن از یارانش، در آن غار بوده اند).

دوم راجع به قَوْل طاس میفرماید:

«نَكَرَدَش مُشْکَلِ کَرَدَش آسانَن - یار کَعْبَةُ شَرِيفِ قَبْلَةُ خَاصانَن - وَعِشْقُ یارانَن قَوْلُ طاسانَن»^(۲) یعنی «عمل نکردنش مشکل و عمل کردنش آسان است - یار کعبه شریف قبله خاصان است - بیاد یاران قول طاسان میباشد». البته (یار) در مصرع اول یعنی خدا. یاران در مصرع دوم، همان یاران غار نو مراد است.

ب - موعد بجای آوردن آن سه روز روزه، هر ساله، ازدوازدهم لغایت چهاردهم ماهی از ماههای قمری است، که آن ماه در بین برج قوس و جدی (آذر - دی) شمسی واقع شود. هرگاه اول برج قوس با غره ماه قمری در يك شب باشد، ماه قمری بعدی ماه روزه خواهد بود، بدلیل کلام سرانجام میفرماید:

«پِرِی رُوژارانَ آمَا آوَدِی - دَوازدَه وَ مَآه ذَه دِلِی چِلِی»^(۳)

۱ - مستندات ردیف ۳۴.

-yârân magerdi aw suva sov1 - qûshan cîcak par1 dâvûdovi - serûzhay yer1 tanânem aw marrnow1.

۲ - مستندات ردیف ۳۵.

-Nakardash moshkel kerdash âsânan - yâr Ka, bay sharîf qeblay khâs ânân - Va eshq yârân qavval tâsânan.

۳ - مستندات ردیف ۳۶.

-Yeri rû yârân âmâ aw del1 - Dovâzdah va mâh na del1 celi

یعنی «سه روزه یاران آمد بمیان - از دوازده ماه در میان چله».
مقصود از (چلی) چله بزرگ و چله کوچک زمستان میباشد، که
چله بزرگ عبارت است: ماه اول زمستان با تتمه چهل روزش از ماه
دوم. چله کوچک هم باقی مانده ماه دوم زمستان است. هر دو روی هم
رفته، چلی نامیده میشوند.

توضیح آنکه، بعد از این جهت اختصار، از ذکر جمله مرتبوی و
قول طاسی منصرف، فقط بذکر کلمه (نیست) اکتفاء میشود.
ج - نذورات متعلق به نیست:

۱- از شب اول نیست (شب ۱۲)، لغایت شب پادشاهی (شب
۱۵)، لازم میآید هر خانواری از اهل حق، در صورت امکان، هر شب
نذر داشته باشد. مقدار نذر هم، موکول به بضاعت اشخاص است،
یعنی از شبی يك تکه نان، تا برسد به شبی يك خدمت، یا بیشتر.

۲- نذر شب اول بافتخار پیر ازلی، و شب دوم بافتخار دلیل
ازلی، و شب سوم بافتخار مصطفی داودان جهت رفع بلیات، و شب
چهارم بافتخار پادشاه حقیقت میباشد.

(بعضی شب اول بافتخار مصطفی داودان و شب دوم و سوم
بافتخار پیر و دلیل، نذر را انجام میدهند، اشکالی هم ندارد.)

۳- بنام سرفطر یاری^(۱)، هر نفری پنجشاهی پردیوری، که
معادل ارزش یکربیع مثقال نقره خالص است، شب اول یا شب پادشاهی
صرف میشود.

۴- گرده رمزباری است. در روز پادشاهی، یا شب بعد از شب

۱- توضیح آنکه، سرفطر یاری و سرانه یاری شامل تمام نفرات اهل خانه است.

پادشاهی (شب ۱۶)، هر نفری يك گرده ، بافتخار گرده رمزباری صرف میشود.

۵ - سرانه یاری، هر نفری سالی سه قران (۳ ریال) پردیوری، که معادل ارزش سه مثقال نقره خالص میباشد، روز پادشاهی، دو ثلث آن تسلیم خاندان پیر، و يك ثلث تسلیم دلیل میشود. اگر دلیل حاضر نبود، سهم دلیل هم تحویل پیر میگردد تا بدلیل برسانند. پیر و دلیل هم گر چه میتوانند آنرا بهر مصرفی برسانند، ولی اگر بمصرف تشکیلات جم و جم خانه برسد، اولی خواهد بود. و دادن سرانه مانع از این نیست، اهل حق تبرعاً اضافه بر سرانه، نیاز دیگری به پیر و دلیل بدهند.

۸ - يك نذر دیگری است بافتخار پیرموسی، جهة ثبت کردار، که در ظرف مدت از شب شانزدهم لغایت سلخ ماه نیت صرف میشود.

د - متفرعات نیت که موجب بعضی اختلافات شده است:

اول - راجع بموعده نیت است، که سلطان فرموده: «دَوَاژْدَه وَ مَاهَ فَه دِلِّي چلی» چون چلی بطور مطلق که گفته شده، فقط بمعنی چله زمستان است، دیگر معلوم نیست منظورش، چله زمستان کدام يك از حسابهای معمولی میباشد. زیرا آنچه از حسابهای متداوله فعلی ملل مختلفه در تقویمها و سالنامهها مندرج است، بطور کلی ده فقره، بدین اسامی است:

۱- حساب شمسی ۲- باستانی ۳- جلالی ۴- زردشتی ۵- فرس
قدیم ۶- زردشتی قدیم ۷- رومی و روسی ۸- میلادی مسیحی ۹-

ترکی غازان خانی ۱۰- عربی، که ماههای قمری باشد.

از حسابهای فوق: چون آغاز و انجام سالهای شمسی و باستانی و جلالی و زردشتی یکی است، هر چهار، در حکم واحد محسوب داشته، بحساب شمسی اکتفاء میشود. و فرس قدیم و زردشتی قدیم هم چون نتیجه یکی هستند، آنها هم بحساب فرسی اکتفاء میشود. حساب رومی و روسی هم چون متحد هستند، بحساب رومی اکتفاء میشود. حساب میلادی هم چون در زمان سلطان معمول به قلم رو ایشان نبوده، و حساب غازان خانی هم چون قائم بفصول ثابت نیست، هر دو از موضوع این بحث خارج میباشند. حساب قمری هم گرچه مانند غازان خانی فصول ثابت ندارد، ولی چون مبنای نیت بر او است، برای انطباق با چلی ذکرش لازم است.

پس حسابهایی که برای تعیین موعد نیت مدخلیت دارند اینست:

۱- شمسی، که باصطلاح بعضی، حساب ییلاقی و ترکی نیز گفته میشود.

۲- فرسی، که بعرف عام، حساب گرمسیری و اختیارات و کردی نیز گفته میشود.

۳- رومی، فعلاً معمول به بعضی مناطق است.

۴- قمری.

بنابرا تب فوق، جماعت اهل حق، هر گروهی، یکی از حسابهای سه گانه بالا را، مأخذ انطباق ماه قمری با چله زمستان قرار داده اند. روی این اصل موعد روزه آنان مختلف شده است.

دوم - با اینکه نیت مرتوی و نیت قول طاسی، طبق حکایت

سابق الذکر، هر دو مربوط بیک موضوع و یک فقره سه روزه است، معذک کسانی که روزه را بحساب فرسی و یا در بین برج آذر و دی (قوس و جدی) انجام میدهند، اختصاصاً روزه خود را بنام نیت مرتوی، و کسانی که بحساب شمسی یعنی بین برج دی و بهمن (جدی و دلو) عمل میکنند، روزه مانحن فیه را فقط بنام قول طاسی، و کسانی که حساب رومی را دارند، بعضی مرتوی و بعضی قول طاسی مینامند. بعبارة اخرى هر يك، نیت مرتوی و نیت قول طاسی را دو نیت جدا گانه میدانند.

سوم - آنانکه نیت خود را اختصاصاً مرتوی میدانند، سه روز روزه را از ۱۲ لغایت چهارده ماه، و آنانکه قول طاسی مینامند، از ۱۵ لغایت ۱۷ ماه، هر يك بیاخذ حساب انتخابی، اعم از شمسی یا رومی یا فرسی اجراء مینمایند.

و علة اینکه مرتوی و قول طاسی، بعضیها دو نیت جدا گانه فرض کرده اند اینست:

چون مشهور است، بعد از برقراری نیت مرتوی و گذشتن چندین سال بهمان منوال، یکوقت هفت نفر بنام یاران اهل قول طاس، که اسامی آنان در فصل هفتم این کتاب یاد آور شده، ایام سه روز روزه مرتوی را بقله کوه شاهو که منطقه سردسیری است رفته، در آن فصل زمستان متفق القول بحال طلب نشسته، استدعا داشتند سلطان تفقد فرموده، از مقر خود قریه شیخان بآن مکان (تقریباً بیش از هشت فرسخ مسافت بین آنهاست) تشریف آورده، سرافرازشان فرماید؛ از قضای ربانی برف سنگینی آمد؛ مانند ظرف طاس، هفت نفر مزبور را، مظروف وار در بر

گرفت، و سه شبانه سه روز زیر برف ماندند. بالاخره سلطان نجاتشان داد، و سه روزی که زیر برف بودند (از ۱۵ لغایت ۱۷ ماه قمری)، حسب الامر سلطان مرسوم شد، اهل حق بافتخار جانبازی آن مجاهدین راه حق، هر ساله سه روز (از ۱۵ لغایت ۱۷) روزه دار باشند.

حال بعضی گویند، چون معنی لفظ (قول طاس) تناسب موضوعی با قضیه نیت مرتنوی و این نیت یاران اهل قول طاس هر دو دارد، مانعة الجمع نیست مترادفاً بهر دو موضوع استعمال شود. زیرا چنانکه قبلاً توضیح شد «قول طاس» یعنی «دانا نمودن» یا «امر کردن بامری که نیکو و زینت است» که بهر دو نیت صدق میکند. اگر طاس بمعنی ظرفیت هم تلقی شود، باز بی مناسبت بهر دو نیت نیست، زیرا یاران مرتنوی مظلوف و ار، محصور ظرف طاس غارنو بودند، و یاران اهل قول طاس هم مظلوف ظرف طاس برف، و یاران هر دو مکان هم متفق القول دانا و آمر بداعی خویش بودند.

بعبارة اخرى استعمال لفظ قول طاس در نیت مرتنوی بمعنی اعم، و در نیت یاران اهل قول طاس، بمعنی اخص خواهد بود. از این رو جمعی از (۱۲ لغایت ۱۴)، بقصد روزه مرتنوی و قول طاسی بمعنی اعم، و از (۱۵ لغایت ۱۷)، بقصد روزه یاران اهل قول طاس بمعنی اخص، که شش روز متوالی باشد، در یکی از حسابهای شمسی یا فرسی یا رومی روزه دار میشوند.

چونکه، سه روز اولی بموجب کلام سرانجام واجب دانند که میفرماید: «هَرَّكْسَ رُوْجَهٗ پَادَشَامْ كَلَّ كَرُوْ - پَادَشَامْ وَ سَرَّ كَقَصِيْرُوْ كُنَّاشْ

فَوَيَّرُوْا»^(۱) یعنی «هر کس روزه پادشاه حقیقت ناقص کند - خدای من از تقصیر و گناهش نمیگذرد».

و سه روز دومی را مستحب نامند، بدلیل این کلام: «مُرْدَةٌ سِةٌ رُوْحَةٌ زِنْدَةٌ شَانِي كَرْدٌ - پَرِي شُكْرَانَهْ عَيْدِ شَانِي كَرْدٌ»^(۲) یعنی «آنانکه مرده سه روزه بودند زنده شان کرد - برای شکرانه عید آنان شد»، که بشکرانه آن کرامت استجاباً آن روزه را پبای داشتند، و الا امری وجوبی نبود.

و بعضی شش روز را، هر سه روز، بحسابی جداگانه انجام میدهند. و بعضی هم فقط مرتوی، و بعضی هم فقط قول طاسی بمعنی اخص را، ولی در یکی از حسابهای نام برده بجای میآورند.

توضیح آنکه: کسانی روزه هر دو نیت را انجام میدهند، اعم از شش روز متوالی یا هر سه روز در یک موعده، چهار شب نیت دوم هم مانند چهار شب نیت اول، نذوراتی مستقلاً صرف مینمایند. معمولاً شب اول را بافتخار شاه ابراهیم، و شب دوم را بافتخار بابا یادگار، و شب سوم را بافتخار خاتون رمزار، و شب چهارم را بافتخار پادشاه حقیقت بمصرف میرسد.

البته کسی که هر دو نیت را انجام میدهد، نذر پیر موسی و گرده

۱ - مستندات ردیف ۳۷.

Har Kas rûca - ye pādshām Kal Karû - Pādshām va sar taqsir - o-gonâsh naw yarû

۲ - مستندات ردیف ۳۵.

morda-ye se-rûcah zendashâni kard - pari shokrâna ayd-e -shâni kard.

رمزباری را در نیت دوم، بشرحی که سابق مذکور شد، صرف مینماید. سر فطر و سرانه هم فقط یکبار است، در هر يك از نیت‌ها بمصرف برساند اشکال ندارد.

چهارم - در نیت مرنوی بعضی بجای «دوازده و ماه نه دلی چلی»، «دوازده و ماه هرچه نه چلی» مورد عمل قرار میدهند، بدین توضیح: هر ماهی از ماههای قمری، که شب دوازدهم در چله بزرگ فرسی واقع شود، ولو همان شب دوازدهم ماه قمری، شب اول چله بزرگ باشد، همان ماه را، از (۱۲ لغایت ۱۴)، سه روز روزه دار میشوند. و چون طایفه ایل گوران عموماً، با عده دیگر از سایر اهل حق، بدین نحو عمل میکنند، این نیت را نیز نیت گوران و مرنوی هردو مینامند.

پنجم - جماعتی از اهل حق بنام طایفه عالی قلتندری، سه روز مورد بحث را، در موعده مخصوصی انجام میدهند که بهیچوجه مرتبط با ماه قمری نیست. آنهم بین خودشان بدودسته منقسم میباشند: يك دسته از روز دوازدهم لغایت چهاردهم ماه اول زمستان فرسی، سه روز روزه دار میشوند. دسته دیگر سه روز روزه را وقتی انجام میدهند، که روز اولش آخر برج قوس و روز دوم و سومش روز اول و دوم برج جدی باشد.

جدیداً دسته دیگر از طایفه عالی ماندری نیز از دسته اول و دوم منسحب گشته، بجای حساب فرس قدیم، حسابی را از خود اختراع نموده‌اند که همیشه فصول چهارگانه سنواتی آن، ۴۵ روز با چهار فصل سالیانه حساب باستانی (شمسی) تفاوت دارد، یعنی جلوتر است. آنگاه

از روز دوازدهم تا اول آن زمستان ابتکاری لغایت روز چهاردهم، سه روز روزه دار هستند، بدین توضیح: روز شانزدهم ابان باستانی (عقرب)، روز اول زمستان میدانند که تا اول دی باستانی (جدی) چهل و پنج روز فاصله دارد. و از روز بیست و هفتم لغایت روز بیست و نهم ابان، سه روز روزه معهود را انجام خواهند داد.

بعضی هم روز دوازدهم و سیزدهم و چهاردهم کانون الثانی حساب رومی را، سه روز روزه خود قرار داده‌اند.

و بعضی هم روز یازدهم کانون الثانی نیز بعنوان استقبال از سه روز مزبور روزه‌دار میشوند، که جمعاً چهار روز میشود.

بعضی هم بنام طایفه آتش بگی، سه روزه نیت را، اصم از مرنوی یا قول طاسی صائم نمیشوند، ولی نذورات نیت را طبق آداب خاصی که دارند، بموعدی که روزه داران نیت یاران اهل قول طاس نیت می‌آورند، نذورات خود را مصرف مینمایند.

* * *

در خاتمه بيمورد نمیداند اختلافاتی که بین جماعت اهل حق راجع به سه روزه مسورد بحث وجود دارد بدین تفصیل حل و فصل نماید، تا موجب رفع اشکالات شود:

بدو باید دانست، از مجموع مفاد مبحث سوم (خاصه بندد) از فصل هیجدهم این کتاب، چنین مستفاد میشود: ضابطه حکم سه روز روزه نیت مرنوی و قول طاسی، همانا این کلام سرانجام، فرموده حضرت سلطان اسحق است: «بِرِي رُو يَارَانْ اَمَا اَوْدِيِي - دُوَزْدَه وَ مَاهْ نَهْ دِيِي چِلِي يَاهَرْجَهْ نَهْ چِلِي» که به علت ایجاز در کلام، و عدم

وسيله برای تحقیق، سبب اشکالاتی بشرح زیر شده است:

- ۱- (دوازده و ماه)، آیا از اول تا آخر ماه منظور است، یا فقط روز دوازده ماه اگر مصادف با چله بشود کافی است؟
- ۲- (نه دلی چلی) یا (هرچه نه چلی)، کدامیک صحیح است؟
- ۳- (چلی): از این کلمه چلی یعنی چله، آیا کدامیک از چله‌های چهار فصل مراد است؟

۴- کدامیک از حسابهای سنواتی شمسی و رومی و فرسی منظور است (۱)؟

- ۵- کلمه (چلی) بطور مطلق ذکر شده است. آیا شامل هردو چله بزرگ و کوچک میشود یا خیر؟ بعبارة اخرى، مقارن بودن ماه روزه با هردو چله شرط است، یا واقع شدن در چله بزرگ کافی است؟
- ۶- روزه مرتنوی و قول طاسی، آیا از اصل هردو یکی است یا خیر؟

۷- در صورتیکه هردو یکی نباشد، آیا هردو واجب است، یا یکی از آن مستحب، و دیگری واجب؟

۸- اگر یکی از آن مستحب باشد، کدامیک مستحب است؟

- ۹- موعد شروع به روزه گرفتن هر یک از مرتنوی و قول طاسی، در چه روزی از ماه مطلوبه میباشد؟

نظریه :

جواب حلی اشکالات نه گانه فوق، بموجب آنچه از مفاد

۱- زیرا سایر حسابهای سنواتی مندرجه در این بحث، بعلتی که ذکر شد خارج از موضوع بحث است.

مجموع کلام یاد شده مذکوره در مبحث سوم از فصل هیجدهم این کتاب استنباط میشود، بعقیده اهل تحقیق بدین توضیح است:

۱- (دوازده و ماه)، مراد از دوازدهم ماهی است قمری، که اول آن ماه میان چله باشد، بعبارت دیگر اول ماه مزبور، مصادف با دوم یا بیشتر از چله باشد. دلیلش نیز ضمن جواب فراز دوم (نه دلی چلی) خواهد آمد.

۲- (نه دلی چلی) یا (هرچه نه چلی)، به دو دلیل، (نه دلی چلی) صحیح است:

دلیل اول آنکه: اکثر نسخ کلام سرانجام (نه دلی چلی) نوشته است، بدیهی است در هر مورد، اکثریت بر اقلیت ترجیح دارد. دلیل دوم آنکه: بین (نه دلی چلی) و (هرچه نه چلی) عموم خصوص مطلق است، یعنی آنجائی که (نه دلی چلی) باشد، قطعاً بر (هرچه نه چلی) هم صدق میکند، لیکن (هرچه نه چلی) ممکن است بر (نه دلی چلی) صدق نکند. زیرا بقاعده (هرچه نه چلی)، فقط مصادف بودن روز دوازدهم ماه قمری با چله شرط است، ولو از اول ماه قمری تا یازدهم خارج از چله باشد. اما بقاعده (نه دلی چلی)، می باید اول ماه قمری در چله واقع شده باشد. بنابراین، چله شامل تمام ماه قمری میشود، که دوازدهم ماه قمری نیز در بر خواهد داشت. روی این اصل بهر تقدیر فرض شود (اعم از نه دلی چلی یا هرچه نه چلی) احوط آن است، بدستور (نه دلی چلی) پیروی کرد، تاهیچیک از دو قاعده نامبرده از آن خارج نگردد.

۳- (چلی) همانا چله زمستان، موعده روزة مانحن فیه است، نه

چلهٔ سایر فصول، بدین دلایل:

اولاً - یاران قول طاس در فصل زمستان روی قلّه کوه شاهو رفته، و سه شبانه روز (ایام سه روزهٔ مرتنوی) طلب نشستند، چنانکه حضرت سلطان میفرماید: «بِکِبَارِجَهٗ اَوْرِي جَهٗ عَرْدِي بَارَان - سه شب و سه روز وَ نَشَانِ بَارَان... الخ».

ثانیاً - جهت تعیین موعد سه روزهٔ مرتنوی، حضرت شیخ امیر میفرماید: «وَعَدَةُ شَاخِ شِمَارِ كُلِّ رَمِّ شَاهُو - اِقْرَارِ مِيرْدَانِ كُوهِ وَ سَرَّ آسُو... الخ»، که همیشه آن (شاخ شمار) در فصل زمستان واقع خواهد شد. ثالثاً - متواتراً از زمان حضرت سلطان الی حال، عموم اهل حق بدون اختلاف چلهٔ زمستان را موعد روزهٔ مرتنوی و قول طاسی و غیره میدانند.

۴- راجع بحسابهای سنواتی، در اینجا نظریاتی هست، قبلاً باید دانسته شود، تا اصل مقصود واضح گردد:

نظریهٔ اول اینست: بعضی گویند، چون محل اقامت دائمی حضرت سلطان (بعد از هجرت از برزنجه و مرتنو) در اورامان بوده، و حساب سنواتی اورامان هم بحساب فرسی است، پس حساب فرسی صحیح است.

نظریهٔ دوم اینست: بعضی گویند چون روزهٔ مرتنوی بدو در (مرتنو) جزء کشور عراق فعلی واقع گشته، و حساب سنواتی آن منطقه هم بحساب رومی بوده و هست، پس حساب رومی مناط اعتبار است.

نظریهٔ سوم اینست: عقلاء قوم گویند، چون حساب شمسی

جامعیت و مقارنت با هردو حساب چله فرسی و رومی دارد، یعنی بهر تقدیر حساب شود بالاخره قسمتی از چله هردو حساب را در برخواهد داشت، پس احوط آن است حساب شمسی را ملاک عمل قرار داد، تا هریک از حسابها که صحیح باشد شاملش گردد.

لذا با توجه به نظریات فوق و تلفیق بین آنها، حساب شمسی از لحاظ احتیاط، بیشتر بنظر معتبر میرسد. روی همین اصل هم گروهی از اهل حق، هر ساله هرامهی از قمری، بین برج قوس و جدی (آذر و دی) واقع شد، دوازدهم آن ماه را اول روزه مرتنوی قرار داده‌اند.

۵- راجع بکلمه (چلی): چون کلمه (چلی) بطور مطلق و بدون مضاف و مضاف‌الیه و قید و شرط ذکر گردیده، تردیدی نیست شامل هردو چله بزرگ و کوچک، یعنی دو ماهه اول و دوم زمستان خواهد بود. زیرا سی‌روزه ماه اول زمستان، باضافه ده‌روز از ماه دوم زمستان، موسوم است به چله بزرگ زمستان، و بیست روز تنمه ماه دوم زمستان، موسوم است به چله کوچک زمستان، که هردو من حیث المجموع (چلی) نامیده شده است. زیرا (با) ملحقه به (چل) بساعتباری علامت جمع است.

بنابراین، هرامهی از قمری، در هردو چله واقع شود، ماه روزه شناخته میشود. از اینرو هر جا ذکر از (چلی) شود هردو چله مراد است.

۶- روزه مرتنوی و قول طاسی، گرچه چنانکه در همین مبحث مذکور گشت، از اصل بمعنی اعم یکی بوده‌اند، ولی بعداً بطوریکه قبلاً اشاره شد، بمعنی اخص از هم تفکیک شدند، و هریک جدا گانه

بگروهی اختصاص یافت . باین اعتبار فعلاً به دو فقره محسوب هستند .

۷- در صورتیکه هر دو یکی نباشد، بموجب این کلام «هَرَكْسٌ فَكَبِرُوْا بِرَبِّیْ رُوْبَارَانٌ... الخ» امر و جوب، فقط به يك فقره سه روز روزه تعلق دارد. پس مسلم است از دو فقره سه روزه مزبوره، يك فقره واجب و یکی مستحب است.

۸- اگر یکی از آن مستحب باشد، چون روزه قول طاسی بهر تقدیر فرض شود، از ریشه روزه مرتنوی اتخاذ گردیده مستحب میباشد، و امر و جویی تعلق به روزه مرتنوی دارد.

۹- موعد شروع بروزه گرفتن: آنچه مسلم است، روزه مرتنوی بموجب نص صریح کلام «دوازده و ماه نه دلی چلی... الخ» از ۱۲ ماه شروع میشود، و روزه قول طاسی چون مستحب و مؤخر از روزه مرتنوی است، بایستی بعد از ختم سه روزه مرتنوی بلافاصله از پانزدهم ماه شروع شود. بدین توضیح: سه روز، از ۱۲ لغایت ۱۴ ماه، متعلق به مرتنوی و واجب است، سپس سه روز از ۱۵ لغایت ۱۷ همان ماه، متعلق به قول طاسی و مستحب است.

بنابراتب فوق، هر ماه قمری که در میان چله بزرگ زمستان (اعم از اینکه چله کوچک زمستان بگیرد یا خیر) واقع شود، از دوازدهم شروع به سه روز روزه و جویی مرتنوی، و از پانزدهم شروع به سه روز روزه مستحبی قول طاسی میشود.

لیکن با توجه بمفاد دو تبصره ذیل الذکر نتیجه این میشود، که در آنها مذکور است:

تبصره ۱- چون روزه مقررۀ مرتنوی امری است وجوبی و قائم بوقت معین، از این رو لازم است هر ساله موعد آن ثابت باشد. از طرفی هم حسب الامر حضرت سلطان، باید در چله زمستان اجراء شود. حساب فرسی هم بعلمتی که قبلاً بیان شد، سالی چند ساعت بمأخذ حساب شمسی کسر دارد که موجب تغییر تدریجی فصول و عدم ثبات مواعد معهود خواهد شد. لذا برای رفع این اشکال و ثابت نگهداشتن موعدمقرره، می باید حساب فرسی را در حساب شمسی یا رومی ملحوظ داشت تا رعایت هر دو موضوع شود، یعنی اجرای امر، به حساب فرسی، و ثابت نگهداشتن بحساب شمسی و رومی. بنابراین هر ماه قمری که در برج قوس و جدی (آذر و دی) هر دو، واقع شود، دوازدهم آن ماه، روز اول سه روز روزه مرتنوی است، زیرا جمع بین (نه دلی چلی) و (هرچه نه چلی) و چله فرسی و شمسی و رومی، همچنین مصداق فرمایش حضرت شیخ امیر میباشد که میفرماید: «وعدة شاخ شمار کل رم شاهو... الخ». با این قید هر گاه اول ماه قمری و برج قوس یکی باشد، ماه قمری بعدی ماه روزه است.

تبصره ۲- گرچه بطوریکه قبلاً ذکر شد، روزه مستحبی قول طاسی بلافاصله بعد از روزه مرتنوی اجرا می شده است، بعبارة اخری شش روز متوالی از ۱۲ لغایت ۱۷ در ماه بوده است، ولی چون جمع کثیری از اهل حق، بعلم آشنا نبودن بحساب فرسی یا رومی، روزه قول طاسی را بحساب چله زمستان شمسی انجام میدهند، که معمولاً یکماه با ماه روزه مرتنوی فاصله دارد؛ لاجرم نظر باینکه روزه قول طاسی امری است مستحب، و اکثریت اهل حق هم بترتیبی که گفته شد

بآن عمل مینمایند، بدیهی است رأی اکثریت در چنین موارد معتبر و مطاع است، لذا عمل بآن خالی از اشکال میباشد.

پس با ملاحظه دو تبصره فوق، و مفاد مجموع محتویات مبحث سوم این فصل، ماحصل آنکه:

اولاً - روزه مرتبوی از دوازدهم لغایت چهاردهم ماهی است، که در برج قوس جدی واقع شود، و روز پانزدهم عید فطر است. مگر اینکه اول برج قوس و اول ماه قمری یکی باشد، در اینصورت ماه بعدی روزه مرتبوی است.

ثانیاً - روزه قول طاسی، از پانزدهم لغایت هفدهم ماهی است، که در میان برج جدی واقع شود، و روز هیجدهم عید فطر است.
وَاللّٰهُ اَعْلَمُ بِالصَّوَابِ.

فصل نوزدهم

راجع بشارب زدن

البته تردیدی نیست جنس بشر، مادام که وسائل اصلاح موی نداشته‌اند، موی آنان بحال طبیعی بوده است. از وقتی هم وسائل فراهم گردیده، نیز باقتضای زمان و مکان و آداب و رسوم هر قوم، عمل می‌شده است. اما چنانکه تاریخ نشان می‌دهد، و از مشاهده مجسمه‌ها و تصاویر و نقاشیهای آثار قدیمه محرز است، مردان زمان قدیم، غالباً دارای ریش و سبیل بلکه گیسوان انبوه بوده‌اند، و آنرا بکنوع تشخص و ابهت مردانگی بشمار می‌آوردند.

تا اینکه در عصر رسالت حضرت رسول الله (ص)، اصلاح و خضاب موی سر و صورت هم از لحاظ نظافت، جزء امور مستحبات دینی محسوب شد؛ زیرا مستحب آن است، انجام دستورش ثواب دارد، ولی عدم انجامش عقاب و گناهی ندارد. بعبارة اخری مشمول مقررات امر بمعروف و نهی از منکر نمیگردد.

لیکن پس از رحلت ختمی مرتبت، متأسفانه در این مورد هم مانند سایر موارد، بین مسلمین اختلافاتی پدید گشت. مخصوصاً زدن و نزدن شارب شدیداً مورد بحث قرار گرفت از اینکه، شارب زدن را

بعضی واجب، بعضی مستحب مؤکد، بعضی مستحب غیر مؤکد، بعضی مباح دانند. بعضی هم مطلقاً شارب نمی‌زنند. هر فرقه‌ای هم دلائلی بر اثبات مدعای خود اقامه مینمایند، که آن دلائل، يك قسمت، تأویلات از متشابهات آیات قرآن یا تفسیر است. يك قسمت، از مستندات احادیث و اخبار است. يك قسمت، ادعا بر نقل اجماع است. يك قسمت، تعبیرات و فرضیات عقلی است. يك قسمت، اقتباس از کتب تواریخ است. يك قسمت، دلیل‌های استحسانی است.

چون ذکر هر يك از آن قسمت‌ها مفصل می‌باشد، در این نگارش که پایه‌اش روی اختصار خواهد بود، نگنجد. فقط محض نمونه، مختصری از دلائل موافقین و مخالفین می‌نگارد، تا قضاوت محققین و خوانندگان محترم چه اقتضاء فرماید:

اول - دلائل طرفداران زدن شارب (اعم از اینکه واجب، یا مستحب مؤکد، یا مستحب غیر مؤکد دانند) زیاد است، از جمله این چند حدیث و خبر از احادیث و اخبار کثیره، و این تفسیر از تفاسیر متعدده می‌باشد. (توضیح آنکه جهت اجتناب از طول کلام، معنی هر خبری را حذف مینماید):

۱- عن ابی الحسن (ع) «قال سألته عن قصّ الشارب من السنّه قال نعم»^(۱) یعنی «از ابی‌الحسن (ع) سؤال شد آیا گرفتن شارب سنت است فرمود بلی.»

۱- وافى جلد اول (۲۹/۱ ص ۲۹) - کافی - وسائل الشیعه جلد اول (ص ۸۰ س

- ۲- «و رواه علی بن جعفر فی کتابه مثلہ»^(۱) یعنی «روایت کرد علی بن جعفر در کتابش مثل خبر فوق».
- ۳- عن ابی عبدالله (ع) قال قال رسول الله (ص) «من السنه ان تأخذ من الشارب حتى يبلغ الاطار»^(۲) یعنی «ابسی عبدالله (ع) بقول رسول خدا (ص) نقل فرماید از سنت است اینکه بگیری از شارب تا روی گوشت لب بالا».
- ۴- و بهذا الاسناد قال رسول الله (ص) «لا یطون احدکم شاربہ فان الشیطان یتخذ مخبأً یستتر به»^(۳) یعنی «نباید شارب خود را بلند کنید البته برای اینکه شیطان آنرا محل ستر و جایگاه خود قرار میدهد».
- ۵- «و رواه الصدوق مرسلأ عن ذکره عن ابی عبدالله (ع) احفی شاربہ حتی الصفه (الزفة) بالعیب»^(۴) یعنی «روایت کرد صدوق مرسلأ از آنانکه ذکر کرده اند و گفته اند ابی عبدالله (ع) شارب خود را از ته میزده است».
- ۶- عن ذکره عن ابی عبدالله (ع) «قال ذکرنا الاخذ من الشارب

۱- وسائل الشیعه جلد اول (ص ۸۰ س ۱۷).

۲- وسائل الشیعه جلد اول (ص ۸۰ س ۱۷) - وافی جلد اول (ص ۹۹ س ۲۶ و ۲۷) - کافی.

۳- وسائل الشیعه جلد اول (ص ۸۰ س ۱۷ و ۱۸) - وافی جلد اول (ص ۹۹ س ۲۵ و ۲۶) - کافی - فقیه.

۴- وسائل الشیعه جلد اول (ص ۸۰ س ۱۹ و ۲۰) - وافی جلد اول (ص ۹۹ س ۲۸) - کافی.

فقال فثرة وهو من السنة»^(۱) یعنی «از آنکه ذکر کرده‌اند از ابی عبدالله (ع) فرمود چیدن شارب حرز از شیطان است و آن از سنت میباشد».

۷- قال رسول الله (ص) «حفوا الشوارب و اعفوا عن اللحي ولا تشبهوا باليهود و قال رسول الله (ص) ان المجرس جزوالحاهم و فبروا شواربهم و انا نحن نجز الشوارب و نعنق اللحي و هي الفطرة»^(۲) یعنی «رسول خدا فرمود شارب را بزنید ریش را بگذارید و خودتان را شبیه به یهود مسازید. و فرمود بدرستی که مجوس ریش را میتراشد و شارب را زیاد میکند و ما هستیم شارب را میزنیم و ریش را میگذاریم و آن خصلت ما است».

۸- آیاتی است در قرآن میفرماید «تبعیت کنید ملت ابراهیم را»، و تفسیر آن آیات بقول مفسرین (اعم از عامه و خاصه)، پیروی کردن از خصلت‌های ابراهیم میباشد، که هیچوقت نسخ نشده و نمیشود. یکی از آن خصلتها، زدن شارب است. و آن خصلتها^(۳) باختلاف روایات از يك تا ده، تا سی، تا چهل، بلکه بیشتر است.

فهرست آیه‌های مورد استناد اینست:

- (سوره ۲- آیه ۱۲۴- ۱۳۰- ۱۳۵) - (سوره ۳- آیه ۶۰- ۹۵) - (سوره ۴- آیه ۱۲۵) - (سوره ۶- آیه ۷۹- ۱۶۱) - (سوره ۱۰- آیه ۱۰۵) (سوره ۱۶- آیه ۱۲۰- ۱۲۳) - (سوره ۲۲- آیه ۷۸) (سوره ۳۰- آیه ۳۰).

۱- وسائل الشیعه جلد اول (ص ۸۰ س ۲۶) - دافی جلد اول (۹۹ س ۳۰) - کافی.
 ۲- وسائل الشیعه جلد اول (ص ۸۰ س ۲۶) - دافی جلد اول (۹۹ س ۱۹) - فقیه.
 ۳- مستندات ردیف ۳۸.

دوم - دلائل طرفداران نزدن شارب (اعم از اینکه ممنوع یا مباح دانند) نیز زیاد است، ولی اختصاراً بذکر بعضی از آنها اکتفاء میشود:

۱- مجموع احادیث و اخبار ائمه اطهار و تفاسیر و تاویلات آیات قرآنی، من حیث المجموع مسلم میدارد، زدن شارب امر وجوبی نیست. فرضاً از مستحبات مؤکده هم باشد، از نزدن آن ترك اولی شده است، و إلا عقابی ندارد.

۲- موضوع هر حکمی، باقتضای زمان و مکان، نسبت باشخاص متفاوت است. مثلاً نکاح کردن، برای بعضی سنت، و بر مَحْرَم حرام. همچنین ناخن چیدن و سر تراشیدن و نوره کشیدن سنت است، اما بر مَحْرَم حرام. یا خضاب، زمانی سنت، و در حالی مباح میباشد. کما اینکه در نهج البلاغه مرقوم است: «وَقَبِيلَ لَهُ (ع) لَوْ غَيَّرْتُ شَيْبَكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، فَقَالَ الْخِضَابُ زِينَةٌ وَتَحَنُّ قَوْمٍ مُصِيبَتِهِ يُرِيدُ وَفَاءَ رَسُولِ اللَّهِ (ص)»^(۱) یعنی «به علی (ع) گفته شد اگر موی سفید خود را رنگ مینمودی یا امیرالمؤمنین بهتر بود. پس حضرت فرمود خضاب زینت است لیکن ما گروهی هستیم اراده کرده ایم عزادار در اندوه وفات حضرت رسول باشیم». ایضاً: «وَسئِلَ عَلِيٌّ (ع) عَنْ قَوْلِ الرَّسُولِ (ص) - غَيَّرُوا الشَّيْبَ وَلَا تَشَبَّهُوا بِأَلْيَهُودٍ، فَقَالَ إِنَّمَا قَالَ (ص) ذَلِكَ وَالَّذِينَ قُلُوا فَمَا أَلَانَ وَقَدِ اتَّعَ نِيظَاهُ وَ

ضَرَبَ بِجِرَائِهِ فَأَمْرُوهُ وَمَا اخْتَارَ»^(۱) یعنی «از علی (ع) سؤال شد از فرموده حضرت رسول (ص) که فرمود تغییر دهید پیری را (موی سفید) و خود را مانند یهود نسازید. حضرت علی (ع) در جواب فرمود حضرت رسول (ص) هنگامی چنین فرمود اهل دین اندک بود پس مسلمانان را امر بخضاب فرمود تا مانند یهود نشوند ولی این زمان که کمر بند دین گشاده شده (یعنی اسلام در همه جا توسعه یافته) سینه خود را بر زمین نهاده (یعنی مستقر و پا برجا گشته) هر مردی با اختیار و اراده خود می باشد».

از مفاد دو خبر مزبور چنین مستفاد میشود، شارب زدن هم که مانند خضاب کردن از مستحبات است، اراده اشخاص باقتضای زمان و مکان در آن حکم فرما است. از این رو اگر جماعتی بنا بر مقتضیاتی شارب نزنند، گناهی نیست.

۳- احادیث و اخباری که مؤکداً دلالت بر زدن شارب دارد، احتمال میرود تأکید آن از باب تقیه باشد، بدلیل اینکه در کافی روایت دارد، عبدالله سنان حضرت صادق (ع) را پرسید، چیست تفسیر این جمله از آیه قرآن: «كُم لَيَقْتُلُوْا كَفَنَهُمْ» یعنی «بزدانید چرك خود را» (سوره ۲۲-آیه ۲۹)، حضرت صادق فرمود «أَخَذَ الشَّرِبَ وَ كَمَسَ الْأَظْفَارَ... الخ»^(۲)، آنگاه عبدالله عرض کرد «ذُرِّيْحٌ مِیْگوید تفسیر فرموده اید بملاقات امام»، حضرت فرمود «صَدَقَ ذُرِّيْحٌ وَ صَدَقْتَ إِنَّ لِقُرْآنٍ ظَاهِرًا

۱- نهج البلاغه فیض الاسلام جلد ۴ و ۶ (ص ۱۰۸۴ س ۱۹ و ص ۱۰۸۵ س ۱)

۲- وسائل الشیعه جلد اول (ص ۷۷ س ۳) - صالحیه (ص ۱۷۷ ستون دوم).

۳- مستندات ردیف ۳۹.

وَبَاطِنًا وَمَنْ يَحْمَلْ مِثْلَ مَا يَحْتَمِلُ ذَرِيحٌ» خلاصه آنکه «آنچه به ذریح گفته شده در حق او راست است و آنچه بنو گفته میشود در حق تو راست است زیرا همانا قرآن ظاهری و باطنی دارد».

۴- در خبر است از ابی عبدالله (ع) «قَالَ قَالَ امير المؤمنين (ع) الطيب في الشارب من اخلاق النبيين (ص) و كرامه للمكاتبين» ايضاً از ابی عبدالله (ع) «قال الطيب في الشارب من اخلاق الانبياء و كرامه للمكاتبين»^(۱) و گرچه ممکن است گفته شود مراد از استعمال عطر در شارب، جای روئیدن موی شارب خواهد بود، اعم از اینکه موی شارب بلند یا کوتاه باشد، لیکن آنچه که عرفاً در بادی امر متبادر بذهن میشود همانا، نا موی شارب بلند و قابل استعمال عطر نباشد «الطيب في الشارب» در آن صدق نمی کند.

۵- در مجمع البحرین است بوصف حضرت رسول (ص) «و في حديث وصفه (ص) إِنَّهُ كَانَ وَاهِبَ السَّبَلَةِ»^(۲) بدیهی است وفور بودن سبیل منافات با زدن دارد.

۶- منسوب بخبر است که حضرت علی (ع) باصحاب در جمل فرمودند «و قَصُرُوا لِحَاكِمٍ وَ وَفِرُوا سِبَالَكُمْ فَإِنَّهُ أَهْيَبُ لِلْعَدُوِّ»^(۳) یعنی «کوتاه کنید ریش تان را و زیاد کنید سبیل تان را پس بد رستیکه آن ترس آورنده است برای دشمنان».

۱- وسائل الشیعه جلد اول (ص ۸۴ س ۱۲ و ۱۴) - دافی جلد اول (ص ۱۰۳ س

۱۷) - کافی.

۲- مجمع البحرین (باب سبل).

۳- صالحیه (ص ۱۷۸ س ۱۷ ستون دوم).

۷- قصیده تتریه که در مجالس المؤمنین و روضات الجنات و نامه دانشوران و کتب دیگر مذکور است، از مفاد آن قصیده چنین استنباط می‌شود، در آن عصر شارب زدن اگر هم معمول بوده، فقط اختصاص باهل سنت داشته و شیعیان شارب نمی‌زده‌اند، بدلیل اینکه ابن منیر احمد بن المفلح الطرابلسی الشامی (متولد سال ۴۷۳ هجری) خدمت نقیب الاشراف شریف موسوی، بمذهب تشیع درآمد. بعد از چندی توسط غلام خود تتره که جوانی صبیح‌المنظر بود، تحفی‌جهت سید فرستاد. سید هم بگمان اینکه تتر هم جزء هدایا است، وی را نگاهداشت. ابن منیر پس از اطلاع از این قضیه، بهر طریق که خواست غلام را بخود برگرداند، میسر نشد. بالاخره قصیده‌ئی ساخت مبنی باینکه، اگر سید غلامش را باو باز نگرداند، مرتکب سب ائمه و قبایح دیگر خواهد شد، از جمله مضمون این بیت است: «وَوَقَفْتُ فِي وَسْطِ الطَّرِيقِ أَقْصُ شَارِبٍ مَنْ عَبَّرَ» یعنی «می‌ایستم در میان جاده و میزنم شارب هر کس که عبور کند» این کلام بر سید مؤثر واقع شد. تتر را مجدداً بابن منیر بازگردانید.

۸- اینکه بعضی گویند، زدن شارب برای نظافت و جلوگیری از میکروب‌بهایی است که توسط موی جذب بدن میشود، منطقی نیست، زیرا:

اولاً- رعایت نظافت بستگی بموی ندارد. ممکن است با داشتن موی انبوه حد اعلای نظافت را داشت، یا بالعکس، ولو موئی هم در بدن نباشد با کثافت زندگی کرد. مضافاً چون موی ریش بالطبع بیشتر و طولیل‌تر از موی شارب است، احتمال حمل کثافت هم بر ریش

زیادتر خواهد بود.

ثانیاً- اگر موی سبب جذب میکروب شود، نمی توان اختصاص بشارب داد. بطور کلی موی جسد، اعم از ریش و شارب و غیره، هریک بسهم خود جاذب میکروب خواهند بود. در اینصورت امتیازی بین ریش و شارب از این حیث نمیتوان قائل شد. فلذا زدن یا نزدن شارب بهیچوجه مرتبط بعمل نظافت و بهداشت نیست. نظافت که رکن مهم دیانت و پایه اساسی بهداشت است، در هر حال و وضعیتی امکان پذیر است. التّهایه، چنانکه قبلاً اشاره شد، در نتیجه اختلافات بین مسلمین، برای جمعی نزدن شارب علامت مشخصه مذهبی بشمار آمد. از آن قبیل است تمام سلاسل عرفانی از اهل حق و غیره. بعبارة آخری هر سلسله‌ای که داشته سلوک طریقش منتهی بحضرت علی (ع) شود شارب زدن را ممنوع داند.

در خاتمه بی مناسبت نمیداند، بعضی از قصه‌هایی که در خصوص شارب زدن بدون مستند بسند صحیحی، بین عوام الناس شهرت پیدا کرده، برای رفع مشویت ذهن خوانندگان محترم در اینجا نقل نمائیم، تا دانسته شود قضیه شارب زدن فقط همان است فوقاً متذکر گردید. بقیه هر چه گفته شود پیرایه بستن، و فرع زائد بر اصل، و سفسطه می باشد. بعضی گویند چون علی (ع) آب ناف مبارک حضرت رسول (ص) در وقت تفسیل مکید، از آن جهت خود و تابعینش شارب نزدند.

بعضی گویند در جنگ صفین قشون امیر المؤمنین حسب الامر ایشان، شارب نزدند تا امتیاز شناسائی بین آنان و قشون دشمن باشد. بعضی گویند زمان خلافت معاویه چون دوستان علی از هر جهت در مضیقه بودند، برای شناسائی همدیگر دو علامه رمز بین خود، قرار

دادند: ۱- داشتن شارب، ۲- هروقت بهم میرسیدند بجای (سلام)
(یا علی) میگفتند.

بعضی گویند چون علی (ع) در کوفه با دست قدرت غیبی، یکطرف
سبیل معاویه را در شام کند، معاویه هم طرف دیگر سبیل خود را نیز از
بین برد، و حکم زدن شارب را جعل کرد. (و امثال ذلك).

فصل بیستم

رفع توهمات (مشتمل بر سه مبحث است)

مبحث اول آنکه:

چون در کلام سرانجام و سایر کلامهای مسلک اهل حق، گفته شده «هرذی روحی را مظهر^(۲) یا جامه^(۳) یا دُون^(۴) روح دیگری از ماقبل خود میباشد»، از ظاهر این اصطلاحات توهم میشود، شاید پیروان کلامهای مزبور تناسخی باشند. و حال اینکه سیاق مجموع همان کلامها، دلالت بر ردّ و ابطال تناسخ و حلول و اتحاد دارد. مضافاً جمیع عرفا و علما و اکثر از فلاسفه بزرگ، با دلائل واضح و براهین قاطعه ثابت نموده اند، تناسخ و حلول و اتحاد بالکل باطل، سیر کمال صحیح میباشد. که هر یک بحث طولانی دارد، البته ذکرش اینجا نگنجد. طالبین می-توانند بکتاب بزرگان مشارالیه رجوع فرمایند.

بنابراتب، مظهر و جامه و دُون گرچه در لغت معانی متعدد دارند، ولی از هر یک، آن معنی لغوی اتخاذ میگردد، مصطلح کلامهای نامبرده و حاکی از سیر کمال باشد، بدین تفصیل:

۱- مَظْهَرٌ : لغت عربی است بمعنی محل بروز و ظهور و پیدایش آمده. باصطلاح کلام، «روحی است» در نتیجه طی مراحل سیر کمال صیقل یافته، و محل انعکاس جلوه نور ذاتی قرار گرفته، که آن ذات براو احاطه پیدا کرده است. مخفی نماناد، گاهی کلمه «مظهر» که رابط بین محیط و محاط میباشد، در کلام حذف شده است. باید دانست این از باب تغلیب است نه اتّحاد.

۲- جامَهٌ : لغت فارسی است، بمعنی پوشیدنی و گستردنی آمده. و باعتباری هم (جامه) مشتق از (جام) است که یکی از معانی لغوی جام (آینه) میباشد. کما اینکه بزبان کُردی اصیل آینه را (جامتک) یا جامیک گویند. و جام جم جهان‌نمای جمشید هم، چنانچه شهرت دارد نیز نزدیک بهمین معنی است. زیرا جام جم را آینه انعکاس نقشه جهانی می‌نامیدند.

و باصطلاح کلام، «روحی است» نمودار صفات ممتازه روح دیگر، که هر دو، در عالم معنی و مرحله سیر کمال، مقام مساوی و نشأ واحد تحصیل کرده‌اند.

۳- دُونٌ : بزبان تَرکی و عربی هر دو استعمال میشود:

الف- بلغت تَرکی، همانا بمعنی جامه آمده. اصطلاح کلامش هم همان اصطلاح میباشد، در معنی جامه ذکر شد. و مترادف بودن دون با جامه، نظر باقتباس از کلامهای تَرکی است.

ب- بلغت عربی، از جمله معانی متعدده آن، آنچه منظور است اینست: غیر، پائین‌تر، کمتر، عقب‌تر، جلوتر.

باصطلاح کلام، «روحی است» اگر در نتیجه گمراهی، از جاده

تکامل انسانی منحرف شده باشد، بمعنی (غیر) می‌آید. اگر در نتیجه هوای نفس امّاره سیر قهرائی کرده باشد، بمعنی (پائین‌تر) می‌آید. اگر در نتیجه عوارض طغیان شهوانی، استعداد روحی اش خلل یافته باشد، بمعنی (کمتر) می‌آید. اگر در نتیجه غفلت، از وظائف سیر تکامل متوقف شده باشد، بمعنی (عقب‌تر) می‌آید. اگر در نتیجه جدّ و جهد مافوق طبیعه، سیر کمال کرده باشد، بمعنی (جلوتر) می‌آید.

پس لغت دون، اعم از ترکی و عربی، با اصطلاح کلام لفظی است مشترک بین معانی متعدده و باید بفرینه سیاق کلام درک شود که استعمال آن در هر موردی، کدام یک از معانی مورد بحث منظور است. لیکن اغلب بمعنی همان جامه می‌آید، خیلی بندرت در سایر موارد استعمال شده است. گاهی هم لفظ دُون بجای مَظْهَر و مَظْهَرٌ بجای دُون از باب مجاز (نه اصل معنی حقیقت موضوع) بگفتار آمده است، که اشخاص خبیر، فرق بین هر یک را در جای خود خواهند داد.

حال با توجه بتوجیهاات فوق معلوم شد، مقام مظهریت، کمال بعد از سیر تکامل است، نه حلول و اتحاد. و شأن جامه و دون، مرحله سیر کمال است، نه قناسخ. سیر کمال هم بطریق قوس صعودی است، نه قوس نزولی. بعبارة اخری انتقالات از عالم مادون بعالم مافوق است، نه تحولات نَسْخ و مَسْخ و رَسْخ و قَسْخ.

آن‌عالم نیز در کلامهای مورد بحث، به هزار و یک عالم بامسافت معین تقسیم شده است، تا سالک پس از طی هزار عالم در دنیای ماده و صورت، جزء مجردات گردد؛ بعالم هزار و یکمی نائل شود، که آن‌عالم، نقطه منتهی الیه ابعاد، و کمال وصال در اوتاد میباشد.

اینکه گفته شد «با مسافت معین» نظر بکمیتی است، در زمان و مکان عالم مادی صورت میگیرد، و الا عالم مجردات کیفیت محض و عاری از زمان و مکان و ابعاد خواهد بود. پس مسافت هر عالمی از آن هزار عالم بنا بشدت و ضعف استعداد، و سرعت و بطوه طی طریق، و قرب و بُعد از رشحات فیض الهی در دنیای مادی، متفاوت است؛ و آن کمتر از یک طرفه العین تا پنجاه هزار سال (بلکه بیشتر) امکان دارد. کما اینکه در حدیث است: روی عن ابوسعید الخدری «انه قال لرسول الله (ص) (فی یومٍ کان مقداره خمسين ألف سنة) ما اطول هذا اليوم فقال النبي (ص) و الّذی نفسى بیده (نفس محمد بیده) انه لیخفف علی المؤمن حتی یكون أخفّ علیه من الصلاة المكتوبة یصلیها فی الدنیا»^(۱) یعنی «یکی از رسول الله (ص) پرسید و گفت یا رسول الله چه دراز روزی خواهد بودن این روز قیامت رسول (ص) فرمود بآن خدای که جان من بدست او است این روز بر مؤمن سبکتر از آن باشد که نمازی از نمازهای فریضه که او بگذارد در دنیا».

و در قرآن نیز هزار عالم مزبور یکروز بشمار آمده، و آنروز باعتباری پنجاه هزار سال است، یعنی «هر عالمی پنجاه سال»، و باعتباری هزار سال است، یعنی «هر عالمی یکسال».

که آیه مربوط به پنجاه هزار سال اینست: «قَعْرَجُ الْمَلٰئِكَةِ وَالرُّوحُ اِلَيْهِ فِی یَوْمٍ کَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِیْنَ اَلْفَ سَنَةٍ» یعنی «بالا روند فرشتگان و روح بسویش در روزی که اندازه آن است پنجاه هزار سال» (سوره ۷۰-آیه ۴). و آیه مربوط به هزار سال هم اینست: «یُدْجِرُ الْأَمْرَ مِنْ

السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ ثُمَّ يَرْجُحُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ أَلْفَ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ» یعنی «پرددازد کار را از آسمان بسوی زمین سپس بسالاً رود بسویش در روزی که اندازه آن هزار سال است از آنچه می‌شمرید» (سوره ۳۲ - آیه ۵). و نیز گرچه هزار ماه در (سوره قدر)، که میفرماید «لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ»، تفاسیر متعدد دارد، ولی میتوان باعتباری هم هزار ماه را برای هزار عالم کذائی، هر ماهی باختلاف نقص و کمال نورش (از هلال تا بدر)، تشبیه و تأویل به قبض و بسط عالم عرفانی، در طی شب‌های ظلمانی این دنیای فانی، بامید صبح زندگانی فرض کرد، تا شب قدر هم همان عالم هزارویکمی باشد. خواجه حافظ علیه-الرحمه میفرماید:

«چه مبارک سحری بود و چه فرخنده شی

آن شب قدر که این نازه براتم دادند»

والله اعلم؛ والحاصل شاهد مثال برای هزارویک عالم مورد بحث در کلام‌های اهل حق بسیار است. از جمله شیخ‌امیر میفرماید^(۱):
 «دَائِمٌ فَهْ حِسَابُ هَزَارٍ وَ يَكُ كُوْ - وَ قَتِي سِتَارَةٌ سَهِيْلٌ مَتَوَسُو»^(۲)
 یعنی «همیشه از حساب هزارویک گذرگاه - هنگامیکه ستاره سهیل طلوع مینماید».

«يَكِي زُو كُوَانِ مَوُو وَ آتَشْ - هَزَارُ كُوِي بُلْغَارِ زِيْشْ مَوُو بُوُوْشْ»^(۳)

۱- دفتر کلام (دص ۱۴) - (لص ۲۱۱ و ۲۴۵) - (مص ۲۸۰) مندرج در کلام و دوآخانه.
 ۲- Dāyem na hesâb hazâr-o- yak Kû - vaqti setâra-ye sohayl madû sû
 ۳- Yaki zhaw kûwân maw vû va âtash - hazâr kûy bolghâr zhysh maw vû bû vash.

یعنی «یکی از آن کوی‌ها بآتش میشود- هزار کوی بلغار از این خوش‌بو میشود».

تفسیرش آنکه: (دایم) یعنی از بدو خلقت تا قیامت. (حساب) یعنی پنجاه هزار سال و غیره که در قرآن بآن اشاره شده است. (کو) یعنی گذرگاه و کسوف و محله، ولی باصطلاح کلام همانا هزار و یک عالم مصرّحه در کلام میباشد. (ستاره سهیل) طلوع و تأثیرات آن بر بعضی اشیاء در زمان و مکان مخصوص، از جمله چرم بلغاری، معروف خاص و عام است. از این‌رو، بارقه فیض رحمت لایزال، بطلوع ستاره سهیل، و عوالم یاد شده را، بچرم بلغار، تشبیه شده است. بقیه تشبیهات نیز از سیاق کلام معلوم است، محتاج بتوضیح نمی‌باشد.

مبحث دوم :

در بعضی موارد، جمله «ذات مِهْمَان» و «ذات بَشْر» بین جماعت اهل حق مصطلح است. و توهم میرود شاید مراد از ذات مِهْمَان حلول، و ذات بَشْر اتحاد یا تناسخ باشد. لیکن ذات مِهْمَان بمعنی مَظْهَرِیَّتْ است نه حُلُول. ذات بَشْر بمعنی جَاهَه و دُون است نه اِتْحَاد و تَنَاسُخ. و چون قبلاً در اینخصوص بحث مفصل بعمل آمده، برای رفع توهم همین تذکر کافی میدانند.

مبحث سوم :

چون در افواه عموم شهرت دارد، گروه اهل حق علی‌اللهی هستند، حاشا و کلا، چنین تصویری از اصل باطل است، زیرا اَسّ اساس این

مسلك روى پایه توحيد قرار گرفته است. اگر هم بعضی از عوام الناس چیزهائی بگویند، فرع بر بی اطلاعی یا اشتباه خواهد بود. و الا علی- اللہى نیستند، مشرک هم نمى باشند. فقط حضرت علی (ع) را بمقام مظهریت و مشیت الله مى شناسند، که بحث آن مفصلاً گذشت، تکرارش جایز نیست.

قبصره

نظر باینکه گروهی از اهل حق، پس از انتشار چاپ اول این کتاب فرموده‌اند: «گرچه مسلک ما اهل حق از فرقه‌ی علی‌اللهی جداست، مضافاً خدا را بوحدانیت می‌شناسیم، غالی هم نیستیم، لیکن از آنجائی که حضرت علی (ع) را دوست داریم، انتظار میرود در چاپ دوم کتاب توضیح بیشتری از علو مقام آنحضرت داده شود». فلذا معروض میدارد:

هیئات هیئات، مقام حضرت علی (ع) بحدی رفیع است، این بنده ناتوان، هرچه پویم و جویم و گویم، در حدود سطح فکر و فهم و عقل ضعیف خودم میباشد، نه ادای حق واقع آن مقام شریف، حتی نه من تنها، بلکه اعلیٰین علماء و کملین عرفاء، هرچه در تعریف و توصیف آن سرور اولیاء گفته‌اند و بگویند، حاق است بقدر معرفت خودشان، نه مرعلی را شأن، چنانکه در قرآن کریم میفرماید:

«قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَادًا لِكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا» (سوره ۱۸-آیه ۱۰۹) - ایضاً «وَلَوْ أَنَّ مَاءَ الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ وَالْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَا

ذَخِذَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ» (سوره ۳۱ - آیه ۲۷).

مفاداً آنکه: هر آنچه اشجار و ابحار در زمین بوده و باشد، قلم و مرکب شود پایان ندهد بکلمات «رَبِّ الْأَرْجَابِ» و «اللَّهِ كَعَالِي»، و قس علیهذا ثبوت مرتبت علی (ع).

در اینجا لازم بتوضیح است بر اینکه:

اولاً - لفظ «كَلِمَاتُ» طبق تفسیر مفسرین (صرف نظر از بحث شأن نزول آیه)، تعبیر بعلم و قدرت پروردگاری شده است، و ذکر اشجار و ابحار هم من باب مثال است، و الاّعلم و قدرت خدا بدایت و نهایت ندارد تا پایان پذیر باشد.

ثانیاً - اینکه بمنظور رفعت مقام حضرت علی (ع)، استناد به جمله «كَلِمَاتُ رَبِّي» و «كَلِمَاتُ اللَّهِ» مندرج در آیه ها شده است، حمل بر غلو نشود زیرا با بیان مقدمه زیر مطلب روشن خواهد شد.
مقدمه آنکه:

الف - هر موجودی بچهار چیز شناخته میشود: «اسم» «مسمی» «اثر اسم» «اثر مسمی»، بدین توجیه:
۱- اسم: از جمله معنی لغوی آن یعنی «علامت»، که واضع جهة شناسائی ما وُضِعَ لَهُ وُضِعَ نماید.
۲- مسمی: آن است، نفس شیء موسومه و منظوره را متبادر بدهن نماید.

۳- اثر اسم: دلالت لفظ است، برحروف ترکیبی، و معنی لغوی، و مقصود ملحوظه. مثلاً «علی» ترکیبش از حروف «علی»، معنی لغوی اش «برتری»، مقصود ملحوظه عَلَمِيَّتْ آن اسم است بر شخص معین.

۴- اثر مسمّی: تجسم ذهن و تحسّس عینی از ما وضع له میباشد به آن کیفیت و خواص مستحصله.

ب- هرگاه اسم را بدون لحاظ مسمّی^(۱) فرض شود، مفهومی است از معنی مستتر.

هرگاه مسمّی را با غفلت از اسم بذهن آید، تصدیقی است بلا تصور.
هرگاه اسم و مسمّی هر يك جداگانه بنظر آید، احوالی است متحیر.
هرگاه اسم را مرآت مسمّی قرار داده شد، موحدیست مستقر.
بعبارت واضح تر:

کسی ملحوظ نماید اسماء الله را، بدون مسمّی، کافری است مغضوب.
و مسمّی را بدون اسم، عاشقی است مجذوب.
و با تجزیة بین اسم و مسمّی، مشرکی است منکوب.
ادغام اسم و مسمّی بهم، فیها المطلوب.

ج- «علی»^(۲) یکی از اسماء جمالی خدا در آیات قرآنی است، بدین تفصیل:

۱- «اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ ... وَ هُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ»
(سوره ۲- آیه ۲۵۵).

۲- «إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيًّا كَبِيرًا» (سوره ۴- آیه ۳۴).

۳- «وَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ» (سوره ۲۲- آیه ۶۲).

۴- ایضاً «وَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ» (سوره ۳۱- آیه ۳۰).

۵- «قَالُوا مَاذَا قَالَ رَبُّكُمْ قَالُوا الْحَقَّ وَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ»

۱- مستندات ردیف ۴۱

۲- مستندات ردیف ۴۲

(سوره ۳۴- آیه ۲۳).

۶- «فَالْحَكْمُ لِلَّهِ الْعَلِيِّ الْكَبِيرِ» (سوره ۴۰- آیه ۱۲).

۷- «لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ»
(سوره ۴۲- آیه ۴).

۸- «وَمَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا أَوْ مِنْ وَرَآئِ حِجَابٍ
أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِيَ بآيَاتِهِ مَا يَشَاءُ إِنَّهُ عَلِيُّ حَكِيمٌ» (سوره ۴۲-
آیه ۵۱).

۹- «وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِيٌّ حَكِيمٌ» (سوره ۴۳- آیه ۴).
پس بنا بر توضیح و مقدمه فوق نتیجه ماخوذه آنکه، حضرت علی (ع):
اسمش از اسماء الله - صفتش اثر اسم از اسماء الله - ذاتش
مظهر مسمای الله تعالی - قدرت و مشیتش اثر مسمای خدای یکتا
میباشد.

فلهذا اشخاص موحد، به ماده و صورت و جسم و هیكل علی ابن
ابطالب نظری ندارند تا مشرک محسوب شوند، فقط از مرآت اسم
جمالی عَلِيِّ اَعْلَى، انتزاع مسمای جلالی باریتعالی نموده، سپس با
توجه باثرات آن اسم و مسمای حضرت احدیت، حضرت علی (ع) را،
آینه صفت، در جوهر ذات، نه در طبیعت، مظهر قدرت و مشیت الهی دیده.
بدیهی است کسی که احوال نیست، در آینه جمال علی جز جلال تجلی نود وحدت
لم یزلی چیزی نمی بیند. بعبارة اخرى وحدت کل را محیط بر کثرات جزء،
و کثرات جزء را محاط بر وحدت کل خواهد یافت.

باری قلم باینجا رسید و سر بشکست، زبان از بیان بر بست، لذا
ختم کلام را باین نکته کلام سرانجام از بزرگان مسلک اهل حق بنام

حضرت شاه خورشین مینماید، که میفرماید^(۱):

«فقیه ما خدا نیستیم با خدائیم - ما آینه خدا نمائیم - آمدیم خود
را بخلق بنمائیم - خلقان کورند ما چون آفتاب پیدائیم» .
العاقل یکفیه الاشاره.

خاتمه

در نظر بود فصلی هم بنام معرفت الروح^(۱) مبنی بر بقای روح و سیر تکامل و عوالم برزخی و حشر و نشر جسمانی و روحانی بیان شود. اما بجهاتی فعلاً از نگارشش انصراف حاصل شد، تا بعد خدا چه خواهد.

در خاتمه، این کتاب که موسوم به «برهان الحق» میباشد، امید است اسمی با مسمی بشمار آید و نزد خوانندگان محترم و دانشمندان معظم و محققین و مدققین شریف مقبول طبع واقع گردد. ضمناً با التماس دعا مستدعی است از سهو و خطائی اگر رخ داده قلم عفو بکشند.

«ران ملخی پیش سلیمان بردن عیب است ولیکن هنراست از موری» -

وَالسَّلَامُ عَلَيَّ مَنِ اتَّبَعَ الْهُدَى

بتاریخ اول تیرماه یکهزار و سیصا و چهل و یک خورشیدی، بقلم اینحقیر فقیر سراپا تقصیر بنده عاصی نور علی الهی اتمام پذیرفت - الهی

۱۳۴۱/۴/۱

مستندات

بسم الله الرحمن الرحيم

چون در کتاب برهان الحق برای اثبات مدعا شواهدی از آیات قرآنی و تفسیر مفسرین و احادیث و اخبار و کتب لغوی همچنین کلام سرانجام و کلام سایر بزرگان اهل حق بیان گردیده، ممکن است خوانندگان محترم جهت اطمینان خاطر تمایل بذکر مستندات داشته باشند. لذا با استثنای هر آنچه از سوره و آیات قرآنی که در متن کتاب شمارش شده است بقیه نیز آنفاً نگاشته میشود، ضمناً توضیح میدهد:

اولاً - رمز کتب اخبار اینست:

(یہ - قیہ) - (کا - کافی) - (یب - تہذیب) - (صا - استبصار) -
(و م - وافی و مجلد آن) - (ب - بستان السیاحہ).

ثانیاً - رمز دفاتر کلام آنچه نزد اینجانب سندیت دارند، با تاریخ ختم کتابت هر یک، بدین ترتیب:

۱- (د) - یک جلد بخط مرحوم آقای سید احمد ثانی مستدشین خاندان شاه حیاس، مشتمل بر چهار جزء میباشد. تاریخ ختم کتابت از جزء اول لغایت جزء سوم سنہ ۱۲۵۷ ہجری قمری (در صفحہ ۱۳۳) و تاریخ ختم کتابت جزء چهارم سنہ ۱۲۶۳ ہجری قمری (در صفحہ ۱۷۸).

۲- (ت) - یک جلد بخط مرحوم پدرم حاج نعمت الله. تاریخ ختم کتابت

- شهر رمضان سنه ۱۳۱۳ هجری قمری (در صفحه ۲۰۴).
- ۳- (ل) - يك جلد بخط مرحوم آقای میرزا اسمعیل خان دائی بنده . تاریخ ختم کتابت ۲۳ شهر ربیع الثانی سنه ۱۳۱۹ هجری قمری (در صفحه ۳۰۴).
- ۴- (م) - يك جلد مجمع الکلام، که از مجموع دفاتر کلام عموم خاندانها و کلام خوانهای اهل حق جمع آوری نموده ام. تاریخ ختم کتابت، اواخر سال ۱۳۰۲ شمسی میباشد.
- ۵- (ن) - يك جلد رونوشت از دفتر (دیوان گوره)، کلام سرانجام اهل حق طایفه گوردان است. تاریخ ختم کتابت رونوشت مزبور ۱۲ اردیبهشت ۱۳۱۳ شمسی میباشد (در صفحه ۹۴).

مستند ردیف (۱) (برهان الحق صفحه ۲ سطر ۱) :

«مانند علی اللہی‌ها و غیره» :

فرقه (علی اللہی) غیر از (اهل حق) است زیرا: اولاً- تأسیس فرقه علی اللہی توسط عبداللہ بن سبا در زمان حضرت علی (ع) بوده است، و مؤسس فرقه اهل حق حضرت سلطان اسحق در قرن هفتم هجری میباشد. ثانیاً - از حیث اصول عقاید و سایر احکام مذهبی و مسلکی نیز با یکدیگر اختلاف فاحش دارند.

(برای توضیح بیشتر، به جواب سئوالات فصل بیستم - مبحث سوم، مراجعه شود).

مستند ردیف (۲) (برهان الحق صفحه ۷ سطر ۳) :

«لذا اهل حق به کسی اطلاق میشود... الخ» :

در این خصوص کلام زیاد است، از جمله پیرموسی فرماید:

«سَرَطُ شَرِيعَتِ تَوْفِيقِ حَقِّنْ - طَرِيقَتِ چَاوِشِ خَلْقِ خَالِقِنْ -

حَقِيقَتَ بَرِّیَا شَرِیْعَتَ لَنْغَنَ - جَهَانَ سَقَامَ دَرِ بِنْدَهٗ یَاكَ
 رَنْغَنَ» - پیر رضبار فرماید: «مَعْرِفَتَ مُهْرَنَ چَهٗ پَرْدَهٗ سِرِّ پُوشِ
 - بِنَائِیِ یَارَنَ جَامَهٗ نُو وَا نُوشِ... الخ» یعنی «شرط بنای
 شریعت شاه راهی است برای توفیق یافتن بحق - طریقت نقیب و
 نادى و هادی خلق است بسوی خالق - حقیقت که برپا و هویدا
 گردد، شریعت طی شده است» آنگاه «مُهْر سکوت معرفت براسرار
 تحولات وحدت بکثرت و کثرت بوحدت ممضی میگردد» (ت ص ۱۱)
 - (ل ص ۲۵) - (۲ ص ۵۵).

مستند ردیف (۳) (برهان الحق صفحه ۱۰ سطر ۱۰):

«مذهب شیعه ائمنی عشری جعفری»:

حضرت شاه خوشین فرماید: «سید سرور - خوشین بچهٔ نا سید
 سرور - دین پاک ما نهادیم مذهب جعفر - از لیم علیین
 نامین حیدر»

یعنی «خوشین طفلی هستم از خاندان سید سرور (آنچنان طفلی که
 خواجه فرماید: کاین طفل یکشبه ره صدساله میبود) - دین پاک ما
 نهادیم مذهب جعفر - ازل و ابدش از علی است بنام نامی حیدر»
 (د ص ۴۷ ۱۵۲) - (ت ص ۵۳) - (ل ص ۱۱۹) - (۲ ص ۱۴).

مستند ردیف (۴) (برهان الحق صفحه ۱۱ سطر ۱۰):

«أولی الأمر»:

اقتباس از تفاسیر زیر است:

۱- تفاسیر عامه عبارتند از: جامع البیان طبری (جلد ۵ و ۶
 ص ۱۴۶) - کشاف (جلد یک ص ۴۰۳ متن) - کشف الاسرار (جلد دوم

ص ۵۵۰) - فخر رازی (جلد پنجم جزء الماشر ص ۱۴۳ س ۲۲) -
التسهیل (جلد ۱ و ۲ ص ۱۴۶) - انوار التنزیل (جلد اول جزء
الثانی ص ۹۴ س ۲۴ متن) - الجواهر (جزء سوم جلد ۳ و ۴ ص ۴۵
و ۵۵).

۲- تفاسیر خاصه عبارتند از: مجمع البیان (جزء سوم ص ۶۴)
- جوامع الجامع (ص ۸۸) - ابوالفتوح رازی (جلد سوم ص ۲۰۹)
- منهج الصادقین (جلد اول ص ۳۷۵) - البرهان (جلد اول ص ۳۸۱)
- صافی (ص ۱۰۸) - صفی (جلد اول ص ۲۰۴ و ۲۰۵) - بیان السعاده
(ص ۲۰۶).

مستند ردیف (۵) (برهان الحق صفحه ۱۸ سطر ۲):

«سَاجَ نَارٍ» :

در کلام سرانجام و سایر بزرگان دین، بسیار تکرار شده است، از جمله
ایات زیر است:

«دَامِشَ عَطَارَةٍ - دَامِیَارَ بِنِیَامِیْنِ دَامِشَ عَطَارَةٍ - دَامِشَ
کَنَوِیْ أَوْ سَاجِنَارَةٍ - شَهَبَازِشْ مَرَّکَنَ ذَاتِ سَتَارَةٍ» (ل ص
۲۲۸).

«دَامِشَ أَشْکَارٍ - دَامِیَارَ بِنِیَامِیْنِ دَامِشَ أَشْکَارٍ - فِیْنَاقَنَیْشِ
جِیْرَ سَاجِنَارٍ - شَهَبَازِشْ مَرَّکَنَ خَوَاجَیْ یَادِیْمَارٍ» (ل ص ۲۹۸).
ایضاً «أَوْ سَاجِنَارِیْ - بَارِغَمَیْ شَامَ وَسَتَنَ أَوْ سَاجِنَارِیْ -
بِیْنِیْ بِیْغَنِیْ أَوْ شَوْنِ بَارِیْ - پَادِشَامَ حَاضِرَنَ چَهَ بَرِّ قَابَارِیْ»
(م ص ۱۵۴).

یعنی «رشته حقیقت که مانند متاع عطاری دارای هر ادویه و
آزاری است، بنام شرط بیابس ساجناری، سپرده پیر بنیامین شده
است، تا بوسیله تیدن و بافتن و اتصال دادن آن شرط بمبدأ اعلی،
شهباز جلوه نور ذات حق تعالی را، آشکارا، بدام وصال آوردو

بیارگاه قرارداد وجود و موجودیت ازلی مستقر فرماید، (از این رو بنیامین را دامبار، و آن شرط را به دام تشبیه گردیده). پس ای یاران، بدنبال یار و یاری یفتید، چون خداوند در بحر و بر و هر جای دیگر حاضر و ناظر است.»

مستند ردیف (۶) (برهان الحق صفحه ۱۹ سطر ۴):

«ولی باصطلاح اهل حق چشمه خورشید را گویند...» :

شاه ابراهیم فرماید: «هَتَّ تَرُوهِی مَعْرَانَ زَارِی - فَهَ جَم نِیشتَنِی لَه سَاجِنَارِی - فَا رِت آفْتَاو سَاجِت دِیَارِی» (ن ص ۶۵).

ابضاً بروایتی شیخ امیر و بروایتی پیر موسی در کلام

(نَرُکَه شَهَنشَاه) فرماید:

«کَاکَا شِی وَشَوْن رَا ی رَوَاجِ یَار - دِیَش کِه هَتَّ تَن جِی چِیرِ سَاجِنَار - دِلِی سَاجِنَار قَلْب ظُلُومَت - چَاغَا حَاضِر جِی خَضْرَائِی اُمَّت» (ن ص ۱۴۹) - (ل ص ۲۴۴) - (م ص ۲۵۶) - (ن ص ۹۰).

یعنی «ای مظهرالله، گروهی از یارانانت برای یافتن آن نشأ عالم ساجناری، در حال زاری و بقراری هستند، زیرا نورقرص آفتاب تو در جمع ساجناری برقرار است، که ساجش آن جمع و نارش جلوه آفتاب ذات پروردگار خواهد بود.»

کلام (نرکه شهنشاه) هم تأیید همین موضوع است باینکه، وقتی کاردا در حال رؤیا برای درک معنی دنبال آثار راه رواج حقیقت را گرفت، عالم ساجنار و آن یاران بقرار، در قلب تاریکی جوانب نار، با پرتو شعله نور پروردگار، گنبد خضرائی وار، بنظرش آشکار گردید.

مستند ردیف (۷) (برهان الحق صفحه ۲۰ سطر ۱۴):

«ماکاند سبب شیطان و غیره»:

شیطان در لغت عرب منجمله کتب زیر (باب شَطْن) چنین تعریف شده است:

۱- أَلشَّيْطَانُ رُوحٌ شَرِيرٌ - كُلُّ عَاتٍ مُتَمَرِّدٍ مِنْ إِنْسٍ أَوْ جِنٍ أَوْ دَابَّةٍ - (المنجد).

۲- وَالشَّيْطَانُ وَكُلُّ عَاتٍ مُتَمَرِّدٍ مِنْ إِنْسٍ أَوْ جِنٍ أَوْ دَابَّةٍ (قاموس).

۳- وَالشَّيْطَانُ مَعْرُوفٌ وَكُلُّ عَاتٍ مُتَمَرِّدٍ مِنْ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ وَالذَّوَابِ - (مجمع البحرين).

۴- در قرآن هم میفرماید: «وَحِفْظًا مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ مَارِدٍ» (سوره ۳۷ - آیه ۷).

لذا از مجموع مفاد عبارات فوق، معنی کلمه (شیطان) اینست: شیطان، هر سرکش و نافرمان از آدمی و جن و حیوان است.

پس هر موجودی، هرگاه از حیث افکار و کردار مشمول لغت مزبور گردید، نفس آن اعمال زشت، سزاوار طعن و لعن می باشد، نه خود آن موجود بالخصوص. کما اینکه ذکر لفظ (کل) در آیه یاد شده و سیاق لغات نامبرده، دلالت بر تعمیم دارد نه تخصیص.

مستند ردیف (۸) (برهان الحق صفحه ۲۲ سطر ۴):

«یاری چار چیمون... الخ»:

کلام سرانجام فرماید: «یاریسان و راه - رای حق راسین پراخان»

و رَاهٍ سَاجِيٍّ وَ رَاسْتِي نَيْسِيٍّ وَ رِدَاهٍ قَدَمٍ وَ قَدَمٍ قَا وَ مَنَزِلِ نَخَاهِ
 یعنی «ای گروه اهل حق، ای یارستان، راه حق رفتن راستی است و
 باید بر راستی راه بروید - پاکی و راستی و نیستی و ردا را - قدم
 به قدم تا منزلگاه ابدی آخرت شعار خود سازید»؛ که شرایط هر یک
 از چهار رکن مزبور در متن کتاب، فصل پنجم، توضیح شده است،
 محتاج به تکرار نیست. (ل ص ۲۶۱ و ۲۷۲).

مستند ردیف (۹) (برهان الحق صفحه ۲۸ سطر ۱):
 «بِهَلُولُ»:

در کتب لغت، از جمله کتابهای (قاموس - شرح قاموس - صحاح -
 مجمع - منتهی الارب - المنجلی - آنندراج) مینویسند: «بِهَلُولُ»
 بضم (با) کسر سُرُورٍ مِنَ الرِّجَالِ الضَّحَّاكِ وَالسَّيِّدِ الْجَامِعِ لِكُلِّ خَيْرٍ
 یعنی «مرد بسیار خنده‌رو و مهتر و پیشوا و جامع خصال نیک و گرد
 آورنده همه نیکی‌ها».

کلمه بهلول جمعش بهالبل مشتق از بهلا بفتح (با) بمعنی مهلا یعنی
 آهسته باش. و نیز سُرُورٌ هم در لغت چنین است: «فَصَاحُ الْجَبِيبِ»
 ای صادق امین، الخالصة من الصحاب الفطن، يُقَالُ هُوَ سُرُورٌ
 مَالٍ أَيْ حَسَنَ الْقِيَامِ عَلَيْهِ عَالِمٌ بِمُصْلِحَتِهِ»
 مفاداً یعنی «دانای بزرگ و مال‌اندیش در امور که انکساء و پیروی
 بر او نیکوست».

مستند ردیف (۱۰) (برهان الحق صفحه ۲۸ سطر ۲):
 «بِسْرَعٍ هَارُونَ الرَّشِيدِ»:

بروایت شاهنامه حقیقت تألیف مرحوم حاج نعمت الله طالب الثراه
 (بیت ۴۲۶۴) برادر هارون الرشید است. یعنی برادر امّی نه برادر
 امّی یا ابوینی. در اینصورت هر دو روایت با هم منافاتی ندارند.

مستند ردیف (۹۱) (برهان الحق صفحه ۲۸ سطر ۸):

«کرائن»:

بدین قیاس است، چون بحساب هجری قمری:

ولادت حضرت امام جعفر صادق (ع)، شب ۱۲ ربیع الاول
 سنه ۸۰ یا ۸۳ - وفات روز دوشنبه ۱۵ رجب سنه ۱۲۸ (حیب السیر
 ص ۲۲۲ س ۳۱ تا ۳۶).

ولادت هارون الرشید سنه ۱۲۸ - جلوس بخلافت سنه ۱۷۰ -
 فوت جمادی الاول سنه ۱۹۳ (حیب السیر ص ۲۷۹ س ۲۳ تا ۲۹).
 ولادت حضرت امام حسن عسکری (ع) در مدینه سنه ۲۳۱ -
 وفات ربیع الثانی سنه ۲۶۰ (حیب السیر ص ۲۳۲ س ۱۵ تا ۱۷).
 المتوکل علی الله ولادت معلوم نیست - جلوس بخلافت سنه ۲۳۲ -
 فوت ۴ شوال سنه ۲۴۷ (حیب السیر ص ۲۹۳ س ۲۸ تا ۳۴).

مستند ردیف (۹۲) (برهان الحق صفحه ۲۹ سطر ۱):

«طرائق الحقایق»:

چاپ قدیم جلد اول وصل پنجم (ص ۹۴ س ۱):

نقل از منتخب طریحی باینکه، وقتی المتوکل علی الله در سنه
 ۲۳۶ قصد انهدام مزار حضرتان مولی و سید الشهداء را کرد، بهلول
 بمعیت زید مجنون دخالت درختی کردن آن نمود. و نیز در حیب السیر
 (ص ۲۹۴ س ۳) اشاره بموضوع قصد المتوکل بر انهدام مزارهای
 مزبور دارد.

مستند ردیف (۱۳) (برهان الحق صفحه ۲۹ سطر ۱۵):

«دَدَه رَجَبِ إِسْتَنْبُولِي»:

إِسْتَنْبُولُ وِ إِسْتَنْبُولُ وِ إِسْلَامْبُولُ هر سه صحیح است. بالکسر

اول به ترکی قسطنطنیه میاشد (المنجد - آندراج).

زادگاه دده رجب (دفتر ل ص ۶۲).

مستند ردیف (۱۴) (برهان الحق صفحه ۳۱ سطر ۱۷):

«گام آساب»:

ضمن کلام نرکه شهنشا «میرد آزمایش کردشی و معضآ و یا

مه سنآ و یا معسنآ و یا ماسنآ و»

یعنی «جهت آزمایش یارانش برودخانه گام آساب فرو رفت» و الا

غرق نشد، بجای دیگر سر در آورد - (دص ۱۱) - (ت ص ۱۴۹)

- (ل ص ۲۴۴) - (م ص ۲۵۶) - (ن ص ۹۰).

بنا بمراتب، در دفترهای کلام فوق الذکر، بجای گاماساب یا

گام آسیاب بعضی معضآ و بعضی مه سنآ نوشته شده است.

معض (بفتح تین) و معض (بفتح میم) به لغت عرب خشنماکی و

دشواری - آو به لغت کردی یعنی آب - با این ترکیب معضآ و یحی

آب خشنماک و دشوارگذر.

مه سنآ و به لغت فارسی یعنی بسیار بزرگ چونکه مه بزرگی

است، و سنآ و بسیاری.

بنا بتوجیه فوق، اگر (معضآ و) صحیح باشد، بمناسبت فرورفتن

شاه خوشین در گاماساب است. و اگر (مه سنآ و) صحیح باشد، تناسب

با طول و عرض و عمق رودخانه مزبور دارد.

مستند ردیف (١٥) (برهان الحق صفحہ ٣٢ سطر ١٢):

«غِنَاء»:

١- در کتب لغت: (آندراج - باب غناء) - (کنز اللغه - باب غناء) - (مجمع البحرين - باب غناء) - (نهایت اللغه ابن اثیر - باب غناء) - (منتھی الارب - باب غنی) - (المنجد - باب غنی) - (قاموس - باب غنی) - (شرح قاموس - باب الغنی).

٢- در کتب احادیث و اخبار: «غناء حرام - غناء جایز - صوت حسن»

اول - «غِنَاء حرام» (برهان الحق صفحہ ٣٢ سطر ٢):

بستان السیاحه (ص ٣٧٨ س ١) - فقیه (ص ٣٨٢ س ٦) دافی و مجلد ١٠ (ص ٣٢ س ٣٥ و ص ٣٣ س ١٦) - کافی (ص ١١٩ س ١٩ ج ٥ فروع کافی).

«فیه الضجیعہ... وَلَا یَدْخُلُ فِیْهِ الْمَلَأُکَةُ» - «فیه الفجیعہ

... وَلَا یَدْخُلُهُ فِیْهِ الْمَلْکُ»:

بستان السیاحه (ص ٣٧٨ س ١٣) - دافی و مجلد ١٠ (ص ٣٣ س ١٧) - کافی.

«سَمَاعُ اللَّهْوِ وَالْغِنَاءِ...»:

بستان السیاحه (ص ٣٧٩ س ١) - دافی و مجلد ١٠ (ص ٣٣ س ٣٠) - کافی.

«اهل الفسق و التکبایر» «و اهل التکبایر» «و اهل التکبایرین

(مجمع البیان):

بستان السیاحه (ص ٣٧٥ س ٨) - کافی (ص ٥٩٩ س ١) - دافی و مجلد ٥ (ص ٢٦٧ س ١١) - تفسیر مجمع البیان (ص ١٦ س ٢٦) - تفسیر صافی (ص ١٧ س ١٣).

دوم - «غناء جازز» (برهان الحق صفحه ۳۵ سطر ۱۴):

بستان السياحه (ص ۴۷۴ س ۲۶) - کافی (ص ۵۹۸ س ۲۶) -

مجمع البيان (ص ۱۶ س ۳۲) - صافی (ص ۱۷ س ۱۴).

«رَجَعُ صَوِّكَ بِالْقُرْآنِ... بِهِ تَرْجِعَا» «وَرَجَعُ بِالْقُرْآنِ
صَوِّكَ... فِيهِ تَرْجِعَا»:

بستان السياحه (ص ۴۷۵ س ۲۰) - کافی (ص ۵۹۹ س ۲۵)

- دافی و مجلد ۵ (ص ۲۶۶ س ۳۲) - صافی (ص ۱۷ س ۱۲).

جعفر الحمیری (نقل از کتاب قرب الاسناد عبدالله بن جعفر
الحمیری):

بستان السياحه (ص ۴۷۵ س ۲۹).

«لَيْسَتْ بِهِ... فِيهِ الرَّجَالُ» «لَيْسَ بِهِ... عَلَيْهَا الرَّجَالُ»:

بستان السياحه (ص ۴۷۶ س ۶) - فقيه (ص ۳۵۴ س ۲۹) -

دافی و مجلد ۱۰ (ص ۳۳ س ۲) - صافی (ص ۱۷ س ۱۹) - تهذيب
دافی.

«عَنْ كَسْبِ الْمُغْنِيَاتِ...»:

بستان السياحه (ص ۴۷۶ س ۱۱) - دافی و مجلد ۱۰ (ص ۳۲

س ۴۴) - کافی.

«أَشْتَرِي الْمُغْنِيَةَ...»:

بستان السياحه (ص ۴۷۶ س ۱۷) - دافی و مجلد ۱۰ (ص ۳۵

س ۲) - کافی - تهذيب.

«عَنِ الْغِنَاءِ فِي الْفِطْرِ...»:

بستان السياحه (ص ۴۷۶ س ۲۴).

سوم - «صَوْتُ حَسَنٍ» (برهان الحق صفحه ۳۷ سطر ۱۵):

بستان السياحه (ص ۴۷۷ س ۱۳) - کافی (ص ۵۹۹ س ۱۶) -

- دافی و مجلد ۵ (ص ۲۶۶ س ۳۵) - مجمع البیان (ص ۱۶ س ۳۰) - صافی (ص ۱۷ س ۸).
- «إِنَّ حَسْنَ الصَّوْتِ زِينَةٌ لِلْقُرْآنِ»: مجمع البیان (ص ۱۶ س ۲۹).
- «زَيَّنُوا الْقُرْآنَ بِأَصْوَاتِكُمْ»: مجمع البیان (ص ۱۶ س ۲۵) - صافی (ص ۱۷ س ۱۴).
- «حَسَّنُوا الْقُرْآنَ... حُسْنًا»: بستان السیاحه (ص ۴۷۷ س ۲۷).
- «لَمْ تَعْطَ أُمَّتِي... وَالْحِفْظُ»: بستان السیاحه (ص ۴۷۷ س ۲۵) - کافی (ص ۵۹۹ س ۱۳) - دافی و مجلد ۵ (ص ۲۶۷ س ۱).
- «لَا يَجُودُنَّ لِيَشِيءُ...»: بستان السیاحه (ص ۴۷۷ س ۱۴).
- «... قِرَائَتُهُ سِرِّيَانِيَةٌ بِصَوْتٍ حَسَنٍ»: بستان السیاحه (ص ۴۷۶ س ۲۶).
- «عَنْ شَرَاءٍ جَارِيَةٍ لَهَا صَوْتُ...»: بستان السیاحه (ص ۴۷۷ س ۹) - فقیه (ص ۴۸۲ س ۲۰) - صافی (ص ۱۷ س ۱۸) - دافی و مجلد ۱۰ (ص ۳۵ س ۴).

مستند ردیف (۱۶) (برهان الحق صفحه ۴۱ سطر ۱۵):
«سَان»:

بمعنی سامان و غیره آمده - سامان هم معانی مختلفه دارد از جمله: (دولت، ثروت، نظام، ترتیب)؛ باعتباری هم (پادشاه).
مستند سان و سامان: (آندراج - فرهنگ انجمن آرای ناصری - برهان قاطع).

مستند پادشاه: (آندراج باب پادشاه).

مستند ردیف (۱۷) (برهان الحق صفحه ۴۲ سطر ۱۶):
«سنین عمرش تا سیصد سال گفته اند».

راجع به سیصد سال سر، مستند باین کلام است: «أَوْ كَوَيْ أَوْ أَرَامَانَ - بَارَغَمَائِ شَامٍ وَسَتَنَ أَوْ كَوَيْ أَوْ أَرَامَانَ - ذَاتِ خُدَائِي قَانِعُ غَلَامَانَ - سَيْصِدَ سَالٍ سِرِّ جِي كَسَّ وَ پِيَشُ فَنَزَانَ» یعنی «بارگاه پرتو نور ذات خدائی، برای اقناع یاران، در کوی اورامان، به نظر حضرت سلطان، تا سیصدسال جلوه گر بود، لیکن ظاهرینان پی بآن اسرار نبردند» (د ص ۶۵) - (ت ص ۱۷۹) - (ل ص ۱۰) - (م ص ۱۵۵) - (ن ص ۳۴).

توضیح آنکه: در دفتر (ن ص ۳۴)، بجای سیصد سال پانصد سال نوشته است.

بنا بمراتب، از مفاد کلام سرانجام فوق، چنین مستفاد میشود: سیصدسال مزبور عمر طبیعی نیست زیرا فرموده (سیصدسال سر بود) نه سیصد سال عمر کرد. شاید منظور از سیصد سال یا پانصدسال این باشد:

چون شهرت دارد حضرت سلطان اسحق بعد از طی دوران زندگانی عادی، در همان محل مرقد (ایوت حشار) از نظرها ناپدید شد، و از آن تاریخ به بعد، مدت سیصدسال یا پانصد سال در هر عصری، موصلین بحق، هنگام تشریف بآن مکان مقدس، قالب مثالی آنحضرت را مشاهده، و از فیض معنوی آن استفاده مینمودند، بهمین دلیل هم کلام اشاره به سیصدسال یا پانصدسال دارد.

اینکه در فصل هشتم این کتاب (ص ۵۰ ص ۳)، یکی بودن مرقد ایوت و سلطان اسحق را تذکر داده، مربوط بهمین موضوع میباشد. بنا بر این، محل دفن و مدت عمرش، محققاً معلوم نیست.

مستند ردیف (۱۸) (برهان الحق صفحه ۴۴ سطر ۹):

«أَلَسْتُ جَرِيكُمْ... الْإِيه» (سوره ۷ آیه ۱۷۲):

شأن نزول آن بشرحی است، مفسرین (عامه و خاصه) تفسیر کرده اند.

از جمله تفاسیر زیر است:

- ۱- کتب تفاسیر عامه: جامع البیان طبری (جلد ۹ و ۱۱ ص ۱۱۰) -
کشاف (جلد اول ص ۵۸۶) - کشف الاسرار (جلد سوم ص ۷۸۰) -
فخر رازی (جزء ۱۵ ص ۴۶) - التسهیل (جلد اول جزء الثاني ص
۵۳) - بیضاوی (جلد اول جزء الثاني ص ۲۴۹) - الجواهر (جلد
دوم جزء ۴ ص ۲۰۶).
- ۲- کتب تفاسیر خاصه: مجمع البیان (جلد دوم ص ۴۹۶) - جوامع الجامع
(ص ۱۵۹) - ابوالفتوح رازی (جلد پنجم ص ۹) - منهج الصادقین
(جلد اول ص ۵۹۳) - البرهان (جلد دوم ص ۴۷) - صافی (ص ۱۷۴)
- صفی (جلد اول ص ۳۸۸) - بیان السعاده (ص ۳۰۷).

مستند ردیف (۱۹) (برهان الحق صفحه ۴۴ سطر ۱۲):

«دوران جان و بنی جان»:

قبل از خلقت آدم در زمین موجود بوده اند، که در قرآن بنام
(جان) و (جن) و (جِنَّه) نامیده شده اند، لذا آیات مربوطه بآنان
اینست:

۱- راجع به جان: «وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ... مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ - وَ
الْجَانَّ خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ مِنْ نَارِ السَّمُومِ» یعنی «به تحقیق آفریدیم
آدمی را از گل خشک تیره بدبو - و جن را بیافریدیم از پیش از
آتش بی دود» (سوره ۱۵- آیه ۲۶ و ۲۷). و بهمین مفاد است (سوره
۵۵- آیات ۱۵ و ۳۹ و ۵۶ و ۷۴).

۲- راجع به جن، این آیات است: (سوره ۶- آیات ۱۰۰ و ۱۱۲ و
۱۲۸ و ۱۳۰) - (سوره ۷- آیه ۳۸ و ۱۷۹) - (سوره ۱۷- آیه
۸۸) - (سوره ۱۸- آیه ۵۰) - (سوره ۲۷- آیه ۱۷) - (سوره
۳۴- آیه ۱۲ و ۱۴ و ۴۱) - (سوره ۴۱- آیه ۲۵ و ۲۹) - (سوره
۴۶- آیه ۱۸ و ۲۹) - (سوره ۵۱- آیه ۵۶) - (سوره ۵۵- آیه
۳۳) - (سوره ۷۲- آیه ۱ و ۵ و ۶).

۳- راجع به چینه، این آیات است: (سوره ۷- آیه ۱۸۴) - (سوره ۱۱ - آیه ۱۱۹) - (سوره ۲۳- آیه ۲۵ و ۷۰) - (سوره ۳۲- آیه ۱۳) - (سوره ۳۴ آیه ۸ و ۴۶) - (سوره ۳۷- آیه ۱۵۸) - (سوره ۱۱۴ - آیه ۶).

و نیز در کتب اخبار و تواریخ ذکرشان هست، از جمله (روضه الصفا - حبیب السیر - ناسخ التواریخ) میباشد.

خلاصه آنکه گروه جان موجود گشتند، و بعد گروه بنی جان از نسل جان بدنیا آمده اند، سپس جنس بشر آفریده گشته، که خلقت قوم جان از (نار) یعنی آتش و بشر از خاک است.

مستند ردیف (۲۰) (برهان الحق صفحه ۵۰ سطر ۳):

«و حکایاتی در این خصوص دارند»:

از جمله آن حکایات مطالب زیر است:

۱- موضوع سیصد سال سر بودن حضرت سلطان اسحق مندرجه در مستدردیف ۱۷ این کتاب است که ضمن تطبیق بامستندات، مذکور گشته.
۲- بعقیده اغلب فرقه اهل حق آنکه: آن ظهور موعودی که هر گروهی از ادیان و اهل ایمان بنحوی انتظارش دارند، در آن هنگام ایوت مذکور، با قالبی از نور، مانند اصحاب کهف از خواب مخمور، باذن حی غفور، بیدار و هشیار گشته، آن کسی اهل حق است و حقش منظور، برای حضور در آن جشن باهر السرور، با جار یاری، جمع-آوری مینماید. از اینرو ملقب به ایوت هشیار گردیده.

۳- روز حشر نیز ایوت هشیار، حشار میشود، و عموم اهل حق بیانگ او محو لقای یار میگرددند. از اینرو ملقب به ایوت حشار شده است. دلیل مطالب فوق، در کلام بزرگان اهل حق بسیار است، منجمله این کلام حضرت سلطان است که میفرماید: «مُصْطَفَى قِصَاصِ رَوْزِ مَحْشَرٍ - إِتَوَكَّا جَارُ كَيْشِ يَنْبَرِي يَكْتَرَنَ» (ص ۹) - (ل ص

(۲۴) - (۲ ص ۵۴).

شیخ امیر فرماید: «قَا نَحِيْرُوْا بِنَانِكُمْ اِيْتُوْا حَشَارًا - بِنَانِكُمْ
كُوْتَاهُ كَمْ نَمِيْمُوْا وَكَاْرًا» (۲ ص ۲۷۶).

مستند ردیف (۲۱) (برهان الحق صفحه ۵۵ سطر ۵):

«عَهْدٌ وَ مِيْثَاقٌ»

الف - آیات قرآنی که کلمه (عهد) در آنها ذکر شده است:

(سوره ۲ - آیه ۲۷ و ۴۰ و ۸۰ و ۱۰۰ و ۱۲۴ و ۱۲۵ و ۱۷۷) -
- (سوره ۳ - آیه ۷۶ و ۷۷ و ۱۸۳) - (سوره ۶ آیه ۱۵۲) -
- (سوره ۷ - آیه ۱۰۱ و ۱۳۴) - (سوره ۸ - آیه ۵۶) - (سوره ۹ -
آیه ۱ و ۴ و ۷ و ۱۲ و ۲۵) - (سوره ۱۳ - آیه ۲۰ و ۲۵) -
- (سوره ۱۶ - آیه ۹۱ و ۹۵) - (سوره ۱۷ - آیه ۳۴) - (سوره
۱۹ - آیه ۷۸ و ۸۷) - (سوره ۲۰ - آیه ۸۶ و ۱۱۵) - (سوره
۲۳ - آیه ۸) - (سوره ۳۳ - آیه ۱۵ و ۲۳) - (سوره ۳۶ - آیه
۶۰) - (سوره ۴۳ - آیه ۴۹) - (سوره ۴۸ - آیه ۱۰) - (سوره
۷۰ - آیه ۳۲).

ب - آیات قرآنی که کلمه (میثاق) در آنها ذکر شده است:

(سوره ۲ - آیه ۲۷ و ۶۳ و ۸۲ و ۸۳ و ۹۳) - (سوره ۳ - آیه ۸۱
و ۱۸۷) - (سوره ۴ - آیه ۲۱ و ۹۰ و ۹۲ و ۱۵۴ و ۱۵۵) -
- (سوره ۵ - آیه ۷ و ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ و ۷۰) - (سوره ۷ - آیه
۱۶۹) - (سوره ۸ - آیه ۷۲) - (سوره ۱۳ - آیه ۲۰ و ۲۵) -
- (سوره ۳۳ - آیه ۷) - (سوره ۵۷ - آیه ۸).

مستند ردیف (۲۲) (برهان الحق صفحه ۵۶، سطر ۴):

«قضیه قرار گرفتن کره زمین بر شاخ گاو - گاو بر ماهی

- ماهی بر حجر»

سلطان فرماید: «بِنِيَامِ كُو پِيرِ شَاهِي - رَهْنَمَايُ يَارَانِ كُو پِيرِ شَاهِي - بِيَدِي چَنِيشان لَفْظِ گَوَاهِي - چَه لَوْح و قَلَمِ چَه گَوُ قَا مَاهِي - و اِقْرَارِ مَيَوْمِ خَوَاهِي فَخَوَاهِي - مَارُومِ اَوْ بِيَاطِ ذِيَلِ رُوشِنَايِي» یعنی حضرت سلطان خطاب به پير بنيامين فرمايد، «تو پير بر پادشاه و رهنمای یاران هستيد - به یاران با لفظ شرط گواهی دهید - که از لوح و قلم تا گاو ماهی - بنيانش بر اقراری است، ضمن وعده ظهور برای روشنی قلوب یاران، داده شده. بعبارة اخرى، بآن شرط و اقراری که بنام لوح و قلم تا گاو ماهی گذاشته شده است، گواهی دهید» - (ت س ۱) - (ل س ۱۹) - (م س ۴۷).

آنگاه در تأیید فرمایش حضرت سلطان، مصطفی داودان فرماید:

«بِنِيَامِ چَه هَوَا - وَ حَكْمِ خَوَا جَامِ. بِنِيَامِ چَه هَوَا - چَه لَوْحِ وَ قَلَمِ قَا دَارِ الْفَنَّا - هَفْتِ طَبَقِ زَمِينِ هَمِ چَرخِ سَمَا - چَه قَطْبِ يَقِينِ چَه خَوَرُو چَه مَاه - بِنَدَنِ وَ مَعْجَزِ قَايِ بِيَهْمَتَا» یعنی «باذن خالق و خواجای خود، فضای لایتهای را از لوح و قلم تا دارالفنا، اعم از هفت طبقهای زمین و آسمان و قطبین یقین گردش خورشید و ماه - تماماً سير کردم مگي متكي و قائم به امر و معجز تاي بيهمتا دیدم، لاغير» - (س ۱۰) - (ل س ۲۰) - (م س ۴۹).

ایضاً حضرت سلطان رابع به خلقت عالم و آدم فرماید:

«رَهْنَمَا قَا قَا - مِيرْدَانِ اَزَلِ پِيرِ شَرَطِ رَهْنَمَا قَا قَا - آسْمَانِي پُودِ زَمِينِي قَا قَا - آب و خاك و باد و آتشي جامه جَهَانَا»

یعنی «ای مردان حق بدانید، پیر بنیامین شرط رهنمای شما است - و بهمان شرط، تار و پود زمین و آسمان برقرار است - که آب و خاک و باد و آتش (چهار عناصر) موجب خلقت ماده و صورت جهانیان می‌باشد».

سپس پیر موسی در تأییدش فرماید: «كشَانْ كَشَانَا - اِيْ بِنَا
بِنِيَادْ كَشَانْ كَشَانَا - يَارْ دَاوُدْ غُلامِ بَرَّةِ دِيوَانَا - آبْ وَخَاكْ
وَ بَادْ وَ آكِشْ جِسْمَا ، زَرَدَهٗ مِلْ جَانَا» یعنی «کشیدن نقشه جهان
و بنای بنیاد آن، به اقراری که منی بر ارادهٔ پادشاه لم یزلی و شرط
و ایمان پیر ازلی است - از آب و خاک و باد و آتش، ماده و صورت
جسمانی را، و از مبدأ فیض ربوبی عالم مجردات و ارواح رحمانی
را، بنام (زرده گیل) ایجاد فرمود» - (ت ص ۱۳۷) (ل ص ۲) -
(م ص ۳۷).

ماحصل آنکه: گاو، ماهی و حجر همانا شرط و اقرار و یابس
ازلی هستند.

مستند ردیف (۲۳) (برهان الحق صفحه ۵۶ سطر ۸ و صفحه ۶۰)
«سَرَّ سِپَرْدَنْ»:

کلام سرانجام، راجع به موضوع یابس سر سپردن عالم ذکر فرماید:
«بِيْ مَخَاوَانْ مَخَاوِيْ - مَخَاوْ بِيْ مَخَاوَانْ بِيْ مَخَاوَانْ مَخَاوِيْ - قَا سَرَّ
كَسْبَارِيْ كِرْدَهٗ وَ لَوِيْ - قَا حَقَّ كَشْنَسِيْ دُوِيْرْ جَهْ مِشْتْ بَاوِيْ
- هَرَّ سَرِيْ كَلُوْ اَوْ حُضُوْرْ جَمَّ - كَسَنْجُوْ وَ دَسْ خَلِيْفَهٗ وَ خَادِمْ
- بِيْشَكْ اَوْ سَرَهٗ وَ طُوْمَارْ كِيْبَنْ - وَ رُوژْ حِسَابْ وَ شِمَارْ كِيْبَنْ»
- (ت ص ۱۹۱) - (م ص ۱۱۴) - (ن ص ۷۶).

کلام فوق، بروایتی پیر بنیامین و بروایتی داود فرماید.

ایضاً پیر بنیامین فرماید: «بِیْ بُوقَةِ یَارِیْ - مِیْرَدَانِ مَعْرَانِ
بِیْ بُوقَةِ یَارِیْ - جِزَائِلَانِ آرْکَلَانِ خَاوَقْدِ یَارِیْ - وَ رِدَارِ رَاسْتِیْ
وَ بَرْدِ یَارِیْ... الخ».

ایضاً پیر موسی فرماید: «بُوقَةُ كَوَابِهْ - هَرِ یَارِیْ یَارَنْ
بُوقَةُ كَوَابُجُو - سَرِ سِیْرَدَهْ بُو چَهْ گِیْمَانِ سَوَابُجُو - كِرْدَارِشْ
پِیْشِ بُو نَازِشِ زَوَابُجُو... الخ» (ن ص ۲) - (ل ص ۱۹) - (م ص ۴۸).

اولاً - باید دانسته شود، تشبیه بشر را به گاو، و پیر و دستگیر را
به بوته، من باب مثل است نه تنزیل شأن. زیرا در قواعد علمی و
ادبی، تشبیهات خالی از اشکال بلکه مستحسن میباشد، چنانکه بقول
معروف «در مثل مناقشه نیست». مضافاً قرآن مجید هم میفرماید
«إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْسِبُ أَنْ يُضْرَبَ مِثْلًا مَّا بَعُوضَةٌ فَمَا هُوَ بِهَا»
یعنی «بدرستی که خدا پروا ندارد اینکه بزند مثلی که باشد از پشه و
آنچه برتر از او باشد» - (سوره ۲ - آیه ۲۶).

ایضاً «وَ لَقَدْ ضَرَبْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ
لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ» یعنی «بتحقیق زدیم برای مردم در این قرآن از
هر مثلی شاید پندگیرند».

ثانیاً - مثل زدن به گاو و بوته در اینجا بدین لحاظ است: چون
اگر گاو، نگهبانی نشود، قطعاً ویلان یا طعمه درندگان میشود. و اگر
هنگام سقوط هم، دستگیری نباشد، مواجهه با خطر حتمی است.
روی این اصل میفرماید: اگر اهل حق در حضور جسم، توسط پیر و
دلیل و بوسیله خلیفه و خادم، با آداب مقرر سر نسیار، سرگردان
خواهد بود.

مستند ردیف (۲۴) (برهان الحق صفحه ۸۹ سطر ۴):

«آیات قرآنی که در فضیلت ذکر نازل شده است»

- (سوره ۲- آیه ۱۵۲) - (سوره ۳- آیه ۴۱ و ۱۳۵ و ۱۹۱) -
 (سوره ۴- آیه ۱۰۳) - (سوره ۷- آیه ۵۵ و ۲۰۵) - (سوره ۸-
 آیه ۲) - (سوره ۱۱- آیه ۱۱۴) - (سوره ۱۳- آیه ۲۸) -
 (سوره ۱۷- آیه ۴۶) - (سوره ۱۸- آیه ۲۸) - (سوره ۲۱-
 آیه ۷) - (سوره ۲۲- آیه ۳۵) - (سوره ۲۴- آیه ۳۷) - (سوره
 ۲۶- آیه ۲۲۷) - (سوره ۲۹- آیه ۴۵) - (سوره ۳۳- آیه ۲۱
 و ۳۵ و ۴۱ و ۴۲) - (سوره ۳۷- آیه ۱۴۳) - (سوره ۵۱- آیه
 ۵۵) - (سوره ۵۳- آیه ۲۹) - (سوره ۶۲- آیه ۱۰) - (سوره
 ۶۳- آیه ۹) - (سوره ۷۲- آیه ۸) - (سوره ۷۶- آیه ۲۵) -
 (سوره ۸۷- آیه ۹ و ۱۵ و ۲۱) - (سوره ۸۸- آیه ۲۱) - (سوره
 ۹۴- آیه ۴). جمعا ۲۳ آیه.

مستند ردیف (۲۵) (برهان الحق صفحه ۹۱ سطر ۱۱):

«الَّذِينَ آمَنُوا وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ... (الایه)» (سوره ۱۳-
 آیه ۲۸)

کتب تفاسیر مورد استناد برای تفسیر آیه فوق اینست:

- طبری (جلد ۷ جزء ۱۳ ص ۱۴۵) - کشاف (جلد ۲ ص ۱۶۶) -
 انصاری (جلد ۵ ص ۱۹۴) - فخر رازی (جلد ۱۹ ص ۴۸) - التسهیل
 (جلد اول جزء دوم ص ۱۳۵ س ۱) بیضاوی (جلد ۳ و ۴ جزء سوم
 ص ۶۸ س ۲۳) - الجواهر طنطاوی (جلد ۴ جزء هفتم ص ۱۶۲ س ۳)
 - مجمع البیان (جلد ۳ ص ۲۹۰) - جوامع الجامع (ص ۲۲۵) -
 ابوالفتوح رازی (جلد ۶ ص ۸۲) - منهج الصادقین (جلد ۲ ص ۱۳۱)
 - البرهان (جلد ۲ ص ۲۹۱) - صافی (ص ۲۳۵) - صفی (جلد اول
 ص ۵۵۷ س ۶) - بیان السعاده (ص ۳۹۵).

مستند ردیف (۲۶) (برهان الحق صفحه ۹۹ سطر ۲):

«اعضای حرام و مکروه ذبیحه حیوان حلال گوشت»

این اعضاء عبارتند از: ۱- خون، ۲- ذکر، ۳- خایه، ۴- فرث، ۵- طحال، ۶- مثانه، ۷- مراره، ۸- مشیمه، ۹- فرج، ۱۰- علبا، ۱۱- نخاع، ۱۲- اشجاع، ۱۳- غدد، ۱۴- خرزة الدماغ، ۱۵- حدق، ۱۶- کلیه، ۱۷- گوش دل.

چون راجع به حرام و مکروه اعضای مورد بحث که جمعاً ۱۷ رقم میباشد، اقوال مختلفه هست، لذا بااستاد کتب فقهیه، منجمله (شرح لمعه، شرایع، جامع عباسی، کفایت الایتام، تبصره علامه)، آنچه از آنها هر یک حرام میدانند، بشرح زیر است:

شرح لمعه (جلد دوم ص ۲۳۶ س ۳)، رقم های (۱ تا ۵) یقیناً حرام و هفت رقم دیگر خبیث.
شرایع (ص ۲۷۰ س ۱)، از رقم (۱ تا ۵) حرام، از (۶) لغایت (۸) متردد.

جامع عباسی (ص ۲۲۶ س ۳۱)، از رقم یک لغایت رقم ۶ باضافه رقم ۹ حرام.
کفایت الایتام (ص ۷۷۲ س ۲۱)، از رقم (۱ تا ۵) حرام، بقیه محل اختلاف.

تبصره علامه (ص ۱۵۷ س ۱۷).

توضیح آنکه، در دفتر اصولات مرحوم ابوی (ص ۱۰۰) میفرماید: «روده حرامش ذکر و زهره - آبگیر و سرشک خون بی بهره» حرام میباشد.

مستند ردیف (۲۷) (برهان الحق صفحه ۱۰۶ سطر ۱۴):

«مغز سر گاو»

در کلام سرانجام فرماید: «بَوَسَّهٖ مَرْمُوهٗ دَاوُدَ رَهْبِرًا - حَرَامٌ مَغْزٌ تَاوُ حَلَالٌ مَغْزٌ مَرٌّ - يَوْمَگَهٗ سَرِّ تَاوُ حَرَامِشَانِ كَرْدٌ - هَر چِهٖ مَوْرُومَارُو اَوْ تَنَظَّرُ» یعنی «چنین فرماید داود رهبر - حرام است خوردن مغز سر گاو - و حلال است خوردن مغز سر گوسفند - از این جهت مغز سر گاو را حرام کرده اند - هر چه میخورد بنظر آورد ، که غرض از (هر چه میخورد بنظر آورد) آنکه ، از درك زشت و زیبای حوادث مانند بشر است .» (ت ص ۴۶) - (ل ص ۹۰) - (م ص ۷۹) - (ن ص ۸۹).

مستند ردیف (۲۸) (برهان الحق صفحه ۱۰۸ سطر ۱۰):

«أَوَّلٌ وَ آخِرٌ يَارُ»

در قرآن مجید (سوره ۵۷ - آیه ۳) اشاره بذات اقدس باری تعالی میباشد که میفرماید: «هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَ هُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ».

و نیز در اصول کافی (ص ۵۶ س ۱) و در ترجمه کمره ثی جلد اول (ص ۲۱۰ س ۲) مینویسد:

احمد بن ادریس ، عن محمد بن عبد الجبار ، عن صفوان بن يحيى ، عن فضل بن عثمان ، عن ابن ابي يعفور ، قال : سألت ابا عبد الله (ع) عن قول الله عز وجل «هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ» وقلت : اما الاول فقد عرفناه و اما الاخر فبين لنا تفسيره ، فقال :

انه ليس شيء الا يبس او يتغير او يدخله التغير والزوال او ينتقل من لون الى لون و من هيئته الى هيئته و من صفته الى صفته و من زيادة الى نقصان و من نقصان الى زيادة الا رب العالمين فانه لم يزل ولا يزال بحالة واحدة، هو الاول قبل كل شيء و هو الاخر على ما لم يزل ولا يختلف عليه الصفات والاسماء كما تختلف على غيره . مثل الانسان الذي يكون ثراباً مرة و مرة لحمياً و دماً و مرة رفاتاً و رميماً كالبر الذي يكون مرة بلحاً و مرة بسرأ و مرة رطباً و مرة تمرأ فتتبدل عليه الاسماء والصفات والله جل و عز بخلاف ذلك.

یعنی ابن ابی یغفور گوید، از امام صادق (ع) از قول خدای عزوجل «هو الاول والاخر» پرسیدم، گفتم اما معنی اول را میدانیم و اما کلمه آخر را شما برای ما معنی کنید. فرمود مطلب اینست که هر چیزی جز خدا نابود شود، یا دیگرگونه گردد، یا تغییر و زوال در آن راه یابد، یا رنگ برنگ شود، یا دُست و وصف خود را عوض کند، و یا از فزونی بکاهش گراید و از کاستی بفزونی – همان پروردگار جهانیان است که از اول تا ابد بیک حال است. او است اول پیش از هر چیز، او است آخر همه، چنانچه همیشه بوده است. اوصاف و نمایشات او مختلف نگردد، چنانکه از دیگران. مثلاً انسان یکبار خاك باشد و یکبار گوشت و خون و یکبار استخوان پوسیده و خاکستری. و مثلاً خرماي نارس یکبار کرف است و یکبار غوره و یکبار دطب شیرین و تر، و یکبار خرماي خشك، پس تبدیل می یابد بر او اسمها و صفات را و خدای جل و عز بر خلاف آن است.

مستند ردیف (۲۹) (برهان الحق صفحه ۱۰۸ سطر ۱۸):

«مَسَّحٌ»:

در قرآن مجید (سوره ۵-آیه ۶) میفرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ وَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ... الْإِيه» یعنی «ای آنانکه ایمان آوردید و وقتی که برخاستید بسوی نماز بشوید رویها و دستهای خود را تا آرنجها و بمالید سرها و پایهای خود را تا دو قاب پا...».

مضافاً در (سوره ۴-آیه ۴۳)، قسمت اخیر آیه، راجع به تیمم میفرماید «فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا فَامْسَحُوا بِوُجُوهِكُمْ... الْإِيه» یعنی «پس تیمم کنید بخاک پاکیزه و بکشید به رویهای خود...».

مستند ردیف (۳۰) (برهان الحق ص ۱۱۸ س ۵):

«تمام قسمت‌ها بتساوی و بدون تبعیض باشد»

راجع به قسمت کردن نذر توسط خلیفه که باید بتساوی و بدون تبعیض باشد، سلطان فرماید: «سَرَّجَمٌ صَاحِبٌ مُورٌ - پَوَسَةٌ كَرْدِشَانِ كَوٌ وَ صَاحِبٌ مُورٌ - اَكْرَبٌ بِعِيشِي كَنَگْ خَلْقٌ وَ زورٌ - كَسٌ شَانِ كَيُو يَارَانِ زَبْنِ كورٌ - بَشٌ دَر كَوٌ وَ سَنَگٌ - هَر قَا بَشٌ مَدِي بَشٌ دَر كَوٌ وَ سَنَگٌ - اَكْرَبٌ بِنَوِشِي پِيَالَه هَفْتَر دَنَگٌ - اَمَانَتٌ فَرَضَن مَكْمِلَه چَه رَنَگٌ» یعنی «ای کسیکه برای سقام جم و قسمت کردن نذر، صاحب مهر و فرمان شده‌اید، ولو با اعمال نیک و سعی و اندرز شما مخلوق ذهن کور بند نگیرد، لیکن هر آنچه

قسمت نذر میدهید، قصدت این باشد بمنزله سنگ و ترازو قرار
گیرید. اگر پیاله زهر هفت رنگ از مخالفت و شماتت منافقان و دو-
رنگان بنوشید برنو فرض است چنان حلیم و بردبار باشید، از رنگ
اصلی حقیقت برنگردید.» (م ص ۱۱۲).

مستند ردیف (۳۱) (برهان الحق صفحه ۱۱۹ سطر ۱):

«خادم»

راجع بسوظیفه خادم و فرارش (کمک خادم) ، سلطان فرماید :
«فَرَّاشَانْ طَیَارْ - دَسْت و دِلُّ وِجْتْ بَکَرَهْ طَیَارْ - اَکْمَرِیْنُونِیْ
پِیَالَهْ و زَارْ - اَمَانَتْ فَرَضَنْ مَکِیْلَهْ چَه نَمَارْ» یعنی «ای خادمان
و کمک خادمان، باید دست و دل طیار و آماده بخدمت بی ریا طلباً
لمرضاة الله باشید - و اگر از نااهلان پیاله زهر هم بنوشید بپهر
نگرائید» (م ص ۱۱۲).

مستند ردیف (۳۲) (برهان الحق صفحه ۱۱۹ سطر ۹):

«هیچکس هم حق گرفتن قسمت اضافی ندارد»

بنیامین فرماید: «مُوسِیْ دَفْتَرْدَارْ - پَوَسَهْ کَرْدِشَانْ تَو و دَفْتَرْ
دَارْ - پَوَسَهْ مَرْمُو خَوَاجای کِرْدِ نَمَارْ - زِبَادَه بَشْ بَرَانْ
نَنُوپِسْ و کَطَارْ - هَر کَسْ بَشْ زِبَادِیْ و سَرُوپِسْ بَرُو -
پِنَادِشَامْ هَر مَرْتَرْ و کَقَصِیْرْ و مَنَاشْ تَو بَرُو» یعنی «ای محاسب گناه
و ثواب کسی که زائد بر قسمت و حق خودش (اعم از نذ و غیره)
طمع دارد و می برد، کردار نیک او را بحساب نیاورید زیرا تقصیر تعدی
بحق دیگران، قابل بخشش نیست» (م ص ۱۱۲).

ایضاً کلام سرانجام (خزانه) میفرماید: «شیءِ اَوْ بَشْ کرده
 - بَشْ کَرِ بِنِیَامِیْنِ شِیءِ اَوْ بَشْ کرده - هَر کَسْ کِهْ اَمَا بَشْ
 وِیَشْ بَرْدَه - بَشْ سُلْطَانَا نَزَاد نَمْرَدَه» ایضاً «بَشِشْ نِیَاوِیْ
 - بَشْ کَرِ بِنِیَامِیْنِ بَشِشْ نِیَاوِیْ - یُوِیْ وَ یُوِیْ زِیَادَه (زاده)
 دَاوِیْ - هَر کَسْ چَوْ بَشَه قَانِیْعْ نِیَاوِیْ - چَه جَمِ یَارِیَشَانْ
 رَاوِیْ» (د ص ۹۶) - (ل ص ۵۸).

رضبار مرمو: «ای بَشَه کرده - بَشْ کَرِ بِنِیَامِیْنِ اِیْ بَشَه
 کرده - هَر کَسْ کِهْ اَمَا بَشْ وِیَشْ بَرْدَه - بَشْ سُلْطَانَا نَزَاد
 نَمْرَدَه» ایضاً «بَشِشْ نِیَاوِیْ - بَشْ کَرِ بِنِیَامِیْنِ بَشِشْ نِیَاوِیْ
 - هَر کَسْ چَه بَشَه قَانِیْعْ نِیَاوِیْ - آذَه شَانْ چَه جَمِ یَارِیَشَانْ
 رَاوِیْ» (ت ص ۴۴) - (م ص ۷۷).

پیر موسی مرمو: «بَشِشْ نِیَاوِیْ - بَشْ کَرِ بِنِیَامِیْنِ بَشِشْ
 نِیَاوِیْ - نِیْمِیْ چَه نِیْمِیْ زِیَادَه دَاوِیْ - هَر کَسْ چَا بَشَه قَانِیْعْ
 بِنِیَاوِیْ - آسْمَانْ وَ زَمِیْنِ جَارِشْ نَتَاوِیْ».

پادشاه مرمو: «ای بَشَه کرده - بَشْ کَرِ بِنِیَامِیْنِ اِیْ بَشَه
 کرده - هَر کَسْ کِهْ یَاوَا بَشْ وِیَشْ بَرْدَه - یَارِ زِیَادَه بَشِشْ
 نَزَاد نَمْرَدَه» (ن ص ۲۹).

(توضیح آنکه: نِیَاوِیْ، گذاشتن و نِیَاوِیْ، ندادن است.)

مفاد فرمایش فوق‌الاشعار در کلام سرانجام آنکه: چون در زمان
 حضرت سلطان اسحق حسب الامر ایشان، قسمت کننده نذور پیر بنیامین
 بوده، و قسمت هر کس را به تساوی داده، روی این اصل چنانکه
 حضرت سلطان اسحق اشاره فرموده و پیر رضبار و پیر موسی نیز
 گواهی داده‌اند، هر فردی طبع قسمت زیادی داشته، از آن فیض

محروم و مردودگشته. بنابراین فرقه اهل حق باید همیشه در تقسیم و مصرف نذور خود، آن دستور را منظور دارند و الا مغضوب حق تعالی خواهند شد.

مستند ردیف (۳۳) (برهان الحق صفحه ۱۲۲ سطر ۱):

«آب چرخ جم ... استجاباً اورادی در این خصوص بخواند»
 کما اینکه بعضی میخوانند، و از آن جمله است: «کَوْنَر و طَهُورُ
 زَمَزَم و طَشارٌ - شَرَبْت جَمَّ جُو اَوَّلَ آخِرِ یَارِ».

توضیح آنکه منبع چشمه طشار، بین نوسود و شیخان میباشد، که
 نهر آن از جنب غربی مرقد حضرت سلطان اسحق یا (مرقد ایوت)
 عبور کرده، وارد رودخانه سیروان میشود.

مستند ردیف (۳۴) (برهان الحق صفحه ۱۴۶ سطر ۲):

«یَارَان مَگرِدِیْ اَوْ سُوَه سُوِی... الخ»
 رمز بار فرماید: «اَوْ مَرَّ نُویْ - یَارَنَی شَام و سَتَن اَوْ مَرَّ
 نُویْ - پَادِشَام دُوِیْ وَا جِنِیَامِیْن دُوِیْ - پِیرِ مُوسِیْ و زَبِیرِ
 دَاوُدْ هَمَّ نُویْ».

سلطان فرماید: «اَوْ سُوَه سُوِیْ - یَارَان غُلَامَان بِنَدِیْ
 مَگرِدِیْ اَوْ سُوَه سُوِیْ سَمَّوَشَن چِیچَک پَرِی دَاوُدِیْ - سِه رُوِزِیْ
 پِیرِ قَنَانِیْم اَوْ مَرَّ نُویْ».

بنیامین فرماید: «دَعَوَات نُویْ و لُطْف نُویْ».

سلطان فرماید: «دَاوُد و اِشَارَةُ شَاه و مِشَّت حَقِی - مِشْتِیْ

خَاكُ وَرَدَارِجَهٗ چِرَ قَالِيَجَهٗ قُدْرَتِيْ - وَدَسْتِ غَضَبِ بِشَانَشِ
 اَوْ قَوْمِ چِيچَكِيْ - يُوْ وَ يُوْ بُورَانِ خَارِجِيْ وَ لَيْبِيْ».

پیرموسی فرماید: «داود و اشاره شاه و مشت حقی -
 مِشْتِيْ خَاكُ وَرْدَانَسْتِ چَهٗ چِرَ قَالِيَجَهٗ قُدْرَتِيْ - وَ دَسْتِ غَضَبِ
 شَانَشِ اَوْ قَوْمِ چِيچَكِيْ - يُوْ وَ يُوْ بِرِيْ خَارِجِيْ وَ لَيْبِيْ -
 سِهٖ سَبِّ وَ سِهٖ رُوژِ كَنْتْ اَوْ تَارِيكِيْ - كَمَهٗ رَمَاوَهٗ بِيْ وَ
 رُوْسَنَائِيْ - قَرَشِ نِيَاوِيْ خَشَمِ اِلْهِيْ - سِهٖ رُوژِيْ اَوْ رُوْ بِيْ
 دَعْوَاتِ شَاهِيْ».

(د ص ۶۶ د ۶۸ د ۱۵۷) - (ت ص ۹۴) - (ل ص ۱۷ د ۱۸) -
 (م ص ۴۵) - (ن ص ۸۲).

یعنی، حضرت سلطان باتفاق پیر بنیامین و داود و پیر موسی،
 به غارنو بارگاهش قرار گرفت، چنین اعلام فرمود: جز به نقطه وحدت
 حق، به این سو و آن سو ننگرید - گرچه قشون ایل چپچک برای مبارزه،
 تعقیب ما آمده اند ولی بی اعتناء باشید - و آن سه روز صوم مخصوص
 را، با سه تن یارانم در این غار نو باید انجام دهم - بنیامین از
 طرف خود و یاران، دعوت و لطف سلطان را پذیرفت - سپس داود
 با اشاره شاه حقیقت و النجای بنیامین و گواهی پیرموسی، مِشْتِيْ خَاكُ
 از زیر قالیچه قدرتی حضرت سلطان برداشت، به قشون چپچک باشید،
 سه شبانه روز طوفان (توفان) و تاریکی بر آن قوم چپچکی رخ داد،
 در نتیجه آن انقلاب هوا و تاریکی، خودشان سبب تار و مار یکدیگر
 شدند - آنگاه تم و غبار بر طرف گشته، قرش خشم الهی بعمل آمده
 یعنی (گردآوری تفرقه‌ها)، از اینرو سه روزه مزبور موسوم به دعوات
 شاهی شد.

مستند ردیف (۳۵) (برهان‌الحق صفحه ۱۵۲ سطر ۴):

«نَكَرَدَشْ مُشْکِلْ كِرْدَشْ آسَانْ..... الخ»

داود فرماید: «هفت سردار چی ور ناز و یرده بین -
ویشان شناسان سر سپرده بین - رای دیده داری و سر برده
بین - و خدمت شاه صحبت کرده بین - هر هفت وزیران
بستیشان کمر - لوان او نظر پادشای پردیور - قلبی و
شایدین شاکه و شاه نظر - عیسی و شاه مراد پیره دلاور»
قلی فرماید: «ایند بو رازمان - ای برادران ایند بو
رازمان - گر وعده پادشان و دلاوزمان - امید یار بو و
پیشوازمان»

سلطان فرماید: «پیشواز یاران - فرمیزی مصطفاش کیانا
پیشواز یاران - یکبارچه اوری چه کردی واران - سه شب
و سه روز و کشان یاران» - بردان شفاعت فرمایند - «و غنیم
کردن - ویشان و ویشان و غنیم کردن - جام مرگ و دست
مصطفاش وردن - و چیر برق داغیان تسلیم کردن».

سلطان فرماید: «برین و انانیم برینشان کیشان چوستشان
لوا پیمه شان ایشان - خود و خودی خود و ست نه دیشان».
سلطان فرماید: «داود جله باور او نظر - قلبی و شایدین
شاکه و شاه نظر - عیسی و شاه مراد پیره دلاور».

بروایتی پیر شرط و بروایتی بردان فرمایند: «او کشانی برد
- فرمیزی یاران او کشانی برد - مرده سه روزه زنده شانی»

کَرْدَ - چِرِي سُرَّانَه عَيْدِ سَاهِي كَرْدَ».

بروایتی داود و بروایتی میردان فرمایند: «دَاشان گَواهی -
پِیر و پادشاه دَاشان گَواهی - و لَوْح و قَلَمَ نَه نَماوَ تَماهی
- نَماشان نِیا و عَیْدِ سَاهِي».

بنیامین فرماید: «بَارِ هَرَّاسَانِي - مَرَوَكِه نَوُو بَارِ
هَرَّاسَانِي - سِه رُوژَه رُوژَه قَوْل طاسَانِي - شَمِيش بَكَرْدِي
جَنُّن آسَانِي» ايضاً «كِرْدَش آسَانَن - نَكِرْدَش مَشِئَل كِرْدَش
آسَانَن - بَار كَعْبَه شَرِيف قِبَلَه خَاصَانَن - و عَشَق ياران
قَوْل طاسَانَن».

(د س ۶۸ و ۱۵۸) - (ت ص ۱۵ و ۱۷) - (ل ص ۴۳ و ۴۴ و ۴۶) -
(م ص ۱۰۵ و ۱۰۶).

یعنی: «هفت سرداری که پیش از این ناز پرورده بوده‌اند -
هنگامیکه خود را شناختند سر سپرده شدند - راه دیده‌داری و حق‌بینی
پیموده - در عالم معنوی و اتصال روحی درک مصاحبه حضوری
حضرت سلطان را نموده - آنگاه هر هفت نفر (باسامی مندرجه در
کلام) از مسکن خود برخاسته و کمر همت بسته - عازم خدمت شاه
پردیور برای جلب نظر گشته - لیکن در اثنای راه قلبی به سایر رفقا
گفت:

ای برادران راز و نیاز ما این باشد، در همین مجل که هستیم
(فوق قلّه شاهر) طلب بنشینیم - اگر آن وعده‌ای که پادشاه حقیقت
در مصاحبه کذائی داده، بدلخواه ما باشد - امید است حضرت سلطان
پیشواز ما بیاید - آنگاه قرمزی (که لقب سلطان به علامت پوشیدن
لباس غضب است) - به مصطفی مأموریت داد:

با حوالهٔ بلای آسمانی پیشواشان رفت - و بلای آسمانی

این بود:

بامر خدا یکپارچه ابر، گرداگرد آن هفت نفر فراگرفته، سه شبانه روز متوالی بر آنان بارش برف آمد - نتیجهٔ در زیر برف بی-جان شدند، زیر اخودشان متاع جان خود را به غانم قابض الالواح بادت مصطفی غنیمت وار غنیم کرده بودند (چون مالی کد به نهب و غارت عاید شود، غنیمت گویند) - سپس بنا به شفاعت رادمردان حق، حضرت سلطان فرمود:

آنابیکه در راه دین برین داز هستند (برین زخم مقرض است بگوسفند، هنگام چیدن پشم او، که خیلی دردناک است) - و پوست بدنشان رفته، استخوانشان درد آمده - البته چنین دردی به سبب خود آمدن، بخودی خود در درون آنان است - از اینرو فرمان به داود داده شد:

هفت نفر مورد بحث را بنظر بیاورد - لذا قرمزی که حضرت سلطان باشد، همان یاران شفاعت کننده را به کوه محل طلب نشستن هفت نفر مزبور برد، باذن الله مردگان سه روزه را زنده گردانید - و برای شکرانه جشنی برقرار نمودند - بافتخار این جشن گفته شد:

پیر و پادشاه به لوح و قلم تا گاو ماهی گواهی داده - نام آن جشن را به عید شاهی گذاردند - بهمین منظور پیر بنیامین فرماید:

در چنین موارد که آزمایش پیش آید، کسی که با راست هراسان نشود - این سه روز روزه هم بنام این یاران قبول طاسان است - شاها هم ای یاوران. این جشن آسان را انجام دهید - چونکه بجای آوردنش آسان و عمل نکردنش مشکل میباشد - اجرای این امر از طرف یار مانند کعبه شریف، قبله خاصان خواهد بود - چرا، به عشق و افتخار یاران جان باز قول لاسان برقرار گردیده.

مستند ردیف (۳۶) (برهان الحق صفحه ۱۴۶ سطر ۱۶)

«پیری رُو یارانِ آما او دلی... الخ»

سلطان فرماید: «پُوَلِي هَام مِيلِي - بِنْدِي بِنِيشِيم پُوَلِي هَام مِيلِي - دُوازْدَه وَ مَاه فَه دِلِي چَلِي - چِرِي رُوِي يَارَانْ آ مَا آو دِلِي» (بعضی بجای نه دلی چلی، هر چه نه چلی گویند) - معنی در متن کتاب است.

(د ص ۶۹ و ۱۵۸) - (ت ص ۱۷) - (ل ص ۴۶) - (م ص ۱۰۶) - (ن ص ۸۲).

شیخ امیر هم برای شناختن موعد حقیقی «دوازده و ماه نه دلی چلی» فرموده: «وَعَدَه شَاخْ شِمَارْ كَلْ رَمْ شَاهُو - اِقْرَارْ مِيرْدَانْ كُوَهْ سَرَّ آسُو» - (ت ص ۱۲۲ و ۲۲۷) - (ل ص ۲۰۳) - (م ص ۲۴۱).

گرچه این فرمایش شیخ امیر، یثی از آیات «صِيَاد مَوْبِنِينَ» ایشان است و بطون آن کلام من حیث المجموع رمز و معمای قابل تعبیر و تفسیر میباشد، ولی چون ظاهر لفظ بیت مزبور نیز دلالت نجومی بر اثبات تعیین وقت چله مورد بحث دارد، ملاک اعتبار قرار گرفته؛ لذا اینک بذکر معانی اصطلاحی آن میپردازد:

۱- شَاخْ شِمَارْ: کنایه از دوهلو و شاخ بشاخ پهلوی یکدیگر ایستادن، نر و ماده گوسفندهای کوهی، موسم جفت گیری است.

۲- كَلْ: جنس نر گوسفندهای وحشی کوهی است و به جنس ماده آنها (بز) اطلاق میشود.

۳- كَلْ رَمْ: دنبال کردن گوسفندهای نر، گوسفندهای ماده هنگام جفت گیری است.

۴- كُوَهْ: چند ستاره (که از هفت کمتر نیست) دست جمعی بشکل مخصوص و حرکت مخصوص هستند.

۵- آسُو: یعنی افق - که سر آسُو رَاس و فوق افق است. پس بنا بر امتب فوق، چون جفت گیری گوسفندهای کوهی (کل

رم) هر محلی سالی يك مرتبه، در فصل معین است، بدین لحاظ
 كَلَّ رَمَّ كوه شاهو را که معمولاً هر ساله بین برج آذر و دی باستانی
 واقع میگردد، همچنین در همان وقت هم كَوَهْ، به یکی از شبهای
 ایام البیض، محاذی فوق افق با ماه مقارنه پیدا خواهد کرد؛ از
 اینرو جهت تشخیص سه روز روزه نیت واقعی مَرَّوئی مؤثر
 خواهد بود.

مستند ردیف (۳۷) (برهان الحق صفحه ۱۵۲ سطر ۱):

«هَرَكْسَ رُوچَه پَادشَامَ كَلَّ كَرَو... الخ»

بنیامین فرماید: «هَرَكْسَ رُوچَه پَادشَامَ كَلَّ كَرَو - اَرَهَفَتَّ
 یَانَه بَخْرَای جَمَّ كَرَو - پَادشَامَ جَه قَقَصِير و مَنَاش نَوِيرَو»
 ایضاً «هَرَكْسَ كَغِيرَو پِيرِي رُو یَارَان - سَر بَرزِيش و پَای
 دِيوَان نَاوَرَان - اَر رُوژِي یَانَش هَفَتَّ جَا پِکَرَو خورْدَار -
 مَنَاش نَوَخَشُو شَای خَاوَنَدِکَار» ایضاً «هَرَكْسَ كَرَو دَعَوَات
 شَاهِي - چَو سَر نَمَه چَرَانِش اَو صَف شَاهِي - بَشِش لِمَدَان
 اَو خَرْمَان دُوچِيَانِي»

(د ص ۶۷ و ۶۹ و ۱۵۷ و ۱۵۸) - (ت ص ۱۷ و ۹۴) - (ز ص ۱۸
 و ۴۶) - (م ص ۴۵ و ۱۰۷) - (ن ص ۸۳).

یعنی، هر کس از اهل حق (در حال قدرت) روزه سه روزه
 مرنوی موسوم به دعوات شاهی که تعلق به سلطان و یارانیش دارد،
 تماماً روزه دار نشود یا ناقص کند، جزء اهل حق واقعی بشمار نیاید،
 سرافکنده و بی بهره از فیض حق است. مضافاً اگر حاصل جمع هفت
 مرتبه دارائی خود را، نذر کرده، و بجمع حقیقت بخوراند، پادشاه
 حقیقت از تقصیر و گناهش نمیکند.

و نیز راجع به خواندن دعا در هنگام سحر، جهت قصد روزه گرفتن، گرچه امر وجوبی به خواندن دعای مخصوصی نیست و بهر عبارتی میتوان ادای قصد روزه گرفتن را نمود، لیکن بعضی هم استحباً با دعاهائی میخوانند، از جمله دو فقره دعای ذیل الذکر است:

۱- «نیت باورمی نیت خاوندکار - اول و آخرم یار - حقم خاوندکار - پیرم بنیامین - رهبرم داود - دللم جم - قلم زلم پیر موسی» (ن ص ۸۳).

۲- «مگیروم روزه سه روز و یقین - و عشق یاران مرنوی نشین - و ایمه واجب ای روزه گرتن - و شاه یاران قبولات کردن» (کلام دفتر مرحوم ابوی).

مستند ردیف (۳۸) (برهان الحق صفحه ۱۶۵ سطر ۱۴):

«و آن خصلتها باختلاف روایات ازیک تا... الخ»
اینکه خصلتهای حضرت ابراهیم (ع) ازیک تا ده و بیشتر نوشته شده، ولی مشهور در اخبار همانا سنت عشره است، بدین مضمون:
الفضل بن الحسن الطبرسی فی مجمع البیان فعلا من تفسیر علی بن ابراهیم عن الصادق (ع) فی قوله تعالی «وَ إِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبَّهُ بِكَلِمَاتٍ فَاتَمَّهِنَّ» (سوره ۲ آیه ۱۲۴) قال انه ما ابتلاه الله به فی نومه من ذبح ولده اسمعیل فاتمها ابراهیم و عزم علیها وسلم لامر الله فلما عزم قال الله تعالی له ثواباً له الی ان قال «قال انی جاعلک للناس اماماً» ثم انزل علیه الحنیفیه و هی عشرة اشیا، خمسة منها فی الرأس و خمسة منها فی البدن، فاما الی فی الرأس: فاخذ الشارب، و اعفاء اللحی (اعفاء اللحی: ترکه حتی یتطول و یکثر - المنجد).

و طم الشعر (طم الشعر: جز الشعر او الصوف او المشب او النخل اى
 قطعه - المنجد)، والسواك، و الخلال - و اما ائتى فى البدن :
 فحلّق الشعر من البدن، و الختّان، و تقليم الاظفار، و الغسل
 من الجنابه، و التطهور بالماء، فهذه الحنيفيه الطاهره التى
 جاء بها ابراهيم (ع) فلم تنسخ و لا تنسخ الى يوم القيمة
 و هو قوله «وَاتَّبَعَ مِلَّةَ اِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا» (سوره ٤- آيه ١٢٥)-
 (وسائل الشيعه جلد اول-ص ٨٠ من ٣٢).

مستند رديف (٣٩) (برهان الحق صفحه ١٦٧ سطر ١٨):

«أَخَذَ الشَّارِبِ وَ قَصَّ الْأَظْفَارَ الخ»

اخذ الشارب و قص الاظفار (صالحه ص ١٨٠ س ١٥ ستون دوم-
 و خير عبدالله سنان در كافي).

اخذ الشارب و الاظفار من الجمعه... الخ (كافي - وافي جلد اول

م^{١٠١}/_٤ سطر آخر).

خذ من شاربك و اظفارك... الخ (كافي - وافي جلد اول

م^{١٠٢}/_٤ سطر ١).

تقليم الاظفار و اخذ الشارب فى كل جمعه... الخ (كافي - وافي

جلد اول م^{١٠٢}/_٤ سطر ٢).

تقليم الاظفار و قص الشارب... الخ (كافي - وافي جلد اول

م^{١٠٢}/_٤ سطر ٣).

ما ثواب من اخذ الشاربه... الخ (كافي - وافي جلد اول

م^{١٠٤}/_٤ سطر ٧).

من اخذ اظفاره و شاربہ ... الخ (قیه) - وافى جلد اول

م ۱۰۲
۴ سطر ۹).

مستند ردیف (۴۰) (برهان الحق صفحه ۱۷۵ سطر ۹):

«وَأَلَّذِي تَفْسَى بِيَدِهِ ... الخ»

رجوع به تفاسیر ذیل الذکر شود:

۱- تفاسیر عامه: جامع البیان طبری (جزء ۲۹ ص ۷۲ س ۳)

- کشف الاسرار (جلد دهم ص ۲۲۵ س ۲۳) - فخر رازی (جزء ۳۰ ص ۱۲۴).

۲- تفاسیر خاصه: مجمع البیان (جلد پنجم ص ۳۵۳ س ۱۵)

- ابوالفتوح رازی (جلد ۱۰ ص ۱۲۴ س ۵) - منهج الصادقین (جلد سوم ص ۳۴۳ س ۳۵) - چاپ شاهزاده ص ۳۰۵ یا ۳۰۳ سطر ۱۱) - البرهان (جلد ۴ ص ۳۸۳ س ۲۶) - صافی (ص ۳۶۷ س ۳۷).

جامع البیان، «حدثنی یونس، قال، اخبرنا ابن وهب قال، اخبرنی

عمرو بن الحارث ان دراجا حدثه، عن ابی الهثیم عن سعید» - مجمع البیان

«قول قتاده وعكرمه روى ابوسعید الخدری» - بقیة تفاسیر همگی گویند،

«روی ابوسعید الخدری، الا صافی که بدون ذکر راوی است.

مستند ردیف (۴۱) (برهان الحق صفحه ۱۸۱ سطر ۳)

«إِسْمٌ - مُسْمَى»

راجع به اسم و مسمی در اخبار است:

علی بن ابراهیم عن ابيه، عن النضر بن سويد، عن هشام بن

الحکم انه سئل اجابده الله (ع) عن اسماء الله و اشتقاقها، الله

مَمَا هُوَ مُشْتَقٌّ، فَقَالَ يَا هِشَامُ: اللَّهُ مُشْتَقٌّ مِنْ إِلَهٍ، وَإِلَهُ يَهْتَمُّضِي
 مَا لَوْهَا وَ الْاسْمَ غَيْرَ الْمَسْمُوعِ، فَمِنْ عَبْدِ الْاسْمِ دُونَ الْمَعْنَى فَقَدْ
 كَفَرَ وَ لَمْ يَعْبُدْ شَيْئاً، وَ مِنْ عَبْدِ الْاسْمِ وَالْمَعْنَى فَقَدْ أَشْرَكَ وَ
 عَبْدَ الْكُفْرَانِ، وَ مِنْ عَبْدِ الْمَعْنَى دُونَ الْاسْمِ فَذَلِكَ التَّوْحِيدُ،
 أَفَهَمْتَ يَا هِشَامُ؟ قَالَ، قُلْتُ زِدْنِي قَالَ: اللَّهُ تَسَعَةٌ وَ تَسْعُونَ
 اسْمًا فَلَوْ كَانَ الْاسْمُ هُوَ الْمَسْمُوعِ لَكَانَ كُلُّ اسْمٍ مِنْهَا إِلَهًا وَ
 لَكِنَّ اللَّهَ مَعْنَى يَدُلُّ عَلَيْهِ بِهَذَا الْاسْمَاءِ وَ كَلِمَاتِهَا غَيْرُهُ، يَا هِشَامُ،
 الْخَبِزُ اسْمٌ لِلْمَأْكُولِ، وَ الْمَاءُ اسْمٌ لِلْمَشْرُوبِ، وَ الثُّوبُ اسْمٌ
 لِلْمَلْبُوسِ، وَ النَّارُ اسْمٌ لِلْمَحْرُوقِ، أَفَهَمْتَ يَا هِشَامُ فَهَمَّا
 تَدْفَعُ بِهِ وَ تَنَاضِلُ بِهِ اِعْدَاءَنَا الْمُتَخَلِّجِينَ مَعَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ
 غَيْرُهُ، قُلْتُ نَعَمْ، فَقَالَ نَفَعَكَ اللَّهُ (بِهِ) وَ تَبَّتْكَ يَا هِشَامُ -
 قَالَ: فَوَاللَّهِ مَا قَهَرْنِي أَحَدٌ فِي التَّوْحِيدِ حَتَّى قَمْتُ مَقَامِي
 هَذَا -

یعنی از هشام بن حکم روایت شده که از امام صادق (ع) در
 باره اسماء خدا و اشتقاق آنها پرسید:

سؤال: الله از چه مشتق است و اصلش چه بوده؟

جواب: ای هشام الله از اله بازگرفته شده (پرستش شده) و
 اله را حقیقت شایسته پرستشی بایست است. نام جز صاحب نام است،
 هر که نام را بی معنی پرستد محققاً کافر است و چیزی را نپرستیده،
 هر که نام و معنی را با هم پرستد محققاً مشرک است و دوتارا پرستیده،
 و هر که معنی را تنها و قطع نظر از نام پرستد، این خدا پرستی است،
 ای هشام خوب فهمیدی؟

سؤال: آقا بیشتر برایم بفرمائید؟

جواب: خدا نودونه اسم دارد، اگر اسم همان صاحب اسم

بود در زیر هر اسمی معبودی بود ولی خدا يك حقیقتی است که همه این اسمها دلیل بر آنند و همه جز آنند، ای هشام، نان اسم خوردنی است، آب اسم آشامیدنی است، جامه اسم پوشیدنی است، نار اسم سوزاننده، ای هشام خوب فهمیدی که بتوانی نقل کنی و مبارزه کنی بدان با دشمنان ماکه با خدای عزوجل دیگری را همراه دانند، آری ای هشام خدا تو را بدان سود بخشد و پایدار دارد.

هشام گوید بخدا از آنروز تا کنون کسی مراد موضوع توحید مقهور و درمانده نکرده است.

کافی (ص ۵۵ س ۱۱) - کافی ترجمه کمره ئی (جلد ۱ ص ۲۰۸ س ۶) - «باب معانی الاسماء و اشتقاقها»

مستند ردیف (۴۲) (برهان الحق صفحه ۱۸۱ سطر ۱۳)

«علی یکی از اسماء جمالی خدا... است».

راجع باینکه علی یکی از اسماء الله میباشد در خبر است:

احمد بن إدريس، عن الحسين بن عبد الله، عن محمد بن عبد الله و موسى بن عمر، والحسن بن علي بن عثمان، عن ابن سنان قال سألت أبا الحسن الرضا (ع) هل كان الله عز وجل عارفاً بنفسه قبل ان يخلق الخلق؟ قال: نعم، قلت يراها يسمعها؟ قال: ما كان محتاجاً الى ذلك لأنه لم يكن يراها ولا يطلب منها، هو نفسه و نفسه هو، قدرته نافذة فليس يحتاج أن يسمي نفسه ولكنه اختار لنفسه اسماء لغيره يدعوه بها لأنه إذا لم يدع باسمه لم يعرف، فأول ما اختار لنفسه: «أَلْعَلِيُّ الْعَظِيمُ» لأنه اعلى الاشياء كلها، فمعناه الله و اسمه العلي العظيم هو اول اسمائه علا على كل شيء.

یعنی ابن سنان گوید از امام رضا (ع) پرسیدم آیا خدای عزوجل به ذات خود عارف بود، پیش از آنکه خلق را بیافریند؟ فرمود آری، گفتم آنرا می‌دید و می‌شنوید؟ فرمود نیازی بدان نداشت، چون نه از آن پرسشی داشت و نه خواهشی، او خودش بود و خودش او بود؛ نیروی او نفوذ داشت و نیازی نداشت که خود را نام برد، ولی او نامهایی برای دیگران بر خود نهاد و برگزید تا او را بدانها بخوانند، زیرا اگر او را بنام نخوانند شناخته نگردد. اول نامی که برای خود برگزید، علی و عظیم است، زیرا او برتر از همه چیز است. معنایش الله است و نامش علی و عظیم است، آن اول نام‌های او است که فراز است بر هر چیزی.

کافی (باب حدوث الاسماء ص ۵۴ س ۱۱) - کافی ترجمه کمره‌ئی (جلد ۱ ص ۲۰۵ س ۵).

* * *

بعون الله قسمت تطبیق با مستندات که مشتمل بر (۴۲) ردیف است خاتمه یافت. اما آنچه از گفتار بزرگان اهل حق در این کتاب مورد استاد قرار گرفته، نظر باینکه بعضی از آنها اختلافات عبارتی با هم داشتند، اینک معطوفاً بر ردیف مربوطه قسمت تطبیق با مستندات، جهت اطمینان خاطر، با اشاره بر مزدقترهای محل استاد، اختلافات را بشرح زیر مذکور میدارد:

مربوط به مستند ردیف (۲) : جهان سقام دی بنده بکرنگن - (ت ص ۱۱)
 » » » » (ل ص ۲۵)
 » » » » (م ص ۵۵)

مربوط به مستند ردیف (۳) : خوشینی بچه ناسید سرور - (د ص ۴۷ و ۱۵۲)
 به بروز خوشینی » - (ل ص ۱۱۹)

خوشین بچه نا » » - (ت ص ۵۳)

» » » - (م ص ۱۴)

دین پاک ما نهادیم مذهب جعفر- (دص ۲۷ و ۱۵۲)

» » » » - (ت ص ۵۳)

» » » » - (ل ص ۱۱۹)

دین پاک نهادیم » » - (م ص ۱۴)

از لیم علین نامین حیدر- (دص ۴۷ و ۱۵۲)

» » » - (م ص ۱۴)

» » نامعا » - (ت ص ۵۳)

» » نامعن » - (ل ص ۱۱۹)

مربوط به مستند ردیف (۶): کاکاشی و شون رای رواج بار- (دص ۱۱)

» » » » - (تص ۱۴۹)

» » » » - (ل ص ۲۴۴)

» » » » - (م ص ۲۵۶)

کاکا کفت او شون » » - (نص ۹۰)

دیش که هشت تن بی جبر ساجنار- (د ص ۱۱)

» » » » - (ل ص ۲۴۴)

» » چه ژیر » - (تص ۱۴۹)

» » » » - (م ص ۲۵۶)

دباویش هشت تن نه ژیر » - (ن ص ۹۰)

دلی ساجنار قلب ظلومت- (د ص ۱۱)

» » » - (ت ص ۱۴۹)

- دلی سا۔ بنار قلب ظلومت۔ (ل ص ۲۲۴)
 » » » » - (م ص ۲۵۶)
 نہ دلی ہشتن » - (ن ص ۹۰)

- چاگا حاضر بی خضرائی امت۔ (تصص ۱۴۹)
 » » » » - (م ص ۲۵۶)
 چوگا » » » - (د ص ۱۱)
 چووقت » » » - (ل ص ۲۴۴)
 حاضر بی نہ غیب » - (ن ص ۹۰)

- مربوط بہ مستند ردیف (۱۴): میرد آزمایش کرد شی نہ معضاو۔ (دص ۱۱)
 » » » » - (لص ۲۴۴)
 آزمائیش » » و مہ سناو۔ (تصص ۱۴۹)
 » » » » - (م ص ۲۵۶)
 آزماش » » نہ ماسناو۔ (ن ص ۹۰)

- مربوط بہ مستند ردیف (۱۷): بارگای شام وستن او کوی اورامان (تصص ۱۷۹)
 » » » » - (ل ص ۱۰)
 » » » » - (م ص ۱۵۵)
 » » » » کس نزان (د ص ۶۵)
 » » » » - (ن ص ۳۴)

- ذات خدائی قانع غلامان۔ (ت ص ۱۷۹)
 » » » » - (ل ص ۱۰)
 » » » » - (م ص ۱۵۵)

سیصد سال ستری کس و پیش نزان (تص ۱۷۹)

» » » » » (ل ص ۱۰)

» » » » » (م ص ۱۵۵)

» و سرنیشت و اورامان (د ص ۶۵)

پانصد سال و سروس و اورامان (ن ص ۳۴)

بنیامین آورد شاهباز نه بویسان۔ (د ص ۶۵)

» » » او بوسان۔ (ن ص ۳۴)

مربوط به صفحه ۳۳ سطر ۱ : بارگای شام وستن اودوچائی (دص ۱۲۵ و ۱۶۱)

» » » » » (ت ص ۱۸۴)

» » » » » (ل ص ۱۳)

» » » » » دوچکائی (د ص ۶۸)

» » » » » (ل ص ۲۹۶)

» » » » » (م ص ۱۶۲)

بیوت او نظر بیون خدائی۔ (دص ۶۸)

» » » » » بارگائی۔ (ل ص ۲۹۶)

و جم بستہ بیون بارگائی۔ (دص ۱۲۵ و ۱۶۱)

اگریو بیون هزار خدائی۔ (ت ص ۱۸۴)

» » » » » (ل ص ۱۳)

» » » » » (م ص ۱۶۲)

هرخدائی چنی بیون هزار بارگائی (تص ۱۸۴)

» » » » » (م ص ۱۶۲)

» » » » » (د ص ۶۸)

» » » » » (ل ص ۲۹۶)
 » » بیون هزار بارگائی - (ل ص ۱۳)
 هر بارگائی چنی ذات خدائی- (دص ۱۲۵)
 » بارگای چنی یورت » - (دص ۱۶۱)

آفریدنی نوان گمراهی- (د ص ۶۸)
 » » » - (م ص ۱۶۲)
 آفریدنانی » گمراهی - (ل ص ۲۹۶)

گمراه نوانی اوه کران فام- (د ص ۶۸)
 » » آوه » - (ل ص ۲۹۶)
 » » اوه » - (م ص ۱۶۲)

تحقیق بکران چیش واجو کلام- (د ص ۶۸)
 » » » » - (ل ص ۲۹۶)
 » » ماچو » - (م ص ۱۶۲)

تاویلیم کردن کلامم و انان- (د ص ۶۸)
 » » » - (ل ص ۲۹۶)
 » » » - (م ص ۱۶۲)

ورتر چه خواجام پیرش نمانان- (د ص ۶۸)
 » » » - (ل ص ۲۹۶)
 » » پیرش » - (م ص ۱۶۲)

- آکچ کوچم گرکن چه پردیورنیان (دص ۶۸)
 « کوچمه گرکا » « » (لص ۲۹۶)
 « و کوچم گرکن » « » (مص ۱۶۲)
 آخدا مه گر کامویچش چه پردیورنیان (دص ۱۲۵)
 « گر که ناچه میوچه » « » (تص ۱۸۴)
 مراد خدایه کر که چه پردیور ناچه میوچه نیانی (لص ۱۳)
 آقانونم گر کا پادشا چه پردیور نیانی (دص ۱۶۱)

مربوط به صفحه ۴۴ سطر ۶:

خلقان از غافلگی گم کرده اند راه۔

- (تص ۵۴)۔ (دص ۴۹ و ۱۰۸ و ۱۵۳ و ۱۷۲)۔
 (لص ۱۲۰)۔ (مص ۱۶)۔ (نص ۴۱)

- هزارویکنامم بود نامی شهنشاہ۔ (دص ۴۹ و ۱۷۲)۔
 (تص ۵۴)۔ (لص ۱۲۰)۔ (مص ۱۶)
 (نص ۴۱)
 هزار و یکنامم نامی شهنشاہ (دص ۱۰۸ و ۱۵۳)

- هزارویکنامم نامی چی ورتتر (دص ۱۰۸ و ۱۷۲)
 (مص ۱۶)
 هزار و یکنامم ژ به بو ورتتر (مص ۱۶)

- نهصد و نامم کفتن و نه دفتر (دص ۱۰۸ و ۱۷۲)
 « » « پیکان نه دفتر (دص ۴۹ و ۱۵۳)
 « » « پیکانه دفتر (تص ۵۴)۔ (مص ۱۶)

نهصد ونود ونه نامم پیکانه دفتر (ل ص ۱۲۰)
(ن ص ۴۱)

ششم تمام بو هفت نلو و سر (دص ۴۹ و ۱۰۸
و ۱۵۳ و ۱۷۲) - (ت ص ۵۴) - (ل ص ۱۲۰)
(م ص ۱۶) - (ن ص ۴۱)

مربوط به مستند ردیف (۲۲): چه قطب یقین چه هور و چه ماه - (ت ص ۴)
» » » حور » » - (ل ص ۲۰)
» » » خود » » - (م ص ۴۹)

بندن و معجزتای بی همتا - (ت ص ۴) - (ل ص ۲۰)
(م ص ۴۹)

میردان ازل پیر شرط رهنما تانا - (ت ص ۱۳۷)
(م ص ۳۷)
» » پیره رهنما تانا - (ل ص ۲)

آسمانم بو زمینم تانا - (ت ص ۱۳۷) -
(ل ص ۲) - (م ص ۳۷)

آب و باد و خاك آتش جامه جهاننا - (ت ص ۱۳۷)
(م ص ۳۷)
آب و خاك و باد آتش جامه جهاننا - (ل ص ۲)

مقال بکیشدی مثقال میزاننا۔ (ت ص ۱۳۷)۔
(م ص ۳۷)

ذرات او حکم میوت او یانا۔ (ت ص ۱۳۷)۔
(م ص ۳۷)

ای بنا و بنیاد کشان کشانا۔ (ت ص ۱۳۷)۔
(م ص ۳۷)
» » و بنیا » » - (ل ص ۲)

بادشام اقرارن پیره ایمانا۔ (ت ص ۱۳۸)۔
(م ص ۳۷)
» اقرارا » » - (ل ص ۲)

یاردادوود غلام بره دیوانا۔ (ت ص ۱۳۸)۔
(ل ص ۲)۔ (م ص ۳۷)

آب خاک آتش جسمازده گل جانا۔ (ت ص ۱۳۸)
(ل ص ۲)
» » باد آتش جسمما » » - (م ص ۳۷)

مربوط به مستند ردیف (۲۳): تا سر نیساری نینت تا وی۔ (ت ص ۱۹۱)۔
(م ص ۱۱۴)

» » کرده و لاوی۔ (ن ص ۷۶)

تا حق شناسی دو پرچه گشت با وی۔

(ت ص ۱۹۱) - (م ص ۱۱۴)

» » دور نه گشت - (ن ص ۷۶)

هر سری نچونه حضور جم - (ت ص ۱۹۱) -

(م ص ۱۱۴)

» » نلو او » - (ن ص ۷۶)

ننچو و دس خلیفه و خادم - (م ص ۱۱۴)

» » دست » - (ن ص ۷۶)

نه سجودوش » - (ت ص ۱۹۱)

یشک او سره و طومار نین - (ت ص ۱۹۱) -

(م ص ۱۱۴)

» » نه » - (ن ص ۷۶)

و روز حساب و شمار نین - (م ص ۱۱۴)

نه » » - (ت ص ۱۹۱)

» حساب نه » - (ن ص ۷۶)

طومار موسی قلم یاقین (م ص ۱۱۴) - (ن ص ۷۶)

جم چلانه بنیام ساقین - (م ص ۱۱۴) - (ن ص ۷۶)

» و چلانه » - (ت ص ۱۹۱)

کردار کشتن هر چه مکالی - (ت ص ۲) - (ل ص ۱۹)

» » بکالی - (م ص ۲۸)

مربوط به مستند ردیف (۳۷): هبچکسم ندی یسای ویم مهتر۔ (ن ص ۸۹)

» » یسا ویم تیر۔ (ت ص ۴۶)

(م ص ۷۹)

» ندینم یسای ویم بتر۔ (ل ص ۹۰)

چه بره دیوان چند قطار استر۔ (ت ص ۴۶)۔

(م ص ۷۹)۔

» » » » آسر۔ (ل ص ۹۰)

چه رمه و شاهی مدران چند قطار استر۔

(ن ص ۸۹)

پوسه مرمو یار داود رهبر۔ (ت ص ۴۶)۔

(م ص ۷۹)

» مرمو داود رهبر۔ (ل ص ۹۰)۔ (ن ص ۸۹)

حرام مغز گاو حلال مغز سر۔ (ت ص ۴۶)۔

(م ص ۷۹)

» » » سر سر۔ (ل ص ۹۰)

حرام سره گاو حلال سره حر۔ (ن ص ۸۹)

پوگه سر گاو حرامشان کرد۔ (ت ص ۴۶)۔

(م ص ۷۹)۔ (ل ص ۹۰)

هرچی مورد مارو او نظر۔ (ت ص ۴۶)۔

(م ص ۷۹)

هر چه » » » - (ل ص ۹۰)

مربوط به مستند ردیف (۳۴): بارگای شام وستن او مر نوی - (ل ص ۱۸)

بارگه » » » - (د ص ۶۶)

بارگای شام آما » » - (د ص ۱۵۷)

بارگاه شام وستن » » - (ت ص ۹۴)

» » » او کوی مر نوی - (م ص ۴۵)

پادشام بویوا بنیامین دوی - (د ص ۱۵۷ و ۶۶)

(ل ص ۱۹)

پادشاه یکی با بنیامین دوی - (ت ص ۹۴)

(م ص ۴۵)

هجو دیوان داود هم لوی - (د ص ۱۵۷ و ۶۶)

حجیب » » » - (ل ص ۱۸)

پیر موسی وزیر داود هام لوی - (ت ص ۹۴)

» » » هم » - (م ص ۴۵)

یاران غلامان یللی مکردی و صوه صوی -

(د ص ۱۵۷)

» » » مکری » » -

(د ص ۶۶)

» » » مکردی و صوه صوی -

(ل ص ۱۸)

» » » بگردی او صوه صوی -

(ت ص ۹۴)

» » » » و سوه سوی-
(م ص ۲۵)

قوشن چیچکی پری داودوی- (ل ص ۱۸)
» » » داودی- (د ص ۶۶)
قوشن چیچک پری داودی- (د ص ۱۵۷)
» چیچکی بریش داودوی- (ت ص ۹۴)
» » » » - (م ص ۲۵)

سه روه پری تنانم او مر نوی- (د ص ۶۶)-
» » » » » - (ل ص ۱۸)
» » » شیانم » - (ت ص ۹۴)
سهروجه پری تنانم » - (د ص ۱۵۷)
سهروزه » » » » - (م ص ۲۵)

دعوات توی و لطف توی- (ت ص ۹۴)-
» » » » - (ل ص ۱۸)-
» » » » - (م ص ۲۵)
» ترا » » » - (د ص ۶۶)-
» » » » - (د ص ۱۵۷)

داود و اشاره شاه و مشت حقی- (د ص ۱۵۷ و ۶۸)
(ت ص ۹۴)- (ل ص ۱۷)- (م ص ۲۵)

مشتی خاك ورداشت چه چیر قالیچه قدرتی-
(د ص ۱۵۸)

» » » » ژیر -
(د ص ۶۸)

قبضه » » » » -
(ت ص ۹۴) - (ل ص ۱۷) - (م ص ۴۵)

و دست غضب شاناش او چیچکی -
(د ص ۶۸ و ۱۵۸) - (ل ص ۱۷)
» » » شانا -
(ت ص ۹۴) - (م ص ۴۵)

یو ویو بری خارجی ولکی - (د ص ۶۸ و ۱۵۸) -
(م ص ۴۵)

» » » ر فکی - (ت ص ۹۴)
» » » ورمکی - (ل ص ۱۷)

سه شب و سه رو کفت او ناریکی -
(د ص ۶۸ و ۱۵۸) - (ل ص ۱۸) - (م ص ۴۵)
سه شو و سه روژ کفت او ناریکی - (ت ص ۹۴)

تمه رماوه کفت او روشنائی - (د ص ۶۸ و ۱۵۸)
تمه رماوه بی و روشنائی - (ت ص ۹۴) -
(ل ص ۱۸) - (م ص ۴۵)

قرش نیایی خشم الهی - (د ص ۶۸ و ۱۵۸)
» نیایوی » - (ت ص ۹۴) -
(ل ص ۱۸) - (م ص ۴۵)

سه روجه او روی دعوات پادشاهی—(دص ۱۵۸)
 » روه » » » » —(دص ۶۸)
 » روزه آ رو » » » —(تص ۹۴)
 —(ل ص ۱۸)—(م ص ۴۵)

مربوط به مستند ردیف (۳۵): هفت سردارچی ورنناز و برده بین— ویشان شناسان
 سر سپرده بین— (ت ص ۱۵)—(م ص ۱۰۵)—
 (ل ص ۴۶)

رای دیله داری او سر برده بین— (ل ص ۴۶)
 » » » » و سر » — (ت ص ۱۵)
 (م ص ۱۰۵)

و خدمت شاه صحبت کرده بین— (ت ص ۱۵)
 (ل ص ۴۶)—(م ص ۱۰۵)

هر هفت و ریزان بستشان کمر— لوان او نظر
 پادشای پردیور— قلی و شابدین شاکه و شاه
 نظر— عیسی و شامراد پیره دلاور— (ل ص ۴۳)

گرو عده پادشان و دلوا زمان— (ت ص ۱۵)
 » » پادشامان » — (م ص ۱۰۵)

قرمزی مصطفاش کیانا پیشوا زیاران— (ل ص ۴۴)

(م ص ۱۰۵)

قرمزی مصطفاش پیشواز یاران - (تصص ۱۵)

یکپارچه اوری چه گردی باران - (تصص ۱۵) -

(م ص ۱۰۵)

» » » » واران - (لصص ۴۴)

سه شو و سه روز و نشان باران - (ت صص ۱۵)

(م ص ۱۰۵)

» » » » رودلشان واران - (ل صص ۴۴)

جام مرگ و دست مصطفی و رذن - (تصص ۱۵)

(م ص ۱۰۵)

» » چه » » - (ل صص ۴۴)

» » » مصطفاش » - (برهان الحق)

وژیر برف داگیان تسلیم کردن - (تصص ۱۵) -

(م ص ۱۰۵)

» » » » - (ل صص ۴۴)

برینه و انانم برینشان کبشان - (ت صص ۱۵) -

(م ص ۱۰۵)

بری و انانم برینشان » - (ل صص ۴۴)

برین » برینشان » - (برهان الحق)

پوستشان لوا پیشه شان ایشان - (ت صص ۱۵) -

(ل ص ۴۴) — (م ص ۱۰۵).

خود و خودی خود وست نه دلیشان۔ (ل ص ۴۴)

بله باور او نظر۔ (ت ص ۱۵) — (م ص ۱۰۵)

» باره » — (ل ص ۴۴)

مردة سه روزہ زندہ شانی کرد۔ (ت ص ۱۶) —

(م ص ۱۰۶)

» » روچہ » — (ل ص ۴۴)

پیرو پادشاه داشان گواہی۔ (ت ص ۱۶) —

(م ص ۱۰۶)

» » پادشام » — (ل ص ۴۴)

نه لوح تا قلم چه گاو تا ماہی۔ (ت ص ۱۶) —

(م ص ۱۰۶)

» » و » نه » » — (ل ص ۴۴)

سه روزہ روزة قول طاسانی۔ (ت ص ۱۶) —

(م ص ۱۰۶)

» » روچہ » — (ل ص ۴۴)

یار کعبہ شریف قبلہ خاصانن۔ (د ص ۶۹) —

(ت ص ۱۷) — (ل ص ۴۶) — (م ص ۱۰۷)

» کاوہ » » — (د ص ۱۵۸)

و عشق یاران قول طاسانن۔ (ت ص ۱۷)۔
 (ل ص ۴۶)۔ (م ص ۱۰۷)
 چه » » » » - (د ص ۶۹ و ۱۵۸)۔

مربوط به مستند ردیف (۳۶): دوازده ماه نه دلی چلی۔ (د ص ۶۹ و ۱۵۸)۔
 (م ص ۱۰۶)

» و ماه » » - (ت ص ۱۷)
 دوازدهم ماه » » - (ل ص ۴۶)
 دوازده ماه هر چه نه چلی۔ (ن ص ۸۲)

کسی نوا چو درون خیزانن۔ (ت ص ۲۲۸)
 کسی چه زانو در درون خیزانن۔ (ت ص ۱۲۲)۔
 (م ص ۲۴۲)
 » چزانو درون » - (ل ص ۲۰۳)

کل و کوه شرط ایدش بیانن۔ (م ص ۲۴۲)
 (ت ص ۱۲۲ و ۲۲۸)
 » » » و شرط » - (ل ص ۲۰۳)

و عده شاخ شمار کل رم شاهو۔ (ت ص ۲۲۸)۔
 (ل ص ۳۳)
 و اده » » » » - (ت ص ۱۲۲)۔
 (م ص ۲۴۲)

افراد میردان کوه سر آسو۔ (ت ص ۱۲۲ و ۲۲۸)
 » کوه و سر آسو۔ (ل ص ۲۰۳)۔
 (م ص ۲۴۲)

مربوط به مستند ردیف (۳۲): هر که روزه پادشاهم کل کرو- (د ص ۶۷)-

(ت ص ۹۴)- (م ص ۴۵)

» » روجه پادشام » - (د ص ۱۵۷)

هرکس » » » - (ل ص ۱۸)

ار هفت یا نه بخرای جم کرو- (د ص ۶۷)-

(ت ص ۹۴)- (م ص ۴۵)

» » بخورای » - (د ص ۱۵۷)

پادشام چه تفصیر گناش نویرو- (د ص ۱۵۷ و ۶۷)

(ت ص ۹۴)- (م ص ۴۵)

» و » » - (ل ص ۱۸)

هرکس نگیرو یره روی یاران- (د ص ۱۵۸ و ۶۹)

(ل ص ۱۸)

» » » رو » - (ت ص ۱۷)-

(م ص ۱۰۷)

هرکس نیرو سهروژه یاران- (ن ص ۸۳)

سربرزش و پای دیوان ناوران- (د ص ۱۵۸ و ۶۹)

(ل ص ۱۸)

» برزش » » - (ت ص ۱۷)-

(م ص ۱۰۷)

ار روژی یانش هفت جار بکر و خوردار۔

(ت ص ۱۷)۔ (ل ص ۱۸)۔ (م ص ۱۰۷)

» » » جا » » --

(د ص ۶۹)

» » یانه اش » » -

(د ص ۱۵۸)

گناش نوخوشو شای خاوند کار۔ (د ص ۱۵۸ و ۶۹)

(ل ص ۱۸)

» نبخشو » - (م ص ۱۰۷)۔

(ت ص ۱۷)

هر کس نکرو دعوات پادشاهی۔ (ل ص ۱۸)

- » داوات » - (ن ص ۸۳)

چو سر نمه چرانش اوصف شاهی۔ (ل ص ۱۸)

بشش نمدان او خرمان دو چیائی۔ (ل ص ۱۸)

» » چه خرمن » - (ن ص ۸۳)

عربوط به صفحه ۱۷۶ سطر ۱۷ و ۱۵ : دایم نه حساب هزار يك كو (د ص ۱۴)

- (ل ص ۲۱۱ و ۲۲۵) - (م ص ۲۸۰)

تا وقت وعده هزار يك كو۔ (م ص ۲۸۰)

وقتی ستاره سهیل مد و سو۔ (د ص ۱۴)۔

(م ص ۲۸۰)

» » سوئل - (ل ص ۲۲۵)
 وقتای » » - (ل ص ۲۱۱)

یکی ڈوکوان موو و آتش- (د ص ۱۴)-
 (م ص ۲۸۰)

» چو » » - (ل ص ۲۱۱)
 » و و » » - (ل ص ۲۲۵)

هزار کوی بلغار ڈیش مو و ہووش- (د ص ۱۴)
 - (ل ص ۲۱۱ و ۲۲۵) - (م ص ۲۸۰)

ملحقات

بسم الله الرحمن الرحيم

اما بعد - چون پس از انتشار کتاب برهان الحق، بعضی از خوانندگان محترم راجع به بعضی از مطالب آن کتاب سؤالاتی فرموده اند که جواب هر يك متقابلاً معروض گردیده، البته بيمورد نمیداند آنها را جهت روشنی اذهان سایر علاقمندان ضمیمه کتاب برهان الحق نماید.

ضمناً توضیح میدهد: چون مفاد بعضی از سؤالات توسط اشخاص متفرقه تکرار گردیده، ناچار جوابها هم تکرار شده است. لذا تا کیداً للموضوع، بدون حذف مکررات درج میشود.

سوالات مربوط به مقدمه برهان الحق

خلاصه سوالات:

- ۱- تجدید نظر در برهان الحق.
- ۲- آیا چاپ برهان الحق افشای اسرار نیست؟
- ۳- رفتار با کسی که با مطالب برهان الحق مخالفت میکند.
- ۴- کتاب اصلی مسلك اهل حق کدام است؟
- ۵- قرآن ارجح است یا سرانجام؟
- ۶- نظر خواهی در مورد کلام‌های سرانجام فعلی.
- ۷- نظر خواهی در مورد شاهنامه حقیقت.
- ۸- مکاشفات و مشاهدات چیست؟

مشروح سوالات و جوابها:

سؤال ۱- از وقتی که برهان الحق چاپ شده است خودم و دوستان طابق النعل بالنعل دستورات آنرا مورد عمل قرار میدهیم. میگویند که جنابعالی در نظر دارید تجدید نظری در آن بفرمائید، در اینصورت منتظر دستورات حضرتعالی باشیم یا اینکه کمافی السابق عمل نمائیم؟

جواب- تجدید نظر در برهان الحق اگر پیش بیاید راجع به توضیحات همین موضوعات میباشد، و الا از اصول مطالب و ارکان آن هیچگونه تغییر و تبدیلی بعمل نخواهد آمد، زیرا اصول برهان الحق از کلام سرانجام سلطان سهاکی و تغییر ناپذیر است.

سؤال ۲- در دستور اهل حق هست که اسرار دین خود را حق ندارند برای اغیار فاش نمایند. در اینصورت آیا انتشار کتاب برهان الحق فاش اسرار نیست

و در کلام مجوزی دارد؟ یا اینکه آن دستور را کهنه و منسوخ دانسته اند، که حضرت قشچی اغلی میفرماید: «ساخلام گیزلین- سئرمه آچوب اغیاره دیمیم» و یا اینکه «حقیقت سر دور پرده ایچینده»؟

جواب - البته بیابس پردیوری چنانکه در صفحه ۴۳ کتاب برهان الحق بآن اشاره شده است، هیچوقت کهنه و نسخ نمیشود، مگر آنچه برخلاف آن بیابس و دستور باشد. اینکه فرموده اند «دستور اهل حق سراسر است»:

اولاً - آنچه سر است هنوز نه تودانی و نه من، مولوی میفرماید:
« هر که را اسرار حق آموختند مهر کردند و دهانش دوختند »

و آن سر مگو آن است (چنانکه در صفحه ۱۷ و ۱۸ برهان الحق مذکور شده) سینه بسینه از آدم تا خاتم (ص)، و از خاتم تا حجّت قائم (ع) یعنی امام دوازدهم، و از آن به بعد هم به عارفان ملهم انتقال یافته، تا بالاخره از حضرت سلطان اسحق به هفتن و جانشینان برحق آنان رسیده. حتی بعضی از طبقات سایر یاران هم به تمام آن اسرار واقف نشدند. کلام حضرت قشچی اغلی هم که به شاهد آورده اید ناظر بهمان سر است.

بعبارت دیگر، اسرار مورد بحث در سه درجه است: ۱- جز خالق کسی نمیداند. ۲ و ۳- بترتیب تقرّب، نزد مقرّبین خدا است و بس، که مذکور شد.

ثانیاً- این آداب و رسوم فعلی که جماعتی بنام اهل حق (با اختلافات عدیده) به آن عمل مینمایند، خیال میکنند غیر از خودشان کسی به آن اطلاعی ندارد. بعبارة اخرى مانند کبک سر به زیر برف، تصور مینمایند در انظار مستور هستند، غافل از اینکه همسایگان داخلی

و سیاحان و محققین خارجی، از خودشان بهتر آشنائی به آداب و رسوم و عقایدشان حاصل نموده‌اند. با این تفاوت، آنچه از آداب و رسومشان علنی بوده، محققین عین آنرا در تألیفات خود منعکس کرده‌اند، و آنچه را بعنوان سرّ مکتوم نگهداشته‌اند، یا بعلت بی‌سوادی و بی‌اطلاعی نتوانسته‌اند باشخاص بفهمانند، خارجی‌ها با بیانات تحقیرآمیز و وهن‌آور، بلکه توأم بانهمتهای ناروا انتشار داده‌اند. حتی طوری در خارج شهرت پیدا کرده است، جماعت اهل حق را مشرک و بی‌اعتناء به اوامر و نواهی تمام ادیان، و راغب بهر قبایح و عصیان شناخته‌اند.

حال اگر دوستان عزیز ما دسترس به تمام آن تألیفات ندارند، ای کاش لااقل به کتاب عربی «الکاکائیه» تألیف عباس الغراوی چاپ بغداد، و کتاب ایوانف بنام «مجموعه رسائل و اشعار اهل حق» که در ایران هم پخش شده‌اند، مراجعه فرمایند. منجمله در کتاب الکاکائیه صفحه ۶۹ موضوع چراغ خاموش کردن، و زن و مرد بهم پیوستن، در شبهای مخصوص...، و از کتاب ایوانف صفحه (۸۰-۸۳) موضوع معرفی يك نفر زناکار و قاتل و دزد بنام عالی پسر پیرموسی توجه شود، و حال اینکه پیرموسی از اصل متأهل نبوده تا اولاد داشته باشد، و قس علیهذا سایر موضوعات.

بنابراین سزاوار نیست مسلک اهل حق، با اسلحه مجهز حق و حقیقت که در دست دارد، ساکت بنشیند.. مخصوصاً اشخاصی که قوه دفاع دارند، اگر حقانیت خود را باطلاع جامعه نرسانند، یکنوع خیانت به دین محسوب میشود. بعلاوه جوانان تحصیلکرده نسل فعلی

و آینده اهل حق، که از ریشه و مرام مسلک خودی خبراند، لازم است دستور جامع مدونی چاپ کرده، در دسترس داشته باشند تا گمراه نشوند. فرضاً برهان الحق هم کافی یا موردپسند نباشد، هر کس بهتر میتواند از عهده برآید (چنانکه در کتاب برهان الحق خواهش کردام) باید اقدام فرماید.

از طرفی با برقراری وسائل ارتباط اجباری بین دنیای امروزی که روز بروز نیز در تزايد میباشد، یقین بدانید کسی نمیتواند مرام خود را (حق یا باطل) مانند قدیم از نظر جامعه مخفی بدارد، خواه ناخواه دیر یا زود آشکار میشود. پس بهتر است بطرز آبرومندانه‌ای معرفی شوید، نه آنطوریکه مورد تهمت قرار گرفته‌اید. کلام سرانجام در این خصوص میفرماید: «دین آشکار بر ملاتانه - و بی خوف و ترس شادی شاتانه... الخ».

سؤال ۳- در این دیار غربت شخصی هست که از برهان الحق بدگویی می‌کند. بنده بسیار متعجب شده‌ام که چطور ممکن است کسی برهان الحق را بخواند و در مقابل عظمت آن سر تعظیم فرود نیاورد، تا چه رسد به بدگویی کردن. بهر حال چنانچه اجازه میفرمائید ایشان را دعوت به مباحثه خواهیم کرد و جوابی درخورشان خواهیم داد.

جوابد راجع به فرمایشات آقای معظم له، بر او ایرادی نیست زیرا «در آینه هر کس نگردد صورت خویش ببیند». ولی آیا شما هم خدای نخواسته به حالت سیر قهقرائی هستید که حس انتقامجویی و مقابله بمثل را در قلب خود جای داده‌اید، و حال اینکه قلب پاکان جای محبت و نورافروزی است نه جای ظلمت و کینه‌توزی. عزیزم مگر فراموش

فرموده‌اید، مکتب ما یکتا پرستی و از خود گذشتگی و طی طریق مرتبه کمال است. مضافاً یکی از شرایط مهم سالکین این راه این است: زشتی زشت خوبان هم نیک تلقی نماید، تا صفت بدینی که سرمایه بدگوئی و بد رفتاری است، مانند مرض مسری در او سرایت نکند، چون که بدبین از حق بینی محروم خواهد بود. مخصوصاً آنانی که مسئولیت رهنمائی قومی را به عهده دارند، باید بمراتب بیشتر حلیم و صابر باشند، چنانکه حضرت مسیح و سایر مرئیان دین با جهال مماشات فرموده‌اند.

سؤال ۴ - در مقدمه کتاب برهان الحق صفحه ۱ مرقوم فرموده: «کتاب مدونه دیگری که بمنظور ضبط تاریخ و حفظ سایر دستورات مسلکی بطبع رسیده باشد، در دست ندارند». ممکن است بفرمائید کتاب اصلی مسلک اهل حق کدام است؟

جواب - مسلک اهل حق کتاب مستقلی از خود ندارد. زیرا مقدمه باید دانست کتاب در اینجا عبارت است از اینکه هر زمانی خدا مصلحت دانسته، توسط پیغمبران اولوالعزم برای بنای پایه شریعت نوینی، احکامی نازل فرموده است، آن احکام را تدوین و مسمی بکتاب آسمانی شده است. لذا صحف ابراهیم و توراة موسی و زبور داود و انجیل عیسی و قرآن محمدی؛ کتاب آسمانی هستند.

نظر باینکه حضرت محمد خاتم النبیین یعنی ختم پیغمبران میباشد، بدیهی است شریعت و کتاب آنها خاتمه شریعت و کتاب آسمانی بطور قطعی خواهد بود، و لازمه ختم شریعت آن است، ولایت در آن بوجود آید، و ثمره ولایت هم مراحل طریقت و معرفت و حقیقت است.

بنا باین مقدمه، ما که خود را اهل حق میدانیم، اهل حق کسی است مراحل شریعت و طریقت و معرفت را طی کرده باشد و به مقام حقیقت رسیده باشد. با این وصف احتیاج به کتاب جدیدی نداریم، چون حلال و حرام و عقود و ایقاعات و معاملات و سایر دستورات اجتماعی و شرعی ما طبق احکام قرآنی است، اگر به آن عمل نمائیم دیگر جای گفتاری باقی نمیماند تا برای طی سایر مراحل کتابی لازم شود. آن مراحل کردار میخواهد دین، آنهم بوسیله کلام سرانجام سلطان حقیقت و سایر بزرگان اهل حق به حد کافی سینه به سینه دستور رسیده است.

سؤال ۵- حضرت تعالی در مقدمه برهان الحق یکی از پایه‌های تحقیقات خود را کلام سرانجام ذکر نموده‌اید، چنانچه در مسأله‌ای قبلاً قرآن و سرانجام اختلاف پیش آید، کدام قابل قبول است، ارجحیت باقرآن است یا سرانجام؟

جواب - کلام سرانجام همانا جوهر کشی از بطون آیات قرآن است. آنچه را از خواص مفاد ظواهر احکام شریعت خاص خالص (نه شریعت تشریحی) مفهوم میشود، همانا در بطون دستورات مسلک اهل حق واقعی (نه مسلک غیر حقیقی و نه اهل حق ادعائی) مستتر میباشد. لذا عمل نمودن به دستور کلام سرانجام اصلی (نه غیر اصلی)، بتحقیق عمل نمودن به دستور احکام شرع نیز خواهد بود. زیرا احکام شرع اصلی همان اعمالی است که حضرت علی (ع) با یاران خاصش معمول می‌داشته‌اند، و حضرت سلطان اسحق هم با یارانش بآن عمل می‌نموده‌اند. بنابراین صوم و صلوة بآن کمیّت و کیفیت که حضرت علی (ع) انجام میفرموده است اگر انجام شود اطاعتی است عین

عبادت و عبادتی است عین اطاعت. از اینرو هر گاه در مسأله ای فیما بین کلام و قرآن اختلاف پیش آید آن اختلاف به علل زیر است:

۱- نسخه کلام سرانجام مورد استناد ممکن است مخدوش یا غیر اصلی باشد.

۲- آیات مورد اختلاف ممکن است از متشابهات یا ناسخ و منسوخ یا عام و خاص باشد.

۳- مفهوم ظاهری آیه غیر از منظور باطنی آیه باشد. زیرا آیات قرآن در ظاهر مفهوماتی و در باطن توجیهاتی دارد.

ظاهر آیات مشتمل است بر: محکّمات و متشابهات، ناسخ و منسوخ، عام و خاص، قصص و حکم و مثال و غیره. بدین لحاظ جهت درک سقیقت امر باید به باطن آن آیات رجوع شود. آن بطون هم طبق اقوال مفسرین از هفت تا هفتاد وجه قابل تفسیر است، لیکن آن توجیه و تفسیر حقیقی همانا نزد پیغمبر و ائمه میباشد، از آنان به یاران خاص سپس در هر زمان به اولیاء اللّه رسیده است و بس.

روی این اصل، هر مسأله ای اگر محققاً بمصداق فرمایش ائمه باشد، یعنی با بطون حقیقی احکام قرآنی تطبیق نماید، صحیح و معتبر خواهد بود والا خیر. چرا، بامشاهده اختلافات فاحش در مسائل آئین اسلامی و تقسیم اخبار به اقسام مختلفه مندرجه در کتب درایه از قبیل متواتر و احاد و صحیح و حسن و ضعیف و غیره، مسلم میدارد نمیتوان تمام مسائل را مطلقاً مورد اعتماد دانست. والا بدون علل فوق، هیچوقت اختلافی بین قرآن و سرانجام پیش نمی آید تا احتیاج به ترجیح و مرجحات باشد.

سؤال ۶- در مقدمه برهان الحق صفحه ۴ در مورد کلام‌های سرانجام مینویسد: «نمی‌توان همگی را بطور متقن مستند قرار داد»، خواهشمند است شرح ملاقات خود را با سید فتح در عراق و طایفه‌های آن سامان، همچنین نتیجه تحقیقاتان را درباره کلامهای سرانجام جهت استفاده حقیر مرقوم فرمائید؟

جواب- عرض میشود در سال ۱۳۰۷ شمسی به شهر کرکوک که یکی از شهرهای عراق عرب است مسافرت کردم. جماعت اهل حق ساکنین آن ناحیه اعم از شهری و دهاتی نظریه لطفی که بابنده داشتند، بافتخار دیدار بینی و هماننداری مفتخرم فرمودند. منجمله از ملاقات کنندگان شخصی بود مرمّر و موقر بنام آقاسید فتح و باصطلاح اهل حق کلام خوران، یعنی عالم محسوب میشد. باینکه سواد نداشت ولی گفتار بزرگان این طریقه را که کلام سرانجام نامیده میشود تماماً در ذهن خود محفوظ داشت. بدین لحاظ مدتی که آنجا توقف داشتم انیس و جلیسم بود، از مجالستش حظ وافر بردم.

روزی راجع به اختلافات بین اهل حق و تحریفات کلام سر-انجام بحث شد. ایشان اظهار داشت، این اختلافات قبلاً وجود نداشته، حتی کلام خوانهای قدیم به اندازه‌ای مقید حفظ عبارات کلام بوده‌اند، استعمال يك کلمه پس و پیش و یا تلفظ لفظی بجای دیگری، ولو هر دو لفظ هم مفهوم يك معنی می‌بودند، گناه عظیم غیر قابل عفو میدانستند. این اختلافات فعلی را کلام خوانهای عصر اخیر، بهوای نفس و یا بعلة پی‌نبردن باصل موضوع ایجاد کردند، و یکی هم از آن اشخاص درویش پیرویس بود، بدین توضیح:

اینجانب (آقاسید فتح) با درویش پیرویس هر دو شاگرد درویش

نظر گرمیانی بودیم. کلام سرانجام را که بما می آموخت، درویش پیرویس سواد داشت مینوشت، من سواد نداشتم بذهن می سپردم. پس از چند سال که هر دو کلام خوان شدیم و درویش نظر هم فوت کرد، در خارج از بعضی اشخاص اشعاری بنام کلام سرانجام می شنیدم. پرسیدم این اشعار از کی بشما رسیده؟ جواب دادند از درویش پیرویس. پس از تحقیق از درویش پیرویس با تبسمی پاسخ داد: کلامهای امروزه مثل زمین دیم (بیاض) بلاصاحب است، حدود و ثغوری ندارد، هر کس هر تصرفاتی بخواهد میتواند در او بکند. من بشنیدن این بیان بحدی عصبانی شدم با تبری که در دست داشتم بقصد کشتنش باو حمله بردم، فرار کرد، تعقیبش نمودم دیگران رسیدند نگذاشتند او را بزنم. بعد ملتزمش کردم این اشعاری که خودش گفته و بنام کلام سرانجام جلوه داده است دیگر ابراز نکند والا کشته خواهد شد. و تا زمانی هم زنده بود دیگر جرئت ابراز آنها رانداشت. بعد از فوت خودش پسرش عبدالصمد اشعار مزبور را به صفحات کرمانشاه برد، بنام کلام سرانجام رواج داد.

بیان آقای سید فتاح در اینجا خاتمه یافت. محل اقامت آقا سید فتاح یکی از دهات اطراف کسرکوک بود و چند نفر شاگرد داشت، ولی نسبت به دو نفر از آنان تصدیق میفرمود کلام خوان شده اند. متأسفانه اسم یکی از آن دو نفر فراموش کرده ام و نفر دیگرش آقا سید عباس نام دارد، سواد هم دارد. حال نمیدانم زنده باشد یا خیر، زیرا چند سال است از وضعیت آن سامان بی خبرم. لیکن خود آقا سید فتاح اطلاع دارم فوت کرده است.

موضوع دیگر راجع به اهل حقهای آنجا سؤال فرمودند: طایفه اهل حق آنجا هم از حیث آداب و رسوم مانند اهل حقهای اطراف کرمانشاه هستند. با این تفاوت، صفای باطنی و ثبات عقیده آن جماعت بیش از این جماعت میباشد. ناگفته نماند از اختلافاتی هم فعلاً بین طایفه‌های صفحات کرمانشاه وجود دارد، اهل حقهای مقیم عراق هم بی‌نصیب نمانده‌اند. علت اختلافات هم همانا کج کلامی و بی‌اطلاعی بعضی اشخاص خودخواه و بی‌سواد بوده و میباشد. گرچه آقا سید فلاح چنانکه بعرض رسید معتقد بود اختلافات موجود ناشی از فکر کلام خوانهای عصر اخیر است، اما بعقیده اینجانب پس از غیبت حضرت سلطان اسحق متدرجاً بعلت مذکوره فوق، اختلافات حاصل، و کلام سرانجام تحریف گردیده، نهایتاً به شدت عصر حاضر نبوده است. دلیلش هم آنکه آقای سید فلاح که مدعی بود کلامهایش بدون تحریف است، متأسفانه چندان فرق فاحشی با سایر نسخ سرانجام‌های فعلی نداشت. تقریباً با کلام سرانجامی که بنده دارم و تاریخ کتابتش متجاوز از صد سال قبل است مفاداً تطبیق می‌نمود، و حال آنکه همین کلام سرانجام بنده هم نمیتوان یقیناً صحیح دانست. روی این اصل هم بود که خود را بی‌نیاز از ضبط کلامهای آن مرحوم دانستم.

سؤال ۷- در مقدمه برهان الحق صفحه ۲ به تألیفات مرحوم حاج نعمت‌الله اشاره شده، حال بفرمائید نظر آن جناب درباره کتاب شاهنامه حقیقت چیست؟
جواب - مؤلف شاهنامه حقیقت بدین منظور این کتاب را نوشته است: چون برای جماعت اهل حق تا کنون کتابی که جامع آثار تاریخی و

دستورات مسلکی باشد بطبع نرسیده بوده، و هر چه داشته اند سینه بسینه بطور متفرق ضبط میگردیده، که بهمین سبب اغلب رشته مطالب از هم گسیخته و از نظرها فراموش و محو گشته، و یا بصورت دیگر در آمده است. از این رو ایشان تا آنجائی که امکان داشته مفاد کلامهای بزرگان اهل حق را باستناد آثار محدود و روایات مشهوره جمع آوری نموده، تا بالاخره توسط آقای دکتر محمد مگری بطبع رسیده است. البته در بعضی موضوعات تعبیر و تفسیر لازم دارد، ولی متأسفانه کتابش پس از انتشار به بنده رسید دیگر مجال نبود تا تفسیر لازمه بر آن ملحق شود. فقط مختصری بنام (حاشیه بر حق الحقایق یا شاهنامه حقیقت) نوشتم و منتشر شده. بنا بر این اگر آن حاشیه مطالعه فرموده اید فبها، والا مطالعه آن خیلی از مشکلات را حل مینماید.

سؤال ۸- در مقدمه کتاب مستطاب برهان الحق صفحه ۴ سطر ۸، اشاره به کشف و کرامت فرموده، آیا میتوان مکاشفات و مشاهدات را حجت دانست؟

جواب - راجع به مکاشفات و مشاهدات کاملاً توضیح نفرموده اید که مقصودتان چه قسم از آنها است، چه:

اولاً- در هر موردی از موارد کاینات (اعم از امور جوی و دنیوی و اخروی)، اسرار بیشماری نهفته است که کشف آن اسرار بالکمال برای هر کسی میسر و مقدور نیست. مگر در بعضی از موضوعات که امکان اکتشاف دارد، ممکن است برای بعضی از اشخاص حائز شرایط، بطریق علمی مربوطه به آن موضوع، یا بوسیله اشراق تأییدات الهی، مختصری از مطول و مجملی از مفصل موضوع مورد نظر

کشف گردد.

ثانیاً- فرق است بین مکاشفات و مشاهدات. چونکه مکاشفات در مورد کشف مجهولات است، ولی مشاهدات در مورد دیدن معلومات است. آنهم در هر دو مورد برای عموم یکسان نیست، و شدت و ضعف آن منوط به استعداد ذاتی کشف کننده و بیننده میباشد.

بنا بر مراتب، مکاشفات در هر موردی اگر معلول علت‌های غیر حقیقی مانند تأثیرات نشأه، خیال و تصور و امثالهم واقع نشود، و در مشاهدات هم اگر دارای عینک حقیقت بین باشد، البته حجیت دارند. و الا چه بسا دیده شده است که اشخاصی در زمان و مکان واحد، مدعی کشف مجهولی و یا مشاهده معلومی بوده‌اند، اما حقیقت نداشته و انعکاس تصورات و تداعی ذهنی خودشان بوده. چنانکه ضرب‌المثل است: جمعی از انواع مختلفه جنس طیور جهت کشف کوه قاف و مشاهده سیمرغ راهی شدند، تا بمکان صیقل یافته‌ای رسیدند، در آن مکان آینه‌نما، که بتصورشان کوه قاف است، هر يك انعکاس شبیه خود را سیمرغ پنداشتند.

سؤالات مربوط به فصل اول «اهل حق کیست»

خلاصه سؤالات:

- ۱- فرق نفس و روح.
- ۲- تکلیف اهل حق در مقابل خوابی که می بیند چیست؟
- ۳- نذر کردن در خواب.
- ۴- تکلیف خواب بیننده در صورت عدم دسترس به معبر خیر و بصیر.
- ۵- آیا مراجعه به معبر خیر و بصیر اجباری است؟
- ۶- صدقه در مورد خواب بد.
- ۷- آیا نبوت نوعی است؟
- ۸- آیا انبیاء يك وجودند؟
- ۹- آیا باریاضت میتوان پیغمبر شد؟
- ۱۰- آیا در قرآن نام زرتشت آمده یا خیر؟
- ۱۱- آیا دستور شرع برای باطن کافی است؟
- ۱۲- تصوف و اعتقاد به دوازده امام.

مشروح سؤالات و جوابها:

سؤال ۱- در برهان الحق فصل اول صفحه ۵ میفرماید: «از لحاظ اموراخروری سبب معرفت بنفس... شود»، لطفاً بفرمائید نفس چیست و چه فرقی با روح دارد؟

جواب - فرق بین نفس و روح بسیار است از جمله آنکه:

اولاً: نفس در لغت بمعنی (جان) و (خودی) و (خویشتن) آمده است که تمام قوای جسمانی هر ذی حیاتی را من حیث المجموع نفس خوانند. ولی گرداننده و صاحب اراده بر تمام آن قوا را روح نامیده میشود، که روح در لغت مشتق از (ریح) یعنی (باد) است. زیرا از آنجائیکه روح ماده و صورت و جسمیت ندارد و مانند (باد) قابل رؤیت و لمس نیست آنرا تشبیه به باد کرده‌اند.

ثانیاً: نفس از ماده و صورت بسبب علت و معلول موجود گشته، ولی روح اثری است از میدن نفخه خالق بر مخلوق.

ثالثاً: نفس با تمام قوای جسمانی اش پس از مرگ فانی میشود، ولی روح همیشه باقی و فنا ناپذیر است، که حشر و نشر عالم معاد و طی مراحل سیر تکامل توسط او انجام می‌گیرد. بدین لحاظ موسوم به روح ملکوتی شده.

ضمناً توضیح می‌دهد نفس و روح هر يك اقسامی دارند بدین-

تفصیل:

اول- نفس منقسم است به: نفس امّاره، نفس لوّامه، نفس مطمئنّه، نفس ملهمه، که در قرآن مجید تحت این سوره‌ها و آیات مرقوم گشته. امّاره (سوره ۱۲- آیه ۵۳)، لوّامه (سوره ۷۵- آیه ۲)، مطمئنّه (سوره ۸۹- آیه ۲۷ و ۲۸)، ملهمه (سوره ۹۱- آیه ۸).

دوم- روح منقسم است به: روح جمادی، روح نباتی، روح حیوانی، روح بشری، روح ملکوتی، چنانکه حضرت علی علیه السلام در جواب سؤال کمیل بیان فرموده است (رجوع شود به کتاب معرفت الروح، از صفحه ۹۴ سطر ۱۷ لغایت صفحه ۹۵ سطر ۱۴). مضافاً برای

شرح تفصیلی روح به کتاب مزبور فصل دوم مراجعه فرمائید.
در خاتمه این نکته نیز ناگفته نماناد، باصطلاح حکماء روح
ملکوتی را (نفس ناطقه) نیز گویند.

سؤال ۲- در برهان الحق فصل اول صفحه ۵ مرقوم فرموده اید: «اذلحاظ امور
اخروی سبب معرفت بنفس و عالم ماوراء الطبیعه شود» حال تکلیف ما با
خواب دیدن که خود یکنوع ارتباط با عالم ماوراء الطبیعه است چیست،
و تا چه حدودی میتوان بآن ترتیب اثر داد؟

جواب - راجع به دیدن خواب: اگر هر خوابی که دیدید مفاد آن
منافات با دستور سیر سلوک حقیقت نداشت به آن ترتیب اثر بدهید،
و الا دلو به مرحله مردش هم برسد قابل ترتیب اثر نیست.

سؤال ۳- اگر کسی در خواب ببیند نذری کرده است، تا چه حدودی باید به آن
خواب ترتیب اثر داد؟

جواب - اگر کسی در خواب چیزی نذر کند یا باو دستور آن نذر
داده شده باشد، صحت آن خواب موکول باینست شخص خواب
بیننده، عاقل و رشید و بالغ و ممیز و سالم باشد. باضافه امکان ادای آن
نذر هم داشته باشد. بعبارة اخروی قوه استطاعت مالی، امکان صرف
نذر را باو بدهد. با این وصف قابل ترتیب اثر است. و الا باید جهت
تعبیر چنین خوابها باشخاص بصیر و معبر رجوع نماید.

سؤال ۴- در تعقیب سؤال قبلی معروض میدارد، در صورت عدم دسترس به
معبر خیر و بصیر تکلیف چیست؟

جواب - البته اگر برای تعبیر خوابش بشخص بصیر و خبیر دسترس پیدا نکرد، باید با در نظر گرفتن شرایطی که در جواب قبلی نوشته شده رفتار نماید. یعنی اگر شخص خواب بیننده بالغ و عاقل و رشید و با بضاعت است و نذری هم که در خواب دیده صریح و معین است، نه گنگ و مبهم، در اینصورت باید بآن خواب ترتیب اثر بدهد. و لسی اگر آن شرایط مذکوره تماماً جمع نبود، ولو یک شرطش هم ناقص باشد بر او تکلیفی نیست. مثلاً: فرض کنید خواب بیننده، عاقل و رشید و بالغ و با بضاعت هم هست لیکن فقط خوابش گنگ است و یا خوابش گنگ نیست اما یکی دیگر از آن شرایط در او موجود نیست، با این وصف به هیچوجه مسئولیت ندارد. مضافاً بر این نکته هم باید توجه داشت که اولاً خوابش از خوابهای انعکاس دماغی نباشد، و ثانیاً جنبه عقلائی داشته باشد. مثلاً اگر شخصی هنگام بیداری بفکرش خطور کرده فلان گاوش نذر کند ولی تصمیمی نگرفته، اما وقتی بخوابد ببیند آن گاو یا چیز دیگر نذر کرده، در اینصورت انعکاس دماغی است. و یا مثلاً شخص عاقله مندی خواب ببیند تمام دارائیش باید نذر کند، بدیهی است چنین خوابی جنبه عقلائی ندارد زیرا باید فکر معاش عاقله اش که مسئولان میباشد نیز بنماید.

سؤال ۵- در تعقیب دو سؤال قبل مجدداً بعرض میرساند، اولاً جواب قبلی کمی برای بنده درکش مشکل است، ثانیاً آیا مراجعه به معبر خبیر و بصیر اجباری است یا خیر؟

جواب - جوابی که قبلاً راجع به تعبیر خواب داده شده اگر دقت

بیشتری بشود خواهید دید که هیچگونه ابهامی ندارد، مخصوصاً برای کسانی که نذرهایی ممکن است در خواب ببینند تمام شرایط آن کاملاً توضیح شده است. و اگر اشکال شما راجع به اینست (در صورت دسترس بشخص خبیر و بصیر هم، آیا میتوان بدون مراجعه به آن شخص عمل بشرایط مذکوره کرد) جواب اینست: البته با رعایت آن شرایط دیگر احتیاجی نیست بشخص بصیر و خبیر مراجعه نماید، مگر من باب احتیاط نه اجبار و الزام.

سؤال ۶- چند مرتبه برای دوستانم «خواب بد» دادم و بآنها گفتم که صدقه بدهند. آیا این عمل من صحیح است یا خیر؟ چرا بعضی خوابها دریداری فراموش میشود؟

جواب - هیچ اشکالی ندارد، خوب کاری کردید.

راجع باینکه خوابهایی که می بینید دریداری فراموش میشود، نگران نباشید زیرا هنگام خواب رؤیائی که روح از حجاب بدن مفارقت میجوید، عالم و افکاری غیر از عالم و افکار جسمانی برایش حاصل میشود روی این اصل هر گاه بین این دو عالم و افکار خواب و دیداری ارتباطی اعم از کلی بساجزئی موجود باشد بهمان نسبت (یعنی کلاً یا بعضاً) خوابش بیادش میماند، و اگر هیچ ارتباطی نباشد بعلت حجاب مادی بین روح و جسم، فراموش خواهد شد.

سؤال ۷- در فصل اول برهان الحق چنین آمده: «میانسی بنام انبیاء ظهور فرموده اند... الخ» لطفاً بفرمائید آیا نبوت نوعی است یا خیر؟
جواب - نبوت نوعی نیست زیرا بنا بمقتضیات زمان و مکان،

خداوند در هر عصری، کسی را مأمور میفرماید، که ممکن است در بعضی موارد بین پیغمبر سلف و خلف هیچگونه وجه تشابهی نباشد.

سؤال ۸- آیا انبیاء يك وجودند در اشکال متعدده؟

جواب - انبیاء از لحاظ منصب نبوت یکسان هستند، ولی از لحاظ مقام و موقعیت زمان و مکان و نحوه مأموریت با یکدیگر فرق بسیار دارند.

سؤال ۹- آیا باریاضت ممکن است پیغمبر شد؟

جواب - از ریاضت میتوان بقرب و منزلت همردیف پیغمبران رسید، کما اینکه مولوی میفرماید: «از ریاضت نی توان الله شد - میتوان موسی کلیم الله شد». ولی انجام مأموریت پیغمبری تأیید الله و از طرف خدا است، مستقیماً بهر کس صلاح بداند اعطاء میفرماید، و الا باریاضت و مجاهدت نیست. آنهم بطوریکه در کتب احادیث و اخبار و مقاد آیات قرآنی مصرح است، بعد از خاتم النبیین (ص) دیگر پیغمبری نخواهد آمد.

سؤال ۱۰- چرا در قرآن اسمی از زرتشت نیامده است؟

جواب - در قرآن، یکی از آن اسامی رمز پیغمبران اختصاص به زرتشت دارد. بنابراین حضرت محمد (ص) از او اسم آورده، منتهی با رمز، و زرتشت جزء پیغمبران است.

سؤال ۱۱- در صفحه ۵ سطر ۱۱ و ۱۲ تعریفی از مرحله شریعت آمده، آیا

دستور شرع برای باطن کافیت؟

جواب - دستورات شرعی در منزله کلید فتح باب است و اشخاص را برای آشنائی بموضوعات باطن امر آماده و مستعد میکند، سپس باید بوسیله طی مراحل بمقام حقیقت برسد.

سؤال ۱۲- در برهان الحق صفحه ۶ متذکر شده. «عرفان ثمره درخت شریعت... الخ» آیا پیروان تصوف به دوازده امام اعتقاد دارند؟

جواب - رشته تصوف که باعتباری هم بمعنی تصفیه کردن اخلاق آمده است، شعب متعددی در ادیان اهل کتاب دارد. منجمله شعبه تصوف اسلامی است، که شامل کسانی میشود پایبند باحکام قرآنی و شریعت حضرت محمد (ص) و پیرو مذهب شیعه اثنی عشری جعفری باشند. و الا صوفی حقیقی محسوب نخواهند شد. پس صوفی باین معنی که عرض شد مسلم است دوازده امام را قبول دارد.

سؤالات مربوط به فصل دوم «مرا م اهل حق چیست»

خلاصه سؤالات:

- ۱- دستوری جهت روشنی قلب و دلیل راه سلوک.
- ۲- نوشته‌ای برسم یادگار برای يك فرانسوی.
- ۳- تعمق روحی چیست؟
- ۴- سیر معنوی چگونه میسر میشود؟
- ۵- چرا در مراتب سلوک «معرفت» در مرتبه سوم قرار گرفته؟
- ۶- معنی حق حقیقت.
- ۷- آیا وصل بحق ممکن است؟
- ۸- تعریف مسلمان و مؤمن.
- ۹- مذهب شیعه اثنی عشری جعفری و انطباق آن با مسلك اهل حق.
- ۱۰- اهل حق و فرائض دینی شریعت اسلامی.
- ۱۱- مقایسه مقام حضرتان علی (ع) و محمد (ص).
- ۱۲- مقایسه مقام ولایت و مقام نبوت.
- ۱۳- از پیغمبران چرا فقط حضرت محمد را رسول الله خوانند؟
- ۱۴- معنی «مسیح» و «ولی الله» چیست؟
- ۱۵- درویشی و عدالت اجتماعی.
- ۱۶- معنی آیه «السنن بالسنن...».
- ۱۷- در مورد رد امانات (پول).
- ۱۸- در مورد رد امانات (اشیاء).
- ۱۹- اولیاء و مرشدان و پیران.
- ۲۰- مرشدان و پیران و تأثیر نفس.

- ۲۱- آیا پیران حقیقت واجب‌الاطاعه هستند؟
 ۲۲- امامت و مقام پیر و قطب.
 ۲۳- آیا از مرشد واصل عبادت ساقط است؟
 ۲۴- مردان اهل حق و زوجات متعدد.
 ۲۵- گفت و شنود با شاگردان يك عارف اروپائی.

مشروح سؤالات و جوابها:

سؤال ۱- بنده کسی هستم که برهان الحق را کاملاً مطالعه نموده و از این راه دور خیلی سعی و کوشش میکنم که چیزی از معنا عایدم شود و راهی بجائی بیرم، قلب روشن شود و آنطور که در فصل دوم شرح داده اید اهل حق واقعی شوم، ولی بدون دلیل راه نمیتوانم. استدعا دارم دست‌گدائی را، که بسوی حق آمده است کوتاه نکنید. چیزی برای حقیر بفرستید و دستوری مرحمت فرمائید... الخ؟

جواب - دوست عزیز، اینکه دستوری جهت روشنی قلب و دلیل راه سلوک از حقیر خواسته بودند، البته حسن نظر خودتان است، و الا بنده کوچکتر از آنم دلیل راه کسی شوم. فقط میتوانم بر حسب وظیفه دینی آنچه را در مدت عمرم از طی نشیب و فراز طریق سلوک برایم پیش آمده و از آن باندازه ظرفیت ناتوانم تجربه آموخته‌ام، بچند جمله خلاصه کرده معروض دارم. بنابراین اگر آنرا بپذیرید و مسورد عمل قرار دهید یا خیر، با خودتان است. لذا آن جملات اینست:

- ۱- هرکس هرچه بخواهد و بجوید در «دون خود او است، زیرا خداوند محیط بر وجود تمام موجودات است. چنانکه در قرآن مجید میفرماید: «وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ». پس اول خودشناسی، سپس

در خود فرو رفتن است، تا آنجائیکه جز خدا چیزی نبیند، همانا باحق رسیدن است و بس. بمصداق آنکه میفرماید: «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ».

۲- برای بخود فرو رفتن لازم است شخص درحالی هست (اعم از خلوت و جلوت و خواب و بیداری و حرکات و سکنات و غیره) خود را تنها ببیند و چنان باشد که در نزد خدا است و خدا همیشه حاضر و ناظر بر افکار و اعمال او است.

۳- در راه خداپرستی بهیچوجه وسوسه و شک و تردید و کبر و غرور بخود راه ندهد، که درعالم سیر و سلوک از آنها خطرناکتر چیزی نیست.

۴- جز رضای خدا از خدا چیزی خواسته نشود.

ضمناً عرایض خود را باین فرمایش خواجه حافظ خاتمه میدهم که میفرماید: «سالها دل طلب جام جم از ما میکرد - آنچه خود داشت زیگانه تمنّا میکرد - بیدلی در همه احوال خدا با او بود - او نمیدیش و از دور خدا یا میکرد». والسلام.

سؤال ۲- ... تقاضا دارم نوشته‌ای برسم بادگار برای بنده مرقوم فرمائید.

جواب - چنین نوشته میشود: بفرزندم مادام کارن این سخن هدیه مینماید:

بسم الله الرحمن الرحيم - «در خود فرو رو تا خدا یابی - چون خدا یابی هرچه خواهی یابی».

سؤال ۳- تعمق روحی چیست؟

جواب - تعمق روحی توجه دائمی بخدا میباشد.

سؤال ۴- سیر چگونه ممکن میشود؟

جواب - سیر معنوی و حقیقی، یادر نتیجه وارستگی روح از قیود هوی و هوس نفسانی و توجه کامل بمبداء، و یا بتأیید و مشیت الهی است.

سؤال ۵ - درفصل دوم برهان الحق «معرفت» در مرتبه سوم قرار داده شده، در صورتیکه معرفت باید قبل از هر چیز باشد تا درك مراحل بعدی ممکن شود.

جواب - کلمه (معرفت) مراتبی دارد، از جمله مرتبه عام و خاص میباشد. البته مرتبه عام آن، بطور عموم شامل هرگونه تشخیص و تمیز بین نیک و بد، و منفعت و ضرر، و زمان و مکان، و امثالهم بنا بر تفاوت شدت و ضعف استعداد ظاهری اشخاص خواهد بود. اما مرتبه خاص آن، بمصداق «من عرف نفسه فقد عرف ربه» مربوط بقوه در آکة حس ششم و عوالم معنوی است، نه جسم و جان و احساسات عوالم مادیات. یعنی آن چنان معرفتی است که آنرا معرفت بروح (نفس ناطقه) و خالق روح و شناسائی حق و حقیقت نامیده اند. بنابراین تا کسی مراحل شریعت و طریقت واقعی را طی ننماید بآن مرحله نمی تواند برسد. چنانکه در کلام سرانجام میفرماید: «شرط شریعت توفیق حقن

– طریقت چاووش خلق خالقن – معرفت مهنن چه پرده سر پوش –
بنائی یارن جامه نو و نوش... الخ» (ل ص ۲۵).

سؤال ۶- برهان الحق فصل دوم صفحه ۸ سطر ۱ مرقوم فرموده: «در مرحله چهارم حق و حقیقت را در یابد... الخ»، لطفاً معنی حق حقیقت را بطور ساده برای بنده بنویسید.

جواب – چون میدانید حقیقت در هر موضوعی یعنی آن باشد که واقع شده و غیر از آن نباشد. ولی ممکن است بعضی اوقات در یک موضوعی شخصی ب فکر خودش یقین حاصل کند که عین واقع است ولی اشتباه کرده باشد. روی این اصل وقتی گفته شد حق واقع یا حقیقت، مقصود آن است که دیگر شك و شبهه و تردیدی در آن نیست و عین واقع میباشد.

سؤال ۷- در فصل دوم صفحه ۸ برهان الحق آمده: «قطره نم وجودش را به یم لایتهای الهی معدوم و محو سازد»، حال بفرمائید وصل بحق چگونگی ممکن میشود؟

جواب – اتصال بحق وقتی است که شخص بمرتبه کمال برسد. فلذا هر کسی بطریق حق شناسی بر آید و به دستور ارکان حق و حقیقت رفتار نماید بدیهی است بسر حد کمال خواهد رسید و بحق وصل میشود.

سؤال ۸- در برهان الحق فصل دوم صفحه ۱۰ و ۱۱ مسلمان و مؤمن را تعریف می کند. خواهشمندم فرق بین مسلمانی و ایمان را بطور ساده برای بنده مرقوم فرمائید.

جواب - فرق بین مسلمانی و ایمان، بطور کلی آن است: مسلمان در ظاهر و از روی تقلید رفتار به دین اسلام نماید ولی باطناً هنوز تردید داشته باشد، و مؤمن آن است با عقیده پاک و صدق کامل ایمان آورده باشد. و چون به عقیده علی پرستان کسی به خانواده ائمه اطهار مؤمن نباشد، گویند ایمانش کامل نیست و الاً مربوط بشریعت نیست.

سؤال ۹- در فصل دوم صفحه ۹ و ۱۰ برهان الحق مرقوم داشته اید، اهل حق پیرو ائمه هدی و دارای مذهب شیعه اثنی عشری جعفری هستند، و بموجب فصل هیجدهم برهان الحق بایستی جماعت اهل حق شریعت را و تمام امامان را قبول بداریم. البته ما شاید بهتر از پیروان شریعت، امامت تشیع را از نظر باطن بشناسیم، ولی ما تابع دستور حقیقت هستیم، زیرا هر راهی به راهداری سپرده اند و با یکدست دوهندوانه نمیشود برداشت؟

جواب - ما حاصل سؤال آنکه، راجع بمذهب شیعه اثنی عشری جعفری و انطباق آن با دستورات مسلک اهل حق اشکال فرموده اند.

عزیزم، شما که خودتان را اهل حق میدانید، شأن و مقام اهل حق اینست: از مراحل شریعت و طریقت و معرفت گذشته بمرحله حقیقت رسیده باشد. بعبارة اخری از ملت ابراهیم خلیل الله و امت محمد رسول الله (ص) و مذهب شیعه اثنی عشری جعفری، برای اهل حق طی طریق شده باشد تا در مسلک اهل حق مستقر گردد، آنگاه بحق حقیقت برسد.

البته اگر چکیده باشد، یعنی از نسل اهل حق بوجود آمده باشد، پس از سرسپردن دیگر احتیاجی به طی مراحل ظاهری سایر مراتب ندارد. و اگر چسبیده باشد، با طی مراحل باید باین مقام برسد، مگر

تأیید الله باشد که آن از بحث ما خارج است، چنانکه در فصل نهم صفحه ۵۷ سطر ۱۳ کتاب برهان الحق هم بآن اشاره شده است. در واقع شخص اهل حق مانند شخصی است از يك عمارت چهار طبقه به طبقه آخر که فوق سایر طبقات است مسکن گزیده، ولی اگر هر يك از طبقات خراب شود طبقه بالا هم پایدار نمی ماند.

پس شریعت برای اهل حق پایه عمارت است، کما اینکه در کلام سرانجام میفرماید: «شرط شریعت توفیق حقن - طریقت چاووش خلق خالقن - معرفت مہرن چه پرده سرپوش - بنائی یارن جامه نو و نوش - حقیقت برپا شریعت لنگن - جهان سقام در بنده یکرنگن». و حضرت شاه خوشین هم میفرماید: «سید سرور - خوشین بچه نا سید سرور - دین پاک ما نهادیم مذهب جعفر - از لیم علیسن نامین حیدر».

پس با توجه به کلام مزبور اهل حق تا آنجائیکه دستور مستقل طبق بطون معنوی قرآن و بیا و بس پردیوری از حضرت سلطان اسحق دارد باید مستقلاً بآن عمل کند، و در سایر موارد که حکم بواطن قرآن و دستور صریح حضرت سلطان ناظر بآن نیست باید رعایت ظواهر قرآن و احکام شریعت محمدی بنماید. مثل عقد و نکاح و معاملات و عبادات و سایر حلال و حرام و غیره.

و بطور کلی باید دانسته شود، جماعت اهل حق دین علیحده‌ئی مانند مسیحی و غیره ندارند تا از شریعت جدا، و عدم امکان يك دست و دو هندوانه بآن صدق نماید، یا عمل بدستور هر دو مانعة الجمع باشد. چه، مسلک اهل حق مغز و جوهر کشی همان شریعت است، زیرا شریعت برای اهل حق دبستان و طریقت دبیرستان و معرفت دانشگاه

و حقیقت فارغ التحصیل شدن بدرجهٔ دکتر میباید. بقیهٔ مطالب با آن ذکاوت سرشار خودتان البته درک خواهید فرمود.

سؤال ۱۰- خلاصه بیان فرمائید اهل حق با عمل کردن بفروع چند که در کتاب مستطاب برهان الحق ذکر گردیده مستغنی از انجام فریضه‌های قرآنی از قبیل روزه و حج و نماز و زکوة و غیره هستند یا در درجهٔ اول باید فرائض قرآنی را عمل کنند و اگر مستغنی هستند بجهت دلیل؟ و اگر باید کایهٔ فرائض دینی را انجام دهند چرا آنجناب بصراحت دستور نمی‌فرمایند در ماه رمضان اهل حق روزه بگیرند و ایام مراسم حج مستطابین طابق آیه قرآن: «وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا وَعَلَى كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ» (سوره ۲۲- آیه ۲۷) بحج روند و نمازهای پنجگانه را اداء نمایند و کسانی را نیز برای تحصیل در علوم دینی اعزام فرمایند و علم را که عبارت آخری معرفت است دریابند و قوم را از جهات وظلمت و تبعیت کورکورانه آبا و اجداد برهانند.

جواب- برای جواب این سؤال کافی است به کتاب برهان الحق منجمله این جملات مراجعه فرمایند:

۱- صفحه ۱۰ سطر ۸: «اهل حق ائمه هدی را علی (ع) و یازده فرزندش از امام حسن (ع) تا محمد مهدی میدانند و دارای مذهب اثنی عشری جعفری هستند... الخ».

۲- صفحه ۱۵ سطر ۲۲: «آنچه را در شریعت اوامر و نواهی است برای اهل شریعت به یک مرتبه و اهل طریقت به دو مرتبه و عرفان یافتگان به سه مرتبه و اهل حقیقت که مقام آن شأن اهل حق است بچهار مرتبه شدیدتر باید رعایت شود... الخ».

۳- صفحه ۱۳۸ سطر ۷: «بعبارة اخرى تمام تكاليف شرعى خود را اعم از اصول و فروع و حلال و حرام و اوامر و نواهي و وجوب و مستحب و مكروه و مباح طابق التعل بالتعل دستورات شارع مقدس مرعى ميدارند... الخ».

۴- صفحه ۱۴۳ سطر ۱۸: «پس با توجه بمراتب دو مبحث فوق نتيجه اين شد، نماز و روزه هريك مراحلى دارند. مرحله اول كه مقام شريعت است نماز و روزه مرسومى بين المسلمين بموجب حكم آيات قرآن مبين كه امرى است وجوبى و تكليفى است شرعى عمل بآنها بر مكلفين واجب و بجاي خود صحيح و مطاع خواهد بود... الخ».

بنابمراتب آيا صريح تر و واضح تر از اين ميشود كه در كتاب مزبور نوشته شده است؟ حال اگر كسى از راه جهالت بآن عمل ننمايد نگارنده تقصيرى ندارد. كما اينكه اغلب پيشوايان اديان بهمين محذورات گرفتار بوده هستند، يعنى با هر شدتى خواسته شود وظيفه امر بمعروف و نهى از منكر انجام گردد معذلك بر جهالت اثرى ندارد.

سؤال ۹۱- با تعريفى كه از نبوت و ولايت در فصل دوم آمده بفرمائيد على (ع) ارشد است يا محمد (ص)؟

جواب- حضرت على (ع) و حضرت محمد (ص) هريك داراى دو جنبه ميباشند: جنبه اول (مقام)، جنبه دوم (ذات). اما از حيث مقام هر دو لازم و ملزوم هستند بدليل اينكه حضرت محمد (ص) مقام نبوت

و حضرت علی (ع) مقام ولایت را داشته و دارند، و ولایت هم از بطن نبوت باید بوجود آید. عبارة اخرى میوه ولایت ثمره درخت نبوت است؛ پس لازمه درخت ثمر دادن و لازمه ثمر هم از درخت بوجود آمدن است. اما از حیث ذات گرچه پیشوایان عالم علم و عرفان توصیف و تعریف فراوان در خور شأن هر يك از آن دونور تابان عنوان نموده اند، خاصه در کلام سرانجام اهل حق هم آنچه را شایان به عیان بوده بیان داشته اند؛ مع هذا چون ما اسم خود را اهل حق نهاده ایم، یعنی اهل تحقیق برای کشف حقیقت، از این رو شأن اهل حق نیست در هر امری مخصوصاً امور معنویات اکتفاء به نقل قول بنماید. باید بفحوائی «من عرف نفسه فقد عرف ربه» اول معرفت به نفس خود پیدا کند، سپس با مشاهدات عین الیقین، حق و حقیقت را دریابد. فلذا امیدوارم دوستان عزیز اهل حق با کوشش بشناسائی خود، واقعیت موضوع را درک نمایند.

سؤال ۱۲- چرا بعضی مقام ولایت را از مقام نبوت پائین تر میدانند؟

جواب- راجع باین موضوع قبلاً هم در جواب سائلی بیان مطلب شده است، ماحصل آنکه بین مقام نبوت و ولایت بحکم اصول ارکان پایه شریعت ادیان تفاوتی نیست. زیرا نبوت مانند درخت و ولایت ثمره او است که هر دو لازم و ملزوم یکدیگرند. و اینکه نبوت را بر ولایت مقدم می شمارند، از لحاظ اینست، اول باید درخت بوجود آید آنگاه ثمر بدهد.

سؤال ۱۳- مگر حضرت ابراهیم و حضرت موسی و حضرت عیسی مانند حضرت محمد پیغمبر مرسل نبوده‌اند، پس چرا آنان را (رسول الله) نمیگویند؟

جواب - البتّه (رسول الله) بمعنای اعم، شامل عموم پیغمبران مرسل خواهد بود. چونکه معنی لغوی (رسول الله) یعنی (فرستاده خدا). ولی بمعنای اخصّ نیز هر پیغمبری لقب مخصوصی بمناسبت موقعیت شأن و مقام مأموریتش دارا بوده. مثلاً نوح بسبب نجات یافتن خود و متابعانش از طوفان، به (نجی الله) و ابراهیم بواسطه آماده کردن پسرش جهت قربانی بامر خدا، به (خلیل الله) و موسی جهت تکلم نمودن با خدا، به (کلیم الله) و عیسی بعلت بی پدر موجود شدنش، به (روح الله) موسوم گشته‌اند. و قس علیهذا القاب سایر پیغمبران. بنابراین حضرت محمد (ص) هم از لحاظ اینکه بدو بر قوم بت پرست ابلاغ رسالت خود نمود، ملقب بر رسول الله گردید.

سؤال ۱۴- معنی (مسیح) که بحضرت عیسی گویند و (ولی الله) که بحضرت علی (ع) گویند چیست؟

جواب - معنی (۱) خود (عیسی) که معرب (یشوع) است، (یشوع) در لغت عبری یعنی (فرج و گشایش).
مسیح و مسیحا هم معرب (ماشیح) میباشد، که لفظ (ماشیح) باغت عبری بمعنی (مسح کرده شده) است. زیرا اکثر انبیاء را در

بنی اسرائیل مسیح می گفتند. بسبب اینکه پیغمبر ما قبل، پیغمبر بعدی
جانشین خود را با روغن زیت مسح میکرد. حضرت عیسی هم که
حضرت یحیی آن را غسل تعمید داد و مسح نمود، از این رو موسوم
به مسیح گشت.

ولی الله: (ولی) هم معانی متعدده در لغت دارد. از جمله (دوست)
(نماینده) و (جانشین) است، که در اینجا ولی الله یعنی دوست و
نماینده خدا. باضافه، معنی لغوی ابراهیم^(۱) یعنی پدر مهربان. موسی^(۲)
یعنی بیرون کشیده، زیرا وقتیکه در کودکی آن را از آب دریا بیرون
کشیدند مسمی به (موسی) شد.

سؤال ۱۵- در فصل دوم صفحه ۱۳ برهان الحق بحث از عدالت است، آیا
مراد از درویش و فقیر درگاه حق بودن در موارد عمل فقط بذکر است،
و سخن از پاکی و صداقت و چه و چه ... است؟ یا واقعاً مساوات در
مقام عمل است؟ که هیچ درویش بردیگری مزیت مالی و اعتبار معیشت
نداشته باشد، یکی در آسایش و در بهترین مکانها با چراغهای روشن با
بخاریهای گرم کن مد روز و فرشهای گران قیمت و با عناوین دکوراسیون
شده یا علی گوید، و دیگری در دهکده ای دور افتاده در کنار تنور سرد و
زبر پلاس پوشیده با عائله زیاد و با معیشتی تنگ و زمستانی سرد و شکمی
گرسنه و اطفالی بی لباس... یا علی گوید و سعی کند با این تفصیل نذری برای
پیروغیره تهیه نماید. واقعاً این موضوعات از نظر مصداق قابل انکار است؟
و آیا با کلمه حق تطابق دارد؟ و آیا شیوه علی (ع) چنین بوده است؟

جواب- این سؤال یا شبهه جناب عالی دو جنبه دارد: یکی جنبه

۱- جلد اول ناسخ التواریخ (ص ۱۵۲ س ۲۲) چاپ اول - تهران.

۲- جلد اول ناسخ التواریخ (ص ۲۰۸ س ۶) چاپ اول - تهران.

سیاسی و یکی جنبه عدالت پروری . اما از لحاظ جنبه سیاسی باید بنده را معذور فرمایند، چرا نه وارد هستم و نه میخواهم وارد شوم. و اما از لحاظ جنبه عدالت پروری، چنانکه تاریخ نشان میدهد جامعه بشر از اول خلقت تا کنون همیشه با یکدیگر برای اجرای عدالت دو قسمت رابطه داشته‌اند. یکی رابطه حقوقی و یکی رابطه طبقاتی. اول رابطه حقوقی آنست: هر فردی از افراد بشر در هر اوضاع و احوال باشد (اعم از عالی و دانی) بدون تبعیض، حق حیات و تنازع بقاء و رفع ضرر و جلب منفعت و آسایش و امنیت و امثالهم دارد. مثلاً اجرای قانون دیات، قانون مدنی، قانون مجازات، قانون انتظامات برای عموم یکسان خواهد بود. البته اجرای عدالت در این قسمت بحکم مساوات است.

دوم رابطه طبقاتی آنست: هر کسی برای تأمین معیشت یا بمیل و رغبت یا حفظ حیثیت یا بنا به پیش آمدی حرفه‌ای را اختیار مینماید. مثلاً بعضی عمله، بعضی کشاورز، بعضی بازاری، بعضی صنعتگر، بعضی دکتر، بعضی مهندس، بعضی اهل سلاح، بعضی اهل قلم، بعضی پیشوای مذهب و غیره میشوند. البته اجرای عدالت در این قسمت بحکم استحقاق ارزش عمل است، نه مساوات. چونکه عمل هر يك با دیگری یکسان نیست تا نتیجه عمل یکسان باشد. و برای توضیح بیشتری تکرار مینماید، حکم مساوات بمعنی واقعی همانا در حقوق بشری است، و الا حکم مساوات در روابط طبقاتی کما و کیفاً امکان پذیر نیست. بدلیل اینکه:

اولاً از نظر کمیت : فرضاً يك فردی سالها زحمت تحصیل

کشیده تا در یک رشته ای عالم شده است. و یک فردی هم حتی زحمت بکروز تحصیل متحمل نگردیده و در حال جاهلیت باقی مانده، آیا ارزش مرور زمان هردو یکی است.

ثانیاً از نظر کیفیت: آن عالم نفعش بجامعه رسیده (مانند کاشفین و مبتکرین عصراتم) و آن جاهل کل برجامعه گشته. آیا مزایای هردو میتوان مساوی گرفت؟ البته جواب منفی است. حتی در صدر اسلام، همچنین زمان خلافت حضرت علی (ع) که حکم مساوات و بسط عدالت بنحو اکمل و اتم اجرا می شد، معذک هیچوقت تساوی رابطه طبقاتی بین مردم میسر نشد. چنانکه در قرآن مجید آیاتی راجع باین موضوع هست از جمله آنکه میفرماید:

۱- «لَا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ غَيْرُ أُولِي الضَّرَرِ وَالْمُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ عَلَى الْقَاعِدِينَ الْآيَةَ» (سوره ۴- آیه ۹۵).

۲- «هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَى وَالْبَصِيرُ أَفَلَا تَتَفَكَّرُونَ» (سوره ۶- آیه ۵۰).

۳- «هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَى وَالْبَصِيرُ أَمْ هَلْ تَسْتَوِي الظُّلُمَاتُ وَالنُّورُ» (س ۱۳- آیه ۱۶).

۴- «وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَجُلَيْنِ أَحَدُهُمَا أَبْتَمَّ لَا يَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ وَهُوَ كَلٌّ عَلَى مَوْلَاهُ أَيْنَمَا يُوَجِّههُ لَأَيَاتٍ بَخِيرٍ هَلْ يَسْتَوِي هُوَ وَمَنْ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَهُوَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» (سوره ۱۶- آیه ۷۶).

۵- «وَمَا يَسْتَوِي الْأَعْمَى وَالْبَصِيرُ» (سوره ۳۵- آیه ۱۹).

۶- «وَمَا يَسْتَوِي الْأَعْمَى وَالْبَصِيرُ الْآيَةَ» (سوره ۴۰- آیه ۵۸).

۷- «وَلَا تَسْتَوِي الْحَنَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ الْإِيه» (سوره ۴۱- آیه ۳۴).

مضافاً اگر فرض شود باید تمام طبقات مردم بیک طبقه تبدیل گردد، یعنی همگی عالی باشند، در اینصورت آیا رفع مایحتاج زندگانی روزمره همان عالی مقامان چگونه میسر است (مثلاً مانند احتیاج به نانوائی و قصابی و بقالی و خیاطی و بنا و غیره) و اگر فرض شود حرفه‌ها مختلف باشد ولی مقام و مزایا برای عموم یکسان شود، آیا کسی دیگر رغبت میکند زحمات تحصیل بخود دهد، خواه در امور دینی باشد یا دنیوی؟ مخصوصاً آیا مخالف آیات فوق الذکر نیست؟ پس بنا بمراتب اجرای عدالت بحکم مساوات، همانا هر کس بفراخور استحقاقش بهره‌مند گردد و بس. ضمناً خاطر مبارک را مستحضر میدارد، اگر کسی زندگانی مرفه‌دارد یا ندارد بحساب امور دینی نباید گذاشت، زیرا زمان خود حضرت رسول (ص) هم بعضی از صحابه غنی و بعضی فقیر بودند. فقط شرط حق پرستی آنست در هر حال، ریا و تزویر نداشته باشند. اینکه مرقوم شده بود: «با این تفصیل نداری برای پیر و غیره تهیه‌نماید» بنده از خودم عرض میکنم اولاً «دعوی پیری ندارم، ثانیاً! اکنون از کسی هم چیزی نگرفته‌ام و نخواهم گرفت و مسئول دیگران هم نیستم».

سؤال ۱۶- لطفاً معنی «السَّنَّ بِالسَّنِّ وَالْجُرُوحَ قِصَاصٌ» را مرقوم فرمائید؟
جواب- این کلام از آیه ۴۵- سوره ۵ قرآن است که معنی تحت اللفظی اش اینست:

«وَالسَّنَّ بِالسَّنِّ وَالْجُرُوحَ قِصَاصٌ» (ودندان برابرزدان و زخمها برابر

است). و ما قبل این هم راجع به جان و چشم و بینی و گوش اشعار دارد؛ منظور اینست خداوند هر کسی را بجزای اعمالش می‌رساند، و در ظاهر هم هر کسی مرتکب قتل یا نقص عضو کسی شد باید کفاره و دیه آنرا بدهد یا مجازات شود.

سؤال ۱۷- در فصل دوم برهان الحق، در تفسیر آیه ۵۸ از سوره ۴ تأکید شدید راجع به رد امانات فرموده‌اید. ولی موردی پیش آمده که انجام این دستور مقدر نیست، زیرا يك شخص خارجی مبلغی جزئی طلب داشته و ناگهان به مسافرت رفته و دیگر دسترسی به او نیست. لطفاً مرقوم فرمائید در این گونه موارد تکلیف چیست؟

جواب - تا زمانی که احتمال دسترسی باو هست سعی کنید به خودش برسانید، و در غیر اینصورت آن را به مصرف خیریه رسانده ثوابش تعلق به او بدهید. هر گاه بعد از صرف آن خیریه نیز به او دسترس حاصل شد، مخیرش نمائید بین گرفتن پولش، که ثواب خیریه به خودت تعلق گیرد، و یا قبول ثوابی که به او تعلق گرفته. اما اگر قبل از صرف خیریه فوت کند یا غایب مفقود الاثر گردد به ورثه‌اش باید رجوع کرد. مگر اینکه دسترس به وراثت پیدا نشود و یا وارثی نداشته باشد، آنوقت عمل به مصرف خیریه فرمائید.

سؤال ۱۸- با تأکیدی که در فصل دوم در مورد رد امانات شده، درخواست بنده اینست دستور فرمائید با اشیائی که در جمعخانه جا میماند، و یا شیئی از کسی با شیئی دیگر بدون عمد عوض میشود، چه باید کرد؟

جواب - تا آنجائیکه ممکن است جستجو نموده بصاحبش برسانید. و اگر بهیچوجه دسترس بصاحبش پیدا نشد، تا یک سال هم آنرا نگهدارید، سپس خود آن جنس یا قیمتش بمستحق بدهید، بقصد اینکه ثوابش مال صاحبش باشد.

اگر آن مال جا مانده، فاسد شدنی و یا حیوان زنده باشد که احتمال تلف شدن و یا مستلزم مخارج نگهداری است، در اینصورت مسئولیتی ندارد، عین مال یا قیمتش، در اولین فرصت چنانکه فوقاً گفته شد، بمصرف مستحق برسد و یا نذر شود.

اگر شیی از کسی باشی از شخص دیگر بدون عمدعوض بشود تکلیفش اینست: در صورت عدم دست رس، اگر قیمت آن دو شیء در زمان تعویض از هر جهت مساوی باشد، تصاحبش اشکال ندارد. لیکن اگر تفاوت قیمت داشته باشند، باید طرف ذینفع مابه التفاوت قیمت را بنظر اهل خبره حساب نموده و به نیت صاحب اصلیش نذر کند و یا بمستحق بدهد.

سؤال ۱۹- در فصل دوم برهان الحق صفحه ۱۵ اشاره به اولی الامر و باطن دار دارد، آیا اولیاء و مرشدان و پیران ولی امرند؟

جواب - اولیاء و مرشدان و پیران هم مراتبی دارند. البته کسی که بمقام اولی الامر برسد در عصر خود ولی امر بشمار میآید (نه همگی). رجوع شود بکتاب برهان الحق چاپ دوم صفحه ۱۵ سطر ۱۰.

سؤال ۲۰- آیا تأثیر نفس مدرك خوبی مرشدان و پیران است؟

جواب - کسی که پیر و مرشد واقعی از طرف خدا باشد لازمه اش

آنست، تأثیر نفس هم دارد، لیکن بدون اذن خدا تأثیر نفس خود را ظاهر نمی‌سازد. چنانکه اغلب بزرگان و پیران و مرشدان حقیقت جان تسلیم نمودند و سرّ حق را افشاء نکردند.

سؤال ۳۱- در برهان الحق صفحه ۱۵ مینویسد: «دیده دار و باطن‌دار هرچه بیند از حق است و هرچه گوید از باطن امر است...»، آیا پیران حقیقت (اقطاب) واجب‌الاطاعه می‌باشند؟

جواب - البته پیران واقعی حقیقت واجب‌الاطاعه هستند. اینکه گفته شد (پیران واقعی حقیقت) بدین منظور است: پیران واقعی کسانی هستند که از طرف حق مأمور ارشاد پیروان حق باشند و هرچه گویند از حق باشد.

سؤال ۳۲- آیا امامت امر نوعی است و هر پیر یا قطب این مقام را دارد؟
جواب - کلمه امام که در لغت بمعنی پیشوائی است باصطلاح عرف در دومورد استعمال میشود:

اول - باشخاصی اطلاق میگردد که ثمره شجره نبوت باشند. مانند ائمه اطهار در شریعت دین اسلام.

دوم - علمای مذاهب هستند، که برای حفظ و ترویج احکام دین نسبت بهر مذهبی هادیان طریق هستند.

بنابراین در قسمت اول انحصاری و در قسمت دوم نوعی است. اما پیران و اقطاب بقسمی که ضمن جوائیه فوق‌الذکر اشاره شد، اولیاء الله بشمار می‌آیند.

سؤال ۲۳- آیا از مرشد واصل (اهل حق واقعی) عبادت ساقط است؟

جواب- از مرشد واصل اهل حق واقعی هم عبادت ساقط نیست. چنانکه خود حضرت مولای متقیان با آن مقام و منزلت که داشتند معهذا برای سر مشق پیروانش همیشه در حال عبادت بودند. النهایه عبادت مراحل دارد، و آن مراحل بتناسب قرب و بعد بمبدأ و درجات و مقام اشخاص است.

فرضاً يك شخص عادی که در مرحله اولیه است عبادتش همانا جنبه تبعیدی و اطاعت امر دارد که در احکام دینش باو دستور داده شده است. ولی يك شخص وارسته عبادتش جنبه از خودگذشتگی و فنا فی اللهی دارد. مثلاً مرحله عبادت پیران حقیقت بالاتر از مرحله عبادت پیروان حقیقت خواهد بود، و برای توضیح بیشتری ممکن است بکتاب برهان الحق فصل هیجدهم از صفحه ۱۳۷ راجع بعبادت خصوصی اهل حق مراجعه فرمایند.

سؤال ۲۴- با توجه بمطالعی که در فصل دوم برهان الحق راجع به عدالت مرقوم فرموده اید، آیا مردان اهل حق مجاز هستند یش از يك زن بگیرند یا خیر؟

جواب- در دستور اهل حق راجع به زوجة واحد یا متعدد تصریحی ندارد، بنابراین رعایت قانون شرع را طبق احکام قرآن باید نمود.

سؤال ۲۵- آنجناب در فصل دوم برهان الحق مطالبی راجع به باطن دار و اقطاب مرقوم فرموده اید بنده با شاگردان يك عارف اروپائی بنام

«استاد... ف» که در اوائل قرن بیستم میزیسته، مباحثه‌ای داشتم. آنها جملاتی از استاد خود نقل کردند که ذیلاً (طی ۱۶ سؤال) بعرض میرسد تا تطبیق آنها را با برهان‌الحق مرقوم فرمائید که جوابشان داده شود.

۱- مسیح فرموده مانند يك بچه پاك باشید. «من می‌گویم که بچه پاك نیست بلکه در نتیجه زندگيهای گذشته مقدار زیادی گناه بر ذمه دارد که با تحمل رنج‌های زیاد باید تصفیه نماید. وقتی بزرگ شد، هنگام مرگ بهتر و پاك‌تر از زمان بچگی است و منظور مسیح از پاك بودن بچه، مثالی است.»

جواب - بلی، از يك لحاظ تردیدی نیست، مقصود مسیح تشبیه و مثال بوده. کما اینکه در قرآن هم نظیر آن زیاد است. لیکن از لحاظ دیگر جای تأمل است زیرا استاد «ف» قضیه سیر تکامل را بقاعده تناسخ تعبیر فرموده‌اند و حال اینکه تناسخ، قطع نظر از اشکالات عدیده که دارد، از سیر قهقرائی‌اش دور، و از گردش مالانهایه‌اش تسلسل لازم می‌آید که بطلان هر دو به ثبوت رسیده است و برای توضیح بیشتری بفصل بیستم، مبحث اول کتاب برهان‌الحق رجوع شود.

۲- «در موقع ایجاد کائنات وجود داشتم و هنگام پایان آنهم وجود خواهم داشت.»

جواب - بلی، وجود هر موجودی اول و آخرش منتهی به مبداء واجب‌الوجودی است، البته همیشه موجود خواهد بود و پایان هم ندارد. كُلُّ شَيْءٍ يَرْجِعُ إِلَىٰ أَصْلِهِ - إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ.

۳- «من قدرت فرمان دادن را بدست آورده‌ام».

جواب - بلی، هر کسی بر نفس خود فرمانروا شد قدرت فرمانفرمائی (مساوی رتبه‌اش) نیز بر غیر خود دارد.

۴- «حق دارم گناهان را ببخشم و دربارگاه عدل الهی شفیع شما باشم».

جواب - بلی، مبرّای از گناه، بازدارنده اشخاص از عصیان و سوق دهنده آنان به عدل الهی است که عدالت موجب بخشش گناه و شفاعت به اذن الله خواهد شد.

۵- «من تنها کسی هستم که فرشته نگهبان ندارم. فرشته و نگهبان من خدا است».

جواب - بلی، کسی از مرتبه عالم سفلی ناسوتی بمراتب عالی عوالم ملکوتی و جبروتی و لاهوتی تاهاوتی ارتقاء یافت یعنی ذاتاً از معاصی متنفر شد و فی نفسه معصوم و منزّه گردید احتیاجی به فرشته نگهبان ندارد، بلکه نگهبان بر فرشتگان خواهد بود. بدیهی است چنین کسی نگهبانش جز خدا کسی نیست.

۶- «بعضی تصور نوده‌اند که من یکی از حواریون مسیح بوده‌ام. من يك گنه‌کار حقیر عهد مسیح بوده‌ام. من همراه با حواریون بوده‌ام».

جواب - بلی، هر کسی تا در قید مادیات عالم ناسوتی است جایز- الخطا و حقیر می‌باشد. اما اگر پیروی از روح القدس مسیحا نفسی

نمود و در مسیر حواریون الهی قدم برداشت و بهمراهی آنان بمنزل قدس اعلی رسید، همان قرب و منزلت را خواهد داشت که حواریون دارند.

۷- «مسیح باین دنیا آمد تا اصول نوع دوستی را برقرار کند و من آمده‌ام تا قوانین آنرا استحکام بخشم».

جواب- بلی، هرکسی از خود گذشت، بمقامی میرسد اصول نوع دوستی حضرت مسیح را استحکام بخشد (رنج خود و راحت یاران طلب).

۸- «من از همه شماها پیرترم. وقتی شما هم باندازه من پیر شدید می‌توانید همان کارهایی را که من انجام می‌دهم انجام دهید».

جواب- بلی، (پیر گردون نه، ولی پیر رشاد). البته همین طوری که نطفه جنین می‌شود و جنین طفل می‌گردد و طفل پس از طی مراحل صغارت و رسیدن به رشد و بلوغ و جوانی، عاقبت بمرحله پیری گردون میرسد، سالک هم بهمان کیفیت، در نتیجه قطع مسافت مراتب سیر و سلوک، بمقام پیری رشاد میرسد. آنوقت است که می‌تواند دیگران را نیز ارشاد و بمقام پیری برساند.

۹- «از اینکه مرا از دست بدهید نهراسید زیرا يك پای من برته دریا است و يك پای دیگر بر روی زمین. يك دست من بطرف شما است و دست دیگر بطرف آسمان. بنابراین همیشه مرا خواهید یافت».

جواب - بلی، کسی حائز صفات زیر گردید، وارسته شد از قیود مزخرفات دنیای فانی، و بر خود رفع نمود حجاب ظلمانی، و زدود آئینه قلب از غبار هوای نفسانی، و پرداخت به صیقل روح رحمانی، و اتصال داد روح را بمقام سبحانی، البته هراس و یأس و وحشت و غربت بر او باقی نمی ماند، زیرا به محل امن و توفیق و انس و قربت واصل است. چه، با گام اول از کام گذشته و با گام دوم بر طارم اعلی نشسته. از قعر دریای حیرت به صدر عرش درك حقیقت صعود فرموده، چنان کمالی یافته است که قوس نزول و قوس صعود کائنات را (به قیاس آفاق انفس) مانند خط منقطعی بین دو پای خود قرار داده و احاطه بر آن دارد. از این رو در يك دست عالم علوی و در دست دیگر عالم سفلی قبضه نموده است. بنابراین با اشخاص مستعد و لایق همیشه در تماس خواهد بود و آن را خواهند یافت (خوشا بسعدت فیض یافتگان و فیض جویان هر دو).

۱۰ - «همه کس باید برای ورود بآسمان از مقابل من بگذرد، زیرا همه کس مجبور است راهی که من تعقیب می کنم طی کند».

جواب - بلی، هر کس هفت شهر عالم عرفانی را با مرکب عشق طی نمود، به علو مرتبت آسمان وصال واصل می شود. اثراتی که از او باقی است الزاماً رهنمای رهروان خواهد بود. اگر تعقیب کنند به منزل رسند و الا فلا (رجوع شود به فصل هیجدهم مرحله چهارم کتاب برهان الحق).

۱۱- «من بمنزله دروازه‌ام و هیچکس بدون نظر من نمی‌تواند بمرسد».

جواب - بلی، چنانکه در حدیث است حضرت رسول (ص) فرموده «أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَ عَلِيٌّ بَابُهَا»، پس هر کس مقام مظهریت و اولوالامری را داشت بمنزله دروازه جهت ورود حق‌جویان درخانه حقیقت می‌باشد. هیچکس بدون نظر آنان نمی‌تواند نفس امّاره را کشته، نیل به عالم «موتوا قبل ان تموتوا» حاصل نماید.

۱۲- «من شما را ترك خواهم کرد ولی بزودی باین دنیا برخواهم گشت».

جواب - بلی، رجعت دو قسم است: يك قسم بعلة تحولات قوس نزول و قوس صعود سیر تکامل پیش می‌آید و آن تا حدودی است که به کمال برسد، و الا معقول نیست پس از منتهای سیر قوس صعود و نیل بمرتبه کمال، مجدداً به ابتدای سیر قوس نزول و تکاپوی تکامل برگشت نماید. قسم دیگر به سبب جذب قوه الکتریسیته قوای مجردات به محل عالم مادیات در نتیجه مقتضیاتی واقع می‌شود، نه بقاعده تناسخ، چرا، نمی‌گنجد شیی که از قوه به فعل رسیده است مجدداً برگشت به قوه نماید، یعنی دو شیء متناقض متحد شوند. و یاشیی که از قوه به فعل رسیده است به قوه دیگر که هنوز به فعل نرسیده است حلول نماید، یعنی دو شیء متضاد مجتمع گردند. بعبارة اخری، جمع بین متناقضین و یا ضدین بعمل آید که هر دو بقاعده منطق باطل است. مضافاً اشکالات دیگر هم (چنانکه فوقاً اشاره شد) بر تناسخ و اتحاد و حلول وارد است. لیکن فعلاً از بحث آن می‌گذریم، چه

«این رشته سر دراز دارد».

باری قصد حقیر از توجیه فرمایشات جناب آقای استاد «ف» رحمة الله علیه انتقاد نیست، فقط ارشاد است. چون از مفاد کلام معظم له چنین مستفاد می شود که پرده های اسرار را کاملاً برداشته یا بر او برداشته نشده است. بهر حال مکتب ایشان همان اندازه قابل استفاده است، مبتدیان را از هفت فقره گناه منقولۀ در انجیل مسیح بهره بزنند، و الا برای کسب موفقیت مقام بالاتر کافی نیست. زیرا در دستور اهل حق، تکالیف سالک را من حیث المجموع به چهار جمله (= کلمه) خاتمه داده: «پاکی» و «راستی» و «نیستی» و «ردآ»، که پرهیز از هفت فقره گناهان مزبور، می توان يك جزء از کلیات رکن اول یعنی «پاکی» فرض کرد. بنابراین قیاس سایر مراتب با مرتبه اول معلوم است. (رجوع شود به فصل پنجم کتاب برهان الحق).

۱۳- «خداوند هیچک از بندگانش را مورد قضاوت قرار نمیدهد. پس ما هم حق نداریم کسی را مورد قضاوت قرار دهیم».

جواب - اما راجع به منع قضاوت، در این بحث باید قائل به تفکیک شد، بدین توضیح:

۱- چون اصل قضاوت درباره کشف مجهولات است، بر خدا چیزی مجهول نیست تا محتاج بقضاوت باشد. ولی اگر مخلوق هم مستغنی از قضاوت باشند امتیازی با خالق نخواهند داشت. بنابراین، عقیده بر عدم امتیاز بین خالق و مخلوق يك نوع شرك جلی است.

۲- بطور کلی قضاوت بردونهج است:

اول آنکه قضاوت فردی مربوط به موضوع معین در باره متداعیین مخصوص، جهت احقاق حق بر حسب صلاحیت انجام گیرد. در این صورت اگر بقصد الله و جلوگیری از تباهکاری باشد عین نوع دوستی و خدمت به خلق است، مستحسن خواهد بود. و اگر روی نظر خاصی اقدام شود، بهر تقدیر مذموم و ممنوع می باشد.

دوم آنکه قضاوت مطلق درباره اوضاع و احوال کائنات و آنچه در او است بدون ارتباط مستقیم و حصول یقین علمی و عینی، از روی حدس و گمان بعمل آید، البته صحیح نیست. (شاید منظور آقای «ف» هم از منع قضاوت تا حدی مربوط به قسمت اخیر باشد). در این خصوص نیز رجوع به فراز دوم و سوم از فصل چهارم کتاب برهان-الحق شود که مفاداً بی ارتباط با یکدیگر نیستند.

۱۴- یکی از شاگردان آقای «ف» (بنام...ك) وقتی فهمید جناب عالی شغل قضاوت داشته اید تعجب کرد. در این مورد جواب ایشان چیست؟

جواب - اینکه آقای «ك» راجع به شغل قضاوت بنده دچار حیرت شده اند حق دارند. لیکن اگر من هم اختیاری بودم هیچوقت به امر قضاوت وارد نمی شدم. چرا، بطوریکه فوقاً عرض شد، مشکلات قضاوت بسیار است. اما از آنجائیکه به حکم (المأمور معذور)، چون صریحاً امر شده بود، لذا مجبور به اطاعت امر بودم. بهمین دلیل هم پس از اعلام معافیت از طرف معبود حقیقت، دیگر صبر نکردم تا مدت سی سال خدمتم تمام شود و با اصرار زیاد خود را بازنشسته کردم.

۱۵- آقای «ف» معتقد است که منظور از هفت آسمان همان هفت عالم معنوی و یا به عبارت بهتر، هفت پرده اسرار است. و نیز معتقد است فقط نوع دوستی واقعی می تواند این هفت پرده را از میان بردارد و حقیقت را نمایان سازد.

جواب - اینکه آقای «ف» معتقد است هفت عالم معنوی و یا هفت پرده به تشبیه هفت آسمان وجود دارد، این موضوع هم در فصل هجدهم برهان الحق تشریح گردیده، مخصوصاً آنجا که اشاره به هفت شهر عشق دارد.

و اینکه نوع دوستی واقعی را موجب بالارفتن تمام هفت پرده مورد بحث دانسته، در این خصوص نیز توجه به معنی کلمه (ردآ) در فصل پنجم برهان الحق و تلفیق آن با فصل چهارم مخصوصاً فراز چهارم (صفحه ۲۱) شود مطلب کاملاً روشن خواهد شد.

۱۶- آقای «ف» برای خود آرزوی رنج می کند و معتقد است که رنج های این دنیا موجب تصفیه روح آدمی می شود. می گوید «اگر مردم می دانستند چقدر رنج های این دنیا خوب و مفید است، جز رنج چیز دیگری از خدا نمی خواستند».

جواب - اینکه راجع به روح آدمی و تصفیه آن مطالبی فرموده اند، همان قضیه سیر کمال است که قبلاً توضیح شد. رنجی هم که تعریف فرموده و جهت خود نیز خواهان بوده نظیر دستوری است که در کلام بزرگان اهل حق کراراً ذکر شده است، منجمله به نظم کردی می فرماید: «قا میرد نکیشو یاساخ سنگین - وَ دُكَانَ يَارَ نَيْبُو رَسْغِين» یعنی

مردی که مجاهد راه دین است تا تحمل رنج‌های بسیار ننماید و تا قدغن‌های اکید امر و نهی را رعایت نکند، و تکالیف شافه را با جان-بازی انجام ندهد، جزء متاع با ارزش دکان حق و حقیقت بشمار نمی‌آید.

در هر صورت تردیدی نیست آقای «ف» دارای صفای باطن و مقامی ارجمند بوده است. النّه‌ایه جای این داشته که خود را کامل‌تر نماید چون‌اگر به کمال‌نهایی رسیده بود و عده بر گشت‌مجدد نمی‌داد.

مسئله‌الات مربوط به فصل سوم «ریشه مسلك اهل حق از کجاست»

خلاصه‌سؤالات:

- ۱- دین حقیقت چیست و چه برتری دارد؟
- ۲- دین حقیقت چیست و از چه زمان مرسوم شده است؟
- ۳- آیا مسلك اهل حق بدعتی در دین اسلام است؟
- ۴- چگونگی بیان اسرار در برهان‌الحق.
- ۵- اعتراض به موضوع اصحاب سر در دین.
- ۶- نظر اهل حق درباره ظهور.

مشروح سؤالات و جوابها :

سؤال ۱- در فصل سوم برهان‌الحق مینویسد: «اهل حق که مشفق از حق و حقیقت است اساس آن از قال الست بر بکم ... جزء اسرار انبیاء و موصلین بحق بوده»، حال فرمائید دین حقیقت چیست و چه برتری دارد .

جواب - حقیقت اختصاص بیک دین خاصی ندارد تا امتیازی با سایر ادیان داشته باشد. زیرا اصل لغت و مفهوم لفظ حقیقت بمعنی حاق واقع در هر چیزی است، مضافاً باعتبارات دیگر هم تعبیر شده است که هر یک اباحت طولانی و مفصلی دارد، ذکر آن در خور گنجایش این مختصر نامه نیست. منجمله حقیقت در مقابل مجاز،

حقیقت در مقابل شریعت و طریقت و معرفت و غیره. و بطور کلی حقیقت هر شیء عبارت است از هدف اصلی و علت غائی و نتیجه مطلوبه نهائی واقعی آن شیء. بدین لحاظ هردینی هم که حق و صحیح باشد باید منتهی بمرحله و مقام آخری گردد، که آن بقای جاویدانی و مبدأ فیض ربانی است، آنرا حق حقیقت خوانند چون ماداء و مافوق آن چیزی نیست. روی همین اصل هم مراحل دینی بچهار مرحله تقسیم است: اول شریعت یعنی راه خدا جوئی یافتن. دوم طریقت یعنی آنرا راه را با قدم صدق و ایمان پیمودن. سوم معرفت (بمعنی اعم) یعنی نفس خود را شناختن برای خداشناسی چنانکه میفرماید «من عرف نفسه فقد عرف ربه». چهارم حقیقت یعنی پس از طی مراحل مزبوره بوسیله معرفت (بمعنی اخص) بحق کامیاب شدن است. حال کسی به ترتیبی که گفته شد بمقام حقیقت نائل گردید آن را اهل حق گویند، بدیهی است بر سایرین از این جهت برتری دارد.

سؤال ۲- دین حقیقت از چه زمان و توسط چه کسی مرسوم شده؟

جواب - اولاً- حقیقت بطور مطلق عبارت است از حاق و واقع هر چیز که فوقاً ضمن جوابیه از سؤال قبل توضیح داده شد.

ثانیاً - مسلك اهل حق از زمان حضرت علی بطور سری یداً- بید رسیده بحضرت سلطان اسحق، و از زمان حضرت سلطان رسمی و علنی گردیده. روی این اصل مؤسس مسلك اهل حق حضرت سلطان اسحق میباشد، که آنحضرت معاصر با امیر تیمور گورکان در قرن هشتم یعنی هفتصد هجری و ساکن اورامان بوده است.

اینکه میگویم مسلک اهل حق، باین مناسبت است؛ چون ما در تحت دین آدم صلی الله وملت ابراهیم خلیل الله وامت محمد رسول الله و ولایت علی ولی الله و مذهب اثنی عشری جعفری و مسلک اهل حق میباشیم.

سؤال ۳- در فصل سوم برهان الحق نوشته شده است «ریشه مسلک اهل حق... از قال الت بر بکم شروع شده» ولسی در اواخر کتاب، در مستندات مینویسد که مؤسس فرقه اهل حق سلطان اسحق در قرن هفتم هجری بوده است. آیا هفتصد سال بعد از پیغمبر اسلام محمد (ص)، این مسلک بدعتی بود که در دین گذاشته شد یا قبل از اسلام وجود داشته، در صورت اخیر، با ظهور دین مبین اسلام آیا منسوخ نشده است؟

جواب - اگر با دقت بیشتر بفصل سوم کتاب برهان الحق و فصل هفتم از صفحه ۴۲ سطر ۱۸ به بعد توجه فرمایند کاملاً رفع اشکال خواهد شد. زیرا در فصل سوم مینویسد: «ریشه مسلک اهل حق که مشتق از حق و حقیقت است» تعریفی است جامع و مانع برای تفهیم مقصود بدین تفصیل:

(ریشه) گفته تا شامل پایه و اساس و اصل اصول اولیه هدف منظوره شود، و فروع و الحاقات و تحذیفات و تحریفات از آن خارج گردد. یعنی فروع و الحاقات تا زائد بر اصل گردد، الحاقات نباشد تا مطالب جدیدی بنام بدعت بر آن افزوده شود، تحذیفات نباشد تا چیزی از آن کسر و کم شده باشد، تحریفات نباشد تا مطالب دیگری بجای مطالب اصلی گذارده شده باشد.

(مسلک) گفت زیرا چنانکه در فصل دوم کتاب برهان الحق اشعار دارد، هر ملتی دارای امتیاتی میباشد مانند امتیای موسوی و

عیسوی و محمدی منشعب از ملت حضرت ابراهیم، و هرامتی هم‌دارای مذاهبی است مانند مذاهب کاتولیک و پروتستان و غیره در شریعت مسیحی، و مذاهب تسنن و شیعه و غیره در شریعت محمدی (ص)، و هر مذهبی هم مسلک‌هائی در آن هست مانند سلاسل عرفانی در مذاهب اسلامی و غیره.

پس بنا بر مراتب فوق، ذرّه اهل حق مسلکی است از بطن مذهب شیعه اثنی عشری جعفری پیدا شده یعنی تابع دستورات حضرت علی (ع) می‌باشد. (اهل حق) گفت تا در هر موردی حق جو و حق گو و حق بین باشد، و بآن وسیله حق را از باطل تشخیص داده نتیجه پیروی از حق نماید تا بحقیقت برسد.

(مشتق) گفت چون کلمه (حق) به قاعده علم صرف و نحو مصدر و مشتق است نه جامد، که از اشتقاقش تحقیق در حقیقت و تحقق آن مراد است.

(حق و حقیقت) گفت یعنی کلمه حق را اضافه بر حقیقت نموده تا بمفهوم لفظ (حق) توجه بحاق نکته وحدت حقیقت واقعی شود نه حقیقت تصویری، چنانکه خواهی حافظ میفرماید:

«جنگ هفتاد و دو ملت همرا عذر بنه چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند»

فلذا با توجه بتعریف فوق، اینکه گفت: «ریشه مسلک اهل حق که مشتق از حق و حقیقت است» چنین نتیجه می‌دهد: آن نکته وحدت حقیقت که نقطه منتهی الیه سیرکمال تمام موجودات و ممکنات بسوی واجب الوجود است، از اول تا آخر در هر زمان و مکان، با اسم و رسم و کیفیت مخصوصی هدف حق جویان و حق گویان و حق بینان بوده و هست، به همین مناسبت

هم اتکای کلام اهل حق جمله: «اول و آخریاری» میباشد. نهایتاً از
 قال الست بریکم تا هبوط حضرت آدم صلی الله و از آن زمان هم تا
 دوره ختم نبوت بسخاتم النبیین حضرت محمد رسول الله (ص) (که
 رشته نبوت بوجود ایشان خاتمه یافته و به رشته ولایت پیوسته است)
 جزء اسرار انبیاء در مقام روح شناسی و عالم روحانیت بطریق درک
 ماوراء الطبیعه بنام بطون از ظواهر احکام شریعت جاری بوده. و از
 بدو ولایت یعنی زمان حضرت علی (ع) تا زمان غیبت کبرای حضرت
 مهدی صاحب الزمان عجل الله فرجه نیز نزد ائمه اطهار بنام سرامامت
 نامیده شده است، که در قالب رشته طریقت برای طی طریق حقیقت
 بهر یک از باران خاص (اصحاب سر) بهر مقدار مقتضی بوده می-
 آموخته اند. و بعد از حضرت حجت و وقوع بیابس ساج ناری
 (چنانکه در فصل سوم برهان الحق مذکور است) تا زمان ظهور
 حضرت سلطان اسحق بنام اسرار معرفت برای نیل بحقیقت بدأ بید
 و سینه بسینه بین اولیاء و خواص جریان داشته. از زمان حضرت سلطان
 اسحق (چنانکه در فصل هفتم برهان الحق از صفحه ۴۲ سطر ۱۸
 بعد مذکور است) بنام مسلک اهل حق آشکار و بسرقرار گردیده.
 بنابراین:

اولاً- مسلک اهل حق شریعت مستقل و یا مذهب متداول
 خارج از شریعت اسلامی نیست تا پیدایش و عمل بدستورات آن
 بدعت یا نسخ شریعت محسوب شود.

ثانیاً- بطوریکه فوقاً اشاره شده شریعت مقام نبوت است،
 آنهم طبق آیات قرآنی و احادیث و اخبار اسلامی بعد از حضرت

محمد (ص) دوران شریعت و نبوت خاتمه یافته دیگر موردی برای تأسیس شریعت جدیدی باقی نمی‌ماند.

ثالثاً - لازمه هر شریعتی است در وجود خود دارای مراحل طریقت و معرفت و حقیقت بدون تفکیک از یکدیگر باشند. مانند يك عمارت چهار طبقه اگر هر يك از طبقات تحناتی اش خراب شود طبقات فوقانی آن پایدار نخواهد ماند، یا بعبارت دیگر هر درختی دارای ریشه و ساقه و شاخه و میوه است، اگر هر يك از اعضای مادون از بین رفت اعضای مافوق آن مثمر ثمر نیست.

رابعاً - اگر نام شریعت یا مذهب مستقلی بمسلك اهل حق داده شود، بدلیلی که ذکر شد بایستی دارای مراحل طریقت و معرفت و حقیقتی غیر از اینکه هست باشد. روی این اصل مسلك اهل حق حقیقتی است که ثمره مراحل شریعت و طریقت و معرفت دین مبین اسلام می‌باشد، بهمین لحاظ هم اسم (مسلك) بر آن گذاشته شده نه شریعت و یا مذهب. دلیلش هم آنکه تمام احکام حلال و حرام و عفو و ایقاعات و نکاح و طلاق همچنین ارث و معاملات اهل حق مطابق النعل بالنعل احکام قرآنی عمل می‌شود، جز اینکه باقتضای شئون مقام حقیقت اضافاتی از ذکر و اوراد، و تفسیراتی در بعضی فروعات دارد که در کتاب برهان الحق بریک بجای خود توضیح شده است.

سؤال ۴- در کتاب مستطاب برهان الحق فصل سوم مرقوم شده: «چنین امر شد اسرار مذکور را بعد از غیبت آنحضرت در هر زمان توسط ولی وقت

به خواص ابلاغ گردد». حال کسانی که به محضر جناب عالی راه دارند از فرمایشات مبارک پی به اسرار روحانی میبرند. ولی این اسرار در برهان الحق مذکور نیست و یا اگر مذکور است چنان به رمز و اشاره بیان شده که فقط آشنایان به رمز از آن استفاده میکنند و از نامحرم مخفی است. بنا بر این تکلیف کسانی که دسترسی به محضر مبارک ندارند چیست؟

جواب - اینکه مرقوم شده بود بعضی اسرار در کتاب برهان الحق مکتوم مانده، گرچه همان اسرار منظوره جناب عالی هم با ایما و اشاره در آن گنجانده شده است، چنانکه مولوی می فرماید «سرّ من از ناله من دور نیست»، مع هذا کافی است به فصل سوم صفحه ۱۸ کتاب مزبور توجه فرمایند. بعلاوه جواب وافی هم خودتان یاد آور شده اید، محتاج به بیان نیست.

سؤال ۵- در فصل سوم صفحه ۱۷ برهان الحق مینویسد: «آن اسرار... در هر دورانی هم فقط توسط امام وقت بقلیلی از یاران محرم... بیان سترمزبور شده است» آیا پیغمبر (ص) و امیرالمؤمنین (ع) و اولاد معصومین وی در مقام تبلیغ و ارشاد و هدایت بر حسب استعداد مردم و قابلیت و عدم قابلیت آنان از تعلیم حق تبعیض قائل بودند و یا منظور داشتند همه به هدایت رسند؟ و آیا منظور خدا عده ای مخصوص چون سلمان و اسی ذر و غیره بوده اند یا عموم امت مورد نظر خدا بودند که ارشاد شوند؟ آیا با این تفصیل پیغمبر وظیفه داشته حق را از عده ای پوشاند و بعده ای دیگر بعنوان سر بسپارد و همانطور علی و اولاد وی؟

جواب - البته در مقام تبلیغ و ارشاد و هدایت برای شناسائی خدا و اعتقاد بمعاد از آدم (ع) تا خاتم (ص) جمیع انبیاء بدون تبعیض، امر و نهی خدا را طبق مقتضیات زمان و مکان به ابنای بشر ابلاغ فرموده اند.

لیکن تردیدی نیست در این فواصل، بین آدم (ع) و خاتم (ص) همیشه احکام بعدی مکمل احکام قبلی بوده مانند احکام قرآن نسبت به انجیل، و انجیل نسبت به تورات، و تورات نسبت به ماقبل‌های خود، الی آدم (ع). و از طرفی هم محال است توهم شود العیاذ بالله علم بعدی خدا مکمل علم قبلی او بوده، چون خداوند علم اوّل و آخرش یکی است.

پس بهمین دلیل تبلیغ و تعلیم و هدایت و ارشاد هر ملتّی بدون تبعیض و یکسان بوده و هست. النّهایه در هر عصری بفرخور رشد و تمیز آن عصر ابلاغ امر شده است. و آن رشد و تمیز هم نه اینست برای بشر هر عصر ذاتاً فرق داشته است، بلکه فرقی بر حسب فاصله مراحل مبدأ و مقصد میباشد، زیرا در هر موضوعی مبدأ و مقصدی وجود دارد و بین مبدأ و مقصد هم که دوشیء متقابل اند بحکم طبیعت فاصله یسافواصلی باید باشد. مانند فاصله مراحل نطفه جنین شدن تا موجود کامل گشتن، یا مانند دانش آموزی دبستانی تا فارغ التحصیل بودن دانشگاهی، که از نظر رشد و تمیز و تعلیم و تعلم با طی مراحل فاصله بین مبدأ و مقصد باید به هدف نهائی برسد.

بنابراین در امور دینی هم مبدأ و مقصد آن، طی مراحل شریعت و طریقت و معرفت و حقیقت است (چنانکه در کتاب برهان الحق یاد آور شده). مثلاً اگر سلمان و ابی ذر و امثالهم چیزهائی بنام اسرار یا موارد خاص شنیده و فهمیده اند دلیل بر این نیست خارج از مرحله شریعت هستند، یا شریعت آنان با شریعت سایرین فرقی دارد، یا تبعیضی در تعلیم آنان بوده. تأیید این موضوع هم همانا که در خبر آمده «لَوْ عَلِمَ

أَجُودِرُ مَا فِي قَلْبِ سَلْمَانَ لَقَتَلَهُ (أَوْ لَكَفَّرَهُ)» (صفحه ۱۷ برهان الحق).
 یا اینکه از حضرت صادق (ع) نقل است: «صَدَقَ ذُرَيْجٌ وَ صَدَقْتُ إِنَّ
 لِلْقُرْآنِ ظَاهِرًا وَ بَاطِنًا ... الخ» (صفحه ۱۶۷ برهان الحق). همچنین
 در خبر است عن النبی (ص): «إِنَّ الْقُرْآنَ نَزَلَ عَلَيَّ سَبْعَةَ أَحْرَفٍ لِكُلِّ
 آيَةٍ مِنْهَا ظَهْرٌ وَ بَطْنٌ وَ لِكُلِّ حَرْفٍ حَدٌّ وَ مَطْلَعٌ - اَيْضًا «إِنَّ لِلْقُرْآنِ
 ظَهْرًا وَ بَطْنَاً وَ لِبَطْنِهِ اِلَى سَبْعَةِ اِبْطِنٍ». منظور اینست حتی آیات
 قرآن هم اگر هر آنچه در ظاهر آن مستفاد میشود کافی بود و در باطن
 هم بطون دیگر نداشت این روایات نقل نمیشد.

بهر تقدیر چون لله الحمد اهل علم و اهل کمال هستید و از ذوق
 عرفان هم بهره وافیه دارید یقین است تو خود حدیث مفصل از این
 مجمل خواهی خواند.

سؤال ۶- در فصل سوم برهان الحق اشاره به غیبت حضرت حجت دارد، آیا
 فرقه اهل حق به ظهور قائم آل محمد (ص) معتقد هستند یا اعتقادشان متفاوت
 است؟

جواب - مقدمه* باید دانست مقصود از ظهور چیست؟ چون کلمه
 ظهور بماده مصدری آمده است، یعنی (پیدایش)، و از آنجائیکه
 مفهومی است عام همیشه مضاف میباشد، و تا بکلمه مضاف الیه دیگر
 اضافه نشود صدق موضوعی نمی کند یا کلام تام محسوب نمیگردد.
 مثلاً مانند ظهور قائم، ظهور رحمت، ظهور اسلام و غیره. فلذا با
 توجه بمقدمه فوق، در مورد سؤال از (ظهور قائم)، جواباً معروض
 میدارد: برای اهل حق واقعی بطور کلی کلمه ظهور سه مرحله دارد:

مرحله اول: ظهور عام است. یعنی با وسائلی فوق قدرت بشر، عدالت مطلقه در سراسر کره زمین، نسبت بتمام مخلوق اعم از فردی و اجتماعی، بفرخور حال هر یک حکم فرما خواهد بود. روی این اصل اهل حق راجع باین ظهور (خواه بنام ظهور عام یا ظهور قائم آل محمد (ص) خوانده شود) نظری ندارد زیرا بهر کمیت و کیفیت و بهر طریق و عاملیت واقع شود مسمای هر دو یکی است.

مرحله دوم: ظهور خاص است. بدین معنی که جلوه نودذات حق دهرزمان و مکان، بهر نام و نشان ظهور فرماید در شان اهل حق داقی می باشد آنرا بشناسد و بهره مند گردد.

مرحله سوم: ظهور خاص الخاص است. و آن وقتی است کسی از اهل حق تأیید الله یا در نتیجه تزکیه نفس و توجهات مخصوص بمقام اشراق حقیقت رسیده، و بحق ملحق گشته، در ظهور حق کامیاب گردد.

باری مطلب که باینجا رسید لازم شمرده راجع باینکه خود قائم آل محمد کیست و عقیده اهل حق درباره وجود آنحضرت چیست اجمالاً شمه ای بیان نماید تا طالبین حیران نمانند. البته بعقیده شیعه اثنی عشری، قائم آل محمد (ص) حضرت محمد مهدی صاحب الزمان امام دوازدهم است که غیب گشته و زنده می باشد، و در آخر زمان هم نیز با همان هیكل ظهور خواهد فرمود، و برای اثبات این موضوع نیز دلائلی از نقلی و عقلی دارند. اما دلائل نقلی، مجموع احادیث و اخباری است متواتراً از حضرت رسول (ص) و سایر ائمه اطهار رسیده است. دلائل عقلی هم همانا چنانکه در قرآن مجید مؤیداً للاقوال

سایر کتب آسمانی منقول است گفته میشود بهمان کیفیتی که خداوند تبارک و تعالی، این قدرت نمائی فرمود:

۱- حضرت آدم (ع) را بدون پدر و مادر و حضرت عیسی (ع) را بدون پدر موجود ساخت (سوره ۳ - آیه ۵۹)

۲- بنا با استدعای حضرت ابراهیم (ع) چهار مرغ پاره و پراکنده شده را مجدداً زنده ساخت (سوره ۲ - ۲۶۰)

۳- عزیزین شرحیا یا ارمیابن حلیقا را بالاغش بعد از صدسال مرده بودن مجدداً بهمان حالت هنگام قبل از مرگ زنده فرمود (سوره ۲ - آیه ۲۵۹)

۴- اصحاب کهف را سالیان دراز در غار خوابانید سپس بیدار فرمود (سوره ۱۸ - آیه ۹ تا ۱۲)

۵- حضرت عیسی (ع) را از دارمرگ نجات داده و با همان هیكل زنده با آسمان برد (سوره ۴ - ۱۵۷ و ۱۵۸)

و قس علیهذا سایر موارد کثیره دیگر که ذکر همگی باعث طول کلام است. پس بنا بمراتب فوق زنده نگهداشتن و رجعت دادن حضرت حجت هم استبعادی ندارد، مضافاً بیهوده سخن بدین درازی نبود. لیکن جماعت اهل حق، صرف نظر از اینکه دلائل مزبوره بهر تقدیر تعبیر شود بیاطن امر توجه دارند نه ظواهر کلام. بهمین لحاظ هم قائم آل محمد (ص) را قائم بالذات میدانند نه قائم بالنفس. یعنی آن مقام قائمیت را بهر اسم و رسمی که باشد ذاتاً در نظر میگیرند نه هیولای ماده و صورت. پس در این خصوص هم از حیث معنی اختلافی بین عقیده اهل حق و سایرین نیست.

مسئله‌الات مربوط به فصل چهارم «اصول عقاید اهل حق»

خلاصه سؤالات :

- ۱ - اصول عقاید اهل حق به نظم کردی و فارسی.
- ۲ - آیا هر دین و مسلکی طریق الی الله است؟
- ۳ - چگونگی تجسم و شناخت خدا.
- ۴ - آیا خدا فاعل بالتجلی است؟
- ۵ - آیا خدا صورت دارد؟
- ۶ - آیا درک ذات حق ممکن است؟
- ۷ - آیا خدا دیده میشود؟
- ۸ - آیا وجود خالق و مخلوق را میتوان یکی دانست؟
- ۹ - فرق وحدت موجود و وحدت وجود.
- ۱۰ - آیا اتحاد خالق و مخلوق جایز است؟
- ۱۱ - وظیفه مرید نسبت به کسیکه از مراد او بدگوئی کند.
- ۱۲ - چگونه میشود رفتار ناپسند دیگران را نیک دید؟
- ۱۳ - سب شیطان در آئین اهل حق.
- ۱۴ - اعتراض به سب شیطان.

مشروح سؤالات و جوابها :

سؤال ۱ - علاوه بر فصل چهارم برهان الحق که مربوط به اصول عقاید اهل حق است بنده اصول عقایدی منظوم از جناب عالی دیده‌ام. مستدعی است اولاً فروعاتی که لازمه آن اصول است مرقوم فرمائید، ثانیاً در مورد بیت

بازدهم (انتخاب مذهب) توضیح بیشتری بفرمائید؟

جواب - چون در مورد اصول عقاید اهل حق که اینجانب نورعلی الهی فرزند مرحوم حاج نعمت‌الله به‌نظم فارسی و کردی جهت طالبان دین نوشته‌ام، دوستان توضیحاتی خواسته‌اند، ابتدا آن اصول عقاید را نگاشته، سپس برفع اشکالات میپردازد.

بسم الله الرحمن الرحيم

گر بخواهی پی بری از اصل دین

این اصول است و عقاید برگزین

اولاً ایمان بیاور زان خدا

هست بی همتا و فرد نامرثیا

بی شریک است و نژاد و لایموت

بهر تعریفش همین بس در ثبوت

ثانیاً موجود هرچه هرزمان

نیک دان چون بد نباشد ز اصل آن

گر عمل بد شد کسی بد آن عمل

تو بکوش بر محو مثلش ماحصل

نیکوان هم هر کسی در هر مقام

گشت معروف بر تو واجب احترام

ثالثاً در هر زمان و هر مکان

آنچه نیکویش بدانند عاقلان

انتظام و حفظ آسایش شود
 بهر مردم مصدرش از حق بود
 تو عمل کن بر خود و بردیگران
 ضد آنرا چیست دوری جو از آن
 بعد از آن هر مذهبی کردی قبول
 آن که نبود برخلاف این اصول
 هست جایز لیک شرطش این بدان
 با عقیده کن عمل ز احکام آن
 نور علی تحقیق کرد و یافت این
 جوهر ادیان باشد و ز یقین

* * *

اصول عقاید به نظم کردی
 بنام خداوند بخشنده مهربان

متوای بزانی عزیزم اگر متوای بزانی
 اصول عقاید دین و مبانی
 ایدن مواچوم درک کر معانی
 اول خداوند نژاد نمرودن
 قادر مطلق بیهمتا و فردن
 ژو دلائلی کل موحدین
 شناسان خدا باید بشناسین

دوم خوب بزآن گردی موجودات

چون صنع خدا سذاتاً و خوب هات

بد ژ عملن گر کسی بد کرد

پسی محو مثلش باید بکی جهد

نیکان هم هر کس و هر مقامی

معروف بی باید کی احترامی

سوم هر آنچه نیکن و دوران

طبق مقتضای زمان و مکان

پسی انتظام و آسایش خلق

مؤثر هنن مصدرش و حق

شعار ویت ساز عمل کر تمام

و ضدش پرهیز ابدن سرانجام

ژو بعد مذهبی گر ژای اصول

مخالف نبوتو کردی قبول

صحیحن ولی با شرط ایمان

بی شك و تردید عمل کی و آن

نور علی تحقیق کردش و اتش این

جوهر ادیان هنن و یقین

بسم الله الرحمن الرحيم۔ راجع باصول عقاید فوق که بنده

تألیف نموده ام از طرف دوستان اشکالاتی شده است بدین شرح:

اولاً۔ خواسته بودند فروعاتی که لازمه آن اصول است تألیف

نمایم، جواب اینست: چون اصول مزبور تحت قواعدی درآمده

که شامل جمیع ادیان حائز شرائط اصول مزبور میشود، بعبارة آخری قواعدی است کلی، و موضوعی است عام، ولی فروع در ادیان متفاوت است پس هر کس هر دینی را قبول نمود فروعات همان دین برایش متبّع خواهد بود.

ثانیاً- راجع بمفهوم بیت یازدهم اصول عقاید که قبولی مذهب را جایز دانسته اشکال کرده بودند، جواب اینست: مفهوم کلمه جایز در این بیت نه اینست که جواز در مقابل وجوب بطور مطلق باشد، یعنی شخص را مختار بقبول یا عدم قبول مذهب نماید، فقط جواز در انتخاب یکی از وجوب متعدده است بدین توضیح:

وقتی کسی مأمور بانجام يك امر از چند امر وجوبی میشود، البته در چنین موردی جواز، اختیاری است برای انتخاب يك امر از آن چند امر، نه جواز بقبول یا عدم قبول امر. مثلاً چهار رکعت نماز ظهر واجب است ولی جایز است از زوال شمس تا قبل از غروب آفتاب بهر وقتی از ساعات فواصل، ادای تکلیف نماید و قس علیهذا. بنابراین همانطور پیروی اصول عقاید فوق الاشعار واجب است، قبولی مذهب هم نیز واجب است، البته جواز در انتخاب یکی از مذاهب میباشد. و این معنی از جمله (بعد از آن) در بیت دهم بخوبی پیداست زیرا پس از ذکر اصل سوم بلفظ (بعد از آن) قبولی مذهب را جزء لاینفک وظیفه معتقدین بخدا و تکلیف هتمی دانسته، چونکه رعایت آن اصول بدون داشتن مذهب انجام پذیر نیست.

اما اشکال باینکه از ادیان منطبقه با اصول فوق ملاک ترجیح و مرجحاتشان چیست عرض مینماید: از حیث معنی همگی ادیان

یکسان است، ولی از حیث صورت رعایت سه شرط زیر خالی از فایده نیست:

- ۱- عقیده و ایمان ثابت.
- ۲- اطلاع لازمه بارکان دین مورد انتخاب.
- ۳- تمایل فطری، مثلاً یکنفر اهل حق با اینکه حسین و یادگار هر دو یکی میدانند ولی از شنیدن اسم یادگار بیشتر حضور قلب پیدا میکند و بارکان اهل حق هم بیشتر از سایر فرق اسلامی اطلاع دارد و روی این اصل تربیت اولیه هم، تمایل فطری بمذهب اهل حق بیشتر دارد. و من الله التوفیق.

سؤال ۲- در فصل چهارم مینویسد «ادیان مشهوره مرسوله خدائی را هم هر يك باقتضای زمان خود صحیح و معتبر است»، آیا میتوان هر دین و مسلکی را حق و طریق الی الله دانست؟

جواب - هر مذهب و مسلکی که تحت قواعد دینی، و پایه اش روی پایه توحید و یکتاپرستی و خدمت بخلق باشد، از طرفی هم مغایر و مخالف با اصول عقاید کتب آسمانی نباشد، البته پیروان آن طریق بسوی خدا هدایت خواهند یافت.

سؤال ۳- در فصل چهارم برهان الحق مینویسد: «خدادا به تعریف و توصیفی باید شناخت که جمیع... موحدین واقعی شناختند»، حال برای بنده بفرمائید، اولاً تجسم حق تعالی جایز است یا خیر؟ ثانیاً چگونه میتوان خدا را شناخت؟

جواب - حق تعالی جسم ندارد تا امکان تجسم داشته باشد، فقط

در دو حالت است که اشخاص میتوانند حق بین شوند:

اول آنکه: از آنجائیکه جلوه نور ذات حق بر جمیع اشیاء احاطه دارد، یعنی خدا بر مخلوق محیط، و مخلوق در مقابل خدا محاط هستند، پس هر گاه کسی با حضور قلب و از خود بیخود شدن بحالت و کیفیت رسیدگی (بجز خدا نبیند) در اینصورت بهره‌بردار بنگردد خدا بیند. چنانکه در قرآن مجید میفرماید: «وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُّحِيطًا» (سوره ۴ - آیه ۱۲۶). یعنی «مر خدا را است آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است، و خداوند است بهمه چیز فرا گیرنده».

دوم آنکه: اگر کسی در نتیجه حق جوئی و حق پرستی و حق گوئی به مرحله حق شناسی و حق بینی (سید، آنگاه جلوه نور ذات حق بهر مظهری ظاهر شود، آن را خواهد شناخت. بطوریکه اصحاب سر دوران حضرت علی (ع)، و یاران خاص زمان حضرت سلطان اسحق، ظهور حق را بمظهریت آن دو بزرگوار شناختند و تجسم دادند.

سؤال ۴- آیا خدا فاعل بالتجلی است؟

جواب - خداوند منجلی بالذات و فاعل بالاراده است که از هستی او هستی کاینات برقرار است.

سؤال ۵- آیا خدا صورت دارد؟

جواب - خدا خالق صورت و واجد ماصور است (نه دارای صورت).

سؤال ۶- آیا درك ذات حق برای مخلوق امکان‌پذیر است؟

جواب - درك ذات حق که خالق كلّ مخلوق است برای مخلوق امکان‌پذیر نیست، و الاّ خالق هم مخلوق محسوب می‌گردد. زیرا بقاعده علمی و عقلی هم وقتی فکر شود، مسلم میدارد که هیچ مصنوعی بی بکنه ذات صانعش نخواهد برد. مثلاً يك قصاب ساعت و يا يك دستگاه مخابراتی هرچقدر هم منظم کار کند ولی غیرممکن است که درك ماهیت صانع خود نماید.

سؤال ۷- آیا خداوند دیده میشود یا خیر؟

جواب - خداوند هیچوقت پوشیده و پنهان نیست و همیشه هویدا و آشکار است، ولی دیده مخلوق قدرت دیدن آنرا ندارد. چنانکه در قرآن میفرماید: «وَلَمَّا جَاءَ مُوسَى لِمِيقَاتِنَا وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ قَالَ رَبِّ أَرِنِي أَنْظُرْ إِلَيْكَ قَالَ لَنْ نَرَاكَ وَ لَكِنِ انظُرْ إِلَى الْجَبَلِ فَإِنِ اسْتَقَرَّ مَكَانَهُ فَسَوْفَ نَرِيكَ فَلَمَّا تَبَلَّغَهُ رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَ خَرَّ مُوسَى صَعِقًا فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ سُبْحَانَكَ تُبْتُ إِلَيْكَ وَ أَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ» (سوره ۷- آیه ۱۴۳). یعنی «و هنگامیکه آمد موسی بوعده گاه ما و سخن گفت با او پروردگارش گفت پروردگارا مرا بنمایان که بنگرم بسوی تو گفت هرگز نخواهی مرا دید ولیکن بنگر بسوی کوه تا اگر آرام گرفت برجای خود بزودی مرا بینی پس آن زمان که تابید نور پروردگار او بکوه گردانیدش هموار و موسی بیهوش بیفتاد و هنگامی که بیهوش آمد گفت منزه‌ی تو بازگشتم بسوی تو و منم نخستین ایمان

آوردندگان.

بعبارت واضحتر هوا که یکی از مخلوقات است و با اینکه هر موجودی از آن بهره میبرد و هر ذی حیوانی آنرا استنشاق مینماید مع الوصف نمیتواند آنرا ببیند، مضافاً هر شخص زنده با اینکه میداند جان دارد اما دیدن جان بر او میسر نیست، و قس علیهذا سایر امثال.

سؤال ۸ - آیا وجود خالق و مخلوق را میتوان یکی دانست یا خیر؟

جواب - وجود خالق و مخلوق بطور مطلق یکی نیست، و الا حلول و اتحاد یا قضیه وحدت وجود لازم میآید، که همگی از نظر اشخاص اهل تحقیق و موحد باطل است. اینکه گفته شد «بطور مطلق یکی نیست»، مقصود اینست چون کلمه مفهوم (وجود) مراتبی دارد:

مرتبه اول: (وجود) برضد (عدم) است. یعنی وجود را (هستی) و در مقابل، عدم را (نیستی) گویند. و این مفهوم وجودی بطور مطلق و بدون هیچگونه قید و شرطی شامل جمیع اشیاء وجودی اعم از ذهنی و خارجی خواهد شد. که وجود ذهنی، اشیائی است توسط خیال یا وهم بذهن آید و تصور شود، خواه وجود خارجی داشته باشد یا خیر. اما وجود خارجی، اشیائی است که قطع نظر از وجود ذهنی در خارج نیز محسوس و یا قایم رؤیت و لمس باشند.

مرتبه دوم: وجود مطلق واجب الوجود است که ازلی و ابدی میباشد، یعنی تا بوده او بوده و تا هست او هست. و با اصطلاح حکماء و عرفا، وجود صرف بحت منبسط (بشرط لاشیء است). بعبارة اخری وجودش

تعلق بغير ندارد، و خالی از نعت و صفت و هراسم و رسمی میباشد که آنرا هویة غیبیه و غیب الغیوب خوانند.

مرتبه سوم: وجودات موجودات خارجی است که از رشحات پرتو فیض فیاضیت وجود واجب الوجود توسط علت و معلول و سبب و مسبب از منبع ممکنات موجود میگردند. بنابراین فرق بین خالق و مخلوق زیاد است از جمله آنکه:

اولاً- مخلوق از خالق بوجود آمده‌اند، ولی خالق از کسی بوجود نیامده است.

ثانیاً- خالق ازلی و ابدی و قدیم است، ولی مخلوق دارای ابتداء و انتهاء و کون و فساد و حادث‌اند.

ثالثاً- موجودیت مخلوق از پرتو فیض وجود او است، ولی خالق مستغنی بالذات است.

رابعاً- کل مخلوق بالاخره فانی میشوند، ولی خالق همیشه باقی است، کما اینکه در قرآن مجید میفرماید: «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ» (سوره ۲۸ - آیه ۸۸) ایضاً «كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ - وَبَقِيَ وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ» (سوره ۵۵ - آیه ۲۶ و ۲۷).

سؤال ۹- فرق فیما بین وحدت موجود و وحدت وجود چیست؟

جواب- راجع بوحدت وجود و موجود، اباحت و اقوال مختلفه فی از فلاسفه و علماء و عرفاء بیان شده است که ورود بآن مباحث از حوصله این مختصر نامه خارج است. فقط اختصاراً عرض مینماید: وجود برضد عدم و موجود باعتباری عین وجود، و باعتباری ناشی

از وجود است. بدینمعنی: عدم را حالتی گویند غیر قابل تصور و (نیست) و (نبود) محض باشد. و وجود حالتی را گویند که دارای ماهیت و شئییت و هستی قابل تصور باشد. بعبارة آخری کلمه (وجود) یعنی کینونیت هسته مرکزی پیدایش کائناتی کل ما خلق الله، و کلمه (موجود) همان ما خلق الله است که بواسطه قوه وجودی موجودیت دارند. بنابراین فرقی فیما بین وحدت وجود و موجود از لحاظ مخلوق نیست بلکه لازم و ملزوم یکدیگرند. بدلیل اینکه تا وجودی نباشد موجودی تحقق پیدا نمی کند، و تا موجودی هم نباشد وجودی صدق نخواهد کرد. اما فرق فیما بین وحدت وجود و موجود از لحاظ خالق و مخلوق بسیار است، منجمله:

اول - خالق، واجب الوجود و مخلوق ممکن الوجودند.

دوم - خالق، وجودش مسبوق بعدم نبوده و معدوم هم نمیگردد، و مخلوق عکس آن.

سوم - خالق، موجود است بالذات و مخلوق موجودند بالعرض. پس بطور کلی باید دانست وحدت وجود با موجود برای مخلوق است و الا بین خالق و مخلوق از لحاظ مساویت جز مفهوم لفظی کلمه (وجود) هیچگونه وحدت وجود با موجودیت، وجود ندارد.

سؤال ۱۰- آیا اتحاد خالق و مخلوق جایز است؟

جواب - اتحاد خالق و مخلوق جایز نیست، بدلیل اینکه صانع از مصنوع جدا است. مثلاً مجسمه‌ئی که ساخته شده است با کسی که او را ساخته است امکان ندارد هر دو وجود واحد باشند.

سؤال ۹۱- در فصل چهارم برهان الحق، صفحه ۲۰ مرقوم فرموده‌اید: «اهل حق هیچ شیء را نباید بد دانند و بدگوید و تحقیر نمایند، حال وظیفه مرید در مقابل کسی که از مراد او بدگوئی میکند چیست؟»

جواب- اگر آن شخص بدگو از راه اشتباه بدگوئی میکند، لازمه‌اش آنست با دلائل منطقی او را هدایت و ارشاد نمایند، و اگر از راه عناد و حسادت بدگوئی میکند یعنی باطناً میدانند که آن شخص مراد صحیح میگوید ولی مانند ابوجهل منکر حق و حقیقت میشود، باید آن را بخودش وا گذاشت چونکه همان بغض و حسادتش برایش بدترین عذاب خواهد بود.

سؤال ۹۲- در فصل چهارم برهان الحق مرقوم فرموده‌اند «... هر شیء را بجای خود نیک باید دید». بعضی مواقع به اشخاصی برخورد می‌شود که رفتاری ناپسند یا گفتاری زننده دارند، و این چنانست که خود بخود به چشم می‌خورد. در این مورد چگونه می‌توان آن شخص را نیک دید؟

جواب- ... با اتفاق افتاده است شخصی دارای چندین صفت زننده بوده ولی يك یا چند صفت ممتازة بارزه داشته، بهمان سبب مقام شامخی در معنی نصیبش شده. روی همین اصل هم هست که ما دستور داریم هیچوقت به کسی بلکه به هیچ اشیاء و موجودی به دیده بدبینی و تحقیر ننگریم، «دل هر ذره که بشکافی آفتابیش در میان بینی».

سؤال ۱۳- آیا سب شیطان که در صفحه ۲۰ سطر ۱۳ برهان الحق آمده است در آئین اهل حق حلال است یا حرام؟

جواب - راجع به سب شیطان، اگر شخص مخصوص و منحصر فردی را از لحاظ خلقت و ذاتیات، شیطان نامیده شود و مورد سب قرار گیرد صحیح نیست. چرا، مخلوق مصنوع و خالق، صانع است. پس سب صنّع صانع همانا در حکم سب صانع خواهد بود. لیکن اگر هر کسی که بسبب هوی هوس طبیعت حیوانی، صفات و اعمال شیطانی بر او عارض شده باشد و آن افعال زشتش را مورد سب قرار داده شود اشکال ندارد. کما اینکه در قرآن و نهج البلاغه و سایر کتب مذهبی هم اثرات ناشی از مسمای شیطانی مورد سب و ذم قرار گرفته، نه خلقت و ذاتیات شخص معین. زیرا کلمه شیطان در کتب لغت یعنی (نافرمان و سرکش و گمراه) همچنین کلمه ابلیس یعنی (نومید و سرگشته و بدخو و بی خیر). اینکه عزازیل را (شیطان) و (ابلیس) نامیده شده، از لحاظ همان نافرمانی کردن بامر پروردگار بود که از راه کبر و غرور و سرکشی سجده بآدم ننمود، خود را سرگشته و بد خو و بی خیر گردانید. والا شخص عزازیل تا زمانیکه متمرّد نشده بود در صف ملائکه قرار داشت و جزء مقربین بشمار می آمد، بقیه مطالب معلوم است (۱).

۱ - برای توضیح بیشتر راجع به سب شیطان به جواب سؤال ۱۴ همین فصل رجوع شود.

سؤال ۹۴- این سؤال بصورت نظم کردی است که مفهوم آن بطور خلاصه بدین شرح است: حضرت تعالی در فصل چهارم مرقوم فرموده اید اهل حق هیچ شیء را نباید بد داند و بدگوید و تحقیر نماید مگر در موردی که خداوند صریحاً فرموده باشد، مانند «سب شیطان». شاید به این فرموده حضرت علی (ع) در نهج البلاغه توجه نشده که میفرماید: «سب مکن و دشنام مده شیطان را در آشکارا و حال آنکه تو دوست او هستی در پنهانی». اینک اصل سؤال بنظم کردی در زیر می آید:

نو وقتہ صبور ستار الکریم - ملک القدوس رحمن الرحیم -
ایک نعبد نور الہی - اول زمین ساخت یا گاو ماہی - بواچہ پریم شاخ
گاو چنن - شمارش شاخ چند ہزار منن - خال سفیدی نہ پیشانیشن -
نو خال سفید اسم کی تیشن - سنگ محکمی نہ ڈیسر پاشن - مکہ
مبارک نہ کامین لاشن - اگر دونادون شرح تناسخ - و صدق و اخلاص
ایمان راسخ - قبول مگری تو نہ حقیقت - بواچہ پریم و روی شفقت
- شرح دو ندادون بکرہ بیان - ہفتن ہفتوان تا دورہ سلطان - دورہ
شریعت تاو حقیقت - فرمودہ قرآن نہروز خلقت - نہروز خلقت آدم ایجاد
کرد - مجموع ملائک سرسجود پیش برد - پری چیش شیطان تہمیش کرد -
سریچانہ امرسجودش نہکرداندہ در گاہ بی شیطان شرجو - چہ مقام دارو
شونش ہاو کو - شیطان شرجو وسواسہ ہوس - عقل و معرفت نہشتن بی کس -
وقول کلام نہج البلاغہ - فرمودہ علی صورت چہار طاقہ - فرمودن بترس نہ
سب ابلیس - ظاہر و باطن مو انوت تدلیس - فرمودہ کلام علی عمرانی -
بترسہ ڈ سب ابلیس جانی - و اتش بترسہ آشکار و نہان - اگر خیر
خواہی نہ ہردو جہان - اینہ کلامش و لفظ عرب - معروض نخلت و
طرز ادب - میفرماید «لاتسبن ابلیس فی العلاتیہ وانت صدیقہ فی السر»
یعنی (سب مکن و دشنام مده شیطان را در آشکارا و حال آنکہ تو دوست
او هستی در پنهانی). کدام طفل بی نہ شکم مام - تکلم مکرد نہ صبح
تا و شام - نو وقتہ پادشام نہدلی در بی - چند کس چنیش بی ہمراز

ستری - نه در آما کام قدم پیش کرد - هفت طبق زمین نه چیش ایجاد کرد؟

جواب - جواب بمضمون زیر است که به نظم کردی انشاء شده است :

اشعار نغزت تمامی وانام
 جوايش و رمز کلام باید دا
 و کلام کردن تعبیر و تفسیر
 حل کم معما پریت و تحقیق
 منکر و تعبیر و تفسیر بیت و پیش
 هر یک و تفسیر مغز سرانجام
 خال پیشانی و بنیام مارو
 موسی قلم زد و دفتر آرو
 تراوش داود مگبرو شاهین
 اسمش تاربخچه ازلسی دارو
 مکة حقیقت و بان شانن
 هزار یک عالم پری وصالن
 رشته ای سخن و او مپاروم
 مواجو پری یاران حق جو
 او وقت ستاره سهیل مدوسو
 هزار کوی بلغارڈیش موو بووش
 آغاز و انجام و لیش معلوم بسو
 سیردونادون و نش بسو تمام
 صدق الیقین و علم الیقین
 مقام آخر حق الیقینن
 بسی نهایتن تاکه هس جهان
 چون بی هر کس هس دوره واپسین

سلام و تو آقای نیک فرجام
 دیم سؤالات کل هنن معما
 یعنی هر اوطور میردان و تدبیر
 من هم ناچارم هر و اوطرین
 ولی تعجب ای دن پس پی چیش
 باری جوابت ای دن مواچام
 او گاو نشانی اقراری دارو
 شاخش شاخ شمداد و سرمشارو
 و زنش پیر رضباد مکرو تو ذین
 قرص نور حق و نش متابو
 سنگش سنگ نین بنای جهانن
 شرط دو نادون سیر کمالن
 قول شیخ امیر و شاهد آروم
 و مبدأ الست مکسی گفتگو
 چو وقت وعده هزار و یک کو
 یکی ژوکوان موو و آتش
 تاسخ اگر وی معنی یسو
 یعنی بگردو تا یاوو و کام
 حقن پی حق بین حجت دبنن
 تا و اوجائی عین الیقینن
 اما تاسخ او طور که ماچان
 غلطن دورن و ارکان دینن

و روژ ازل تا دوره سلطان
 یاران و هردون پی چیش آمانی
 يك كلام ماچوم پی اهل خرد
 شامل مو هرکس کج بوواساس
 تدلیس و تلیس مکی و ایمان
 اسمش و اول بین عزازیل
 حارث نامش بی ژوبعد گبوریا
 چون تمرد کرد و امر داور
 سرکش و گمراه ضد ایمانن
 تا که بشناسی او شیء شرور
 بلی پی هرکس او شیء تبین
 نفس ناطقه و شه تنش وانسان
 نفس امّاره و شیطانش و اچون
 پی فهم مقصود بوانه تمام

شرح دونادون هر یک و یاران
 زائندن فقط بایند بزانی
 شیطان که سجود و آدم نکرد
 شیطان و لغت سرکش و گمراه
 ابلیس علمن و جنس شیطان
 اما او که راندش کرد جلیل
 مضافاً و قول حضرت رضا
 نامش بی ابلیس (۱) هم شیطان شر
 حال اگر قصدت و او شیطانن
 بایند و کلام بکری سرور
 شیطان کی يك فرد خارجی هنن
 زیرا شیء تن گربو با ایمان
 اگر صفاتش زشت بی و کمون
 ایسا این چندیت اصل سرانجام

سلطان فرماید:

خادمم رَضِبَار مَوْسَى وَ كَيْلَه
 ذَاتِم جَهْلُولَه جَهْلُولُ سَرْطِيلَه
 مصطفى و شیطان اِدْوَت قَوِيلَه
 سپاهی پشت جند علمدارشن

پیره تو اقرارمی داود دلپله
 لنگر جهان کوی سران دیله
 سرم کس نزان جلّ جلیله
 باقی مرد غلام داغمه دارشن

بنیامین فرماید:

یه جای راسین اقرارت باختن
 موسی علم زور و دفتر کاختن

یساشاه اقرارت باختن
 هفتاد و دو پیر موجودت ساختن

۱- سمی ابلیس لانه ابلس من رحمة الله یعنی ابلیس نامیده شد بجهت اینکه دور
 گشت از رحمت خدا (شرح نهج البلاغه فیض الاسلام صفحه ۷۶۹ سطر ۹).

سلطان فرماید :

پیره یه رأی مکر حمله گریمن

حمله گریمن

خلعت آخر رانگه شرعیمن

شیطان رهنمای بنده بریمن

قول روی آزل بیای وریمن

دشمن علی دین کریمن

ایوقا جار کیش یاری خورن

مصطفی قصاص روز محشرن

بنیامین فرماید :

سرحق هر یار والأویبتنان

والأویبتنان

ایوت حشار مصطفی و شیطان

هفت سواره تور چهارکن چهل کنان

والأویبت والاهم بود وهم کان

یکتا و یک شیء ذره و ذائقان

بکتر فرماید :

اسم شیطانیم چه دلی دُرَن

چه دلی دُرَن

شر شیطانیم پیری منکرن

خدام جلیلمن سه کنیم سِرَن

شیطانانای چه در آمانی

چه در آمانی

پنم مواچان شیطان دیوانی

نه گوش ماهی چنش بیانی

بکتر یا پیرالی فرماید :

حاضر بیانی ورچه بحر وبری

ورچه بحر وبری

پنم مواچان شیطان سُرَی

ذاتم هامپتن چه گرد حوری

شیطانانای اجرم عظیمما

آجرم عظیمما

پنم مواچان شیطان رجیما

خوفی غلامان کین پریما

آزفا کیشام بار لعنتی

بار لعنتی

گروی گمراهان موزی اوهلتی

پی کیمی زلوه نانچی نیمی شربتی

ها شیطانان شیطان رجیم

شیطان رجیم

میرد از لیانانی قولماقدیم
 سرانجام ختم بی وی جای مقصود
 کلمه (شیطان) پست بومشهود
 ایدن اجمالاً پریت موانی
 و ترتیب هریت بحش مکرری
 تفسیر مطلب نظماً کم تنظیم
 قبلاً بیان کم پی فهم همه
 وقتی خداوند باریتعالی
 وای شرائط بنیاد آوردش
 دوم سبب و مسیبت

چهارم هیولای ماده و صورت
 تحریک وضعی هم انتقالی
 تحت قواعد نظم و تعادل
 انتظاماتش خلل ناپذیر
 وو شرایطی واتم موجود بین
 هم ایما و ایهام سایبرین مقام
 آسمانی نزول پی پیغمبران (پیغمبرل)
 جلوة نوردات خدا نامش یا
 ددبی و صدف، صدف و دریا
 و (قالوا بلی) شروطش جمع هات
 ظاهرین ووجا و مبدأ فلک
 سوم میکائیل چهارم عزرائیل
 هفتمین عقیق ذو بعد و تحقیق
 اول ییابس پی یاران نریا
 شروط مزبور پی یاران جاری
 ژعلیتن تا آخرین شرط

خوف غلامان هیچ نیماپریم
 باری ای آقای عزیز الوجود
 و دقت بوان تا بود و نبود
 اگر هم متوای تفسیرش زانی
 اول و (پره تو اقرار می)
 تا که و آخر (قولماقدیم)
 ولی لازمن یک مقدمه
 او مقدمه ایدن و انشاء
 ارادة ایجاد موجودات کردش
 اول علیت با معلولیت
 سومین وجود چنی ماهیت
 پنج گردش قوس صعود نزولی
 سایر ارکان سیر تکامل
 آورد و وجود هرشیء دلپذیر
 تمام کاینات ژو جمله زمین
 ایسا و موجب وانه سرانجام
 یعنی ورموزسایر کتابان (کتابل)
 و چون هنگامی و زمین آما
 یا وجودی بی دُر تشیه کریا
 ژوجا (الست بر بکم) (۱) وات
 وو تجلی ذات هفت نفر ملک
 اول جبرائیل دوم اسرافیل
 پنجم حورالعین ششمین یقیق
 ژو عالم ذر ازلی بنا
 نامش ییابس خاوندگاری
 شروط منظور بزانه و ربط

پاران هم قبول کردن و هرباب
سیر تکامل بی خلق بی معمول
نامش بی و (شرط) قبولیش (اقرار)
دنیا و مافیها و اوان برپاس
(یابس) هم هن (حجر) گواهی
و شون کلام نلو و بیراه (۱)
نتیجش میو تفسیر کلام
تا رمز کلام پتان بو معلوم
گذشت زمانه تا دوره سلطان
بیای ازلی آورد او نظر
حاضر کرد نام و منصب شان و انان
میکائیل (موسی) و حکم و دود
یقین (ایوتسن) عقیق (علمدار)
ایوت دون پیش یادگار هنن

از «پیره تو اقرار می تا موسی و کله» :

یعنی ژو اقرار بیای ازلی
هرکس و جای ویش بودیاری
جمیع اهل حق و امر جلیل
و پیرو دلیل اقرار ناورو
و سیر کمال نیو حسابش (۲)
استثناء نکرد ویش وای قسمت
چه لوح ثبوت دیوان اعلی
تحت او امر سلطان سرجم
شفیع و حافظ هنن وی رقم
هم آمادگی مخلوق نجیب

وصیفة ایجاب آما او خطاب
اید بی ژو اثر ایجاب و قبول
بعد او شرائط پری اختصار
حال شرط و اقرار پایه هربناس
اینکه (شرط) و گاو (اقرار) و ماهی
وای دلیلن ویت بکر آگاه
پس مقدمه وی جایی تمام
تفسیرش ایدن یک یک مواجوم
آغاز مطلب ایدن همچنان
سلطان اسحق بی پادشای پردیور
پری ییابس هر هفت ملکان
جبریل (بنیامین) اسرافیل (داود)
عزرایل (مصطفی) حورالعین (رضبار)
علمدار لقب شاه ابراهیم

سلطان و پیر وات تو اقرار می
شرط ییابس خاوندگاری
بنیام بی و پیر داود و دلیل
چونکه هرکسی تا سرنسپارو
جزء اهل حق نین کتابش
حتی سلطان هم و روی عدالت
موسی محاسب و کیلن بنیا
رضبار بی خادم و معنای اعم
و معنای اخص پی بنی آدم
مأمورن پری تصفیه و تهذیب

۱- دلیل دیگر کلام خود سرانجام درمستند ردیف ۲۲ کتاب برهان الحق است.

۲- بدلیل کلام سرانجام مستند ردیف ۲۳ کتاب برهان الحق.

هنگام نطفه تا بلوغ یکسر
و چندین عامل حاصل کی وجود
ناکه و اجداد ثمانی و بین (۱)
اثر کی و خلق هم خلق ولد
قسم دیگری میو او مقسوم
مستقل مسبو ممتاز و اوان
سکنجینن یک شیء دیگر
حاصل مولیکن غیر ژاو اشیاء
وقت انعقاد نطفه کی اثر
پسندم مقتضای زمان و مکان
همچنین محیط و هر آن و وقت
پری اوکی مستحق هنن
و ای عوامل هنن نگهبان
و وسوسه شر نفس شیطانی

ذاتم بهلوله بهلول سر طبله»
مصطفی و شیطان ایوت قویله»

ژو خاکش قالب آدم بی ترکیب
کل کس شفتنن یا زیاد یا کم
فقط وی نکته باید کردش فکر
هیکل و وجود آدم کرد ایجاد
پری زیبا و زشت و قالب آورد
یعنی باد و آب خاک چنی آتش (۲)
تأثیر هر یک ایدن و حکمت

خاصه عوامل روانی بشر
عوامل پیشن چونکه هر موجود
اول ژارئی خون والدین
هر یک بالخصوص و نحو مفرد
دوم و ترکیب خونشان عموم
ژ طبع و ژ ذات ژ فکر و روان
مثل ژ ترکیب سرکه و شکر
یا که و ترکیب چند شیء یک دوا
سوم فکرهای پدر و مادر
چهارم غذا و هر حال و آن
ششم اثرات مهد تربیت
هفتم مشیت خدای ذوالمنن
خصلت رضبار و نام وجدان
تا تقویت کی روح رحمانی

«لنگر جهان کوی سراندیله
«سرم کس نزان جل جلیله

سراندیل و اصل نامش سراندیب
البته قصه خلقت آدم
دی محتاج نین وی جا بکم ذکر
خدا و چند شیء طبعاً متضاد
چه (زرد) و (سیاه) خاک و گلش کرد
و چوار عناصر دادش حیاتش
پس ای طبایع مختلف صفت

۱- اجداد ثمانی و بین (هشتمین و بین، هشتم فیما بین).

۲- کلام میفرماید، «آب و خاک و باد و آتش جسا زرده گل جانا» (برهان الحق مستند ردیف ۲۲).

چونکه هر شیئی و قاعده علمی
 ضمن نبون و هم نمبو حصول
 وینه سیم برق، یا سنگ و حدید
 پوسه و ظلمت نور مبو پدید
 و زشت و زیبا تقابل مبو
 تعرف الاشیاء باضدادهم
 خلاصه کلام اگر و ای باب
 ولسی پی عاقل همین کافین
 بلکه قصد من مو شکافین
 حال بقیه مطلب و شأن تنزیل
 مبو بیان کم تا که بو عیان
 بهلول و ظاهر ناسوش هر صنفی
 و باطن هم هن بک و مظهرات
 اما مزانی پی چیش و ای جا
 منظورش ایدن چون ضمن کلام
 زوجا که و اچو پادشای مهیمن
 و ای مصرع چون نکاتی هنن
 پوسه لازمن قبلاً بواچوم
 هر شریعتی خاصه شریعت
 هر امتی هم دارو چند مذهب
 بک ژو مذهبان شیعه جعفری
 بک ژو مسلکان مذهب مذکور
 چنانکه فرماس خوشین سرور
 پس نام بهلول پی ایدها و بر
 هر او طور علی (ع) اصل شریعت
 بهلول هم ترویج مذهب جعفر

تا که دو جنبه مثبت و منفی
 نتیجه غائی علت و معلول
 ژ منفی و مثبت برق مکن تولید
 و رنگ سیاه تشخیص مو سفید
 تا اثر حسن تعادل یبو
 شاهد قولن و مبدأ ملهم
 بتوام توضیح دم مبو بک کتاب
 زیرا نه قصدم و حرافین
 مو شکافی هم وی حد و افین
 تفسیر بهلول، بهلول و سرطیل
 کلام یساری حقیقت ارکان
 احتیاج نبوی و معرفی
 جلوه نور ذات حق و کاینات
 و کل مظهران بهلولش و انسا
 نام شریعت مبو و فرجام
 «خلعت آخر راگه شرعیمن»
 و رای شریعت باید بو روشن
 شریعت چیشن تا که بو معلوم
 حضرت محمد (ص) مبو بک امت
 و هر مذهب هم چند مسلک شعب
 موسوم و شیعه اثنی عشری
 اهل حق هنن آما او دستور
 «دین پاک مانهادیم مذهب جعفر» (۱)
 چون و ظاهر پی صحابه جعفر
 رواج دا پری محمدی امت
 کردش تا شجر حق بای و ثمر

چند شاخه و نام مسلك عرفان
 من جمله شاه فضل ولی حق بین
 بعد بابا نا اوس ختم کردش عرفان
 چون خور فروزا و بتن شفق
 ایسا که ز انای فلسفه بهلول
 (سرطیل) پی خیمه و خرگاه ستونن
 حال خیمه مسلك اهل حق بنام
 وی جهت و اچو بهلول (سرطیله)
 بعد و بطور آما شأن و تنزیه
 چون شأن نزول ای کلام تمام
 تا که تشخیص بوشیطان اورحمان
 نفس دون چیشن سیاه گل سرشت
 البته و بحث خلقت عالم
 بحث شیء تن شستن و شیطان
 بحث دو جنبه منفی و مثبت
 قبلاً و اتم و قاعده حکمت
 فقط و ای جا باید که ایدوات
 سلطان پری چیش اسمش آوردن
 سرای نکته وقتی مو تعبیر
 ایدن تفسیر کم هر یک وی سبب
 پس رشته کلام وی ترتیب آما

«باقی گرد غلام داغمه دارشن»

چند شاخه و نام مسلك عرفان
 من جمله شاه فضل ولی حق بین
 بعد بابا نا اوس ختم کردش عرفان
 چون خور فروزا و بتن شفق
 ایسا که ز انای فلسفه بهلول
 (سرطیل) پی خیمه و خرگاه ستونن
 حال خیمه مسلك اهل حق بنام
 وی جهت و اچو بهلول (سرطیله)
 بعد و بطور آما شأن و تنزیه
 چون شأن نزول ای کلام تمام
 تا که تشخیص بوشیطان اورحمان
 نفس دون چیشن سیاه گل سرشت
 البته و بحث خلقت عالم
 بحث شیء تن شستن و شیطان
 بحث دو جنبه منفی و مثبت
 قبلاً و اتم و قاعده حکمت
 فقط و ای جا باید که ایدوات
 سلطان پری چیش اسمش آوردن
 سرای نکته وقتی مو تعبیر
 ایدن تفسیر کم هر یک وی سبب
 پس رشته کلام وی ترتیب آما

«باقی گرد غلام داغمه دارشن»

چند شاخه و نام مسلك عرفان
 من جمله شاه فضل ولی حق بین
 بعد بابا نا اوس ختم کردش عرفان
 چون خور فروزا و بتن شفق
 ایسا که ز انای فلسفه بهلول
 (سرطیل) پی خیمه و خرگاه ستونن
 حال خیمه مسلك اهل حق بنام
 وی جهت و اچو بهلول (سرطیله)
 بعد و بطور آما شأن و تنزیه
 چون شأن نزول ای کلام تمام
 تا که تشخیص بوشیطان اورحمان
 نفس دون چیشن سیاه گل سرشت
 البته و بحث خلقت عالم
 بحث شیء تن شستن و شیطان
 بحث دو جنبه منفی و مثبت
 قبلاً و اتم و قاعده حکمت
 فقط و ای جا باید که ایدوات
 سلطان پری چیش اسمش آوردن
 سرای نکته وقتی مو تعبیر
 ایدن تفسیر کم هر یک وی سبب
 پس رشته کلام وی ترتیب آما

«باقی گرد غلام داغمه دارشن»

چند شاخه و نام مسلك عرفان
 من جمله شاه فضل ولی حق بین
 بعد بابا نا اوس ختم کردش عرفان
 چون خور فروزا و بتن شفق
 ایسا که ز انای فلسفه بهلول
 (سرطیل) پی خیمه و خرگاه ستونن
 حال خیمه مسلك اهل حق بنام
 وی جهت و اچو بهلول (سرطیله)
 بعد و بطور آما شأن و تنزیه
 چون شأن نزول ای کلام تمام
 تا که تشخیص بوشیطان اورحمان
 نفس دون چیشن سیاه گل سرشت
 البته و بحث خلقت عالم
 بحث شیء تن شستن و شیطان
 بحث دو جنبه منفی و مثبت
 قبلاً و اتم و قاعده حکمت
 فقط و ای جا باید که ایدوات
 سلطان پری چیش اسمش آوردن
 سرای نکته وقتی مو تعبیر
 ایدن تفسیر کم هر یک وی سبب
 پس رشته کلام وی ترتیب آما

«باقی گرد غلام داغمه دارشن»

سان غلامان سپاردن و پیش
وقتی که شفت عرض کرد و سلطان

ابراهیم هم کرد علمدارویش
اما بنیامین کلمه (شیطان)

یه جای راسین اقرارت باختن»
موسی قلم زر و دفتر ناختن»

«پاشاه اقرارت باختن
«هفتاد و دو پیر موجودت ساختن

بنیام زیاد ورد مست بی و غرور
ناگاه هات وویش دباش که مددا
و مقابلش تمام صف کپشا (۱)
پی عفو گتاش کردش استدعا
بعدا هم نیویش کبر وهستی
باید محفوظ بوژاو حق ینان
هم پری ابد ایدش اقرار کرد
دایم محفوظ بون و شر شیطان
یاد آوری کرد و سلطان دین
تا که راحت بو قلبش وی غوغا

تفسیرش ایدن وقتی باده نور
ویش و پادشاه پادشاه ویش وانا
هفتاد و دو پیر بنیامین نما
پوسه نادم بسی وزار گریوا
تا بخشو ویش گتای ای مستی
چرا که هستی مانندن و شیطان
سلطان هم و لطف و گتاش ویرد
پیر بنیام چنی گروه ناجیان
وای دلیل بسی اقرار وریسن
سلطان هم وی طور و بنیام فرما

پیره یه رای مکر حبله گریمن»
خلعت آخر راگه شرعیمن»
قول روی ازل بیای و ریمن»
ایوتا جار کیش یاری خورن»

«حبله گریمن
«شیطان رهنمای بنده بریمن
«دشمن علی دین کریمن
«مصطفی قصاص روز محشرن

«هفت سواره دور چهارتن چهلتان... الخ»

رمز مصطفی و شیطان و ایوت

و ای جوابه حل کرد و رفعت

۱- در دفتر سرانجام (ل ص ۶۶) داود فرماید: «تمی تماده - شاه نیم اشاره کرد
تمی تماده - رمنارمق تم لیش رماوه - دیش هفتاد و دو بنیامین مددا و پاوه».

تفسیرش و آنچه چوم چنانکه و پیش
 ایلدن تفسیرش مکم و کلام
 او جا که واتم نام شیطان جخت
 حال يك يك معنایش مکروم بیان
 بلی هر او طور و رجه به واتم
 باز هم مواچوم هر زشت و زیبا
 تکرار مکروم تعرف الاشیاء
 شیطان هم هنن نکتہ مقابل
 شیطان سر منشأ زشتی اعمالن
 زیرا هر خیال تلقین و تصمیم
 پی فرد مغرور بارو او ظهور
 مصطفی و ایوت هم و امر حق
 یعنی هر اعمال زشت و هراوقات
 هر اعمال نیک و ندای وجدان
 ایوت شفیعن هادی پی نیکسان
 پس هر موجودی دارو سه مأمور
 سومی و نفس مدرو دستور
 اینکه سلطان وات (حبله گریمن)
 حبله و مکر نزان فریب و تزویر
 چون و شأن حق تزویر و خدعه
 دورن هر کس وات کفر کافرن
 چنانکه قرآن حبله و چاره
 لایستطیعون (۴) حبله واتن
 اینکه باز و او چو پادشای مهیمن

وعدہ دام تفسیر کم و جای ویش
 تا که معلوم بواصل سرانجام
 پی پیش هات وین مصطفی و ایوت
 تا که واضح بوفلسفہ شیطان
 معنای حقیقی مطلب شکافتم
 تا نون مقابل نبون شناسا
 باضداد هم پی اهل معنی
 مصطفی و ایوت و ای مسائل
 تلقین و تصمیم نفس و بالن
 نفس بالهوس شرور لثیم
 فعل شیطانن و دینداری (۱) دور
 غضب و رحمت ماورون پی خلق
 مصطفی و امر حق دی مکافات
 ناشی بو و خلق ایوت نگهبان
 جار کیش رحمت و ندای وجدان
 قابض پری روح جار کیش پی حضور
 بقیة مطالب ویت بکر مرور
 باید بزانیم معنای ای سخن
 وی جا معنایش هن حکمت و تدبیر
 کذب و قلب چنی ملعبه
 و حضور حق او مقصرن
 مکر هم و تدبیر کردن اشاره
 والله خیر الماکرین هاتن
 خلعت آخر راگه شرعیمن

۱- حق جوئی.

۲- سورة آية ۹۸ و سورة آية ۵۴.

<p>و قانون شرع و ضعیف یا شریف چون تمیز نیری و نفع و ضرر کودک و مجنون مدهوش وی گیان خلعت آخر شرعی پوشان ذی مشاهربون نیک و بدذاتان اهوت حشار مصطفی و شیطان والاوت والا هم بود و هم تان همینن کردم معانیش بیان کافین وی جا باقی والسلام شک نیری هرکس باید بو قانع</p>	<p>یعنی هر کسی تا نبو تکلیف ثواب و عقاب پیش نو مقرر زیرا جماد و نبات و حیوان و بی تمیزی دورن و انسان او خلعت (۱) وقتی باید پوشان اینکه مجدد و کلام فرمان یکتا و یک شیء ذده و ذاتان پری تا کیدن ورنه رمز آن تصور مکم تفسیر کلام پس از ای کلام جنامع و مانع</p>
--	---

تفسیر کلام بکتر هم از : (چه دلی ددن) لغایت (قولما قدیم) همانا که در شرح کلام حضرت سلطان راجع به شیطان در بالا تشریح گردیده دیگر احتیاج بتکرار مطلب نیست.

<p>اول تا آخر وی دفتر وانان تا و انتهای (قولما قدیم) هنن و کلام و یقین بزان هرکس هوشیارن ددک مکی معنا تفسیر تمامن اول آخر یار</p>	<p>بکتر هم هر چه در باره شیطان یعنی (چه دلی در) و مستقیم همچنین هر جای اسمی و شیطان تمام هر اون وی تفسیر آما دی محتاج نین بکروم تکرار</p>
---	---

<p>اینکه پی اهلین آوردی حجت شاهد آوردی و بطوره وانسی علنی زیرا دوستشی پنهان</p>	<p>اما ای آقای عالی مرتبت نهج البلاغه علی عمرانسی واچی هلی وات اهلین بد نوان</p>
---	--

«لانسین ابلیس فی العلانیة وانت صدیقه فی السر»

گرچه و چندین نسخ مشهور و هیچیک اوان ای مضمون ندیم
 عاقبت بازهم جستجو کردم
 نسخش ترجمه اردبیلین
 منظومه و نام نجیوم الحکم
 نام او شخصه ایدن بزانی
 اشعارش بعضی مفاد قصار
 هیچکدام عیناً ز علی نین
 زو جاموا چو شیطان علنی
 «لذ کتتم الشیطان بالاعلان
 پس نتیجه و اسم مولا
 مع الوصف فرضاً علی فرما بو
 بلکه تأکیدن پی دشمنی او
 خدا و آدم و اتش بترسه
 «وَحَاتِرُهُ اِبْلِيسَ وَعَدَاوَتُهُ... الخ» (۲)

ایضاً وات شیطان و ویت راهمدر شریک و بهره نفس ویت مکر
 «فَلَا تَجْعَلَنَّ لِلسَّيْطَانِ فِيمَكَ فَصِيْبًا وَلَا عَلَيَّ نَفْسِكَ سَبِيْلًا» (۳)
 لذا اینکه وات بدنواج ابلیس ظاهراً و حال باطن پیش انیس

- ۱- یعنی دشنام مده شیطان را با شکار و حال آنکه تو در خلوت همتا و کمک
 عقلانی او هستی (صفحه ۳۴۷) درحاشیه نهج البلاغه ترجمه اردبیلی.
- ۲- یعنی خداوند آدم را با حذرکرد از ابلیس و دشمنی او (خطبه ۱ صفحه ۱۶
 سطر ۲ جلد ۱ نهج البلاغه عبده چاپ مصر).
- ۳- یعنی پس مگردان برای شیطان در خود بهره‌ئی و نه بر نفس خود راهی
 (صفحه ۲۰ سطر ۳ جلد ۳ نهج البلاغه عبده چاپ مصر).

وریا و فریب بکی تظاهر
ولی و باطن فاسق بو مطلق
ولی و باطن دوست بو و شیطان
تقیح و ابلیس بکی و منبر
عمل کی پری لذت شهوات
چون دوستی و اوپی چیش کی تدلیس
هم تحذیرین اگر پذیری
نهج البلاغه است بوین چیش و اچو
سب و ذم کردن و آیه و برهان
پند و اندرزن حکمت یانن
نثراً درج مکم پی خوانندگان
تا ذهنت خارج بکی وی گمان
چونکه کافین پری عاقلان

یک یک عرض مکم پی عالیجناب
تمددن بزان و فرجام
سخن هر طفل و کو تمام بی
کوچ کوچ یاری بکرو دلیل
(یا) نه دلی در و کی موانی
و چیش معنی کی ای مرد وریا
هفتن و موجود آما او نظر
جو . ائیل چه کو پا نیا و پیش
قسم اول ناردن یا نورن
آیا کف و دود و کو آمانی
نه شاعرهس نه گرمی بازار
عاجزم و بحث چوچه و قبل و قال
تا وی ادب نیوم و حساب

مقصودش ایدن هر کس و ظاهر
اعمالش نیک دی جلوه ولای خلق
ظاهر ویش کی دوست خدا نمایان
امر بمعروف نهی از منکر
ولی و خلوت تمام منهیات
وی لحاظ واتن بدنواج ابلیس
در واقع یکنوع پند تعزیری
خلاصه اگر استاد تو
و چندین مورد ابلیس و شیطان
استادش هم گرد و قرآنن
منجمله ایدن بعضی و اوان
امیدوارم دقت کی و آن
وی جا ختم مکم مبحث شیطان

بقیه سؤالات ایدشن جواب
طفل سخنگو و شکم مام
باید بزانی هر مام چه مام بی
متوای بزانی هر یک و تفصیل
تو عالم در و چیش مزانی
در هم و صدف صدف و دریا
وقتی جبرائیل بر آما و بحر
اگر بزانی دریا یعنی چیش
وجود و موجود و چیش منظورن
هفت طبق زمین ایجادش وانی
غرض عزیزم قصدم وی گفتار
چون نه شاعرم نه اهل جدال
اگر ای چندیت واتم و جواب

و الا دایم هدفم ایدن	و اساس دین تحقیقات کردن
ورنه صرف وقت پری فروعات	اتلاف عمرن هیهاتن هیهات
د عقیده من جز نقطه وحدت	اد که حائزن حق د حقیقت
بقیه هر بحثی مایه ملالن	کرده ناموده ذنج بطالن
امیدوارم عذرم پذیری	و جوابانم خرده نگیری
نورعلی مخلص اهل تحقیقن	الهی خوش دار هر کس رفیقن

سؤال شماره ۳ که به نظم کردی انشاء شده بود جوابش هم با نظم کردی در اینجا خاتمه یافت. ولی از لحاظ اینکه ممکن است بعضی از خوانندگان محترم بزبان کردی آشنا نباشند، اینک مفاد جوابیه منظومه کردی را نیز به نثر فارسی نگاشته میشود. یعنی تفسیر اجمالی کلام سرانجام از «پیره تو اقرارمی» لغایت «میردان از لیانانی قولما قدیم»، من حیث المجموع بعد از ذکر یک مقدمه معروض میگردد.

مقدمه اینست:

وقتی که خداوند تبارک و تعالی با شرائطی (اعم از علیت و معلولیت و سبب و مسببیت، و وجود و ماهیت، و هیولای ساده و صورت، و گردش قوس صعود و نزولیت، و حرکت وضعی و انتقالی سیر تکاملی و غیره) تحت قواعد و انتظامات خلل ناپذیر، ایجاد موجودات (از جمله کره زمین) فرمود - آنگاه بتفصیلی که کلام سرانجام حاکی از آنست و سایر کتب آسمانی هم ایماه و اشاره دارد پس از ایجاد موجودات، جلوه نورذات خدا با اسم (یا) در شبی تشبیه به دُرّ، دُرّ در صدف، صدف در بحر، بحر در زمین، منجلی گردیده - از نشأ آن تجلی، هفت نفر ملک مقرب باسامی (جبرائیل، اسرافیل،

میکائیل، عزرائیل، حورالعین، یقیق، عقیق) در عالم ذر حضور یافته، آن شرایط مذکوره فوق را (از علیت تا آخر) بنام بیابس ازلی خواند گاری جهت شناسائی ذات واجب الوجود و نتیجه غائی، بمصداق «كُنْتُ كَنْزًا مَخْفِيًّا فَاحْبَبْتُ أَنْ أَعْرِفَ فَنَخَلَقْتُ الْخَلْقَ لِيَعْرِفَ» با صیغه ایجاب بر یاران تفهیم گردید. یاران هم اثرات آن را بر خود و موجودات معلوله بخود را بصیغه قبولی پذیرفتند. سپس تمام شروط ایجابی را اختصاراً اسمش (شرط) و قبولی آنها را (اقرار) نام نهادند. بهمین لحاظ اهل حق دنیا و مافیها را به پایه شرط و اقرار استوار میدانند. اینکه گاو و ماهی و حجر هم به شرط و اقرار و بیابس تعبیر شده است از این نظر خواهد بود - والله اعلم بالصواب .

لذا نتیجه مقدمه فوق آنکه : پس از طی زمانهای متعدد، دوران حضرت سلطان اسحق بظهور رسیده، در بیابس پردیوری نیز خاطرات بیابس خواند گاری را تجدید و هفتن که هفت نفر ملکان مقرب هستند بدین اسامی خوانده: (جبرائیل - بنیامین) - (اسرافیل - داود) - (میکائیل - پیر موسی) - (عزرائیل - مصطفی) - (حورالعین - رضبار) (یقیق - ایوت بعد بابا یادگار شد) - (عقیق - علم دار ، که لقب شاه ابراهیم است) ، سپس منصب هر یک را بدین ترتیب یاد آور گشته :

به پیر بنیامین خطاب میفرماید «پیره تو اهرار می، داود دلیله، خادمم رضبار، موسی و کیله» یعنی بموجب همان شرط و اقرار بیابس خواند گاری پیر بنیامین را به پیر، و داود را بدلیل عموم اهل

حق (حتی خودش) قرار داد . چون در مقام اهل حق هر کسی باید سربسپارد و دارای پیر و دلیل باشد (کتاب برهان الحق - فصل دهم) و کالت پیر موسی آنکه محاسب دیوان اعلی در لوح محو و ثبوت و ناظر بر اعمال مخلوق باشد. خدمت رضبار در این مورد اینست مامور بر تصفیه و تهذیب و آمادگی عوامل روانی بشر از هنگام انعقاد نطفه الی حد بلوغ باشد، بدین توضیح:

چون وجود هر موجودی بعواملی متشکل خواهد بود، منجمله عوامل موثره خلقت جنس بشر هم اینست:

۱- عامل اثر ارثی خون فردی هر یک از والدین تا اجداد ثمانیه (بنحو خاص) در صفات خلقتی.

۲- عامل اثر ارثی خون ترکیبی والدین تا اجداد ثمانیه من- حیث المجموع (بنحو عام) در طبیعت و مقتضیات ذاتی ، بکیفیتی که موجودی میشود مستقل و ممتاز از فرد اشیا مرکبه والدین و اجدادش (مانند سکنجبین از ترکیب شکر و سرکه یا انگبین و سرکه، یا دواى مخصوصی از ترکیب موادی چند).

۳- عامل اثر فکری والدین هنگام انعقاد نطفه بر ولد.

۴- عامل اثر تغذیه در هر اوقات.

۵- عامل اثر زمان و مکان در هر آن.

۶- عامل اثر تربیت خانوادگی و محیط .

۷- عامل اثر مشیت الهی بر مستحق مقدرات آن مشیت، بعلت

استعداد ذاتی.

بنا بمراتب برای تقویت قوه مقاومت نفس ناطقه (یعنی روح)

در مقابل نفس اماره (یعنی خوی حیوانات موذی) رضبار را خادم بحق و شفیع بخلق منصوب شد.

بعد میفرماید: «لِنَغْرَجَهُنَّ كَوِي سَرَائِدِيَهٗ» البته (سراندیل) همان سرانديب معروف است که حکایت آن مشهور عام و خاص میباشد احتیاج به تذکار نیست. فقط نکته مورد نظر راجع بخلقت آدم از گل خاک کوه سرانديب و تبدیل بقالب بشری است که بالاخره آن هیکل خاکی آدم بعلت تخمیر از خاک (زرده گل) و (سیاه گل) و تشکیل عناصر متضاده (آب و خاک و آتش و باد) و اثرات متناقضه اقتضای طبیعت هریک و جنبه های منفی و مثبت قواعد علمی در علت و معلول اشیاء، نفس ناطقه رحمانی و نفس اماره شیطانی بر آن جسم پدید آمد (تفصیلش در تفسیر آیات بعدی بیان میشود).

بعدمیفرماید: «ذَاتِمَّ بَهْلُولَهٗ بَهْلُولِ سَرَطِيلَهٗ - سِرْمَ كَسَّ نَزَانِ جَلِّ جَلِيلَهٗ» البته هویت ظاهری بهلول در کتب تواریخ مسطور است، در اینجا محتاج بتعریف نیست، باطناً هم یکی از مظهرات جلوه نور ذات حق است.

اما چرا از تمام مظهرات محل جلوه ذات حق فقط این کلام بنام بهلول گواهی دارد؟ فلسفه اش اینست: چون ضمن مطالب بعدی آنجا که میفرماید «خلعت آخر راگه شرعیمن» نکاتی پیش می آید مربوط بشریعت محمدی (ص) خواهد بود. شریعت محمدی هم متشکل است از يك امت و چندین مذهب و هر مذهبی هم چندین مسلک در بردارد. علیهذا یکی از آن مذاهب، مذهب شیعه اثنی عشری

جعفری به پیشوائی حضرت امام جعفر صادق (ع) می باشد که مسلک اهل حق نیز از آن منشعب گشته است. بدلیل کلام حضرت شاه خوشین، میفرماید: «دین پاک ما نهادیم مذهب جعفر» (کتاب برهان الحق صفحه ۱۸۹). پس چنانکه اصل شریعت محمدی (ص) در زمانی پایه گذاری گردید که حضرت علی (ع) معاصر با حضرت محمد (ص) بود، مذهب جعفری هم هنگامی رواج یافت حضرت بهلول معاصر با حضرت امام جعفر صادق (ع) بود، بنابراین تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل. مضافاً اینکه میفرماید: (بهلول سرطیله)، کلمه (سرطیل) کنایه از همین موضوع است زیرا (سرطیل) عبارت است از ستون قائمه خیمه و خرگاه که بدون قائمیت آن ستون، افراشتن و استوار داشتن خیمه و چادر میسر نیست. بهمین لحاظ هم میفرماید: «سرم کس نزان جل جلیله».

بعد میفرماید: «مصطفی و شیطان ایوت قویله» جان کلام همینجا است. زیرا موضوع این بحث طولانی، و استدلال به تفسیر کلام سرانجام از «پیره تو اقرارمی - الی آخر» برای اثبات مدعای همین کلمه (شیطان) می باشد. گرچه تصور میرود با بیاناتی که راجع به چگونگی خلقت عالم و تخمیر گل خاک آدم، از زرده گل و سیاه گل و ترکیب صفاتش بچهار عناصر مختلف الطبیعه و جنبه های مثبت و منفی قضیه و اثرات علت و معلول و نتایج نفس ناطقه و نفس امّاره قبلاً بعمل آمد، مخصوصاً توجیه شیطان به (شیء تن) که پیش از ورود به تفصیل کلام نظماً بآن اشاره گردید، تا حدی مطلب روشن شده باشد، دیگر احتیاج به بحث تفصیلی پیدا نکند، فقط در اینجا بسایند

دانسته شود شیطان کیست و ارتباطش با موجودات، خاصه آدمی چیست و چرا کلام سرانجام نام آنرا در ردیف هفتن آنها وسط اسم مصطفی و ایوت آورده است. البته سرّ این نکته وقتی معلوم میشود ابیات بعدی این کلام بترتیب تفسیر گردد تا نتیجه غائی بدست آید، اینست که میفرماید: «بِأَقْبَىٰ عَرْدٍ غُلَامٍ دَائِمَةً دَارِسُنَّ - سِبَاهِي پُشْتِ بِنْدِ عَلَمَدَارِسُنَّ» تفسیرش آنکه در ابیات قبلی سمت شش تن از هفتن یعنی (از بنیامین الی ایوت) اعلام شد. در این بیت هم سمت شاه ابراهیم که علمدار (بیرق دار) حضرت سلطان اسحق است گواهی گردید.

آنگاه پیر بنیامین در خصوص کلمه (شیطان) بین اسم مصطفی و ایوت هراسان و ترسان شده بحضرت سلطان عرض مینماید: «بِإِشَاهَةِ إِقْرَارَاتِ بَاخْتَنَنْ - يَهْ جَاي رَاسِيَنْ إِقْرَارَاتِ بَاخْتَنَنْ - هَفْتَادُو دُو پِيرِ مَوْجُودَاتِ سَاخْتَنَنْ - مُوسَى قَلَمِ زَرِّ وَ دَفْتَرِ نَاخْتَنَنْ» تفسیرش بموجب کلام سرانجام (۱) آنکه: يك زمانی پیر بنیامین در عالم جذب و ظهور و مقام و جد و سرور، از چشمه کوثر و طهور با نوشیدن جرعه باده نور، بیش از حد دستور، مست گشتی و مغرور، بحدی که خود را مقام سلطان و سلطان را بمقام خود میپندارد، بهمین سبب هفتادو دو

۱ - مختصری از آن کلام سرانجام اینست: بنیامین به سلطان خطاب میدارد: «پیره رنج برده - نه چنی تو من پیره رنج برده - ذاتم مطلقن نژاد نمرده - ها میردان يك يك گفتن او هرده». همینطور به پیرموسی و سایر غلامان خطاب میکند تا بالاخره سلطان جوابش میفرماید: «زیادت ورده - پیره پیالهُ نور زیادت ورده... الخ» آنگاه داود فرماید: «تمی تماده - شاه نیم اشاره کردتمی تماده - معنا رفق تم لیش رعاده - دیش هفتادو دو بنیامین مدداو پاوه» که بنیامین بخود آمده و توبه و استغفار مینماید - رجوع شود به دفتر (ل ص ۶۶) .

قلب مثالی پیر بنیامینی بنام هفتادو دو پیر^(۱) جهت تنبیه و تنبه ایشان، آنآ و معنأ، در مقابلش نمایان، با این هشدار، بنیامین از خواب غفلت بیدار، و از مستی و هستی هوشیار گشته، به پشیمانی و توبه، و عجز و لابه، و زاری و انابه، طلب عفو نموده، سلطان هم تفضلاً قلم عفو بر غفلتش کشیده.

ضمناً بنا با استدعای بنیامین و النجای سایرین، مقرر میشود از آن به بعد، کبر و غرور که از صفات شیطانی است بقلب بنیامین و بقیه گروه ناجیان راه نیابد. روی این اصل است پیر بنیامین بمجرد شنیدن اسم شیطان با کمال ادب بسلطان یاد آور شده عرضه میدارد آن قول قرار به یاران، مبنی بر راه نیافتن شیطان در قلب ناجیان هنگام ایجاد هفتادو دو پیر، فرموده و پیر موسی در دفتر باطنی ثبت کرده، مگر فراموش شده است که نام شیطان در این بیان بمیان آمده است. سلطان جواب فرماید: «حیلہ گریمَن - پیره یَه رَای مَکْر حیلہ گریمَن - شیطان رهنمای جنده جَریمَن - خلعت آخر رَاغَمَ شرعیمن - دشمن علی دین کریمَن - مصطفی قصاص روز مَحْشَرَن - ایوَقَا جار کیش یاری خورَن» تفسیرش آنکه: مقدمه باید توجه داشت (حیلہ و مکر) در اینجا بمعنی حکمت و تدبیر می آید نه خدعه و تزویر، چنانکه در قرآن میفرماید «لایستطیعون حیلَه الایه» یعنی (نتوانند چاره کنند) - «وَاللّٰهُ خَیْرُ الْمَاکِرِیْنَ» یعنی (و خدا بهترین تدبیر کنندگان است). پس مقصود آنست بهمان کیفیت قبلاً راجع بخلقت عالم و آدم و زشت و زیبای صفات متضاده موجودات اشاره شد، برابری

۱ - این هفتادو دو پیر غیر از هفتادو دو پیر طبقاتی یاران دوره سلطان میباشد.

نفس شیطانی با روح رحمانی بنا بر حکمت و تدبیری است که فلسفه آن نیز پیش از این گذشت، و باید وجود داشته باشد.

اما رخنه یافتن نفس شیطانی بر ناجیان و اهل ایمان همانطوریکه اقرار شده است مسدود میباید. بلکه غلبه آن بر کسانی است که از خدا بری باشند، همچنین دشمن و منکر رسته حق و حقیقی باشند که آن حقیقت بوسیله مظهرات حق نما، مانند علی و امثالهم جلوه گر است.

بدیهی است مؤاخذه از غلبه نفس شیطانی بر هر موجودی وقتی است که از مرحله جماد و نبات و حیوان و بشر غیر ممیز گذشته به مرحله انسان مکلف شرعی^(۱) برسد. بعبارة اخیری آن خلعت آخر طریقه تکلیف شرعی وقتی بر اندامش راست آید که قادر بر تمیز دادن بین نیک و بد و نفع و ضرر خود بوده، از نعمت سلامتی، اعم از قوای دماغی و جسمی برخوردار باشد. والا مثلا کودک غیر ممیز و کسان مختل المشاعر و مجنون و خفته و بیهوش و میت و ناتوان و امثالهم تا زمان افاقه، تکلیفی ندارند تا مسئول باشند.

بنابراین هر کس مکلف به تکلیف شرعی شد باید از شر و سوسه شیطان نفس امّاره بپرهیزد و الا پس از تجزیه اعمال نیک و بد اشخاص توسط محاسب حقیقی (یعنی مقام پیر موسی) آنگاه مصطفی بامر حق جهت مکافات اعمال زشت بدکاران مأمور قصاص و جزای عمل خواهد بود. ایوت هم در همه اوقات و حالات مأمور ندای

۱- چنانکه پیر موسی فرماید، (شرط شریعت توفیق حقن... الخ، (برهان الحق مستند ردیف ۲).

وجدانی برای جلوگیری از هوی هوس تمایل شیطانی افراد انسانی است. شیطان هم همانا تخیلات و تلقینات و تصمیمات نفس اماره بوالهوس شرور، بر افراد مفرور و از خدا دور میباشد. کما اینکه در همین کلام سمت هر یک معلوم گشته است. اینکه حضرت پیر بنیامین نیز میفرماید: «هفت سواره دور چهارتن چلتنان - ایوت حشار مصطفی و شیطان - یکتا و یک شیء ذره و ذاتان الخ» همچنین بکتر یا پیر علی هم نکاتی راجع به شیطان از «چه دلی دَرَن، لغایت قولما قدیم» ذکر فرموده یا در هر جای دیگر از کلام سرانجام اشاره با اسم شیطان شده است، بطور کلی چون بیان همان مطالبی است که در بحث «مصطفی و شیطان ایوت قویله الخ» تفسیر شد، بدین لحاظ تکرار موضوع و تطویل کلام زائد دیده از تفسیر آنها خودداری میشود. مثلاً سلطان فرماید «سَرَم کس نزان جل جلیله - مصطفی و شیطان ایوت قویله»، بکتر هم گوید «خدام جلیلین سه تنم سَرَن» ایضاً سلطان فرماید «شیطان رهنمای بنده بریمن»، بکتر هم گوید «شر شیطانیم پری منکرن»، یا اینکه بکتر وقتی بنام شیطان اشاره به بحر و بر و دُر و گوش ماهی یعنی صدف میکند، تفسیرش همانا که قبلاً راجع به خلقت عالم بوسیله علت و معلول و غیره، و جلوه ذات خدا بنام «یا» در دُر، و صدف و بحر و سبب خلقت آدم بخاک زرده گل و سیاه گل و تعریف شیطان شده است با مراجعه بآن، مطلب کاملاً واضح است. مضافاً اینکه بکتر یا پیرالی خود را صریحاً بنام شیطان معرفی کرده اند مراد التزام بودن روحشان بانفس اماره شیطانی در نتیجه تضاد طبایع محاذیه عالم مادی است (چنانکه از پیش شرح داده شده) زیرا

اولین روحی، بامر خدا بر آدم دمید روح پیرالی میباشد. و الا خود روح آنان رحمان است نه شیطان، لذا بهمین قیاس انطباق هر مضمونی با موضوع مانحن‌فیه واگذار بذوق طالبین این بحث مینماید.

اما اینکه مرقوم شده بود سبّ ابلیس نباید نمود و استناد باین فرمایش حضرت علی (ع) از نهج البلاغه فرموده‌اند «لاتسبّن ابلیس فی العلانیة و انت صدیقه فی السرّ».

اولاً در نسخ متعدده نهج البلاغه جستجو شد چنین عبارتی بنظر نرسید، فقط در حاشیه نسخه نهج البلاغه ترجمه اردبیلی اشعاری از مرحوم حاج ملا محمد حسن نائینی (مؤلف کتاب گوهر شب چراغ) هست که مفاد بعضی از کلمات قصار حضرت علی (ع) همچنین بعضی از اخبار را برشته نظم در آورده چنین مینویسد: «لاتشم^(۱) الشیطان بالاعلان و انت سرّ آردئه العقلانی» یعنی (دشنام مده شیطان را در آشکارا و حال آنکه تو در خلوت همتا و کمک عقلانی او هستی). البته این مضمون هم چنانکه مذکور شد عین فرمایش حضرت علی (ع) نیست و جنبه اقتباس دارد. معهذا با فرض اینکه چنین چیزی هم خواه بعبارت سبّ ابلیس یا شتم شیطان یا هر دو باشد دلیل بر منع سبّ ابلیس و شتم شیطان نیست، بلکه تأکید بر سبّ و شتم و دشمنی با او است، بدلیل اینکه میفرماید: بد نگوئید ابلیس یا شیطان را در آشکارا و حال آنکه تو دوست او هستی در پنهانی. مقصود این است یعنی از کسانی نباشید که از راه ریاکاری و عوام‌فریبی و جلب منفعت دنیوی، تظاهر به زهد و تقوی و امر به معروف و نهی از منکر مینمایند

و تفسیح میکنند اعمال و افعال زشت شیطانی را، لیکن در باطن و پنهانی برای ارتکاب منہیات از پیروان و دوستان ابلیس بشمار می‌آیند. بعبارة اخری واعظ غیر متعظ و عالم بی‌عمل میشوند. در واقع فرمایش مذکورۀ بالا، خواه از حضرت علی (ع) یا از دیگری باشد يك نوع پند تعزیری و تحذیری است.

ثانیاً برای تأیید عرایضم استناد بفرمایش خود حضرت علی (ع) در نهج البلاغه مینمایم که در موارد عدیده، سب و ذم آن کسی که معروف به ابلیس و شیطان است فرموده، از جمله جملات مندرجۀ زیر است با این توضیح:

اول - این مستندات از روی سه نسخه معتبرۀ نهج البلاغه بدین اسامی است: ۱- شرح عبده چاپ مصر ۲- شرح فیض الاسلام چاپ تهران ۳- ترجمۀ اردبیلی چاپ تهران.

دوم - علامت اختصاری هر يك اینست: ع - عبده، ف - فیض الاسلام، ب - اردبیلی.

سوم - چون مطالب نهج البلاغه مجموعاً سه قسمت است: ۱- خطبه ۲- کتب و رسائل ۳- حکمت و موعظه، علامت اختصاری آنها نیز اینست: (ط) خطبه، (ر) کتب و رسائل، (ح) حکمت و موعظه.

لذا مستندات راجع باسم ابلیس و شیطان اینست:

خطبه ها

در این خطبه کیفیت خلقت آدم را بیان میفرماید تا میرسد بقضیه تمرد ابلیس از سجده آدم بسبب کبر و غرور، و بهمین علت هم رانده و مغضوب خدا گردید.

« فَقَالَ سُبْحَانَهُ (اسْجُدُوا لِآدَمَ) فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَعْتَرَقَهُ الْحَمِيَّةَ وَغَلَبَتْ عَلَيْهِ الشَّقَوَاتُ » « پس فرمود خدا سجده کنید آدم را پس همگی سجده کردند مگر ابلیس که پیدا شد در او کبر و نخوت و غلبه کرد بر او شقاوت. » (ع- ط ۱- ص ۱۵ من ۵ جلد ۱) - (ف- ط ۱- ص ۲۱ من ۴) - (ب- ط ۱- ص ۹ من ۱۶).

« وَحَلَّتْهُ إِبْلِيسَ وَعَدَاوَتَهُ فَأَعْتَرَقَهُ عَدُوهُ كَفَاسَهُ عَلَيْهِ... الخ » « خداوند با حذر کرد آدم را تا برسد از ابلیس و دشمنی او، پس فریب داد ابلیس آدم را از دشمنی و حسادت بر او... الخ » (ع- ط ۱- ص ۱۶ من ۲ جلد ۱) - (ف- ط ۱- ص ۲۲ من ۲۴) - (ب- ط ۱- ص ۱۰ من ۴).

نگارنده عرض نماید: بقیه مطالب معلوم است که در نتیجه اغوای ابلیس چه بر آدم و آدمی گذشت و میگذرد. مخصوصاً در قرآن مجید آیات کثیری است، دلالت بر دشمنی شیطان با انسان دارد، من جمله آیات مندرجه زیر:

(سوره ۲- آیه ۱۶۸ و ۲۰۸) - (سوره ۶- آیه ۱۴۲) - (سوره ۷- آیه ۲۲) - (سوره ۱۲- آیه ۵) - (سوره ۱۷- آیه ۵۳) - (سوره ۳۵- آیه ۶) - (سوره ۳۶- آیه ۶۰) - (سوره ۴۳- آیه ۶۲).

در اینجا پس از استقرار آدم در بهشت و با حذر داشتش از کید ابلیس، بالاخره شیطان وی را فریب داد، و سبب خروجش از بهشت و هبوطش بزمین گردید.

که بعد از مدتی سرگردانی و خواری و زاری و توبه و پشیمانی نتیجه^۴ توبه اش پذیرفته شد، مجدداً مورد رحمت خدا قرار گرفت. و از نسلش انبیاء و مفرین خدا بوجود آمد. از طرفی هم حیل‌های شیطانی بر اقوامی از ذریاتش مؤثر واقع شده، جاهل و مشرک بخدا گردیدند، از اینرو میفرماید: «وَاحْتَالَتْهُمْ (۱) الشَّيَاطِينُ عَنْ مَعْرِفَتِهِ وَاهْتَضَعَتْهُمْ عَنْ عِبَادَتِهِ ... الخ» «و حيله کردند ایشانرا دیوان‌راهن از شناختن او و بریدند ایشان را از پرستش او (یعنی خدا) ... الخ» (ع- ط ۱- ص ۱۷ س ۲ جلد ۱) - (ف- ط ۱- ص ۲۴ س ۷) - (ب- ط ۱- ص ۱۰ س ۱۰).

این خطبه هنگام مراجعت از جنگ صفین فرمود، تا اینکه میفرماید:
وَكَذَخِرْهَا لَهَاوِجِلٍ مَا يَلْقَانَا فَاتَّبَعَرِيْمَهُ الْاِيْمَانِ وَ فَاتِحَةً لِاِحْسَانِ
وَ مَرْضَاةِ الرَّحْمَنِ وَ مَدْحَرَةَ الشَّيْطَانِ.

و ذخیره می‌سازم آنرا برای هولهای آنچه رسید بعا، پس بدرستی که آن شهادت عقیده ایمان است و گشاینده نیکوئی و خشنودی خدای بخشنده و محل دور کردن شیطان. (ع- ط ۲- ص ۲۲ س ۶ جلد ۱) - (ف- ط ۲- ص ۳۲ س ۱۹) - (ب- ط ۲- ص ۱۲ س ۱۵).

ایضاً- پیرو بیانات بالا بیاناتی هست ناآنکه میفرماید: «وَالْعَمَى شَامِلٌ
عَصِي الرَّحْمَنِ وَ نَصْرَ الشَّيْطَانِ وَ خُدَيْلَ الْاِيْمَانِ ... الخ» «و کوری شامل است نافرمانی خدای بخشنده را و یاری کردن شیطان را و ویران کردن ایمان را ... الخ» (ع- ط ۲- ص ۲۳ س ۳ جلد ۱) - (ف- ط ۲- ص ۳۴ س ۲) - (ب- ط ۲- ص ۱۳ س ۵).

«أَطَاعُوا الشَّيْطَانَ فَسَلَكُوا مَسَالِكَهُ وَوَرَدُوا مَنَاهِلَهُ ... الخ»

«فرمان بردند شیطان را و پیرو شدند راه گمراهی او را و وارد شدند بر مواضع آب تیره آن... الخ» (ع- ط ۲- ص ۲۳ س ۵ جلد ۱) - (ف- ط ۲- ص ۳۴ س ۴) - (ب- ط ۲- ص ۱۳ س ۷).

در این خطبه میفرماید: إِتَّخَذُوا الشَّيْطَانَ لِأَمْرِهِمْ مَلَكَاً وَ إِتَّخَذَهُمْ لَهُ أَشْرَكَآ قَبَاضَ وَ فَرَّخَ فِي صُدُورِهِمْ وَ دَبَّ وَ دَرَجَ فِي حُجُورِهِمْ فَانظُرْ بِأَعْيُنِهِمْ وَ ذُتِقَ بِالسِّنْتِيهِمْ فَرَكِبَ بِهِمُ الزَّلْزَلُ وَ زَيْنَ لَهُمُ الْخَطْلُ فِعَلٌ مَنْ قَدْ سَرَكَهُ الشَّيْطَانُ فِي سُلْطَانِيهِ وَ ذُتِقَ بِالْبَاطِلِ عَلَيَّ لِسَانِهِ .
«مخالفین فراگرفتند شیطان را برای کارهاشان محل اعتماد و گرفتند مر او را شریک خود، پس تخم گذاشت و جوجه درآورد در سینه‌هاشان و باهسته و تدریج آمیزش نمود با آنان پس میدید به چشم‌هاشان و گویا میشود بزبان‌شان، پس سوار میگردد اندشان بر لغزیدن و زینت میدهد برای ایشان قول فاسد همچون فعل کسیکه بتحقیق شریک ساخته او را شیطان در تسلط خودش و سخن گوید با مسر باطل بر زبان او.» (ع- ط ۷- ص ۳۷ س ۵ جلد ۱) - (ف- ط ۷- ص ۵۰ س ۱۴) - (ب- ط ۷- ص ۱۸ س ۶).

ماحصل این خطبه هشدار حضرت علی (ع) امیرالمؤمنین بر مؤمنین است از اینکه چون شیطان با تابعینش آماده تخریب ایمان مؤمنان هستند و آنحضرت با مراقبت تام دفع شر شیطان و متابعتش را نه اهد فرمود. جمله اول خطبه اینست: «أَلَا وَ إِنَّ الشَّيْطَانَ قَدْ جَمَعَ بَيْنَهُ وَ أَسْتَجَلَبَ خَيْلَهُ وَ رَجَلَهُ وَ إِنَّ مَعِيَ لَبَصِيرَتِي مَا لَبَسْتُ عَلَيَّ فَنَسِي وَ لَا لُبْسَ عَلَيَّ ... الخ» «آگاه باشید و بدرستیکه شیطان محققاً جمع کرده گروه خود را و گرد آورده سوارانش و پیاده لشکریانش و بدرستیکه با من است بینائی من در ادراک حق

نپوشانیده‌ام بر نفس خود و نه بر خود حق را بصورت باطل... الخ» (ع- ط ۱۰- ص ۳۸ س ۹ جلد ۱) - (ف- ط ۱۰- ص ۵۲ س ۹) - (ب- ط ۱۰- ص ۱۸ س ۱۵).

در این خطبه نیز حضرت علی (ع) هشدار داده میفرماید: «أَلَا وَ إِنَّ الشَّيْطَانَ قَدْ ذَمَّرَ حَرْبَهُ وَ اسْتَجَلَبَ جَلْبَهُ لِيَعُودَ وَ الْجُورُ إِلَى أَوْطَانِهِ وَ يَرْجِعَ الْبَاطِلُ إِلَى لِيَصَابِهِ... الخ» «بدانید و آگاه باشید بدرستی که شیطان بتحقیق برانگیخت گروه خود را و گرد آورده سپاهش تا برگرداند جور و ستم بجای خودش و برگرداند باطل را بسوی اصل خودش... الخ» (ع- ط ۲۲- ص ۵۵ س ۲ جلد ۱) - (ف- ط ۲۲- ص ۷۲ س ۵) - (ب- ط ۲۲- ص ۲۵ س ۴).

این خطبه راجع باشخاصی است که دین را ملعبه هوی و هوس شیطانی خود قرار داده و باطل را بجای حق جلوه‌گر ساخته تا اینکه میفرماید: «فَهِنَالِكَ يَسْتَوِي الشَّيْطَانُ عَلَى أَوْلِيَائِهِ... الخ» «پس اینجا مستولی میشود شیطان بر دوستان خودش... الخ» (ع- ط ۵۰- ص ۹۵ س ۹ جلد ۱) - (ف- ط ۵۰- ص ۱۲۸ س ۱۷) - (ب- ط ۵۰- ص ۴۴ س ۴).

این خطبه حاوی پند و موعظه است که مردم را بخداپرستی و نیکو-کرداری در دنیا و آماده‌بودن برای سفر آخرت ترغیب مینماید تا اینکه میفرماید: «فِيَانْ أَجَلَهُ مَسْتَوْرٌ عَنْهُ وَ أَمَلَهُ خَادِعٌ لَهُ وَ الشَّيْطَانُ مُوَكَّلٌ بِهِ يَزِينُ لَهُ الْمَعْصِيَةَ لِيُرَكَّبَهَا وَ يَمْنِيهِ التَّوْبَةَ لِيُسَوِّفَهَا(۱)... الخ» «پس

بدرستی که هنگام مرگش پنهان است از او و آرزویش فریبنده او است و شیطان همراه است با او زینت می‌دهد برای او معصیت تا سوار شود بر آن و آرزو مندش میکند توبه را تا به تأخیر اندازد آنرا... الخ» (ع- ط ۶۲- ص ۱۰۷ س ۲ جلد ۱) - (ف- ط ۶۳- ص ۱۴۲ س ۹) - (ب- ط ۶۳- ص ۲۹ س ۶).

در این خطبه حضرت علی (ع) یادانش را در جنگ صفین، از نظر جهاد دین، برای حمله بر مخالفین تشجیع فرموده تا اینکه می‌فرماید: «فَوَانَ الشَّيْطَانُ تَامِنَ فِي كَيْبِهِ قَدْ قَدَّمَ لِلْوَكْبَةِ يَدَاً وَ آخَرَ لِلنُّكُوصِ رِجْلًا فَصَمَدًا صَمَدًا حَتَّى يَنْجَلِي لَكُمْ عَمُودَ الْحَقِّ ... الخ» «پس بدرستی که شیطان کمین کننده است در گوشه خیمه‌اش بتحقیق پیش آورده برای برجستن، دستی را و پس کشیده برای بازگشتن پای را پس قصد کنید بخدا قصدی تا آشکار شود مر شمارا ستون حق... الخ» (ع- ط ۶۴- ص ۱۱۱ س ۵ جلد ۱) - (ف- ط ۶۵- ص ۱۴۹ س ۱۱) - (ب- ط ۶۵- ص ۱۵۰ س ۱۶).

برای اجتناب از غرور و ریا می‌فرماید: «وَالشَّقِيُّ مَنِ انْخَدَعَ لِهَوَاهُ وَ غُرُورِهِ وَ اعْلَمُوا أَنَّ يَسِيرَ الرِّيَاءِ شِرْكٌ وَ مَجَالَسَهُ اَهْلُ الْهَوَىْ مَنْسَأَةٌ لِلْاِيْمَانِ وَ مَعْضَرَةٌ لِلشَّيْطَانِ ... الخ» «و بدبخت کسی است که فریب خورد بهواداری خود و غرور خود و بدانید بدرستی که اندک ریائی شرك است و همشینی اهل هوی پرستان فراموشی است مر ایمانرا و جای حاضر شدن شیطان است... الخ» (ع - ط ۸۴- ص ۱۴۹ س ۳ جلد ۱) - (ف- ط ۸۵- ص ۱۹۹ س ۵) - (ب- ط ۸۵- ص ۶۵ س ۱۴).

در این خطبه سائلی از حضرت علی (ع) توصیف خدا را برای ازدیاد معرفت خود پرسش مینماید و حضرت بعد از خطابه‌ی فرا در وصف باریتعالی

سائل را باده قرآن مبین دلالت و هدایت نموده آنگاه میفرماید: «وَمَا كَلَّفَكَ الشَّيْطَانُ عِلْمَهُ مِمَّا لَيْسَ فِي الْكِتَابِ عَلَيْكَ فَرَضُهُ ... الخ» «و آنچه تکلیف کرده ترا شیطان دانستن آنرا از آنچه نیست در قرآن بر تو فرض او را... الخ» (ع- ط ۸۹- ص ۱۶۰ س ۸ جلد ۱) - (ف- ط ۹۰- ص ۲۲۵ س ۵) - (ب- ط ۹۰- ص ۷۲ س ۶).

ایضاً میفرماید: «وَلَمْ يَخْتَلِفُوا فِي رَبِّهِمْ بِإِسْتِحْوَاذِ الشَّيْطَانِ عَلَيْهِمْ ... الخ» «و اختلاف نکردند در اثبات پروردگار بجهت غالب شدن شیطان بر ایشان... الخ» (ع- ط ۸۹- ص ۱۷۲ س ۱ جلد ۱) - (ف- ط ۹۰- ص ۲۴۱ س ۱۴) - (ب- ط ۹۰- ص ۷۷ س ۱۷).

این خطبه راجع بقضیه حکمیت بعد از واقعه لیلۃ الهریر (۱) در جنگ صفین است که آن حضرت بایراد یکی از حاضرین پاسخ میدهد تا اینکه برسم طعنه میفرماید: «إِنَّ الشَّيْطَانَ يَسْنِي لَكُمْ طُرُقَهُ ... الخ» «بدرستی که شیطان آسان میگرداند برای شما راههای خودش را ... الخ» (ع- ط ۱۱۹- ص ۲۳۵ س ۱ جلد ۱) - (ف- ط ۱۲۰- ص ۳۶۴ س ۱۴) - (ب- ط ۱۲۰- ص ۱۱۶ س ۱).

این خطبه راجع بطفیان خوارج است تا آنکه میفرماید: «كُمَ أَفْتَمَّ شِرَارُ النَّاسِ وَمَنْ رَمَى بِهِ الشَّيْطَانُ مَرَامِيَهُ وَضَرَبَ بِهِ قَبِيحَهُ ... الخ» «پس شما ای گروه جاهلان بدترین مردمانید، و بدترین کسی که می اندازد او را

۱- لیلۃ الهریر یکی از شدیدترین محاربه يك شبانه روزی است، در جنگ صفین واقع شده. هریر، زوزه سگ میباشد که از شدت سرما و ناراحتی می کشد، چنانکه ضرب المثل است، «در اهر ذاناب».

شیطان بمواضع انداختن خود و ببرد او را به بیابان گمراهی... الخ» (ع- ط ۱۲۵- ص ۱۱ س ۹ جلد ۲) - (ف- ط ۱۲۷- ص ۳۸۳ س ۸) - (ب- ط ۱۲۷- ص ۱۲۱ س ۷) .

ایضاً میفرماید: «وَأَيَّاكُمْ وَالْفُرْقَةَ فَإِنَّ الشَّاذَّ مِنَ النَّاسِ لِلشَّيْطَانِ كَمَا أَنَّ الشَّاذَّ مِنَ الْغَنَمِ لِلذِّئْبِ.» «و دور کنید خود را و بپرهیزید از تنهایی پس بدرستی که شخص رمنده از مردمان اهل ایمان دچار شیطان است چنانکه بدرستی که تنها مانده از گوسفند طعمه گرگ میاشد.» (ع- ط ۱۲۵- ص ۱۱ س ۱۳ جلد ۲) - (ف- ط ۱۲۷- ص ۳۸۳ س ۱۳) - (ب- ط ۱۲۷- ص ۱۲۱ س ۱۱) .

این خطبه راجع به نکوهش دنیا و دنیاپرستان است تا آنکه میفرماید: «وَالشَّيْطَانُ فِي هَلَاكِ النَّاسِ إِلَّا طَمَعًا... الخ» «و شیطان نمی افزاید در هلاک مردمان مگر از روی طمع... الخ» (ع- ط ۱۲۷- ص ۱۶ س ۳ جلد ۲) - (ف- ط ۱۲۹- ص ۳۹۱ س ۹) - (ب- ط ۱۲۹- ص ۱۲۳ س ۱۱) .

این خطبه راجع بستمگری ستمگران و عاقبت وخیم آن و توصیه فرمودن از پیروی راه راست و رفتن براه کج، تا آنکه میفرماید: «وَأَعْلَمُوا أَنَّ الشَّيْطَانَ إِذَا مَا يُسْنِي لَكُمْ طُرُقَهُ لِيَتَّبِعُوا عَقِبَهُ.» «و بدانید بدرستی که شیطان جز این نیست که آسان میگرداند برای شما راههای خود را تا پیروی کنند در عقب او.» (ع- ط ۱۳۶- ص ۳۱ س ۳ جلد ۲) - (ف- ط ۱۳۸- ص ۴۱۷ س ۱۲) - (ب- ط ۱۳۸- ص ۱۳۰ س ۱۳) .

این خطبه در توبیخ و سرزنش بنی امیه و پیروانشان میباشد، تا آنکه

میفرماید: «وَدَعَاهُمْ رَبُّهُمْ فَانْقَرُوا وَوَلَّوْا وَدَعَاهُمُ الشَّيْطَانُ فَاسْتَجَابُوا وَآكَبَلُوا.» و خواند ایشانرا پروردگارشان پس رمیدند و پشت کردند و خواند ایشانرا شیطان پس اجابت کردند و رو آوردند. (ع- ط ۱۴۲- ص ۳۸ س ۲ جلد ۲) - (ف- ط ۱۴۴- ص ۴۳۰ س ۶) - (ب- ط ۱۴۴- ص ۱۳۵ س ۱) -

این خطبه درباره بعث پیغمبر (ص) و خیر از آینده است که میفرماید: «فَبَعَثَ اللَّهُ مُحَمَّدًا (ص) بِالنِّحْيِ لِيُخْرِجَ عِبَادَهُ مِنْ عِبَادَةِ الْأَوْثَانِ إِلَيَّ عِبَادَتِهِ وَمِنْ طَاعَتِهِ الشَّيْطَانَ إِلَيَّ طَاعَتِهِ بِقِرْآنِ... الخ» «پس بر- انگیزت خدا محمد (ص) را بر آستی تا بیرون آورد بندگانش از پرستش بتان بسوی پرستش خود و از فرمانبرداری شیطان بسوی فرمانبرداریش بقرآن... الخ» (ع- ط ۱۴۵- ص ۴۰ س ۱۱ جلد ۲) - (ف- ط ۱۴۷- ص ۴۳۷ س ۹) - (ب- ط ۱۴۷- ص ۱۳۶ س ۱۳) -

در این خطبه به پیش آمدهای سخت خبر میدهد که بدو میفرماید: «وَاسْتَعِينَهُ عَلَىٰ مَدَاجِرِ الشَّيْطَانِ وَمَزَاجِرِهِ وَالْإِعْتِصَامِ مِنْ حَبَائِلِهِ وَمَخَاطِلِهِ.» و یاری از خدا میطلبم بر مواضع راندن شیطان و بر اماکن بازداشتن او از اطاعت رحمن و چنگ زدن برشته خدا در رشتههای مکر او و مواضع فریب او. (ع- ط ۱۴۹- ص ۴۹ س ۷ جلد ۲) - (ف- ط ۱۵۱- ص ۲۵۳ س ۱۹) - (ب- ط ۱۵۱- ص ۱۴۱ س ۶) -

ایضاً میفرماید: «وَأَقْتَمُوا مَدَاجِرَ الشَّيْطَانِ وَمَهَابِطَ الْعُدْوَانِ... الخ» و پرهیزید از راههای شیطان و مواضع فرود آمدن طغیان... الخ (ع- ط ۱۴۹- ص ۵۲ س ۷ جلد ۲) - (ف- ط ۱۵۱- ص ۴۵۸ س ۲) - (ب- ط ۱۵۱- ص ۱۵۱-

ص ۱۴۲ س ۱۶).

این خطبه در اندرز و پرهیزکاری و تهیه توشه آخرت است تا آنکه میفرماید: «فَمَنْ شَغَلَ نَفْسَهُ بِغَيْرِ نَفْسِهِ تَحَبَّرَ فِي الظُّلُمَاتِ وَ أُرْقِبَكَ فِي الْهَلَكَاتِ وَ مَدَّتْ بِهِ شَيْطَانُهُ فِي طُغْيَانِهِ ... الخ» «پس کسی که مشغول ساخت خود را بغير نفس خود در دنیا سرگردان ماند در تاریکیها و آمیخته شد در تباهی و می کشاند باو شیاطینش در سرکشی اش... الخ» (ع- ط ۱۵۵- ص ۶۶ س ۶ جلد ۲) - (ف- ط ۱۵۶- ص ۴۸۵ س ۷) - (ب- ط ۱۵۶ ص ۱۵۰ س ۱۲).

این خطبه راجع بقومی از سپاه کوفه است پس از جنگ با اهل شام میخواستند بخوارج نهروان ملحق شوند تا اینکه میفرماید: «إِنَّ الشَّيْطَانَ الْيَوْمَ قَدِ اسْتَفْلَمَهُمْ ... الخ» «بدرستیکه شیطان امروز خواسته آنها را پسرانگده نماید... الخ» (ع- ط ۱۷۹- ص ۱۲۳ س ۷ جلد ۲) - (ف- ط ۱۸۰- ص ۵۷۸ س ۱) - (ب- ط ۱۸۰- ص ۱۸۲ س ۴).

در این خطبه پند و نصایح سودمند است و توجه دادن آدمی را بقویات اعمال تا آنکه میفرماید: «فَكَيْفَ إِذَا كَانَ بَيْنَ طَائِفَتَيْنِ مِنْ نَارٍ ضَجِيعَ حَجَرٍ وَ قَرِيبَ شَيْطَانٍ ... الخ» «پس چگونه باشد هنگامیکه باشد میان دو طبقه از آتش در حالتیکه همخوابه سنگ سوزان و همنشین شیطان گردد... الخ» (ع- ط ۱۸۱- ص ۱۳۵ س ۴ جلد ۲) - (ف- ط ۱۸۲- ص ۵۹۴ س ۶) - (ب- ط ۱۸۲- ص ۱۸۸ س ۱۱).

در این خطبه (آلْقَاصِيعَةَ) بطور تفصیل مذمت ابلیس و شیطان را فرموده

بهین مناسب معروف به (القاصعة) شده است زیرا (قصع) در لغت معانی متعدد دارد، از جمله بمعنی این دو مورد هم آمده است: ۱- (حتیر و خوار داشتن و سرزنش نمودن کسی را)، ۲- (نشخوار شتر را گویند). چون حضرت علی (ع) وقتی این خطبه را بر مذمت نامهای ابلیس و شیطان بیان میفرمود، سوار شتری بود که آن شتر در حالت نشخوار توقف داشت. بنا بر این هر دو معنی در موضوع لغت (القاصعة) صدق میکند. بهر تقدیر خطبه مرقوم، مقدمه اشعار دارد باینکه:

«وَمِنَ النَّاسِ مَن يَسْمَىٰ هَذِهِ الْخُطْبَةَ بِالْقَاصِعَةِ وَهِيَ قَتَصَمَنُ ذَمِّ إِبْلِيسَ (لَعْنَةُ اللَّهِ) عَلَى اسْتِجْبَارِهِ وَقَرَّيْهِ الْجُودَ لِأَدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَإِنَّهُ أَوَّلُ مَنْ أَظْهَرَ الْعَصَبِيَّةَ وَتَبِعَ الْحَمِيَّةَ وَتَحْلِيضَ النَّاسِ مِنْ سُلُوكِ طَرِيقَتَيْهِ.» «و از مردمان کسانی هستند نام این خطبه را بقاصعه نهاده اند و او متضمن است مذمت ابلیس را (لعنه الله) بر سرکشی اش و ترك كردنش سجده مر آدم را عليه السلام و بدرستیکه ابلیس اول کسی بود ظاهر ساخت سرکشی را و پیروی کرد تکبر را و متضمن است ترسانیدن مردمان از رفتن راه ابلیس» (ع- ط ۱۹۰- ص ۱۶۱ س ۲ جلد ۲) - (ف- ط ۲۳۴- ص ۷۶۶ س ۱۶) - (ب- ط ۲۳۴- ص ۲۴۴ س ۱۳).

بعد در آغاز خطبه پس از حمد بر کبریا و عزت خدا و اشاره بخلفت آدم از (گل) و قرار دادن لغت بر کسی که صفات توانگری و بزرگواری خدا را نزاع نماید، همچنین عدم سجده ابلیس بر آدم، آنگاه میفرماید:

«فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ إِلَّا إِبْلِيسَ اعْتَرَضَتْهُ الْحَمِيَّةُ فَافْتَحَرَ عَلَىٰ آدَمَ بِيَخْلُقَهُ وَكَعَصَبَ عَلَيْهِ لِأَصْلِهِ فَعَدُوٌّ لِلَّهِ وَإِمَامُ الْمُتَعَصِبِينَ وَسَلَفُ الْمُسْتَكْبِرِينَ الَّذِي وَضَعَ آسَاسَ الْعَصَبِيَّةِ وَنَازَعَ اللَّهَ رِدَاءَ الْجَبَرِيَّةِ وَادَّرَعَ لِبَاسَ التَّعَزُّزِ وَخَلَعَ قِنَاعَ التَّدَلُّلِ، أَلَّا قَرُونَ كَيْفَ صَغُرَ اللَّهُ بِتَجَبُّرِهِ وَوَضَعَهُ اللَّهُ بِتَرْفُعِهِ فَجَعَلَهُ فِي الدُّنْيَا

مَدَّ حُورًا وَ أَعَدَّهُ فِي الْأَخِيرَةِ سَعِيرًا.» پس سجده کردند فرشتگان همگی بالا جماع مگر ابلیس که پیدا شد او را غرور پس فخر کرد بر آدم بآفرینش خود و متعصب شد بر آدم جهت اصل فطرت خود پس دشمن خدا است پیشوای تعصب دارندگان و پیشرو متکبران آنکه نهاد بنیاد عصیت را و نزاع کرد با خدا در دماء کبریا و پوشید لباس عزت را و بر کند از خود پوشش بندگی رذلتدا، آیا نمی بینید چگونه کوچک کرد او را خدا بسبب گردن کشی اش و پست کرد خدا او را بهلت بلند پروازیش پس گردانید او را در دنیا رانده شده و آماده کرد برای او در آخرت عذاب دردناک.

وقتی رشته کلام خطبه القاصمة با اینجا میرسد یعنی حضرت علی (ع) بالصرحة ابلیس را بهلت نافرمانی خدایتعالی خوار و مغضوب می شمارد به پیرو همین موضوع مطالب لطیفی با عباراتی شیوا، برای اثبات مدعا، مخصوصاً هیرت گرفتن، و احتراز جستن، و با حذر بودن سالکان راه خدا، از تلیس ابلیس و ابلیسیان، یا عبادت دیگر، شیطان خوبان، و شیطان پرستان، تا آخر خطبه قاصمة بیان فرموده، و در هر مورد حساس نیز تأکیداً للباب بسذت صفات و اعمال ابلیس متذکر شده اند که در اینجا بهر یک از آن موارد جهت جلب توجه خوانندگان محترم اشاره میشود، بدین ترتیب:

«فَاعْتَبِرُوا يَا مَعْ كَانٍ مِنْ فِعْلِ اللَّهِ جِبَابِيسَ إِذَا حَبَطَ عَمَلُهُ الْعَلْوِبِلِ ... الخ» پس عبرت گیرید بآنچه بود از فعل خدا بابلیس و تیکه باطل کرد عمل او که دراز بود... الخ.

«لَمَنْ ذَا بَعْدَ إِبْلِيسَ يَسْلَمُ عَلَى اللَّهِ بِمِثْلِ مَعْصِيَتِهِ.» «پس کیست پس از ابلیس سلامت ماند بر خدا همانند معصیت ابلیس.»

«فَأَطِئُوا مَا كَمَنْ فِي قُلُوبِكُمْ مِنْ كَيْرَانِ الْعَصِيَّةِ وَ أَحْفَادِ الْجَاهِلِيَّةِ فَإِنَّمَا (۱) كَلِمَةُ النَّمِيَّةِ كَكُونِ فِي الْمُسْلِمِ مِنْ خَطَرَاتِ الشَّيْطَانِ وَ خَوَاتِهِ وَ كَزَغَاتِهِ وَ خَفَاتِهِ... الخ» «پس خاموش کنید آنچه پنهان

است در دلهای شما از آتش سوزان عصیبت و کینه‌های زمان کفر و جزاین نیست که این حمیت جاهلیت می‌باشد در مسلم از خطرات شیطان و خودخواهی و تباه کردن‌ها و دمیدن وساوس او... الخ».

«وَأَتَّخِذُوا التَّوَاضِعَ مَسْلِحَةً بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ عَدُوِّكُمْ إِبْلِيسَ وَجُنُودِهِ... الخ» «و فراگیرید فروتنی را بمثابة جماعت مسلح که نگهبانی نفسرات کند بین خود و بین دشمن خود که ابلیس است و لشکریانش... الخ».

«وَنَفَخَ الشَّيْطَانُ فِي أُنْفِهِ مِنْ رِيحِ الْكِبْرِ الَّذِي أَعْقَبَهُ اللَّهُ بِهِ النَّدَامَةَ... الخ» «و دمیدن شیطان در بینی او از باد تکبر و خودبینی که در پی او آورد خدا باو پشیمانی... الخ».

«وَمَنَافِعُ الشَّيْطَانِ الَّتِي خَدَعَ بِهَا الْأُمَّمَ الْمَاضِيَةَ وَالْقُرُونَ الْخَالِيَةَ... الخ» «و مواضع نفس دمیدن شیطان که فریب داد بآن امتان گذشته... الخ».

«أَتَّخِذْتَهُمْ إِبْلِيسُ مَطَايَا ضَلَالٍ وَجُنْدًا بِهِمْ يَصُولُ عَلَى النَّاسِ... الخ» «فرا گرفته ایشان را ابلیس شتران بارکش گمراهی و لشکری که با ایشان حمله میکند بر مردمان... الخ».

«وَوَضَعَ مُجَاهِدَةً إِبْلِيسَ عَنِ الْقُلُوبِ... الخ» «و هرآینه فرو نهادی کوشش ابلیس را در دلهای... الخ».

«فَبَاتَتْهَا مَصِيدَةً إِبْلِيسَ الْعَظْمَى وَ مَكِيدَتَهُ الْكِبْرَى الَّتِي كَسَاوَرُ قُلُوبَ الرِّجَالِ مَسَاوِرَةَ السَّمُومِ الْقَاطِلَةِ... الخ» «پس بدرستی که ستم صیدگاه ابلیس، بزرگتر شیطانی است، و فریب او بزرگتر است که برمی‌جهد بر دلهای مردان، همچون برجستن باد سموم‌کننده... الخ».

«أَمَّا إِبْلِيسُ فَتَعَصَّبَ عَلَى آدَمَ لِأَصْلِهِ وَ طَعَنَ عَلَيْهِ فِي خَلْقَتِهِ... الخ» «اما ابلیس پس متعصب شد بر آدم بجهت اصل او و طعنه زد بر او در آفرینش او... الخ».

«وَأَمَّا الشَّيْطَانُ الرَّجِيمُ»^(۱) فَقَدْ كَفَيْتُهُ بِصَعْفِهِ سَمِعْتُ لَهَا وَجِبَةً
 كَلْبِيهِ وَرَجَّتْ صَنْوَرِهِ... الخ» و اما شیطان ردهه پس بتحقیق کفایت کرده
 شدم باواز مهیب که شنیدم مر آنرا اضطراب دل او را و جنبانیدن سینه او ...
 الخ.

و لَقَدْ سَمِعْتُ رَجَّةَ الشَّيْطَانِ حِينَ نَزَلَ الْوَحْيُ عَلَيْهِ (ص) فَقُلْتُ
 يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا هَذِهِ الرَّجَّةُ فَقَالَ هَذَا الشَّيْطَانُ كَذَّ آيِسٍ مِنْ عِبَادَتِهِ
 ... الخ» و بتحقیق شنیدم ناله شیطان را هنگامی که فرود میآید وحی بر حضرت
 رسول پس گفتم یا رسول الله چیست این آواز و اندوه پس فرمود این شیطان
 است بتحقیق مأیوس شد از عبادت خود... الخ.
 (قسمتهای استخراج شده از خطبه القاصعة در اینجا پایان میرسد.) - (ع) -
 ط ۱۹۰ - (فد - ط ۲۳۲) - (بب - ط ۲۳۲).

این خطبه را حضرت علی (ع) بنا با استدعای همام عابد مبنی بر تعریف
 پرهیزکاران بیان فرمود. تأثیر کلام در همام چنان شد که پس از پایان خطبه
 بلافاصله بیهوش گشته و جان بجان آفرین تسلیم نمود. چون در اینخصوص شخصی
 از خوارج بنام عبدالله بن کوا بسبب مرگ همام به آنحضرت ایراد کرد، حضرت
 هم در جوابش میفرماید:

«فَإِنَّمَا كَفَّتَ الشَّيْطَانُ عَنِّي لِإِسْلَامِكَ.» پس جز این نیست که شیطان
 دمید بر زبان تو، (ع - ط ۱۹۱ - ص ۱۹۰ جلد ۲) - (فد - ط ۱۸۲ - ص
 ۶۰۹ س ۸) - (بب - ط ۱۸۲ - ص ۱۹۳ س ۸).

این خطبه در وصف منافقین است تا آنکه میفرماید: «وَأَضْلَعُوا الْمَضْبِقَ

۱- ردهه، یکی از رؤسای خوارج نهروان (ثمرله) یا (حرقوص)، ابن زهیر لقبش
 (ذوالثدیه) است زیرا يك دستش مانند پستان زنان بوده است.

لَهُمْ لَمَّةُ الشَّيْطَانِ وَحَمَّةُ النَّمِرَانِ أَوْلَيْكَ حِرْبُ الشَّيْطَانِ أَلَا إِنَّ حِرْبَ الشَّيْطَانِ لَهُمُ الْخُسْرَى وَنَوْمٌ» و کج کرده اند تنگنای طرف خود را پس ایشان گروه شیطانند و شدت آتش سوزان آنها گروه شیطانند آگاه باشید بدرستی که گروه شیطان ایشانند زبان کاران» (ع- ط ۱۹۲- ص ۱۹۲ جلد ۲) - (ف- ط ۱۸۵- ص ۶۱۳ س ۲) - (ب- ط ۱۸۵- ص ۱۹۲ س ۹).

کتاب و رسائل

نامه حضرت علی (ع) به شریح قاضی دایر باینکه شریح خانه منی خریده بود و آن حضرت از راه توییح و ملامت، حدود اربعه آن خانه را جهت شریح چنین تشبیه و تشریح فرمود: ۱- به آنها ۲- بمصیبتها ۳- به آرزوهای هلاک گرداننده ۴- به اغوای شیطان گمراه کننده، بدین عبارت:

« وَتَجْمَعُ هَذِهِ الدَّارَ حُدُودَ أَرْبَعَةٍ : إِنْ حُدَّ الْأَوَّلُ يَنْتَهِيَ إِلَيَّ هَوَاهِي الْأَفْئَاتِ وَالْحَدَّ الثَّلَاثِي يَنْتَهِيَ إِلَيَّ دَوَاعِيَ الْمُصِيبَاتِ وَالْحَدَّ الثَّلَاثِي يَنْتَهِيَ إِلَيَّ الْهَوَى الْمُرْدِي وَالْحَدَّ الرَّابِعَ يَنْتَهِيَ إِلَيَّ الشَّيْطَانِ الْمَقْوِي.» و احاطه نموده باین سراجهار حد: حداقل منتهی میشود به چیزهایی که خواننده آنها اند و حد دوم منتهی میشود به چیزهایی که خواننده مصیبتها اند و حد سوم منتهی میشود بسوی آرزوهای هلاک کننده و حد چهارم منتهی میشود بسوی شیطان گمراه کننده.» (ع- ر ۳- ص ۵ س ۸ جلد ۳) - (ف- ر ۳- ص ۸۲۵ س ۱۵) - (ب- ر ۳- ص ۲۶۲ س ۱۱).

نامه حضرت علی (ع) ب معاویه تا آنکه میفرماید: «هَيَّاكَ مُتَرَفِّقًا خَدَّ الشَّيْطَانِ مِنْكَ مَا خَدَّهُ... الخ» «پس بدرستی که تو طغیان کرده نعمتی، و بتحقیق فرا گرفته شیطان از تو مواضع گرفتن خود را... الخ» (ع- ر ۱۰- ص

۱۲ (س ۷ جلد ۳) - (فد ر ۱۰ - ص ۸۴۲ س ۲) - (ب - ر ۱۰ - ص ۲۶۶ س ۶).

ایضاً در پاسخ نامه معاویه از حضرت علی (ع) است تا آنکه میفرماید:
 «فَلَا تَجْعَلَنَّ لِلشَّيْطَانِ فِيكَ نَصِيْبًا وَلَا عَلَيَّ نَفْسِكَ سَبِيْلًا.» پس
 مگردان برای شیطان در خود بهره‌ئی و نه بر نفس خود راهی. (ع - ر ۱۷ -
 ص ۲۰ س ۳ جلد ۳) - (فد ر ۱۷ - ص ۸۵۵ س ۱) - (ب - ر ۱۷ - ص
 ۲۷۰ س ۳).

ایضاً نامه حضرت علی (ع) به معاویه تا آنکه میفرماید: «وَجَادِبِ الشَّيْطَانَ
 كِبَادَكَ.» «و مهارت را از شیطان بکش.» (ع - ر ۳۲ - ص ۶۲ س ۱۰ جلد ۳)
 - (فد ر ۳۲ - ص ۹۳۲ س ۶) - (ب - ر ۳۲ - ص ۲۹۵ س ۸).

نامه حضرت علی (ع) بزیاد ابن ابیه (عید) تا آنکه میفرماید:
 «فِيَاثِمَا هُوَ الشَّيْطَانُ يَأْتِي الْمَرْءَ (۱) مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ وَعَنْ
 يَمِينِهِ وَعَنْ شِمَالِهِ لِيَقْتَحِمَ غَفْلَتَهُ وَيَسْتَلِيبَ غِرْقَهُ.» پس جز این
 نیست او شیطان است می‌آید براه زنی مرد از میان دو دستش و از پشتش و از
 طرف راستش و از طرف چپش تا بر او درآید در حالت بیخبری او و عقلش را
 برباید.

تا آنجا که میفرماید: «وَنَزَعَتْهُ مِنَ نَزَعَاتِ الشَّيْطَانِ... الخ» و کوشی
 از کوشهای و سوسه شیطان... الخ (ع - ر ۲۲ - ص ۷۷ س ۱ جلد ۳) - (فد
 ر ۲۲ - ص ۹۵۲ س ۱) - (ب - ر ۲۲ - ص ۳۰۲ س ۵).

ایضاً نامه حضرت علی (ع) بمعایه تا آنکه میفرماید: «وَيَنْدَمُ مَنْ آمَنَ الشَّيْطَانَ مِنْ مَيَادِهِ فَلَمْ يُجَادِبْهُ» و «پشیمان است کسیکه اختیار و قدرتش به شیطان داده پس منازعه نکرد با او» (ع-۴۸۰ - ص ۸۷ س ۸ جلد ۳) - (ف-۴۸۰ - ص ۹۷۱ س ۱۶) - (ب-۴۸۰ - ص ۳۰۷ س ۱۶).

نامه حضرت علی (ع) بمالك اشتر (مالك بن حارث اشتر نخعی) زمانی که او را فرمانروای مصر قرار داده بود، تا آنکه میفرماید: «وَأَيْسَكَ وَالْأَعْجَابَ بَيْنَكَ وَالثَّقَلَيْنِ مَا يُعْجِبُكَ مِنْهَا وَحُبَّ الْأَطْرَافِ فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ أَوْحَى فُرْصِ الشَّيْطَانِ فِي نَفْسِهِ لِيَمْتَحِقَ مَا يَكُونُ مِنْ إِحْسَانِ الْمُحْسِنِينَ» و «پرهیز از خویشتن بینی و خودپسندی بنفس خود و اعتماد به چیزیکه ترا بخود پسندی وادارد و دوست داشتن که مردم ترا بتایند پس بسدرستی که این از محکمترین و مهمترین فرصتهای شیطان است در نفس او تا محو کند آنچه هست از نیکوئی نیکو کاران» (ع-۵۳۰ - ص ۱۱۹ س ۱۰ جلد ۳) - (ف-۵۳۰ - ص ۱۰۲۱ س ۱۸) - (ب-۵۳۰ - ص ۳۲۵ س ۱۲).

ایضاً نامه حضرت علی (ع) بمعایه تا آنکه میفرماید: «فَأَتَقَى اللَّهَ فِي نَفْسِكَ وَنَارِيعِ الشَّيْطَانِ مَيَادِكَ ... الخ» «پس بترس خدا را در نفس خود و نزاع کن شیطان را در کشیدنت براه ضلالت... الخ» (ع-۵۵۰ - ص ۱۲۴ س ۲ جلد ۳) - (ف-۵۵۰ - ص ۱۰۲۹ س ۸) - (ب-۵۶۰ - ص ۳۲۸ س ۸).

نامه حضرت علی (ع) بحارث همدانی است تا آنکه میفرماید:

«وَأَيُّكَ وَمَمَاعِدَ الْأَسْوَاقِ^(۱) فَإِنَّهَا مَحَاضِرُ الشَّيْطَانِ وَمَعَارِضُ الْفِتَنِ.»
 «و دور مدار خود را از نشستن بازارها پس بدرستی که بازارها محل حاضر شدن
 شیطان و پیش آمدن فتنه‌های نهان است.»

(ع - ۶۹۹ - ص ۱۴۳ جلد ۳) - (ف - ۶۹۹ - ص ۱۰۶۰ س ۱۶) -
 (ب - ۷۰۰ - ص ۳۳۸ س ۲).

ایضاً میفرماید: «وَأَحْزَنُ الْغَضَبِ فَإِنَّهُ جُنْدٌ عَظِيمٌ مِنْ جُنُودِ إِبْلِيسَ.»
 «و پرهیزد از غضب کردن پس بدرستی که غضب لشکری بزرگ است از لشکر-
 های ابلیس.»

(ع - ۶۹۹ - ص ۱۴۲ س ۱ جلد ۳) - (ف - ۶۹۹ - ص ۱۰۶۱ س ۶) -
 (ب - ۷۰۰ - ص ۳۳۸ س ۱۲).

ایضاً نامه حضرت علی (ع) بمعاویه تا آنکه میفرماید: «وَاعْلَمَنَّ أَنَّ
 الشَّيْطَانَ قَدْ تَبَطَّكَ عَنْ أَنْ تَرَأَى أَحْسَنَ أُمُورِكَ وَتَأْذِنَ لِمَقَالِ نَصِيحِكَ.»
 «و بدان بدرستی که شیطان بتحقیق باز داشته ترا از اینکه بازگردی به نیک‌ترین
 کارهایت و گوش دهی بگفتار پند دهنده‌ات» (ع - ۷۳۳ - ص ۱۴۷ س ۲ جلد
 ۳) - (ف - ۷۳۳ - ص ۱۶۰۷ س ۱۷) - (ب - ۷۳۳ - ص ۳۴۰ س ۹).

از وصیتهای حضرت علی (ع) به عبدالله بن عباس است تا آنکه میفرماید:
 «وَأَيُّكَ وَالْغَضَبُ فَإِنَّهُ طَيْرَةٌ مِنَ الشَّيْطَانِ.» «و پرهیز از غضب پس
 بدرستی که غضب فال بد از شیطان است» (ع - ۷۶۶ - ص ۱۴۹ س ۱۰ جلد ۳) -
 (ف - ۷۶۶ - ص ۱۰۷۱ س ۱۵) - (ب - ۷۶۶ - ص ۳۴۱ س ۱۰).

۱- منظور از (سوق- بازار) در اینجا، نه بازاری است کسب مشروع مطابق عرف
 محل در آن انجام میگیرد، بلکه کنایه از اشخاص باطن فاسد و ظاهر عابدی است
 که بنام دین و مذهب برای نان دانی و جاه‌طلبی و عوام‌فریبی، دکانهای دام و نزویر
 را دایر مینمایند. و بهمین دلیل هم، برگزیدگان حق، آنانرا دکاندار گویند.

حکمت و موعظه

راجع بایمان از حضرت علی (ع) سؤال شده تا آنکه میفرماید: «وَمَنْ قَرَّءَ فِي الرَّيْبِ وَطَنَّتْهُ سَنَابِكُ الشَّيَاطِينِ... الخ» و کسی که متردد شد در شك کردن بایمان کرد اورا سم های شیاطین... الخ» (ع- ح ۳۱- ص ۱۵۹ س ۲ جلد ۳) - (ف- ح ۳۰- ص ۱۰۹۲ س ۵) - (ب- ح ۲۶ ص ۳۴۶ س ۱۲).

موعظه حضرت علی (ع) پس از مراجعت از جنگ صفین تا آنکه میفرماید: «فَقَالَ (ع): أَلشَّيْطَانُ الْمُضِلُّ وَالْأَنْفُسُ الْأَمَّارَةُ بِالسُّوءِ... الخ» پس فرمود: شیطان گمراه کننده و نفسهای امارة امر دهنده به بدی است... الخ ۴۰ (ع- ح ۳۲۳- ص ۲۳۰ س ۱۰ جلد ۳) - (ف- ح ۳۱۵- ص ۱۲۳۰ س ۱۲) - (ب- ح ۲۹۴- ص ۳۸۸ س ۱۵). در شرح اردبیلی بجای (فقال) (قال) نوشته شده است.

این بود جملاتی که حضرت امیرالمؤمنین علی (ع) در نهج البلاغه راجع بزممت آن کسی که موسوم بابلیس و شیطان میباشد تصریح فرموده است. البته بر عموم اهل علم و عرفان پوشیده نیست که فرمایشات آنحضرت، از هرحیت و هرجهت، مقتبس است از منشاء الهامی ختمی مرتبت (صع) و برای هرعام و خاصی حجت خواهد بود. بعبارة اخری نقل کلام مبدأ الهام خیرالانام (صع) است که از آیات کلام الله مأخوذ گشته. روی این اصل کلامش، کلام الملوك ملوك الكلام خوانند، و خودش نیز کلام الله ناطق دانند. دلایل

هم همانا: آنچه در قرآن است مفادش ضمن بیان ایشان مستفاد میشود.

در قرآن مجید هم آیات کثیری بر ذم ابلیس و شیطان و تحذیر از وسوسه آن وجود دارد، منجمله آیات مندرجه در جدول صفحه بعد است، با این توضیح که در ستون کلمه (اسم): (س) علامت ابلیس و (ش) شیطان میباشد.

توضیح آنکه، لعن بر شیطان (سوره ۴ - آیه ۱۱۸)، و لعن بر ابلیس (سوره ۳۸ - آیه ۷۸)، غیر از این دو مورد، دیگر در تمام آیات فوق الذکر و غیره کلمه لعن بنام شیطان و ابلیس در قرآن نیست.

الغرض، از مجموع مفاد فرمایشات حضرت علی (ع) همچنین آیات قرآنی فوق الاشعار، مضافاً از کتب مذهبی سایر ملل و نحل، چنین نتیجه گرفته میشود: که اسم (ابلیس و شیطان) بر هر کس و هر چیز بعنوان علمیت یا موضوعیت و غیره صدق نماید، مطلقاً مذموم و مدحور و مطرود و منفور خواهد بود. چه، معنی لغوی تحت اللفظی هر يك در کتب لغت^(۱) اینست:

۱- ابلیس از ماده (بلس) می آید یعنی نومید و سرگشته و بدخو و بی خیر.

۲- شیطان از ماده (شطن) می آید یعنی نافرمان و سرکش و گمراه.

باری گرچه دلائل زیادتری، اعم از منقول و معقول، بر اثبات

۱- رجوع به کتب لغت المنجد - قاموس - شرح قاموس - منتهی الارب - آندراج و غیره شود.

اسم	آیه	سوره	اسم	آیه	سوره	اسم	آیه	سوره	اسم	آیه	سوره
ش	۶۰	۳۶	س	۵۰	۱۸	ش	۱۴۲	۶	ش	۱۴	۲
ع	۷	۳۷	ش	۶۳	۱۸	س	۱۱	۷	س	۳۴	۲
ع	۶۵	۳۷	ع	۳۴	۱۹	ش	۲۰	۷	ش	۳۶	۲
ع	۳۷	۳۸	ع	۴۴	۱۹	ع	۲۲	۷	ع	۱۰۲	۲
ع	۴۱	۳۸	ع	۴۵	۱۹	ع	۲۷	۷	ع	۱۰۲	۲
س	۷۴	۳۸	ع	۶۸	۱۹	ع	۲۷	۷	ع	۱۶۸	۲
ع	۷۵	۳۸	ع	۸۳	۱۹	ع	۳۰	۷	ع	۲۰۸	۲
ش	۳۶	۴۱	س	۱۱۶	۲۰	ع	۱۷۵	۷	ع	۲۶۸	۲
ع	۳۶	۴۳	ش	۱۲۰	۲۰	ع	۲۰۰	۷	ع	۲۷۵	۲
ع	۶۲	۴۳	ع	۸۲	۲۱	ع	۲۰۱	۷	ع	۳۶	۳
ع	۲۵	۴۷	ع	۳	۲۲	ع	۱۱	۸	ع	۱۵۵	۳
ع	۱۰	۵۸	ع	۵۲	۲۲	ع	۴۸	۸	ع	۱۷۵	۳
ع	۱۹	۵۸	ع	۵۲	۲۲	ع	۵	۱۲	ع	۳۸	۴
ع	۱۹	۵۸	ع	۵۳	۲۲	ع	۴۲	۱۲	ع	۶۰	۴
ع	۱۹	۵۸	ش	۹۷	۲۳	ع	۱۰۰	۱۲	ع	۷۶	۴
ع	۱۶	۵۹	ع	۲۱	۲۴	ع	۲۲	۱۴	ع	۷۶	۴
ع	۵	۶۷	ع	۲۱	۲۴	ع	۱۷	۱۵	ع	۸۳	۴
ع	۲۵	۸۱	ع	۲۹	۲۵	س	۳۱	۱۵	ع	۱۱۷	۴
			س	۹۵	۲۶	ع	۳۲	۱۵	ع	۱۱۹	۴
			ش	۲۱۰	۲۶	ش	۶۳	۱۶	ع	۱۲۰	۴
			ع	۲۲۱	۲۶	ع	۹۸	۱۶	ع	۹۰	۵
			ع	۲۴	۲۷	ع	۲۷	۱۷	ع	۹۱	۵
			ع	۱۵	۲۸	ع	۲۷	۱۷	ع	۴۳	۶
			ع	۳۸	۲۹	ع	۵۳	۱۷	ع	۶۸	۶
			ع	۲۱	۳۱	ع	۵۳	۱۷	ع	۷۱	۶
			س	۲۰	۳۴	س	۶۱	۱۷	ع	۱۱۲	۶
			ش	۶	۳۵	ش	۶۴	۱۷	ع	۱۲۱	۶

مدعا هست، ولی تصور می‌رود با توجه بمراتب بالا همین اندازه برای ارباب عقول کفایت نماید.

فقط جهت استحضار از کماکیف موضوع، بر محققین و مدققین صاحب نظر لازم است تمام آن خطبه‌ها و نامه‌های حضرت علی (ع) (مندرجه در نهج البلاغه)، و آیات قرآنی مورد استناد را، با دقت کامل مطالعه فرمایند تا مطلب واضح گردد.

در خاتمه یادآور میشود فهرست صفحات دفاتری که کلام سرانجام مورد استناد در آنها درج شده، با ذکر اختلاف عباراتی بعضی از ایباتشان، جهت آگاهی اینک می‌نگارد (رمز اسامی دفترهای مزبور هم در مقدمه مستندات، صفحه ۱۸۷ نوشته شده است):

- ۱- سلطان فرماید : (پیره تو اقرامی داود دلیله) - (ت ص ۹) - (ل ص ۲۳).
- ۲- : (داود دلیله - پیره تو اقرامی داود دلیله) - (م ص ۵۳).
- ۳- : (خادم رضبار موسی و کیله) - (ل ص ۲۳) - (م ص ۵۲).
- ۴- : (لنگر جهان کوی سراندلیله) - (ل ص ۲۳) - (م ص ۵۲).
- ۵- : (ذاتم بهلوله بهلول سرطبله) - (ت ص ۹) - (ل ص ۲۳) - (م ص ۵۲).
- ۶- : (سرم کس نزان جل بیله) - (ت ص ۹) - (ل ص ۲۳) - (م ص ۵۲).
- ۷- : (مصطفی و شیطان ایوت قویله) (ت ص ۹) - (ل ص ۲۳) - (م ص ۵۲).

- ۸- : (باقی گرد غلام داغمه دارشن) - (ل ص ۲۳).
- » » » » دارتن) - (تص ۹) - (م ص ۵۲).
- ۹- : (سپاهی پشت تن علمدار تن) - (ت ص ۹) - (م ص ۵۲).
- » » بند علمدارشن) - (ل ص ۲۳).
- ۱۰- بنیامین فرماید: (والاویتان - سرحق هریار والاویتان) - (ل ص ۲۲) - (م ص ۵۵).
- (والاویتانه - سرحق هریار والاویتانه) - (ت ص ۱۰).
- ۱۱- : (هفت سواره دور چهار تن چلتان) - (ل ص ۲۲) - (م ص ۵۵).
- بنیامین فرماید: (هفت سواره دور چهار تن چهلتنانه) - (ت ص ۱۰).
- ۱۲- : (ابوت حشار مصطفی و شیطان) (ل ص ۲۲) - (ت ص ۱۰) - (م ص ۵۵)
- ۱۳- : (یکتا و یکن ذره و ذاتان) - (ت ص ۱۰) - (م ص ۵۵).
- (یکتا و یکشیء ذره و ذاتان) (ل ص ۲۲).
- ۱۴- : (الایت والای هم بود و هم تان) - (ل ص ۲۲) - (تص ۱۰) - (م ص ۵۵)
- اما از (پاشاه اقرارت باختن) لغایت (ابوتاجار کیش یاری خورن)، چون در دفاتر فوق بشماره همان صفحات مذکوره بدون اختلاف نوشته شده است، دیگر احتیاج بتکرار ندارد. ولی بقیه از اینقرارد است:
- ۱۵- بکتر فرماید: (چه دلی درن - اسم شیطانیم چه دلی درن) - (ن ص ۵۵)
- ۱۶- : (خدام جلیلن سه تنم سرن - شر شیطانیم پری مکرن) (۱) - (ن ص ۵۵).
- ۱۷- : (چه درآمانی - شیطاننانی چه در آمانی) - (ن ص ۵۵).
- ۱۸- : (نه گوش ماهی چنش یانی - پنم مواچان شیطان دیوانی) - (ن ص ۵۵).

- ۱۹- د د : (ورچه بحر وبری - حاضر یانی ورچه بحر وبری) -
(ن ص ۵۵).
- پیرالی فرماید : (چه بحر وبری - یری هزارسک و درتربانی چه بحر وبری)
- (ل ص ۱۰۳).
- ۲۰- بکتر فرماید : (ذاتم هامیتن چه گرد حوری - پنم مواچان شیطان شری)
- (ن ص ۵۵).
- پیرالی فرماید : (ذاتم هامیتن د د د د) - (ل ص ۱۰۳).
- ۲۱- بکتر فرماید : (اجرم عظیما - شیطاننانی اجرم عظیما) - (ن ص ۵۵).
- پیرالی فرماید : (د د د د د د) - (ل ص ۱۰۳).
- ۲۲- بکتر فرماید : (خوف غلامان نین پریم - پنم مواچان شیطان رجیما)
- (ن ص ۵۵).
- پیرالی فرماید : (خوف غلامان هیچ نین پریم - شیطاننانی قولم قدیما)
- (ل ص ۱۰۳).
- ۲۳- بکتر فرماید : (بارلعتی - هازی کیشان بارلعتی) - (ن ص ۵۵).
- پیرالی فرماید : (د - از ناکیشام بارلعتی) - (ل ص ۱۰۳).
- ۲۴- بکتر فرماید : (بی نیمی ژاره نان بی نیمی شریتی - گروی مکران موزی
اوهلتی) - (ن ص ۵۵).
- پیرالی فرماید : (حرفم تالانال یسای مافتی - گروی گمراهان موزی نه
هلتی) - (ل ص ۱۰۳).
- ۲۵- بکتر فرماید : (اجر ما عظیم - شیطاننانی اجر ما عظیم) - (ن ص ۵۵).
- پیرالی فرماید : (شیطان رجیم - هاشیطاننان شیطان رجیم) - (ل ص ۱۰۳).
- ۲۶- بکتر فرماید : (خوف غلامان هیچ نیاپریم - پنم مواچان شیطان رجیم) -
(ن ص ۵۵).
- پیرالی فرماید : (خوف غلامان هیچ نیاپریم - میدان از لیانانی قولما قدیم) -
(ل ص ۱۰۳).
- تا ایات فوق در هر دو دفتر بشرحی است که نوشته شد، لیکن ایات زیر
دنباله مطلب بالا فقط در دفتر (ل ص ۱۰۳) مندرج است، بدین ترتیب :

- ۲۷- پیرالی فرماید: (یوم شیطانا - ها از نانی یوم شیطانا).
- ۲۸- » » : (صحبت مکران گرد غلامانا - امر خواجا ما خواجام سبحانا).
- ۲۹- » » : (شهر و جودا - ها از گیلیانی شهر وجودا).
- ۳۰- » » : (بیانی و بایس (۱) بسود و نبودا - موری روزی گردی حودا).
- ۳۱- » » : (شون رای یاری - حسود نزانوشون رای یاری).
- ۳۲- » » : (یاردان بنیشان و انتظاری - اوساموریشا و گروی یاری).
- ۳۳- » » : (یارسان و راه - میردان بوزانی یارسان و راه).
- ۳۴- » » : (خودگیری نکرانی نوانی گمراه - ورنه موزیشان و بیخ سیاه چاه).
- ۳۵- » » : (چاگم حودا - یقین بزاندی چاگم حودا).
- ۳۶- » » : (پی هر دوسری نه کارشرا - روسیاه خارانی نه پردیورا).
- ۳۷- » » : (او پردیورا - وعده پیرو پادشان او پردیورا).
- ۳۸- » » : (بیان بشنوان نصیحت چه پیر دستورا - پی روی حساوی نوزانوه سرا).

مخفی نماناد با مطالعه کلام فوق مخصوصاً از (یوم شیطانا) لغایت (پی روی حساوی نوزانوسرا) مبین تفسیری است که قبلاً راجع بشیطان شده، و جای هیچگونه ابهامی باقی نگذاشته، امید است هادی دوستان باشد، والسلام.

سوالات مربوط به فصل پنجم «ارکان اهل حق»

خلاصه سوالات

- ۱ - دین را چگونه میتوان شناخت؟
- ۲ - رفتار يك اهل حق با مخلوق و با نفس خود چگونه باید باشد؟
- ۳ - چگونه عقیده کامل میشود، رضایت خدا در چیست؟
- ۴ - طرزمبارزه با نفس.
- ۵ - در مورد گناه.
- ۶ - دزدی زن از مال شوهر و یا پنهان از او بکاری اشتغال داشتن.
- ۷ - غرامت و گروگان.
- ۸ - خرید اموال حراجی، دزدی و فروش اموال بطریق بخت آزمائی و مناقصه.
- ۹ - در مورد اشیاء پیدا شده.
- ۱۰ - دفاع از مظلوم.
- ۱۱ - انفاق برگدایان.
- ۱۲ - جبر صحیح است یا تفویض؟
- ۱۳ - آیا تقدیرات قابل تغییراند یا خیر؟
- ۱۴ - کلام «دست تو چنی یزیدان ینه...» آیا تأیید جبر است؟
- ۱۵ - دروغ و تهمت و رشوه و شهادت.

مشرح سؤالات و جوابها :

سؤال ۱ - جنابعالی در فصل پنجم برهان الحق ارکان دینداری را بطور جامع و مانع تفسیر فرموده‌اید، حال استدعا دارم بفرمائید دین را چگونه باید شناخت؟

جواب - راجع به شناسائی دین، مقدمه باید دانست:

اولاً - هر دینی اصول و فروعی دارد؛ اصل، ریشه و اساس دین است که خلل به ارکان آن موجب اضمحلال آن دین خواهد بود، ولی فروع چنین نیست.

ثانیاً - اصول هر دینی بمنظور معنویت و افاضه مقام روحانیت و سیر تکامل مرحله آخرت است، ولی فروع فقط برای اداره کردن امور اجتماعی و تهذیب اخلاق و حفظ حقوق بشریت و منافع شخصی میباشد.

ثالثاً - اصول دین از بدو پیدایش بشر، از طرف خدا بوسیله پیغمبر اول یعنی آدم اول برای شناسائی خداوندی و نیل به مطلوب اخروی وضع گردیده، سپس بعلت اختلاف زبان و حوادث زمان، همان معنی واحد به الفاظ و عبارات مختلفه بیان شده است. ولی فروع در هر عصری بنا بمقتضیات زمان و مکان، توسط مریبان دین برای تربیت و انضباط بشر با الفاظ و معانی مختلفه و تغییر و تبدیل مقتضی، وضع شده است.

رابعاً - اصول ادیان از اول تا آخر یکی است و تغییر ناپذیر است، ولی فروع برخلاف آن است.

پس با توجه به مقدمات فوق باین نتیجه میرسیم:
 اولاً- اصول هر دین اگر با آن سه اصل مندرجه در اصول
 عقاید حقیقت^(۱) تطبیق نمود صحیح است، و الا از موضوع بحث ما
 خارج است.

ثانیاً- برای ترجیح و مرجحات ادیان صحیح نیز، فروع هر
 کدام بهتر با اقتضای زمان و مکان موافقت داشت و قابل انجام
 بود بدیهی است از لحاظ وسع بشر و امور دنیوی مقدم خواهد بود،
 و الا چنانکه ذکر شد از حیث عوالم اخروی همگی یکسان است.
 ثالثاً- مسلک اهل حق را نمیتوان بصرف مسمی بودن به حقیقت
 آن حقیقت واقعی دانست، زیرا آن حقیقت چنانکه فوقاً اشاره شد
 آخرین مقام معنوی و منتهی شدن بآن نقطه وحدت میباشد؛ و هر-
 کس در هر دینی باشد اگر از روی ایمان، عالم و عامل بدستور احکام
 خودش بود، خواه گبر خواه یهود خواه نصاری و غیره بآن حقیقت
 میرسد. و الا خیر.

رابعاً- نقص و کمال دستورات فروع دین موجب نقص و کمال
 حقیقت نمیشود، زیرا احکام به حقیقت شناخته میشود نه حقیقت به
 احکام.

بنا بمراتب بالا بدیهی است اگر پیروان مسلک اهل حق
 آنطوریکه حضرت سلطان حقیقت فرموده است عمل نمایند زودتر و
 سهل تر بحقیقت میرسند.

سؤال ۲ - با توجه به چهار رکن مندرجه در فصل پنجم برهان الحق، مرقوم فرماید رفتار يك اهل حق با مخلوق و با نفس خود چگونه باید باشد و در مورد راهنمایی دیگران ما چه وظیفه‌ای داریم؟

جواب - رفتار اهل حق با تمام مخلوق، همچنین با نفس خودش باید طبق دستوری باشد که در این يك بیت کلام اهل حق بکردی درج است: «باری چارچوبون باوری و جا - پاکی و راستی، نیستی و رد آ.» یعنی «ارکان حقیقت چهار چیز است باید بجای بیاورید - پاکی و راستی و نیستی و رد آ.»

اما اول پاکی بطور مطلق است، یعنی ظاهر و باطن شخص از هر حیث و هر جهت پاک باشد، بدین توضیح: در ظاهر تمام اعضای بدن، با آنچه خود را بان میپوشاند و آنچه میخورد و آنچه کسب میکند، پاک و حلال و بی غل و غش باشد، بعبارة اخری از کثافت و حرام و شبهه و تقلب بپرهیزد. در باطن هم افکار و گفتار و رفتار و کردارش تماماً پاک و مطابق احکام دینی انجام گیرد.

دوم راستی، یعنی به راه راست رفتن. راه راست هم عبارت است، بجای آوردن اوامر و ترك کردن نواهی خدا، بعبارة اخری «راه راست، بندگی بخدا و پرهیز از ددوغ دگناه است. کما اینکه در اول قرآن مجید سورة فاتحة الكتاب میفرماید: «إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ» یعنی «هدایت کن ما را براه راست». سپس در (سورة ۱۹ - آیه ۳۶ و سورة ۴۳ - آیه ۶۴) میفرماید: «إِنَّ اللَّهَ هُوَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ». یعنی «همانا خدا است پروردگار من و پروردگار شما پس خدا را پرستید این است راه راست».

سوم نیستی، یعنی نیست و نابود کردن کبر و غرور، و خود-پسندی و خود خواهی و هوی و هوس نفسانی و طغیان شهوانی و تمام رذائل اخلاقی از خودش، و بطور مطلق تسلیم مقدرات شود، غیر از رضای خدا چیزی نخواهد، و بعبارة اُخری از خود بیخود و فنا فی الله گردد، که باصطلاح عرفاء و حکماء بمقام تسلیم رسیده باشد، و آن آخرین مرحله عرفان است.

چهارم ردآ، یعنی خدمت و کمک بدون دیا بخلق کردن بعد تکیه‌گاه بودن است.

در مورد راهنمایی دیگران هم دستور اینست: هر کس سؤال دینی کرد، طبق آنچه از کلامهای حقیقت و آثار من (که همگی آنها با بطون قرآن مطابقت دارند) فهمیده‌اید می‌توانید با ذکر مأخذ بمردم ابلاغ نمائید. اگر مشاهده کردید اشخاصی اعم از مطیع یا منکر اعمالی دارند برخلاف آن چیزهایی است که شما فهمیده‌اید؛ اگر آن شخص موافق و مطیع است فوراً اشتباهش را باو تذکر دهید؛ و اگر آن شخص مخالف و ناشنوا است، در صورتیکه بدانید بر-خلاف رفتار کرده است و بواسطه آن خلاف ضرر علاج ناپذیری متوجه‌اش میشود و در دسترس هم هست، آنوقت بر شما واجب میشود يك مرتبه باو تذکر بدهید اگر شنید فبها، والا دیگر دینش به‌گردن خودش میباشد.

سؤال ۳ - پس از مطالعه فصل پنجم که تعریف راه دینداری است، چهار سؤال زیر برای بنده پیش آمد که حضورتان مینگارم: ۱- به چه طریق

میتوان عقیده را کامل کرد؟ ۲- دستور سیر کمال چیست؟ ۳- رضایت خدا را بجای آوردن چگونه است؟ ۴- نفس‌های چهارگانه کدام‌اند؟

جواب - ۱- عقیده بوسیله ایمان کامل میشود. یعنی وقتی قلب از راهی که می‌رود تأمین حاصل کرد که راه صحیح دارد می‌رود، ایمان پیدا میشود؛ وقتی ایمان پیدا شد عقیده حاصل خواهد شد، شرایط عقیده هم شك و تردید نداشتن است. عقیده زمانی که کامل شد، عشق و شوق و ذوق پیدا میشود؛ وقتی عشق و ذوق حقیقت حاصل شد، پیرو میشود و کوشش میکند بمقصود برسد؛ و قتیکه کوشش کرد و راه را بدست آورد، البته بمقصود خواهد رسید. بعبارة اخری کامل شدن عقیده، نتیجه فتح باب برای حق شناسی و راه پیدا کردن میشود.

۲- برای سیر کمال علاوه بر انجام دستورات، فقط همیشه توجه فکرت به خدا باشد، در هر کاری که میکنید فرض کنید که خدا مثل یک نفر نزد شما ایستاده و آنچه میدانید که مطابق میل او است عمل کنید، همینقدر بر شما کافی است.

۳- رضایت خدا آنست: آنچه در احکام دینی بشما دستور داده شده است تماماً بجای بیاورید، یعنی اوامر خدا را بجای بیاورید و نواهی خدا را ترك کنید، النهایه این کاری که میکنید طلباً لمرضاة الله باشد، نه بقصد اجر و مزد؛ هر چه خدا در دنیا و آخرت بشما عطا فرموده فبها، و اگر هم نداد، شاکر و تسلیم و راضی برضایت او باشید. بعبارة اخری در مقابل هر عبادت و دینداری و حق پرستی که میکنید انتظار هیچ اجر و مزدی نداشته باشید، فقط و فقط برای

خاطر رضای خدا باشد، پس باید بندگی خدا بکنید برای اینکه تو بنده او هستی و وظیفه‌ات عبادت و اطاعت است. باید بخودت تلقین کنی ای بنده عاصی، شما باید اطاعت امر خدا کنید و نافرمان نباشید چون وظیفه تو است، بدون هیچگونه انتظار پاداش و مزدی.

۴- نفس‌های چهارگانه عبارتند از: نفس اماره، نفس لوّامه، نفس مطمئنه.

اماره یعنی بسیار امرکننده؛ نفس اماره از غرائز و طبیعت حیوانی سرچشمه میگیرد و منشأ هوی و هوس نفسانی میباشد. پیروی از آن انسان را از خدا بدور کرده، بسوی قهقرا میکشاند. وقتی کسی را گمراه و بدبخت کرد آنوقت کنار میگیرد، و در بازخواست هم شرکت نمیکند و میگویند میخواستی قول من نکنی؛ مگر نمیدانی من دشمن تو هستم و پدرت با با آدم را گول زده از بهشت رانده کردم، تو هم میخواستی پند بگیری و گول مرا نخوری. توضیح آنکه در قرآن وقتی صحبت از شیطان میکند منظور همان نفس اماره است.

لوّامه یعنی بسیار ملامت کننده؛ نفس لوّامه یا وجدان همیشه به انسان هشدار میدهد که گول نفس اماره را نخورد، و هر کار بدی از انسان سر بزند او را ملامت و سرزنش میکند.

مطمئنه یعنی الهام کننده؛ نفس مطمئنه به انسان الهام میکند چه کاری به نفعش و چه کاری به ضررش است. در واقع یکنوع شاخص است.

مطمئنه یعنی اطمینان و آرامش دهنده؛ نفس مطمئنه اعمال نیک

را اطمینان می‌دهد و تصدیق می‌کند. پس عملی که نفس مطمئنه آنرا تصدیق کرد، انسان اطمینان حاصل می‌کند که آن عمل درست است. وقتی این چهار نفس را شناختیم و وظیفه هر کدامشان هم شناختیم و دانستیم با هر کدام چگونه رفتار کنیم، آنوقت خدا را شناخته‌ایم. در این مقام است که نفس ناطقه یا روح ملکوتی می‌آید و همه چیز را بر ایمان می‌گوید.

سؤال ۴ - از مطالعه فصل پنجم برهان الحق چنین مستفاد می‌شود که اساس یاری (دینداری) مبارزه با نفس و اجتناب از غرور است. بنده در سابق به چهار طریق مسلط بر نفس خود می‌شدم : ۱- عمل به فرمایشات حضرت تعالی ۲- ریاضت ۳- عبادت مخفی ۴- یاری کردن و به جم پناهنده شدن. ولی حال وسوسه نفسانی چنان مرا احاطه کرده است که در گذشته‌گیر آمده‌ام، کمکم کنید و از آن نصایح گرانبهای خودتان با زبان ساده برای بنده مرقوم فرمائید که سرمشق قرار دهم.

جواب - راجع به مبارزه با نفس همان چهار راه خوب است فقط يك چیز دیگر به آن اضافه کنید و آن اینست: همیشه هرچه ریاضت میکشید و عبادت میکنید همه را در نظر خود يك چیز حقیر و كوچك بشمارید و از آن منور نشوید و با نفس همیشه بنظر خصومت و دشمنی نگاه کنید؛ حتی اگر نفس يك خیالی هم بشما جلوه‌گر (تلقین) میکند که حمل بر خدا پرستی باشد، اگر به نفع بود عمل بکن و به او بگو که من بقول تو عمل نکردم بلکه بنفع خودم عمل کردم، والا ای نفس، تو مزور و دروغگو و کاذب هستی و کوچکتر از آن هستی که من مطیع تو باشم. مثلاً اگر نفس به شما گفت: مگر ندیدی فلان جا

فلان نشان را شکستی و فلان جا فلان دعایت تأثیر کرد پس باطن-دار هستی، جواب دهید ای نفس بی کردار من که قادر نیستم ناخنی را از خودم کم و زیاد کنم، یک موی سیاهی را سفید و یا سفیدی را سیاه کنم، باطن‌دار کجا هستم؛ نهایت اگر نشانی شکسته شده تصادفی بوده و تأثیر نفس هم از توجه عقیده طرف بوده، پس تو غلط میکنی. اگر باز نفس به تو گفت روزه بگیر و ریاضت بکش، بگو ای نفس، من روزه و ریاضت را چون میدانم تقویت روح میدهد و ترا ضعیف می کند می کشم، اما نه بقول تو، بلکه بقول روحم و بقول پیران بزرگ است که ریاضت می کشم. آنوقت اگر کسی از آن نفس سؤال کند ای نفس، تو که راضی نیستی ضعیف بشوی و روح قوت بگیرد، پس چرا دستور ریاضت کشیدن که سرمایه قوت روح و ضعف تو است به فلان کس می دهی؟ یواشکی و بطور آهسته و محرمانه جواب خواهد داد: ای سائل به کسی نگوئید که مقصود من چیست، چون غرور بطوری مضر است که از هرگناهی بیشتر (روح) ضعیف و نفس را قوی میکند، میخواهم باین وسیله فلانی را گول بزنم و آنرا به ریاضت کشی وادار کنم که از خودش مغرور بشود، آنوقت از آن راه روح را زمین بزنم و بیچاره اش کنم. خلاصه (ای نفس کشی، مغرور نشدن و برخلاف میل او رفتار کردن است و پس.

راجع به تقاضای نصیحت که کرده بودید، همین قدر بشما بس است که همیشه طبیعت بشری و حیوانی را در مد نظر داشته باشید؛ اگر آدم توانست نخواهد یا قطع خوردن و آشامیدن کند یا اینکه تب و ناخوشی و درد و مرض را از خودش دور بکند، یا اگر تیغ بخودش

کشید و نبرید و خون نیامد و دردش نگرفت، آنوقت معلوم میشود از فقیری و عاجزی طبیعت دور شده و میتواند غلو بکند. و الا کسی که طاقت سرما و گرما و گرسنگی و زحمات را ندارد و در مقابل مختصر کسالتی از پا درمی آید، معلوم میشود يك عضو ضعیف و بیچاره بیش نیست. همین عجز بشریت است که اثبات وحدانیت و موجودیت خدا را مینماید؛ همین آثار طبیعت عادی است که دلیل بر مقام روحانیت و عالم اخروی میشود؛ مثلاً اگر تاریکی را دیدید دلیل بر این است که يك روشنائی در پی این تاریکی هست، یا اگر سیاهی نباشد اثبات سفیدی نمیشود؛ همین عجز بشر و ضعف نفس آدمی ثابت میکند که يك دست قدرتی هست و هرچه اراده بشر است وارو می کند. مثلاً دانشمندان این عصر با اینکه شب و روز کوشش میکنند و اختراع چیزهای حیرت انگیز مینمایند، اما هنوز نتوانسته اند بر عوامل طبیعی فائق آیند و زمستانی را تابستان کنند و یا از مردن جلوگیری کنند. اینها همه دلیل اند بر اینکه معتقد به خدا بشویم و بفهمیم که ما در مقابل قدرت و عظمت او نیست محض هستیم. فرضاً اگر ریاضت بکشیم یا عبادت بکنیم تازه وقتی خیلی ترقی بکنیم از حال حیوانیت که همان حلق و دلق و جلق باشد درآمده ایم و آدم شده ایم؛ یعنی تزکیه نفس از حالت سببیت و درندگی شده است، دیگر نباید غلو بکنیم و خودمان را گمراه نمائیم.

حتی هفتن و هفتوان و دیگر باطن داران حقیقی اگر درباره شان تحقیق شود خود را کمتر از هر چیزی دانسته اند، اگر غیر از این بود آنها هم مثل ما نابینا و گمراه میشدند. اینکه می بینید بعضی اشخاص

تنگ ظرف و عوام و هیچ نفهم اگر يك بزغاله نذر میکنند یا اینکه دو روز روزه و ریاضت می کشند یا اینکه چندشب در جمعی می روند و کلامی میکنند یا اینکه مثلاً دزدی نمی کنند یا دروغ نمی گویند، به چشم حرام نگاه کسی نمی کنند، خیال میکنند که تمام مراحل روحانی را پیموده اند و العیاذ بالله باطن دار شده اند. و یا بعضی دیگر در اثر وجد و سروری روشنائی در جمع می بینند، یا اینکه خوابی که می بینند مطابق واقع میشود، یا اینکه خیالی بقلبشان می آید گواهی قلب دیگری است یا اینکه تأثیر نفس پیدا می کنند، از همین مختصر منور می شوند و خودشان را باطن دار حساب می کنند، دیگر نمیدانند تازه این اثرات مال اینست که کمی از حال حیوانی خارج شده اند. مانند بچه وقتی از مادر متولد میشود گمان میبرد که روشنائی و وسعت زمین و دنیا و مافیها همان است که او دیده، یعنی بعقل خودش تمام کروات و عالمهای دنیا و تمام موجودات را همان محتویات اطاق میداند.

حال ای عزیز من، اولاً یقین بدانید که خدائی هست و غیر از این دنیا يك دنیای دیگر هم هست که مقام ادواح میباشد. یقین بدانید وقتی که ما مردیم تازه اول زندگانی ما است (بشرطی که گنهگار نباشیم که مجازات شویم) و اول خوشی ما است و هرچه هم ریاضت بیشتر بکشیم یعنی پرهیزکاری و خداشناسی بیشتر بکنیم، روشنتر و نزدیکتر بمقصود میشویم. و الا مقصود از ریاضت چیزی نخوردن و گرسنگی کشیدن نیست، فقط ریاضت تسلط بر نفس است. بایز معنی، هرچه نفس میخواهد تو نخواه. و اینکه میگویند غرور بد است برای همین است، چون روح اهدا هستی و تکبر و غرور ندارد، هرگاه غروری در خود دیدی یقین بدان

هوای نفس است و گناهی هم از آن بزرگتر نیست؛ زیرا چه فرقی است بین فلان آقا که طمع به ناموس یا مال دیگران می کند، یا در اثر هوای نفس یکی را قتل میکند؟ با آن کسی که خود را مغرور بداند؛ در جواب خواهیم گفت هیچ فرقی ندارند، هر دو فرمایش نفس است و هوی و هوس او است.

پس اگر میخواهی پرهیزکار باشی شرط اولش آنست، خودت را از غرور و تکبر و عجب و خودپسندی رها کن (که سرمایه تمام فسادها همان است) و خدا را هم به وحدانیت با عقیده کامل بشناس.

عزیزم اینهایی که بطور ساده برای شما بیان کردم همگی تجربیات شخصی خودم میباشد، نه از روی نقل قول دیگران. چون میدانید صد طیب بقدر يك مرض دیده تجربه ندارد. اینست، آنچه خود طی کرده و دیده ام بطور نصیحت و حکایت برایت مینویسم. العاقل یکفیه الاشاره.

حال به همان راهی که پیران یعنی باطن داران دستور داده اند و در همان جملات نصایح هم اشاره شده است باید راه حق را طی کرد. چون منحرف از جاده و بعقیده خود رفتار کردن، نفس آدم را فریب میدهد، اما به آن راهی که گفته اند راه حق پرستی است اگر راه بروید نفس ذلیل میشود. خلاصه هرچه رأی شما بر آن قرار میگیرد و خیال میکنید خوب است، ابتداء آن فکر را با دستورات کلام و کتابهای آسمانی (مثل قرآن) و دستوراتی که از من دارید تطبیق دهید، اگر دیدید باهم مطابقت میکند رفتار کنید، والا بدانید وسوسه نفسانی

است، رفتار نکنید. و آنچه هم برای شما غرور می آورد فوراً آن غرور را از طرف نفس بدانید، زیرا چنانکه فوقاً گفته شد روح مطلقاً هستی و غرور ندارد و اگر آن فکر از مغز شما خارج نشود، کافیست بآن عمل نکنید، بالاخره از بین می رود. مثلاً اگر در جمع بودید و از آن عملیات خود مغرور شدی و از راه غرور خواستی نمایش بدهید و به مردم بفهانید که شما دارای مقامی هستید، اگر آن نمایش را ندادی و بالعکس برخلاف میل و غرور نفس رفتار کردی مثل این است که نفس را کشته اید، دیگر اشکالی ندارد بر اینکه آن خیال از مغز شما خارج بشود یا خیر. بعبارة آخری وقتی عقلمان با آن فکر عملاً موافقت نکرد اشکال ندارد.

سؤال ۵ - در فصل پنجم صفحه ۲۳ سطر ۱۲ برهان الحق در تعریف راستی مینویسد: «... پرهیز از دروغ و گناه راه راست گویند»، آیا ممکن است بفرمائید گناه چیست؟ و چرا گناه را به انسان نسبت میدهند؟ آیا خداوند بر گناه بشر واقف است؟ و چگونه گناه را میتوان تشخیص و تمیز داد؟

جواب - (گناه) یا (گنه) لغت فارسی است که باصطلاح قانون آنرا (جرم) گویند، و دو جنبه دارد: ۱- جنبه احکام مذهبی ۲- جنبه قوانین اجتماعی؛ پس قدر جامع تعریف گناه اینست: هر عملی که برخلاف اوامر دینی، و یا امنیت و انتظامات اجتماعی باشد آن را گناه نامند.

نسبت دادن گناه به انسان، و بعبارت دیگر اختصاص واکنش گناه به بشر آنست که بشر بین نیک و بد و منفعت و ضرر خود و

دیگران قوه دراکه و تشخیص و تمیز دارد. کما اینکه يك حیوان و یا يك نفر دیوانه و یا يك طفل غیر ممیز هر گناهی مرتکب شود براو مؤاخذه نیست. بنابراین، علاوه بر جنس بشر، از سایر موجودات هم هر آنچه دارای قوه ممیزه مذکوره باشند، مسئول اعمال خود از گناه و ثواب خواهند بود.

البته پر واضح است که خداوند بر اعمال و افکار بشر و سایر موجودات بطور کامل واقف است. مضافاً عکس العمل عملیات هر کس نیز گواه حال او است.

راجع به تشخیص و تمیز گناه، سلطان میفرماید: «دست و دله ویت بکرو شره - هر کاری بده آنه مکره» جائیکه دستوری در کلام ندارید و دسترس هم به کسی که بهتر از شما میداند ندارید باید با خودت مشورت کنید، یعنی با عقل خودت مشورت کنید. که دست، عبارت از عمل است و دل عبارت از فکر و عقل. یعنی آن اشکال را اول با عقل مطالعه بکن، بعد بصورت عمل تصورش بکن بین به اشکال برخورد میشود یا خیر، اگر نفعی در آن دیده شد عمل کن و الا خیر. خلاصه باید ارزش موضوع را در هر کاری به نظر گرفت، بدیهی است وقتی شخصی بقصد رفاهیت جامعه اقدامی کند، یا حفظ آبرو و شرافت خود نماید، گناه هم نخواهد بود.

سؤال ۶ - در فصل پنجم صفحه ۲۳ سطر ۹ در تعریف پاکی مینویسد: «... و در باطن افکار و گفتار و رفتار و کردارش، تماماً طیب و طاهر و بی غل غش باشد». آیا برخلاف دستور فوق نیست اگر زنی برای مخارج

ضروری خود و یا انفاق بمستحقین چیزی از مال شوهرش بدون اطلاع او بردارد؟ در صورت نفی آیا چنین زنی میتواند به پنهانی از شوهرش برای دیگری کار کند و از مزدی که دریافت میکند به مصارف فوق برساند؟

جواب - بهیچوجه نمی‌تواند چنین عملی انجام دهد زیرا حرام است. فقط میتواند برای مخارج ضروری‌هایش بطریق قانونی توسط مراجع صلاحیت‌دار از شوهرش دریافت نماید نه بطریق حرام.

راجع به کار کردن، اگر آن کاری که در مقابل مزد به پنهانی شوهرش انجام میدهد مشروع و آبرومند باشد، یعنی برخلاف دستورات دینی و قانونی نباشد که سبب تهمت و بد نامی گردد اشکال ندارد.

سؤال ۷ - با توجه به ارکان اهل حق که در فصل پنجم برهان الحق مرقوم فرموده‌اید آیا غرامت و گروگان گرفتن برخلاف آن ارکان نیست؟

جواب - اولاً - غرامت گرفتن، گرچه با رعایت شرائط شرعی و عرفی از اصل حرام نیست، ولی برای شخص سالک هم حدودی دارد. یعنی در بعضی موارد میتوان با رضایت طرفین یا بموجب حق قانونی غرامت را وصول نمود، و در بعضی موارد هم میتوان از حق خود صرف نظر نماید و گذشت کند.

ثانیاً - گروگان موارد مختلفی دارد، و بطور کلی اگر شخص گرو دهنده که آنرا (راهن) گویند، بطریق (رهن) مالی را به گرو گیرنده که آنرا (مرتهن) گویند طبق مقررات قانون با رضایت طرفین واگذار نماید، هیچ اشکالی ندارد. و اگر غیر از این باشد، مثلاً

شخصی طلبی از کسی میخواهد، برای وصول آن بخدعه و لطایف الحیل، یا بطریق قهر و غلبه مالی را از بسدهکار بعنوان گروگان متصرف شود، شرعاً و قانوناً صحیح نیست.

سؤال ۸ - با تفسیری که در فصل پنجم از پاکی و راستی فرموده اید آیا خرید اموال حراجی و اموال مشکوک از قبیل (دزدی و قمار) یا فروش اموال شخصی بطریق بخت آزمائی و مزایده و مناقصه برای سالک جایز است یا خیر؟

جواب - ۱- مال حراجی اگر صاحب مال با رضایت خودش آن مال را به حراج گذارده است، خرید آن اشکال ندارد. ولی اگر در نتیجه حکم حاکم یا طریق اجبار باشد گرچه خریدن آن گناه ندارد ولی من نمیخرم.

۲- مال دزدی و قمار در صورتیکه شخص بفهمد، بدیهی است که خریدن آن حرام است.

۳- فروش اموال بطریق بخت آزمائی اگر مراجعه به مؤسسات آن قبیل بخت آزمائی باشد مانند بانک و غیره، چون یکنوع تجارت است اشکال ندارد. ولی اگر به اشخاص غیر مؤسسات رسمی بطور فردی باشد، جنبه قمار دارد و حرام است. بلیط بخت آزمائی هم بعقیده من عملی است مباح، در اینصورت خریدنش بسی اشکال است.

فروش اموال بطریق مزایده و مناقصه نهی شرعی ندارد، اما اگر بعد از اتمام و انعقاد معامله چنین عملی انجام شود اصطلاحاً دبه

میگویند. گرچه شرع در مورد دبه چیزی نگفته اما اخلاقاً ناپسند و ناجوانمردانه محسوب میشود.

سؤال ۹ - با تفسیری که برهان الحق از کلمه «پاکی» نموده است، تکلیف سالک با اشیاء یافته شده چیست؟

جواب - اولاً - بهتر است شخص وقتی چیزی را یافت که ارزش آن از ده شاهی بیشتر بود، بآن دست نزند. کمتر از ده شاهی اشکال ندارد.

ثانیاً - اگر بآن شیء دست زد و یا بعلم دیگر بدستش رسید، دو صورت دارد:

صورت اول اشیائی است که میشود عرفاً برای آنها صاحبی فرض کرد، مانند مسکوکات رایج فعلی یا لوازمی که در حال حاضر، مردم از آنها استفاده میکنند و یا لوازم و مسکوکاتی که متعلق به زمان خیلی گذشته نیست، مانند زمان قاجاریه و غیره. این اشیاء را نباید بهیچ عنوان تصاحب کرد. و اگر بعد از سعی و کوشش موفق به یافتن صاحب اصلی نشد، آن مال را باقیمتش را بمصرف نذرو خیریه رسانده، باین نیت که ثوابش متعلق به صاحب اصلی مال باشد.

صورت دوم اشیائی است که عرفاً و عقلاً نمیتوان صاحبی بر آنها فرض کرد، مانند گنج و اشیاء عتیقه اعصار گذشته خیلی دور؛ این اشیاء را بلاصاحب فرض میکنند. تصاحب اینگونه اشیاء از لحاظ شرع گناه ندارد اما منع عرفی و قانونی دارد.

سؤال ۱۰ - در فصل پنجم صفحه ۲۴ برهان الحق در تعریف رد آ مینویسد :
 «ردآ، خلعت و كمك و فداكارى بى رياء نسبت بمخلوق خدا است». آیا دفاع از کسی که تصور می‌رود مظلوم واقع شده است ثواب دارد یا خیر؟ آیا سالک اگر ظلم دید میتواند شکایت کند یا خیر؟ تکلیف سرباز در جنگ چیست؟

جواب - اگر بتواند دعوی متداعیین را بصلح خاتمه دهد بهتر است. و اگر نتواند، آنگاه بهر يك که تصور شود مظلوم واقع شده است هرچقدر كمك نماید ثواب دنیا و آخرت هر دو دارد.
 در مورد شکایت، بطور مطلق نه میشود شکایت کرد و نه میشود شکایت نکرد. در هر کاری مورد و مقتضیات فرق میکند. مثلاً اگر يك ظلمی بر شما شده است که فقط ضررش بشخص خودت رسیده، آنهم بطوری نیست که مؤثر در امور دینی و شرافتی باشد، میتواند شکایت بکنید و میتوانید شکایت نکنید. در چنین موارد بسته بمیل خودت میباشد، البته گذشت کردن بهتر است. ولی در مواردی که علاوه بر اینکه بشما ضرر رسانده باعث ضرر دیگران هم شده، و یا اینکه ضرر شئوناتی و شرافتی دارد و بر خودت هم محقق شده شخص طرف شما تقصیر کار است، شکایت بکنید اشکال ندارد. در هر صورت هر موردی حکمی دارد. سرباز هم تا زمانی که سرباز است باید وظیفه سربازی اش را کاملاً انجام دهد، زیرا جانبازی برای خدمت به وطن مقدس است. در جنگ هم، حمله و دفاع هیچ اشکال ندارد.

سؤال ۱۱ - برهان الحق (صفحه ۲۴ سطر ۲) کلمه ردآ را چنین تعریف مینماید: «خدمت و کمک و فداکاری بی ریا نسبت بمخلوق خدا است»، اینک این دو سؤال پیش می‌آید: ۱- وقتی گدایان تقاضای پول می‌کنند چه باید کرد؟ مخصوصاً که گاهی دیده‌شده بعضی از آنها مستحق نبوده‌اند. ۲- مستحق واقعی را چگونه میتوان تشخیص داد؟

جواب - راجع به انفاق بر گدایان، نسبت به هر یک به قلبت الهام شد مستحق هستند کمک کنید و الا لزومی ندارد. فقط خدمت به نوع را همیشه شعار خود قرار دهید که بزرگترین عبادت است.

راجع به شناختن اشخاص مستحق برای کمک کردن، بهمان اندازه که بتوانید تشخیص بدهید کافی است. با فرض اینکه در تشخیص مستحقین واقعی هم اشتباه شود اشکالی ندارد، زیرا خداوند با کیفیت خلوص نیت کاد داد نه با کمیت اعمال. بنابراین هر کس بنظرت مستحق آمد کمک لازمه راحتی الامکان بنمائید انشاءالله مقبول است.

سؤال ۱۲ - در اواخر فصل پنجم برهان الحق، بحث از جبر و قدر شده، خواهشمند است تفسیر آنرا خیلی ساده برای بنده مرقوم فرمائید.

جواب - راجع به جبری و قدری که نوشته‌اید «تفسیر آن را بنویسم» معلوم نکرده بودید چگونه تفسیری میخواهید، لذا اینک اجمالاً مینویسم:

جبری کسانی است که معتقدند تمام حرکات و سکنات و پندار و گفتار و رفتار و مقدرات تمام موجودات، اعم از نیکی و بدی و سود و زیان، مطلقاً موکول به اراده و تقدیرات خدائی است، حتی

اگر کسی عمل زشتی هم مرتکب شد باز با امر خدا است. تفویضی برعکس جبری همه چیز را موقوف بر ارادهٔ مخلوق میدانند؛ گویند خداوند مخلوق را خلقت کرده و بآنها برای ادامهٔ زندگی و دفع ضرر و جلب منفعت اراده و عقل هم داده است، دیگر ارادهٔ خالق بهیچوجه در مقدرات مخلوق داخل نیست «تفویضی همان قدری هستند».

اما هیچیک از جبر و تفویض بطور مطلق صحیح نیست. زیرا چنانکه در احادیث و اخبار و سایر کتب مذهبی منقول است میفرماید: «لا جبر و لا تفویض و لکن امر بین امرین». البته منظور از «امر بین امرین» آن است تا آنجائیکه خداوند به بشر اراده و قدرت و اختیار برای تشخیص نیک و بد و جلب منفعت و دفع ضرر تفویض فرموده است هرکسی مسئول اعمال خود میباشد. دوازده حدیثی که از حیطهٔ اقتدار بشر خارج است، تقدیراتش با خدا است. مثلاً کسی در خانه اش نشسته، قدرت پیش بینی ندارد که یکساعت بعد زلزله میآید و زیر آوار میماند، پس در چنین موارد مقدرات با خدا است؛ ولی میدانند اگر از پشت بام خود را پرت کرد، یا میمیرد یا مجروح میشود، در اینصورت نمیتواند فکر کند اگر خدا بخواهد من سالم میمانم و قس علیهذا.

در این خصوص کلام سرانجام حضرت سلطان اسحق هم میفرماید: «دست و دله ویت بکرو شره - هر کاری بدن آنه مکره» یعنی «دست و دل خودت را مشاور قرار دهی - هر کاری بد است آن کار را نکنید». البته مراد از (دست و دل) در این کلام اینست: (دست) بمعنی اراده و اختیار در قوهٔ فاعلی، و (دل) تفکر و تصمیم

در قوه عاقلی است.

سؤال ۱۳ - با توجه به حدیث «لاجر ولا نفيوض...» که در اواخر فصل پنجم آمده، آیا تقدیرات قابل تغییر اند یا خیر؟

جواب - آنچه را از مفاد مجموع آیات قرآنی^(۱) و احادیث و اخبار^(۲) ائمه اطهار طبق تفسیر مفسرین علم قرآن و تشریح علمای اسلامی و تعبیر فلاسفه اشراقی استنباط میشود، چنین توجیه شده است: خداوند تبارک و تعالی مقدرات تکوینی کل موجودات را در دو مقام قرار داده است:

مقام اول - لوح محفوظ است، که در آن لوح از مخزون علم الهی مقدرات ضرب الاجل هر موجودی را قبل از موجودیتش ثبت و مقرر میگردد. این قبیل مقدرات تا انقضای اجلش بهیچوجه من الوجوه قابل تغییر و تبدیل و نسخ و بداء نخواهد بود، و کسی هم جز خدا علم بر آن حاصل نخواهد کرد.

مقام دوم - لوح محو و اثبات است. در این لوح هر تقدیری، به علت تأثیر عامل یا عواملی مقدر میشود، و تغییر آنها نیز به علت تأثیر

۱ - ... قضی اجلا و اجل مسمی عنده... (سوره ۶ - آیه ۲) - «بمحو الله ما يشاء و ثبت...» (سوره ۱۳ - آیه ۳۹) - «او لا يذكر الانسان انا خلقناه من قبل ولم يك شيئا» (سوره ۱۹ - آیه ۶۷) - «والله من درائهم محیط - بل هو قرآن مجید - فی لوح محفوظ» (سوره ۸۵ - آیه ۲۰ و ۲۱ و ۲۲).

۲ - در اصول کافی (باب البداه) شانزده روایت از حضرتهای امام محمد باقر و امام جعفر صادق و امام رضا علیهم السلام در این خصوص نقل شده است (چاپ قدیم محشی ص ۷۱) - (چاپ ترجمه کمره ئی جلد اول ص ۲۶۲).

آن عامل یا عوامل خواهد بود. که آن عوامل ضمن جواب از سؤال ۱۴ مربوط به فصل چهارم (اعتراض به سب شیطان) به نظم کردی و نثر فارسی تشریح گردیده، البته تکرارش در اینجا زائد میدانند. ممکن است جهت تسهیل فهم موضوع بآن مراجعه فرمایند. بنا براتب، با در نظر گرفتن اثرات آن عوامل، بعضی از مقدرات ناشیه از آنها قابل تغییر و بعضی غیر قابل تغییر خواهند بود، بهمین سبب این مقام را، لوح محو و اثبات نامیده شده.

سؤال ۱۴ - با توجه به جواب از سؤال قبل اگر جبر صحیح نیست، چرا در کلام بارگه بارگه میفرماید: «دست تو چنی بزیدان ینه...»؟ آیا این کلام دلیلی بر جبر نمیباشد؟

جواب - منظور اینست حضرت حسین (ع) که باشتیاق نیل کمال حق و حقیقت شهادت را استقبال فرمود، در اینصورت میبایستی آلت شهادت آن حضرت آنکسی گردد در ظلمت هوی و هوس نفسانی و شهوانی مستغرق گشته، آمادگی برای انجام شهادت رساندن آن بزرگوار داشته باشد. یعنی اثرات اعمال زشت سابق و لاحقش موجب گردد تا بعلت ارتکاب چنین عملی ابدالدهر از فیض رحمت الهی محروم شود. چنانکه میفرماید: «بزید و گنای ویش قاتل ینه».

سؤال ۱۵ - با توجه به ارکان اهل حق مندرجه در فصل پنجم، خواهشمند است بنده را در این مورد روشن فرمائید: ۱- آیا سالک میتواند دروغ بگوید، تهمت بزند و یا اگر مجبور شد رشوه بدهد؟ ۲- آیا شهادت دادن اجباری است؟

جواب - در مورد دروغگوئی و تهمت، سالک واقعی حق دروغ گفتن و تهمت را در هیچ موردی ندارد. فقط اجازه دارد در مواقع خاصی دروغ مصلحت آمیز بگوید، و آنهم دروغی است که ضرر بکسی نمیرساند و سودش متوجه مردم است. در واقع دروغی است که سودی برای خود شخص ندارد فقط سودش نصیب دیگران میشود. این نوع دروغ مصلحت آمیز دفع فتنه و رفع ضرر از دیگران مینماید.

در مورد رشوه تکلیف سالک اینست: تا آنجا که امکان دارد رشوه ندهد، و از راه قانونی و مشروع حق خود را بگیرد. اما اگر حالت اضطرار پیش آمد یعنی تمام اقدامات به بن بست بر خورد و چاره منحصر بفردش این شد که رشوه دهد تا بحق مشروع خویش برسد، حالت اضطرار ایجاد شده میتواند رشوه بدهد، برایش گناهی ندارد، آنوقت وای بحال رشوه گیرنده.

در مورد شهادت، اگر کسی خواست شهادت بدهد باید راست بگوید و دروغ گفتن گناه است. اما اگر از اصل نخواست شهادت بدهد و اظهار بی اطلاعی کند، کسی نمیتواند او را مجبور کند، و در باطن هم گناهی ندارد.

سؤالات مربوط به فصل ششم «آنچه نزد اهل حق مقدس است»

خلاصه سؤالات :

- ۱- آیا بین برهان الحق و شاهنامه در مورد نیت قول طاسی اختلاف است؟
- ۲- وجود خانگه (جمخانه) در صدر اسلام.
- ۳- شرایط ورود مردان محتمل به جمخانه.
- ۴- تغییر وقت جم از جمعه به سه شنبه.
- ۵- مسأله تسیح بدست گرفتن.

مشروح سؤالات و جوابها :

سؤال ۱ - مطابق فصل ششم برهان الحق بیابس ها یکی از پنج چیز مقدس در نزد اهل حق است، اصول برهان الحق هم از کلام سرانجام و بیابس پردیوری است، پس چگونه در بعضی موارد بین برهان الحق و شاهنامه حقیقت اختلاف وجود دارد؟ مثلاً نیت قول طاسی را شاهنامه واجب ولی برهان الحق مستحب داند.

جواب - از اصول و فروع احکامی که در بیابس پردیوری منعقد است، مطلقاً اختلافی بین مفهوم روایات شاهنامه حقیقت و برهان الحق وجود ندارد. هرگاه در بعضی موارد اختلافی بنظر شخصاص برسد

علتش اینست؛ یا با دقت کامل هر دو کتاب را مطالعه نموده‌اند، و یا احاطه بمعانی موضوعات هر یک از آنها را ندارند. فلذا برای رفع چنین توهّماتی لازم میدانند مقدّمه قواعد واجبات و مستحبات احکام مسلک اهل حق را برای تسهیل فهم موضوع اجمالاً بیان نماید، بدین توضیح؛ بطور کلی احکام مزبور سه قسمت است:

قسمت اول، احکام اصولی است، که در بیاس پردیوری نهاده شده است، البته بدیهی است بیاس پردیوری هم مطابق التعل بالنعل بیاس ذرّ و عالم ساجناری خواهد بود که همگی مطلقاً از واجبات و غیر قابل تصرفات میباشند.

قسمت دوم، فروعاتی است پس از انعقاد بیاس پردیوری، که هر یک از آنها بنا بر مصلحتی جهت موضوع خاصی در زمان خود حضرت سلطان اسحق به امر ایشان معمول شده، و این قبیل فروع را اعتباری نامند. یعنی بعضی از آنها باعتبار وجوبی، در حکم واجب شمارند، و بعضی باعتبار استحبابی، آنها را مستحب دانند. و بعضی دیگر باعتبار امکان دارا بودن هر دو جنبه، میتوان هر دو حکم را در شأن آنها روا داشت (مانند نیت قول طاسی که شرحش بعد خواهد آمد).

قسمت سوم، فروعاتی است بعد از غیبت حضرت سلطان اسحق، که با اجازه باطنی آنحضرت توسط بزرگان اهل حق بنا بمقتضیات زمان و مکان مرسوم گشته، و این قبیل فروع مطلقاً از مستحبات هستند. بلکه بعضی از آنها نیز قابل تفسیر و تعبیر، حتی تاویل و تغییر میباشند.

حال با توجه بمفاد مقدمه فوق باید دانست روزه مخصوص آئین اهل حق طبق بیابس عالم ذر تا ساجناری، بهر عصری، از اصل سه روز بوده است. بدین لحاظ هنگام بیابس پردیوری هم همان سه روز تجدید گردیده. بهمین دلیل است حضرت سلطان میفرماید: «او سوه سوی - یاران غلامان ییدی مگردی اوسوه سوی - قوشن چیچک پری داودوی - سهروژه یری تنانم او مرتنوی» (مستند ردیف ۳۴ برهان الحق). یعنی آن سهروز معهود عوالم ذر تا ساجناری، اینک مجدداً در مرتنو (غارنو) انجام میدهم.

لیکن بسبب محاصره آن غار (مرتنو) از قشون چیچک بمدت سه شبانه سهروز و عدم دسترس بگذای افساری، این بود یاران مرتنوی نشین بجای سهروز روزه، سه شبانه سهروز، روزه دار شدند؛ کما اینکه کلام سرانجام میفرماید: «سه شب و سه روز کفت اوتاریکی - تمه رماوه بی و روشنائی» (مستند ردیف ۳۴ برهان الحق). شاهنامه حقیقت هم در اینخصوص میفرماید: «زپس آن غلامان سهروز و سه شب - زبان مهر بودند بر حمد رب» (بیت ۶۶۲۹).

از اینرو جمعی از یاران اهل حق، هر ساله علاوه بر سه روز اصلی مرتنوی، سه روز دیگر بافتخار آن سه شب که فرع بر سه روز اصلی است روزه دار می شدند. تا اینکه قضیه یاران قول طاس پیش آمد (که حکایتش مشهور است). از آن تاریخ به بعد آن سهروز اضافی اختصاص به یاران قول طاس داده شد.

بنابراتب، چون سهروزه مورد بحث، از قبیل احکام فروعی اعتباری مذکوره در قسمت دوم این نامه جوابیه است، پس باعتبار

اینکه در کلام سرانجام میفرماید: «داشان گواهی - پیر و پادشام داشان گواهی و لوح و قلم و گاو تا ماهی - نامشان نیا و عید شاهی» (مستند ردیف ۳۵ برهان الحق) میتوان آنرا در حکم واجب دانست. و یا باعتبار اینکه، ایضاً در کلام سرانجام میفرماید: «مرده سه روزه زنده شانی کرد - پری شکرانه عید شانی کرد» (مستند ردیف ۳۵ برهان الحق) میتوان آنرا بنام شکرانه (نه حکم موضوعی) تلقی نمود و مستحب دانست.

علیهذا، هر دو فرض بجای خود صحیح است و با یکدیگر در اصل موضوع منافاتی ندارند تا موجب اختلاف باشند. برهان الحق هم هر دو جنبه را در نظر گرفته است.

سؤال ۲ - جمخانه همانطور که در فصل ششم برهان الحق تذکر داده اید نزد اهل حق مقدس است. ممکن است بفرمائید آیا خانگاه (جمع خانه) در زمان صدر اسلام هم وجود داشته است یا خیر؟

جواب - خانگاه که بعداً معرب گشته (خانقاه) نامیده شده، از اصل لغت بمعنی تکیه گاه گروهی از خواص بوده، سپس بمرور زمان اختصاص بمحل اجتماع اهل عرفان یافته. بنابراین در صدر اسلام هم وجود داشته، و بهمین مناسبت جماعت اهل حق هم عبادتگاه خود را (جم خانه) می نامند.

سؤال ۳ - در فصل ششم برهان الحق یکی از شرایط ورود به جمخانه را پاکی از هر جهت میدانند، در اینصورت آیا مردان محتمل حق ورود به جمخانه و خوردن نذورات دارند یا خیر؟

جواب - اشخاص محتلم و جنب اگر مجال برای استحمام و دست رس بآب داشته باشند باید هیچوقت بدون غسل وارد جمع نشوند، مگر اینکه موقعیتی پیش بیاید، و سائل غسل فراهم نشود. و از طرفی هم ضرورت طوری ایجاب نماید که مجبور بجمع رفتن شوند یا از نذورات بخورند، در اینصورت باید باندازه استکانی آب تمیز در ظرفی ریخته دعای غسل حقیقت بر آن خوانده بخورند، آنگاه بجمع بروند، یا بخوردن نذر مشغول شوند. دعا هم اینست :

«وَنَطَّقْ مَرْدَانَ خِرْمَةَ نَوْرٍ جَهَّ وَرَّ - پَاكِيْمَ طَشَارَنْ مَبْلَمَ پِرْدِي وَرَّ -
 اول آخریار». یعنی «بفرموده مردان نوری خلقت، پاکی ام از آب طشار باشد و قبله ام به پردیور، اول آخریار».

سؤال ۴ - از قدیم ایام بین اهل حق مرسوم بوده که شبهای جمعه به جمخانه بروند، آیا علت خاصی دارد که جلسات ذکر شما در شبهای سه شنبه تشکیل میگردد؟

جواب - اینکه شب سه شنبه ما جلسه داریم، نظر باوقات کار بنده است، زیرا برنامه روزانه من طوری است غیر از سه شنبه وقت پذیرفتن اشخاص را برسم عمومی ندارم، والا هیچگونه ارتباطی با جمعه و غیر آن ندارد.

بعلاوه اگر بخصوصیات ایام هفته هم توجه شود نیز فرقی با یکدیگر ندارند. زیرا چنانکه مشهور است، ایام هفته هر شبانه روزی تعلق به یکی از ذات هفتن دارد. مثلاً شنبه پیر موسی، یکشنبه شاه ابراهیم، دوشنبه مصطفی، سه شنبه پیر بنیامین، چهارشنبه داود،

پنجشنبه پیر رضبار، جمعه بابا یادگار، و ذات حضرت سلطان حقیقت هم در همه اوقات بر همه تجلی دارد. و اگر از لحاظ امور اجتماعی و تعطیلات هم فرض شود هر گروهی مرسوم خاصی دارند، پس با این وصف تصور میرود احتیاج بتوضیح بیشتری نباشد.

سؤال ۵ - در کلام، بابا ناووس خطاب به قوم سرگت میفرماید: «این عده را به جم نیاورید، مهر و تسبیح بدستان بدهید.» پس چگونه است که پیروان شما هنگام عبادت تسبیح بدست میگیرند؟

جواب - راجع به تسبیح دست گرفتن یا نگرفتن، نه بنده در اینخصوص دستوری داده‌ام، و نه در کلام هم چنین دستوری هست، و نه چنین بحثی هم تا کنون مطرح بوده. اینکه کلام حضرت بابا ناووس که درباره قوم سرگت و گلبت صادر شده، جنبه ملامت و طعنه بر ریا کاری و تزویر آن قوم دارد، نه نهی حکمی و موضوعی بر تسبیح دست گرفتن جهت عموم. کما اینکه در دیوان عرفاء هم کراراً مذمت از تسبیح و سجاده زاهدان ریاکار شده است و حال اینکه خود عرفاء عموماً در مواقع مخصوص تسبیح داشته‌اند و دارند.

فذا تسبیح راهم مانند چاقو فرض کنید. یعنی همانطوریکه چاقو برای رفع احتیاج ساخته شده نه آدم کشی، تسبیح هم اگر بقصد سالوسی استعمال نشود اشکالی ندارد چنانکه می بینیم اغلب اهل حق‌ها هم معمولاً تسبیح در دست دارند.

سؤالات مربوط به فصل هفتم

ذکر مشاهیر اولیاء رشته اهل حق و بعضی از یاران ایشان،

خلاصه سؤالات:

- ۱ - شبهه در مورد شهرت مشاهیر اهل حق.
- ۲ - دلایل بر صحت شهرت مشاهیر اهل حق در شاهنامه.
- ۳ - آیا موسیقی حرام است؟
- ۴ - موسیقی و عبادت در بعضی از مکاتب عرفانی اروپائی.
- ۵ - زنده شدن مرده صد ساله (سوره ۲ - آیه ۲۵۹).
- ۶ - ذات سلطان و علی، معجز آنها، همدیف سلطان در کروات دیگر.
- ۷ - چرا سلطان یاری را تمام نکرد؟
- ۸ - چهل تن دوره سلطان.
- ۹ - هفتاد و دو پیر دوره سلطان.
- ۱۰ - چرا در برهان الحق فقط اکتفاء به ذکر نام بعضی از یاران شده است؟
- ۱۱ - درباره کوه سرانندیب.
- ۱۲ - تفسیر چند بیت کلام مربوط به ظهور حضرت سلطان.
- ۱۳ - تفسیر کلام (شیره سیاوه).
- ۱۴ - طرز حلال کردن حیوانات حلال گوشت صدمه دیده.
- ۱۵ - حکم شکاری که در اثر تیر خوردگی بمیرد.
- ۱۶ - حکم شکار حیوانات و صید ماهی.

مشروح سؤالات و جوابها:

سؤال ۱ - در شرح حال مشاهیر اولیاء رشتۀ اهل حق در فصل هفتم کتاب مستطاب برهان الحق به جملاتی از قبیل محققاً معلوم نیست، محل دفنش معلوم نیست، تاکنون در هیچ کتابی نامشان ثبت نشده، تصریح دارد . شبهه: پس شهرت آنها چگونه است و شاید از شهرت‌های (رب شهرة لا اصل له) می باشد؟

جواب - اینکه راجع بمشاهیر رشتۀ اهل حق در فصل هفتم صفحه ۲۸ کتاب برهان الحق نوشته شده: «موطن اصلی، تاریخ فوت، محل دفن، محققاً معلوم نیست» همچنین نوشته شده: «تاکنون در هیچ کتابی نامشان ثبت نشده» بنظر جنابعالی شبهه آمده است و استناد به (رَبِّ شَهْرَةٍ لِأَصْلَ لَه) فرموده اید؛ البته به قاعده علم درایة خبر (مشهور) مانند خبر (مفرد) یا مطلق است یا نسبی یا (لا اصل له). ولی منظور در اینجا خبر نسبی است، یعنی شهرت این مشاهیر نسبت نسبی بسایر بزرگان این رشته دارد نه بطور مطلق و نه (لا اصل له)، بدلیل اینکه آثار غیر قابل انکار از آنان بسیار باقی است. بنابراین اگر تاکنون نامشان (ازلحاظ و ارستگی و انزوا) ثبت تاریخ نشده، و یا موطن اصلی و تاریخ فوت و محل دفنشان محققاً معلوم نگردیده، نقص اساسی بر شهرت اصلی آنان نیست. زیرا چنانکه تاریخ نشان میدهد اغلب شخصیت‌های برجسته و معروف دنیا اعم از انبیاء و اولیاء و عرفاء و حکماء و غیره، یا تا حدودی گمنام زندگی کرده‌اند، یا مسیر زندگی واقعی‌شان کلاً او بعضاً در نتیجه مواعی به تحقیق معلوم

نبوده، و بهمین سبب بسیاری از موارد حساس وقایع تاریخی بر نسلهای بعدی مجهول مانده، یا بروایات مختلفه در تاریخ مسطور گشته است. بهر تقدیر بنده هم اگر میخواستم بااستناد مستندات ضعیفه یا روایات مختلفه قسمتهائی که نوشته‌ام (محققاً معلوم نیست) معلوم نمایم امکان داشت، لیکن همانطوریکه در مقدمه کتاب برهان الحق صفحه ۲ اشاره نموده‌ام «آنچه بااحتمال قوی مقرون بحقیقت تشخیص داده شده» نگاشته‌ام، و کلمه محققاً هم بهمین منظور ذکر گردیده.

سؤال ۲ - مشاهیر اهل حق که در فصل هفتم برهان الحق از آنها نامبرده شده و همچنین داستانهاییکه در شاهنامه حقیقت آمده است چون در کتابهای تاریخی از آنها اسمی نیست، برای بعضی مورد شبهه می‌باشد. در این صورت جواب و دلیل قانع کننده ما چیست؟

جواب - خیلی از وقایع و حوادث مهمه تاریخی در ازمنه و امکانه جهان رخ داده (حتی از بعضی هم آثار باقی است)، معذک در هیچ کتاب و نشریاتی انعکاس ندارد، بلکه باغلب آنها هم کسی آگاه نیست. و بعکس خیلی داستانها هم در کتب کثیرالانتشار درج است لیکن صحت ندارد. پس هر موضوعی اگر در کتب طبع و نشر نشده باشد، دلیل بر عدم صحت آن نیست یا بالعکس.

کما اینکه از اسامی بزرگان اهل حق و چگونگی هسلک و مرامشان هم تا زمان طبع و نشر کتاب برهان الحق و شاهنامه حقیقت در هیچ کتابی اسمی از آنها نبود، با اینوصف آیا میتوان بااستناد اینکه چون مسلك اهل حق در کتب تاریخی درج نشده وجودش

رامنکر شد.

بنابراین، داستانهای هم که در شاهنامه حقیقت ضبط است همگی اقتباس از روایات مشهوره و متواتره کلام خوانهای اهل حق است که سینه بسینه تا این زمان رسیده است و مؤلف شاهنامه حقیقت آنها را جمع آوری نموده به رشته نظم در آورده تا ازین نرود.

سؤال ۳ - آنجناب در فصل هفتم برهان الحق صفحه ۳۲ مرقوم فرموده اند: «شهرت دارد شاه خوشین و یارانش ذکر جلی را با صوت حسن و ادوات موسیقی اجراء میفرموده اند»، ضمناً نگارنده ای هم در اول کتاب برهان الحق (چاپ اول و دوم) مینویسد: «منزل حضرت الهی علاوه بر آنکه کعبه اهل دل است، محفل عاشقان موسیقی اصیل ایرانی نیز میباشد، زیرا حضرت نور علی الهی طنبور را در کمال استادی و خوبی مینوازند» شبهه: موسیقی با ایمان بحق در قلب واحد سازش ندارد و هرگز این دو باهم به یکجانی گنجند، و استدلالیکه در کتاب مستطاب برهان الحق آورده اند که «موسیقی بمعنای اعم و بطور مطلق حرام نیست» مسترد است و برخلاف موازین احادیث و اخبار میباشد.

جواب - اولاً مقدمه ای که آقای دکتر تفضلی در اول کتاب نوشته است بدون اطلاع قبلی بنده بوده پس از انتشارش از آن آگاهی یافتیم. بنابراین کمّاً و کیفاً از موضوع بحث این کتاب خارج است.

ثانیاً - اینکه بر جمله ای از کتاب که مینویسد: «موسیقی بمعنای اعم و بطور مطلق حرام نیست» ایراد فرموده اند و آن را برخلاف موازین قرآنی و احادیث و اخبار دانسته اند، و دیگر بر جمله بعدی عنایت فرموده اند که مینویسد: «مگر برای لهو و لعب باشد و بصورت

غناء و صوت حرام در آید آنوقت حرام و مذموم خواهد بود». مضافاً شاید بدلائلی که در اینخصوص در آن کتاب ذکر شده توجه فرموده‌اند، یا اینکه کتاب چاپ اول را که زیاد نواقص و اجمال دارد در نظر گرفته‌اند. و الاً اگر کتاب برهان‌الحق چاپ دوم را (از صفحه ۲۹ لغایت صفحه ۳۶)^(۱) تحت مطالعه قرار داده و با آن فکر روشن و منطقی عرفانی و نظر دقیق و قضاوت وجدانی که دارند در آن دقت فرمایند، کاملاً رفع اشکال و ایراد خواهد شد. زیرا موسیقی فی نفسه علمی است مانند ریاضی و هندسه و نقاشی و غیره، اگر از راه فساد و باطل بقصد لهو و لعب استعمال نشود برخلاف موازین قرآنی نیست. بدلیل اینکه در قرآن مطلقاً اسمی از آن برده نشده تا مورد خدشه قرار گیرد، و از طرفی هم احادیث و اخبار کثیری بر تفکیک بین غنای حرام و غنای جایز و صوت حسن وارد است، که مختصری از آن احادیث و اخبار نیز در کتاب مزبور چاپ دوم نوشته شده است، البته مطالعه خواهید فرمود. پس با این وضع تعمیم دادن حرمت کلمات «لهو، لعب، غنای حرام» از آیات قرآن بر مطلق کلمه «موسیقی» تأویل بلا دلیل است و نزد اشخاص بصیر و منصف چنین تعمیمی دور از انصاف می‌باشد.

سؤال ۴ - در مورد آن قسمت از مطالب فصل هفتم برهان‌الحق که می‌فرماید: «شاه خوشین و یارانش ذکر جلی را با صوت حسن و نواختن آلات موسیقی اجراء می‌فرموده‌اند»، بنده دچار اشکالاتی شده‌ام به شرح زیر:

درپاریس دو گروه هستند که تقریباً با هم متضادند: گروه اول، مکتب يك استاد هندی است که اساس کارشان بر سکوت کردن است. گروه دوم، مکتب «گگ» است که اجتماعشان توأم با رقص و موسیقی است. استادگروه اولی به بنده ایراد می‌گرفت که اگر بجای ذکر جلی و موسیقی، در جلسات سکوت بشود صحیح‌تر است. و بالعکس، یکی از افرادگروه دوم چنین ایراد می‌گرفت که موسیقی به‌تنهایی کافی نیست و باید حتماً با رقص توأم شود. استدعا دارم در صورت اقتضا، جواب این دو ایراد را مرقوم فرمائید.

جواب - الف - راجع به موضوع سکوت که درس مکتب بعضی از هندی‌ها است: البته سکوت برای سالک در موقع توجه به‌مبدأ و از خود بی‌خود شدن است، ولی آن‌هم اختیاری نیست. وقتی به آن حالت رسید خود بخود سکوت حاصل میشود، زیرا خوددینی باقی نمی‌ماند تا ترك حرکات ضد سکون بخود تحمیل نماید. و از این جا است باید متوجه شد که مکتب هندی و سایر مرتاضین تا چه حد ناقص و دور از مرحله است. مثلاً فایده سکوت را فهمیده‌اند ولی نمیدانند اصل حقیقت سکوت چیست و در چه مرحله‌ای از سلوک است. والا سکوت تصنی جز ظلمت اثری ندارد و سبب نکبت و شکستگی روح و جسم خواهد شد.

ب- راجع به دسته «گگ» و رقص آنان: اما رقص آنان: اما رقص بطور کلی در عالم عرفان که معروف به سماع عرفانی است بيمورد نیست. چنانکه مولوی هم در حال جذبه، بادف و نی مشغول رقص می‌شده. ولی همانطوریکه در بند الف این نامه راجع به سکوت مکتب هندیها شمه‌ای بیان شد، رقص جماعت (گگ) هم شبیه

به همان سکوت هندی‌ها است، زیرا چیزی شنیده‌اند و به حقیقت آن نرسیده‌اند. و الا سماع عرفانی در وقتی حاصل می‌شود، از اشراق نور وحدت الهی وجود سالک روشن گردیده و در پرتو جلوه شمع حقیقت، پروانه‌وار به پرواز می‌آید. آنوقت است، خودش به آب و آتش می‌زند، رقص کنان و حق‌حق گویان سراز پا نمی‌شناسد، دنیا و مافیها زیر پای خود می‌بیند، مجذوب لقای حق و فنای بقای عشق می‌شود. طیران است ولی به بال عشق - سیران است ولی به عرش برین - و...، که وصف آن به زبان نیاید. بقول معروف «حلوای تن تنانی است»، باید چشید تا فهمید. اگر شنیده باشید اهل حق در موقع ذکر مخصوص با آتش تماس می‌گیرند و نمی‌سوزند، پرده‌ای از این راز است.

بنابراین، امثال «گگ»ها و هندی‌ها متأسفانه «چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند». و الا اگر آن رقص حقیقی را با ذکر مخصوص هر حرکتی در هر عضوی از اعضاء به قصد لله و دستور صحیح انجام شود بی‌اثر نیست.

سؤال ۵ - حضرت شاه خوشین که نامش در فصل هفتم برهان الحق ذکر شده است، مانند سایر بزرگان اهل حق دارای کشف و کرامات فراوان بوده منجمله در کلام سرانجام روایت دارد که آنحضرت در مراجعت از مکه معظمه حین عبور از کنار قبرستانی يك مرده ۳۶۶ ساله را زنده نمود. به‌مطلبی نظیر اینموضوع در آیه ۲۵۹ از سوره بقره برخورد کردم که روایت از زنده شدن مرده صد ساله دارد. سؤال بنده اینست: آن

مرده صد ساله چه کسی و در کجا بود و باکی مکالمه کرد و اسم آن قریه چیست؟

جواب - این آیه ۲۵۹ عطف است بر آیه ما قبل خود یعنی آیه ۲۵۸ که میفرماید: «أَلَمْ تَرَ لِي الْآلِدِي حَاجَّ إِجْرَاهِمِمْ... الخ» و هر دو آیه هم از جهتی ارتباط با آیه ۲۴۳ سوره بقره دارند که میفرماید «أَلَمْ تَرَ لِي الْآلِدِينَ خَرَجُوا مِن دِيَارِهِمْ... الخ» و چون تفسیر هر یک از آنها طولانی است در این مختصر نامه نگنجد انشاء الله بوقت فرصت حضوراً یاد آور شوید تا توجیه شود.

در اینجا کافی میدانند فقط جملات سؤالیه را اختصاراً جواب عرض نماید و آن اینست: آن مرده صدساله بروایتی عزیر بن شرحیا و بروایتی ارمیابن حلیقا میباشد (البته اکثریت بر عزیر است). آن قریه هم بروایتی سلما باد و بروایتی ده انگور و بروایتی دیر سایر - آباد و بروایتی دیر هر قل نام دارد، بهر تقدیر در دو فرسنگی بیت المقدس واقع است و بروایتی هم بموجب تفسیر آیه ۲۴۴ سوره بقره، موسوم بقریه داوردان نزدیک شهر باسط یا خود شهر باسط است. و طرف مکالمه هم بروایتی ندای آسمانی و بروایتی جبرائیل و بروایتی یکی از فرشتگان و بروایتی یکی از معمرین محل بوده.

سؤال ۶ - آیا حضرت سلطان اسحق که در فصل هفتم برهان الحق بعنوان مؤسس مسلک اهل حق معرفی شده است، مانند حضرت علی (ع) ذات کل بوده؟ و اگر چنین است آیا مقامی بالاتر از سلطان وجود دارد یا خیر؟ معجز کردن ذات های کل به چه نحوی است و آیا در کروات دیگر هم ردیف سلطان وجود دارد یا خیر؟

جواب - بلی حضرت علی (ع) و حضرت سلطان اسحق از لحاظ مظهریت جلوۀ نور حق، ذات کل بوده اند؛ یعنی آینه صفت، مظهر جلوۀ نور ذات خدا هستند.

راجع به پیمودن مقامی بالاتر از مقام سلطان، گمان میرود در این موضوع احتیاج به بحث نباشد، چون وقتی ما سلطان یا علی را مظهر جلوۀ ذات حق دانستیم اگر کسی به مقام سلطان برسد، حق رسیده، زیرا مقصود ما ذات است نه بشر.

مظہرات کل در هر جامه‌ای باشند قدرت معجز کردن دارند؛ اگر بخواهند خودشان را بمردم آشکار کنند و مردم آنها را بشناسند معجز میکنند والاّ خیر. و کسی هم ذات سلطان باو مهمان میشود تا زمانیکه آن ذات مهمان او است همان معجز سلطان سهاکی را میکند، تفاوت ندارد چون قدرت با ذات است کاری به بشر ندارد. سایر باطن دارها هم به امر هر کسی که مأمور شده‌اند، برای معجز باو مراجعه میکنند. مثلاً آنها تیکه مانند هفتن مستقیماً از طرف سلطان مأموریت دارند به سلطان، و آنها تیکه مثلاً از طرف یکی از هفتن مأموریت دارند باید با واسطه آن هفتن به سلطان مراجعه کنند.

به عقیدۀ بنده هر دیف سلطان بطور تحقیق در سایر کروات هم

هست.

سؤال ۷ - حضرت سلطان در کلام برانجام ضمن وعدۀ ظهور میفرماید «باری بی یاران تمام بگری». آنحضرت که مظهر جلوۀ کامل حق بود چرا در همان زمان باری را تکمیل نمود؟

جواب - مرام حقیقت قائم بر پایه شریعت محمدی است و همانطور که حضرت محمد (ص) خاتم النبیین شد شریعت آنهم حاتم الشریعه گردید. از درخت نبوت میوه ولایت بار آمد، و مراد از ولایت، حضرت علی و سایر ائمه است با آنچه از اولیاء الله که بعد از آنها پیدا شد. دوره طریقت و معرفت در ولایت علی طی شد. بدو ظهور حضرت سلطان، اول پیدایش حقیقت شد. حقیقت هم از آنجائیکه جوهر تمام ادیان است، ختم بر شریعت و طریقت و معرفت میباشد، یعنی آخر مقام و آخر مرتبه مراحل معنوی است، باین لحاظ ابتداء و انتهای ندارد، و الا اگر انتها داشت لازمه اش آن بود نسخ بشود، هر چیزی هم نسخ شدنی باشد مقام آخر و حقیقت خوانده نمیشود. بهمین علت است که میفرماید: «اگر بیویون هزار خدائی... او ناچه موچه گرگه چه پردیور نیائی» که مقصود از ناچه موچه همان شرط و اقرار و ارکان بیابست پردیوری است که نقض نمیشود. و مقصود از این کلام که میفرماید: «باری پی یاران مکروم تمام» اینست: آدابی که امروز در دست مردم است با اختلافاتی که در میان اهل حق بوجود آمده بهیچیک از این آداب امروزی نمیتوان اطمینان کرد که مطابق بیابست پردیوری است. لذا حضرت سلطان فرموده در وقت ظهور، بیابست پردیوری تکمیل میشود. یعنی «ناچه موچه» که همان شرط و اقرار حقیقت است بجای خودش محفوظ، و طبق «باری پی یاران تمام بگری» آن را تکمیل مینماید و اختلافاتی که دور از ارکان بیابست پردیوری است از بین میرود.

مرام حقیقت وقتی تمام میشود که دوره ظلمانی و نفسانی انمام،

و تمام ارواح به مقام روحانیت خود مرجوع شوند، و باصطلاح تمام اشخاص صاحب دون هزار و یک دون را تمام کرده باشند، چنانچه شیخ امیر میفرماید «دایم نه حساب هزار و یک کو - وقتی ستاره سهیل مد و سو». در اینصورت مسلم است آنوقت حقیقت بانتهای رسیده، یعنی قطره داخل دریا شده و اشخاص حقیقت جو خودشان نفس حقیقت شده اند که دیگر اسم حقیقت همان حقیقت میشود و صورت خارجی پیدا نخواهد کرد.

سؤال ۸ - مستدعی است اسامی چهلتن دوره سلطان که در صفحه ۴۶ برهان الحق بآن اشاره شده مرقوم فرمائید. ضمناً آیا این چهلتن خاکی بوده اند یا نوری؟ و منظور از جمله «پادشاه حقیقت یعنی ذات حق» چیست؟ عزازیل که نامش در ردیف اسامی چهلتن آمده، چه ارتباطی با عزازیل معروف دارد؟

جواب - اولاً - راجع به اسامی چهلتن^(۱) که خواسته بودید؛ چنانکه در برهان الحق (صفحه ۵۱) متذکر است، چون نام نویسی آنان در نسخه های کلام، مختلف است از مجموع آن نسخه ها این اسامی که تا حد بیشتری مقرون به صحت تشخیص میشد نگاشته گردید:

- ۱- چراغ
- ۲- مزین
- ۳- عزیز
- ۴- نشان
- ۵- پیشان
- ۶- زوهین (زوحین)
- ۷- اثر (اسیر)
- ۸- عتاب (عطو)
- ۹- خسرو (غضو)
- ۱۰- سرحد
- ۱۱- مصری
- ۱۲- هاوار
- ۱۳- شانی
- ۱۴- شجاع (سجاء)
- ۱۵- ستار
- ۱۶- جنین (چین)

۱۷- لامه ۱۸- سوما (سوماه) ۱۹- انور ۲۰- میطون ۲۱-
 یافته ۲۲- بریق ۲۳- صبر (صور) ۲۴- جخت ۲۵- الماس
 ۲۶- عزازیل ۲۷- هویل (حویل) ۲۸- نساء (ساء) ۲۹-
 جولان ۳۰- سخری جن ۳۱- بسوز ۳۲- حواله ۳۳-
 ویشومه (ویشوم) ۳۴- سفین ۳۵- شفا ۳۶- نیلماه (نیماه)
 ۳۷- هویط (هیوط) ۳۸- قشق ۳۹- توفیق ۴۰- پادشاه یعنی
 ذات حق.

ثانیاً- چهلتن مورد بحث مانند هفتاد و دوپیر و سایر یاران
 دوره حضرت سلطان اسحق، از جنس بشر در عالم مادی بوده‌اند نه
 نوری.

ثالثاً- اینکه ضمن اسامی چهلتن نوشته است «پادشاه یعنی
 ذات حق»، منظور اینست که جلوه نور ذات حق در آن حلقه جمع
 چهلتن حاضر بوده، چنانکه در جمع معمولی اهل حق هم همیشه
 ذات حق را حاضر میدانیم. و در وقت قسمت کردن نذر، قسمت
 اول را بنام (قسمت سرجم) میگیرند، حال آنکه ذات حق در آن
 جمع جسمیتی ندارد.

رابعاً- عزازیل نامبرده در ردیف چهل تن، هیچگونه ارتباطی
 با عزازیل معروف ندارد.

سؤال ۹- آیا هفتاد و دو پیر دوره سلطان که در فصل هفتم نامشان ذکر شده
 مظهر هفتاد و دو نفر شهدای کربلا هستند؟

جواب- یاران دوره حضرت سلطان سهاک چندین طبقه بوده‌اند،
 از جمله هفتاد و دو پیر مندرجه در فصل هفتم صفحه ۴۶ کتاب برهان-

الحق میباشند. ولی هفتاد و دو نفر شهدای کربلا، گرچه همگی بمظهر یاران دوران حضرت سلطان سهاک ظاهر گردیدند، اما بعضی از آنان جزء هفتاد و دو پیر و بعضی جزء یاران سایر طبقات بشمار آمدند.

سؤال ۱۰ - در فصل هفتم کتاب برهان الحق به دوره شاه خوشین اشاره شده، شیخ امیر هم در کلام (یاران شهنشاه الی آخر) توضیح داده، دوران بابا ناووس و بابا سرهنگ و سلطان با یاران آنها در کلام هست. (توضیح آنکه سائل اسم بعضی از یاران آنها هم نوشته). اما چهلتن و نود و نه پیر که در صفحه ۴۶ برهان الحق اشاره شده چنین اسمی در بیاس و کلام نیست فقط هفتاد و دو پیر هست.

جواب - اینکه دوره شاه خوشین و بابا ناووس و بابا سرهنگ و دوره سلطان با ذکر بعضی از یارانشان بیان فرموده‌اند، مقصودتان نفهمیدم، زیرا اگر مقصود گفتن نام و دوران آنان است که در برهان الحق مذکور گردیده احتیاج به تذکر نبود. و اگر مقصود اسامی تمام یارانشان میباشد آنهم جز تطویل کلام ضرورتی ندارد. و اگر مقصود ذکر بعضی از یارانی است که نزد بعضی اشخاص معروفیت دارند، و در برهان الحق اسمشان نیست (مانند کسانی که بنام یاران بابا سرهنگ مرقوم داشته‌اید) تأثیر موضوعی ندارد، چونکه در این کتاب از نظر عموم در هر دورانی به ذکر یارانی قناعت شده است که مؤثر در مقام بوده‌اند، چنانکه راجع به عصری مینویسد «چندتن از یاران». اما راجع باسم چهلتن و چهل تنان و نود و نه پیر که فرموده‌اید در کلام بیاس نیست، شاید بنظر جنابعالی نرسیده است و الا در

اغلب دفاتر کلام سرانجام اسامی چهلتن و هفتاد و دوپیر و بعضی از نود و نه پیر و سایر غلامان (با مختصر تفاوتی در بعضی اسمها) ثبت شده است. مخصوصاً در دفتر دیوان گوره گوران که نسخه آن نزد بنده موجود است اسامی چهلتن را به نظم کردی نوشته شده است. و اینکه اسامی افراد هر يك در برهان الحق ذکر نگردیده بهمان دو علت است که در صفحه ۵۱ سطر ۸ کتاب مزبور متذکر شده‌ام.

سؤال ۱۱ - در فصل هفتم و مستند ردیف ۱۹ کتاب برهان الحق مینویسد: «آفریدیم آدمی را از گل خشک تیره...». روایت دارد که خالك خلقت با با آدم از کوه سراندیب برداشته شده. سراندیب در کجا است و مشخصاتش چیست؟

جواب - (سراندیب)، کوهی و جزیره‌ئی مستدیرالشکل است، بمساحت نود فرسخ در جنوب شرقی هندوستان. قریب خط استواء واقع گشته که آنرا سرندیب و سراندیل و سیلان و سیلان نیز گویند. مضافاً هندیان آنرا سنگلدیب و هنوز آنرا لنگا می نامند.

گویند طول سیلان ۲۶۰ میل و عرضش به ۱۳۰ میل میرسد. از مشخصاتش آنکه: هوایش معتدل و شب و روزش مساوی است، چهار فصلش در سال هر يك دوبار تجدید میشود، محلش در نهایت آبادی و خرمی میباشد، معادن الماس و سنگهای قیمتی از جمله باقوت رمانی (برنگ سرخ و کبود) دارد، دار، اشجار و نباتات گوناگون است مخصوصاً درختهای قاقله، قندیل، جوز، کافور، فلفل، عنبر اشهب، مشک اذقر، بسیار دارد - از هر طایفه‌ئی در آنجا با

کمال آرامش سکونت دارند. پایتختش شهر کولومبو (COLOMBO) است. تعداد نفوس جمعیتش در حدود ده میلیون میباشد. زیرا آمار چندی قبلش (۱۹۶۱۲۵۰۰۰) بوده. کوهی بلند در وسط ملک آنجا هست، چنین شهرت دارد که اثر قدم آدم (ع) در آن ظاهر است، و هر روز بوقت چاشت بوسیله باران شستشو میشود. همچنین معروف است هبوط آدم (ع) در سرانندیب است، در پایان کوه سرانندیب دریای کم عمقی بوده، سنگهای بزرگی از آن سر به بیرون داشته، آدم (ع) در وقت خروج از جزیره سیلان بقصد هندوستان پای بر آن سنگها گذاشته بساحل عبور نموده، از این رو آثار آن سنگها را «پل آدم» نامیده‌اند. و نیز بروایتی سرانندیب را باغ مشرق و (گلستان ارم) و (فردوس) نامیده شده، که (فردوس) معرب (پردیس) از لغت رومی دانند. و بروایت دیگر گویند آدم (ع) و حوا در مکانی بوده‌اند موسوم به (پردوس) و آن مکان از عدن است تا سرانندیب. العلم عندالله.

ضمناً توضیح میدهد، اینکه در قرآن مجید (سوره ۶ آیه ۲ و سوره ۷ آیه ۱۲ و سوره ۱۷ آیه ۶۱ و سوره ۳۲ آیه ۷ و سوره ۳۷ آیه ۱۱ و سوره ۳۸ آیه ۷۶ و ۷۱) صراحت به پیدایش خلقت آدم (ع) از گل دارد، گویند آن گل از خاک سرانندیب بوده. بعضی هم آن آیات را کلام رمز و تعبیری دانند - والله اعلم بالصواب.

سؤال ۱۲ - راجع به ظهور حضرت سلطان اسحق در کلام سرانجام‌بند (یاران رو و رو) میفرماید: «شاره ذویل خراب بدنام هوشاهو - گردش دونم

گاو میرد میو- چهار دون پیام جم یارموو... چهار میرد تاجدار قلندرموو
منظور از (شاره ذویل و شاهو و گردش دونم گاو میرد موو) چیست و
(چهاردون پیام، و چهار میرد قلندر) چه کسانی هستند؟

جواب - کلام (یاران رو و رو) من حیث المجموع اخبار از مسا
قبل و مابعد حوادثی است که از حیث جنبه دینداری برای گروه اهل
حق پیش آمده و میآید. ماحصلش آنکه گواهی دارد، قبلاً شرط و
بیعت حقیقت چنین بوده و بعد چنان خواهد شد از جمله: منظور از
شاره ذویل، محل ظهور حضرت سلطان است. و از شاهو^(۱)، مکان
انجام تشریفات مقدماتی ظاهر شدن آنحضرت است. و از گاو میرد،
پایدار ماندن بر اقرار بیابست است. و چهار دون پیام، همانا بیابست-
های مؤثره (دوره خاوندگاری، و مرتضی علی، و ساجناری، و پرد-
یوری) میباشند. و چهار میرد قلندر، مأمورینی از هفتن هستند که در
زمانهای سردی بعدی یکی بعد از دیگری متدرجاً برای اتمام حجت
و رهنمائی خلق ظاهر میشوند، و چون مردم از فرط گمراهی پیروی
آنانرا نمی نمایند، از این رو بحال قلندری یعنی گوشه گیری بسر
خواهند برد. و عبارت ساده در کلام مزبور چنین پیش بینی شده که
روزگاری میآید، و قایع انجام تشریفات مقدمات ظهور حضرت سلطان
از شاهو، و ظاهر شدنش در شاره ذویل (برزنجه)، همچنین بیابست-
های چهار گانه مهمه، تماماً از نظر اهل آن زمان سردی، افسانه بلکه
مسخره میآید. و مأمورینی هم برای اتمام حجت ظاهر میشوند ناگزیر

۱- باعتبار دیگر مقام شرط بنامین راشاهو، مقام نند و نیاز را شاره ذویل و مقام
حقیقت یادگار را شام میتوان در نظر گرفت.

بگوشه گیری میگردند و شرط و بیابست پیر بنیامینی و جوز وسکه بحدی نزد مردم خارویی اعتنا میشود که اهل حق اعتنائی به آداب و رسوم آن ندارند. البته بقیه مفاد کلام نامبرده هم از سیاق آن معلوم است احتیاج بتوضیح ندارد.

سؤال ۱۳ - در تعقیب سؤال قبل لطفاً تفسیر این کلامها را مرقوم بفرمائید: در کلام حکایت (پیره و پیرالی) میفرماید: «نامتن عالی - دیوان خاصی کرد نامتن عالی - پورنت محمد باوات باوالی - شیره سیاوه مگنی چه غیب منالی - لشکری ماری شاره ذویل مالی»، منظور از (شیره سیاوه) که لشکری میآورد شاره ذویل را غارت میکند کیست؟

جواب - (شیره سیاوه) همان ظلمت بی ایمانی است که چنان بر مردم اهل زمان سردی، تأثیر میگذارد که موضوع «لشکری ماری شاره ذویل مالی» پیش میآید. البته منظور از شاره ذویل هم قبلاً در جواب سؤال قبل توضیح شد.

سؤال ۱۴ - در برهان الحق صفحه ۴۰ سطر ۷ مرقوم شده: «کویده و پرتاب شده و شاخ زده و آنچه ددان و درندگان خوردند»، آیا منظور اینست حیواناتی که باین اوصاف مضرت می بینند اگر در اثر این مضرات نمرده باشند و سرشان ببرند یعنی (آنها را حلال کنند) خوردن از گوشتشان حلال است یا حرام؟ و ضمناً منظور از جمله «نام غیر از خدا» که در همین صفحه سطر ۶ آمده است چیست؟

جواب - درباره حیوانات شاخ زده و آنچه ددان و درندگان خوردند، اگر وقتی تیغ بگردنشان آوردند آنقدر جان داشتند که خون

از جای بریدگی تیغ جهید یا جاری شد حلال است، و در غیر این صورت حرام است. یعنی اگر قبل از آنکه سرش ببرند جان داده باشد و یا آنقدر بی جان شده باشد که وقتی سرش بریدند خون از جای تیغ جاری نشد، حرام است. بطور کلی هر حیوان حلال گوشت که دارای خون جهنده است تا وقتی با تیغ سرش نبرند حلال نیست و باید در موقع سربردن نام خدا را ببرند.

و منظور از جمله نام غیر از خدا اینست که در قدیم (و با حالا) در بین بت پرستان مرسوم بود که وقتی سر حیوانی را می بریدند، نام بتان را بروی تیغ می آوردند.

سؤال ۱۵ - در دنباله سؤال قبل، لطفاً بفرمائید شکار تیر خورده ای که در اثر تیر خوردگی بمیرد چه حکمی دارد؟ زیرا شکارچیهای این منطقه خون ریزی در اثر تیر خوردگی را بجای تیغ بحساب آورده چنین شکاری را حلال میدانند.

جواب - شکار هم همان حکم حیوانات اهلی را دارد، چه تیر خورده باشد یا خیر، تا وقتی با تیغ سرش نبرند و نام خدا را بر آن تیغ نیاورند حلال نیست، و آنهم با این شرط که آنقدر جان داشته باشد که وقتی سرش بریدند از جای تیغ خون جاری شود. پس شکاری که در اثر تیر خوردگی جان داده باشد حرام است.

سؤال ۱۶ - با توجه به مطالب فوق، آیا اصولاً شکار حیوانات و صید ماهی برای سالک جایز است یا خیر؟

جسواب - شکار حیوانات و صید ماهی نهی دینی ندارد . چون خداوند گوشت بعضی حیوانات را حلال کرده، اگر شکار آنها برای رفع احتیاج و هنگام ضرورت باشد اشکال ندارد. ولی اگر برای تفریح و تفنن باشد خوب کاری نیست. مخصوصاً برای شخص سالک مسئولیت بیشتر دارد، بهتر است اجتناب شود.

سؤالات مربوط به فصل هشتم «ذکر بعضی از یاران برجسته دوران سلطان»

خلاصه سؤالات :

- ۱- شاه ابراهیم و بابا یادگار و ارتباط آنها با هاروت و ماروت.
- ۲- ملك طيار و ملك طياری.
- ۳- آیا سید محمد دریا بست عالم ذر نذر دعا داد؟
- ۴- آیا حضرت محمد بود که در پردیور تیغ دعا داد؟
- ۵- راجع به القاب هفتن و هفتوانه
- ۶- دوشاهی داود.

مشروح سؤالات و جوابها :

سؤال ۱ - در فصل هشتم برهان الحق، نام شاه ابراهیم و بابا یادگار جزء یاران برجسته سلطان ثبت شده است. پس چگونه این دو در کلام «نه کوی سراندیل» گواهی دوملائکه مغضوب بنام هاروت و ماروت را بخود داده اند؟

جواب - هاروت و ماروت بطوریکه منقول است و در فصل دوم صفحه ۳ از کتاب (حاشیه بر حق الحقایق) نیز بآن اشاره شده، دو شخصیت بزرگ از زعمای گروه ملائکه بودند. و بنا بر مصلحتی مدت زمانی از طرف خدا مأموریت کمره زمین را داشتند، پس از انجام

مأموریت بالنتیجه مجدداً بمقام اصلی خود بازگشت داده شدند. اینک حضرت بابا یادگار گواهی خود و حضرت شاه ابراهیم را به (هاروت و ماروت) داده است از باب تمثیل داشتن و دارا بودن مقام معنوی قرین مقام آنان میباشد، نه خود آنان لذا برای توضیح بیشتر رجوع شود به فصل چهارم کتاب حاشیه حق الحقایق (صفحه ۱۷).

سؤال ۲ - شاه ابراهیم در فصل هشتم برهان الحق در ردیف هفتن و لقبش ملك طیار است. ولی منظور از ملك طیاری که در کلامهای حقیقت آمده فهمیده نشد. استدعا دارم این موضوع را برای بنده توضیح فرمائید.

جواب - ملك طیار، فقط لقب مظهر قلبی شاه ابراهیم است که معاصر با ابوت حشّار بوده. اما ملك طیاری (چنانکه گویند)، گروهی از ارواح هستند معروف به رموز ملك طیاری، مأموریتشان اینست: هرگاه کسانی بعلتی از علل آمادگی پیدا کردند که با ارواح ارتباط حاصل نمایند، بدو جهت آزمایش، يك یا چند روح از آن ملك طیارها بتصاویر و عناوین مختلفه با آن کسان تماس پیدا میکنند، و خبرهایی در ظاهر خوش آیند و فریبنده، و در باطن دروغ و گمراه کننده بر آن کسان نقل مینمایند، بلکه وعده‌ها و نویدهای مهیج میدهند. آنگاه اگر شخص مستمع پخته و ورزیده بود، فریب ملك طیاری هان خواهد خورد، سپس متدرجاً بمقامات عالیّه خواهد رسید، والا در نتیجه ضعف نفس عاقبت حیران و سرگردان میگردد. بنابراین گروه ملك طیاری غیر از شخص ملك طیار میباشد، و هیچگونه ارتباطی با یکدیگر ندارند. مضافاً شیطان هم باصطلاح فرقه یزیدی‌ها، ملك طاوس لقب

دارد نه‌مملک طیار.

سؤال ۳ - در مورد سید محمد که در فصل هشتم برهان الحق جزء هفت‌واژه آمده، شاهنامه حقیقت (صفحه ۵۲) مینویسد «در ییابست عالم ذر سید محمد دعای تیغ قربان را داد» لیکن در صفحه بعد مینویسد «ولیکن محمد در آن انجمن - نه بسپرد سر را بکس زان وطن». علت سر سپردن او چه بوده، و چگونه می‌توانسته بدون سرسپردن نذر دعا دهد؟

جواب - علت سرسپردن (احمد صفا) یعنی سید محمد در عالم ذر آنکه: چون مقصود از آن ییابست در وهله اول ایجاد موجودات، و در وهله ثانی بنا نهادن پایه دیانت بین انسان جهت شناسائی ذات واجب الوجودی و سیر تکامل بود، که از جمله موجودات نیز جنس بشر می‌باشد. البته رشته دیانت هم‌درین بشر بدین ترتیب استقرار یافته:

مرحله اول شریعت است، با‌اساس نبوت، که آغاز و انجامش از آدم بخاتم می‌باشد. یعنی از آدم صفی‌الله آغاز و بحضرت خاتم النبیین محمد رسول‌الله (ص) انجام و ختم گردیده.

مرحله دوم تا چهارم، طریقت و معرفت و حقیقت است، که در بطن شریعت نهفته بوده‌اند، تا اینکه پس از ختم دوران نبوت آنگاه بنام ولایت با‌آغاز از حضرت علی (ع) و با‌انجام از حضرت سلطان اسحق بترتیب مراتب ظاهر شده‌اند. زیرا تا مرحله شریعت کامل نشود، سایر مدارج بظهور نخواهند رسید، کما اینکه تا درخت به رشد طبیعی نرسد ثمر نخواهد داد.

بنا بر مراتب، احمد صفا نظر باینکه مأمور بعرضه رسانیدن شجرهٔ نبوت و پایه‌گذاری مقام شریعت بود (چنانکه از بدو نبوت بمظهر آدم صغی الله و در ختم نبوت بمظهر محمد رسول الله (ص)، ظاهر و مأموریتش انجام داد)، سپس در زمان حضرت سلطان اسحق که مأموریتش انجام یافته بود سرسپرده شد. لذا اگر در همان عالم ذر سر می‌سپرد، دیگر نمی‌توانست از مرحلهٔ حقیقت بقهقرای مرحلهٔ شریعت برای انجام مأموریت برگردد. بدلیل اینکه هر کس بمرحلهٔ حقیقت رسید و سرسپرد، طبق قانون ارکان حقیقت آخرین مقام است و سیر قهقرائی ندارد.

اما، اشکال شده باینکه «در آنوقت سرسپرده نبوده چگونه نذر را دعا داده؟» جواب اینست: چون در همانوقت منصب دعا دادن نذر را بامر حق تعالی داشته، بدیهی است امر حق هم بهره‌تعلق بگیرد چون و چرا ندارد. مضافاً شأن و مقام سیادت حقیقتش نیز بحکم تقدیر تغییر ناپذیر در لوح محفوظ ثبت بوده و در موقع مقتضی میتواند از آن استفاده نماید. و از طرفی باید توجه داشت تکالیفی که برای اشخاص عادی و سیدهای ظاهری هست اغلب آنها نمی‌توان بحساب معنویات عالم ارواح گذاشت.

سؤال ۴ - در دنبالهٔ سؤال قبل مجدداً بعرض میرساند آیا حضرت محمد (ص) بود که در پردپور دعای تیغ داد یا شخص دیگری؟

جواب - حضرت محمد (ص) یا سید محمد از هفتوازه که مظهر حضرت محمد (ص) بوده هیچوقت تیغ یا نذور دیگر دعا نداده، و

آن شخصی که در پردیور تیغ قربان دعا داده است، خلیفه احمد می‌باشد چنانکه میفرماید: «و اشاره شاه احمد شان چری - دعای تیغش دا او سرش بری».

سؤال ۵ - در فصل هشتم برهان الحق، هفتن و هفتوانه جزء یاران طبقه اول و دوم حضرت سلطان آمده‌اند، پس طبق چه فلسفه‌ای ققط بعضی از هفتن لقب پیری دارند؟ یا اینکه عموم هفتوانه لقب سیادت ندارند؟

جواب - اسامی هفتن عبارتست از: پیر بنیامین و پیر داود و پیر موسی و پیر رضبار و مصطفی داودان و شاه ابراهیم و شاه یادگار. چهار نفر اول که چهار ملک یا چهار جسد باشند وظیفه آنها دستگیری و رهنمائی خلق است، بدین مناسبت شان پیری به کنیه آنها آمده است. که پیر در اصطلاح اهل حق ارشاد کننده و رهنما می‌باشد.

مصطفی داودان چون از صفت جباری خدا است یعنی مأمور غضب خدا برای مجازات مقصرین می‌باشد، بدین جهت دیگر وظیفه ارشاد ندارد تا پیر خطاب شود. شاه ابراهیم و بابا یادگار هم نظر باینکه شاهزاده و ولیعهد شاه حقیقت، یعنی حضرت سلطان می‌باشند، از اینرو وظیفه آنها همان وظیفه شاهی در غیاب شاه است؛ عبارتة اخرى جانشین شاه می‌باشند، بدیهی است وظیفه شاه غیر از پیر خواهد بود. اما راجع به (هفتوانه)، حاجی بابو حسین را بمناسبت اینکه مظهر شیخ عیسی پدر ظاهری حضرت سلطان است، و شیخ عیسی هم گرچه از سادات موسوی نسب بوده، ولی چون بامر سلطان سفر حج را پیموده و در همان سفر هم قالب تهی کرده، از اینرو حاجی بابو حسین

را بجای حاجی بابوعیسی (حاجی) نامیده شده. میر هم نظر باینکه اسمش میر سور بوده و خود کلمه (میر) نیز بمعنی سید میآید، از این جهت برای اسم و لقب هردو اکتفاء به (میر) تنها شده است، و الا حاجی بابوحسین و میر هردو مانند سه نفر دیگر منصب سیادت و خاندان داری از حضرت سلطان دارند. زیرا در مسلك اهل حق برای سید بودن لازم نیست که حتماً از ذریه حضرت محمد (ص) باشد. همان قدر که از طرف مؤسس مسلك اهل حق یعنی حضرت سلطان اسحق منصب خاندان داری بکسی داده شد، منصب سیادت هم دارا خواهد بود. بنابراین، پنج نفر فوق الذکر از لحاظ سیادت و خاندان داری بدون تفاوتند.

اما شیخ شهاب الدین و شیخ حبیب شاه گرچه از حیث مقام باطنی با پنج نفر دیگر از هفتوانه هیچگونه تفاوتی ندارند، لیکن از حیث منصب سیادت که مستلزم خاندان داری است، چون شیخ شهاب الدین بنابر مصلحتی منصب خاندان داری نداشته، سید هم باو خطاب نمیشود. و شیخ حبیب شاه هم که خاتونه بشیر دختر میر خسرو و محرم سلطان بوده است مشمول مقررات سیادت و خاندان داری نمیشود. و اینکه آنان را چرا بجای سید (شیخ) خطاب کرده اند بدین منظور بوده، که منصب خاندان داری بعلمی که گفته شد نداشته اند، زیرا چنانکه قبلاً اشاره شد لقب سیدی در مسلك اهل حق مستلزم منصب خاندان داری است. و از طرفی هم نظر باینکه از هفتوانه هستند و مقام باطنی هفتوانه هم هر هفت نفر بدون تفاوت است، از این لحاظ لقب شیخی بجای سیدی داده شده اند تا با لقب سیدی یکسان باشد. چون همینطوری

که در لغت، یکی از معانی کلمه (سبّ) بزرگی است، یکی هم از معانی کلمه (شیخ) بزرگی است.

سؤال ۶ - به حضرت داود که در فصل هشتم جز، یاران سلطان ذکرش آمده، نذری تعلق دارد بنام «دوشاهی». حال بفرمائید مبلغ آن چقدر است و چه مقدار آن مال پیر موسی است؟

جواب - بعد از بیابست پردیوری و قضایای کشتی میره باش تجار، حضرت سلطان امر فرمود برای گشایش مشکلات یارستان، اهل حق میتوانند معادل همین دو شاهی بیابستی بعشق داود نذر بنمایند و یک شاهی هم به پیر موسی بدهند که ثبت دفتر نماید. آنوقت دو شاهی داود را چهار شاهی حساب می کنند و علت دو برابر حساب کردن آنهم دو روایت دارد؛ روایت اول آنکه، داود یک صفت و دو ذات است، ذات خودش و ذات موسی سیا که همیشه با او است. روایت دوم آنکه، حسب الامر سلطان اسم نذر نباید تکرار شود و اگر تکرار شد دو برابر میشود. بهین دلیل هم امر شده کردار باز گفت نشود.

بنابراتب یک شاهی پیر موسی در یک ضرب شده همان یک میماند، اما دو شاهی داود در دو ضرب شده چهار شاهی میشود، که جمعاً پنج شاهی پردیوری خواهد شد، که کمتر از یک تومان فعلی نباید باشد.

سؤالات مربوط به فصل نهم «شرط ورود به مسلک اهل حق»

خلاصه سؤالات :

- ۱ - شبهه دربارهٔ خاندان، دلیل، پیر، پادشاه... الخ.
- ۲ - انتخاب دلیل توسط پیر.
- ۳ - انکار تعبیر و تفسیر و تأویل در کلامهای حقیقت.
- ۴ - سرسپردن چسبیده‌ها و ارتباط آن با مراحل شریعت و طریقت و معرفت.
- ۵ - کسب تکلیف در مورد نسر سپرده کردن زوجهٔ شیعه.
- ۶ - آیا هر کسی میتواند با ریاضت به مقصد اصلی برسد؟
- ۷ - غرض از خلقت چیست؟
- ۸ - آیا در سیر کمال هدف یکی است؟
- ۹ - آیا جماد و نبات هم دارای روح و سیر کمال‌اند؟
- ۱۰ - آیا ارواح جماد و نبات و حیوان هم مانند بشر فرد فرد‌اند؟
- ۱۱ - مقایسهٔ شاهنامه و برهان‌الحق در مورد طی مراحل موالید ثلاثه.
- ۱۲ - ابنای بشر چگونه طی مراحل جماد و نبات و حیوان می‌کنند؟
- ۱۳ - آیا در طول سیر کمال زن و مرد بیکدیگر تبدیل میشوند؟
- ۱۴ - اشارهٔ قرآن و سایر کتب مذهبی به سیر کمال.
- ۱۵ - آیه‌های قرآن راجع به ایجاد و ابداع کاینات در شش روز.

مشرح سؤالات و جوابها :

سؤال ۱ - شبهه: مطالبی که در فصل نهم پیرامون خاندان، دلیل، پیر، پادشاه و غیره بیان فرموده‌اید همه‌اش ادعا و بی‌دلیل است و برای رسیدن بحق از ناحیه قرآن حتی از ناحیه عقل نیز الزامی در آنها نمی‌باشد. مضافاً در انتخاب پیر و دلیل و غیره موضوع علمیت و مزایای معنوی در تقلم آنها شرط نگردیده، فقط جنبه تشریفاتی پیدا کرده است.

جواب - بطور کلی باید دانست، هر قوانین و آداب و عادات ، و هر رسوم و سنن و معتقدات ، و هر نظم و نسق و سیاسات (خواه مربوط بامور دینی یا دنیوی) برای هر ملت و قوم (اعم از فردی یا اجتماعی) در هر زمان و مکان معمول شده است از سه صورت خارج نیست:

صورت اول جنبه شرعی دارد، و آن احکام و تکالیف شرعی و اصطلاحات مختصه بآن میباشد (اعم از قسمتهای دنیوی‌اش مانند عقود و معاملات و غیره ، و قسمتهای دینی‌اش مانند عبادات و اخلاقیات و غیره) که از خدا توسط انبیاء بوسیله کتاب آسمانی بر بشر نزول یافته.

صورت دوم جنبه عرفی دارد، و آن قرار داد و مقرراتی است خود بشر (در هر ملت یا قومی بطور فردی یا اجتماعی) بنا بر مقتضیاتی یا معتقداتی یا پیش‌آمدی برای خود قرار داده‌اند.

صورت سوم ذوجنبتین میباشد، و آن اعمالی است وجه مشترک بین شرع و عرف.

فلذا هر حکمی در هر موضوعی از عرفیات، یا وجه مشترک بین شرع و عرف، اگر مخالف نص صریح احکام شرعی نبود یعنی مانع‌الجمع نباشند، در اینصورت عمل و اعتقاد بآن اشکالی ندارد؛ مانند تشریفات اعیاد ملی یا رسوم عروسی و عزاداری یا روابط امور اجتماعی و غیره در امور دنیوی، و عبادات و نذورات و معتقدات خصوصی و غیره در امور دینی برای هر قومی.

بنابراین، این اصطلاحات و معتقدات و اعمالی که یادآور شده‌اند (از عبادات خصوصی و صرف نذورات و غیره)، برای جماعت اهل حق جنبه عرفی اختصاصی بخود یا جنبه وجه مشترک بین شرع و عرف دارد که هیچیک با ارکان شرع مبین اسلام مانع‌الجمع و مخالف نیست، تا حمل بر ادعا شود و یا محتاج به اقامه دلیل و برهان گردد، یا الزام عقلی لازم آید. مضافاً خیلی از موارد هست ارتباط با الزام عقلی ندارد، چنانکه در امور شرعی هم با اینکه احکام خدائی است و هر حکمی حکمتی دارد، مع هذا فهم بسا از احکامش از ناحیه عقل الزام آور نیست (مانند بعضی از قسمت‌های اعمال حج و غیره)، که درک فلسفه عقلائییش برای اشخاص عادی میسر نخواهد بود.

اما راجع بانتهاب پیر و دلیل هم گرچه پیر بمعنی استاد و دلیل بمعنی رهنما می‌باشد که در آموختن هر فنی استاد و رهنما با شرایط مزایای علمی مخصوص بآن فن لازم است، مع ذلك چون کیفیت لزوم آن در مسلک عرفان (خاصه جماعت اهل حق) مربوط بهمان موضوعات عرفی فوق‌الذکر است، گمان نمیرود احتیاج بتوضیح بیشتری داشته باشد.

سؤال ۲ - در فصل نهم صفحه ۵۴ سطر ۱۷ برهان الحق مینویسد: «پیر هم میتواند بطور موقت یا دائم دلیل جهت مریدان تعیین نماید» آیا چنین چیزی ممکن است؟

جواب - البته در بادی امر بعید بنظر میرسد پیر چنین صلاحیتی را بدون مجوز داشته باشد. لیکن اگر قبلاً به تشکیلات یازده خاندان فعلی که بین گروه اهل حق برقرارند توجه شود، جای اشکالی باقی نمی ماند. زیرا با اینکه بموجب بیابس پردیوری بامر حضرت سلطان اسحق جهت پیر و دلیل عموم اهل حق، منصب دائمی پیری به بنیامین و منصب دائمی دلیلی به داود اعطاء شد، سپس از لحاظ ارشاد و دستگیری نسلهای بعدی اهل حق، هفت خاندان (مندرجه در فصل ۱۱ صفحه ۶۷)، و ذریه هفتاد و دو پیر هم بجای داود انتخاب گردیدند. ولی عملاً بعضی از هفت خاندان مزبور، همچنین چهار خاندان دیگر هم (صفحه ۶۹ برهان الحق) که بعد از غیبت حضرت سلطان اسحق دایر شده اند نیز همگی دلیلی دائمی بر مریدان خاندانشان از نسل یاران خود تعیین فرموده اند؛ پس اگر مجوزی از طرف حضرت سلطان نمی داشتند یقین بدانید چنین اقدامی نمی کردند. و راجع به اثبات دلیل موقت هم، البته در جمع سرسپردن (جمع جوز هم گفته میشود) عملاً مشاهده فرموده اند، سید هر خاندانی در وقت انعقاد جمع برای سرسپردن مریدش، اگر از اولاد دائمی دلیل وابسته بآن خاندان حاضر نباشد، کسی را از حاضرین اهل جمع نشین موقتاً تا ختم جمع بوکالت دلیل غائب انتخاب مینماید که

بعد از ختم جمع آن و کیل دلیل بلافاصله با مر پیر از و کالت استعفاء داده منعزل میشود (رجوع شود بفصل ۱۷ برهان الحق)؛ پس یقین بدانید این عمل بدون مجوز نیست.

سؤال ۳ - در فصل نهم صفحه ۵۶ سطر ۳ چنین مینویسد: «قرارد گرفتن کسره زمین بر شاخ گاو و گاو بر ماهی و ماهی بر حجر... رمز و معنائی است قابل تأویل و تفسیر». البته این نکته از نظر طبعیون است نه اهل حق، چون این جماعت پابند و پیرو دستورات سرانجام و یاوبس هستند. در کلام سرانجام هم توضیح و تشریح شده است هیچ تغییر و تبدیل و تفسیری در آن نشاید گنجانید. این کلام فرمایش شیخ امیر میاشد: «کج بازی نین - میدان یاری کج بازی نین - یارم نه یاری ناراضی نین - پای منی و گزاف خود سازی نین - هر کس با چومن منیش منین - آنه سخن دز مرده رنین» ایضاً میفرماید: «صد صلواة و دین پاک پیغمبر - ذذانه دونور بر آورد او بر - ژو دانه دونورها و هواوه - و لیل ونهار مشو و راوه - نیمی لیش کردن و یک سرائی - وستش نه شاخ او گاو و ماهی - سرا بند و گاو گاو بند نه ماهی - ماهی هانه بطن سراهی - سرها نه جامه خشم ارنلر - ماهی ها نه گاو گاو ها نه مخل».

جواب - بلی گرچه در آیات قرآنی صراحتی باین موضوع ندارد، لیکن از احادیث و اخبار اسلامی و روایات بعضی از سایر ادیان اهل کتاب، همچنین تألیفات مرحوم پدرم ضمن چگونگی خلقت عالم اسم گاو و ماهی و حجر آورده شده.

اما بنده نظری بعقاید طبعیون و مسادیون ندارم، بلکه اتکای کلام من به صنع آل کسی است که خالق بر طبیعت و بر تمام طبایع موجودات میباشد، یعنی همگی را بقدرت کامله خود بسوسائلی که

درک آن خارج از قوه فهم مخلوق است تحت قواعد و انتظام تغییر ناپذیری قرار داده است. و از پیش خودم هم تعبیر گاو و ماهی و حجر را بشرط و اقرار و بیابس نکرده‌ام، مگر باستناد بطون خود کلام سرانجام. اینکه فرموده اند کلام حقیقت تعبیر و تفسیر ندارد تا حدی صحیح است نه بطور مطلق. زیرا همانطوریکه آیات قرآن مشتمل است بر مفهومات ظاهر و توجیهاات باطن و محکمات و متشابهات و ناسخ و منسوخ و عام و خاص و قصص و غیره، و جز محکماتش بقیه احتیاج بر تعبیر و تفسیر حتی تأویل دارند، کلام سرانجام اهل حق هم که فی الواقع خلاصه و عصاره‌ای از مفاد قرآن است مانند قرآن فقط محکماتش قابل هیچگونه تعبیر و تفسیر و تأویل نیست، ولی در سایر موارد علاوه بر تعبیر و تفسیر اجازة تأویل هم داده شده است، چنانکه حضرت سلطان حقیقت میفرماید: «حیفن پی استاد پخته و مزیر خام - میرد که خجل مو بلو او کلام - کلام کردن تأویل و انا - ورتر چه خواجام پردش نمانا» یعنی «کلامهای بزرگان حقیقت که استادانی پخته و ورزیده هستند، حیف است سهل انگاری نموده، مانند شاگردانی خام و بی تجربه از آن کلامها استفاده نام نموده». بسدین لحاظ طالبین حق بهرنکته‌ای از کلام متوقف شدند به تأویلی که از آن شده رجوع نمایند. بهمین مناسبت کلمه (تأویل) را تشبیه به پر. ه. درب سرای محل جلوس خواجه یعنی مولای دین شده است. زیرا لازمه ورود بحضور مولی بالارفتن پرده سرسرا است. و از طرفی خوب است معنی لغوی تعبیر و تفسیر و تأویل را توضیح داده شود تا تطبیق موضوع آسان گردد:

اول : لغت (تعبیر) معانی مختلفه دارد ، از جمله بمعنی اعتبار کردن میآید یعنی چیزی را بجای چیز دیگری بمناسبتی و اعتباری قیاس کردن و قرار دادن، مثل تعبیر خواب و غیره که در قرآن (سوره ۱۲ - آیه ۴۳) میفرماید: «يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَفْتُونِ فِي رَسُولِ رَبِّكُمْ إِنَّكُمْ لِكُنْتُمْ بِرُءُوسِ قَوْمِكُمْ أَفْتُونَ»، ایضاً در کتب لغت است: ۱- عَبْرَ الثَّرَاءِ يَا قَعْبِيرَا ۲- عَبْرَ الثَّرَاءِ يَا عَبْرَا ۳- اللَّهُمَّ اجْعَلْنَا مِمَّنْ يَعْبُرُ الدُّنْيَا وَلَا يَعْبُرُهَا.

دوم: لغت (تفسیر) ، قطع نظر از معانی متعدده یکی از معانی آنهم بمعنی کشف و بیان مطالب سر بسته و مبهمه میآید، چنانکه در کتب لغت مینویسد: «التفسير: الْأَمْرُ أَوْضَحَهُ وَجَنَّهُ - أَلْمَغْطِي كَشَفَ عَنْهُ».

سوم: لغت (تاویل)، بمعنی گردانیدن کلام از ظاهر بسوی جهتی که احتمال داشته باشد، و بیان کردن عبارتی بعبارت دیگر که در کتب لغت است: «أَوَّلُهُ إِلَيْهِ قَأْوِيلاً - أَيْ رَجَعَهُ».

باری کلام سرانجام هم در ظاهر مفهوماتی و در باطن معنویاتی دارد. شخص کلام خوان آنکه در کلام خوانی درجهٔ اجتهاد دارد، باید به بطون و معنویات آن توجه داشته باشد نه ظاهر لفظ. پس درجائی که لفظ ظاهر کلام تطبیق با مفهوم موضوع نکند، باید کلید رمز آن را پیدا کرد تا حل معما بعمل آید. و کلید رمز هم همانا تعبیر یا تفسیر یا تاویل مستند بکلام است که حضرت سلطان حقیقت در موارد لزوم اجازه به کلام خوان واجد شرایط داده اند، آنهم بر دو قسم است :

قسم اول: تعبیر و تفسیر و تأویلی است که در خود کلام است
النهاییه در بعضی موارد ضمن همان کلام مورد بحث بیان شده است،
و در بعضی دیگر ضمن کلامهای دیگر باید تجسس نمود.

قسم دوم: مواردی است به استناد مجموع مفاد کلیات کلام
سرانجام باید کلام خوان صلاحیت‌دار استنباط نماید. اینکه قید
جمله (واجد شرایط) و (صلاحیت‌دار) در شأن کلام خوان شده است
لازم بتوضیح میباشد:

اولاً- کلام خوان واجد شرایط کسی است در مرحله شریعت
محمدی مرتبه اجتهاد، و در مرحله طریقت مرتبه ارشاد، و در مرحله
معرفت مرتبه رشاد، و در مرحله حقیقت مرتبه استادی داشته باشد.

ثانیاً- کلام خوان صلاحیت‌دار کسی است با حائز بودن
مراتب یاد شده فوق، از طرف مقام اعلی هم با او اجازه داده شده
باشد.

پس با تفصیلی که معروض گردید تصدیق خواهند فرمود
کلام، قابل تعبیر و تفسیر و تأویل میباشد. مخصوصاً شاهد مثال هم
در همین کلامهای مورد استناد خودتان زیاد است. از جمله اینکه
فرموده‌اید: «آنه سخن دز مرده رنّین»، جمله (مرده رنّین) اگر تعبیر
و تفسیر نشود از مفهوم ظاهری لفظ آن چگونه میتوان پی‌باصل مقصود
برد تا گفته شود: (اشخاصی که برخلاف واقع چیزی را بخود یا
دیگران نسبت دهند مانند مرده‌خوار هستند). در اینخصوص قرآن
میفرماید: «ایحبا حدکم ان یا کل لحم اخیه میتاً». همچنین فرموده‌اند:
«ژو دانه دونور بر آورد او بر» آیا بدون تعبیر و تفسیر چگونه مفهوم

همان آفتاب و ماه از دو نور فهمیده میشود. یا اینکه میفرماید: «نیمی لیش کردن و یک سرائی - ماهی هانه بطن سر الهی»، اگر تأویل نشود چگونه سرای را، بقارهٔ ربع مسکون زمین، و سر الهی را باراده کن فیکون توجیه میگردد. و از این قبیل است اغلب کلامهای حقیقت که اگر بخوایم همگی را تشریح نمایم مثنوی هفتاد من کاغذ شود، العاقل یکفیه الاشاره.

حال راجع به موضوع مانحن فیه؛ گرچه شخص بنده قلیل الفهم هستم و ادعای کلام خوانی هم ندارم ولی توسط کلام خوانهای واقعی و اساتید بزرگ، قضیهٔ گاو و ماهی و حجر قبلاً حل و فصل شده است، و از استنباط مفاد مجموع کلام وارده درشان آنها نتیجهٔ شرط و اقرار و بیابس گرفته شده است (شرط و اقرار و بیابس هم هر یک تفسیری دارد، انشاءالله در جای خود خواهد آمد). ولی اجمالاً این چند کلام را جهت شاهد مطلب بیان میشود^(۱):

- ۱- سلطان میفرماید: «بنیام تو پیر شاهی - رهنمای یاران تو پیر شاهی - بدی چنینان لفظ گواهی - چه لوح و قلم چه گاو تا ماهی - و اقرار میوم خواهی نخواهی - ماروم او بساط ذیل روشنائی».
- ۲- مصطفی داودان فرماید: «گیلیام چه هوا - و حکم خواجام گیلیام چه هوا - چه لوح و قلم تا دارالقنا - هفت طبق زمین هم چرخ سما - چه قطب یقین چه خور و چه ماه - بندن و معجزتای بیهمتا».
- ۳- ایضاً سلطان فرماید «رهنما تانا - میردان ازل پیر شرط رهنما تانا - آسمانم بود زمینم تانا - آب و خاک و آتش جامهٔ جهانان»
- ۴- پیر موسی فرماید «کشان کشانا - ای بنا و بنیاد کشان کشانا - یسار

داود غلام بره دیوانا - آب و خاک و باد و آتش جساما، زرده گل جانا» یعنی حضرت سلطان خطاب به پیر بنیامین میفرماید: «تو پیر پادشاه و رهنمای یاران هستی، به یاران با لفظ شرط گواهی دهید که از لوح و قلم تا گاو و ماهی بنیانش بر اقراری است ضمن وعده ظهور برای روشنی قلوب یاران داده شده. بعبارة اخری، بآن شرط و اقراری که بنام لوح و قلم تا گاو و ماهی گذاشته شده است گواهی دهید». آنگاه در تأیید فرمایش حضرت سلطان مصطفی داودان فرماید: «باذن خالق و خواجای خود فضای لایتناهی را از لوح و قلم تا دارالفنا اجم از هفت طبقه های زمین و آسمان و قطبین یقین گردش خورشید و ماه تماماً سیر کردم همگی متکی و قائم بامر و معجز تای بهمتا دیدم، لاغیر». ایضاً حضرت سلطان راجع بخلقت عالم و آدم فرماید: «ای مردان حق بدانید پیر بنیامین شرط رهنمای شما است و بهمان شرط، تار و پود زمین و آسمان برقرار است که آب و خاک و باد و آتش (چهار عناصر) موجب خلقت ماده و صورت جهانیان می باشد». سپس پیر موسی در تأییدش فرماید: «کشیدن نقشه جهان و بنای بنیاد آن به اقراری که مبنی بر اراده پادشاه لم یزلی و شرط و ایمان پیر ازلی است، از آب و خاک و باد و آتش ماده و صورت جسمانی را، و از مبدأ فیض ربوبی عالم مجردات و ارواح رحمانی را بنام (زرده گل) ایجاد فرمود».

ماحصل آنکه گاو و ماهی و حجر همانا شرط و اقرار بیابس ازلی هستند. مضافاً دلیل حسی ظاهری هم بر این موضوع آن است: تمام جوانب و جوف کره زمین با وسائل ممکنه امروزی مشاهده گردیده، معدلك کره بیضی شکل است، جز بقوه جاذبه هوائی بهیچ چیز قائم و متکی نیست، همیشه با حرکت وضعی بدور خود و حرکت انتقالی بدور خورشید میچرخد.

چسبیده پس از طی مراحل شریعت و طریقت و معرفت آنگاه میتوانند برای نیل به مقام حقیقت، توسط اشخاص ذی صلاحیت سر بسپارند. بنابراین اگر این قبیل اشخاص چسبیده، در ظاهر مراحل سه گانه را طی نمایند و فقط از روی عقیده و ایمان بخواهند سر بسپارند صحیح است یا خیر؟ و به کدام خاندان باید سر بسپارند؟

جسواب - منظور از طی مراحل سه گانه فوق الذکر، ایمان کامل داشتن بآن مراحل است، نه اینکه زمانهای مختلفی صرف وقت برای طی دستورات آن مراحل باشد. فرضاً شخصی مسلمان و اهل قرآن هم نباشد، همینقدر باحکام قرآن در شریعت و سایر مدارجش (از طریقت و معرفت) که در بطن قرآن است ایمان آورد برای سر سپردن کافی است.

راجع باینکه چسبیده به چه خاندانی سر بسپارد دستور اینست: شخص چسبیده اگر توسط یک نفر دیده دار وارد مسلک اهل حق شده است، اگر این شخص چسبیده خاندان بخصوصی در نظر ندارد، سرش را برای خاندان پیر آن دیده دار می سپارند.

اگر باو خواب نما شده است، به خاندانیکه صاحب آن خواب نما کرده سر بسپارد، و اگر نشناخت چه کسی باو خواب نما کرده آنوقت مخنار است به هر خاندانی سر بسپارد.

اگر بوسیله يك سيد اهل حق مطیع شده است، برای خاندان آن سید سر می سپارد.

اگر توسط یک نفر طایفه مطیع شده است، برای خاندان پیر همان طایفه سر می سپارد.

سؤال ۵ - همسری دارم که پدر و مادرش شیعه میباشند، میل دارد سرش برسم حقیقت سپرده شود تکلیف چیست؟ چون ممکن است روزی ازمن طلاق گرفته همسر شخصی غیر اهل حق بشود و از عقیده اش برگردد.

جواب - همسرتان اگر از روی رغبت و بدون اجبار مایل بسر سپردن است بر شما واجب است فوراً بدون فوت وقت اقدام بسر سپردن او بکنید، زیرا از همان تاریخی که اظهار تمایل بسر سپردن بنماید مسئولش شما هستید. با فرض اینکه زمانی هم پیش آید از عقیده اش برگردد، مسئول برگشتن خودش است نه شما.

سؤال ۶ - در برهان الحق فصل نهم صفحه ۵۷ مرقوم شده: «سوم - آنکه، تأییداً لله... به مرحله آخری و مقصد اصلی برسد و اهل حق واقعی گردد». آیا غیر از ائمه که از روز اول و ازل برگزیده بوده اند، سایر پیران طریق و اولیاء و بزرگان دین نیز همانطور برگزیده بوده اند یا اینکه در اثر ریاضت بآن مقام رسیده اند. یعنی آیا هر کسی میتواند با تمرین بآن مقام برسد یا خیر؟

جواب - طبقه انبیاء بالاعم و ائمه اطهار بالاختصاص، نظر به مأموریتی که برای هدایت بشر داشته اند، مقامشان تأییداً لله بوده. لیکن از طبقه اولیاء الله و سایر بزرگان دین، بعضی را بنابر سوابق عالم ذراتی و یا اثرات خلقتی ذاتی، و یا نتیجه مصلحت و حکمت بالغه الهی، نیز تأییداً لله بهم مقامی مقررشان بوده است رسیده اند. و بعضی را هم در نتیجه مجاهدات و تزکیه نفس، بمقامی که استعداد و استحقاق داشته اند رسیده اند. چونکه مقامات عالم اعلی لاتعد و لا تحصی میباشد.

سؤال ۷ - کتاب برهان الحق بویژه فصل نهم آن را با دقت مورد مطالعه قرار دادم ولی نتوانستم کاملاً درک کنم که غرض از خلقت چیست؟

جواب - گرچه این موضوع در کتاب معرفت الروح نیز توضیح شده است، اما اجمالاً آنکه: همانطوریکه لازمه خورشید پخش نور برای روشنائی است، همینطور هم لازمه ذات حق که واجب الوجود میباشد فیاضیت در ایجاد موجودات خواهد بود. بنابراین مخلوق را خلقت فرمود تا بوسیله سیر تکامل بکمال برسند و از فیض فایض-الوجود مستفیض گردند.

سؤال ۸ - در دنباله سؤال قبل، ممکن است بفرمائید که هدف در سیر کمال واحد است یا متعدد؟

جواب - در سیر تکامل هدف یکی است و آن عبارتست از اینکه بعد از طی مراحل تکامل بمقام کمال حقیقت و وصال حق برسد.

سؤال ۹ - از بررسی صفحه ۵۸ و ۵۹ برهان الحق این سؤال برای بنده پیش آمد که آیا جماد و نبات هم دارای روح و سیر کمال هستند؟

جواب - جماد و نبات هم دارای روح بالخصوص خود هستند که اثر حیاتی آنها میباشد، و بموجب همان اثرات است سیر تکامل مراحل بالاتر مینمایند. البته این موضوع در کتاب معرفت الروح بطور تفصیل نوشته شده، انشاءالله مطالعه خواهید فرمود.

سؤال ۱۰ - در دنباله سؤال قبل، این سؤال پیش میآید که اگر جماد و نبات و حیوان دارای روح هستند، آیا ارواح آنها فرد فرد است یا اینکه تا مرحله بشر نرسیده، نمیتواند فرد فرد باشد؟

جواب - تا مرحله بشریت نرسیده نمی تواند فرد فرد باشد. و برای توضیح این موضوع رجوع کنید بکتاب معرفت الروح (صفحه ۹۲ سطر ۱۱) از آنجا که مینویسد: «ثانیاً - حرکت قوس صعودی موجودات، تا آخر».

سؤال ۱۱ - در شاهنامه حقیقت میفرماید: وقتی مشیت و اراده خداوندی تعلق گرفت که بشر را خلق نماید، اول مجسمه آدم اولی را از گل ساخت، سپس به آن مجسمه جان و روح داد، بعد تمام انبای بشر از نسل او بوجود آمدند. ولی از بررسی فصل نهم برهان الحق و گفتارهای دیگر جناب عالی چنین فهمیده میشود که مخلوقات، اول جماد بوده اند، آنگاه در نتیجه سیر کمال، نبات و حیوان و بشر شده اند. کدام نظریه صحیح است؟

جواب - شاهنامه هم همان را فرموده که ما گفته ایم و معنای هیچ تفاوتی در بین نیست. زیرا گل آدم هم از جماد است، سپس با ترکیب چهار عناصر، یعنی خاک و آب و باد و آتش و موالید ثلاثه، یعنی جماد و نبات و حیوان، دارای استخوان و رگ و پی و گوشت و خون و جسم و جان گردید، آنگاه روح انسانی بر او دمید موسوم به آدم اولی شد. البته برای طی هر یک از مراحل جماد و نبات و حیوان نیز مدتها طول کشید تا بقوام رسید. مثلاً چندین هزار سال در حالت قالب

گلی، و چندین هزار سال در مدارج بعدی توقف داشته تا بصورت آدمی درآمده است. بدیهی است همین حکم دربارهٔ اعقاب وی هم جاری است. بنابراین برای هر موجودی طی مراحل سیر تکامل لازم است، که در کرة زمین هم از جماد شروع میشود تا با آخرین مرحله کمال برسد.

سؤال ۱۴ - از مطالعهٔ فصل نهم برهان الحق و جوابیه‌های فوق چنین مستفاد میشود که اثرات موالید ثلاثهٔ جماد و نبات و حیوان پس از تکامل به بشر منتهی میگردد، حال بفرمائید سایر اولاد بشر که از آدم و حوا بوجود آمده‌اند چگونه طی مراحل جماد و نبات و حیوان را مینمایند؟

جواب - با اینکه خداوند متعال قادر است هر چیزی را بهتررتیبی که بخواهد آنآ موجود یا معدوم نماید، لیکن نظر بحکمت بالغه و انتظاماتش، خاصه عدالت گستریش چنین مقرر داشته: تمام گردش کاینات و خلقت مخلوقات (اعم از سیر ادواری و صعودی یا نزولی) تحت قواعد منظم طبیعت بواسطهٔ علت و معلول و سبب و مسبب صورت میگیرد. بدین لحاظ جهت تشکیل جسمیت آدم اوّلی نیز لازم دانسته از ترکیبات مواد خارجی اربعهٔ عنصری و موالید ثلاثه، آنرا بوجود آورد، زیرا تا آن زمان جنس بشر وجود خارجی نداشته. ولی سایر ابنای بشر که بعداً از نسل آدم اوّلی موجود گشته و میگردند دیگر احتیاجی بآن ترکیبات مواد خارجی ندارند، چونکه برای آنان بوسیلهٔ همان انعقاد نطفه که عصارهٔ اثرات مواد مزبوره است انتقال مراتب و طی مراحل ثلاثه بعمل خواهد آمد.

سؤال ۱۳ - آیا در طول سیر کمال، زن و مرد بیکدیگر تبدیل میشوند یا خیر؟
 جواب - این مسأله در کتاب معرفة الروح کاملاً متذکر گردیده، در اینجا نقل مطلب مینماید. از اینکه، تمام مخلوق ذی روح کره زمین، بنا به اقتضای حکمت طبیعی و خلقت ذاتی منقسم به سه قسمت هستند: اول و دوم جنس مذکر و مؤنث (نر و ماده) حقیقی است که در هر قالب و ماهیت و صورتی هرگز تبدیل بیکدیگر نخواهد شد. سوم جنس مخنث است، و آن از اصل ذاتی، دارای قوه و استعداد امکانی بین هر دو جنس میباشد. یعنی امکان دارد بعلت و سبب تحولاتی یا عوارضی در همان قالبی که هست یا سایر قالبهای بعدی هم مذکر یا مؤنث حقیقی شود و یا مؤبداً بهمان حالت خنثائی باقی بماند. کما اینکه کراراً دیده شده، مردانی یا زنانی پس از مدتی تغییر جنسیت داده‌اند.

سؤال ۱۴ - در فصل نهم برهان الحق صفحه ۵۹ مرقوم فرموده‌اید: «لیکن در قوه هر شیئی منتهی درجه شدت و ضعف هست که بنا بر گردش طبیعت و سیر کمال، مندرجاً از قوه بفعل خواهد رسید... و همه موجودات بالاخره به فیض کمال از طرف فیاض لایزال مستفیض و از عدالت حق برخوردار خواهند شد»، آیا قرآن هم به سیر کمال اشاره دارد یا خیر؟

جواب - راجع به سیر کمال، آیات زیادی در قرآن مجید هست. یعنی در هر موردی که حکایت از رجوع مخلوق بسوی خدا است و یا از معاد و آخرت اسم میبرد، منظورش همان آخرین مرحله سیر

کمال خواهد بود. من جمله این آیه است: «فَأْتُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» یعنی «ما از خدائیم و مائیم بسوی او باز گردندگان» (سوره ۲- آیه ۱۵۶). همچنین در سایر کتب مذهبی هم موضوع سیر کمال را بنام قیامت، روز رستاخیز، معاد، حشر، نشر اسم برده شده.

سؤال ۱۵ - مستد ردیف ۲۲ مربوط به فصل نهم برهان الحق اشاره به خلقت عالم و آدم دارد و قرآن خلقت ماخلق را در شش روز بیان فرموده، آیا در مورد این شش روز بین سوره فصلت و سایر سوره قرآن اختلافی هست یا خیر؟

جواب - خیر اختلافی نیست. راجع به خلقت ماخلق در شش روز آیاتی که ذکر کرده‌اید علاوه بر آنها، آیات دیگر هم در سوره قرآنی و سایر کتب آسمانی هست که فهرست موارد لزوم آنها ذیلاً یادداشت کرده‌ام تا مورد استفاده قرار گیرد. مفاداً آنکه در همه جا صراحت دارد از اینکه آسمان و زمین و آنچه فیما بین آنها است مجموعاً بشش روز خلقت گردیده، سپس در سوره فصلت بذکر تفصیلی خلقت بعضی موجودات در بعضی از اوقات آن شش روز اشاره شده است. مثلاً بعضی اوقات از دو روز همین شش‌روز برای خلقت زمین و کوه‌های فراز آن، و بعضی اوقات از چهار روز همین شش‌روز برای ارزاق، و بعضی اوقات از همین شش‌روز برای خلقت آسمانها اختصاص یافته، و سایر اوقات در شش‌روز هم صرف خلقت سایر کائنات و موجودات شده است. بعبارة آخری من حیث المجموع شش‌روز است

و بس. حتی در سوره ۷۹ (النّازعات) آیه ۳۰ میفرماید: «وَالْأَرْضَ بَعْدَ ذَلِكَ دَحِيهَا» یعنی «و زمین را از آن پس گسترانیدش» از مفهوم این آیه در بادی امر بذهن متبادر میشود که بعد از خلقت کائنات و انقضای شش‌روز، زمین را گسترانیده است، و حال اینکه اینطور نیست. مقصود اینست، پس از صرف بعضی اوقات در دوروز برای خلقت زمین، در اوقات بعدی از همان دو روز آنرا گسترانید. این نکته هم ناگفته نماند که مراد از شش‌روز شش‌شبهانه روز است، چون از باب تغلیب شب را هم جزء روز نامیده میشود، چنانکه در عرف عام هم وقتی گفته شد مثلاً سه‌روز یعنی سه‌شبهانه روز.

پس بنا بر مراتب فوق اختلافی در شش‌روز نیست، کما اینکه در کلام حقیقت هم اشاره به همین شش‌روز با ذکر تقسیمات ماخلاق در ظرف شش‌روز دارد. همچنین آیات باب اول و دوم کتاب اول توراۃ مسمّی به سفر پیدایش نیز مؤید این موضوع است. مضافاً آیات دیگری از مجموع کتب مقدسه توراۃ و انجیل و غیره در اینخصوص مذکور گردیده.

توضیح آنکه اگر شمارش آیات قرآن در اینجا با بعضی از چاپهای مختلف قرآن اختلاف داشته باشد، خود آیات منات اعتبار است، زیرا بین علمای تفسیر از جهت شمارش آیات اختلاف نظر هست و آن آیات^(۱) منظوره اینست:

(سوره ۲- آیه ۲۹) - (سوره ۳- آیه ۱۹۰) - (سوره ۷- آیه ۵۴)

۱- شمارش آیات طبق قرآنی است بخط طاهر خوشنویس که بتاریخ جمادی الثانی ۱۳۷۷ هجری قمری توسط کتابفروشی علمیه اسلامیة در تهران بچاپ رسیده است.

- (سوره ۱۱ - آیه ۷) - (سوره ۱۳ - آیه ۲ و ۳) - (سوره ۲۱ - آیه ۳۰ و
 ۳۱ و ۳۲ و ۳۳) - (سوره ۲۲ - آیه ۵) - (سوره ۲۹ - آیه ۱۹ و ۲۰ و ۲۴)
 - (سوره ۳۱ - آیه ۱۰) - (سوره ۳۲ - آیه ۴) - (سوره ۴۰ - آیه ۵۷) -
 - (سوره ۴۱ - آیه ۹ و ۱۰ و ۱۱ و ۱۲) - (سوره ۴۶ - آیه ۳) - (سوره ۵۰
 - آیه ۳۸) - (سوره ۵۴ - آیه ۴۹ و ۵۰) - (سوره ۵۷ - آیه ۴) - (سوره ۶۵
 - آیه ۱۲) - (سوره ۷۷ - آیه ۲۵ و ۲۶ و ۲۷) - (سوره ۷۸ - آیه ۶ و ۷ و ۸)
 - (سوره ۷۹ - آیه ۲۷ و ۲۸ و ۲۹ و ۳۰ و ۳۲).

سؤالات مربوط به فصل دهم

«سر سپردن»

خلاصه سؤالات

- ۱- پادشاه، پیر، دلیل، مرشد، استاد.
- ۲- ایراد به شدت وسکه محمدی.
- ۳- اهل حق چکیده‌ای که یقین به سرسپرده شدن خود ندارد.
- ۴- منظور از پاینداز چیست؟
- ۵- منظور از شد مخفی چیست؟

مشروح سؤالات و جوابها :

سؤال ۱ - در فصل دهم اشاره به پادشاه و پیر و دلیل دارد، ولی ذکری از مرشد و استاد نیامده است. لطفاً مراتب هر یک از پادشاه و پیر و دلیل و مرشد و استاد را از نظر اهل حق مرقوم فرمائید.

جواب - پادشاه مقام خداوندی است. از همه بالاتر است. چنانکه در اول قرآن سوره حمد میفرماید: «الله يوم الدين» یعنی پادشاه روز جزا. همچنین در چندین جای دیگر قرآن خدا را بنام مالك و ملك یعنی پادشاه نامیده شده، ولی با اصطلاح اهل حق پادشاه را حضرت سلطان حقیقت و سایر اشخاصی که در مرتبه و مقام او هستند می‌نامند.

البته پادشاه خواندن این اشخاص هم بدین مناسبت است؛ اهل حق آنان را مظهر و جلوه گاه ذات خدا میدانند، یعنی آینه خدا نما هستند.

بعد از پادشاه مقام پیر است، یعنی پیر بنیامین و جانشینان او.

بعد از پیر مقام دلیل است، یعنی داود و جانشینان او.

بعد از دلیل مقام مرشد است، یعنی دیده داران.

بعد از مرشد مقام استاد (بطور مضاف) است، یعنی پیشوایان و کلام خوانان و لاقمی، استاد کلمه ایست اعتباری که بدو صورت استعمال میشود: صورت اول بطور مضاف بر کلمه دیگر؛ یعنی هر کسی در فنی مهارت کافی پیدا کرد استاد در آن فن نامیده میشود، مانند استاد کلام خوان، استاد طنبور، استاد نقاشی، استاد ادبیات و غیره. صورت دوم، استاد بطور مطلق و بدون مضاف بر کلمه دیگر اگر گفته شد، از همه بالاتر است و منظور علی (ع) میباشد و کسانی که در عرض ایشان هستند.

بنابراین مراتب فوق، قطع نظر از اصطلاحات اهل حق، بطور کلی مقامات پادشاه و پیر و دلیل و مرشد و استاد هر یک بترتیبی که ذکر شد، اولی مقدم و بالاتر بر دومی است بدین توضیح: از همه بالاتر پادشاه و از همه پائین تر استاد (بطور مضاف) است. زیرا چنین استادی فقط آموزنده میباشد و علم دیانت را بر شنونده یسار میدهد، خواه بر شنونده مؤثر واقع شود یا خیر. ولی مرشد همان علم دیانت را بر شنونده با اثری که در کلام او هست مؤثر میدارد. بعبارة آخری شنونده را رشد و نمو معنوی داده و قلب ماهیت کرده، از جهل هوی و هوس نفسانی رها ساخته، برای طی طریق حقیقت آماده اش مینماید.

پس بین مرشد و استاد (بطور مضاف)، عموم خصوص مطلق وجود دارد، یعنی هر مرشدی استاد هم هست، ولی هر استاد ممکن است مرشد نباشد.

بالتر از مقام مرشد مقام دلیل است. زیرا وقتی مرشد کسی را ارشاد کرد و آماده برای طی مراحل سلوک نمود، آنوقت تحویل دلیل داده میشود که دلیل برای آن شخص، رهنما و دستگیر و یاور میشود تا به حدی که مراحل لازمه را بانتهای رسانیده، تحویل پیر شود. پس هر دلیل مرشد و استاد بمعنی اعم هم هست، ولی ممکن است هر مرشد و استادی دلیل نباشند.

اما پیر که از دلیل هم مقامش بالاتر است فقط شخص هدایت شده را به پادشاه میرساند، یعنی به حق ملحق مینماید و معنی حقیقت را باو میفهماند تا از کرم پادشاه نشأ حقیقت بهوی چشانده شود.

سؤال ۳ - بطوریکه اطلاع دارید بیابس حقیقی و سر دادن از عهد و میثاق ازلی در میان دُر با یاران هفتن برقرار گردیده و در دوره سلطان هم تجدید شده. حضرت آقا، حال یابوس ازلی کجا و دوره پیغمبر کجا که در فصل دهم برهان الحق مرقوم داشته اید دستمال سفید یاد شده و سکه محمدی بایستی در مراسم جوز باشد؟

جواب - راجع بسر سپردن که ایراد شده: «بیابس ازلی کجادوره پیغمبر کجا... الخ»:

البته اگر توجه بقضیه بیابس در فصل هفتم (صفحه ۴۳ سطر ۸) کتاب برهان الحق فرموده باشند این ایراد مرتفع است. زیرا بیابس

اول را عالم ذر بنام بیابس خاوندگاری و سایر بیابس‌ها تا دوره پردیوری ذکر گردیده است. مسلم است هر جائی بیابس باشد سر-سپردن هست و لازم و ملزوم یکدیگرند «چونکه صد آمد نود هم پیش ما است».

وراجع به دستمال و سکه پای جوز هم در برهان الحق فلسفه آن باستناد آیات قرآنی ذکر گردیده. بعلاوه منظور از تألیف برهان الحق این بوده، عقاید و آداب و رسوم مختلفه بین اهل حق را بدون اظهار نظر بر صحت و سقم آنها نوشته شود، تا هر گروهی بهر یک از آن دستورات معتقد هستند و عمل مینمایند آگاه باشند، آنوقت قضاوتشان با حضرت سلطان است، زیرا وظیفه بنده بیش از این نبود و نیست.

سؤال ۳ - در ابتدای فصل دهم برهان الحق میفرماید: «هر فردی از افراد اهل حق... مکلف است سرسپارد و الا اهل حق بشمار نمیآید». حال اهل حق چکیده‌ای مشکوک است که آیا در طفولیت سرش سپرده شده یا خیر و بهر کس هم مراجعه میکند اطلاع صحیحی بدست نمی آورد، تکلیفش چیست؟ و در صورت سرسپردن مجدد آیا بخاندان پیر آبا اجدادش باید سرسپارد یا بخاندان دیگر؟

جواب - کسی که مشکوک است بر اینکه آبا سرش سپرده شده یا خیر باید احتیاط کند، یعنی تشریفات جوز سر را کاملاً فراهم نماید، و در وقت دعای جوز باید خودش یا وکیلش بحضور جم بگوید: «ای صاحب جمع اگر سرم (یا سر موکلم) قبلاً سپرده شده است این

جوز پابند از آن جوز باشد، و الا بجای جوز سرسپردن حساب بفرمایند»
سید پیر هم با جمع نشین آمین بگویند، سپس برای همان خاندانی که
پیر آبا اجدادش میباشد سرش بسپارند، صحیح است.

سؤال ۴ - در جواب سؤال قبل مرقوم فرموده بودید: « این جوز پابند از آن
جوز باشد» معنی پابند از چیست؟ و آیا تشریفات مجدد جوز شامل خلعت
هم میشود یا همان جوز تنها کافی است؟

جواب - معنی (پابند از) خدماتی است که اشخاص ضمن استقبال
به تشریف فرمائی شخص بزرگی انجام میدهند. مثلاً در جلو پای او
گاو و گوسفند ذبح می کنند و امثالهم. و در این مقام هم که آداب
جوز اجراء میگردد، اگر جوز سرش قبلاً سپرده شده باشد،
جوز و نذوراتی که مجدداً مصرف میشود حکم پابند از خواهد
داشت، زیرا هدیه پیشکشی در مقابل جلب رضایت صاحبکرم
است.

و نیز منظور از تشریفات جوز هم، تمام نذورات جوز از قبیل
خدمت و نیاز پای جوز و دستمال و غیره میباشد.

سؤال ۵ - در فصل دهم برهان الحق، صفحه ۶۲ سطر ۵ مینویسد: «شد مخفی
منزل اول بود... الخ»، منظور از شد مخفی چیست؟

جواب - شد در لغت عربی معانی مختلفی دارد و در اینجا بمعنی
انعقاد و استواری می آید. چون باصطلاح عرفا که اهل حق هم از آن
جمله است، بستن عهد و پیمان را بوسیله جوز و دستمال انجام

میدهند. آن دستمال را بجای گره دادن رشته ایمان بمبدأ حقیقت، اسمش «شد» گذاشته‌اند، و مخفی هم بمعنی پوشیده و پنهان است. مقصود از شد مخفی یعنی آن رشته پیمان باطنی که در نظر ظاهرین سر آن پوشیده است.

سؤالات مربوط به فصل یازدهم «تشکیل خاندانهای حقیقت»

خلاصه سؤالات :

- ۱ - آیا سادات اهل حق از نسل پینمبر (ص) و علی (ع) هستند؟
- ۲ - ایراد به سیادت سادات خاندانهای حقیقت.
- ۳ - در زمان سلطان جماعت اهل حق به چه کسی سر می سپردند؟
- ۴ - فرق بین عددشماری خاندانها و طبقه بندی غلامان سلطان.
- ۵ - صاحب شرط کیست؟
- ۶ - آیا قش چی اغلی مترجم کلام سرانجام به ترکی است؟
- ۷ - تردید در وجود خاندان بابا یادگار.
- ۸ - اولاد داشتن سید خاموش.
- ۹ - ایراد بر خروس نهی کردن ذوالنور.
- ۱۰ - خورشید برگرداندن شاه و یسقلی و شق القمر حضرت محمد (ص).
- ۱۱ - راجع به مهر شاه و یسقلی و قرآن زرده.
- ۱۲ - پیر و دلیل اولاد دستمور.
- ۱۳ - پیر طایفه مکری و طریقه سر سپردن آنها.
- ۱۴ - نام دلیل خاندانهای حقیقت.
- ۱۵ - خاندان آتش بگک و کلام سرانجام.
- ۱۶ - خاندان آتش بگک و ارکان اهل حق.
- ۱۷ - خاندان آتش بگک و سه روزه یاری.
- ۱۸ - طایفه آتش بگی و مشروبات الکلی.

- ۱۹- مسند نشینان فعلی خاندان آتش بگگ.
 ۲۰- تکبیر ندادن خاندانهای آتش بگگ و شاه حیاس.

مشروح سؤالات و جوابها :

سؤال ۱ - آیا سادات فرقه اهل حق مانند سادات سایر مسلمین، اولاد پیغمبر (ص) و علی (ع) هستند یا اولاد خاندانهای مندرجه در فصل یازدهم برهان الحق؟

جواب - سادات اهل حق همانطوریکه در کتاب برهان الحق مندرج است، اولاد و جانشین خاندانها میباشند که سیادت آن خاندانها هم (قطع نظر از سیادت نسبی) شئون سیادت حسبی دارند که مرتبط بحضرت سلطان اسحق است.

سؤال ۲ - شبهه: اگر منظور از سیادت سادات مندرجه در فصل یازدهم کتاب مستطاب برهان الحق، سیادت مصطلح باشد موکول به نسب است و اگر منظور بمعنی لغوی سیادت باشد حجتی برای ما ندارد مانند اینکه بابا یادگار اولاد نداشته و خیال و وصال را از بین یارانش بجانشینی خود انتخاب کرده است.

جواب - سادات اهل حق اعم از صاحبان یازده خاندان و اولاد آنان، یا جانشینان بعضی از ایشان (مانند خیال و وصال)، علاوه بر اینکه همگی دارای جنبه سیادت حسبی بمعنی لغوی بوده اند، از جنبه سیادت نسبی^(۱) هم ایرادی نداشته اند. بنابراین بهر تقدیر تصور شود

۱- سیادت نسبی از پدر منتقل میگردد، نه از مادر.

اشکالی متصور نیست.

سؤال ۳ - در زمان حضرت سلطان و قبل از تشکیل خاندانهای هفتوانه، مندرجه در فصل یازدهم برهان الحق، جماعت اهل حق به چه اشخاصی سر می-سپردند؟

جواب - در زمان حضرت سلطان عموم اهل حق به پیر بنیامین سر می سپردند، دلیلشان هم داود بود. وبعد از رحلت بنیامین و داود آنگاه بامر سلطان، عالی قلندر با پنج تن از هفتوانه همچنین سایر خاندانها، بوکالت بنیامین، و اولاد هفتاد و دو پیر بوکالت داود تعیین گردیدند، که شرح تفصیلی این موضوع در کتاب برهان الحق فصل یازدهم (از صفحه ۶۵ لغایت ۷۵) مندرج است. در صورت لزوم میتوانید بکتاب مزبور مراجعه فرمائید.

سؤال ۴ - در کلام، هفتن و هفتوانه را بمنزله ذات وصفات میدانند، اما حضرت تالی در فصل یازدهم برهان الحق نام شاه ابراهیم و سیدخاموش را که از هفتن هستند جزء خاندانهای هفتوانه ذکر فرموده اید؟

جواب - مقدمه^۲ باید دانست فرق است بین طبقه بندی مقام مردان و غلامان، و عدد شماری خاندان، بدین تفصیل:

الف - طبقه بندی آن است که در فصل هفتم (از صفحه ۴۵ تا آخر صفحه ۴۷) باران دوره حضرت سلطان را به دوازده طبقه مرتب شده است، که طبقه اول هفتن است مافوق برهمه و ازهمه مقدم تر میباشند. طبقه دوازدهم بی و ن هزار غلام است مادون برهمه و ازهمه مؤخرتر

خواهند بود، و قس علیهذا سایر طبقات بطریق الاقدم فالاقدم. بنا بر این هفتن و هفتوانه چنانکه فرموده اید بمنزله ذات و صفات هستند، بهمین مناسبت از تعبیر لغت (وان) صفحه ۴۵ سطر ۸ باین نکته اشاره شده است.

ب - عدد شماری خاندان آن است که در فصل ۱۱ (صفحه ۶۵ تا ۷۵) علت تشکیل و وظیفه آن خاندانها توضیح شده است. در این صورت هیچگونه ارتباطی بین طبقه بندی مقامات یاران، و عدد شماری تشکیل خاندانها وجود ندارد. روی همین اصل وقتی گفته میشود خاندانهای هفتوانه، نه مقصود از هفتوانه آن هفت نفر از سید محمد تا شیخ حبیب شه می باشد، بلکه مراد هفت خاندانی است که در عصر حضرت سلطان اسحق بامر ایشان دایر شده است؛ و برای تشخیص آن هفت خاندان با خاندانهای که بنام شاه مهمان بعد از دوران حضرت سلطان تأسیس شده اند، هفتوانه می نامند؛ اعم از اینکه در هر خاندان بر حسب گردش مظهرات اشخاصی از هفتن یا هفتوانه یا سایر غلامان ظاهر شوند. بعبارة اخری خاندان خانه ای می باشد برای محل بروز و ظهور ذات، و از جهة خاندان بودن فرقی با هم ندارند. مثلاً خاندان بابا یادگار که خود بابا یادگار از هفتن است و خاندان میر و سید مصفا که خودشان از هفتوانه هستند، لیکن از لحاظ عدد شماری خاندان بی تفاوت هستند. همچنین از حیث گردش مظهرات، مثلاً سید محمد و سید ابوالوفا هر دو از هفتوانه هستند، ولی در خاندان آنان شاه ابراهیم و سید خاموش و سید فرضی که از هفتن هستند ظاهر شده اند.

پس با بیان این مقدمه معلوم شد طبقه‌بندی یاران غیر از عدد شماری خاندان است. در کتاب برهان‌الحق هم سید خاموش را جزء هفتوانه بشمار نیامده، کما اینکه در صفحه ۷۴ سطر ۳ مینویسد «ولسی از حیث خاندان همانا خاندان سید خاموش جزء هفتوانه محسوب است» نه خود سید خاموش.

سؤال ۵ - آیا خاندانهای مندرجه در فصل یازدهم برهان‌الحق همگی صاحب شرط هستند؟

جواب - صاحب شرط ذات حق تعالی است و آن را به پیر بنیامین سپرده است. خاندانها هم بامر سلطان و به نیابت بنیامین محل جلوه شرط هستند.

سؤال ۶ - در فصل یازدهم صفحه ۶۷ برهان‌الحق یاد آور شده که حضرت قش‌چی اغلی مترجم کلامهای کردی به ترکی است، در صورتیکه در ترکستان طبق تحقیق ۲۴ گوینده داشته و قش‌چی اغلی استاد گویندگان بوده، در این خصوص چه میفرمائید؟

جواب - حضرت قش‌چی اغلی مظهر پیر بنیامین، و پیر بنیامین هم مجری اوامر سلطان است. بنابراین اگر ایشان مترجم کلام حضرت سلطان خوانده شود، توصیف او است نه تنزل مقام او، زیرا چه کسی مقدم‌تر از پیر بنیامین برای ترجمه کلام حضرت سلطان خواهید یافت.

ضمناً باید دانسته شود فرق است بین مترجم و مفسر و گوینده،
بدین تفصیل:

۱- مترجم آن است اصل کلام را بدون کم و زیاد از زبانی بزبانی ترجمه نماید.

۲- مفسر آن است نکاتی که مبهم و پوشیده بنظر آید کشف کرده توضیح دهد.

۳- گوینده آن است موضوعی را بانظم یا نثر انشاء فرماید. بنابراین نسبت بهر موضوعی که منصوص آن سندیت داشته باشد (مانند دستورات اوامر و نواهی احکام دینی) باید عین مفهوم و منطوق نص صریح اصل موضوع را، یا ترجمه تحت اللفظی آن، مورد استفاده قرار داد. و هر موضوعی که بدون نص و مبهم است، تفسیر در آن مدخلیت دارد. در سایر موارد اعم از امور دینی و دنیوی برای پیشرفت مقاصد و توسعه فکر و تعلیم و تعلم، گویندگی مؤثر خواهد بود.

حال راجع به بحث مانحن فیه: عموم مردان حق و باطن داران گوینده خواهند بود (مانند یاران دوره حضرت سلطان و سایر ادوار قبل و بعد آن) ولی ممکن است گویندگان مترجم یا مفسر نباشند. پس حضرت قش چی هر سه منصب را داشته، چنانکه از مجموع کلام هایش استنباط میشود. اینکه در برهان الحق فقط بعنوان مترجم اسم برده شده از لحاظ ترجمه کلام سرانجام حضرت سلطان است، تا اگر یکی از اهل گوران و غیره کلام سرانجام را بگردی شنیده است، چنانچه مفاد همان کلام را بترکی از کلام حضرت قش چی اقلی شنید تصور نماید غیر از کلام سرانجام میباشد و انکار نماید. بعبارة آخری مقصود این بوده بین اهل حق ترك و كرد از این جهت هم اختلاف

دیگری بر سایر اختلافات اضافه نشود. و الا اثبات شیء نفی ماعدا نمی کند، یعنی مترجم بودن با گویندگی مانعة الجمع نیست. و بهمین لحاظ خود حضرت قش چی اغلی میفرماید: «کلام قدیم وارگوران ایچنده - ایندی تر کستانه جارایلرم من».

سؤال ۷ - بعضی گویند بابا یادگار از خاندانهای اهل حق نبوده و درخاندان اهل حق اسمی ندارد؟

جواب - طبق کلام سرانجام، حضرت بابا یادگار در ردیف هفتن و خاندانش هم از یازده خاندان اهل حق است.

سؤال ۸ - آیا سید خاموش مندرجه در فصل یازدهم برهان الحق، اولاد داشته یاخیر؟

جواب - سید خاموش دارای اولاد بوده، از جمله سید جوزی و سید فرضی. و اولادان سید فرضی نسل بعد از نسل تا کنون از نسل سید خاموش هستند.

سؤال ۹ - در فصل یازدهم برهان الحق اشاره فرموده اند، ذوالنور اهل کشف و کرامت بوده و خروس را زنده کرده که برای قوم او خروس حرام است. اگر از جنبه سماعی بودن و ادعائی بودن قضیه صرف نظر کنیم، چرا خروس حرام گردیده؟ آیا خلاف منطوق قرآن نیست «لم تحرمون ما احل الله»؟ و چرا حرام بر قوموی مگر اهل حق باشد؟ حدیث (حلال محمد حلال الی یوم القیمة و حرامه حرام الی یوم القیمة) از روایات متواتره و مشهور خاصه و عامه است.

جواب - در کتاب برهان الحق فقط مینویسد: «و نیز ذوالنور بنا بر پیش آمدی خوردن گوشت خروس را بر سادات آن خاندان مؤبداً نهی فرموده است». بنابراین اشکالی متصور نیست تا ایجاد شبهه نماید زیرا:

اولاً - اسمی از زنده شدن خروس برده نشده تا جنبهٔ سماعی یا ادعائی بخود گیرد فقط مینویسد «بنا بر پیش آمدی».

ثانیاً - خوردن گوشت خروس را منحصرأ بر سادات اولاد آن خاندان نهی شده است نه بر مریدانش یا سایر جماعت اهل حق.

ثالثاً - نگفته است (حرام است) تا مشمول خلاف منطوق آیه استنادیه «لَمْ تَحَرِّمْ مَا أَهْلَ اللَّهُ لَكَ... الْآیَه»^(۱) گردد بلکه بکلمه (نهی) تأکید شده است. چونکه مطابق قواعد اصولی، فرق است بین اینکه کسی حلالی را بصیغه امری انشائی مولوی مطلقاً حرام نماید، یا بنا بر پیش آمدی چیزی را بطریق ارشادی بخود یا دیگری نهی کند (مانند نهی طبیب از خوردن غذائی بر مریض و امثالهم). پس قضیه نهی از خوردن گوشت خروس سادات ذوالنوری مخالف حکم شرعی نیست تا مخالف حلال و حرام حدیث (حلال محمد حلال الی یوم القیمة الخ) باشد و اهل حق هم در عقاید اصولی عموماً متفقند اختلافی ندارند.

سؤال ۱۰ - در فصل یازدهم برهان الحق اشاره به حضرت شاه و یسقلی دارد. گویند همانطور که حضرت محمد (ص) شق القمر نمود ایشان هم آفتاب

را برگرداند. لطفاً بفرمائید اینگونه کرامات چه نوع واقعیاتی دارند؟

جواب - شق القمر حضرت رسول (ص) و خورشید برگرداندن شاه ویسقلی و امثالهم، نه اینست قمر که خودش يك كره مستقلی است منشق شده باشد و یا خورشید سیر ادوار فلکی خود را تغییر داده باشد، فقط واقعیت آن قضایا یکنوع کشف و کرامات است در عالم اشراق و مشاهدات معنوی و رؤیای باطنی برای یاران خاص در زمان و مکان خاص بظهور رسیده است، تا آن یاران از مرتبه ایمان بمرتبه اطمینان برسند.

سؤال ۹۱ - ممکن است بفرمائید روی مهر شاه ویسقلی چه نوشته و بدست چه کسی رسیده و حالا کجا است؟ موضوع قرآن زرده چیست؟ قبالة ناش حورین چه فلسفه‌ای دارد؟

جواب - آن مهر، اسم شاه ویسقلی در يك طرفش و اسم شاه ایاز در طرف دیگرش حکاکی شده. البته حکاک اسمها منجزاً معلوم نیست ولی احتمال میرود شاه ویسقلی و شاه ایاز هر يك اسم خود را در آن مهر حکاکی کرده باشند. و آن، نشانه برای دستور بوده از شاه ویسقلی، طبق نشانی که داده شد، بشاه ایاز رسید. از شاه ایاز بالنتیجه منتقل بخانواده شاه حیاس شد. چنین شهرت دارد، فعلاً در خاندان شاه حیاس نزد مسندنشین‌های آن خاندان نگهداری میشود. ستونی هم که آن مهر شاه ویسقلی زیر آن گذاشته بوده، ستون خانه دستور در منطقه شاهو قریه درزیان بوده، البته فعلاً آثاری از آن ستون و خانه باقی نیست.

قرآن زرده هم در کلام عمومی منعکس نیست و اختصاص بخانواده آتش بگگ دارد، اگر مَهْری هم براو باشد مربوط بهمان خانواده است ارتباطی بجریان مسلکی وارکان اهل حق پیدا نمیکند، ازاینرو مورد بحث نمی باشد.

مُرَاد از قبالة تاش حورین همان شرط و بیعت و عهد و اقرار بیابس حقیقت است که معروف به قبالة تاش حورین شد. یعنی همانطور که ساج نار محل بیابس بوده، تاش حورین هم محل و مکان قبالة تاش حورین است؛ تاش یعنی کوه سخت و تراشیده بدون راه، حورین هم محل و مکان ملائکه و حوری ها است.

سؤال ۱۲ - در فصل یازدهم برهان الحق پیر و دلیل خاندان شاه حیاس معین شده است، آیا پیر و دلیل اولاد دستهور هم، خاندان شاه حیاس است؟

جواب - چون خود دستهور از اصل (پیر قنبر شاهوی) است که از هفتاد و دو پیر بوده است، و بعداً ذات بنیامین براو مهمان گردیده، بنابراین طبق بیابس پردیوری پیرش (بنیامین) و دلیلش (داود) بوده. اما اولادان دستهور که در زمان شاه حیاس بوجود آمده اند، سرسپرده خاندان شاه حیاس گشته اند.

سؤال ۱۳ - ما که طایفه مگری هستیم، آیا پیرمان میرهندو است یا دستهور، و چگونه باید سرسپاریم؟ و علت نهی ازدواج طایفه مگری با اولاد میرهندو به چه دلیل است؟

جواب - پیر طایفه مگری دستهور است و میرهندو سرانه خور

میباشد؛ شاه حیاس سرانه پیری و دلیلی طایفه مگری را در مقابل خدمتی که میرهندو به دستور کرده بود باو بخشید. و میرهند و هم سرانه پیری و دلیلی مورد بخشش را میان اولادان خود تقسیم نمود، و تا زمان حضرت آقا سید اسمعیل جان هم که اولاد میرهندو دلیلانه بگیر و پیرانه بگیر، هر دو طبقه داشته اند، بهمان ترتیب قسمت می شد. اما در آن زمان که اولاد دلیلانه بگیر میرهندو قطع نسل میشود بفتوای حضرت آقا سید اسمعیل جان، آقا سید یوسف که از اولاد آقا سوایار است دلیلانه بگیر میشود. چونکه دلیلان اصلی طایفه مگری همان اولاد آقا سوایار میباشد. بدین توضیح که در زمان شاه حیاس، پیر همگی طایفهای شاه حیاسی دستور، و دلیل بابا گلاب بوده. آنگاه بعلمتی که در شاهنامه حقیقت اشاره دارد، بابا گلاب منصب دلیلی خود را به اولاد دستور تفویض مینماید. روی این اصل، آقا خدایار و آقا سوایار پسران دستور، بامر شاه حیاس جانشین پیر و دلیل میشوند. یعنی آقا خدایار پیر طایفها و دلیل خانه شاه حیاس، و آقا سوایار پیر خانه شاه حیاس و دلیل طایفها میشود. از این لحاظ طایفه مگری هم وقتی که از اولاد میرهندو، اولاد دلیلانه بگیر قطع نسل میگردد، مجدداً سرانه دلیلی را بفتوای آقا سید اسمعیل جان با اولاد دلیل اصلی میدهند.

بنابراین طایفه مگری در وقت سرسپردن طریقه اش اینست: پادشاه سلطان، پیر بنیامین، دلیل داود، آنگاه و کیل سلطان شاه حیاس، و وکیل بنیامین دستور، و وکیل داود بابا گلاب، و وکیل بابا گلاب آقا سوایار پسر دستور، و سرانه خور میرهندو.

علت نهی ازدواج طایفه مکرری با اولاد میرهندو باین دلیل است: وقتی سرانه پیری به میرهندو بخشیده شد، در حکم پیر برای اخذ سرانه بشمار آمد. از اینرو عقد ازدواج بین اولاد او و طایفه مکرری سرسپرده به دستهور ممنوع گشت (نه عموم ایل مکرری).

سؤال ۱۴ - لطفاً نام دلیل خاندانهای حقیقت را مرقوم فرمائید.

جواب - دلیل خاندان شاه ابراهیم، شیخ جنید - دلیل خاندان عالی قلندر، دلیل حسین - دلیل خاندان بابا یادگار، دده ایمانی - دلیل خاندان سید خاموش، یوسف شاه - دلیل خاندانهای میرسور و سید مصفا و حاجی بابوعیسی و بابا حیدر، هفتاد و دو پیر است که اسم سرحلقه آنها پیرستم میباشد. دلیل خاندان ذوالنور، سیدحیات یا کاسلیم است. دلیل خاندان آتش بگ، عبدال بگ - دلیل خاندان شاه حیاس، بابا گلاب است.

سؤال ۱۵ - شهرت دارد که سرانجام حضرت سلطان یک جلد و آنهم در خاندان آتش بگ (مندرجه در فصل یازدهم) میباشد، و سایر خاندانها آن سرانجام را ندارند. نظریه جنابعالی در اینمورد چیست؟

جواب - گرچه در خاندان حضرت آتش بگ کلام سرانجام موجود است ولی نسخه منحصر بفرد نیست، زیرا نزد سایر خاندانها و کلام خوانهای اهل حق از آن کلام بسیار دیده شده است. اینکه عرض کردم (بسیار دیده شده است) بی ربط نیست، چونکه نسخه کامل آن سرانجام خاندان آتش بگ را حضرت آقای عبدالعظیم

میرزا طاب‌الثرای، جد حضرت آقای آقامنصور میرزا، بمرحوم پدرم مرحمت فرموده است که نزد بنده موجود میباشد. همچنین از سایر خاندانها و کلام خوانهای اهل حق در حدود ۷۲ نسخه کلام سرانجام جمع آوری کرده‌ایم. حتی تاریخ کتابت بعضی از آنها قریب دو بیست سال قبل میباشد، و همگی هم با هم تطبیق نموده‌ایم، هیچ مغایرت اساسی با یکدیگر ندارند، فرضاً اگر از حیث عبارت یا فروعات کم و زیاد اختلافی داشته باشند لیکن از لحاظ اصولی بسی تفاوت میباشد.

سؤال ۱۶ - مریدان خاندان آتش بگ معتقدند که فقط خاندان آتش بگ دارای ارکان صحیح اهل حق هستند و سایر خاندانها منحرف و باطل میباشد. نظر حضرت تعالی چیست؟

جواب - اولاً - بطور کلی جماعت اهل حق نباید بهیچ موجودی بدبین و بدگو باشند، چنانکه کلام میفرماید: «هَرَّجِه مَوِیْنِه و حَقَّ بَوِیْنَه - وَكُلُّ مَخْلُوقٍ كَسَبَدَ لَوِیْنَه» ایضاً «هَرَّجِه مَوِیْنِه كَسَبَدَ حَقَّ جَنَه» حَقَّ بَیْنِ جَه حَقَّ مَوِیْنِه كَجَّ بَیْنِ جَه جَنَه». یعنی «هر چه می بینید بحق ببینید - از تمام مخلوق کسی را بد نبینید - همچنین هر موجودی بنظر آورید صنع خدا است و دست حق با اوست - در اینصورت حق بین هر چیزی را از حق و کج بین از حق می بیند».

ثانیاً - در مسلک اهل حق دوئید، اختلاف نباید باشد. زیرا مؤسس مسلک اهل حق حضرت سلطان اسحق است، و پیرو دلیل همگی اهل حق پیر بنیامین و داود میباشد. سایر خاندانها هم بدون

تفاوت از طرف این سه شخص بزرگوار نماینده و چراغ پیش پا خواهند بود. و ارکان اهل حق هم بایستی طبق بیابس پردیوری باشد، که حضرت سلطان اسحق میفرماید: «اَكْرَبُ بِيَوْجِي وَنَّ هَزَارُ خَدَائِي - هَرَّخَدَائِي چَنِي بِي وَنَّ هَزَارُ بَارْمَائِي - اَوْ نَحَا جَهْ مَوْجَهْ مَرَكَمَهْ چَهْ پَرْدِيوَرُ كِيَائِي» یعنی «اگر اشخاص بی شمار با دعوی خدائی بیابند، و هر يك معجزات بی شمار داشته باشند، باید بآن عهد و پیمان و شرط و اقرار بیابس پردیوری رفتار نمایند لاغیر».

پس با توجه بمراتب فوق، امید است تمام اهل حق در هر زمان و مکان با کمال مودت جبهه واحدی تشکیل دهند، که در باطن متمرد و مغضوب نشوند، و در ظاهر هم از تفرقه و نفاق داخلی جلوگیری نمایند تا مورد طعن و لعن خارجی واقع نشوند.

سؤال ۱۷ - شخصی از مریدان خاندان آتش بگك ادعا دارد که روزه یاری برابر سرانجام نبوده و حضرت سلطان سهاك چنین دستوری نفرموده، جنابعالی چه میفرمائید؟

جواب - اتفاقاً قضیه سه روز روزه اهل حق یکی از ارکان مهمه اساسی در کلام سرانجام میباشد. چنانکه حضرت پیر بنیامین میفرماید: «بِرِيوَرُو يَارَانِ اَمَا اُو دِلِي - دُو اَزْدَه وَ مَاه فَه دِلِي چَلِي - هَرَكَسَ نَكَبِرُو سِه رُوژَه يَارَانِ - سَرَبَرَزِيش وَ پَانِي دِيوَانِ اَوَرَانِ - اَرِرُوژِي يَانَشْ هَفْت جَار بَكِرُو خُور دَار - مَنَاشْ نَوَخَشُو شَانِي خَاوَدِنْدِ كَار» ايضاً میفرماید: «هَرَكَسَ رُوچَه پَادشَام كُل كَرُو - اَرَهَفْت يَانَه بَخْرَاي جَم كَرُو - پَادشَام چَه قَقَصِير وَ مَنَاشْ نَوَبِرُو» ايضاً میفرماید: «هَرَكَسَ

فَكَرُوا دَعَوَاتِ شَاهِي - چَوَسْرَئِمَةَ جَرَانِشِ اَوْصَفَ شَاهِي - بَشِشِ كِمِدَانِ
 اَوْخَرْمَانِ دُوچِيَانِي. یعنی «سه روز روزه یاران بمیان آمد - از دوازدهم
 ماه قمری بین چله زمستان - هرکس آن سه روزه یاران را روزه نگیرد -
 سرفرازی اش پای دیوان محاسبات حق نمی آورند - اگر دارائی اش هفت بار
 نذر کرده و بمستحقین بخوراند - باز گناهش شاه خاوندکار نمی بخشد» ایضاً
 تأکید مینماید باینکه : «هرکس آن سه روز روزه را ناقص کند - اگر هفت بار
 دارائی اش نذر کرده بجم آورده و به مردم بخوراند، پادشاه حقیقت از تقصیر و
 گناهش نمی گذرد» ایضاً «هرکس از اهل حق (در حال قدرت) دعوات شاهی
 را که همان سه روز روزه مورد بحث است بجای نیورد، در سرای آخرت جزء
 صفوف یاران خوانده نمیشود - و از خرمن فیض آخرت بی نصیب خواهد
 ماند» .

پس با توجه به تأکیدات فوق، جای تردید نیست که سه روز
 روزه مذکوره امری است وجوبی، بدین لحاظ عموم اهل حق
 (باستثنای خاندان آتش بگ) متفقاً هرساله این سه روز روزه را
 انجام می دهند. النهایه اختلافی که دارند از حساب چله زمستان
 گرمسیری و ییلاقی، همچنین (نه دلی چلی) یا (هرچه نه چلی) میباشد
 نه اصل روزه . خاندان آتش بگ هم اصولاً از این قاعده مستثنی
 نیست فقط بنا بر پیش آمدی خود را از روزه گرفتن معاف دانند.

سؤال ۱۸ - مشهور است که طایفه آتش بگی مشروبات الکلی را پیاله
 بنیامین میدانند، نظر جناب عالی در این خصوص چیست؟

جواب - بر حسب دستور حضرت سلطان حقیقت، استعمال مشروبات
 الکلی از قبیل (عرق، شراب ، آبجو و غیره) بر گروه اهل حق

مطلقاً حرام است. اگر کسی از آنها استعمال نماید یا حلال بداند بر-
خلاف دستور کلام سرانجام حضرت سلطان اسحق است. و آن پیاله
بنیامین باده شراباً طهوراً میباشد که عموم عرفاء و بزرگان اهل حق
بآن اشاره فرموده اند، که از آن جمله سه باده عن طهور در جمع
چهلتن و پیاله رحمت نام برده شده، نه این می و باده ظاهری.
چنانکه در کلام سرانجام حضرت شاه خوشین کاکاردا فرماید:
«مستم زخرابات ولی از می نه... الخ»^(۱) همچنین حضرت بابا ناووس
میفرماید: «پیاله رحمتم وردن نوردن شراو... الخ»^(۲).

چونکه آنچه را در قرآن حلال و حرام تعیین شده است،
حلالش بر اهل حق حلال و حرامش حرام خواهد بود. فلذا در
قرآن شرب این خمر ظاهری را صریحاً بموجب این دو آیه حرام
فرموده: ۱- «يَسْئَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ،
الی آخر آیه» (سوره ۲ - آیه ۲۱۹) ۲- «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا
الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِّنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ،
الی آخر آیه» (سوره ۵ - آیه ۹۰).

آنگاه آن می باطنی را طبق این دو آیه توصیف شده است:
۱- «وَأَقْبَارٌ مِّنْ خَمْرٍ لَّدَىٰ لِلشَّارِبِينَ، الخ آیه» (سوره ۴۷ - آیه ۱۵).

۱- «مستم زخرابات ولی از می نه - نقل همه نقلت حریفم شیعی نه - ای
عالمیان نشان دولت اینست - عالم همه ازمن است ومن از وی نه» (د ص ۵۱ و
۱۵۴) - (ت ص ۵۸) - (ل ص ۱۲۲) - (م ص ۱۸).

۲- «بهار من هو او - باران بهاریونا بهار من هو او - پیاله رحمتم وردن
نوردن شراو - کاوه میرد جمن ملای و محراوه» (ت ص ۱۰۷) - (ل ص ۱۳۳) -
(م ص ۲۸) - (ن ص ۵۲).

۲- «وَسَقِيهِمْ رَجْمًا شَرَابًا طَهُورًا» (سوره ۷۶ - آیه ۲۱).

سؤال ۱۹ - مریدان آتش بگ میگویند: مسندنشین فعلی خاندان آتش بگ «آقای...» ذات مولی و پسرش «آقا...» مهدی صاحب الزمان است؟

جواب - هر کسی در امور زندگی خود (اعم از دینی و دنیوی) دو وظیفه دارد، یکی فردی و دیگری اجتماعی. وظیفه فردی که مربوط به خودش میباشد، تا آنجائیکه بحقوق دیگران تعدی نشود و موجب اختلال انتظامات نگردد آزادی عقیده دارد، یعنی میتواند از لحاظ دین هر معبودی را و از لحاظ دنیا هر همدفی را داشته باشد. لیکن در قسمت مقررات اجتماعی مجبور است طوری رفتار کند منفور و مطرود و مغضوب جامعه واقع نشود.

بنابراین کسانی که آقایان نامبرده را مولی و مهدی میدانند از حیث عقیده شخصی و فردی مختار هستند، ما هم توفیق حق جویان را برای نیل بمقصود حق و حقیقت شناختن، از خدا خواستاریم. و اما از حیث قواعد اجتماعی این مبحث ما دو صورت دارد:

صورت اول آنکه، هر خاندانی تا نور ذات حق در آن خاندان جلوه نفرماید خاندان محسوب نمیشود. پس عموم خاندانهای اهل حق اعم از خاندان آتش بگ و سایرین یقین است بسدوا دارای جلوه نور ذات حق بوده اند که خاندان شده اند. بعداً هم تا هر زمانی آن اثرات در هر خاندانی باقی است آن خاندان برقرار خواهد بود.

صورت دوم آنکه، اولاد هر خاندانی هم اگر مطابق شئون آن خاندان و دستور حضرت سلطان عمل کردند، جای انکار نیست که

همان جلوه نور ذات حق در وجودشان منعکس می‌گردد و مقام مظهریت را حائز خواهند شد، و اگر برخلاف رفتار کردند حسابشان با حضرت سلطان و صاحب خاندان است.

سؤال ۲۰ - خاندان‌های آتش‌بگ و شاه حیا س نذور را تکبیر و دعای رخصت نمی‌گویند، علتش چیست؟

جواب - گرچه تکبیر و دعای دوم و رخصت در نذور بر حسب دستور حضرت سلطان جهت عموم اهل حق واجب است، اما خاندان آتش‌بگ و شاه حیا س که ریشه هردو منتهی بحضرت شاه ویسقلی میشود، بامر شاه ویسقلی نذورات را تکبیر و دعای دوم و دعای رخصت نمی‌گویند. آنهم فلسفه‌اش اینست:

چون حضرت سلطان اسحق زمان بیابس پردیوری، هفت خاندان (بشرحی که در فصل ۱۱ کتاب برهان‌الحق مذکور است) بجای حضرت پیر بنیامین جهة انجام وظیفه مقام (پیر) تعیین فرمود، هنگام برقراری آن خاندانها گفتن تکبیر و دعای دوم و دعای رخصت، بنام عهدنامه شرط و اقرار بین سلطان و بنیامین و خاندانها جزء ارکان مسلک اهل حق بشمار آمد. نظر باینکه حضرت شاه ویسقلی بعد از غیبت حضرت سلطان و تشکیل خاندانهای اهل حق ظهور فرمود، از این رو دستور فوق را که از شرایط اختصاصی خاندانهای انتخابی دوره حضرت سلطان میباشد، شامل دو خاندان جدیدالتأسیس خود ندانست.

بنابراین تکبیر نگفتن دو خاندان مذکور با حذف دعای دوم و

دعای رخصت جهة مریدان خودشان اشکالی ندارد، ولی مریدان سایر خاندانها بالعموم، و مریدانی از آن دوخاندان که مرتبه اجتهاد در آئین مسلک اهل حق دارند بالخصوص، باید قانون بیابس پردیوری را طابق النعل بالنعل رعایت نمایند.

سؤالات مربوط به فصل دوازدهم «سر سپردن اولاد خاندانها بعد از زمان سلطان»

خلاصه سؤالات

- ۱ - منظور از تقلید و مقلد و مجاز چیست؟
- ۲ - شبهه در اینکه ملك اهل حق تقلیدی نیست.
- ۳ - آیا اهل حقى که مرتد شد حق بازگشت دارد یا خیر؟
- ۴ - سرسپردن مجدد اهل حق مرتدی که پشیمان شود.
- ۵ - وظیفه متقابلة سید و طایفه اهل حق نسبت بیکدیگر.
- ۶ - آیا اهل حق میتواند پیر و دلیل خود را عوض کند؟
- ۷ - شبهه در مورد منع ازدواج پیر و دلیل با مریدان خود.
- ۸ - از لحاظ ممنوعیت ازدواج با مرید آیا دلیل هم همان حکم پیر را دارد؟
- ۹ - مریدی که با دلیل خود ازدواج کند آیا حق دخول بجمع خانه دارد؟
- ۱۰ - پیر یا دلیلی که ندانسته با مرید خود ازدواج کند.
- ۱۱ - ممنوعیت ازدواج اولادان شاه ابراهیمی و یادگاری با یکدیگر.
- ۱۲ - موضوع سرسپردن اشخاص چسبیده به خاندان میر.
- ۱۳ - مرید داشتن خاندانهای سید مصفا و حاجی بابو حسین در ایران.
- ۱۴ - تفسیر کلام فرموده شاه ابراهیم «سرسپرده یم و شیخ حبیب شاه».

مشروح سؤالات و جوابها :

سؤال ۱ - در فصل دوازدهم صفحه ۷۸ برهان الحق اشاره به تقلید و مقلد و مجاز دارد، اگر ممکن است معانی آنها را مرقوم بفرمائید؟

جواب - طبق قواعد مذهبی باید مؤمن همیشه بدستور و فتوای مجتهد زنده که آنرا مجتهد جامع الشرایط «مرجع تقلید» گویند اعمال دینی را انجام دهند، که آن مؤمن را «مقلد» یعنی اقتدا و تقلید کننده و مجتهد را «مقلد» یعنی تقلید و اقتدا بر او شونده میباشد. و هرگاه آن مجتهد بمیرد باید مؤمن به مجتهد زنده تقلید کند نه بآن مجتهدی که مرده است. پس در اینجا منظورش اینست؛ اهل حق، اهل حقیقت است نه اهل متجاز. باین واسطه اگر فرضاً پیر و دلیلش بمیرد احتیاج ندارد مجدداً سر بسپارد و تقلید به زنده کند.

سؤال ۴ - در فصل دوازدهم صفحه ۷۸ برهان الحق مرقوم فرموده اند: «این مسلك تقلیدی نیست... الخ» شبهه: تعجب است که همه اعمال نذورات و جمع خانه و سرسپردن و جود سر و غیره تقلیدی است و اگر قائل به فروع شریعت محمدی (ص) باشند همه تقلیدی است و اگر قائل نباشند عذر بدتر از گناه و انکار ضروریات دین است. در صورتیکه بحمدالله چنین نیست، چنانچه آنجناب در صفحه ۶ عرفان را ثمره درخت شریعت و نتیجه غائی فلسفه و حکمت دانسته و فرموده اند: «بنا بر این اهل حق یکی از سلاسل عرفانی شریعت محمدی (ص) میباشد».

جواب - اینکه از کلمه (تقلید) مندرجه در فصل دوازدهم (صفحه ۷۸) کتاب برهان الحق شبهه و تعجب فرموده اند، گمان نمیرود در این

خصوص موجبى برای شبهه و تعجب باشد. زیرا کلمه (تقلید) را دنباله همان بحث، بلافاصله بطور تفصیل تفسیر نموده، و آنچنان تقلید را از موضوع بحث مطلقاً خارج ساخته است که مینویسد: «البته بحث تقلید در مرحله شریعت جهت فرق بین مجاز از حقیقت بجای خود صحیح است و آنچنان تقلید موضوع بحث ما نیست، بلکه مقصود ما مقام تحقیق و حقیقت است که تقلید و مجاز در آن راه ندارد». پس وقتی که جنبه تقلیدی مرحله شریعت را صریحاً بجای خود صحیح دانسته، فقط در مرتبه تحقیق کیفیت حق و حقیقت، آنرا از موضوع بحث خارج دانسته بطریق اولی (تقلید) از دستورات ظاهری مسلک اهل حق نیز منظور نیست، چنانکه مینویسد: «تقلید و مجاز در آن راه ندارد» بنا بر این یقین است شبهه و تعجیبی باقی نمی ماند.

سؤال ۳ - در فصل ۱۲ صفحه ۷۹ نوشته شده است: «اگر کسی از اهل حق مرتد شد سپس اظهار ندامت نمود بایستی سرش را بخاندان دیگر بسپارد»، آیا کسی مرتد شد حق بازگشت و سرسپردن دارد؟ آیا اهل حق میتوانند پیش از یکمرتبه سر بسپارد؟

جواب - راجع باشخاص مرتد، آیات قرآنی و سایر کتب آسمانی همگی حکایت بلکه صراحت دارد بتوبه پذیرفته شدن اشخاص گنه کار تا زمانی که امید زندگانی بخود دارند، مخصوصاً ناامیدی را منع فرموده اند، از آن جمله است این دو آیه: «لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا» (سوره ۳۹ - آیه ۵۳) - «وَمَنْ يَقْنَطْ مِنْ رَحْمَةِ رَبِّهِ إِلَّا الضَّالُّونَ» (سوره ۱۵ - آیه ۵۶).

و در کلام اهل حق هم برای بخشش گناه و پذیرفتن توبه موارد زیاد هست. بعلاوه دلیل عقلی هم اینست، هیچکس از جنس بشر (باستثنای مقربین) نمی‌تواند ادعا کند مدت عمرش مرتکب گناه و عصیان نشده یا نمیشود. پس اگر خداوند توبه‌پذیر نباشد و ای بحال همگی.

بدین لحاظ از زمان قدیم تا کنون عملاً دیده شده است اگر کسی مرتد گردیده و سپس توبه نموده، عموم خاندانها بهمان ترتیبی که در برهان‌الحق نوشته شده مجدداً سر آن را سپرده و می‌سپارند، زیرا اجازه از دستور کلام دارند.

اما راجع باینکه اهل حق فقط یکمرتبه باید سر بسپارد؛ در برهان‌الحق از صفحه ۷۸ سطر ۵ به بعد کاملاً توضیح شده است، وبالصراحه گفته است: «همانا یکمرتبه باید سر بسپارد». و سر سپردن مجدد (چنانکه فوقاً مذکور شد) فقط راجع باشخاص مرتدی است که بازگشت نموده‌اند.

سؤال ۴ - اهل حق مرتدی که توبه کند آیا میتواند مجدداً بهمان خاندان قبلی سر بسپارد؟

جواب - چون اهل حق فقط يك مرتبه باید سر بسپارد، از اینرو اشخاص مرتدی که توبه کرده بازگشت نمایند میتوانند نزد هر کدام از خاندانهای حقیقت، باستثنای خاندان قبلی خود، سر بسپارند.

سؤال ۵ - با توجه به مطالب فصل دوازدهم برهان‌الحق، بیان بفرمائید که وظیفه

متقابلة سید و طایفه اهل حق نسبت یکدیگر چیست؟

جواب - وظیفه مهمه اساسی متقابلة سید و طایفه اهل حق درشش مورد ذیل الذکر بشرط قدرت میباشد:

اول - سید باید به تقاضای طایفه طبق دستور ارکان پردیوری که در فصل دهم و هفدهم کتاب برهان الحق مندرج است جوسر آنان را بسپارد. و طایفه هم طبق دستور مذکور مکلف بسر سپردن خواهد بود.

دوم - سید باید هر گاه از او درخواست شد، نذر طایفه را در هر زمان و مکان دعا بخواند. طایفه هم واجب است نذرش توسط سید یا وکیل سید دعا خوانده بمصرف برساند.

سوم - سید باید نیاز سرانه طایفه را قبول کند. طایفه هم مطابق دستور سلطان سهاکی (که در فصل ۱۸ صفحه ۱۴۸ کتاب برهان الحق متذکر است) ملزم است هر ساله نیاز سرانه را به پیر و دلیل تقدیم نماید .

چهارم - سید باید نسبت به طایفه از هر حیث و هر جهت و بهر اسم و رسم محبت و مراقبت پدری داشته باشد. طایفه هم باید احترام سید را مرعی دارد و با صمیم قلب آن را پدر معنوی خود بداند .

پنجم - سید اگر (طبق شرائطی که در جواب از سؤال شماره ۳ فصل نهم نوشته شده) کلام خوان واقعی باشد، حق رهنمائی طایفه را بطریق امر ارشادی دارد (نه مولوی). طایفه هم اگر مطابق کلام بیابس پردی ددی رهنمائی شد وظیفه اطاعت دارد.

ششم - سید علاوه بر مقام سیادت و کلام خوانی، اگر حائز مقام مظهریت و اولوالامری نیز باشد، گفتارش جنبه امر مولوی دارد. طایفه هم باید بدون چون و چرا قبول نماید زیرا چنین شخصی هر چه گوید عیناً از دستور بیابس پردی وری خواهد بود.

سؤال ۶ - در فصل دوازدهم برهان الحق آمده که اهل حق فقط یکمرتبه باید سربسپارد، آیا اهل حق در مواقع لزوم یا بعلی میتوانند پیر یا دلیل خود را عوض کنند؟

جواب - چون اهل حق فقط یکمرتبه بساید سربسپارد از اینرو نمیتواند پیر و دلیل خود را عوض نماید، مگر آنکه مرتد شود، آنوقت مجدداً برای خاندان دیگری سربسپارد.

سؤال ۷ - در کتاب مستطاب برهان الحق صفحه ۸۰ فرموده اند: «ثالثاً سرسپردگان بهر خاندان اعم از پیر و دلیل بین آنان ازدواج نشاید زیرا هر میردی نسبت به پیر و دلیل خود حکم فرزند را دارد» شبهه: این بیان مخالف با منطوق قرآن است که هیچیک از اسباب و موجبات محارم در این بین نمیباشد و مخالف با فرموده آنجناب است که حضوراً شرفیاب شده بودم، فرمودند قرآن در درجه اول باید عمل شود.

جواب - این از لحاظ مقتضیات اخلاقی در عرف مسلک اهل حق جاری گشته که: «هر میردی نسبت به پیر و دلیل خود حکم فرزند را دارد». البته قطع نظر از اینکه فرق فیما بین فرزند واقعی تا در حکم فرزند بشمار آمدن بسیار است؛ مع هذا بطوریکه ضمن جواب (از سؤال اول فصل نهم) قبلاً معروض گردید، هر حکمی از جنبه

عرفی اگر با جنبه شرعی آن مانعة الجمع نبود خالی از اشکال است. بنابراین اگر بین اشخاص غیر محارم عنوان محارم داده شود (مانند صیغه اولاد خواندگی یا خواهر برادری و امثالهم) منع شرعی ندارد. بدلیل اینکه در قرآن مجید چنین موضوعی منع نشده است تا مخالف با منطوق قرآن باشد، بلکه قضیه بعکس است. یعنی اگر به محارم عنوان غیر محارم داده شود مخالف با منطوق قرآن خواهد بود. این نکته هم ناگفته نماند: منع ظاهر هم در (سوره ۵۸ - آیه ۲) فقط راجع به روابط بین زن و شوهر است، شامل موضوع ما نحن فیه نیست.

سؤال ۸ - مطابق فصل دوازدهم برهان الحق پیر و دلیل، حق ازدواج با سر- سپردگان خاندان خود ندارند؛ آیا هر دلیلی فقط نسبت به مریدان خاندان خود حق ازدواج ندارد، یا اینکه مانند سادات پیر، حق ازدواج با عموم اهل حق را ندارد؟

جواب - اولادان دلیل هم در حکم سادات خاندانهای پیران میباشند، یعنی هر حکمی نسبت به پیران برای ازدواج با مریدان خود و غیر خود دارند شامل دلیلان نیز میشود.

سؤال ۹ - با توجه به جواب ماقبل، اگر کسی با دلیل خود ازدواج نمود، آیا حق ورود به جمخانه دارد یا خیر؟

جواب - البته بموجب ارکان مسلک اهل حق، چنانکه در صفحه ۸۰ برهان الحق مذکور است: «هر مریدی نسبت به پیر و دلیل خود

حکم فرزند را دارد...» از اینرو مزاجت بین پیر و دلیل و مرید مطلقاً حرام است، و مثل اینست که والدین با فرزندان خود ازدواج کنند. بنابراین هر کس چنین عملی مرتکب شود نزد حق مقصراست. معذک از آنجائیکه جمع حقیقت محل عبادات و پناه‌گاه یاران اهل حق است، مخصوصاً جهة حاجت مندان جای کرم و بخشش، و جهت گنه کاران مرجع توبه و بازگشت بسوی حق است، از این رو حسب الامر حضرت سلطان اسحق کسی که ظاهراً اهل حق شناخته شود نمی‌توان در جمع راه نداد، مگر کسانی که مرتدگشته و علناً از مسلک اهل حق منکر و خارج شده باشند.

سؤال ۱۰ - سید یا دلیلی اگر از روی غفلت و ندانسته با مرید خود ازدواج کرد چه تکلیفی دارد؟ آیا بعد از این عمل حق دخول به جمع دارد؟

جواب - اگر بر او دخول نکرده فوراً طلاقش بدهد. ولی اگر بر او دخول کرد کار از کار گذشته، ناسچار است سراو را برای خاندان دیگر بسپارد که اقل از فرزندی خودش خارج کرده باشد. البته آن زن را مجدداً عقد نکند بهتر است.

بنا بمراتب از لحاظ دخول در جم‌خانه هم حکمش همان است راجع به شارب زدگان در جواب سؤال ۲ از فصل نوزدهم بیان شده است.

سؤال ۱۱ - آیا اولاد شاه ابراهیمی با اولاد بابا یادگاری حق ازدواج دارند؟

جواب - چونکه بابا یادگار سربشاه ابراهیم سپرده، بین اولادان آنان حق ازدواج نیست.

سؤال ۱۲ - در برهان الحق فصل دوازدهم صفحه ۷۹ نوشته شده : «واردین بسلك اهل حق اگر چسبیده هستند و توسط یکی از اهل حق تبلیغ و هدایت شده‌اند جایز است بهمان خاندانی سربسپارند که آن هادی سرسپرده است»، بنظر اینجانب این موضوع صحیح نیست زیرا چسبیده‌ها باید به‌خاندان میر سربسپارند؟

جواب - سرسپردن اشخاص چسبیده به خاندان میر دستور کلی و دائمی نیست، فقط یکبار بعلمتی که بحث طولانی دارد حسب الامر حضرت سلطان چنین امری انجام شده است، نه برای همیشه. بهترین دلیل همانا: عملاً مشاهده میشود تمام خاندانهای بسلك اهل حق (که خاندان میر هم یکی از آن خاندانها است) در هر زمان و مکان هر کسی از اشخاص چسبیده بآنان روی آورده و می‌آورد برای خاندان خود سرشان سپرده و می‌سپارند. بنابراین اگر مجوزی نداشتند محال بود برخلاف دستور حضرت سلطان عمل نمایند.

سؤال ۱۳ - گویند که سید مصفا اصلاً مرید ندارد و حاجی بابو حسین هم فقط در هندوستان مرید دارد، آیا چنین روایاتی صحیح است؟

جواب - این دوروایت هیچکدام صحت ندارد، زیرا اولاً خاندان سید مصفا مانند سایر خاندانها مستقل و دارای مرید است مخصوصاً در عراق مریدانش زیاد است. ثانیاً خاندان حاجی بابو حسین هم در همه جا اعم از ایران و عراق و غیره مرید دارد.

سؤال ۱۴ - چنانکه در فصل دوازدهم برهان الحق مذکور است شاه ابراهیم سر به خاندان سید ابوالوفا سپرده است، پس چگونه در کلام «نه کوی سراندیل» میفرماید «سر سپرده یم و شیخ حبیب شاه»؟

جواب - منظور سر سپردن شاه ابراهیم به سید حبیب شاه اینست: نظر باینکه سید حبیب شاه یا شیخ حبیب شه از اصل، خاتونه بشیر دختر میرخسرو میباشد، که ملقبه به شیخ حبیب شه گردیده. یعنی همان کسی است که حضرت سلطان بوسیله ایشان سید ابوالوفا با پنج تن دیگر همگی بیک شباهت از پرده سرغیب ظاهر فرموده، موسوم به هفتوانه گردیدند. اما چرا شاه ابراهیم فرمود سر سپرده ایشان میباشد بدین لحاظ بوده: چون شیخ حبیب شه بیک اعتبار مادر معنوی آن شش نفر، و بیک اعتبار هسته مرکزی محل اجتماع آنان برای کسب فیض مشترك در آن بیابست بشمار میآید. شاه ابراهیم هم که از خاندان هفتوانه (سید محمد) بوجود آمده بعلاوه سر سپرده شدن بخاندان سید ابوالوفا، جهت سهیم بودن بآن فیض هسته مرکزی، اینست بطور استعاره نسبت سید ابوالوفا را بشیخ حبیب شه میدهد. زیرا علمای علم معانی و بیان در بعضی موارد استعمال لفظ مستعار بجای لفظ حقیقی يك نوع لطیفه و شیرینی کلام مینامند.

سؤالات مربوط به فصل سیزدهم «دستور انعقاد جمع اهل حق»

خلاصه سؤالات :

- ۱- وجوب کمر بستن در جم اهل حق.
- ۲- باز شدن کمر در حین جم- در جم نشستن بدون بستن کمر.
- ۳- مسئولیت شرکت دادن بچه‌های نابالغ در جم با کیست؟
- ۴- چگونگی دوزانو نشستن در جم اهل حق.
- ۵- اعتراض به کلاه بر سر نگذاشتن در جم اهل حق.
- ۶- در چه شرایطی غیر سید میتواند نذور اهل حق را دعا دهد؟
- ۷- نایب سید کیست؟ نذر دعادادن سید شیعه که سر بسپارد.
- ۸- آیا عموم سادات، همچنین زنان اجازه ذبح حیوانات را دارند؟
- ۹- گوینده سرودهای سر بند کلام.

مشروح سؤالات و جوابها :

سؤال ۱ - اینکه در فصل سیزدهم صفحه ۸۱ مرقوم فرموده، در جمع اهل حق کمر بستن از واجبات است، بنظر اینجانب بسی دلیل و بدعت در شریعت میباشد.

جواب - طبق جوابی که قبلاً معروض شد، هر حکمی در هر موضوعی از عرفیات یا وجه مشترک بین شرع و عرف، اگر مخالف

نص صریح احکام شرعی نبود یعنی مانعة الجمع نباشند، در اینصورت عمل و اعتقاد بآن اشکالی ندارد. موضوع کمر بستن چون از دستورات عرفی مسلک اهل حق و مختص عبادات خصوصاً است، بنابراین ارتباطی با احکام شرعی ندارد تا بدعت محسوب شود. زیرا گفته نشده مثلاً در وقت نماز کمر به بندند و امثالهم.

سؤال ۲ - اگر در حین جریان جم، کمر بکنفر از جم نشین بطور اتفاقی و خود بخود باز شود آیا کفاره دارد یا خیر؟ و اگر کسی فراموش کند کمر به بندد و بدون بستن کمر در جمع بنشیند و بعد از اتمام جم متوجه شود، چه تکلیفی دارد؟ آیا چنین موضوعی صحت دارد که جمع نشین اگر پول یا اشیاء قیمتی همراه داشته باشد باید آنرا نذر کند؟

جواب - در مورد اول چون باز شدن کمر تعمدی نبوده، هیچ ایرادی بر آن شخص وارد نیست، کفاره هم ندارد. اما اگر خود شخص به فال بد بگیرد و نیازی بکند اشکالی ندارد، کار بدی نکرده است.

در مورد دوم یعنی کسیکه فراموش کند کمر به بندد، کفاره دارد. در قدیم ۵ شاهی که معادل ۵ ریال امروز است بعنوان کفاره نیاز میکردند.

در مورد سوم اینکه آیا در وقت جمع نشستن هر کس هر چه در نزد خود دارد نذر محسوب است یا خیر، این غلط است. زیرا اگر اینطور باشد باید هر کس که در جمع می نشیند بعد از بیرون آمدن لباس تنش هم نذر کند، یا اینکه لخت در جمع بنشیند. این موضوع صحت ندارد و هر کس هم گفته از بی اطلاعی و وسواس بوده است.

سؤال ۳ - حضرت تعالی در فصل سیزدهم مرقوم فرموده‌اید: «اشخاص جمع نشین باید ذکور و سرسپرده و رشید و بالغ و عاقل باشند». ولی بعضیها بچه‌های ۸ و ۹ ساله سرسپرده را به جمع‌خانه می‌آورند، آیا این کار جایز است یا خیر، و در صورت نفی آیا اولیاء مسئولند یا ناظم جمع؟ آیا طایفه‌ای که سنت نشده حق جمع‌نشستن دارد یا خیر؟

جواب - اولاً کسیکه سرسپرده نباشد اعم از اینکه صغیر است یا کبیر، تا زمانیکه سر نسپارد نمیتواند در حلقه جمع منعقدہ برای صرف نذور، از هنگام اعلام رسمیت تا ختم آن، میان جمع بنشیند. ولی در پشت جمع بحالت ایستاده یا نشسته هر گاه با خلوص نیت بقصد عبادت حضور یابند اشکال ندارد.

ثانیاً، اطفال سرسپرده هم تا زمانیکه قوه تشخیص و تمیز ندارند باینکه بتوانند رعایت آداب اهمیت‌مقام جمع را نمایند، در حکم همان اشخاص غیر سرسپرده می‌باشند. یعنی میتوان آن‌را فقط به پشت جمع راه داد. بدیهی است اولیاء اطفال هم باید بدستور فوق آشنا نمود و الا ناظم جمع مسئول خواهد بود.

طایفه هم تا سنت نشده، حق جمع‌نشستن ندارد.

سؤال ۴ - در برهان الحق فصل سیزدهم صفحه ۸۶ راجع به جمع نشین مینویسد: «... حق بلند شدن یا تجاوز از آن حالت دو زانو نشستن به نشستن طوری دیگر ندارند». لطفاً مقصود از دو زانو نشستن را توضیح فرمائید؟

جواب - مقصود از دوزانو نشستن، دوزانو را از اول تا ختم جم

بزمین نهادن است، بطوریکه عرفاً صدق بشود دو زانو نشسته است، یعنی برخلاف چهار زانو نشستن باشد. والا سنگینی خود را روی یکی از پاها انداختن و یا جابجا نمودن بحدی که هیئت دو زانو نشستن بهم نخورد اشکال ندارد.

سؤال ۵ - در فصل سیزدهم صفحه ۸۳ راجع به کلاه چنین اشاره شده: «اینکه اغلب اهل حق‌های این عصر مقیدند در جمع باید کلاه برداشته باشند، نظر باینکه از مجموع کلام سرانجام چنین دستوری تصریحاً یا تلویحاً دیده نشده، لذا امری است مباح». شاید آنجناب باین آیات از فرمایش شیخ امیر توجه فرموده اند: «دله ولی شان - دل قفل قساپی ساخته و لی شان - سر کج و کلاه لاره ملی شان... الخ».

جواب - راجع بسر گذاشتن کلاه در جمع که استناد باین کلام شیخ امیر فرموده اند: «سر کج و کلاه لاره ملی شان»، قبلاً عرض مینمایم، تصور نشود که من مخالف کلاه بسر گذاشتن در وقت جم نشستن هستم، حتی خودم از لحاظ اینکه اختلاف دیگری بر اختلافات عدیده بيمورد بین اهل حق (که بدبختانه هر روز در تزايد است) اضافه نشود، رعایت مقتضیات را مینمایم.

ولی ای دوست عزیز، ما که اسممان اهل حق گذاشته‌اند باید در هر مورد اهل تحقیق باشیم نه تقلیدی. روی این اصل بنده تا آنجائیکه قدرت مطالعه داشته‌ام در اینخصوص تجسس نموده‌ام، بالاخره نتیجه این شده؛ همانطوریکه در برهان الحق یسار آور شده‌ام دستور صریحی در کلام ندیده‌ام که منجزاً امر شده باشد (مانند کمر بستن)، جم نشین کلاه هم بسر بگذارند. و این فرمایش منسوب بحضرت

شیخ امیر هم از سیاق آن معلوم است دلالت به چنین امری ندارد؛ زیرا اگر کاملاً دقت فرمایند از مفهوم و منطوق (کجی سر و کلاه) مخصوصاً جمله (لاره ملی) مسلم میدارد منظور از (سر کج و کلاه) سرنگون ساختن کبر و غرور، و (لاره ملی) خضوع و خشوع و تضرع و عجز و انکسار در مقابل حق و جم حقیقت است. چنانکه خودتان ضمن سؤال دیگری اشاره فرموده‌اید: «پامنی گزاف خود سازی نین ... الخ» کلام سرانجام نیز میفرماید: «هر کس تکبر بنیشو و جم - کم کم پایه او موزوم و کم... الخ». پس واضح است حضرت شیخ امیر هم غیر از این مقصودی نداشته و الا کلمه (کج) و (لاره ملی) در اینجا موردی نداشت، می‌بایستی:

اولاً - مستند بفرمایش حضرت سلطان اسحق و مقتبس بکلام سرانجام باشد، زیرا هر دستودی از ادکان مطلق اهل حق تا در کلام سرانجام سلطان سهاکی بانص خاص مصرح نباشد، ایجاد تکلیف برای مکلفین نمی‌نماید. با این وصف بدیهی است سایر بزرگان اهل حق هم (اعسم از شیخ امیر و غیره) هیچ دستوری را بدون انطباق با دستور صریح کلام سرانجام ذکر نفرموده‌اند، و حال اینکه در کلام سرانجام بهیچوجه ذکر از موضوع مانحن فیه نشده است. اگر بگوئیم جائی که دستور صریح نیست باید عمل بتواتر کرد، آنهم شامل کلاه سر گذاشتن نمیشود، زیرا اگر در قدیم اهل جم نشین کلاه بر سر داشتند بستگی بارکان جم نداشت. رسم اجتماعی بر آن بود هیچکس در هیچ حالتی سر برهنه با نظار ظاهر نمی‌شد و الا بی ادب محسوب میگردید. کما اینکه لباس کوتاه فعلی اگر آن زمان کسی می‌پوشید مورد تمسخر قرار

می گرفت .

ثانیاً- هر حکمی از احکام دینی (اعم از اوامر و نواهی) باید مؤکد بصیغهٔ انشائی وجویی باشد، نه بصیغهٔ اخباری، یا بطریق ایهام و ابهام، یا تلویحاً ضمن پند و موعظه (مانند بیت مستند علیه) بآن اشاره شده باشد .

بعلاوه تا آنجائیکه تاریخ نشان میدهد، مردان حق در وقت حاجات مهمه با سربرهنه بحق استغاثه می نموده اند . حتی در سایر موارد و رسوم اجتماعی هم سر و پا برهنه کردن و پالهنگ^(۱) یا پالننگ^(۲) بگردن انداختن بالاترین مرتبهٔ خضوع و خشوع و تضرع و فروتنی در مقام مافوق خود بشمار می آمده، مخصوصاً در حضور جم . بنا براتب از منصفین و محققین و کلام خوانهای شریف انتظار دارم عرایض بنده را کاملاً مورد توجه قرار دهند تا حاق مطلب روشن گردد. معذک باز تکرار میکنم بنده تعصب و اصرار در هیچ موردی ندارم، فقط قصدم انجام اوامر و ترک نواهی دین است . علاقمندم اوامر حضرت سلطان حقیقت را طابق النعل بالنعل اجراء شود، تا بدعتهای از خود در آورده رواج پیدا نکند. والا همانطوریکه عرض شد کسی در جم کلاه سر بگذارد یا خیر خود داند ، امری است مباح.

۱- پالهنگ ، رسن یا ریسمانی است که اسب خالی از سوار را بدان کشتند (آندراج).

۲- پالننگ ، یعنی کفش چرمی که در اصل (پالهنگ) بوده.

سؤال ۶ - در فصل سیزده صفحه ۸۴ برهان الحق مرقوم شده: «برای دعای نذورات خواندن... هر گاه دسترس به سید نباشد... آنگاه از اشخاص مجرب و متقی و عالم به ارکان اهل حق که سید به او اجازه قبلی داده باشد انتخاب میشود»، آیا پیران حقیقت میتوانند چنین اجازه ای بدهند؟

جواب - پیران حقیقت یعنی خاندانان اهل حق (که مجموعاً یازده خاندان میباشند) جانشینان آنان همان سادات اولادان آن خاندانان خواهند بود و بس. و دعا دادن نذور هم اختصاص بخودشان دارد. لیکن همان سادات میتوانند باشخاص دیگر از اهل حق اجازه دهند، در غیاب سید نذور خود و سایرین را در جم خانه و یا مکان دیگر دعا دهند.

سؤال ۷ - در فصل سیزده صفحه ۸۴ ذکر از نایب سید شده است، نایب سید کیست؟ سید شیعه اگر برسم حقیقت سر بسپارد آیا میتواند نذر دعا دهد؟ سید طایفه سر نسپرد چه حکمی دارد؟

جواب - منظور از نایب سید آن است: چون در غیاب سید، اولاد دلیل اجازه دارد نیابتاً از طرف سید دعای نذورات را بخواند، بدین مناسبت برای تفهیم و تفهم موضوعی، آن را نایب سید نامیده، و الا اثر وضعی ندارد تا در ردیف اصطلاحات دستورات کلام بشمار آید. سید شیعه سر سپرده شده در جایی حق دعا دارد که سید طایفه نباشد؛ یعنی اختیارات او بمنزله یکنفر خلیفه میباشد که پیرش به او اجازه دعا، در جائیکه سید نیست، داده باشد.

اما سید طایفه ای که جوز سرش نسپرده باشد، حق دعادادن نذور

و جمع نشستن ندارد.

سؤال ۸ - متنی است بنده را در این چند مسأله راهنمایی فرمائید: ۱- آیا سادات، حق ذبح حیوانات را دارند؟ ۲- آیا در روز عاشورا میتوان حیوانات را ذبح نمود؟ ۳- آیا زنان مجازند سر حیوانات حلال گوشت را ببرند؟

جواب - سادات هم میتوانند سر حیوانات را ببرند.
موضوع سر نبریدن حیوان در روز عاشورا مطلبی است بدون اساس و پایه.

زنان هم میتوانند حیوان حلال گوشت اعم از نذر و غیره را سر ببرند، بشرطیکه طریقه صحیح سر بریدن بلد باشند.

سؤال ۹ - در اواخر فصل سیزدهم برهان الحق اشاره به اذکار جلی دارد آیا گوینده هر يك از سرودهای سر بند کلام که در ذکر جلی میخوانند معلوم است یا خیر؟

جواب - بطور کلی سرودهای سر بند کلام گوینده معینی ندارند؛ زیرا در هر عصری که باطن داری ظهور فرموده، یارانش بعشق آن بزرگوار سرودهایی با ندای عشق سروده اند، و چون حالت انفرادی نداشته لذا گوینده اش هم مانند سایر کلامها معلوم نیست. فقط لازم است آهنگ هر سرودی چنانکه از اول بوده حفظ شود.

سؤالات مربوط به فصل چهاردهم «تعریف نذر»

خلاصه سؤالات :

- ۱ - کیفیت حمد و شکر.
- ۲ - نذر باید بنام خدا باشد.
- ۳ - قصد کردن نذر بنام مظهرات حق.
- ۴ - اشتباه لفظی در تعیین پیرصاحب نذر.
- ۵ - حکم بعضی از نذورات مرسومه، نذورات چهارفصل، نذورات رفع نحوست.
- ۶ - آیا نذورات ماه محرم جزء خیرات است؟
- ۷ - تکلیف سالک در مقابل نذورات شرعی چیست؟
- ۸ - خیرات مردگان که بقانون نذر صرف نشود.
- ۹ - خیرات مردگان که بقانون نذر صرف شود.
- ۱۰ - چیزهایی که جنبه خیرات ندارند.
- ۱۱ - غذای جمعه آخر سال و عرفه.
- ۱۲ - نذر سه بره.
- ۱۳ - آیا به گرده رضباری و قربانی و خدمت میتوان چیزی اضافه کرد؟
- ۱۴ - تکلیف نذری که از مال حرام تهیه شده؟
- ۱۵ - ایراد به اینکه چرا انار و غیره در حکم قربان محسوب اند.
- ۱۶ - نذر قسم، نذر روزه، نذر فدیة، نفرین.
- ۱۷ - محرّمات غذایی.
- ۱۸ - حرمت نوشابه های الکلی.

- ۱۹- نهی مطلق نوشا به‌های الکلی در مرحله عرفان.
- ۲۰- حرمت گوشت خوک و کراهِت گوشت خرگوش و دنبلان.
- ۲۱- تحویل دادن دنبلان قربانی به کسانی که آنرا حرام نمیدانند.
- ۲۲- حد اجرای دستور طیب در مورد محرّمات غذائی.
- ۲۳- گیاهخواری.
- ۲۴- استعمال دخانیات و خوردن چای در مرام اهل حق.
- ۲۵- مقدار و جنس برنج و روغن خدمت.
- ۲۶- آیا بجای خروس خدمت، میتوان گوشت دیگری بکار برد؟
- ۲۷- آیا سادات ذوالنوری میتوانند بجای خروس خدمت، مرغ بکار برند؟
- ۲۸- در خدمت نیت‌ها اگر خروس فراهم نشد چه باید کرد؟
- ۲۹- سن بلوغ خروس چهار ماه است یا شش ماه؟
- ۳۰- خروس ماشینی نذر که بعد از ذبح معلوم شود مرغ است.
- ۳۱- مرغی که بانگ بزند.
- ۳۲- آیا جنس ماده حیوانات را میتوان نذر کرد؟
- ۳۳- قربانی کردن پرده‌های اهلی و چپش و حیوانات نشان شده.
- ۳۴- آیا گاو قربانی اشکال ندارد که خصاء و جاء باشد؟
- ۳۵- تشریفات نذر مطبوخه.
- ۳۶- مقدار و مدت مهلتانه نذر.
- ۳۷- نذر زنده مالی که تلف شود.
- ۳۸- میوه‌هایی که میتوان نذر نمود.

مشروح سؤالات و جوابها :

سؤال ۱ - در برهان الحق فصل چهاردهم صفحه ۱۰۳ مرقوم شده: «حمد به قلب است و لسان، شکر اعم است از فعل و زبان»، کیفیت حمد و شکر چگونه است؟

جواب - حمد باید با هر دو باشد، یعنی قلباً توجه کند و از زبانش هم خارج نماید، پس حمد بی توجه حمد نیست. شکر، هم میتواند به فعل تنها باشد، هم میتواند بزبان تنها باشد. مثلاً اگر از غذایی لذت ببرد و هیچی هم نگوید شکر کرده است، و یا اگر فقط تنها بزبان شکر خدا را کرد باز هم شکر محسوب میشود.

سؤال ۲ - در فصل چهاردهم برهان الحق در تعریف نذر آمده که نذر باید برای خدا باشد لیکن ثوابش را میتوان نثار هر روح مقدسی نمود تا آن روح باذن خدا شفیع وی شود. آیا ممکن است توضیح بیشتری در اینخصوص بفرمائید؟

جواب - در اینخصوص دستور صریح تمام ادیان توحیدی عالم است که نذر^(۱) بیاد خدا باید باشد، و *«ألا مشرك محسوب میشود. چنانکه در قرآن میفرماید: «وَمَا ذُبِحَ عَلَى النُّصُبِ ... الأیه»* (سوره ۵- آیه ۳)، *«مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ ... الأیه»* (سوره ۲- آیه ۲۵۵).

و در عالم حقیقت هم مثلاً کسانی که حضرت سلطان اسحق را مظهر جلوه ذات خدا میدانند، هر گاه نذری بعشق یکی از یاران آنحضرت (مانند داود و غیره) بنمایند، اگر آن یاران اجازه از حضرت سلطان نداشته باشند، آیا ممکن است حاجت آن حاجتمند را بر آورده کنند؟ البته خیر. پس در هر موردی باید ذات کل* را بنظر آورد، سپس

۱- در اصطلاح اهل حق نذر شامل قربانی است، ولی کلمه نیاز هم شده است بر چیزهاییکه قربانی نیستند.

بمقدسین تشبث جست. این رویه هر موحدی در هر دینی میباشد. مشرکین هم که از بحث ما خارج هستند.

بنابراین خواه مستقیماً نذر را باسم آن شخص مقدس (بادر نظر گرفتن تقریبش بخدا) معین شود و یا اول اسم خدارا آورد سپس ثواب نذر را نثار آن مقدس نماید، نتیجهٔ یکی است، چون عمدهٔ مطلب توجه بمبدأ است.

باید دانست در دین حقیقت نذر نباید معلق باشد چون قبول درگاه حق نیست و اثر هم ندارد. هر کس لفظاً نذری کرد، حتی اگر در خواب هم باو ببخشند یا تخفیف دهند، حتماً باید آنرا صرف کند ولو به تدریج باشد و مادام‌العمر هم طول بکشد، مگر اینکه هیچوقت چیزی نداشته باشد، که حق از نثار ایرادی ندارد. اما در شریعت میتوانند نذر معلق بکنند.

نذر هر امامزاده‌ای هم، اگر دسترس و ممکن باشد بهتر است در محل همان امام یا امامزاده صرف شود، ولی اگر ممکن نشد، اشکال ندارد در محلی دیگر بمصرف برسد چونکه صاحب نذر مال خودش را می‌شناسد.

سؤال ۳ - در دنباله جواب قبلی لطفاً بفرمائید قصد نذر کردن برای مظهرات حق، مانند علی و سلطان چگونه است؟

جواب - تمام نذورات بدستور برهان‌الحق باید کرده شود: یعنی نذر بنام خدا و ثوابش نثار کسیکه در نظر دارد بنماید، باستثنای حضرت علی و حضرت سلطان که باید بگوئید یا حضرت علی و یا

حضرت سلطان که مظهر الله هستید، فلان چیز نذر ذات شما باشد که ذات حق است.

سؤال ۴ - با توجه به مطالب فصل چهاردهم برهان الحق، اگر کسی به قصد و نیت قبلی به نام يك پیر معین نذری بنماید، ولی لفظاً اشتباه نموده بجای نام آن پیر صاحب نذر، اسم پیر دیگری ببرد، تکلیفش چیست؟

جواب - قصد و نیت شرط است نه لفظ. بنابراین هر گاه متوجه شد، بلفظ هم اشتباه خودش را رفع نماید و اگر هم متوجه نشود اشکال ندارد، چون حق با قلب و نیت کاد داد نه با لفظ.

سؤال ۵ - بعد از چاپ برهان الحق عموم پیروان فقط به دستورات آن عمل میکنند ولی در چند مورد خاص نیاز به توضیحاتی دارند که حضورتان عرض مینمایم: ۱- نسبت به نذور سابق از قبیل میراسکندر و غیره چه تکلیفی دارند؟ ۲- نذور چهار فصل متعلق به چه کسانی است؟ ۳- نظر جناب عالی در باره انجام نذر برای رفع نحوست ماه و آفتاب گرفتگی چیست؟

جواب - فقط همان دستورات برهان الحق رفتار نمایند کافی است. صرف نکردن نذورات میراسکندر و غیره هم گناهی ندارد. بطور کلی دستورات برهان الحق دهر موددی جامع و مانع میباشد. از اینرو هر کدام از دستورات سابقشان با برهان الحق اختلاف داشته باشد رعایت دستورات برهان الحق را بنمایند.

نذور چهار فصل از مستحبات است؛ اول بهار یعنی عید نوروز، مال سلطان (ذات حق) - اول تابستان مال بنیامین - اول پائیز مال

مصطفیٰ - اول زمستان مال داود است. پیر موسی هم همان مال پیر موسی نیست هارا دارد.

راجع به ماه گرفتگی و غیره، اصولاً گردش فلکیات بر روی یکدیگر اثر خاصی میگذارند، تنها مربوط به کره زمین نیست. تمام کروات منجمله کره زمین از لحاظ ماده و ماهیت، کم و بیش بیکدیگر شبیه اند و این دلیل نمیشود که اگر بشر آنها را از نزدیک دید، خاصیت خود را که در طبیعتشان نهفته است از دست بدهند. این اثرات ممکن است نیک باشند یا بد، مبارک باشند یا نحس، فقط شامل قسمتی از زمین بشوند یا اینکه عمومیت داشته باشند. حتی اگر کسی علم حقیقی ستاره شناسی را بداند، میتواند از روی گردش فلکیات و قایع مختلف را بطور دقیق پیش بینی نماید. چنانکه قبل از جنگ بین المللی اول، کسوف شد و ستاره شناسان پیش بینی جنگ را کردند، همان هم شد. بطور مثال خسوف (ماه گرفتگی) و کسوف (خورشید گرفتگی) هر دو ایجاد نحوست میکنند، البته کسوف شدیدتر است. ستاره غروب کننده نمایش دهنده کره ای است در حال انهدام، که نه برای یکنفر بالخصوص، بلکه برای نقاطی که در محاذی مسیرش باشند اثر بد میگذارد.

جهت رفع نحوست بهتر است بطور دسته جمعی سره بندی نموده ذکر می بگیرند. اگر ممکن نشد، بطور انفرادی دو شاهی بعشق داود نذر بنماید و ذکر هم بگیرد، اگر هم میلش خواست بیشتر نذر کند اشکالی ندارد.

در شریعت مرسوم است دو رکعت نماز وحشت بخوانند.

سؤال ۶ - طبق کتاب برهان الحق مسلک اهل حق بر پایه اسلام و شیعه اثنی- عشری جعفری قرار داشته دوازده امام را قبول دارد، حال بفرمائید به چه علت نذورات ماه محرم جزء خیرات برای مردگان محسوب نیست؟ آیا اهل حق میتواند برسم شریعت نذر کند یا خیر؟

جواب - نذورات ماه محرم جزء خیرات برای مردگان محسوب نمیشود، زیرا تعلق به امام دارد لیکن بهتر است اهل حق وقتی از آن بخورند که بدستور نذر اهل حق دعا خوانده شود.

نذر طایفه هم بعشق هر کس باشد خواه نذر متعلق به پیران حقیقت باشد یا امامان شیعه باید بقانون حقیقت مصرف شود، مگر اینکه قصدش انفاق و کمک به فقیر و مستحق باشد، در آن صورت بهر نوع میتواند بمصرف برساند. یا اینکه وقتی نذرمی کند تصریح کند که آن نذر را به چه نحوی میخواهد بمصرف برساند؛ مثلاً "اگر بگویند یک گوسفند نذر امام حسین میکنم که به خورشید یا کباب یا خام بش صرف نمایم اشکال ندارد، ولی اگر بگویند یا امام حسین فلان گوسفند نذر شما، البته باید بقانون حقیقت دعا بدهد و یا اگر بگویند یا حضرت عباس فلان مبلغ نذر شما البته باید بقانون حقیقت آنرا سبز نماید. ولی اگر گفت یا فلان امام فلان مبلغ نذر شما که به مستحق بدهم البته میتواند بهر نحوی صرف کند.

سؤال ۷ - تکلیف سالک در مقابل نذورات شرعی دعا نداده شده چیست؟

جواب - ۱- اگر سالک سرسپرده حقیقت نیست، در قلب خود فاتحه ای خوانده و بخورد.

۲- اگر سالک سرسپرده حقیقت است تکلیفش اینست: اگر سیدی حاضر بود آن نذر را دعا دهد. اگر سید حاضر نبود، مرد طایفه دعا بدهد. اگر مرد طایفه هم نبود زنان میتوانند فقط سهم خودشان را دعاهند و بخورند. دعا هم اگر کامل بخوانند بهتر است و الا همان چند کلمه « و اشاره شاه و شرط بنیامین و ردای یار داود- اول آخربار» کافی است. کمر بستن و تشریفات دیگر هم لازم نیست و یکبار دعا هم کافی است.

سؤال ۸- تکلیف اهل حق در مقابل خیرات مردگان که بقانون نذور حقیقت صرف نشود چیست؟

جواب - غذای خیرات و مبراتى که برای مردگان مینمایند و طبق قانون نذور حقیقت مصرف و دعا خوانده نمیشود، خوردن از آن گناهی ندارد. ولی باطناً جهت روح سالک اثر نامطلوب دارد. یعنی، همانطوریکه اگر در ظاهر کسی غذای ناسازگاری بخورد سبب ضعف مزاج و کسالت جسمی اش میگردد، بهمین قیاس غذای خیرات مردگان که بقانون نذر حقیقت مصرف نمیشود، روح را کسل مینماید.

سؤال ۹- در دنباله سؤال قبل، اگر خیرات مردگان بقانون نذور حقیقت صرف و دعا خوانده شود، آیا خوردنش برای اهل حق جایز است یا خیر؟

جواب - خیرات مردگان اعم از قربانی یا خدمت و یا بهر نحو دیگری که آن غذای خیرات طبخ شود اگر بقاعده نذر باشد، یعنی

تمام آداب و رسوم نذر در آن عمل شده باشد مانند نذر میتوان از آن خورد، هیچگونه عارضه روحی و جسمی ندارد. و هرگاه هم شك کند بر اینکه آیا تمام ارکان نذر در آن خرج عمل شده است یا خیر، میتواند بنا را به یقین گذاشته و حمل بر صحت نماید و بخورد.

اما اگر در جائی صاحب مرده اهل حق نباشد و یا تابع دستور نباشد و خیرات را دعا ندهد، تکلیف اینست: اگر سیدی حاضر بود، آن غذای خیرات را دعا دهد. و اگر سید حاضر نبود مرد طایفه، و اگر مرد طایفه هم نبود، زنان میتوانند غذای شخص خودشان را دعا دهند و بخورند.

سؤال ۱۰ - رسم است که صاحب مرده غیر از غذای خیرات که فوقاً بآن اشاره شد، چیزهای دیگری از قبیل قهوه، آبجوش، چای، سیگار و غیره به مردم میدهد، آیا این چیزها جزء خیرات است و باید دعا داده شود یا خیر؟ و آیا برای مرده میتوان پول نقد بمستحق داد؟

جواب - آبجوش، قهوه، چای، سیگار و امثالهم جزء خیرات نیست دعا هم ندارد، اگر بخورند اشکال ندارد.

پول نقد برای مرده به مستحق دادن، اگر پایه را روی ثواب و کردار بگذاریم، ثواب بسیار دارد.

سؤال ۱۱ - زمانی فرمودید که غذای جمعه آخر سال (سرخاک) و عرفه، یک رسم عرفی است و مال میت محسوب نمیشوند. حال اگر کسی تازه مرده باشد، نسبت باین مرده هم همان حالت عرفی را دارد یا خیر؟

جواب - موکول به قصد و نیت صاحب مرده است. اگر بهمان عادت عرفی غذا را بدهد، یا به قصد خیرات، بهر يك قصد بکند محسوب میشود .

سؤال ۱۴ - در اواخر فصل چهاردهم برهان الحق صفحه ۱۰۰ راجع به گرده توضیح کافی داده شده، حال بفرمائید چنگال سه بره که شباهت کامل به گرده دارد بعشق چه کسی است؟ تشریفات مصرف آن چگونه است ؟

جواب - سه بره، بعشق پیر رضبار است. آداب مصرفش هم مانند گرده است.

روغن سه بره، گرچه به گرده هم بشود معنای همان نتیجه چنگال را دارد، ولی چون از قدیم تاکنون، آن را چنگال کرده اند، بهتر است بکیفیت چنگال مصرف شود.

اینکه بعضی در خارج جم، زنها یا مردها، چنگال مینمایند و بعد بجم میبرند و یا اینکه نان و روغن را جداگانه بجم آورده و در آنجا چنگال کنند، در هر دو صورت اشکال ندارد، ولی اگر در جم چنگال نمایند بهتر است.

اگر در وقت انجام آن سه روز سه بره، ناچار شوند از شیر مادر به گوساله اش بدهند و بعداً باندازه تقریبی شیر آن حیوان که به گوساله اش داده است از شیر حیوانهای دیگر گرفته به سه بره بیافزایند، اشکال ندارد. چون سه بره من حیث المجموع برای برکت خانه است، نه برای سرشماری حیوانات صاحب خانه.

مایه‌ای که هر روزه به شیر سه بره میزنند از هر دوغی، اعم از دعا خوانده یا دعا نخوانده باشد اشکال ندارد.

چون هر خانه‌ئی که سه بره دارد، دعای آن دوغ هم متعلق به دوغ سه بره همان خانه است، بنابراین اگر دوغ چند خانه مشترکاً با هم دعا داده شود، داخل کردن ظرف دوغ دعا خوانده را بر تمام دوغ خانه‌های آنها اشکال ندارد. ولی اگر بعد از آن، کسان دیگر دوغ برای دعا دادن داشته باشند، باید مستقلاً دعا خوانده شود. نمیتوان از دوغی که قبلاً دعا خوانده شده است برای دوغی که بعداً آورده‌اند مورد استفاده قرار داد.

دعا دادن دوغهای سه بره احتیاج به تشکیل جمع و خدام و تکبیر گفتن ندارد، فقط سید به تنهایی دو دعا روی ظروف میخواند کافی است.

سؤال ۱۳ - آیا به گرده رضباری و قربانی و خدمت میتوان چیزهایی از قبیل شکر یا نخود لویا و یا رشته و امثال ذلك اضافه نمود؟

جواب - وقتی بنام گرده رضباری شد باید ساده باشد و چیزی بآن اضافه نکنند. به قربانی هم نخود و لویا و غیره نباید اضافه کرد زیرا اینها از دستورات پردیوری است، البته اشخاص میتوانند گرده شیرین یا رشته پلو و غیره بعنوان نذر بپزند و دعا دهند، اما وقتی اسم گرده رضباری یا قربانی یا خدمت آمد باید مطابق آداب پردیوری انجام شود و چیزی از آنها زیاد و کم نشود.

البته اگر قربانی بجای پول باشد میتوان پیازداغ و فلفل و

چیزهای دیگر بآن اضافه کرد. منظور از قربانی بجای پول اینست: مقداری پول نذر موجود باشد، با آن پول حیوانی خریداری نموده برسم قربانی صرف نمایند.

سؤال ۱۴ - اگر شخصی از مال حرام نذری تهیه کرده بجمع بیاورد، تکلیف چیست؟

جواب - هر چیزی که بنام نذر نزد شما آورده میشود، باید بدون پرده دری و بدون چون و چرا بدهید آنرا در جمع تقسیم و دعا دهند. زیرا با فرض اینکه خود آن نذر یا پول خریداری اش از مال حرام تهیه شده باشد، حق تعالی کردارش را بنام صاحب اصلی ثبت می نماید، و شخص حامل هم مسئول عمل زشت خود میباشد.

سؤال ۱۵ - در فصل چهاردهم برهان الحق قربانیهای خوندار و بی خون را ذکر میکند. چگونگی انار و سایر اقسام ذکر شده که خون جهنده ندارند در حکم قربان محسوب نموده اید، زیرا در روز ازل همان کله زرده را قربانی دانسته اند و در حال حاضر هم فقط بعضی حیوانات حلال گوشت جان دار را قربانی میدانند. در مورد انار هم کلام میفرماید «انار شیرین مزه صاحبکار...»، و حتی بعضی هم انار را سرنمی برند.

جواب - راجع به انار و سایر قربانیهای بی خون که در برهان الحق ذکر شده، اگر توجه فرموده باشند جزء قربانی خوندار بحساب نیامده اند، بلکه صریحاً نوشته است «در حکم قربان هستند». البته هر شخص با سواد می تواند فرق است بین اصل

هر چیزی و چیزی که در حکم یا منزله او خوانده میشود. مثلاً استاد، شاگردش را در حکم اولاد خود میداند، بدیهی است آن شاگرد اولاد واقعی استاد نیست لیکن از لحاظ علاقه به تعلیم و تربیتش در حکم اولاد استاد محسوب خواهد شد. حال انار هم با سایرین همانطوریکه فرموده‌اید: «انار شیرین مزه صاحبکار الی آخر»، از حیث امتیاز با سایرینازها در حکم قربان هستند، والا قربان خوندار نیستند.

اما اینکه قربان را فقط منحصر به کله زرده میدانند، البته قربان بودن کله زرده بجای خود صحیح است، ولی سایر قربانیهای خوندار مندرجه در برهان الحق هم بموجب مفاد مجموع کلام سرانجام هریک در زمان و مکان خاصی (از قبیل گاو بیابست ساجناری و غیره) قربانی شده‌اند. بهمین لحاظ هم حسب الامر حضرت سلطان اسحق همگی صلاحیت قربان شدن را دارند و محظورینی در کلام دیده نمیشود.

اینکه انار را بعضی سر می‌برند و بعضی سر نمی‌برند، این موضوع در برهان الحق فصل ۱۵ صفحه ۱۲۷ سطر ۱ تذکر داده شده است، چنانکه ملاحظه فرموده‌اید هیچگونه اظهار نظری هم از بابت صحت و سقم آن نشده است.

همچنین در هر موردی اختلاف نظری بین اهل حق هست در برهان الحق فقط بذکر آن موضوع بدون اظهار عقیده اکتفاء شده است، چونکه کوشش من تلفیق فیما بین است نه تشقیق. والا اگر وارد بحث حقیقی آن شویم آنوقت خواهند فهمید نه چنان است

طرفین تصور کرده و به آن پیرایه بسته‌اند.

سؤال ۱۶ - در صفحه ۹۶ برهان‌الحق از نذر قسم، نذر روزه و نذر فدیة نام میبرد. اشکالات بنده از اینقرار است: ۱- موارد این نذور چیست؟ ۲- اگر کسی در خواب و یا در بیداری قسمی بخورد و وظیفه‌اش چیست؟ ۳- شرط و قسم و توبه هر کدام چه حکمی دارند؟ ۴- آیا نفرین کردن کار صحیحی است؟

جواب - ۱- نذر قسم آن است؛ کسی برای انجام دادن یا ندادن کاری قسم بخورد و بعد پشیمان شود، جهة كفارة آن قسم نذری بکند. نذر روزه آن است کسی چند روز روزه نذر کند که روزه‌دار باشد. نذر فدیة آن است کسی برای رفع بلا و حفظ سلامتی چیزی را نذر کند، مانند خونریزان و یا نذر برای مریض و غیره، زیرا لغت (فدیة) بمعنی (سربها) و فدائی دادن است.

۲- راجع بکسی که در خواب قسم یاد کند، البته اگر قسمش برای چیزی است که ضرر دینی یا دنیوی یا شئونانی دارد، فقط نذری بقدر قوه بضاعت خود ولو پنجشاهی هم باشد میکند و آن کار را انجام نمیدهد. مثل اینکه کسی در خواب قسم بخورد باید یکنفر را بکشد، یا دزدی بکند، یا خانه خود را آتش بزند، یا لخت توی کوچه‌ها بگردد، یا زن پستی را بزنی بگیرد و یا به مرد پستی شوهر بکند، یا اینکه از شوهرش طلاق بگیرد، یا اینکه زنش را طلاق بدهد. البته برای این قبیل کارها نذر خیلی کوچکی برای كفارة قسم میکند و آن قسم را بجا نمی‌آورد. ولی اگر چیزهایی است که ضرری ندارد و یا

منفعت دینی هم در آن هست، باید عمل کند.

کسی در بیداری قسم بخورد فلان عمل را بکند یا نکند؛ اگر در حال عصبانیت قسم خورده، اعم از اینکه فراهم بیاید یا نباید باندازهٔ وسع خود و اهمیت قسم نذری میکند و آن قسم را اجرا نمیکند. ولی اگر با حال طبیعی چنین قسمی خورده باشد، اگر آن قسم برای عمل مشروعی باشد و فراهم بیاید که بجامی آورد، و اگر فراهم نشود و یا نامشروع باشد باز کفارهٔ قسم را بهر اندازه که وسع و قوه دارد نذر میکند و قسم را بجا نمی‌آورد.

۳- شرط و قسم و توبه هم در هر موضوعی فرق میکند و نمیتوان نسبت بهر یک بطور مطلق فتوی داد. زیرا شرط و قسم و توبه، اگر از کارهای نامشروع باشد، مثل اینکه شرط بکند و یا قسم بخورد و یا توبه از یک کاری بنماید که عمل کردن بآن کارها برخلاف رضای حق و آداب دیانتی است، در اینصورت ولو خواب هم ببیند، نباید آن شرط و قسم و توبه را بشکند.

بالعکس اگر شرط و قسم و توبه نسبت بکاری باشد که ترك کردن آن کار برخلاف مصلحت و دینداری است، مثل اینکه شرط بکند یا قسم بخورد یا توبه بنماید که روزهٔ نیت را نگیرد، یا شرط بکند از دین خارج بشود یا عمل زشتی مرتکب شود، البته چنین شرطی نباید بکند یا قسم بخورد یا توبه بکار خیری بنماید. مثل اینکه توبه کند به هیچ فقیری اعانت نکند، برخلاف رضای حق است و اگر چنین چیزی هم بلفظ او جاری شد ولو خواب هم ببیند شکستن آن جایز است بلکه واجب میباشد. نهایت باید باندازهٔ قوهٔ خود نذری

بجای کفاره آن بنماید و من بعد هم رعایت کند دیگر چنین قسم یا شرط یا توبه بلفظ جاری نکند.

ولی اگر توبه و قسم و شرط بريك کاری بود که برای دین و دنیای او ضرر یا نفعی ندارد، یعنی نفع و ضرر آن یکسان باشد البته اگر در خواب او را گذشت کردند اثر دارد.

۴- راجع به نفرین، البته اگر نفرین بناحق باشد اثری ندارد بلکه خود نفرین کننده صدمه میخورد. ولی اگر نفرین به حق باشد اثر دارد، حتی اگر نفرین هم نکند برخدا لازم است بآن کسیکه بد کرده صدمه بزند، خواه شخصی که صدمه خورده نفرین بکند یا نکند. ولی بهر جهت نفرین کردن کار خوبی نیست؛ زیرا اگر شخصی به ناحق اذیت شده باشد و ظلم از کسی دیده باشد، لازم به نفرین نیست خدا آگاه است و احقاق حق میکند و اگر هم ظلم ندیده باشد، نفرین بهیچوجه اثر ندارد.

سؤال ۱۷ - در برهان الحق، فصل چهاردهم راجع به محرمات، فقط به چند مورد کلی (مانند گوشت خوک و خون و غیره) اشاره شده است. برای بقیه محرمات چه دستوری میفرمائید؟

جواب - اینکه فرموده اند راجع به محرمات دستورات کافی در کتاب نبود، جواب آنکه، بطور کلی احکام الهی در تمام ادیان مبنی بر این اقسام است: حلال - حرام - واجب - مستحب - مکروه - مباح. و چون در کتب فقهیه و مرحله شریعت نسبت به هر يك بیان تفصیلی شده است ذکرش زائد دانسته، فقط آنچه را لازم دیده متذکر گردیده.

رجوع شود به فصل دوم و چهارم و پنجم و هیجدهم کتاب برهان الحق. زیرا مفاد فصل دوم آن است: پس از تعریف دین و ملت و امت و مذهب و مسلک، و اطاعت از اولی الامر و حفظ امانت و عمل بعدالت، چنین نتیجه می‌دهد: «آنچه در شریعت اوامر و نواهی است برای اهل شریعت بیک مرتبه و اهل طریقت بدو مرتبه و عرفان یافتگان بسه مرتبه و اهل حق بچهار مرتبه شدیدتر باید رعایت شود که ثواب و عقاب آنها بهمین تناسب خواهد بود». و مفاد فصل چهارم و پنجم و هیجدهم من حیثه المجموع برهانش عین بیان، و بیانش عین برهان می‌باشد دیگر حاجت به توضیح نیست.

سؤال ۱۸ - آیا نوشابه‌های الکلی از قبیل (عرق، شراب، آبجو و غیره) برای فرقه اهل حق حلال است یا حرام؟

جواب - نوشابه‌های الکلی از هر قبیل باشد بر اهل حق مطلقاً حرام است. اگر کسی از آنها استعمال نماید یا حلال بداند، برخلاف دستور کلام سرانجام حضرت سلطان اسحاق است.

سؤال ۱۹ - در اینجا (فرانسه) با یکی از دوستان اروپائی که استعداد و کشش فراوانی نسبت به عرفان دارد کتاب برهان الحق را مورد بحث قرار دادیم. بسیار شیفته این راه شده است فقط می‌گوید چون در مذهب او مشروبات الکلی نهی نشده و از بچگی هم عادت به نوشیدن مشروبات الکلی پیدا کرده لذا نمی‌تواند از آن صرف نظر کند. آیا ممکن است در مورد او ارفاقی بفرمائید و او را از این دستور معاف نمائید؟

جواب - اگر بخواهد مرحله عرفان را سیر نماید باید بالکل از استعمال

مشروبات خمیری و ارتکاب منهیات دینی مبری شود، و موفقیت این امر هم با استقامت در اراده و عقیده کامل به مبدء حاصل خواهد شد. بدیهی است واجد چنین شروطی از طرف خدا هم تقویت می شود.

سؤال ۲۰ - علت حرمت گوشت خوك و حرمت یا کراهت گوشت خرگوش و دنبان گاو و گوسفند چیست؟ و علت اینکه گفته می شود اگر شخصی ندانسته گوشت خوك بخورد اشکالی ندارد چیست؟ زیرا اگر خوردن گوشت خوك موجب تنزل روحی شود دانسته یا ندانسته آن فرقی نمی کند.

جواب - علت حرمت گوشت خوك، قطع نظر از اینکه برای بعضی مزاجهای مستعد ممکن است ناقل بعضی میکربها و امراض مهلكه یا صعبالعلاج باشد، اثر معنوی هم بر عالم روحی دارد. یعنی آن صفات پست و قساوت قلب و بسخل و خباثت طبیعی خود را به روح انسان سرایت میدهد.

اما اینکه سؤال شده، اگر خوردن گوشت خوك فی نفسه موجب تنزل روح شود قاعده در دانسته یا ندانسته خوردنش نیز نباید فرقی داشته باشد، جواب این است: بطور کلی آنچه را نفس مدر که بر او آگاه گردد اثر وضعی بر آن می گذارد و آنچه را بر آن آگاه نشود فقط اثر طبیعی دارد. مثلاً غذا که وارد معده شود، پس از تحولات طبیعی، جوهرش جذب بدن می شود. هر اثری هم دارد در بدن باقی می گذارد. لیکن آگاهی شخص بیک امری، اگر لذت بخش باشد سبب نشاط و رشد روحی می گردد و اگر تنفرآمیز باشد روح کدر

و پژمرده خواهد شد. از این جهت است اگر اشخاص دانسته مرتکب فعل حرام شدند روح و جسم هر دو کثیف و معذب می‌شوند. و اگر ندانسته باشد فقط اثر طبیعی در جسم می‌گذارد.

چون ارتکاب در منهیات دو جنبه دارد: یکی عقوبت خدائی که در روح مؤثر است، و یکی مضرات طبیعی که مربوط به جسم خواهد بود. در این صورت هرگاه عالماً عامداً مرتکب منهیات شود روح و جسم هر دو در عذاب است، و اگر با رعایت احتیاط لازمه، ندانسته مرتکب شود، دیگر عقوبت روحی ندارد. اینکه عرض شد «با رعایت احتیاط» بدین منظور است: شخص سالک باید حتی الامکان سعی کند در محل مشکوک از خوردن غذای مشکوک اجتناب جوید. گوشت خرگوش، همچنین دنبان گاو و گوسفند حرام نیستند، و مکروه می‌باشند. اینکه چرا بعضی از حیوانات و سایر اجناس، حلال و بعضی حرام و بعضی مکروه هستند، گرچه هیچیک بی‌علت نیست و هر یک بجای خود فلسفه صحیحی دارد، ولسی دانستن آنها برای ما لزومیتی ندارد. فقط کافی است بدانیم این دستورات از طرف خدا است. کما اینکه برای مریض، شناختن طبیب شرط است، دیگر احتیاج به دانستن فلسفه نسخه و دستورات طبیب ندارد.

ضمناً توضیح میدهد، مطابق احکام شرع، هر چیزی یا حلال یا حرام یا مستحب یا مکروه یا مباح است. حلال آنست، عمل به آن ثواب و ترکش عقاب دارد (واجب هم گویند). حرام بعکس است، یعنی عملش عقاب و ترکش ثواب دارد. مستحب آنست، عمل به آن ثواب دارد ولی ترکش عقاب ندارد. مکروه نیز بعکس

مستحب است، یعنی ترکش ثواب دارد ولی عملش عقاب ندارد. مباح، نه ثواب دارد و نه عقاب.

اما برای سالک، که مکلف به طی مراحل شریعت و طریقت و معرفت است، تا بمقام حقیقت برسد، تمام اوامر و نواهی شریعت را به تناسب مقامی که رسیده، شدیدتر باید رعایت نماید. مثلاً وقتی بمرحله معرفت رسید، عقاب و ثواب برای او سه برابر شدیدتر است. حتی بعضی غذاها، در شریعت خوردنش بر بعضی نهی نیست، مانند نذورات تصدقی و خمس و زکوة و وجوه خیریه و بسریه متعلق به میت و غیره. اما در مقام معرفت، خاصه مقام حقیقت که مرتبه چهارم و آخرین مرحله است، خوردن این قبیل غذاها سبب تاریکی بلکه خفگی روح می شود.

سؤال ۲۱ - دنبان جزء اعضای حرام قربان است که دعا دادن ندارد و به جانوران داده میشود. اما اشخاصی هستند که دنبان را حرام نمیدانند و میخورند، آیا میتوان دنبان را بدون دعا باین اشخاص داد بخورند؟ آیا کلیه قربانی را میتوان داخل قربان گذاشت؟

جواب - دنبان را باشخاصی که دنبان را حرام نمیدانند بدهید بخورند.

کلیه قربانی هم چون مکروه است با قربانی پخته کردن و یا خوردنش در خارج اشکال ندارد.

سؤال ۲۲ - اگر اطباء برای معالجه ضعف بنیه و اعصاب و غیره، خوردن چیزهاییکه حرمت دینی دارد (از قبیل گوشت خوک و الکل و امثال

ذلك) تجویز کردند، آیا به صرف تجویز طیب میتوان آنها را خورد؟

جواب - راجع به خوردن هر چیزی که حرمت دینی دارد، اگر هریک از آنها طبق نظریه طیب، دواى منحصر بفرد جهة معالجه امراض خطرناك باشد، فقط در مدت دوران معالجه اشكال ندارد.

سؤال ۲۳ - عده‌ای تصور می‌کنند که آن حضرت گیاهخواری را حرام می‌دانند، لذا مستدعی است نظر مبارك را در این مورد اعلام فرمائید؟ ضمناً در بعضی محیطها، وضع غذا مشکوک است و مجبور می‌شویم از غذاهای عادی اجتناب کرده گیاهخواری کنیم. در این صورت، تکلیف چیست؟

جواب - موضوع گیاهخواری البته تا حدی که طبیعت بطلبد و جنبه افراط بخود نگیرد مفید است. چون در طبیعت هر ذی روحی، شاخصی برای استفاده از هر غذائی بصورت تمایل وجود دارد، که تشخیص فوائد آنرا میدهد. اگر گاهی غذای مورد تمایل نتیجه بخش نباشد یا نتیجه عکس دهد، بعلة اشتباه در نوعیت و کمیت و کیفیت آن میباشد. مثلاً مزاج، یکوقت ترشی یا شیرینی میطلبد، حتماً هنگام طلبیدن هریک بی‌فایده نیست، لیکن باید تشخیص داد چه نوع ترشی یا شیرینی و به چه مقدار و با چه حالتی مطلوب است. بعبارت ساده سر که را بجای آب لیمو استفاده ننماید. در این خصوص بعضی از حیوانات خیلی حساس هستند چنانکه اغلب مشاهده شده است اگر شکستگی استخوان یا مریضی پیدا کرده‌اند، به تجسس مومیائی یا گیاه مورد معالجه برآمده‌اند و نتیجه هم گرفته‌اند. پس بطور کلی

هرمزاجی در هر زمان و مکانی، باختلاف اقتضای وقت، یکنوع غذا براو سازگار است، باید توجه داشته باشد بمقتضیاتی که مفید است تغذیه نماید. فقط آنچه نهی مذهبی دارد از آن پرهیزد، لَوْ قُرْضَ ظاهراً مطبوع هم باشند، ولی ضرر روحی دارند.

اینکه فرموده بودید بنده گیاه خواری را حرام دانسته‌ام، منظور بطور مطلق نیست. شاید راجع به این قضیه بوده؛ چون چند سال قبل مدتی گوشت خوردن را مطلقاً بر خود حرام نموده بودم، بهمین علت مورد مؤاخذه قرار گرفتم، مبنی باینکه آنچه خدا حلال کرده نباید حرام نمود، یا حرام نموده نباید حلال دانست. والا بطوریکه فوقاً اشاره شد، جز آنچه صریحاً حرام شده است، بقیهٔ مأكولات، هرچه با طبیعت سازگار و بدون افراط و تفریط باشد اشکال ندارد. بهمین دلیل هم هست، با اینکه خوردن گوشت حیوانات حلال گوشت تجویز شرعی دارد، مع هذا حضرت مولی (ع) میفرماید شکم خود را قبرستان حیوانات قرار ندهید، یعنی افراط در خوردن گوشت آنها نکنید.

بنا بمراتب، تا زمانیکه در محیطی هستید که غذای آن مشکوک است، از غذای غیر مشکوک که با مزاجتان هم سازش داشته باشد، اعم از سبزیجات و بقولات و حبوبات و غیره تغذیه فرمائید.

سؤال ۴۴ - آیا استعمال دخانیات اعم از سیگار، قلیان و چق برای فرقه اهل حق حلال است یا خیر؟

جواب - راجع باستعمال دخانیات یا ترك آن حضرت سلطان

اسحق چیزی فرموده‌اند. ولی حضرت خان آتش بنا بر پیش آمدی استعمال دخانیات را بر خود و اولادان و مریدانش مؤبداً حرام فرموده است. از این رو برای منسوبین و تابعین خاندان آتش بگی حرام، و برای سایر اهل حق مباح است.

مرحوم ابوی از لحاظ اینکه جای برای قلب، و دود برای کبد مضر است آنها را ترك کرده بودند. دوستان ایشان هم به پیروی از رویه معظم له ترك کرده‌اند.

بطور کلی از لحاظ سلوك چون نشأت ظاهری ضد نشأت معنوی است سالک باید از هر چیزی که نشاء می‌آورد اجتناب کند.

سؤال ۲۵ - با توجه به مطالب فصل چهاردهم برهان الحق مرقوم بفرائید، مقدار برنج و روغن هفت روز ایام عید خاوندکاری بمانند یک نفر در روز چقدر است؟ آیا برای خدماتی مرسوم ممکن است بجای برنج صدری برنج رسمی بکار برد؟

جواب - اگر کسی استطاعت مالی داشته باشد، برای هر خانه‌ئی روزی يك خدمت است، زیرا در این مورد فقط خانه منظور است نه نفرات. و مقدار خدمت هم چنانکه در برهان الحق صفحه (۱۰۱) سطر ۹) نگاشته، همچنین شاهنامه حقیقت در بیت‌های ۶۷۴۵ و ۶۷۴۶ مرقوم داشته، سه کیلو برنج و $\frac{1}{4}$ برنج مزبور روغن حیوانی خالص و يك خروس با حداقل یکمن نان میباشد.

و اگر هم کسی بضاعت مالی نداشته باشد هر چه فراهم شد نذر مینماید، کما اینکه در برهان الحق صفحه ۱۴۷ تذکر داده. ضمناً باید

دانست، اینکه در برهان‌الحق (صفحه ۱۰۱ سطر ۱۰) نوشته است «سه کیلو برنج با اضافه ۲۵۰ گرم جهت رفت ریز»، آن اضافه احتیاطی از لحاظ کم وزیاد توزین وزن است، والا وزن مقرر جهت خدمت همانا سه کیلو برنج خواهد بود.

راجع به جنس برنج، اگر کسی کم بضاعت باشد یا دسترس بخیرید برنج صدری نداشته باشد اشکال ندارد، زیرا در زمان قدیم که برنج صدری مثل حالا در دسترس نبود همگی خدمت‌ها را با برنج رسمی صرف می‌نمودند.

سؤال ۲۶ - در فصل چهاردهم برای هر خدمت يك خروس تعیین کرده است، آیا بجای خروس خدمت میتوان گوشت دیگر یا بوقلمون بکار برد؟

جواب - چون مطابق دستور پردیوری خدمت باید حتماً با خروس همراه باشد نمیتوان بجای خروس گوشت دیگری بکار برد.

بوقلمون را هم اگر مستقلاً و بنام همان بوقلمون، قربانی یا خدمت بنمایند اشکال ندارد. ولی اگر بجای خروس متعلق به خدمت‌های رسمی یا خروس قربانی بخواهند بوقلمون را مصرف نمایند، تا آنجائیکه دسترس به خرید خروس سالم باشد اشکال دارد.

سؤال ۲۷ - با در نظر گرفتن جواب قبل، سادات ذوالنوری که گوشت خروس بر آنها نهی است، آیا استثناً میتوانند برای خدمت جوژ و سایر خدمت‌های رسمی خودشان بجای خروس، مرغ مصرف نمایند یا خیر؟

جواب - چون بدستور ارکان پردیوری، برای خدمت فقط خروس مقرر شده است، بنابراین بهیچ اسم و رسمی قابل تغییر و تبدیل نیست. ولی سادات ذوالنوری میتوانند در همان جمع خدمت برای خوردن خودشان، علاوه بر خروس خدمت، مرغ را هم جداگانه نذر کرده بپزند و صرف نمایند.

سؤال ۲۸ - در این وقت که نیت قول طاسی نزدیک است در محل ما شاید در محل‌های دیگر هم مرض مرغ و خروس چنان زیاد است خروسی که امروز خریداری میشود بفردا نمی‌ماند و می‌میرد، بنابراین تهیه کردن خروس برای خدمتهای نیت مشکل است. آیا میتوان مثل قربانی خون ریزان، هر شب چند نفر متحداً یک قربانی بجای برنج و روغن و خروس، کمتر یا بیشتر، صرف نمایند یا خیر؟

جواب - در صورتیکه خروس سالم فراهم نشود که خدمتها را طبق دستور کلام انجام داد، میتوان بهرمقدار که پیشرفت نماید، وجه مصارف نذورات را بمیزان امکان استطاعت بمصرف رسانید. زیرا حضرت سلطان میفرماید: «کردار مکران و بالای قدر - هر کس کرده ویش منیران او بر». و بهترین دلیل هم همان حکایت قاویت پیره‌زن در ایام نیت دوره خود حضرت سلطان است.

سؤال ۲۹ - سن بلوغ خروس جهت نذر، در شاهنامه ۴ ماهه و در برهان الحق ۶ ماهه تعیین شده، کدامیک را ملاک عمل قرار دهیم؟ تکلیف ما با خروسهای ماشینی که سنشان از ۲ ماه تجاوز نمیکند و بانگ هم نمیزند چیست؟

جسواب - سن خروس شناختن برای بلوغ، همان بانگ زدن خروس است که مطابق عرف عادت محل آنرا خروس بشناسند نه جوجه خروس، که برای نذر^(۱) کافی است. اینکه شش ماه یا چهار ماه نوشته شده برای مأخذ حداکثر و اقل سن است والا تأثیر دیگری ندارد.

اما راجع بخروسهای ماشینی جهت نذر، قبلاً باید باین نکته توجه داشت:

بطور کلی انجام هر حکمی از احکام دینی منوط بامکان انجام آن است. یعنی هر فردی راجع بتکالیف دینی خودش تا آنجائیکه قدرت و وسعت انجامش بدون عسر و حرج دارد مکلف میباشد. زیرا خداوند تفاوت موضوعی هر حکمی را به نسبت تفاوت موقعیت اوضاع و احوال اشخاص مقرر داشته است، مثلاً اجرای حکم واحدی برای عبادت یا برای انفاق الله، موضوع عبادتش جهت پیر و جوان و مریض و سالم و موضوع انفاقش درباره غنی و فقیر متفاوت خواهد بود. کما اینکه در قرآن مجید میفرماید:

«لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا» یعنی «تکلیف انجام امری خدا نمی کند کسی را مگر باندازه توانائیش» (سوره ۲ - آیه ۲۸۶) ایضاً «وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ» یعنی «و نگر داند بر شما در دین هیچ رنجی را» (سوره ۲۲ - آیه ۷۸).

بنابراین، اگر از جنس خروس حائز شرایط بلوغ مقرر در سؤال، فرضاً نایاب شد یا در دسترس مشتری نبود یا از لحاظ وزن و

قیمت مقرون بصرفه نبود، میتوان بلوغ عرفی خروسهای ماشینی را در نظر گرفت. و بلوغ عرفی آنست: هر زمانی اعم از دوماه یا کمتری یا بیشتر، آن خروس از حالت جوچه بودن خارج شد، و هیکل و شباهت خروس معمولی عادی بخود گرفت، جهت نذر کردن خالی از اشکال است.

سؤال ۳۰ - کسی خروس ماشینی برای نذر بخرد، بعد از ذبح آن مشاهده کند که مرغ است، و یا مرغ بخرد و بعد از ذبح معلوم شود خروس است، در این موارد حضرت تعالی چه دستوری میفرماید؟

جواب - اگر خریداری آن خروس یا مرغ بجای نذر پولی قبلی بوده، اشکال ندارد. ولی اگر عین خروس یا مرغ میبایستی نذر شود در خرید بعکس شده است، آنهم اگر استطاعت داشته باشد مجدداً آنرا سبز نماید، و اگر استطاعت نداشته باشد فقط یکدهم قیمت خریداری را سبز نماید کافی است.

سؤال ۳۱ - در اینجا مرسوم است اگر مرغی مانند خروس بانگ بزند با مراجعه و یا بدون مراجعه به کتاب دعا او را فوراً نذر میکنند. لطفاً بفرمائید این عمل چه جنبه‌ای دارد و نذرش بنام چه پیری باید باشد؟

جواب - مقدمهٔ باید دانست هر روایتی و هر رسومی که بین جماعتی مشهور و معمول میشود، از صورت‌های زیر خارج نیست:
اول - هر آنچه جنبهٔ قواعد علمی و یا احکام دینی و یا قوانین اجتماعی دارد آنها را (حدیثی) گویند.

دوم - هر آنچه از آنها فقط جنبه معتقداتی دارد، آنها را (نفوسی) دانند. زیرا معتقدند که از بزرگان دین چنین چیزی گفته شده است.
سوم - هر آنچه از آنها خارج از جنبه حدیثی و نفوسی باشد آنرا افسانه خوانند.

پس مرغی که بانگ خروس بر آورد و یا خروسی در شب، قبل از وقت معمول بانگ زند جنبه نفوسی دارد. خواه در کتاب دعا علامت خوبی یا بدی درباره آن نشان دهد مستحب است به نذر بشود. و نذرش هم بعشق کسی است که آن شب و روز با او تعلق دارد. مثلاً شنبه پیرموسی، یکشنبه شاه ابراهیم، دوشنبه مصطفی الی آخر و ممکن هم هست مطلقاً با اسم سلطان نذر شود، چون او صاحب کل بر تمام ایام هفته است.

سؤال ۳۲ - در فصل چهاردهم اشاره ای به قربانی شدن حیوانات جنس نر دارد، آیا جنس ماده از حیوانات حلال گوشتدا میتوان مستقلاً قربانی نمود یاخیر؟

جواب - جنس ماده از حیوانات حلال گوشت، بقصد قربانی مستقل و معین نمیشود مصرف نمود، ولی بقصد نذر مانند سایر نذور، یا بجای پول نذر بقیمت در آورده صرف شود، خالی از اشکال است.

سؤال ۳۳ - آیا جنس ذکور پردارهای اهلی از قبیل بوقلمون و غیره، و یا حیواناتی که نشانی شده اند و... و... میتوان به قربانی کرد یاخیر؟

جواب - پردارهای اهلی قربانی میشوند زیرا حیوان خون دار هستند،

ولی در خدتهای مرسومى حتى الامکان خروس باید باشد.
 حیواناتی که برای نشان داغ شده اند چون ناقص محسوب نمیشوند،
 میتوان قربانی کرد.
 گوسفند بی شاخ (از اصل شاخ ندارد) و خروس و مرغ بی دم برای
 قربانی از جمله مهر محسوب هستند.
 چپش هم به قربانی میشود زیرا از جنس گوسفند است، گوسفند بطور
 مطلق نر آنها قابل قربانی است.
 حیواناتی هم که به نشانه سلامتی، توسط دولت گوششان بریده است،
 چون هر چیزی که جزء عرف یعنی رسم عمومی شد تبعیت از آن اشکال
 ندارد، در این مورد بخصوص هم قربانی کردن چنین گوسفندهای گوش
 بریده ای که جزء عرف شده است هیچ اشکال دینی ندارد.

سؤال ۳۴ - در فصل ۱۴ صفحه ۹۸ برهان الحق نوشته است: گاو قربانی اگر
 خصاء یا وجاء باشد بی اشکال است. تصور می رود اشتباه شده، زیرا اصولاً
 قربانی نباید خصاء و وجاء باشد؟

جواب - مطابق عرف عام، کلمه (گاو) وقتی بر جنس مذکر بقتر
 صدق میکند که قابل شیار کردن زمین باشد، و گاوی هم که بشود با او
 شیار کرد باید خصاء یا وجاء باشد، والا وحشی خواهد شد و تن به شیار
 کردن نمیدهد. روی این اصل تا کنون هر چه گاو قربانی شده است و
 یا بشود با شرایط مزبور گاوش خوانند، والا اسامی دیگر از قبیل گوساله،
 بارین، نوبند، وغیره دارد.

سؤال ۳۵ - در اواخر فصل چهاردهم برهان الحق اشاره به غذای مطبوخه شده است، لطفاً تشریفات صرف نذر مطبوخه را مرقوم فرمائید؟

جواب - چون کلمه (نذر) بطور کلی شامل قربان و خدمت و نیاز و غیره میشود، کما اینکه در فصل چهاردهم برهان الحق (از صفحه ۹۳ تا ۱۰۳) بطور تفصیل بیان مطلب و تعریف نذر را نموده است؛ بنابراین علاوه بر قربانی و خدمت، هر چیز دیگر هم بقصد نذر طبخ شود، تمام تشریفاتش از حیث جم بستن و دست شستن و سفره گستردن و تکبیر و دعا را دوبار خواندن، با دعای رخصت، مانند قربانی و خدمت است. مضافاً اگر آن طبخ از گوشت حیوانی باشد که بقصد نذر ذبح کرده شود، دعای تیغ و دعای سفره با آب چرخ جم هم نیز سراو واجب است. و اگر آن نذر از گوشت قصابی یا مأكولات دیگر تهیه و طبخ گردد، دعای تیغ ندارد. اما دعای سفره و آب چرخ جم گرچه واجب نیست ولی بطور مستحب اگر انجام شود بهتر است.

در غذای مطبوخه باید روغن حیوانی بکار برد مگر آنکه قبلاً نیت کرده باشد که روغن نباتی بکار برود.

سؤال ۳۶ - کسی نیت نذری میکند ولی قوه صرف آن را ندارد، با قید مهلتانه در اولین فرصت باید آنرا صرف نماید. حال بفرمائید مقدار مهلتانه چه مبلغ و مدت مهلت چقدر است؟

جواب - مبلغ مهلتانه بستگی به استطاعت آن فرد دارد. البته از شاهای قدیم یعنی ۵ ریال امروز کمتر نباشد.

حدود مهلت هم بستگی به استطاعت یافتن شخص دارد. اگر قربانی یا خدمت باشد بمحض اینکه آن شخص واقعاً استطاعت پیدا کرد باید نذرش را ادا کند. اما اگر نذرش صرفاً پول باشد، میتواند بتدریج یعنی هر وقت استطاعت داشت يك مقدار از آنرا صرف کند.

سؤال ۳۷ - کسی قرار کند نذری از زنده مال بکند، اگر آن مال تلف شود تکلیفش چیست؟

جواب - نذری که زنده مال باشد دو حال پیدا میکند: حالت اول اگر نذر کند و بگوید مثلاً "بره شکم این گوسفند یا هرچه بره نر داشته باشم یا اولین بچه حیوانم نذر باشد، در صورتیکه آن موضوع از بین رفت یعنی بچه گوسفند مرد، دیگر ایرادی بر او نیست و جای آن نمیخواهد سبز بکند. حالت دوم، اگر يك حیوانی اعم از نر یا ماده مخصوصاً نشانی برای نذر کرد و از بین رفت، جای آن حیوان باید سبز بشود. آنهم دو صورت دارد: اگر طفره واهمال در سبز کردن کرده، باید دو برابر سبز کند ولی اگر هنوز وقت کشتن آن نشده و مرده است فقط يك حیوان مثل آن سبز کند.

سؤال ۳۸ - در پایان فصل چهاردهم، نام چیزهایی از قبیل سنجد و هندوانه و خیار و گردوی با پوست ذکر فرموده اید که فقط برای شکرانه جایز اند. آیا میوههایی از قبیل هلو و آلوبالو و آلو و امثالهم که هسته آنها خوردنی نیست به نذر میشوند یا خیر؟ آیا طالبی و گرمک و امثالهم همان تشریفات خربزه را دارند یا خیر؟

جواب - باستثنای سنجد و هندوانه و خیار و گردو سایر میوههاییکه

نام برده‌اید، به نذر میشوند.

طالبی و گرمک و امثالهم از لحاظ خرید و صرف نذر مانند خربزه است. اینکه گفته شد از لحاظ خرید، یعنی همانطور که خربزه را نمیشود نصفه و ناقص خرید و باید درست باشد، طالبی و گرمک هم همان حکم را دارند.

سؤالات مربوط به فصل پانزدهم «تشریفات صرف نذر»

خلاصه سؤالات :

- ۱ - يك نیاز و يك دعای تیغ برای چند تیغ.
- ۲ - لزوم تجدید دعا برای تیغی که دهن آن بغیر نذر بخورد.
- ۳ - تجویز قطع و فصل اعضای قربان با تیغ دعا نخوانده.
- ۴ - دعای قندشکن مستحب است.
- ۵ - علت حرمت مغز سرگاو.
- ۶ - تجویز شکستن سرگاو قربانی قبل از پختن.
- ۷ - شبهه در مورد حرمت مغز سرگاو.
- ۸ - منع شکستن سرگوسفند قربانی قبل از پختن.
- ۹ - نظافت کله قربان قبل از پختن.
- ۱۰ - وجه تسمیه کلمه «بعضی» در برهان الحق.
- ۱۱ - پوست کله و پاچه دعای علیحده ندارد.
- ۱۲ - شکبه و روده حلاله و غیره دعا دارد.
- ۱۳ - خوردن شکبه و روده حلاله و غیره بدون دعا.
- ۱۴ - فروش پوست قربان.
- ۱۵ - چیزهاییکه نمیتوان بعنوان نیاز پوست خرید.
- ۱۶ - نان قربانی باید بقدر لزوم باشد.
- ۱۷ - مقدار نان خدمت.
- ۱۸ - باقیمانده نان خانگی که يك قسمت آن بمصرف قربان رسیده.

- ۱۹- غذائی که روی آتش نذر پخته شود.
- ۲۰- مسح صورت با رطوبت دست.
- ۲۱- خلیفه و سایر جم‌نشین قبل از دعای رخصت حق برخاستن ندارند.
- ۲۲- سید میتواند نذری هم که مطابق برهان‌الحق نباشد دعا دهد.
- ۲۳- عدم لزوم چشیدن سید از نذر، قبل از دیگران.
- ۲۴- دعادادن نذر چند خانواده در یکجا.
- ۲۵- شرکت در نذور عمومی- دادن نذر مال مصطفی به شیعه.
- ۲۶- آیا از قربانی که طبق دستور برهان‌الحق نیست میتوان خورد؟
- ۲۷- مخلوط کردن آبگوشت دعاخوانده با آبگوشت دعا نخوانده.
- ۲۸- آیا سید میتواند نذر فردی خود را دعا دهد؟
- ۲۹- آیا میتوان قسمت نذر را پس داد؟
- ۳۰- خواندن دعای سفره قبل از اتمام تقسیم نذر.
- ۳۱- راجع به آب چرخ‌جم.
- ۳۲- موارد استثنائی که اجازه نوشیدن غیر از آب چرخ جم داده میشود.
- ۳۳- چرا در دعای رخصت نام مهدی صاحب‌الزمان می‌آورند؟
- ۳۴- چیزهاییکه بعد از اتمام صرف‌نذر باقی میماند.

مشروح سؤالات و جوابها :

سؤال ۱ - در فصل پانزدهم برهان‌الحق صفحه ۱۰۴ دستور دعا برای يك تبيغ مرقوم فرموده، حال اگر چند تبيغ باشد و يك نیاز تکلیف چیست؟ و روی چه فلسفه‌ای است که نیاز تبيغ فقط يك دعادارد و تکبیر هم ندارد؟

جواب - يك نیاز و يك دعای تبيغ با انجام تشریفات دفعه واحده برای چندین تبيغ کفایت میکند، چنانکه در يك جمع با انجام تشریفات واحد میتوان چندین نذر توأماً دعا داد.

اینکه نیاز تبيغ فقط يك دعادارد و تکبیر هم ندارد، استثنائی است

از قواعد کلی که خود حضرت سلطان این استثناء را قائل شده‌اند. یعنی همان شخص که در سایر نذورات، امر به تکبیر و دو دعا داده‌اند، همان شخص برای نیاز تیغ بطور استثناء این چنین امر فرموده‌اند. و اینکه فلسفه آنرا خواسته‌اید، گرچه فلسفه‌اش متعدد است اما بعقیده بنده باید اینطور باشد:

در بیابس پردیوری، حضرت سلطان هفتن را با خود شریک قرار داده فرمودند: «هر ارکان و قانونی که در روز بیابس گذاشته شود باید با تصویب سلطان و گواهی هفتن باشد». شاهد هم در کلام سرانجام بسیار است، یعنی هر مطلبی اول سلطان تصویب فرموده، بعد هم هفتن هر کدام علیحده به لفظ «مرمو» گواهی در آن داده‌اند. حتی اگر مطلبی در کلام سرانجام دیده بشود که یکی از هفتن یا سلطان در آن گواهی نداده باشد، کلام خوانها آن کلام را از کلام سرانجام خارج میدانند و رد میکنند. بهمین دلیل هم امر شده در نذورات اعم از نیاز یا خدمت یا قربانی تصویب سلطان و گواهی هفتن باید در آن باشد تا قبول شود. چنانکه در دعای پردیوری مینویسد: «و اشاره شاه (یعنی تصویب سلطان) و شرط بنیامین و ردای داود و قلم زرین پیرموسی و خدمت پاک رضبار... الخ». و اگر به اشاره شاه تنها، یا اسم هفتن تنها بگویند، البته دعا محسوب نمیشود. بهمین لحاظ باید دو دعا خوانده شود، که دعای اول با قسمت سرجم خوانده میشود و با احترام خود سلطان است. و دعای دوم پس از قسمت دادن بجمع نشین خوانده میشود و با احترام هفتن است. تکبیر هم مختص خود سلطان است و معنی آن اینست، ابتدا حمد و ثنای حضرت سلطان را نموده سپس

اجازه قبولی نذر را بوسیله دعا میخواهد؛ چنانکه در اول تکبیر میگوید «جمع رسید صلاح» یعنی پادشاه صلاح در دعادادن دانستند. بنابراین هر نذری دو دعا و تکبیر لازم دارد، اما دعای نیاز تیغ چون امر خود شاه بوده، و نذریارسان هم نبوده، گواهی هفتن هم در آن نبوده، دیگر لازم به تکبیر و دو دعا نداشته است. چنانکه در دعای تیغ میفرماید «ها بنیامینا شریک اوسری» و اسمی از هفتن برده نمیشود، فقط بنیامین در این قسمت شریک است، آنهم برای آوردن نیاز^(۱) پای تیغ است که خود بنیامین صاحب نیاز بوده یعنی نیاز دهنده. البته واضح است وقتیکه شاه خود امری میکند، دیگر خودش به خودش مدح و ثنا، و اجازه که عبارت از تکبیر میباشد لازم ندارد. دعای دوم هم که متعلق به هفتن است، مادامیکه هفتن حق گواهی در آن ندارد، دعای دوم لازم نیست. بهمین جهت است که دعای تیغ غیر از دعای معمولی است و تکبیر بادو دعا هم در نیاز آن نیست.

شاید غیر از مشروحه فوق، فلسفه‌های دیگر هم دارد اما در اینجا بیش از این گنجایش شرح و بسط ندارد.

سؤال ۲ - معمول است که تیغ دعا خوانده شده، جز باعضای نذر نباید با چیز دیگر تماس داده شود. حال اگر دهن چاقوئی که دسته دارد بهم گذاشته شد، آیا مجدداً باید دعا خوانده شود یا خیر؟

جواب - اگر غیر از گوشت نذر، دهن چاقو با هر چیزی تماس داده

۱ - نیاز تیغی که سرگاو و کله زرده را در بیابست‌ها با آنها بریده‌اند مختلف بوده، ولی بطور کلی از هفت قربانی بی‌خون خارج نبوده است.

شود، باید مجدداً دعای تیغ بر او خواند.

سؤال ۳ - بعد از ذبح قربان که باید با چاقوی دعا خوانده باشد، آیا سایر اعضای قربان را با شیء برنده دیگر که دعا خوانده نشده، میتوان قطع و فصل کرد یاخیر؟

جواب - قطع و فصل اعضای ذبیحه قربانی با هر شیء برنده اشکال ندارد ولی ذبح قربانی باید با تیغ دعا خوانده باشد.

سؤال ۴ - اگر کله قند سالمی جهة نذر آورده شود، آیا قندشکن او مانند تیغ قربان، دعا دارد یاخیر؟

جواب - کله قند سالمی که نذر میشود برای جبه کردنش اگر دعای تیغ قربان بر قندشکن خوانده شود مستحب است نه واجب، یعنی برای احترام نذر بهتر است دعا خوانده شود، ولی اگر دعای تیغ هم خوانده نشود اشکال ندارد.

سؤال ۵ - در فصل ۱۵ صفحه ۱۰۶ مینویسد: «مغز سرگاو بروایتی حرام است»، آیا برای این موضوع کلامی موجود است؟

جواب - راجع به مغز گاو چنانکه در برهان الحق ملاحظه فرموده اید بطور قطع و یقین اظهار نظر بر حرمت او نشده، مینویسد: «مغز سرگاو بروایتی حرام است» و آن روایت اینست:

داود فرماید: «پیسای ویم بتر»^(۱) - هیچکس ندی پیسای ویم.

پتر- چه بره دیوان چند قطار استر (۱) - پوسه مرمو یار داوذر رهبر-
 حرام مغز گاو حلال مغز مر- پوگه سر گاو حرامشان کرد- هر چه مورو
 مارو اونظر- و نیز در بعضی از نسخه های کلام سرانجام بجای «حرام
 مغز گاو حلال مغز مر» مینویسد «حرام سره گاو حلال سره مر». حال
 بدستور این کلام بعضی فقط مغز سر گاو را باستناد «حرام مغز گاو» و
 بعضی تمام سر گاو را باستناد «حرام سره گاو» در قربان نمیگذارند،
 صحت و سقمش حق داند.

سؤال ۶- مطابق صفحه ۱۰۶ کتاب برهان الحق، مغز سر گاو قربانی بروایتی
 حرام شده است و باید قبل از پختن، استخوان کله را شکافته مغز آنرا
 بیرون آورند. و حال اینکه در سطور قبلی همان صفحه میفرماید: مفصل-
 های استخوان قربانی بطوریکه شکستگی پیدا نکند از یکدیگر جدا
 و در دیگ آب جوش ریخته شود. آیا این دو امر با هم مغایرت
 ندارند؟

جواب- چون در هر قواعد کلی (چنانکه قبلاً اشاره شد) ممکن
 است مستثنیاتی داشته باشد؛ کما اینکه در احکام مذهبی تمام ادیان
 اغلب دیده میشود یک حکم کلی عامی را، در مورد خاصی نقض
 موضوعی پیدا میکنند. مثلاً نماز فریضة یومیة شریعت اسلامی که در
 حال حضر شبانه روزی ۱۷ رکعت میباشد، در حال سفر مقصور
 میگردد، همچنین تحریم زن و شوهر در حال احرام حج، و قس
 علیهذا سایر نظایرش.

بنابر این شکستن استخوان کله گاو قربانی هم حکم خاص است که از حکم عام مستثنی گردیده. بعبارة اخرى همان مقامی که امر به نشکستن استخوان قربانی داده، همان مقام نیز استثنائاً برای در آوردن مغز گاو قربانی اجازه شکستن استخوان کله گاو قربانی را داده است، و با یکدیگر مانعة الجمع نیستند.

سؤال ۷ - اینکه در فصل پانزدهم صفحه ۱۰۶ برهان الحق مینویسد: «و نیز مغز سرگاو بروایتی حرام است» بعقیده بنده مدعا و بی دلیل است و از این قبیل است موضوع آتش زیر دیگ و غیره که همه تبدی و تقلیدی و تشریح است.

جواب - راجع به مغز سرگاو، اولاً عموم اهل حق در این خصوص متفق القول نیستند چنانکه مینویسد: «بروایتی حرام است». ثانیاً آن گروهی هم که این عقیده را دارند، فقط از لحاظ يك فلسفه خصوصى عرفی برخوردارند، نه حرام بطور مطلق و معنای شرعی (مانند گوشت خروس نخوردن سادات ذوالنوری)؛ بنابر این هیچگونه جنبه شرعی ندارد تا تشریح محسوب شود. و قضیه آتش زیر دیگ هم بهمین قیاس است. زیرا چنانکه کراراً بعرض رسید، هر عملی که جنبه عرفی دارد و منافات با احکام شرع هم نیست نباید با مباحث شرعی مخلوط نمود.

سؤال ۸ - در فصل پانزدهم فقط اجازه شکستن کله گاو داده شده، حال اگر کله گوسفند قربانی را قبل از دعا دادن بوسیله خلیفه شکسته و مغزش

بیرون آورند، سپس سرخالی از مغز را نزد سید جهت دعا دادن ببرند، آیا صحیح است یا خیر؟

جواب - بطور کلی اگر کله گوسفند قربانی با سایر اعضای قربان توأمأ پخته گردد، و در وقت پاك و جدا نمودن استخوان از گوشت قربان نیز مغز کله گوسفند را خالی کرده و با گوشت قربان مخلوط نموده در جمع تقسیم و دعا خوانده شود صحیح است، و اگر غیر از این باشد صحیح نیست.

سؤال ۹ - در فصل پانزدهم تأکید به تمیز کردن قربان دارد، حال شکنن پیشانی قربانی قبل از پختن جهت خارج نمودن کرههاییکه در آن است جایز است یا خیر؟

جواب - خارج کردن کره های کله قربانی و تمیز نمودن آن بهر نحوی ممکن باشد باید قبل از پختن بعمل آید.

سؤال ۱۰ - در برهان الحق صفحه ۱۰۵ شقوق مختلفه ای برای مصرف کله و پاچه و شکبه و روده حلاله ذکر شده است بدون اینکه صراحة تکلیف قطعی معین نماید، فقط در هر يك از شقوق مرقوم داشته «بعضی» چنان کنند. از اینرو موجب اختلاف نظر بین اشخاص گردیده، زیرا گویند در برهان الحق کلمه (بعضی) بر هر موضوعی آورده شود منظور آن است که آن موضوع صحیح نیست؟

جواب - اولاً ذکر کلمه (بعضی) در برهان الحق، منظور صحیح نبودن آن نیست، بلکه منظورش خبر دادن به آداب و رسوم مختلفه متداوله بین جماعت اهل حق است، بدون اظهار عقیده بر صحت و

سقم آنها. ثانیاً برای شناسائی آنکه کدام يك صحيح است، ضابطه و ملاك اعتبار اینست: هر يك از آن موضوعات (تحت عنوان بعضی) اگر با ارکان بیابست پردیوری (بمستندات کلام سرانجام که همیشه مورد عمل ما واقع است) تطبیق نمود، باید صحيح دانست، و هر يك غیر از این باشد، یا از احکام مستحبات، یا مباح، یا منهیات میباشد. مثلاً بآب چرخ جم دعای مخصوص خواندن از مستحبات، و کلاه در جم سر گذاشتن از مباحات، و خوردن بعضی را گوشت خنزیر و یا مشروب از منهیات باید شناخت.

اما راجع به کله و پاچه و شکمبه و روده حلاله به هر يك از شقوق مندرجۀ در برهان الحق عمل شود صحيح است. فقط بهتر ترتیب که مصرف میشود، باید همانطوریکه در برهان الحق اشاره دارد، دعا خوانده شود.

سؤال ۱۱ - آیا پوست کله و پاچه را باید جداگانه دعا داد یا خیر؟

جواب - پوست کله و پاچه مانند پوست قربانی است دعای علیحده ندارد.

سؤال ۱۲ - اینکه در جوابیه از سؤال قبل مرقوم فرموده بودید «پوست کله و پاچه جزء پوست بدن قربان میباشد دعای علیحده ندارد»، آیا اعضای دیگر مثل شکمبه و روده حلاله و غیره که داخل قربان نیست، دعای جداگانه دارد یا خیر؟ و اگر دارد چند دعا باید خوانده شود و دستورش چیست؟

جواب - از اجزای کله پاچه (اعم از شکمبه و روده حلاله و غیره)

یعنی آنچه قابل خوردن است و داخل دیگ قربانی نیست، غیر از پوست کله و پاچه که در حکم پوست قربان است، بقیه دعا دارد. و دستور دعا خواندنش هم چنین است: خام یا پخته آن نزد یکنفر سید می‌برند، دو دعا با دعای رخصت روی آن میخوانند، تکبیر و سایر تشریفات هم مانند جم قربانی ندارد. لیکن در وقتی سید دعای آنرا میخواند بخواند اگر شخصی از جنس ذکور که تکبیر بلد باشد حاضر باشد مستحب است تکبیر بگویند، و اگر حاضر نبود احتیاج ندارد.

سؤال ۱۳ - در قربانی خون ریزان (سرشاهی)، چند نفر شکبه و بعضی از اعضای حلالی که داخل قربان نمی‌کنیم، بدون اینکه دعای جداگانه بر آن اعضا خوانده شود خورده‌اند، آیا در این مورد باید کفاره بدهند؟

جواب - دعای چیزهای حلالی که داخل قربانی نمی‌کنند چون مستحب است، از این رو در این مورد بخصوص هم خوردنش کفاره ندارد.

سؤال ۱۴ - آیا بعد از ختم دعای قربانی، پوست قربان را میتوان به اهل شریعت فروخت؟

جواب - چنانکه در کتاب برهان الحق صفحه ۱۰۶ سطر ۷ بآن اشاره شده، پس از ختم دعای قربانی، بهر کس فروخته شود اشکال ندارد.

سؤال ۱۵ - در کتاب برهان الحق صفحه ۱۰۶ سطر ۸ راجع به نیاز پوست چنین مرقوم فرموده: «از وجهش چیزی غیر از آنچه به قربان میشود

خریده... الخ». سؤال بنده اینست آیا با این وجه چیزهایی که قربان نیستند ولی در حکم قربان هستند میشود خرید؟

جواب - چنانکه در برهان الحق صفحه ۱۲۵ سطر ۱۸ مندرج است (ماهی، جوز، گرده، انار) در حکم قربانی هستند. نظر باینکه هر یک بعله خاصی (بحکم قربان) محسوب شده اند بنابراین جز (انار) بقیه را نمیتوان بجای نیاز پوست صرف نمود.

سؤال ۱۶ - در برهان الحق صفحه ۱۰۶ سطر ۱۹ مرقوم شده: «نان جهة قربانی بقدر لزوم باید باشد»، ولی دنبال آن میفرماید: «ولو برای خروسی هم باشد کمتر از یکمن جایز نیست». حال کدام يك صحیح است؟

جواب - جمله اول که مینویسد: «بقدر لزوم» اصل دستور است. و اینکه در جمله دوم نوشته شده: «ولو برای خروسی هم باشد کمتر از یکمن جایز نیست»، از باب احتیاط است. زیرا اگر به اهل جمع نشین غذای آبگوشت با نان داده شود شاید بیش از این مقیاس نان لازم باشد.

سؤال ۱۷ - مقدار نان برای خدمت آیا میشود از یکمن کمتر باشد؟

جواب - برای خدمت و قربان باید بقدر لزوم نان تهیه کرد، بنابراین کمتر از یکمن یا بیشتر اشکال ندارد.

سؤال ۱۸ - از نانی که در منزل موجود است و عنوان نذر هم ندارد اگر مقداری جهت کمبود نان قربانی یا خدمت بردارند، آیا باقیمانده آن

نان را میتوان بدون دعا دادن مصرف نمود؟

جواب - اشکال ندارد.

سؤال ۱۹ - طبق دستور برهان الحق (صفحة ۱۰۷ سطر ۵) غذائی که روی آتش نذر گرم یا پخته شود، باید آن غذا را دعا دهند و بعد از آن بخورند. سؤالات بنده اینست: ۱- این غذا يك دعا دارد یا بیشتر، حضور خادم لازم است یا خیر؟ ۲- اگر غذائی که روی آتش نذر گرم میشود از قسمتهای نذر دعا خوانده سابق باشد، آیا نیاز به دعای مجدد دارد؟ ۳- اگر کسی در ضمن پختن یا گرم کردن نذر جدید بر روی اجاق گازی یا اجاق نفتی شخصی، خواست غذای معمولی خود را هم روی آن اجاق گرم کند، به چه طریقی عمل کند که آن غذا نیاز به دعا خواندن نداشته باشد؟

جواب - اولاً- چونکه تشریفات آداب کامل انعقاد جمع بر آن مرتب نیست، يك مرتبه دعا خواندن بدون حضور خادم هم کافی است، ولی از باب استحباب یعنی مستحب بودن اگر دو مرتبه دعای نذر با دعای رخصت روی آن غذا خوانده بشود بهتر است؛ اما اعم از اینکه خادم داشته باشد یا خیر، مطلقاً تکبیر ندارد.

ثانیاً- قسمت نذر دعا خوانده سابق هم اگر روی آتش نذر دعا نخوانده فعلی گرم نمایند، باید مجدداً طبق دستور فوق الذکر دعا خوانده شود.

ثالثاً- اگر کسی روی اجاق گازی یا نفتی و غیره نذری را گرم کرد یا پخت و بعداً خواست غذای معمولی روی آن اجاق بگذارد، کافی است که نذر را برداشته اجاق را خاموش کند و بلافاصله روشن نموده، غذای

معمولی را روی آن اجاق بگذارد، صحیح است. البته این در صورتی است که ماده سوخت اجاق از پول نذر تهیه نشده باشد و متعلق به خود شخص باشد.

سؤال ۴۰ - در کتاب برهان الحق صفحه ۱۰۸ سطر ۱۷ مرقوم فرموده: «و با رطوبت دست و خواندن همان اسماء الله (اول و آخر یار) صورت را مسح نمایند». اشکال شده که دست شسته در جم اگر بصورت بمالند ممکن است کراهت داشته باشد.

جواب - کسیکه بجم می نشیند باید قبل از ورود بجم در خسارج، دست و صورتش کاملاً با صابون یا شیء پاک کننده دیگر شسته و تمیز نماید، آنگاه بجم بیاید. بنابراین کثافتی در صورت باقی نمی ماند تا مسح کشیدن آن کراهت داشته باشد.

سؤال ۴۱ - طبق دستور برهان الحق تا پایان جم هیچکس از جم نشین حق برخاستن ندارد، آیا خلاف ارکان نیست که در بعضی از جم ها، قبل از دعای رخصت، خلیفه یا سایر جم نشین برخاسته به پالو بیج می ایستند؟

جواب - اشخاصیکه در جم نشستند اعم از خلیفه و غیره تا دعای رخصت خوانده نشود، اجازه برخاستن یا نشستن، غیر از رسوم جمع، ندارند.

سؤال ۴۲ - بنده یکی از سادات اهل حق و تابع برهان الحق هستم. اگر کسی نذرش مطابق دستور برهان الحق که همان دستور پردیسوری است نبود، آیا میتوانم آن نذر را دعا ندهم؟

جواب - چنانکه قبلاً هم در این خصوص جواب داده ام، هر سیدی

مكلف است نذر هر كسى كه باو مراجعه مينمايد دعا بدهد. البته اگر شخص نذر دهنده تمكين به رهنمائي سيد دعاهنده نمود كه آنرا با دلائل منطقي رهنمائي نمايد، و در غير آنصورت سيد وظيفه دعادادن را بايد انجام دهد و بس.

سؤال ۲۳ - سیدی که دعای نذر میدهد معمولاً مرسوم است، اول خودش از آن نذر یا لاقل آب چرخ جم آن نذر می‌چشد، آنوقت دیگران از آن نذر می‌خورند. آیا چنین رسمی صحیح است یا خیر؟

جواب - همیتقدر که دعای نذر خوانده شد اعم از اینکه سید دعا دهنده از آن بچشد و یا نچشد، حتی اگر اجازه بدهد یا ندهد هر كسى میتواند از آن نذر بخورد.

سؤال ۲۴ - مطابق فصل پانزدهم برهان الحق باید نذر مهر به جم برده شود. اما در بعضی موارد مانند خلعت‌های نیت یا قاویت بعد از عید، چندین خانوار به يك جمع می‌برند. آنگاه در وقت صرف نذر، یا اینکه ظرف‌های نذور همگی بحضور آورده میشود، ولی برای قسمت کردن، از نذر هر ظرفی مقداری برداشته در يك ظرف ریخته بجمع نشین تقسیم میشود. بقیه نذر هر خانواری در همان ظرف باقی مانده، و بعد از ختم جمع بخانه اش می‌برد. آیا چنین عملی صحیح است یا خیر؟

جواب - صحیح است اشکالی ندارد.

سؤال ۲۵ - اشخاصیکه طبق دستور برهان الحق که مطابق بیابست پردیسوری است آداب نذر را انجام ندهند، آیا میتوان در نذور عمومی مانند عید

قربان (۱) و خون‌ریزان (۲) و غیره با آنها شرکت نمود یا خیر؟ آیا از نذر مال مصطفی میتوان به شیعه داد؟

جواب - چنانکه قبلاً هم در این خصوص اشاره شده بود، شرکت کردن در نذرهای عمومی، همچنین مجالس نذر هیچگونه اشکالی ندارد، زیرا نذر به نیت حق است. بهتر تریبی مصرف شود حق به حق دار میرسد.

نذر مال مصطفی هم اگر شیعه که احترام آن بتواند نگهدارد و عقیده مند باشد، باو بدهید عیب ندارد. چونکه در کلام حقیقت فرقی بین مال مصطفی و سایر نذرها نگذاشته است، فقط بطور کلی میفرماید «نذر به خار یا خارجه ندهید» و مقصود از خار یا خارجه اشخاصی است که عقیده به نذر ندارند و احترام آنرا نگه نمیدارند.

سؤال ۴۶ - اشخاصیکه قربانی شان طبق دستور برهان الحق صرف نمی کنند، مثلاً اعضای حرام مانند خایه و سپرز و غیره داخل قربانی میکنند و یا آبگوشت را قبل از دعای گوشت قربانی دعا میدهند، آیا ما میتوانیم از آن قربانی و یا از آن آبگوشت (قبل از دعای گوشت قربانی) بخوریم؟

جواب - البته کسانیکه به دستور برهان الحق که مطابق سرانجام بیابست پردیوری تألیف شده است، اگر عمل نمی کنند حسابشان با

۱- اصولاً صرف قربانی عید قربان بحال اجتماع یا انفراد اشکال ندارد، ولی بهتر است اغنیاء بطور انفراد و فقراء بحال اجتماع انجام دهند. قربانی عید قربان بمشق همان اسمعیل پینمیر و بقانون اهل حق باید صرف شود.

۲- اگر از بول خون‌ریزان کمی باقی ماند و باندازه قربانی یا کرده نشد، اشکال ندارد به نیاز هم داده شود، آنها حتی الامکان به نیازی که قربانی بی خون محسوب است داده شود بهتر است، و اگر هم ممکن نشد هر نیازی باشد اشکال ندارد.

حضرت سلطان اسحق است، ولی شما نباید به نذر بی احترامی کنید. بنابراین از نذرشان و آبگوشت نذرشان با کمال احترام بخورید و بر شماها هیچگونه حرجی نیست.

سؤال ۲۷ - آیا آبگوشت خروس نذر، که دعا خوانده شده میتوان در آبگوشت خروس نذر دیگری که هنوز دعایش نخوانده اند داخل کرد و از آن آبگوشت خورد؟

جواب - هر خروس نذر تا گواشتش در جمع دعا خوانده نشود، نمیتوان آبگوشت آنرا با داخل کردن آبگوشت دعا خوانده خروس نذر قبلی، خورد.

سؤال ۲۸ - آیا سید میتواند نذر مستقل خود را که با نذرکان دیگر شریک نباشد، خودش دعا بدهد یا خیر؟

جواب - بطور کلی مستحب است هر سیدی جهة دعا خواندن نذر فردی خود به سیدی دیگر رجوع نماید. مشروط باینکه، اولاً دسترس به سیدی دیگر داشته باشد، ثانیاً با نذور دیگر توأم یا شریک نباشد. اینکه گفته شد «مستحب است» یعنی امر و جویی نیست. زیرا به سید اهل حق مطلقاً اجازه خواندن دعای نذر داده شده است، اعم از اینکه آن نذر مربوط به خودش یا کسان دیگر باشد. مضافاً چیزی که بنام نذر و بقانون کلام سرانجام مصرف شود تعلق به حق دارد نه نذر کننده. و در برهان الحق هم که ذکر از این مسأله نشده است بعلم همین است که مستحب است نه واجب.

سؤال ۲۹ - کسی توافق اخلاقی با کسی نداشته باشد، اگر آنکس برایش قسمت نذر بفرستد آیا میتواند آن قسمت را پس بدهد یا خیر؟

جواب - قسمت نذر هر چه هست و از هر کس باشد، پس دادن آن بی احترامی به نذر است و گناه دارد.

سؤال ۳۰ - اغلب میگویند از زمانیکه بوده ایم و از بزرگان و پدرانمان دیده و شنیده ایم، همیشه پس از خاتمه تقسیم نذر، آنوقت دعای سفره را خوانده و جم را ختم مینمایند. حاله شماها هنوز تقسیم نذر به اتمام نرسیده جم را ختم مینمائید. آیا این عمل برخلاف دستور پردیسوری نیست؟

جواب - راجع باینکه قبل از خاتمه تقسیم تمام نذر یا بعد از آن، دعای سفره را خوانده و جم را ختم نمایند، هر دو صحیح است. بدلیل اینکه اصل اساسی دستورات جمع عبارتست از انجام تشریفات ختم جمع، نه اتمام قسمت کردن نذر. و انجام آن تشریفات هم بدین ترتیب است:

اولاً - جمع نشین باید با پاکی قلب و بدن و لباس، و نیستی و ادب و احترام و خضوع و خشوع و خلوص نیت وارد جم شوند.
ثانیاً - از اعلام انعقاد رسمیت جم تا ختم آن، دوزانو و دست بسینه و سر بزیر در جم بنشینند.

ثالثاً - از اول تا آخر یعنی از هنگام انعقاد تا ختم جم، ذات حق داد جم حاضر و ناظر بدانند، بطوریکه تمام افکارشان متوجه جلب رضایت حق باشد.

رابعاً۔ باحضور قلب و تمرکز فکر، لاینقطع مشغول عبادت و ذکر (اعم از خفی یا جلی) باشند.

خامساً۔ همانطوریکه اشخاص نمازخوان در شریعت، تاختم نماز باطراف خود نمی‌نگرند و با کسی تکلم نمی‌نمایند و چیزی نمی‌خورند و نمی‌آشامند، جم‌نشین هم تا ختم جم باید چنین باشد (باستثنای سید و خلیفه و خادم که اجازه تکلم با همدیگر بحد ضرورت آنها آهسته دارند).

بنا بمراتب، اگر ممکن است اهل جم‌نشین تا آخر قسمت کردن نذر و ختم جم، باین حالت و کیفیت ادامه دهند و خسته نشوند البته بهتر است، چه، اجر بیشتری می‌برند. ولی اگر امکان ندارد، پس بهتر است بعد از قسمت دادن به جم‌نشین و انجام تشریفات ختم جم، بقیه نذر را قسمت نمایند. و از طرفی مزیتی که در این هست آنکه: صاحب قسمت‌های نذر (اعم از جم‌نشین و سایرین) وقتی از قسمت‌های خود بهره‌مند میشوند که تمام تشریفات آداب جم (از قبیل دعای سفره و دعای رخصت و غیره) بر آن نذر برای فرد فرد قسمت‌های همگی انجام یافته است. یعنی اثرات خواص دعاها و ارکان نذر برای خورنده نذر بکمال رسیده است.

مضافاً قطع نظر از ترجیح و مرجحات هر یک از آنها، چون در هردو دستور، تجویز هست دیگر جای چون و چرا باقی نمی‌ماند. مانند نمازخواندن شیعیان اسلام که جایز میدانند پنج مرتبه نماز فریضة یومیه را، در پنج وقت جداگانه (مانند اهل تسنن) بخوانند؛ و یا اینکه نظر به تسهیل امر، بین وقت‌های ظهر و عصر، همچنین مغرب و عشا جمع

نموده پنج وقت را در سه وقت قرار دهند.

سؤال ۳۱ - اگر قدح دوم آب چرخ جم که قبلاً در جم آورده اند کفایت جمعیت را نداد، آیا میتوانند قدح های دیگری از آب بجمع آورند؟ و در صورت اخیر آیا لازم است که برای قدح های بعدی دعای آب چرخ جم تکرار شود؟

جواب - اگر ظرف دوم که قبلاً در جم آورده اند کافی نبود، میتوانند هر چقدر که آب لازم باشد به جم بیاورند.
دعا خواندن بر روی همان قدح اول کافیت و بقیه قدح ها دیگر دعا لازم ندارند.

سؤال ۳۲ - در جمع قربان یا خلعت، بعد از خواندن دعای اول و دوم که به جمع رخصت داده میشود از قسمت خود بخورند، اگر کسی تشنه شد و یا لقمه بگلویش گیر کرد؛ آیا میتواند آب بنوشد؟ یا اینکه باید صبر کند تا موعد آب چرخ جم برسد؟

جواب - در حال تشنگی عادی باید صبر کند تا موعدی، که آب چرخ جم باو برسد. ولی در حال غیر عادی و اضطرار که بیم خطر باشد (مانند لقمه بگلو گیر کردن و امثالهم) میتواند با اذن جم، آب بخواند و بنوشد.

سؤال ۳۳ - در کتاب برهان الحق صفحه ۱۱۶ سطر ۱۶ راجع به دعای رخصت برای بنده این چند سؤال پیش آمده است که حضورتان تقدیم میدارم:
۱- روی چه فلسفه ایست که در دعای رخصت اسم حضرت مهدی صاحب الزمان آمده است؟
۲- سیدی که بعد از انعقاد حلقه ذکر میرسد و در

پشت جمع می‌ایستند، آیا می‌تواند در حال ایستاده دعای رخصت بخواند؟
 ۳- پس از انعقاد جمع اگر سید دعای رخصت برای برخاستن خادم
 بخواند، آیا بقیه جمع نشین مشمول آن دعای رخصت می‌گردند یا فقط
 اختصاص به خادم دارد؟

جواب - ۱- چون بیابس پردیوری تجدید بیابس ساجناری است،
 و بیابس ساجناری هم بعد از غیب شدن صاحب الزمان و با حضور او
 در زیر ساجنار صورت گرفته، بدین لحاظ اسم ایشان در دعا، اعم از دعای
 مرخصی یا بر دعا‌های دیگر تجویز شده است.

۲- سید نمیتواند دعای رخصت را در حال ایستاده بخواند، اما
 میتواند در پشت حلقه جمع نشسته و دعای رخصت بخواند.
 ۳- وقتی دعای رخصت داده شد شامل تمام اهل جمع میشود،
 اختصاص به خادم تنها ندارد.

سؤال ۳۴ - چیزهایی از قبیل هیزم و نمک و آرد و نظایر آن که جهت تهیه نذور
 خریداری میشود، اگر بعد از صرف نذور مقداری از آنها باقی ماند چه
 دستوری میفرمائید؟

جواب - اشیاء غیر خوراکی را میتوانید بمصرف نذور بعدی
 برسانید، و چیزهای خوراکی مانند آرد و غیره را توسط سیدی، جداگانه
 دعاخوانده به مستحق بدهید.

سؤالات مربوط به فصل شانزدهم

راجع به نذرهاییکه در اثنای نذر قبلی بجمع آورده میشوند،

خلاصه سؤالات:

- ۱- آیا برای نذر لاحق باید قسمت سرجم گرفت؟
- ۲- آیا تکرار دعای اول برای نذر لاحق، تکبیر هم دارد؟
- ۳- منظور از مصرف نذور در يك جا چیست؟

مشروح سؤالات و جوابها:

سؤال ۱ - در برهان الحق فصل شانزدهم (صفحة ۱۲۹ سطر ۴) مرقوم فرموده: «هرچه از جريان تشریفات نذر اولی... با استثنای تکرار دعای اول»، آیا گرفتن سرجم برای نذر لاحق جزء همان تشریفات است یا خیر؟

جواب - برای نذر لاحق سرجم میگیرند.

سؤال ۲ - در برهان الحق فصل شانزدهم (صفحة ۱۲۹، سطر ۱۱) میفرماید: «اگر دعای اول قبلاً خوانده شده باشد، همان خواندن دعا تکرار میشود»، آیا با دعای اول که تکرار میشود، تکبیر هم بدهیم یا خیر؟

جواب - برای نذر لاحق تکبیر بدهید.

سؤال ۳ - در برهان الحق فصل شانزدهم (صفحه ۱۳۱، سطر ۱۳) مرقوم فرموده: «هر نذری بهر نیتی باشد، میتوان با هم در يك جا بمصرف رسانید»، منظور از يك جا چیست؟

جواب - منظور از کلمه (يك جا) آن است؛ چنانکه در خود برهان- الحق هم توضیح داده است، یعنی هر گونه نذور بهر اسم و رسم باشد، میتوان با یکدیگر داخل نموده بمصرف رسانید. اعم از اینکه چند قربانی یا چند خدمت یا چند نیاز با سامی و قصد و نیت مختلف باشد میتوان يك جا با یکدیگر و به داخل یکدیگر در يك جم دعا داد، و یا با پول نیاز چندین نذر مختلف جنس واحد خرید بمصرف رسانید (جز نیازهای جوزه که در خود کتاب استثناء شده است).

توضیح آنکه اگر شخص شیعه نیازی به جمع آورد، با نیازهای دیگر داخل کردن اشکال ندارد چون از روی اخلاص آورده است.

سوالات مربوط به فصل هفدهم «آداب جوزسر»

خلاصه سوالات :

- ۱ - دعای نام‌گذاری نوزاد اهل حق.
- ۲ - ترتیب آداب جوزسر و دعای مخصوص جوز.
- ۳ - منظور از گفتن «پیر من هدای من» چیست؟
- ۴ - شخصی میخواهد سر بسپرد ولی پیر خود را نمی‌شناسد.
- ۵ - نیاز مهلتانه جوز بعشق چه کسی است؟
- ۶ - آیا خروس بجای قربان جوز پذیرفته است؟
- ۷ - وجه تسمیه تویل و عروۃ الوثقی و باشلق و فلسفه شد.
- ۸ - تقدم خدمت جوز و بستن دستمال بگردن طالب.
- ۹ - ایراد به لزوم بستن دستمال بگردن طالب.
- ۱۰ - نجویز بستن چند دستمال بگردن يك و كيل مشترك.
- ۱۱ - ولی یا وکیل قانونی چه کسی است؟
- ۱۲ - سیدی که آداب جوز سر را طبق برهان الحق انجام نمیدهد.
- ۱۳ - جواز سرسپردن مرید يك خاندان توسط سیدی از خاندان دیگر.
- ۱۴ - وکالت پیر برای خانواده خودش.
- ۱۵ - سید بی سواد که نتواند خطبه جوز را بخواند.
- ۱۶ - در مراسم جوز چه کسی دستمال را بگردن طالب می‌بندد؟
- ۱۷ - کسیکه پیر و دلیل خود را نمی‌شناسد تکلیف سرانه اش چه میشود؟
- ۱۸ - بردن نام ۷۲ پیر بجای نام دلیل اختصاصی.

- ۱۹- نحوه خلع و کالت از دونفر و کیل دلیل.
- ۲۰- خلع و کالت از وکیل پیر وعدم لزوم خلع از وکیل طالب.
- ۲۱- مقایسه برهان الحق و شاهنامه در مورد دست بوسی.
- ۲۲- تقسیم وجه نقد پای جوز و دستمال، بین پیر و دلیل.
- ۲۳- وجه نقد پای جوز متعلق به سیدی است که مراسم جوز را انجام میدهد.
- ۲۴- مقایسه برهان الحق و شاهنامه در مورد تقسیم وجه نقد پای جوز.

مشروح سؤالات و جوابها :

سؤال ۱ - در فصل هفدهم (صفحه ۱۳۴) برهان الحق مینویسد: «موعد سرسپردن فرزندان اهل حق متعاقب نام گذاری است»، لطفاً ترتیب و دعای نامگذاری طفل نوزاد اهل حق را مرقوم فرمائید.

جواب - دعای نامگذاری^(۱) طفل نوزاد، چون بزبان کردی منظوم گشته که تلفظ نمودن و فهمیدنش برای غیر اهل آن زبان مشکل خواهد بود، و از طرفی هم خیلی مفصل است، بنابراین جهت سهولت امر اینک مفاد آنرا تلخیص نموده ذیلاً می‌نگارد:

اولاً- طفل نوزاد را بحضور جم آورده نامگذاری میشود.

ثانیاً- سید سرجم، طفل را به اسمی که بر او گذارده شده خطاب نموده، دعا را چنین میخواند: «ای عزیزا اینکه بامر حق تعالی در خانه اهل حق تولد یافتی قدم شما مبارك بادا. امید است چهار عنصر و جوارح بدن شما از خامی به پختگی گراید و از اثر نفوس پیر و دلیل ازلی و توجه ذات لم یزلی و همت جمع حقیقت باین مظهر که آمده اید

در جرگه اهل حق بشمار آئید و همیشه به پرهیزکاری و پاکی و راستی و نیکی و حق جوئی و حق گوئی و رداباری یعنی کمک بخلق زندگانی نمائید. همچنین به اصول و ارکان مسلک اهل حق مؤمن و ثابت قدم باشید، چنان زندگانی کنید که هر کس ترا می شناسد به نیکوئی یادت نماید. مخصوصاً پیر و دلیل و پدر و مادر و خویش و همسایه از تورا ضعی باشند، اول و آخریاری، آمین».

سؤال ۲ - با توجه بمطالب فصل هفدهم برهان الحق، متنی است تربیب آداب جوزسر و آن دعای مخصوص جوز که جنبه و جوی دارد، بطور ساده مرقوم فرمائید؟

جواب - راجع به اتمام حجت جوز سر، همانطور که در برهان الحق مذکور است اتمام حجت بخصوصی وجود ندارد، فقط سید پیر بهر عباراتی که قابل فهم برای طالب باشد، با او اتمام حجت کند. مثلاً خطاب به نماینده طالب (یا طالب) بگوید: این ساعت من (نام خودش را ببرد) و کیلم سرفلانکس (نام طالب را ببرد) برای پیر بنیامین بسپارم، آیا قبول داری؟ و بعد از استعلام قبولی از طرف نماینده طالب (یا طالب)، آنگاه سید پیر واجب است که مفاد دعای مخصوص جوز که در صفحه ۱۳۶ برهان الحق (از سطر ۱۳ به بعد) نوشته شده است بخواند. مفاد دعای مخصوص جوز^(۱) هم اینست:

۱- بعضی هم پیش از ادای مفاد دعای مخصوص جوز (که واجب است)، استحقاقاً چند بیت دعا که حضرت حاجی بزرگ در اصولات مرقوم فرموده اند و یا دعای دیگر میخوانند.

پادشاه حقیقت سلطان اسحق - پیر حقیقت بنیامین - دلیل حقیقت داود برای شما خواهند بود، که از آنان با پیوند سلسله مراتب متصل بسولایت علی (ع) و نبوت محمد (ص) گشته، از آن مقام با طی مقامات معنوی بعالم ذر یعنی عالم مجردات منتهی میشود. درعالم ذر پادشاه خاوندگار (خداوندگار)، پیر جبرائیل که مأمور هدایت است جهت رستگاری، دلیل اسرافیل که مأمور نفع صور است جهت بیداری، جانشین سلطان اسحق جلوه نور حق در مظهریت است. جانشین بنیامین فلان خاندان (اسم خاندان را ببرد)، جانشین داود، هفتاد دو پیر (یا هر کس بجای دلیل نزد خاندان نام برده تعیین شده است اسم ببرد)، و نماینده فلان خاندان (اسم خاندان را ببرد) در این جمع جوز، فلان (اسم سید پیر حاضر در جمع را ببرد)، نماینده دلیل (اسم دلیل حاضر در جمع را ببرد).

بعد از اتمام دعای فوق، همان سید، تیغ و جوز را بدست گرفته دعای تیغ بخواند و سر جوز را با آن ببرد. بعد از آن نیاز پای جوز^(۱) را تقسیم نموده، دعای اول نیاز را با ادای تکبیر بخواند. پس از اتمام تقسیم نیاز آنگاه جوز را با همان تیغ دعا خوانده خرد خرد نموده به جم نشین تقسیم نماید و دعای دوم نیاز را با ادای تکبیر بخواند. در پایان دعای سفره آنگاه سید پیر دستمال را به گردن طالب یا نماینده طالب می بندد، طالب هم در حالیکه دستمال بگردن دارد با دست چپ دامن نماینده دلیل را میگیرد. نماینده دلیل هم با دست چپ دامن خادم را میگیرد و با این ترتیب دست راست هر سه برای انجام دست بوسی آزاد میماند. برای توضیح کامل تر به برهان الحق فصل ۱۷ مراجعه شود.

۱- از خود جوز و نیاز پای جوز به کسی که جوز سرش نسپرده است اعم از طایفه یا شیعه و غیره نباید داد. اما خدمت پای جوز حکم نذیر دیگر را دارد. ضمناً نیاز دیگری را نمیتوان با نیاز پای جوز مخلوط نمود، ولی با خدمت جوز و نیاز متعلق بخدمت جوز میتوان خدمت یا نیاز دیگری مخلوط کرد.

سؤال ۳ - بعضی در هنگام سرسپردن ضمن دعای مربوطه میگویند «پیر من خدای من... الخ» مگر پیر نسبت به مرید سمت خدائی دارد، اگر چنین باشد شرك صورت میگیرد؟

جواب - همانطور که ضمن جوابیه از سؤال فوق متذکر شدم، دعای مخصوص جوز که جنبه و جویی دارد، همانست که در فصل هفدهم برهان الحق صفحه ۱۳۶ (از سطر ۱۳ به بعد) نوشته شده است. بقیه دعاها منجمله دعائی که بآن اشاره نموده اید جنبه استجابی دارد. ضمناً دعای مورد سؤال هم اشتباه خوانده اند، اگر صحیح خوانده شود اشکال جنابعالی بالکل مرتفع میگردد. اصل دعاهم بنا بر مشهور چنین است: «ای پیر من هدای من - رهبر و رهنمای من - از تو به حق رسیدمی - ای حق و حق نمای من» بنابراین کلمه (خدا) بجای (هدی) هر کس استعمال کرده غلط است.

سؤال ۴ - اهل حق چکیده ای که هنوز سرسپرده باشد و نداند پیر و دلش کدام خاندان است، به چه خاندانی باید سرسپارد؟

جواب - اگر قوم و خویش طایفه نزدیک دارد، بهر خاندانی که آنها سرسپرده اند، سرسپارد. اما اگر در بین قوم و خویشان هم اختلاف نظر هست یعنی به خاندانهای مختلف سرسپرده اند، به پیر هر کدام از خویشان که باو نزدیک تر است سرسپارد. و اگر اصلاً قوم و خویش نداشت، بهر خاندانی که میل دارد سرسپارد، اشکال ندارد.

سؤال ۵ - نیاز مهلتانه و خدمت جوز بعشق چه کسی است؟

جواب - نیاز مهلتانه جوز بعشق پیر است و خدمت جوز بعشق سلطان میباشد.

سؤال ۶ - در فصل هفدهم صفحه ۱۳۲ برای نذر جوز، قربان یا خدمت معین فرموده، ضمناً در فصل چهاردهم صفحه ۹۸ خروس را اگر به تنهائی مصرف شود قربان دانسته، آیا خروس را میتوان بجای قربان جوز محسوب کرد؟

جواب - اولاً - آنجا که مینویسد قربان یا خدمت، منظور اینست چیزی بیشتر از خدمت باشد. مانند گوسفند، گاو و مشابه آنها نه کمتر.

ثانیاً - اسم قربان یا قربانی که آورند، منظور گوسفند یا بالاتر است نه خروس.

سؤال ۷ - شدت یادستمال در برهان الحق به عروۃ الوثقی تعبیر شده، و کلامهای حقیقت هم اشاره به تویل و باشلق دارد. خواهشمند است وجه تسمیه و تفسیر آنرا مرقوم فرمائید.

جواب - تویل (TUL) و تول و تر که لغت مترادف اند بمعنی چوب نازک قلم مانند است. باصطلاح کلام، خط مستقیم پل صراط است که بامر حق تعالی بارهنمائی و دستگیری دلیل حقیقی، سایه افکن بر سر رهروان راه حقیقت میباشد. بهمین مناسبت میفرماید: «بویران وی راه گرد و سایه تویل»؛ فلذا در مسلك اهل حق، حضرت داود دلیل

حقیقی عموم اهل حق است، و دستمال گردن طالب هم جایگزین سایه همان توپل است که تفسیرش باعتبارات زیر توجیه میشود:

۱- باقتباس از کلام الله مجید (سوره ۳- آیه ۲۵۶ و سوره ۳۱ آیه ۲۲) رشته عروه الوثقی است؛ در شأن بیعت کنندگان و هدایت یافتگان شریعت اسلامی نزول یافته.

۲- به پیروی از دستور خاص حضرت علی (ع) مستمسک و دستگیر سالکان طریق بمرحله طریقت و معرفت میباید؛ موسوم به شد که هنگام تشریف باجوز تقدیم مقام صلاحیت دار میگردد.

۳- باستناد کلمه (باشلق) در کلام بمعنی سر بهاء تعبیر شده، یعنی سر سپردن طالب بمنزله سردادن و جان فدا نمودن در راه حق است. و آن دستمال کذائی بحکم کفن او محسوب میگردد. بهمین لحاظ غالباً دستمال مزبور را خلعت می نامند. زیرا خلعت معمولاً در دو مورد استعمال میشود:

مورد اول معنی حقیقی آنست، یعنی هر گاه کسی جامه تن خود یا طاقه شال یا شیء دیگری بعنوان خلعت، جهت افتخار و سرافرازی خلعت گیرنده اعطاء نماید آنرا خلعت نامند.

مورد دوم معنی مجازی آنست، یعنی کفن میت را با احترام رخت بر بستن از دار فانی و پیوستن بسرای جاودانی، مجازاً خلعت گویند.

بنابراین، دستمال گردن طالب هنگام سر سپردنش که مرحله سردادن است خلعت بمعنی کفن، و پس از تشریف یافتن و بمرحله تسلیم و رضا رسیدنش، تأثیر باقیه از آن خلعت بمعنی حقیقی استعمال میشود؛

یعنی نشان افتخاری اوست تا در سایهٔ پرچم توپل سبز داود از پل صراط بگذرد و بحق واصل گردد، چنانکه میفرماید «بواندی لاله بی سایهٔ علم».

سؤال ۸ - در فصل هفدهم صفحه ۱۳۲ مرقوم شده: «پس از فراغت از ختم نذر، جم جوز منعقد میشود» و در صفحه ۱۳۴ همان فصل میفرماید: «دستمال را قبلاً بگردن طالب یا نمایندهٔ طالب بسته». حال بعضی از سادات میگویند خدمت یا قربان جوز باید بعد از آداب جوز باشد و دستمال هم باید بگردن دلیل گذارده شود، آیا در این مورد دستوری از کلام سرانجام هست یا خیر؟

جواب - از مفاد مجموع کلام سرانجام و سایر بزرگان مسلک اهل حق چنین مستفاد میشود:

اولاً - خدمت یا قربان متعلق به سرسپردن را باید قبلاً صرف نمود، سپس آداب جوز سر را انجام داد.

ثانیاً - دستمال بگردن طالب باید گذارده شود نه بگردن دلیل، بدلیل اینکه گرچه فرمایشات بزرگان مسلک اهل حق غالباً اشاره باین موضوع دارد، معذک در دعای خطبهٔ جوز سرسپردن میفرماید:

«بویران وی راه گیرد و سایهٔ توپل - شرط و راگهٔ جوز بگردی قویل - مشکندی و قول هفت و الای مندیل - قایم بگردی دامن دلیل - جوزشان آورد و دوان رضبار - باشلقی میردن پتنش و اقرار... الخ».

البته این کلام مفصل است، ولی بهمین چندبیت جهة اثبات موضوع اکتفاء مینماید.

حال تفسیر کلام فوق اینست: (تویل) به لفظ کردی، تر که و چوب نازکی را گویند مانند قلم. ولی باصطلاح کلام نشانی رهنمائی و دلیلی حضرت داود است که برای دستگیری و نگهداری طالبان حق بر سر آنان سایه افکن میباشد. و ذکر کلمه (باشلق) هم بهمان اعتبار است زیرا معنی لغوی (باشلق) کلاه بارانی است، ولی باصطلاح کلام، سایه بان و حافظ طالبان حق توسط حضرت داود از جنبه رهنمائی خواهد بود. بهمین مناسبت میفرماید «قایم بگردی دامن دلیل» فلذا دستمالی که بگردن طالب میگذارند باقتباس همان (تویل) و (باشلق) تشبیهی اصطلاحی کلام است.

اما راجع به تقدم و تأخر صرف خدمت و جواز نیز به تفسیر این مصرع کلام روشن گردیده که میفرماید: «مشکندی و قول هفت والای مندیل» یعنی می شکنیم جوز را بآن چنان امری که هفت مرتبه طی مراحل مینماید. مانند هفت بار بیختن گرد داروئی توسط پارچه نازک و لطیف جهت خالص شدن. فلذا باصطلاح کلام، منظور از عدد هفت در اینجا همانا هفت بار دعا خواندن ندور مرسومات جوز سر سپردن است، بدین ترتیب: ۱- دعای تیغ جهت ذبح خسروس یا قربانی متعلق بسر- سپردن ۲- دعای اول خدمت یا قربانی مزبور ۳- دعای دوم خدمت یا قربانی مزبور ۴- دعای تیغ جوز سر ۵- دعای نیاز پای جوز ۶- دعای جوز ۷- دعای سفره. البته اعلام رخصت جم چون برای آزادی و مرخصی جم نشین است، بدین لحاظ مستثنی از دعاها میباشد. باری این بود دلیل نقلی مستند به کلام. اما دلیل عقلی هم زیاد است، منجمله آنکه:

اولاً - طبق قواعد کلتی در هر موضوعی باید رعایت قاعده «الاهم فالاهم» بعمل آید. یعنی هر موردی مهمتر باشد مقدم خواهد بود. بنا بر این خدمت یا قربان سرسپردن که متعلق بحضرت سلطان است مهمتر از نیاز پای جوز متعلق به پیر بنیامین میباشد. حتی در سایر موارد هم چنانکه ملاحظه فرموده اید، اگر قربان یا خدمت توأم با نیاز باشد، اول قربان و خدمت را دعا میدهند بعد سایر نذور.

ثانیاً - همانطوریکه در امور اجتماعی، هرامریه و فرمانی باید اول به امضای رئیس مربوطه برسد آنگاه جریانات دیگر طی نماید، در مورد قضیه سرسپردن هم باید اول خدمت حضرت سلطان برای تجویز امر بمصرف برسد، سپس جوز بنیامین اثر خود بیخشد.

و راجع بدستمال هم علاوه بردستور کلام، عقلاً هم بگردن طالب باید بسته شود. زیرا این رشته از طرف دلیل گسترده برای دستگیری طالب است نه بعکس. حتی در مرحله عرفان هم، معمول به عموم فرقه‌های عرفانی است که بوقت سرسپردن دستمال را بگردن طالب می‌بندند و آنرا باصطلاح عرفاء (شد) گویند، و در قرآن هم بنام «عروة الوثقی» خوانده شده، والسلام. در خاتمه امید است دوستان عزیز و طالبین حق و حقیقت همیشه در حال تحقیق باشند نه تقلید.

سؤال ۹ - جوابی که فوقاً راجع به لزوم بستن دستمال بگردن طالب مرقوم فرموده اید به سید... ابلاغ کردم ولی ایشان از نظر تعصب قبول نمیکند. گویند در کلام سرانجام حضرت سلطان فرموده، باید دستمال بگردن دلیل به بندند، بدلیل این کلام: «نیاو و گردن فریاد دلیل... الخ» ایضاً «ودست هانف بافته و تن ور بی - خلالت و گردن فریاد چه سرب می... الخ» و فریاد

هم اسم ازلی داود است.

جواب - خوشبختانه همین کلام هم که مورد استناد قرار داده‌اند مؤید همان کلام استنادی ما می‌باشد. النهایه آقایان در معنی لغوی و تفسیرش اشتباه فرموده‌اند، بدین دلیل: (فریاد) در کتب^(۱) لغت بمعنی «داد کشیدن مظلومانه کسی است برای نجات خود کمک بطلبد» که بلفظ کردی (هاوار) و عبری (استغائه، و استعانه) گویند. فلذا طبق قواعد علمی این قبیل اسماء همیشه (مضاف) هستند و بدون ذکر (مضاف‌الیه) بنام کسی خوانده نمی‌شوند. مثلاً به حضرت داود می‌توان (فریادرس) گفت، اما (فریاد) به تنهایی متعلق به کسی می‌شود که حضرت داود بداد او برسد، نه خود داود.

بنابراین دستمال بگردن صاحب فریاد که همان طالب است گذارده خواهد شد، تا بوسیله دلیل، کمک و دستگیری شود. بهمین لحاظ هم کلام می‌فرماید: «نیاو و گردن فریاد دلیل - خلات و گردن فریاد چه سربی» یعنی (دلیل) که فریادرس است، دستمال را بگردن (طالب) که صاحب فریاد است می‌گذارد. اینکه فرموده‌اند «فریاد اسم ازلی داود است» اینهم اشتباه است، زیرا اسم ازلی داود (اسرافیل) می‌باشد و لقبش نیز (فریادرس) خواهد بود، چون مأمور رحمت حق است. هاتف در لغت (بشارت دهنده) است که در اینجا شامل حضرت پیر بنیامین است چون بشارت قبولی سرسپردن طالب با اوست.

در خاتمه متذکر می‌شود، اینحقیر بر حسب وظیفه دینی، خود را مسئول حق میدانم هر گاه راجع بامور مذهبی سؤالی از من بشود

اگر جواب صحیح داشته باشم مضایقه ننمایم. ضمناً اصراری هم ندارم که طرف آنرا بپذیرد یا خیر، چون سائل همین که آن جواب را دریافت داشت حجت حق بر او تمام است، اگر اعتنائی نکند حسابش بادیگری است، والسلام.

سؤال ۱۰ - آیا در جم جوز یک نفر میتواند در آن واحد و کیل چند نفر طالب بشود و جملگی دستمال‌های مربوط به طالبین را بگردن او ببندند؟

جواب - بلی تمام دستمال‌ها را میشود بگردن همان یک نفر و کیل بست.

سؤال ۱۱ - در فصل ۱۷ برهان الحق صفحه ۱۳۳ میفرماید: «کسی هم که سر باید بسپارد، اگر ذکسور و کبیر و ممیز است، شخصاً در جمع حضور می‌یابد، والا ولی یا وکیل قانونی او حاضر خواهد شد»، حال بفرمائید ولی یا وکیل قانونی چه کسی است و اگر نبود تکلیف چیست؟

جواب - وکیل قانونی کسی است که پیر، در جمع جوز او را بعنوان وکیل طالب انتخاب مینماید. ولی هم کسی است که طالب را تحت تکفل خود دارد مانند پدر، پدر بزرگ، عمو و غیره. و اگر کسی ولی یا وکیل قانونی نداشته باشد، در جم جوز، پیر میتواند یک نفر را بعنوان وکیل قانونی او انتخاب نماید.

سؤال ۱۲ - عده‌ای از اهل حق که بدستور کتاب برهان الحق رفتار مینمایند میل دارند جوز سر فرزندان شان نیز طبق دستور کتاب مزبور بسپارند. ولی بعضی از سادات پیرهای شان بهلة جهالت یا بخالت بآن دستور عمل

نمی‌کنند. بنا بر این آیا اجازه دارند نزد هر سیدی که مطابق آن دستور عمل کرد (ولو از سادات خاندان پیر خودشان هم نباشد) سرفرزدانشان را بسپارند؟

جواب - مقدمهٔ باید دانست چنانکه در برهان الحق مذکور است بموجب دستور بیابس پردیوری برای عموم فرقهٔ اهل حق تا قیامت، پادشاه حضرت سلطان اسحق، و پیر حضرت پیر بنیامین، و دلیل حضرت داود است. و سایر خاندانهای اهل حق فقط به نیابت آن حضراتان صلاحیت جوز سرسپردن را دارند، نه اینکه خودشان مستقیماً صاحب خاندان و صاحب مرید باشند. اینکه هر جمعی هم از اهل حق توسط یکی از خاندانها سرسپرده شده‌اند، بنا به امر حضرت سلطان و مصلحت او جهت حفظ اصول انتظامات باطنی و ظاهری بوده، و الاً مقام و مرتبت جمیع خاندانها در نزد حضرت سلطان بی تفاوت است. زیرا طبق مفاد کلام سرانجام، کلمهٔ (خاندان) بدین معنی است: (خانه) یعنی منصب پیر و دلیلی بنیامین و داود که نیابت آن به امر حضرت سلطان به صاحبان خاندانهای پیران و دلیلان سادات اهل حق تعلق گرفته است. (دانه) یعنی جلوهٔ ذات حق در آن خاندانها.

روی این اصل هر سیدی که شئون سیادت را حفظ کرده باشد و رعایت دستورات بیابس پردیوری را نموده باشد، صلاحیت جوز سرسپردن اهل حق را دارد و الاً فلا.

اما همانطوریکه فوقاً اشاره شد برای حفظ اصول انتظاماتی

او امر حضرت سلطان اسحق باید شرایط زیر را رعایت نمود:

۱- کسی که میخواهد سر بسپارد، اگر در محل خودش یا در

محل دیگر که در دسترسش باشد از سادات خاندان پیر خودش سیدی یافت شد که بدستور پردیوری رفتار نماید، لازم است توسط آن سید سر بسپارد.

۲- اگر از سادات خاندان پیر خودش آنطور سیدی که گفته شد مطلقاً پیدا نگردید، توسط سیدی از خاندان دیگر که تابع ارکان پردیوری است باید سر بسپارد. یعنی آن سید بو کالت سادات خاندان پیرش سراو یا اولادش بسپارد. لیکن سرانه راهر سال به سادات خاندان پیر خودش باید بدهد.

۳- اگر تا آنجائیکه در دسترس دارد سیدی (اعم از خاندان پیر خودش یا خاندان دیگر) نیافت که بدستور ارکان پردیوری رفتار نماید، آنگاه ناگزیر است به سید خاندان پیرش مراجعه نماید. ولی بدو باید دستورات پردیوری را از لحاظ اتمام حجت بآن سید بفهماند، اگر قبول کرد فها، والا خود آن سید مسئول است. دیگر ایرادی بر آن کسی که سر میسپارد نیست.

سؤال ۱۳ - آیا سادات يك خاندان میتوانند بو کالت سادات خاندان دیگر سر طفل نوزاد را بسپارند یا خیر؟

جواب - این موضوع در برهان الحق صفحه ۱۳۷ سطر ۱۲ توضیح شده است، یعنی آنجا که مینویسد: «اگر در يك جمع جوز که برای طالبین متعدد تشکیل شده است، پیر و دلیل آنان واحد نباشد، یکی از پیران و یکی از دلیلان حاضر در آن جمع جوز از طرف سایرین برای انجام تشریفات آداب جمع جوز انتخاب میگردد. و شخص

انتخاب شده هر طالبی را بنام پیر و دلیل خاندان مربوطه بخودش سر می‌سپارد». بنابراین، وقتی که در حضور خود آن سادات جایز باشد یکی از آنان بوکالت بقیه اعمال سرسپردن را انجام بدهد، پس بطریق اولی، در غیاب آنان نیز میتواند انجام دهد. زیرا جوز سرسپردن هم مانند نذر دعادادن است، که عموم سادات خاندانهای اهل حق در غیاب یا حضور یکدیگر اجازه آنرا دارند. البته سیدی باید آداب جوز را انجام بدهد که کاملاً بآداب و ارکان جوز سرسپردن قانون بیابس پردیوری وارد باشد، و هر مریدی را هم برای خاندان پیر و دلیل آن مرید سرسپارد، یعنی مرید هیچ خاندانی را بنام خاندان دیگر سرسپارد.

سؤال ۱۴ - آیا سید خاندانی میتواند وکیل پیر برای فرزند خود یا فامیل خود، جهت سرسپردن بشود؟ آیا در جمع جوز، سید میتواند وکیل دلیل گردد؟

جواب - اگر وضعیتش طوری باشد که بهیچوجه نتواند دست‌رس به سید پیرش یا سیدی از خاندان دیگر بوکالت پیرش پیدا نماید اشکال ندارد.

در جمع جوز بطور کلی هیچ سیدی نمیتواند وکیل دلیل گردد.

سؤال ۱۵ - اگر سید بی‌سوادی نتواند خطابه جوز سر را طبق دستور پردیوری بخواند آیا کسیکه در آن جمع آن خطابه را بلد است میتواند بنام سید جمله بجمله بگوید و سید هم برای طالب تکرار نماید؟

جواب - اشکال ندارد.

سؤال ۱۶ - در فصل هفدهم برهان الحق صفحه ۱۳۴ مینویسد: «دستمال را قبلاً بگردن طالب یا نماینده طالب بسته»، لطفاً بفرمائید چه کسی دستمال را قبلاً بگردن طالب می‌بندد؟

جواب - پیر دستمال را بگردن طالب می‌بندد.

سؤال ۱۷ - سیدی بوکالت خاندان دیگر جوز سر کسی را سپرده، ولی طالب در وقت معرفی دلیلش اشتباهاً اسم دلیل خاندان دیگری را بجای اسم دلیل اختصاصی خاندان خود معرفی نموده است، در اینصورت تکلیف سرانه دلیلی چه میشود؟

جواب - چون طبق ارکان بیابس پردیوری برای عموم جماعت اهل حق، پیر اصلی پیر بنیامین، و دلیل اصلی داود است؛ آنگاه خاندانها و کیل پیر بنیامین، و هفتاد و دو پیر و کیل داود میباشند. اینکه بعضی از خاندانها در خاندان خود دلیل اختصاصی دارند، البته آن دلیلهای اختصاصی هم معنأ و کیل هفتاد و دو پیر مجسوب میشوند. بنابراین در وقت انجام جوز سر، اگر دلیل اختصاصی خاندانی شناخته نشد و بجای او اسم از هفتاد و دو پیر بردند و یا اشتباهاً دلیل اختصاصی خاندان دیگر معرفی شد اشکال ندارد. بعداً هم سرانه دلیلی بهمان دلیل اختصاصی خاندان محل سر سپردن خودش باید بدهد، نه بآن کسی که اشتباهاً معرفی شده است.

سؤال ۱۸ - کسی در طفولیت سر او را سپرده‌اند، ولی در بزرگی نمیداند پیر

و دلیلش کیست و یا اینکه فقط یکی از آندو را می‌شناسد. تکلیفش چه میشود؟

جواب - اگر کسی به تحقیق بداند که سرسپرده شده، ولی نداند به کدام خاندان سر او را سپرده‌اند، سرانۀ شخص خود را هر ساله بعشق بنیامین و داود سبزمیکند. اما سرانۀ اولادانش را هر ساله بهمان خاندانی که سرشان را سپرده‌است باید بدهد.

اما تکلیف کسی که پیر یا دلیل یعنی فقط یکی از آنها برایش معلوم است و دیگری را نمی‌شناسد اینست: اولاً اگر دلیل معلوم نباشد، هر کس که پیرش فتوی داده‌مان دلیل میشود. ثانیاً اگر پیر معلوم نباشد میتواند از دلیلش استفسار کند و هر پیری که آن دلیل معرفی کرد قبول است. ولی اگر دلیل از اولادۀ هفتادو دو پیر بود و نشد معلوم کرد از طرف چه خاندانی دلیل شده، آنگاه هر خاندانی که پیر همان دلیل است یا اینکه آن دلیل فتوی بدهد، پیر این طایفه محسوب میشود.

سؤال ۱۹ - وقتی که پیر یا وکیل پیر و وکیل دلیل در جم‌جوز نشسته‌اند، موقع دست‌بوسی وکیل دلیل که در جم نشسته، یکنفر وکیل بجای خودش انتخاب می‌کند که در وقت دست‌بوسی دامن خادم را بگیرد. بعد از خاتمۀ تشریفات که وکیل دلیل خلع خود را از وکالت موقت اعلام میدارد، آیا هردو وکلای دلیل که یکی سرپا است و یکی در جم نشسته باید جدا جدا خلع وکالت از خود نمایند؟

جواب - هردو از وکلای دلیل لازم است جدا جدا اعلام خلع وکالت از خود نمایند.

سؤال ۲۰ - در جمع جوز همانطوریکه وکیل دلیل خلع خود را از وکالت اعلام مینماید، آیا وکیل پیر و وکیل طالب هم باید خلع خود را اعلام نمایند یا خیر؟

جواب - برای وکیل پیر مانند وکیل دلیل اعلام خلع خود از وکالت لازم است، زیرا جانشین پیر و دلیل درخاندان مربوطه وجود خارجی دارند، ولی برای وکیل طالب لزومیتی ندارد، چونکه پس از انجام جوز سرموردی برای وکالت باقی نیست.

سؤال ۲۱ - شاهنامه حقیقت مینویسد: در جمع جوز، خادم بوکالت پیر دست جمع را بیوسد و دلیل دست به دامن خادم و طالب دست به دامن دلیل باید بگیرد، ولی در برهان الحق طریقه دیگری نوشته است.

جواب - این قسمت‌ها که نوشته شده تفاوتش از فروعات است نه از اصولات. لذا در هر دو صورت عمل کردن اشکال ندارد.

سؤال ۲۲ - نحوه تقسیم وجه پای جوزین پیر و دلیل چگونه است؟

جواب - چنانکه در کتاب برهان الحق صفحه ۱۳۳ سطر ۱۳ متذکر است، معمولاً وجه نقد پای جوز تماماً سهم پیر است، و دستمالی که بگردن طالب یا نماینده طالب بسته می‌شود، سهم دلیل خواهد بود. بعضی هم علاوه بردستمال که به دلیل، تمت دارد، يك ثلث هم از نیاز وجه پای جوز به دلیل میدهند. و بعضی هم وجه قیمت دستمال با وجه پای جوز روی هم حساب کرده از مجموع آن، دو سهم به پیر و يك سهم به دلیل میدهند. لیکن هیچیک از این دو موضوع اخیر صحیح نیست،

و طریق صحیح همانا وجه پای جوز به پیر و دستمال به دلیل داده شود.

سؤال ۲۳ - اگر سیدی بوکالت از سید خاندان دیگر سر کسی را بپارد، آیا نیاز نقدی پای جوز حق همان سید و کیل است یا حق سید پیر اصلی؟ و با سهمیه دلیل چه باید کرد؟

جواب - نیاز نقدی پای جوز سهمیه پیر، حق همان سید و کیل حاضر در جمع است. ولی سهمیه دلیل، اگر فرضاً در آن جمع، دلیلی از اولاده دلیلان (اعم از دلیل خاندان اصلی یا دلیل خاندان دیگری) یا سیدی دیگر در آن جمع بوکالت دلیل حاضر باشد باو میرسد؛ و اگر مطلقاً از آنها هیچکدام حاضر نبود و به شخص عادی موقتاً در آن جمع وکالت دلیلی داده شد، آن سهم دلیل هم به تحویل همان سید و کیل داده میشود. البته آن سید و کیل هم، اگر آنرا به دلیل اصلی برساند یا نذر کند یا خودش مصرف نماید خود میداند.

سؤال ۲۴ - شهنامه حقیقت صفحه ۴۱۷ در مورد آداب سرسپردن میفرماید: «دگر آن نیاز و نقود زان سیل - کند قسم نلش به پیر و دلیل - یکی بردلیل و دو قسمت به پیر - دهند بر و کیلان شده دستگیر». ولی در برهان الحق صفحه ۱۳۴ میفرماید: «وجه نقد پای جوز سهم پیر و دستمال هم سهم دلیل خواهد بود». در اینصورت گفتار شهنامه را ملاک عمل قرار دهیم یا دستور برهان الحق؟

جواب - البته همانطوریکه در شهنامه حقیقت (صفحه ۴۱۷ بیت های ۸۰۹۲ و ۸۰۹۳) مرقوم است، باید نیاز نقدی پای جوز را بین نمایندگان پیر و دلیل بالمثالثه قسمت نمود. اما از اینکه در بیت (۸۰۹۴) صفحه

(۲۱۷) فرموده است: «دهند دستمال نیز بر آن دلیل— که چون رهبر است او بصلح و سبیل)، معلوم نشده که آیا با در نظر گرفتن ارزش دستمال من حیث المجموع می باید بالمثاله تقسیم شود، یا اینکه دستمال را اضافه بر ثلث نقدی به نمایندۀ دلیل تعلق گیرد. و حال اینکه تقسیم بالمثاله از مجموع نیاز نقدی و ارزش دستمال می باشد. روی این اصل دستور برهان الحق بقیاس آن است که نقدینه پای جوز را دوثلث و ارزش دستمال را یک ثلث بحساب آید. فلذا در اینجا توضیح میدهد، اگر ارزش دستمال بمقدار یک ثلث نیاز نقدینه پای جوز باشد، همان دستمال برای سهم نمایندۀ دلیل کافی است، و الا از مجموع ارزش دستمال و مبلغ نیاز پای جوز رعایت ثلث میشود. اما هر گاه ارزش دستمال بیش از ثلث سهمیه شد دیگر از نمایندۀ دلیل پس گرفته نمیشود.

سؤالات مربوط به فصل هیجدهم (عبادات خصوصی اهل حق)

خلاصه سؤالات مبحث اول :

- ۱ - نماز در مرحله حقیقت.
- ۲ - طغیان شهوانی و طرز مبارزه با آن.
- ۳ - نیاز حقیقت و نماز شریعت.
- ۴ - چرا نمیشود نماز را بفارسی خواند؟
- ۵ - صلوة وسطی.
- ۶ - علل تهمت‌های ناروا به فرقه اهل حق.
- ۷ - وظیفه اهل حق در برابر تکالیف شرعی چیست؟
- ۸ - آیا آیات قرآن از احکام است یا مسائل؟
- ۹ - اهل حق تابع بطون حقیقی احکام قرآن است.
- ۱۰ - اهل حق وظواهر آیات قرآنی.
- ۱۱ - دستورات کلام سرانجام و احکام شرع.
- ۱۲ - علت اوراد خواندن پیروان شما چیست؟
- ۱۳ - مراتب قبله از نظر اهل حق.
- ۱۴ - کفن و دفن مردگان اهل حق مانند سایر مسلمین است.
- ۱۵ - آیا غسل حقیقت میت بعد از انجام تشریفات شریعت است؟
- ۱۶ - دعای غسل و نماز و تلقین میت و فاتحه اهل قبور.
- ۱۷ - دعای غسل جنابت، حیض و نفاس.
- ۱۸ - دعای غسل مس میت.

- ۱۹- دعای غسل و تیمم.
 ۲۰- دعای چراغ روشن کردن در شب.
 ۲۱- شرکت اهل حق در مجالس سینه‌زنی امام حسین.
 ۲۲- عشق مجازی و عشق حقیقی.
 ۲۳- عشق مقدم است یا عقل؟
 ۲۴- آیا عشق بخدا میسر است؟

خلاصه سؤالات مبحث دوم :

- ۱ - علت تطبیق اربعین ریاضت شما با ماه رمضان چیست؟
 ۲ - صوم ماه رمضان و ایام البیض و دائم الصوم بودن.
 ۳ - آیا ریاضت وجهه مقدمه کمال است؟
 ۴ - صوم ایام البیض - حکم روزه ریاضت غیر دستوری - روزه صمت.
 ۵ - آیا نشأه ظاهری ضد نشأه باطنی است؟

خلاصه سؤالات مبحث سوم :

- ۱ - مقدمات و ترتیبات روزه مسلک اهل حق.
 ۲ - روزه اهل حق از واجبات است و عوض هم ندارد.
 ۳ - سن و جوب روزه برای بچه‌های اهل حق - وقت افطار و سحر.
 ۴ - تعیین مدت روزه در مناطقی که ساعات شب و روز نامتعادل است.
 ۵ - قصد روزه گرفتن نیت مرنوی.
 ۶ - قصد روزه گرفتن روزه‌های مستحبی، مثلاً قول طاسی.
 ۷ - مبطلات روزه مسلک اهل حق.
 ۸ - تکلیف کسانی که نتوانند سه‌روزه مرنوی را روزه‌دار باشند.
 ۹ - زنان در حالت حیض و نفاس و پختن نذورات.
 ۱۰ - غسل کردن در حین روزه‌دار بودن.
 ۱۱ - تکلیف مردان محتمل در سه روزه نیت.

- ۱۲- کفارة کسیکه نتواند سهروزه و جویی را روزه‌دار باشد.
- ۱۳- ارتباط سهروزه اهل حق و سهروزه پنج تن.
- ۱۴- آیا سه روزه غارنو و دعوات شاهی و قول طاسی در اصل یکی است؟
- ۱۵- علت اختلاف در سهروزه یارستان.
- ۱۶- بجهدلیل روزه مرنوی درین آذر و دی واقع میشود؟
- ۱۷- در چه شرایطی خدمت‌های نیت به اشخاص تعلق میگیرد؟ نذور مقرری.
- ۱۸- تعداد خدمت‌های و جویی در شاهنامه و برهان‌الحق.
- ۱۹- اختلاف نظر در تعیین پیر صاحب نذر در شه‌های نیت.
- ۲۰- سر فطر یاری.
- ۲۱- سرانه یاری.
- ۲۲- سرانه بگير سادات دسته‌وری چه کسی است؟

مشروح سؤالات و جوابهای مبحث اول :

سؤال ۱ - در ابتدای مبحث اول فصل هیجدهم برهان‌الحق که مربوط به نماز اهل حق است مینویسد: «اهل حق مسلمان و تابع احکام قرآن است». این جماعت که خود را مسلمان پیرو حضرت علی (ع) میدانند، چرا نماز نمیخوانند و روزه ماه رمضان را نمیگیرند، در صورتیکه خود آنحضرت موقع نماز از فرط کثرت عبادت بحالت غش وضعف می افتاد؟

جواب - اهل حق منکر نماز و روزه و سایر احکام شریعت نیستند. کما اینکه حلال و حرام و عقود و معاملات و نکاح و طلاق آنان همگی مطابق التعل بالتعل دستورات آیات قرآن مجید میباشد. اما راجع به نماز اهل حق لازم است مقدمهٔ مندرجات مبحث اول فصل هیجدهم برهان‌الحق را بامختصر اضافاتی ذیلاً یاد آور شوم:

نماز که باصطلاح اهل شرع صلوة نامیده میشود، صلوة بسو وضع لغوی یعنی دعا، دعا هم بطور مطلق خواندن است شامل استغاثه و استعانة نیز میشود. البته دعا در مقام عبادت مبنی بر حمد و ثنای خدا و استغاثه و بندگی است، اعم از اینکه بهر لفظ و معانی و بهر کیفیت و عنوانی باشد؛ چنانکه در قرآن عبادات حضرت‌های ابراهیم و موسی و عیسی و سایر انبیاء را مطلقاً صلوة خوانده شده، و حال اینکه عبادت هر یک از پیغمبران و پیروان آنان، از حیث ارکان ظاهری، بنحو خاصی بدون مشابَهت یکدیگر انجام میشود. بنابراین، عبادت که لفظ دعا یا نماز بآن اطلاق میشود مراحلی دارد:

مرحله اول عبادتی است جسمانی در عالم ناسوتی که هر فرقه‌ئی از ادیان مختلفه بطریق مخصوصی عمل مینماید، و در اسلام نیز بترتیب متداوله فعلی انجام میشود، و این مرحله را مقام شریعت گویند. تأثیرش آنکه عامل را فقط از اعمال زشت و ناپسند باز میدارد، چنین عابدی را (عابد من الله) خوانند.

مرحله دوم عبادتی است فارغ از قیود ارکان جسمانی و اذکار زبانی، و محل آن از سینه بقلب است. حاصلش حضور قلبی و اشراق معنوی است، بزرگتر و رفیعتر از مرحله اولی میباشد، بعبارة اخیری عالمی است ملکوتی، این مرحله را مقام طریقت گویند. تأثیرش آنکه عامل را وارسته از علایق دنیوی و دور از هوی و هوس شهوانی و وسوسه نفسانی مینماید، چنین عابدی را (عابد بالله) خوانند.

توضیح آنکه برای این دو مرحله شواهد زیادی در قرآن کریم هست، من جمله (آیه ۲۵ از سوره ۲۹) میفرماید «أَقْلُ مَا أَوْحَىٰ إِلَيْكَ مِنَ الْعِتَابِ وَ أَقِيمِ الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ كَسَبَتْكَ مِنَ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْتَهَىٰ وَ لَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ وَ اللَّهُ يَعْلَمُ مَا كَسَبْتُمْ».

یعنی «ای پیغمبر بخوان آنچه وحی شده بسویت از کتاب و پویای دار نماز را همانا نماز باز میدارد نمازگذار را از اعمال زشت و ناپسند و هر آنچه یاد خدا و ذکر او بزرگتر است و خدا میداند آنچه را می‌سازید».

مرحله سوم عبادتی است از مرتبه قلب ارتقاء بمرتبه نفس ناطقه روحانی

یافته، و فارغ از هستی ماده و صورت گشته، در تجرد محض، سیر عالم جبروتی مینماید. این مرحله را مقام عرفانی و معرفت بنفس گویند، چنانکه میفرماید: «من عرف نفسه فقد عرف ربه». چنین عابدی را (عابد الی الله) خوانند.

مرحله چهارم عبادتی است از خود بیخود شده مانند قطره‌ئی به دریای بیکران توحید الهی محوگشته، روحش بحق و حقیقت واقعی مبدأ اصلی اتصال یافته. این مرحله را مقام حقیقت و عالم لاهوتی گویند. چنین عابدی را (عابد فنا فی الله) خوانند.

البته ایسن مقام لاهوتی نیز منتهی به نشأ هاهوتی میگردد. و در آن نشأ هاهوتی سه مرحله دیگر برای سیر کمال هست؛ پس از طی آن مراحل، نتیجه فیض ابدی در بر خواهد داشت که وصف آن به تقریر و تحریر نیاید، کسی به کیفیت آن واقف میشود، هفت شهر عشق عالم عرفان و عرفانی را طی کرده باشد:

«هفت شهر عشق را عطار گشت
ما هنوز اندر خم يك كوچه ایم»

بنابر ارباب مذکور، نماز حضرت علی نماز مرحله فنا فی الله بوده، و ضعف و غش آنهم در موقع عبادت، عارضه طبیعت نبوده، بلکه اثر اتصال بحق باید دانست. بهمین دلیل وقتی در یکی از غزوات پیکان تیری پهای مبارکش مانده بود، بر حسب دستور حضرت رسول (ص) حین اشتغال بعبادت که از خود بیخود بود و احساس درد نمیکرد، پیکان را از پایش بیرون کشیدند.

حال، اهل حق واقعی که پیرو علی است باید عبادتش هم بآن کیفیت باشد. چنانکه بارها دیده شده، کسانی که در موقع اشتغال بآن اذکار مخصوصه، اگر آتش با بدن آنان تماس یافته بی اثر مانده است. اینجا است که نار نمرودی بر خلیل معبودی، گلستان میشود:

چشم دل بازکن که جان بینی
گر بساقلیم عشق روی آری
آنچه نادیدنی است آن بینی
همه عالم تو گلستان بینی

راجع به روزه هم بهمان قیاس نماز، مراتبی دارد:

مرتبه اول درمقام شریعت، عبارت است از امساك در غذا، به جهت: جهت اول آنکه: با توجه به گرسنگی خویش متوجه گرسنگی فقراء و درماندگان شدن و نسبت بآنان رحم و شفقت روداشتن.

جهت دوم آنکه: مازاد غذای امساك را انفاق مستحقین نماید، بمصدق آیه کریمه «وَيُحِبُّمُونَ الصَّلَاةَ وَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ» یعنی «پسای دارند نماز را و از آنچه روزی داده ایم آنان را ببخشند».

جهت سوم: اطاعت امر جهت حسن بندگی بخداوند خواهد بود.

چنین روزه‌ئی از زمان حضرت آدم صلی الله تا حضرت محمد خاتم انبیاء (ص)، در هر زمان و هر مکان بکمیت و کیفیت خاصی بین ادیان مختلفه متداول بوده است، از آن جمله صوم ماه رمضان است. کما اینکه در قرآن مجید از آیاتی که در این خصوص بیان شده است (آیه ۱۸۳ در سوره بقره) میباید، میفرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ» یعنی «ای گروه مؤمنان نوشته شده است بر شما روزه را چنانکه نوشته شده است بر آنانکه پیش از شما بوده اند شاید پرهیزکار شوید».

مرتبه دوم درمقام طریقت، عبارت است از تزکیه نفس و جلوگیری از هوی و هوس شهوانی، که حداقل يك اربعین متوالی در سال، باضافه صوم سه روز ایام البیض در هر ماه با سایر صومهای مستحبه منقوله از احادیث و اخبار ائمه اطهار است.

مرتبه سوم درمقام معرفت، عبارت است از دائم الصوم بودن مادام العمری از تمام منهای شرعی و عرفی، بهر حال و وضعیتی باشد.

مرتبه چهارم درمقام حقیقت، صوم از تمام لذائذ دنیوی و سرمست از نشأ اخروی در تمام عمر است.

لهذا چنانکه در مراحل نماز تذکر داده شده است، مراتب روزه هم اینست: مرتبه اول عالم ناسوتی و سیر من الله، و مرتبه دوم عالم ملکوتی و سیر بالله، و مرتبه سوم عالم جبروتی و سیر الی الله، و مرتبه چهارم عالم لاهوتی و سیر فنا فی الله است.

پس بطور خلاصه، نماز و روزه متداوله در شریعت بجای خود صحیح و مطاع است، و طی نمودن سه مرحله و مرتبه دیگر هم برای حائزین آن مقامات صحیح و معتبر خواهد بود، یعنی منافات با همدیگر ندارند و مانعة الجمع نیستند. مثلاً برای اهل حق، انعقاد مجلس نیاز و سه روزه صوم مخصوص حقیقت نیز از همان مراحل و مرتبه یاد شده میباشد.

این بود فلسفه نماز و روزه بعقیده اهل حق. البته علاوه بر این که گفته شد، مطالب و دلائل و براهین زیادی راجع به رد و موضوع هست، ولی این مختصر نامه گنجایش بیان همه آنها را ندارد. بعبارة اخیری اگر مفصلاً وارد بحث شویم (مثنوی هفتاد من کاغذ شود)، بدیهی است العاقل یکفیه الاشارة.

سؤال ۴ - در جواب سؤال قبل راجع به عبادت در مرحله طریقت مرقوم فرموده اید: «تأثیرش آنکه عامل را وارسته از علایق دنیوی، و دور از هوی و هوس شهوانی، و وسوسه نفسانی مینماید»، لطفاً بفرمائید طغیان شهوانی چه حالتی است. آیا این حالت برای زن و مرد هر دو هست، و جلوگیری از آن چگونه باید باشد؟

جواب - طغیان، بمعنی از حد خود تجاوز کردن و سرکشی می آید.

بنابراین هر کس در نتیجه وسوسه نفس و غلبه شهوت، گمراه و سرکش شد که از کارهای زشت پرهیز نمود، گرفتار عوارض اغوای طغیان شهوانی می‌باشد. البته غلبه شهوت برای زن و مرد یکسان است، و جلوگیری از آنها تسلط بر نفس و مبارزه با هوی هوس خواهد بود. (اغواء هم بمعنی گمراه کردن است).

سؤال ۳ - فرق نیاز حقیقت و نماز شریعت چیست؟

جواب - نماز شریعت در منزلت شخم زدن زمین برای زراعت است، و نیار بندرپاشیدن بآن زمین برای بهره برداری است. اگر توضیح بیشتری در این خصوص لازم شود چون فوقاً راجع به روزه و نماز شریعت شرحی نگاشته‌ام بمقادیر آن مراجعه گردد.

سؤال ۴ - لطفاً توضیح فرمائید چرا نمیشود نماز را بفارسی خواند؟

جواب - علتش آنکه؛ چون اوامر صریح شارع مقدس باید مطابق - التعل بالتعل اجراء شود، روی این اصل حتی قرائت حمد و سوره که ارکان مهمه نماز است، در عربی هم نمیتوان کلماتش بکلمات دیگر عربی تغییر و تبدیل نمود. مضافاً موضوعات خاص هر زبانی کیفیت مخصوصی در آن زبان دارد که در ترجمه اش هرچقدر هم فصیح باشد مترتب نمیشود.

سؤال ۵ - نماز اهل حق را که در مبحث اول فصل هجدهم مرقوم فرموده‌اید مطالعه نمودم، و در مورد صلوة وسطی هم که در قرآن مجید (سوره ۲ آیه

(۲۳۸) بآن اشاره دارد روایاتی خوانده‌ام، آیا نماز اهل حق همان صلوة وسطی نمی‌باشد؟

جواب - صلوة وسطی چنانکه خودتان متذکر شده‌اید، روایات مختلفی دارد. چون مفسرین بطور تفصیل متعرض آن روایات شده‌اند، بیان اقوال را در اینجا زائد میدانند. ماحصل آنکه هر یک از نمازهای پنجگانه بومیه، همچنین نماز یوم جمعه را بروایتی نماز وسطی نامیده‌اند. و بعضی هم گویند همانطوری که شب قدر مستتر در تمام ماه رمضان بلکه در تمام سال است، و اسم اعظم مستتر در مجموع اسماء الله اعم از جلالی و جمالی میباشد، نماز وسطی هم در مراتب طولیه نمازهای معموله مستتر خواهد بود. زیرا مراتب طولیه است که از عالم ناسوتی به ملکوتی و جبروتی و لاهوتی و هاهوتی... الخ، ارتقاء جسته مانند روح در جسد، مرتبه عالی از هر مرتبه را احاطه بر مرتبه دانی خود داده، متوسط بین الطرفين واقع میشود، از این جهت موسوم بوسطی گشته. و الا اوقات و اثرات نمازهای مکتوبی فریضه، لفظاً و معنأً بهر تقدیر تعبیر شود، در عرض یکدیگر قرار دارد نه در طول. روی این اصل نمیتوان وجه امتیاز یا ترجیح و مرجحاتی از لحاظ فلسفه و منطق بین آنها قائل شد، کما اینکه در آیه ۱۴۳ سوره بقره نیز میفرماید: «وَ كَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَ يَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا ... الايه». (امه وسطاً) تشابه موضوعی با (وَالصَّلَاةِ الْوَسْطَى) دارد چه (امه وسطاً) بر کسی صدق میکند که در مراتب طولی بمرتبه (لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ ... الخ) رسیده باشد. بقیه مطالب معلوم است مخصوصاً بجوابیه نماز و روزه که فوقاً

نوشته‌ام مراجعه فرمائید بهتر متوجه خواهید شد.

سؤال ۶ - در فصل هیجدهم برهان‌الحق مندرج است که فرقه اهل حق در تمام مسائل شرعی تابع مجتهدین اسلام میباشند. حال آنکه اکثر مجتهدین اسلام منجمله مرحوم مجلسی در کتاب «بحار الانوار» و سلطان‌الواعظین شیرازی در کتاب «شبهای پشاور» مارا تکفیر نموده‌اند.

جواب - اینکه مرقوم شده در برهان‌الحق مندرج است «اهل حق در تمام مسائل شرعی تابع مجتهدین اسلام میباشند» اشتباه است، چنین عبارتی در برهان‌الحق نیست. شاید منظور تان این باشد که در فصل هیجدهم صفحه ۱۳۸ سطر ۳ برهان‌الحق مینویسد: «اهل حق تابع احکام قرآن است». در اینصورت عبارت مرقومه جناب عالی با این عبارت از حیث لفظ و معنی تفاوت فاحش دارند، زیرا فرق است بین کلمه (مسائل) و (احکام)، همچنین بین جمله (تابع مجتهدین اسلامی) و (تابع قرآن). بدلیل اینکه، اولاً دیده شده بسیاری از مسائل شرعی، باستناد روایات و اخبار مختلفه، موجب اختلاف نظر بین علمای اسلام گردیده. ثانیاً مجتهدین فُرُق مختلفه مذاهب اسلامی در هر عصری زیاد هستند، و چه بسا آرای آنان با یکدیگر متضاد میباشند. بهمین لحاظ در برهان‌الحق نوشته «تابع احکام قرآن است»، (احکام) نوشته‌است نه (مسائل) و (قرآن) گفته است نه (مجتهدین) تا مصون از هر گونه شائبه و خدشه بماند. مضافاً در فصل دوازدهم صفحه ۷۸ سطر ۱۷ برهان‌الحق صریحاً مینویسد: «این مسلک تقلیدی نیست، الی آخر». بنابراین، گروه اهل حق بشرحی که قبلاً عرض شد تابع احکام

قرآنی هستند.

اما اینکه فرموده‌اید مرحوم مجلسی در کتاب بحار الانوار و بعضی علماء هم در اکثر تألیفات خود اهل حق را تکفیر نموده‌اند، من جمله اشاره به کتاب شبهای پیشاور تألیف سلطان الواعظین شیرازی شده است، اغلب آن کتابها مخصوصاً بحار الانوار و شبهای پیشاور را دیده‌ام، بعلاوه مجلات و مقالات نویسندگان خارجی هم در این خصوص بسیار مطالعه کرده‌ام. از ماحصل مجموع آن اقوال باین نتیجه رسیده‌ام که تمام تهمت‌های ناروا و جملات بی‌جای آنان، روی اصل علل زیر می‌باشد:

علت اول آنکه: اهل حق، بسبب بی‌اطلاعی از ریشهٔ مسلک خود، تصور کرده‌اند علی‌اللهی می‌باشند، و بهمین اسم معرفی شده‌اند که جزو غُلَّات بشمار آمده‌اند. و حال آنکه بموجب مشروحهٔ کتاب برهان الحق (صفحهٔ دو مقدمه و صفحهٔ ۱۷۷ بحث سوم از فصل یستم و تبصرةٔ مربوط بآن مبحث)، غالی و مشرک نیستند. چه، خداوند را بمقام مظهریت علی (ع) و سایر مظهرات شناختن، غیر از شرک و غلو است.

علت دوم آنکه: چنانکه در مقدمهٔ برهان الحق از صفحهٔ یک الی آخر متعرض گشته، چون دستورات مسلک اهل حق که بنام کلام سرانجام موسوم است تدوین و طبع نشده است و نسخهٔ خطی صحیح و کامل آنهم در دسترس عموم نیست، از اینرو اکثر جماعت اهل حق از مبانی آئین خود بی‌اطلاع مانده، نتوانسته‌اند مطالب حقانیت خود را بفهمند تا بتوانند آنرا با اصول عقاید سایر ادیان اهل کتاب تطبیق داده و بادلایل و برهان بدیگران بفهمانند. ناچار بودند نمان در حال تقیه

و کتمان، و انجام اعمال دینی را به پنهان، باعث ایجاد سوءظن و سوء تفاهم از حق بیخبران گشته.

علت سوم آنکه: اختلاف داخلی و عدم اتحاد و هم آهنگی بین خودشان چنین بهانه‌ای بدست مغرضین داده است.

علت چهارم آنکه: به تفصیلی که در جواب سؤال قبلی عرض شد بعضی، مقام حقیقت خود را که ثمرهٔ درخت شریعت محمدی است، اشتهاً شریعت مستقل و خارج از شریعت مزبور فرض کرده‌اند.

علیهذا اینجانب با حقارتی که در استعداد قوهٔ فکری و ذاتی خود سراغ دارم معذک بسبب علت‌های فوق (چنانکه در مقدمهٔ برهان‌الحق نوشته‌ام) بر حسب وظیفهٔ دینی متوسل بحق گردیده و توکلت علی‌الله کتاب برهان‌الحق را برشتهٔ تحریر در آورده‌ام تا دفاع از حق در مقابل تهمتها و سوء تفاهمات خارجی، و اتمام حجت به حق برای اطلاعات داخلی باشد. البته تا آنجائیکه در قوهٔ فهمم بود و مقتضیات ایجاب میکرده، بقواعد علمی و اصطلاحات عرفانی و دستورات کلام سرانجام سلطانی بیان داشته‌ام. لله الحمد نتیجهٔ مطلوبه هم تا حدی از آن گرفته شد.

سؤال ۲ - چگونه يك اهل حق اعم از چسبیده و چکیده، میتواند عبادات شرعی و دستورات حقیقت را باهم تلفیق دهد؟

جواب - طبق فصل نهم صفحهٔ ۵۶ برهان‌الحق، کسانی که چسبیده هستند باید پس از طی مراحل شریعت و طریقت و معرفت بمقام حقیقت برسند و ارشاد شوند؛ و اشخاصی که چکیده هستند هنگام جوسر - سپردن شأنیت در مسلک اهل حق بودن را حاصل خواهند کرد، دیگر

احتیاج به طی سایر سلسله مراتب ندارند، مشروط باینکه آنچه را حضرت سلطان اسحق راجع بارکان اهل حق در کلام سرانجام دستور صریح فرموده است عمل نمایند. زیرا چنانکه در فصل ۱۸ برهان الحق راجع بمراتب نماز و روزه اهل حق گفته شده است، همچنین در سایر فصول راجع به آداب ندور و جم و جم خانه نوشته شده است، اگر اهل حق آن طوریکه شایسته شأن و مقام حقیقت است رفتار نمایند، بمصداق «چونکه صد آمد نود هم پیش ما است»، دیگر محتاج به سیر قهقرائی نخواهند بود، و اگر کسی غفلت نمود در تمام مراحل مردود است.

سؤال ۸ - در فصل هجدهم مینویسد: «اهل حق تابع احکام قرآن است» حال بفرماید آیات قرآن از احکام است یا مسائل؟

جواب - آیات قرآن از احکام است نه مسائل زیرا مأخذ مسائل از مفاد احادیث و اخبار و روایات منقوله است که به حضرت رسول (ص) و سایر ائمه اطهار نسبت داده شده است. بدیهی است فرمایشات ائمه هم اقتباس از بطون احکام آیات قرآن میباشد. اینکه ذکر کلمه بطون شد بدین منظور است چون آیات قرآن در ظاهر مفهوماتی و در باطن توجیهاتی دارد. ظاهر آن مشتمل است بر محکّمات و متشابهات و ناسخ و منسوخ و عام و خاص و قصص و حکم و مثال و غیره. بدین لحاظ جهة درك حقیقت امر باید بیاطن آن آیات رجوع شود. آن بطون هم طبق اقوال مفسرین از هفت تا هفتاد وجه قابل تفسیر است، لیکن آن توجیه و تفسیر حقیقی همانا نزد پیغمبر و ائمه میباشد، از آنان به یاران خاص، سپس در هر زمان با ولیاء الله رسیده است و بس. روی این اصل

هر مسأله‌ای اگر محققاً بمصداق فرمایش‌نامه باشد یعنی بابطون حقیقی احکام قرآنی تطبیق نماید صحیح و معتبر خواهد بود و الاً خیر. چرا، با مشاهده اختلافات فاحش در مسائل آئین اسلامی و تقسیم اخبار باقسام مختلفه مندرجه در کتب درایه از قبیل متواتر و آحاد و صحیح و حسن و ضعیف و غیره مسلم میدارد، نمی‌توان تمام مسائل را مطلقاً مورد اعتماد دانست.

سؤال ۹ - چنانچه آیات قرآن جزء احکام است و ما تابع احکام قرآن هستیم چرا احکام آنرا اجراء نمی‌کنیم؟

جواب - البته اهل حق تابع احکام قرآنی هستند و دستورات آنرا هم اجرا مینمایند. اما همانطوریکه قبلاً راجع باقسام مختلفه الفاظ و معانی آیات قرآنی توضیح شد، اهل حق بطنون حقیقی محکومات آیات قرآنی را که در زمان حضرت سلطان اسحق بنام کلام سرانجام بیان گردیده مورد عمل قرار داده‌اند، نه متشابهات ظواهر کلام. کما اینکه فصل اول کتاب برهان الحق اشاره به همین موضوع دارد، مخصوصاً آنجا که مینویسد «آنچه از کتب آسمانی دلالت لفظی بر ظاهر امر نماید آنرا شریعت خوانند، و آنچه را دلالت معنوی بر باطن امر و کشف حقایق دارد عرفان دانند... الخ».

سؤال ۱۰ - آیا در قرآن مجید آیه‌ای وجود دارد که مافرقه اهل حق را از انجام ظواهر آیات قرآنی مبرا و بی‌نیاز نموده باشد؟

جواب - احتیاج بچنین آیه‌ای نیست زیرا اهل حق شریعت مستقلی

خارج از اسلام ندارد تا قابل تفکیک باشد. النهایه آنچه را از ظواهر آیات دلالت بر احکام حلال و حرام و عقود و ایقاعات و نکاح و طلاق و کفن و دفن میت و معاملات و ارث و تهذیب اخلاق دارد، بر اهل حق واجب است مانند عموم مسلمین بآن عمل نماید. و آنچه راهم راجع به معنویات برای نیل تقرب بخدا است، از قبیل عبادات و اذکار و اوراد و غیره، آنهم چنانکه قبلاً مذکور شد به بطون حقیقی قرآن که جوهر کشی آن در کلام سرانجام است باید رجوع شود.

سؤال ۱۱ - آیا عمل به دستورات کلام سرانجام ما را از انجام ظواهر احکام شریعت از قبیل صوم و صلوة و غیره مبرا میدارد؟

جواب - آنچه را از خواص مفاد ظواهر احکام شریعت خاص خالص مفهوم میشود (نه شریعت تشریحی) همانا در بطون دستورات مسلک حقیقی اهل حق واقعی مستتر میباشد (نه مسلک غیر حقیقی و نه اهل حق ادعائی). لذا عمل نمودن بدستور کلام سرانجام اصلی (نه غیر اصلی) به تحقیق عمل نمودن بدستور احکام شرع نیز خواهد بود. زیرا احکام شرع اصلی همان اعمالی است که حضرت علی (ع) با یاران خاصش معمول میداشته‌اند، و حضرت سلطان اسحق هم با یارانش بآن عمل مینموده‌اند. بنابراین صوم و صلوة بآن کمیت و کیفیت که حضرت علی (ع) انجام میفرموده است، اگر انجام شود اطاعتی است عین عبادت، و عبادتی است عین اطاعت.

ضمناً متذکر میشود اگر توضیح بیشتری لازم باشد رجوع به مبحث اول و دوم از فصل هیجدهم برهان الحق فرمائید.

سؤال ۱۲ - علت اوراد خواندن پیروان شما چیست؟

جواب - اوراد خواندن، با بعبارت واضح تر ذکر و عبادت حق تعالی بجای آوردن، اختصاص بفرقه یا اشخاص معینی ندارد، تامورد بحث قرار گیرد. چه، هر گروهی بلکه هر فردی از عموم معتقدین بخدا، بهر کیش و آئینی باشند، دو قسم عبادت دارند:

قسم اول - عبادتی است تکلیفی، که هر شخص خداپرست مکلف است مطابق دستور دینی و مذهبی خودش انجام دهد (مانند عبادات اهل کتاب).

قسم دوم - عبادتی است غیر تکلیفی، که دستور خاصی براو مترتب نیست. یعنی هر کس میتواند بهر زمان و مکان، و بهر لسان و عنوان، و بهر وضعیتی و حالتی که هست با خدای خویش راز و نیاز نماید.

بنابراین چنین عبادتی (جز توجه بمبدأ حق و حقیقت) قید و شرط و دستوری ندارد تا توضیح شود.

سؤال ۱۳ - آیا قبله اهل حق مثل سایر مسلمین مکه معظمه است یا مرقد سلطان اسحق؟

جواب - قبله اهل حق مراتبی دارد، بدین توضیح: اول از لحاظ ظاهر و تکالیف شرعی، مکه معظمه. دوم از لحاظ باطن و انجام دستورات مسلک اهل حق، مرقد مطهر حضرت سلطان اسحق. سوم از لحاظ تقرب بحق، هنگام ذکر و فکر یا فکر و ذکر و صرف نذورات، جم و

جم‌خانه. چهارم از لحاظ اتصال بحق و حقیقت هنگام از خود رستن و بحق پیوستن، زیارت کعبه دل.

سؤال ۱۴ - آیا مردگان طایفه اهل حق را باید روبقه (مکه معظمه) دفن کرد یا رو به مرقد بابا یادگار؟

جواب - کفن و دفن مردگان اهل حق نیز مانند مسلمین است. بدلیل اینکه قبر خود حضرت سلطان اسحق و حضرت بابا یادگار و سایر بزرگان اهل حق که مشاهده میشود عموماً رو به قبله مکه معظمه قرار دارند.

سؤال ۱۵ - آیا بعد از شستن میت بطریق شریعت و استعمال سدر و کافور، بایستی غسل حقیقت داده شود یا قبل از آن؟

جواب - میت بعد از شستشو و انجام آداب شریعت از استعمال سدر و کافور و غیره، آنگاه غسل حقیقت درباره او انجام میشود.

سؤال ۱۶ - ضمن جواب فوق. فرمودید که بعد از انجام تشریفات شرعی آنگاه غسل حقیقت درباره میت انجام میشود. خواهشمند است دعای غسل میت، نماز میت، تلقین میت و فاتحه اهل قبور، حقیقتاً مرقوم فرمائید؟

جواب - چون همگی این دعاها بزبان کردی منظوم است، اینک مفاد هر یک از آنها را به نثر فارسی اختصاراً معروض میدارد:

اولاً - دعای غسل میت اینست:

بحکم عزیزشاه خاوندگار - بشرط پیر بنیامین و به ردای یار

داود و بقلم زرین پیر موسی و به طاس خاتونه رضبار و به طهارت آب طشار، میت حاضر (اسم میت را ببرد) طاهر شود، اول و آخر یار، آمین.

البته شستشو مانند دستورات شریعت است.

ثانیاً - نماز میت آنکه:

بامر حق و بشرط پیر بنیامین و بهردای یار داود و بقلم زرین پیر موسی و بشفاعت خاتونه رضبار و سایر مقربان حق، این میت حاضر (اسم میت ببرد) از پل صراط بگذرد و بعد از آن جهنم گرفتار نگردد و بوسیله رشته شرط و اقرار حقیقت از حساب یوم نشور پاک گردد و بحق واصل شود، اول و آخر یار، آمین.

ثالثاً - تلقین میت آنکه:

یا حق امان است، فلان مرده است (اسم ببرد)، بدر گاه تو پناه آورده است، چون بشرط حقیقت سرسپرده است، از تقصیرات و گناهانش درگذر و بشفاعت پیر بنیامین و یار داود و پیر موسی و خاتونه رضبار و سایر مقربان آنرا بیامرزد، و درسرای جاودان شاد و آمرزیده گردان، اول و آخر یار، آمین.

رابعاً - فاتحه قبور آنکه:

یا حق یا رحمان یا رحیم یا رب العالمین، یا حاکم روز جزا و سزا، بیامرزد روح این مردگانرا بحق جمیع مقربان حق، اول و آخر یار، آمین.

سؤال ۱۷ - لطفاً دعای غسل حقیقت برای جنابت و حیض و نفاس و غیره را همراه با اسامی غسل‌های واجب مرقوم فرمائید.

جواب - دعای غسل حقیقت بطور کلی جهت مرد و زن در تمام مواردی که غسل واجب میشود مفاداً اینست:

به نطق مردان خرقة نور پوشیده، و بپاکی آب طشار^(۱)، و بکرم حضرت سلطان حقیقت، و بپاکیزگی یاران مقرب، غسل میکنم برای پاکی روح و بدن، به نیت غسل فلان (اسم ببرد) مثلاً غسل جنابت، غسل حیض و غیره، اول آخریاری.

غسل‌های واجب با اسامی زیر است: غسل جنابت، غسل میت، غسل مس میت، غسل حیض، غسل نفاس، غسل استحاضه، غسلی که بواسطه نذر یا قسم و مانند آنها که کسی بر خود واجب نماید.

سؤال ۱۸ - خواهشمند است ترتیب و دعای غسل مس میت طایفه اهل حق را مرقوم فرمائید؟

جواب - دعای غسل مس میت هم همان است که در جواب سؤال قبل بیان شد.

سؤال ۱۹ - فرق غسل و تیمم اهل حق با شریعت چیست؟

جواب - گرچه شرط غسل یا تیمم بطور کلی برای جمیع مسلمین

۱- طشار، چشمه آبی است درقریه طشار منطقه اورامان، بین قصبه نوسود و شمال قریه شیخان که مسیر نهر آبش ازغرب مقبره سلطان اسحق میگردد و وارد رودخانه سیروان میشود.

اعم از اهل حق و غیره همانا، پس از ازاله نجاست و انجام تشریفات مقدماتی جهت پاکی بدن، بقصد قربه^۱ الی الله غسل نماید و یا اگر دسترس بآب ندارد، یا معاذیر دیگری پیش آید که استعمال آب مضر باشد، تیمم کند. بارعایت انجام این دستور آنگاه به هر عبارتی ذکر غسل یا تیمم خوانده شود کافی است. معذک در کلامهای سرانجام اهل حق به عبارات متعدد ذکر غسل هست، ولی از تیمم، فقط مرحوم پدرم راجع به آن مرقوم فرموده است.

سؤال ۴۰ - آیا اهل حق در وقت چراغ روشن کردن شب، دعای مخصوصی دارد یا خیر؟

جواب - دعای مخصوصی ندارد، ولی بنده در موقع مقتضی چنین میگویم: یا خالق نور برجهانیان - یا شعله مشعل قلب مؤمنان - یا شاه چراغ یعنی شاه مردان - مرتضی علی هم ذات سلطان - از دم پیران روشن ضمیران - بهمت پاک هفتن هفتوان - چراغ خانه، هم دل، هم ایمان - دایم زرحمت روشن بگردان - همچنین بحق سور قرآن - خاصه سوره نور آیه نور از آن - یعنی از سوره یست و چهار قرآن - آیه سی و پنج دارم بر زبان - تا قبول افتد دعای چراغ خوان - الهی ز نور علی نور رسان - «الله نور السموات والارض، الی آخر آیه».

سؤال ۴۱ - در فصل هجدهم مرقوم شده اهل حق مسلمان است، آیا رفتن به مجالس سینه زنی امام حسین بر او واجب است یا خیر؟

جواب - مستحب است، یعنی اگر برود ثواب است و اگر هم نرود گناهی ندارد.

سؤال ۲۲ - برهان الحق فصل هجدهم صفحه ۱۴۱ موضوع عشق عرفانی و حقیقی را بیان نموده، اما بعضی گویند در قسمت عرفان عشق مجازی صورتی از عشق خدائی است، نظر جناب عالی چیست؟

جواب - مفهوم کلمه (عشق) مانند مفهوم کلمه (علم) است. یعنی همانطوریکه هر دانستنی را اعم از صنعت و سواد و غیره، خواه در امور دینی یا دنیوی باشد آنرا (علم) گویند، همانطور هم هر چیزی که از تمایل و خواهانی ریشه بگیرد آنرا (عشق) دانند. النهایه بین عشق مجازی و عشق حقیقی خدائی، فرق بسیار است. زیرا عشق مجازی زودگذر و مایه پشیمانی است، اما عشق حقیقی دائمی و سرمایه رستگاری جاودانی میباشد. بنابراین در قسمت عرفان هم مفهوم کلمه (عشق) سرمنشأ تمام مفاهیم مراحل سیر تکامل برای مرحله کمال و وصال حق خواهد بود، که آنرا عشق حقیقی می نامند.

سؤال ۲۳ - با توجه به جواب سؤال قبل، آیا عشق مقدم بر عقل است؟

جواب - کلمه (عشق) که یکنوع تمایل است در دو مورد استعمال میشود: اول عشق بمعنای اعم، دوم عشق بمعنای اخص.

اما عشق بمعنای اعم که مفهوم عام دارد، و جزء غریزه بشری بلکه هر ذی حیاتی است، شامل هر تمایلی میشود. مثلاً اشخاصیکه تمایل به لهو و لعب دارند و یا اشخاصیکه تمایل به چیزهای دیگر دارند، هر يك بجای خود عشق نامیده میشود. چنین عشقی اگر توأم با عقل باشد بدیهی است، بر عشق تنها، یا بر عقل تنها، مقدم خواهد بود. و

اگر توأم نباشد در اینصورت عقل مقدم است.

اما عشق بمعنای اخص که آن عشق حقیقی است و از خود گذشتگی برای وصال حق میباشد، البته مقدم بر عقل صوری خواهد بود. زیرا در شان چنین عاشقی است که گفته شده: «مذهب عاشق ز مذهبها جداست - عاشقان را مذهب و ملت خداست... الخ».

سؤال ۲۴ - آیا عشق به خدا میسر است؟ و آیا چنین عشقی است که موجب کمال میشود؟

جواب - البته انسان تا بقوه عشق حقیقی عاشق نشود و خداوند را معشوق خود قرار ندهد یعنی مثل پروانه برای وصال شمع، پر و بال سوخته و جان فدا نگردهد، بحق و حقیقت نخواهد رسید. و بعبارة اخری هر کس خداوند را معشوق و معبود و مطلوب و محبوب خود شناخت (بشرط اینکه بدون انتظار پاداش باشد)، آن کس میتواند خود را عاشق و عابد و طالب و محب خدا بداند. کما اینکه حضرت مولای مؤمنین علی (ع) میفرماید: «مَا عَبَدْتُكَ خَوْفًا مِنْ نَارِكَ وَلَا طَمَعًا لِجَنَّتِكَ بَلْ وَجَدْتُكَ أَهْلًا لِلْعِبَادَةِ فَعَبَدْتُكَ». یعنی «ترا عبادت نمیکنم از ترس آتش و به طمع بهشت، بلکه چون یافتم ترا شایسته بندگی، پس از این رو بندگی ات میکنم».

بدیهی است آن چنان عشقی که فوقاً توصیف گردید، موجب کمال خواهد بود.

مشروح سؤالات و جوابهای مبحث دوم :

سؤال ۱ - آیا تطبیق چهل روز روزه و ریاضت شما با ماه رمضان علت خاصی دارد؟ و در این مورد دستوراتی در دست است؟

جواب - اربعین روزه و ریاضت سنواتی بنده، نه اقتباس از احکام شریعت است و نه دستور از کلام سرانجام است، تا علتش بیان شود. فقط از جمله همان عبادات خصوصی است که قبلاً بآن اشاره شد. یعنی عبادتی است غیر تکلیفی که دستور خاصی بر او مترتب نیست. و هر کس میتواند بهر زمان و مکان، و بهر لسان و عنوان، و بهر وضعیتی و حالتی که هست با خدای خویش راز و نیاز نماید. بنابراین چنین عبادتی (جز توجه بمبدأ حق و حقیقت) قید و شرط و دستوری ندارد تا توضیح شود.

مضافاً خاطر تان مستحضر میدارد که این روزه و ریاضت بنده، تازگی ندارد که ایجاب پرسش نماید. زیرا تا زمانی پدرم حیات داشت، خودش و عائله اش بلکه تمام دوستانش نیز همیشه در تمام ایام سال مشغول روزه و ریاضت بودند. و بعد از ایشان هم شخص بنده تا زمانی قوه جوانی داشتم اغلب ایام سال مشغول بودم، و بعد بعلت کهولت سن و ضعف مزاج سال بسال تقلیل یافت تا باین یک اربعین در سال رسیده.

البته مسلم است اگر عمری باقی بماند شاید پس از چندی این هم تعطیل شود، چونکه واجب و ضروری نیست. زیرا این روزه و ریاضت جزء مستحبات است نه از واجبات. اگر کسی خواست آنرا

بجای بیاورد باید فقط به قصد قربه^۱ الی الله و لمرضاة الله باشد و بس، و جسماً هم توانائی آنرا داشته باشد، یعنی مریض و ناتوان و رنجور نباشد و احتمال خطر مریض شدن هم نداشته باشد.

سؤال ۲ - در فصل هجدهم اشاره به صوم ماه رمضان و ایام البیض و دائم الصوم بودن دارد، خواهشمند است معانی آنها را برای بنده مرقوم فرمائید؟

جواب - اولاً صوم ماه رمضان همان روزه یکماهه معمولی احکام شریعت اسلامی است که بجای آوردنش برای کسانی که از گروه مسلمان حائز شرایط به تکالیف شرعی هستند از ضروریات دینی و واجب میباشد.

ثانیاً - سه روز روزه ایام البیض که از دوازدهم لغایت چهاردهم هر ماه است بجای آوردنش مستحب میباشد، یعنی ثواب دارد، و اگر هم بجای آورده نشود عقاب و گناهی ندارد.

ثالثاً - منظور از دائم الصوم بودن، پرهیز کردن دائمی از منہیات دینی است نه غذا نخوردن، چنانکه در صفحه ۱۴۳ سطر ۱۰ کتاب برهان الحق توضیح داده شده است.

سؤال ۳ - در فصل هجدهم مرقوم شده: «سالک طریق... پرهیزهای دیگری نیز برای تزکیة نفس و جلوگیری از هوی و هوس شهوانی دارد که حداقل یک اربعین متوالی در سال خواهد بود». حال بفرمائید آیا چله ریاضت میتواند مقدمه کمال باشد؟

جواب - ریاضات و عبادات، اگر بقصد طلباً لمرضاة الله و برای سیر تکامل باشد، مضافاً با دستور پیر و استاد حقیقی هم انجام گیرد

(نه خود سرانه)، البته مقدمه جهة یافتن کمال خواهد بود. و در غیر اینصورت نتیجه مطلوبه نخواهد داشت، بلکه نتیجه عکس خواهد داد.

سؤال ۴ - در مورد روزه و ریاضت سؤالاتی است که حضورتان عرض میدارم:
 ۱- آیا روزه ایام البیض که در برهان الحق مستحب اعلام شده برای اهل حق منسوخ است؟ ۲- اگر کسی دل بخواه روزه و ریاضت بگیرد صاحب آن خدا است یا میشود بعشق پیر دیگری هم باشد؟ ۳- آیا روزه صمت حلال است یا حرام؟

جواب - ۱- روزه ایام البیض و سایر صومهای دیگر که در احکام شریعت اسلامی بعنوان مستحب اسم برده شده، برای جماعت اهل حق، جزء دستور (اعم از امر یا نهی) مذکور نگردیده تا منسوخ یا غیر منسوخ محسوب گردد. لیکن سه روز روزه نیت مرنوی اهل حق هر ساله در ایام البیض یکی از ماههای قمری بشمارش روزهای (۱۲-۱۳-۱۴) باید اجراء گردد، که آخرین روز ایام البیض آن ماه یعنی روز پانزدهم نیز، عید شاهی خواهد بود.

۲- اما صاحب روزه و ریاضت فقط مولی (خدا) است. ولی اگر شخص ریاضت کش بخواهد بعشق پیری^(۱) دیگر آن ریاضت را بکشد قبول است، چون آن پیر ریاضت را به مبدأ اصلی خواهد رسانید. ولی روزه به تنهایی مثل نذری میماند که بعشق هر کس بکنند.
 ۳- روزه صمت هم اگر بقصد روزه با سکوت باشد حرام

۱- اگر آن پیر یا مرشد زنده باشد حکم سایر باطن‌دارهای غایب را دارد.

است. ولی اگر بدون قصد و نیت بسکوت باشد، خاموش بماند، بهر مدتی باشد اشکال ندارد.

سؤال ۵ - در فصل هجدهم صفحه ۱۴۳ مرقوم شده «مقام حقیقت صوم دائمی از لذائذ دنیوی است، که همیشه سرمست نشأه اخروی باشد» آیا چنین امری صحت دارد که نشأه ظاهری ضد نشأه باطنی است؟

جواب - بطور کلی هر چیزی که دارای نشأه ظاهری باشد، ضد بر نشأه باطنی است. و این منحصر به مشروبات و امثالهم نیست، حتی کسانی که به خیال ریاست یا ثروت یا زر و زینت دنیوی یا هوس و هوس نفسانی نشأه میشوند، نشأه باطنی از آنها دور خواهد شد. اما داشتن زر و زینت و ثروت و ریاست اگر بآنها علاقمند نباشد و بداشتن آنها خوشحال و نشأه نشود، و لوهمة آنها را هم دارا باشد، منافاتی با نشأه باطنی ندارد.

مشرح سوالات و جوابهای مبحث سوم :

سؤال ۱ - در مبحث سوم از فصل هجدهم برهان الحق میفرماید «بر هر فرد اهل حق، واجب است بموعده معین هر ساله سه روز متوالی روزه دار باشد، لطفاً بفرمائید مقدمات این سه روز روزه چیست؟ و ترتیبات آن کدام است؟

جواب - مقدمات روزه جماعت اهل حق آنکه:

اول - پاکي بدن و غسل نمودن در هر موردی که طبق احکام شریعت غسل بر او واجب شده است؛ مانند غسل جنابت و حیض و

نفاس واستحاضه و مس میت و غسل دادن میت و غیره.

دوم - نیت کردن باینکه سه روز متوالی به یاد سه روزه ارکان مسلک یاران اهل حق روزه دار باشد.

سوم - بعد از سحر هر یک از آن سه روز، تجدید نیت نماید که آن روز، روزه دار باشد. مثلاً روز اول نیت کند، سه روز روزه دار باشد. روز دوم بگوید، امروز که روز دوم است روزه دار هستم. و روز سوم یعنی روز آخر بگوید، امروز که روز آخر سه روزه است روزه دار میباشم.

ترتیبات روزه مسلک اهل حق همانا در کتاب برهان الحق (از صفحه ۱۴۴، سطر ۷ لغایت صفحه ۱۵۵) نگاشته شده بآن مراجعه فرمائید.

سؤال ۲ - از قدیم الایام مستدثینان ما دستور داده اند که روزه اهل حق از واجبات است و عوض ندارد، آیا در برهان الحق هم به این موضوع اشاره شده است؟

جواب - این موضوع در کتاب برهان الحق صفحه ۱۵۱ سطر آخر و در صفحه ۲۱۹ (مستند ردیف ۳۷) کاملاً توضیح گردیده. آنجا که حضرت پیر بنیامین میفرماید: «هر کس روچه پادشام کل کرو - ار هفت یانه بخرای جم کرو - پادشام چه سر تقصیر گناش نویرو... الی آخر». یعنی «هر کس سه روز روزه پادشاه حقیقت را ناقص بکند، اگر هفت بار دارائیش نذر کرده بجمع بخوراند، پادشاه یعنی سلطان حقیقت از تقصیر و گناش نمیگذرد». و برای تمهید همین کلام و ترجمه فارسی

آن رجوع به صفحات نام برده فوق در برهان الحق فرمایند، که همگی دلالت دارد بر واجب بودن سه‌روزه مزبوره، و عوض هم ندارد مگر برای کسانی که از جهاتی قدرت و اختیارشان مطلقاً سلب شده باشد، بطوریکه حق تعالی عذرشان پذیرد. آنهم مشروط باین شرط است در اولین فرصت قضا نمایند.

سؤال ۳ - سن و جوب روزه برای بچه‌های اهل حق چه وقت است؟ و مدت روزه‌دار بودن فرقه اهل حق آیا مانند سایر مسلمین است؟

جواب - روزه و جویی برای اطفال اهل حق وقتی واجب است که ممیز گردد و صلاحیت جم‌نشینی داشته باشد. البته میدانید ممیز بودن غیر از بلوغ است زیرا امکان دارد کسی بعد از بلوغ هم بعلت بلاهت یا جنون، تمیز خوب و بد را ندهد.

مدت روزه‌دار بودن فرقه اهل حق هم مانند صائمین شرع اسلام از اذان صبح است لغایت اذان مغرب.

سؤال ۴ - در مورد مدت روزه و ساعات افطار، این اشکال پیش آمده است که در بعضی مناطق، گردش شبانه‌روز در فصول مختلف سال معتدل نیست. مثلاً در تابستان ۲۳ ساعت روز و یکساعت شب است. در این گونه مناطق تکلیف شخص روزه‌دار چیست؟

جواب - روزه بر دو قسم است: یکی روزه ماه رمضان و سایر روزه‌های مستحبی و ارده در شریعت اسلام، و یکی روزه‌های امساک و ریاضتی.

قسم اول، بموجب فتاوی علمای اسلام، در نقاطی که گردش شبانه روزش به اقتضای تغییر فصول به ثلث برسد، یعنی منتهی درجه طول روز یا شب ۱۶ ساعت و غایت کوتاهی آن ۸ ساعت بشود، باید مطابق دستور شرع روزه گرفت. یعنی از ختیط ایضی که از طلوع فجر در افق مشرق طالع می شود، تا غروب آفتاب که سرخی افق مشرق زایل گردد باید روزه دار باشد. و اگر در مناطقی که گردش شبانه روزش غیر از این باشد، باید به رویه روزه دارهای نزدیکترین منطقه به آن محل (اگر دسترس باشد) مراجعه نمود. و اگر میسر نشد، آنگاه اگر در فصل کوتاهی روز است، حداقل ده ساعت، و اگر غایت طول روز است، حداکثر ۱۶ ساعت، و بقیه هم به تناسب بین ده و شانزده ساعت روزه را باید انجام داد.

قسم دوم، روزه امساکی و ریاضتی است. و آن یا مطابق عهد و قراری است که روزه دار با معبود خود می بندد، یا مطابق دستور استاد است که به سالک داده میشود، دیگر منوط به شب یا روز نمی باشد.

سؤال ۵ - قصد روزه گرفتن نیت مرنوی چگونه است؟

جواب - در هر سه روز باید قصد روزه گرفتن را تکرار نمود، ولی با این تفاوت، که در شب اول میگوید: «مگیروم روزه سه روز و یقین - و عشق یاران مرنوی نشین»، اما در دوشب دیگر میگوید: «فردا و روزه ایمشو و یقین»، الی آخر کلام.

سؤال ۶ - برای قصد کردن روزه قول طاسی، اگر بگوئیم (وایمه واجب ای روزه گرتن) از حال مستحبی بحال وجوبی برمیگردد، تکلیف چیست؟

جواب - در روزه‌های مستحبی اعم از قول طاسی و غیره، بیت «وایمه واجب ای روزه گرتن... الخ» بهیچوجه خوانده نمیشود، مگر چنانکه گفته شد بر خود واجب کند. فقط در قول طاسی همان بیت اول را بخوانید که میفرماید: «مگیروم روزه سه روز و اخلاص - و عشق یاران اهل قول طاس»، یا اینکه عین این کلام سرانجام یاد آور شوید که میفرماید «سه روزه روجه قول طاسانی - شمش بکردی جشن آسانی» نهایتاً شخص نیت کننده بجای جمله «شمش بکردی» بگوید «ایمیش مکردی». ولی ناگفته نماند این طرز نیت کردن برای کسانی است، اولاً هر دو روزه را، یکی بنام مرنوی و یکی بنام قول طاسی بگیرند. ثانیاً مقصودشان از قول طاسی یاران قول طاس بمعنی اخص است که همان هفت نفر طلب نشین فوق شاهو هستند، نه قول طاس بمعنی اعم که شامل یاران مرنوی نشین هم بشود. و الا اشخاصی که یکی از دو نیت را می آورند چون قصدشان همان سه روزه وجوبی است بهر لفظی نیت کنند باید «وایمه واجب ای روزه گرتن... الخ» را بگویند.

سؤال ۷ - مبطلات روزه ملك اهل حق چیست؟

جواب - مبطلات روزه ملك اهل حق از هر جهت مانند مبطلات روزه دین شریعت اسلام است، باضافه اینکه در این سه روز نزدیکی

با همسر بر آنان ممنوع و از اصلاح سر و صورت نیز احتیاط جایز است. اما در سایر روزه‌های مستحبی یا ندور عهدی محدود نیستند، مگر در این دو موضوع عهد کنند.

سؤال ۸ - در فصل ۱۸ برهان الحق، سه روزه مرنوی از واجبات بشمار آمده و عوض هم ندارد. لطفاً بفرماید تکلیف زنان در حالت حیض و نفاس و تکلیف کسان دیگری که بهللی نتوانند این سه روزه را روزه‌دار باشند چیست؟

جواب - راجع بحالت حیض یا نفاس زنان، ایامی که در یکی از این دو حالت باشند، طبق احکام شریعت اسلامی از روزه‌دار بودن و نماز خواندن تا پاک شدن معاف هستند، سپس روزه را باید قضا نمایند و نمازشان قضا ندارد.

اما طبق دستور مسلك اهل حق، در حالت حیض یا نفاس باید آن سه روز روزه نیت مرنوی را روزه‌دار باشند. ولی اگر بیم خطر جانی یا بیماری پیش آید، میتوانند بشرط مهلت روزه‌دار نباشند، و پس از رفع نقاهت قضا نمایند؛ چونکه این سه روز روزه در موضوع خاصی، و طبق دستور خاصی، با ضرب الاجل خاصی، بموعده خاصی، مربوط به اثرات خاصی وضع گردیده، روی این اصل حکم آنهم استثنائاً اختصاص بخودش خواهد داشت، و از قواعد سایر روزه‌های واجبی و مستحبی مستثنی^(۱) میباشد. بدلیل اینکه برای صائمین صومهای دیگر تجویزاتی هست، لیکن در این سه روزه که یکنوع

ریاضت است آن تجویزات نیست، از جمله صائمین سایر روزه‌ها:
اولاً- پس از افطار مغرب تا نزدیک سحر می‌توانند با همسر
خود مقاربت نمایند (بشرط اینکه بلافاصله یا قبل از سحر غسل کنند).
ثانیاً- می‌توانند سر و صورت خود را اصلاح نمایند (با احتیاط
باینکه بریدگی جای تیغ پیش نیاید).

ثالثاً- در مسافرت که مسافت آن بحد ترخص برسد نباید صائم
باشند (اگر هم افطار نکنند امساك محسوب است نه روزه).
رابعاً- صوم زنها در حال حیض یا نفاس باطل است، باید بعداً
قضا نمایند.

فاماً صائمین این سه روز روزه، در هر سه شبانه روز مجوز مقاربت
با همسر بر آنان ممنوع و از اصلاح سر و صورت احتیاط جایز، و حد
ترخص در مسافرت مطلقاً ندارند، و حیض و نفاس مانع از روزه نیست،
اگر بیم خطر نباشد. النهایه زنان در حالت حیض و نفاس باید بجمع
و نذورات، تا آن حالت‌ها باقی است نزدیک نشوند، فقط حق خوردن
قسمت نذر خود را دارند، و آنهم با این شرط که هنگام افطار مغرب
و ترك غذا خوردن در سحر، باید دعای غسل^(۱) را بر مقدار آب يك
استکان خوانده و بخورند.

الغرض چنانکه گفته شد این سه روز روزه نیت سرنوی برای
عموم اهل حق اعم از مرد و زن بلااستثناء بموجب کلام سرانجام از
واجبات^(۲) است، مگر اشخاصی که بعلی قادر به انجامش نباشند.

۱- رجوع شود به سؤال ۱۷ از مبحث اول همین فصل.

۲- رجوع شود به صفحه ۲۱۹ (مستند ردیف ۳۷)..

مانند طفل غیر ممیز، دیوانه، بیمار، بیهوش، موقعیت فرس مازور و غیره. بطوریکه سلب قدرت و اختیار مطلقاً از آنان شده باشد و عذرشان نزد حق تعالی موجه شناخته شود. البته پس از افاقه، در اولین فرصت، واجب است قضا نمایند.

ضمناً بطور کلی باید دانسته شود، هر حکمی از احکام دین اگر دستود مملک اهل حق زکری از آن نشده باشد، باید مطابق النعل بالنعل شریعت اسلامی (مذهب شیعه اثنی عشری جعفری) عمل کرد، و اگر دستود اهل حق باشد، باید عین دستود را انجام داد. مملک اهل حق هم دو رکن دارد:

اول - کلام سرانجام دوره حضرت سلطان سهاکی (سلطان اسحق).

دوم - اخبار متواتری که از زمان حضرت سلطان سهاک تا کنون بلا انقطاع و بدون اختلاف جاری گشته، و مورد تأید و تصدیق بالاتفاق عموم اهل حق باشد.

بنا براتب، راجع بمسأله موضوع بحث، گرچه در کلام سرانجام (جز و جوب سه روز روزه نیت مرنوی) اسمی از تعیین تکلیف تصادف سه روز روزه مزبور با حالت حیض و نفاس زنان و سایر موانع از قبیل مقاربت با همسر و غیره برده نشده، لاجرم زعمای قوم جهت فضیلت بیشتری متواتراً چنین مرسوم داشته اند.

سؤال ۹ - فوقاً فرموده اید زن در حالت حیض و نفاس باید در سه روز روزه مرنوی یا نذورات دیگر بمحل نذر نزدیک نشود، بنابراین اگر آن

حالت زن مصادف شود با وقتی که زن مجبور شود نذر را پخت، نماید تکلیف چیست؟

جواب - زن یا زنهای دیگر که چنین عذری نداشته باشند، و یا مردهائی که آشپزی و نان پختن بدانند میتوانند آن نذر را بعمل آورند. و اگر در آن محل نه زن و نه مردی که از عهده آن کار بریاید پیدا نشد، ناگزیر باید صرف نذر معهود را در زمان دیگر که معذور و مانعی وجود نداشته باشد موکول نمایند. و یا اگر ضرب الاجل در صرف آن نذر باشد، باید به مکان جم دیگر که ممکن و در دسترس است ببرند و صرف نمایند. و اگر بردن آن نذر بمکان و جم دیگر هم ممکن نشد، آنگاه آن زن باید در يك استکان آب، دعای غسل خوانده و بخورد، سپس مشغول بعمل آوردن نذر بشود.

سؤال ۱۰ - اگر کسی در حالت روزه احتیاطی برایش رخ دهد، آیا باید غسل نماید یا خیر؟

جواب - در هر وقتی احتیاطی رخ دهد که ایجاب غسل نماید خواه روزه باشد یا خیر، واجب است با اولین فرصت دسترسی بآب (اگر بیم بیماری یا مانع دیگر نباشد) فوراً غسل نماید، و الا موکول میشود به اولین وقت رفع موانع.

هروقت هم شخص روزه دار بخواهد استحمام نماید یا غسل کند، اگر آن استحمام و غسل، ترتیبی باشد اشکال ندارد، لیکن تا زمانی که روزه است باید مراقب باشد استحمام و غسل او ارتماسی نباشد یعنی تمام سر را دفعةً واحده بآب فرو نکند و الا روزه اش

باطل میشود.

سؤال ۹۱ - مردان محتمل در ایام سه‌روزه نیت، حق افطار دارند یا خیر؟

جواب - راجع بمردان محتمل و جنب در ایام روزه‌های نیت، اولاً باید سعی کنند فوراً غسل نمایند که در آن حال باقی نمانند. ثانیاً با فرض اینکه وسائل غسل بعلمی که گفته شد فراهم نگردید، دعای غسل را (بشرحیکه قبلاً بیان شد) روی استکانی از آب بخوانند و بخورند. مشروط باینکه در اولین فرصت هم طهارت غسل کردن را رعایت نمایند، چون اهل حق همیشه باید طاهر باشد.

سؤال ۹۲ - اهل حقی که نتواند سه‌روزه و جویی نیت مرنوی را روزه‌دار باشد، کفاره‌اش چیست؟

جواب - از آنجائیکه در کلام سرانجام سه‌روز روزه نیت مرنوی را جهت اهل حق از واجبات دانسته است، البته هر اهل حقی ناچار است آن را بجای آورد و هیچ راه بخششی هم برای اشخاص ناتوان، در کلام پیش‌بینی نشده است تا بشود از آن راه تعیین تکلیف نمود. فقط تنها راهی باقی است آنکه: چون بموجب حکم کلی اصول مذهبی، خداوند از هر کسی باندازه قدرتش انجام تکالیف واجبات دینی را خواسته است، روی این اصل کسانی که عذر موجه خداپسندانه داشته باشند، یعنی در وضعیتی قرار گیرند که قادر بانجام آن روزه‌ها نباشند، تا وقتی آن معاذیر باقی است از روزه‌دار بودن معاف هستند و پس از رفع معذورات، باید در اولین فرصت جبران نمایند، بدین تفصیل:

۱- طفل غیرممیز تا به سن رشد نرسد، و دیوانه تا عاقل نشود از روزه‌دار بودن معاف خواهند بود. و بعد از رشید و عاقل شدن هم کفاره و عوض یعنی قضای روزه داشتن ایام گذشته برای آنان نیست.

۲- بیماران و کسانی که در اثنای روزه بحالت اغما و بیهوشی می‌افتند و کسانی که بجهتی از جهات سلب اختیار از آنان شده (مانند قوه جبریه و غیره)، پس از بهبودی از بیماری و افاقه از بیهوشی و رفع موانع از قوه جبریه و سلب اختیار، باید روزه را قضا نمایند یا کفاره دهند.

۳- زنانیکه در حال نفاس (زائیدن) هستند و یا درحالت حیض غیر عادی واقع شوند، یعنی شدت خون‌ریزی طوری باشد که موجب بیم خطر گردد، باید پس از پاک شدن و غسل نمودن و رفع نگرانی بلافاصله روزه را قضا نمایند.

کفاره سه‌روزه واجب اهل حق، نسبت به بضاعت اشخاص فرق میکند. حداکثر برای هر روزی یک خدمت، و حد متوسط برای هر روز یک خروس و حداقل، آنچه در قوه داشته باشد. لیکن بهر تقدیر از ارزش یک وعده غذای حد متوسط دونفر کمتر نباید باشد. نحوه دیگر تعیین کفاره برای هر روز عبارتست از: اطعام دونفر مستحق‌بغذای متوسط، باضافه مطابق قیمت همان غذا نذر نمودن.

سؤال ۱۳ - روزه مخصوص اهل حق آیا همان سه‌روزه پنج تن میباشد که در قرآن مجید سوره هل اتی بآن اشاره شده است یا خیر؟

جواب - سه‌روزه اهل حق دو جنبه دارد:

جنبه اول استصحابی است، یعنی از بدو پیدایش بشر تا زمان حضرت سلطان اسحق بعثت اثرات معنوی که خداوند بر آن مقرر داشته، متعاقباً در هر عصری بکیفیت و اسم و رسم مخصوصی توسط موصّلین به حق انجام یافته، از آنجمله نیز همان سه روز مندرجه در قرآن مجید سوره الدهر (هل اتی) میباشد.

جنبه دوم، سه روزه اختصاصی زمان حضرت سلطان اسحق، بنام روزه (مرنو) یا (قول طاس) است که در کتاب برهان الحق فصل ۱۸ مبحث دوم و مستندات ردیف ۳۴ در صفحه ۲۱۳ به تفصیل نوشته شده است. در واقع این سه روز، تجدید عهد همان سه روز روزه استصحابی مذکور است؛ بدلیل اینکه حضرت سلطان میفرماید: «سه روزه یری تنانم او برنوی» یعنی «سه روزه معهود برای سه تن یاران حاضر در غارنو میباشد». از مفاد این فرمایش (که دلالت خبری دارد نه انشائی) معلوم میشود قبل از ورود به غارنو هم، سه روز روزه مورد بحث، بین حضرت سلطان و یارانش متداول بوده. روی این اصل عبارت صیغه خبری از آن یاد فرموده اند، و الاً اگر تا آنوقت سابقه نمیداشت میبایستی بعبارت صیغه انشائی (امریه) صادر فرمایند.

سؤال ۱۴ - آیا سه روز روزه غارنو و دعوات شاهی و قول طاسی در اصل یکی است؟

جواب - سه روز روزه غارنو و دعوات شاهی و قول طاسی از اصل، هر سه یکی است و همان سه روز روزه غارنو یعنی مرنو میباشد. اینکه بعضی روزه قول طاسی را از روزه مرنو (غارنو) جدا میدانند

علتش در برهان الحق مبحث روزه اهل حق تذکر داده شده، احتیاج بتوضیح نیست.

سؤال ۱۵ - علت اختلاف در سروز روزه یارستان ازکی و ازکجا ناشی شده است؟

جواب - اینکه استعمال شده است، علت اختلاف در سروز روزه یارستان ازکتی و ازکجا ناشی شده است، جواباً معروض میدارد: بموجب کلام سرانجام حضرت سلطان اسحق وسایر بزرگان مسلك اهل حق، سه روز روزه یارستان در زمان آنحضرت بنام روزه (مرنو) یعنی (غارنو) برقرارگشته، که هر ساله از روز دوازدهم لغایت روز چهاردهم یکی از ماههای قمری مصادف با فصل چله زمستان انجام می شده، و تاکنون هم در اینخصوص هیچگونه اختلافی بین جماعت اهل حق نبوده نیست. یعنی عموماً متفق القولند براینکه:

اولاً - روزه واجبی یارستان منحصرأ سهروز است و در زمان حضرت سلطان هم دایر شده.

ثانیاً - موعد انجامش هم از روز دوازدهم لغایت روز چهاردهم ماه قمری مصادف با فصل چله زمستان خواهد بود. لیکن اختلافات، ناشی از دو علت است:

علت اول آنکه: چون در کلام صریحاً تعیین نشده است چله زمستان مورد بحث اتخاذ از کدامیک از حسابهای سنوای معمول به آنزمان بوده است، روی این اصل هر فرقه‌ئی از اهل حق یکی از حسابها را انتخاب کرده اند. مثلاً گروهی بحساب شمسی و جمعی بحساب فرس

قدیم و برخی بحساب رومی قائل هستند. توضیح آنکه به عرف عام، حساب شمسی را (ترکی و ییلاقی) و حساب فرس قدیم را (گرمسیری و کردی و اختیارات) و حساب رومی را (رومی و روسی) نیز گفته میشود.

علة دوم آنکه: آیا دوازدهم ماه مزبور قرین چه موعدی از چله زمستان است، زیرا کلام سرانجام میفرماید: «یری رو یاران آماودلی - دوازده و ماه نه دلی چلی» یعنی «سروز روزه یارستان آمد بمیان - از دوازدهم ماهی که میان چله است». ولی از آنجائیکه نسخه های کلام سرانجام همگی خطی و بطور تفرقه نزد اشخاص است در بعضی از نسخه ها بجای جمله «نه دلی چلی»، «هرچه نه چلی» نوشته شده است. بهمین سبب بعضی گویند: «و دلی چلی» صحیح است، یعنی (ماهی که اولش میان چله زمستان است) و بعضی گویند: «هرچه نه چلی» صحیح است، یعنی (ماهی که شب دوازدهم مقارن با چله زمستان گردد، اعم از اینکه يك روز از چله زمستان را بگیرد یا بیشتر).

بنا بر مراتب ریشه اختلافات این بود اجمالاً معروض شد، و شرح تفصیلی آن ممکن است در کتاب برهان الحق فصل هیجدهم مبحث سوم (از صفحه ۱۴۴ لغایت ۱۵۵) مطالعه فرمایند.

سؤال ۱۶ - علت اینکه روزه مرنوی یا قول طاسی باید بین برج آذر ودی واقع شود چیست؟

جواب - سه روز روزه قول طاسی مبحث جداگانه ای دارد، لیکن چون عموم جماعت اهل حق متفقاً آنرا يك وعده بدون اختلاف انجام

میدهند لزومی ندارد در اینجا مطرح شود، مخصوصاً در مبحث سوم از فصل هیجدهم کتاب برهان الحق کاملاً توضیح شده است.
 اما سه روز روزه نیت منوی بموجب کلام سرانجام (۱) پردیوری است، از جمله حضرت سلطان میفرماید:

جَنِّدِي جَنِّشِيمِ دُولِي هَامِ مِيلِي	دُولِي (۲) هَامِ مِيلِي
یائید بنشینم ای گروه یاران هم کیش	ای گروه یاران هم کیش
يَرِي رُو يَارَانِ اَمَا اَوْ دِلِي	دُوَاژْدَهٗ وَ مَاهِ نَهٗ دِلِي چَلِي
سه روزه یاران آمد بمیان	دوازدهم از ماه میانه چله

آنگاه برای اینکه معلوم شود چلهٔ مورد بحث در کدامیک از چهار فصل سال است، و با کدامیک از حسابهای رسمی تقویمی تطبیق مینماید، حضرت شیخ امیر بقاعدهٔ حساب دقیق نجومی تغییر ناپذیر، در هفت بیت کلام کردی «صیاد موین» (۳) میفرماید:

شُون مَوْرَهٗ مَخَامِ صِيَادِ مَوِيْنِي	صِيَادِ مَوِيْنِي
ردویی و اثر آن بزرگ گاو شرط صیاد می‌بندد	شکارچی می‌بندد

یعنی آن صیاد کوه نشین مقام حقیقت، حضرت پیر بنیامین است

۱- پولی هام ملی... الخ، (د ص ۶۹ و ۱۵۸) - (تج ص ۱۶۹) - (ت ص ۱۶) - (ل ص ۴۶) - (لا ص ۱۰۶) - (ل ص ۱۰۶).
 ۲- پولی معانی مختلفی دارد، از جمله بمعنی گروه - جوقه - دسته - تپ آمده.
 ۳- (ح ص ۷۷) - (ت ص ۱۲۱ و ۲۲۶) - (ل ص ۲۰۳) - (لا ص ۳۴) - (ل ص ۱۴) - (ص ۲۴۱).

که آثار تجلی ذات حق را به تشبیه «شون گوره گام» به هر مظهر و لباسی می بیند.

صاحب حکومت صاحب نگیبَن	گُریزانَ غَاوُ غَافِلِ فِشِبِنِ
صاحب حکومت و صاحب نگیب است	گریزان گاو غافل نشین است

یعنی پیر بنیامین است که حکومت بیابست شرط پردیوری و نگیب سلیمانی اقرار عهد و پیمان ازلی، بامر حضرت سلطان حقیقت نگهدار است، و کسیکه رعایت آن بیابست را ننماید مانند شکارچی ناشی است، شکار را از غافل خود ریمده سازد و بمقصود نرسد.

فَانُوكَنَّ غَافِلٌ حَجَلِي بُوَ وَشُونَ	شُونَهَا وَجَامَهُ كَسْ فَشَنَانَا دُونَ
مقرر است که غافل همیشه سرگردان از	چون علامه و نشانی تجلی نور حق در
رد و بی اثر حق است	لباس و مظهر کس شناخته است

مَغْرَ صَيَادِي صَاحِبِ مَعْرَمَتِ	مَآوِ پَيَدَا كَرُو وَ ذَيْلِ ظُلْمَتِ
مگر شکارچی صاحب کرامتی	گاودا از دامن تاریکی پیدانماید

یعنی جز حضرت پیر بنیامین که شکارچی حقیقی و صاحب کرامت و مهارت است کسی قادر نیست آن گاو عهد و پیمان بیابست پردیوری را از دامن تاریکی زمانه پیدا نماید.

كَسِي نُوَاجُو دَر دُون^(۱) خِيَزَانَن^(۲) كَل و كَوَه^(۳) و شَرَط اِيْلِيْش بِيْمَانَن
کسی نگوید سواى این برپا میشود کَل و کوه و شرط يانش اینست

یعنی هیچکس نخواهد گفت سه روز روزه مرئوی غیر از این ایام برپا میشود، زیرا به نشانی بزهای کوهی، و ستاره پروین، و بشرط و اقرار بیا بست پردیوری، که بیان تفسیری اش آنکه:

وَعَدَةُ شَاخِ شِمَارِ كَلِّ رَمِّ شَاهُو اِقْرَار مِيْرْدَان ، كَوَه و سَرَّاسُو^(۴)
بوعدۀ فحل گیری بزهای کوهی به گواهی مردان حق، و به نشانی
در کوه شاهو ستاره پروین وافق

یعنی وعده آن سه روز روزه نیت مرئوی وقتی است که بزهای کوهی منطقه شاهو فحل گیری نمایند. خاصه مقارن است با جفت

۱- در دفترهای (ح- ت- م- ۱) در دون نوشته، و در دفترهای (ت- ل- لا) درون نوشته. البته معنی و تفسیر در دون فوقاً مذکور شد، لیکن درون که بمعنی لنوی ضد برون است در اینجا همان معنی در دون از آن مستفاد میشود، زیرا میفرماید، «کسی نگوید درمیان برپا میشود» یعنی کسی نگوید بدون تعیین وقت است، چونکه نشانه (کل و کوه) برایش شرط شده.

۲- در دفتر (م- ۱) علاوه خیزانن، بعنوان نسخه بدل، خزانن هم نوشته. گرچه خیزانن صحیح است زیرا مندرج در تمام نسخ سراجنام است، مع الوصف فرسأ خزانن هم باشد باز در معنی تغییر نمی دهد. مثلاً گفته شود «کسی نواچو در دون خزانن» یعنی هیچکس نخواهد گفت غیر از پائیز است، و یا بگوید «کسی نواچو درون خزانن» یعنی هیچکس نخواهد گفت میان پائیز است. چه، وقت (کل و کوه) برایش شرط شده، پس هر يك گفته شود اشکال ندارد.

۳- کوه، مجموعیست از چند ستاره ریز نزدیک بیکدیگر که به فارسی آنرا پروین و به عربی ثریا گویند.

۴- سر آسو، آسو یعنی افق، و سر آسو یعنی نزدیک افق.

بودن ماه قمری و پروین در افق محل غروب ماه، بعد از نصف شب یکی از شبهای ۱۲ لغایت ۱۵ ماه قمری.

اَفْتَاوْ (۱) كِه مِدْرَا (۲) سَوَز (۳) مَو وَا قَرَارْ سِرْ نَهَانِش مَوُو اَشْكَارْ
آفتاب که ایستاد اقرار سبز میشود سرنهانی اش آشکار میشود

یعنی هر گاه گردش مدار برج شمسى بحدتوقف کوتاهی روز رسید در آن موعد، وعده معهود سه روز روزه مرنوی است، آنوقت است سر نهانی بیابست پردیوری آشکار میگردد.

توضیح آنکه این بیت «آفتاو که مدرا... الخ» نیز نشانه دیگر است برای شناسائی وعده سه روز روزه نیت مرنوی، بدین تفصیل: در کشور ایران و سایر کشورهای نظیر آن، گردش مدار سال بحساب شمسى چنین است که در تمام سال دوبار طول شب و روز مساوی، و دوبار بسرحد توقف میرسد. آنکه مساوی است: اول برج حمل (فروردین)، و اول برج میزان (مهر) میباشد. آنکه بحد توقف میرسد: آخرین روز برج جوزا (خرداد)، یعنی منتهی درجه طول روز، و آخرین روز برج قوس (آذر) یعنی منتهی درجه طول شب خواهد بود.

بنام مراتب حضرت شیخ امیر با اینکه قبلاً به نشانی «کل و کوه

۱- آفتاد (ح-ت-م ۱) - آفتاب (ت-ل-لا).

۲- مدرا (ح-ت-ل-لا) مندرا (ت-م ۱). توضیح آنکه، (مندرا) هم همانا بمعنی ایستادن است که با (مدرا) معناً فرقی ندارند.

۳- در دفتر (ل) سبز و در بقیه دفاتر سوز نوشته.

و سر آسو» حق مطلب را بیان داشته و ابهامی باقی نگذاشته، معذک نشانی «آفتاو مدرا» هم از نظر تأکید و روشنی موضوع مطرح فرموده زیرا منظور از «آفتاو مدرا» در اینجا تلفیق برج آذر با «دوازده و ماهانه دلی چلی» میباشد.

نتیجه آنکه هر يك از ماههای قمری بین آذر و دی نو بشود یعنی ماهی که برج آذر و دی را در بر بگیرد، دوازدهم آن ماه قمری، اول سه روز روزه نیت مرنوی خواهد بود.

سؤال ۱۷ - در چه شرایطی خدمت نیتها و سرفطر و سرانه به اشخاص تعلق میگیرد؟ آیا ندور مقرری را میشود پیش از وقت، انجام داد؟

جواب - هر کس که خانه و زندگی مستقل داشته باشد، خواه دارائی و عایدات او موروثی یا اکتسابی باشد، خدمت نیتها و سرفطر و سرانه به تناسب وسعت زندگی اش باو تعلق میگیرد. ندور مقرری سالیانه از قبیل سرانه و غیره اگر پیش از وقت انجام شود اشکال ندارد، مگر آن چیزهایی که موعد مخصوص برای شان مقرر شده باشد.

سؤال ۱۸ - در شاهنامه حقیقت نوشته شده: اگر کسی قوه نداشته باشد تمام خدمتهای نیتها را صرف نماید لیکر: باید چهار خدمت یعنی دو پادشاهی برای مرنوی و قول طاس و دو خدمت هم برای مصطفی و پیر موسی صرف نماید. ولی در برهان الحق مرقوم فرموده مقدار نذر موکول به بضاعت اشخاص است.

جواب - البته همان چهار خدمت مندرجه در شاهنامه حقیقت هم وجوبش برای کسی است بضاعت داشته باشد نه بطور مطلق. چنانکه در برهان الحق هم (صفحه ۱۴۷ سطر ۱۳) نذورات نیتها را معلوم کرده است. النهایه برای اشخاص بی بضاعت در (صفحه ۱۴۷ سطر ۱۱) مینویسد «مقدار نذر هم موکول به بضاعت اشخاص است، یعنی از شبی يك تکه نان تا برسد به شبی يك خدمت یا بیشتر». بنابراین، مفاد دستور برهان الحق با شاهنامه حقیقت و همچنین مفاد هر دو کتاب با کلام سرانجام که میفرماید «کردار مکران و بالای قدر - هر کس کرده ویش منیران و بر» منافاتی ندارد.

سؤال ۱۹ - نذورات شبهای نیت همانست که در برهان الحق مرقوم فرموده اید اما بنظر اینجانب نذر پیر موسی باید در شب سوم باشد، در اینخصوص چه میفرمائید؟

جواب - راجع به نیت سه روز روزه اهل حق، بموجب دستور کلام سرانجام چنانکه ملاحظه فرموده اید در برهان الحق توضیح شده است، و نذورات شبهای اول و دوم و چهارم هم همانطور است که متذکر شده اید. ولی پیر موسی که نیت کردارها با او است، عقیده اکثر اهل حق آن است بعد از ختم نیت باید انجام شود تا جمیع کردارهای ایام سال با نیتها ثبت فرماید. در هر صورت غرض انجام نذورات است بهر زمانی باشد.

سؤال ۲۰ - آیا سر فطر یاری بتعداد صائمین باید پرداخت شود؟

جواب - سر فطر یاری بشرحیکه در برهان الحق صفحه ۱۴۷ سطر ۱۸ یادآور شده، برای عموم اهل خانه اعم از صائم و غیر صائم یعنی از طفل شیرخوار و غیره، باید بتعداد نفرات اهل آن خانه هر يك معادل یکربع مثقال نقره خالص حساب شود.

سؤال ۲۱ - آیا سرانه یاری بتعداد خانواده پرداخت میگردد یا فقط رئیس خانواده؟

جواب - سرانه یاری بمانند هر نفری (سه مثقال نقره خالص) که نیز در برهان الحق (صفحه ۱۴۸ سطر ۳) بآن اشاره شده مانند سر فطر یاری، شامل تمام نفرات اهل خانه میشود.
ضمناً توضیح میدهد که برای دادن سرانه و نیاز به اولادان پیر و دلیل، بین دختر و پسر از این لحاظ هیچ تفاوتی نیست.

سؤال ۲۲ - کسی از سادات دستوری سؤال کرده که سرانه اش را به کی باید بدهد؟ چون هیچک از سادات دستوری نمیدانند به کی سرانه بدهند.

جواب - البته عموم اهل حق اعم از سید و سایرین باید پیر و دلیل داشته باشند و سرانه پیری و دلیلی را هم هر ساله باید بدهند. چون دستهور و شاه حیاس سر بیکدیگر سپرده اند، در قدیم معمول بود، اولاد شاه حیاس سرانه پیر و دلیلی خود را با اولاد دستهور

میدادند، و اولاد دستهور هم سرانه پیر و دلیلی خود را با اجازه شاه حیاس بعشق پیر بنیامین و داود نذر می‌کردند. حالاهم باید همانطور عمل نمایند.

سؤالات مربوط به فصل نوزدهم «راجع بشارب نزدن»

خلاصه سؤالات :

- ۱- چرا اهل حق نباید شارب بزنند؟
- ۲- تکلیف اهل حق که شاربش را بزنند.
- ۳- علت تعصب اهل حق و دیگر عرفاء در مورد نزدن شارب.
- ۴- معنی «اخذالشارب... والطيب فی الشارب».

مشروح سؤالات و جوابها:

سؤال ۱ - چرا اهل حق شارب نمیزند و سایر مسلمانها از شبعه و سنی میزنند و از چه زمانی شارب نزدن در اهل حق نهی شده است؟

جواب - بطوریکه مشهور است جنس بشر تا زمانیکه وسائل اصلاح موی نداشته‌اند، مانند سایر حیوانات موی آنها بحال طبیعی و بدون اصلاح بوده است از زمانی هم وسائل اصلاح فراهم گردید نیز الزامی باصلاح موی نداشته‌اند. مخصوصاً نگهداری موی سر و صورت برای مردها یکنوع تشخیص و ابهت محسوب میشده است. چنانکه از مشاهده مجسمه‌ها و نقاشیهای آثار قدیمه ثابت میدارد که عموم مردان زمان قدیم غالباً دارای ریش و سبیل و گیسوان انبوه

بوده‌اند. و از زمان حضرت محمد (ص) اصلاح موی برای نظافت جزء مستحبات بشمار آمد، یعنی اگر کسی مویش اصلاح کرد خوب است اگر هم نکرد گناهی ندارد. حتی بعضی معتقدند که خود حضرت محمد (ص) شاربش را نمیزده است، بدلیل اینکه روایت دارد «الطيب في الشارب من اخلاق الانبياء» یعنی «استعمال عطر در شارب از عادت پیغمبران است». مسلم است اگر آن حضرت شارب نمیداشت استعمال عطر بشارب هم موردی نداشت.

در هر صورت تا زمان حضرت علی (ع)، شارب زدن یا نزدن برای کسی اجباری نبوده، ولی از زمان خلافت حضرت علی (ع) و اختلافش با معاویه مخصوصاً قضیه جنگ صفین، به تابعین حضرت علی امر شد شارب را جهت امتیاز با مخالفین نزنند، و در واقع نشان دوستان علی (ع) در مقابل تابعین معاویه نزدن شارب شد، زیرا تابعین معاویه شارب میزدند و تابعین علی (ع) هم میزدند. تابعین علی (ع) هم دو قسمت هستند؛ يك قسمت سلاسل عرفاء میباشند که مبنی بر طریقت و معرفت و حقیقت است، و يك قسمت هم فرق مختلفه شیعه هستند از جمله شیعه اثنی عشری است. و تا حیات حضرت علی عموم تابعینش اعم از عرفاء و شیعه هیچیک شارب نمیزدند. بعد از غیبت آن حضرت چون شیعه‌ها بعلت اقلیت، تحت الشعاع سنی‌ها قرار گرفتند، من باب تقیه شارب را زدند، لیکن عرفاء فداکاری و مقاومت کردند و شارب نزدند.

اهل حق یکی از سلسله‌های عرفاء است و رشته آن از حضرت علی (ع) بدأ بید تا حضرت صاحب الزمان، و از آن بیعد هم توسط

اولیاء الله منتهی بزمان حضرت سلطان اسحق^(۱) میشود. حضرت سلطان هم که مؤسس اهل حق می باشد فرموده است، هر کس تابع علی و من باشد باید شاربش نزند. این بود قضیه شارب نزدن.

سؤال ۲ - در فصل نوزدهم برهان الحق صفحه ۱۷۰ مرقوم فرموده که اهل حق شارب زدن را ممنوع دانند. حال اگر اهل حق شارب خود را زد آیا اهل حق محسوب میشود، و حق دخول بجم دارد یا خیر؟

جواب - البته شارب زدن در آئین اهل حق اکیداً ممنوع است. چنانکه در کتاب برهان الحق صفحه ۱۷۰ سطر ۱۱ مسطور است، اهل حق نباید شاربش بزند. اگر کسی از راه نادانی شاربش را زد، باید با دلائل و حجت و تعزیر و نصیحت باو تفهیم نمود تا طبق دستور کلام توبه نماید، هر گاه نپذیرفت دیگر حسابش با ذات حق تعالی که صاحب جمع و جم خانه است خواهد بود. اهل حق هم هر تکلیفی در مقابل سایر مرتکبین منهیات از جم نشین دارند در مقابل شارب زدگان هم دارند. این بود جواب اجمالی راجع به اشخاصیکه شارب زده اند، ولی جواب تفصیلی اش اینست: اشخاصیکه از اهل حق شارب خود را میزنند از این پنج صورت خارج نیستند:

اول - ایمان بآئین اهل حق ندارند یعنی منکر و مرتد گشته اند، بهمین سبب هم تعمداً شارب را میزنند. در اینصورت حق دخول بجمع و جم خانه ندارند، مگر هنگامی که توبه نمایند و مطابق دستور فصل دوازدهم (صفحه ۷۸ و ۷۹) کتاب برهان الحق مجدداً سر بسپارند

و توبه را هم نشکنند.

دوم- ایمان بآئین اهل حق دارند و میدانند شارب زدن هم نهی است، معذک شارب را میزنند. در اینصورت باید تشریفات دستورات صورت اول را انجام دهند، فقط سرسپردن مجدد لازم نیست.

سوم- ایمان بآئین اهل حق دارند و میدانند شارب زدن هم نهی است، و میل به شارب زدن هم ندارند، لیکن بتصور حفظ يك موقعیت اجتماعی مربوط بخودشان با حالت اختیار شارب را میزنند. در اینصورت یا باید از آن موقعیت تصویری صرف نظر کرده و بدستوری که در فراز دوم این مبحث نوشته شده توبه نمایند، و یا بجمع و جم خانه نیایند.

چهارم- ایمان بآئین اهل حق دارند و میدانند شارب زدن هم نهی است و میل بشارب زدن هم ندارند، لیکن بحکم اجبار یا اضطرار شاربشان زده میشود. در اینصورت تا زمانی که گرفتار آن حکم اجباری یا حادثه اضطراری هستند تکلیفی بر آنان نیست زیرا خداوند در قرآن مجید میفرماید: «لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا»^(۱) (سوره ۲- آیه ۲۸۶). اما همان آنی که رفع گرفتاری اجباری یا اضطراری شود باید بلافاصله بجمع پناهنده گشته استغفار نمایند، و دیگر شارب هم هیچوقت به اختیار نزنند.

پنجم- ایمان بآئین اهل حق دارند ولی نمیدانند شارب زدن نهی است، بعلة ندانستن، شارب را میزنند. در اینصورت با ملایمت و

۱- همچنین (سوره ۲- آیه ۲۳۳) و (سوره ۶- آیه ۱۵۲) و (سوره ۷- آیه ۴۲) و (سوره ۲۳- آیه ۶۲).

نصیحت و دلیل و حجت باید نهی شارب زدن را بآن نادانان تفهیم نمایند. اگر پذیرفتند فبها، و الاّ از آن به بعد حجت برایشان تمام است و حکم صورتی که در فراز سوم این مبحث بیان شد بر آنان جاری است.

ضمناً متذکر میشود جز کسی که مشمول فراز اول است یعنی مرتد گشته است بقیه اگر بجمع و نذورات شرکت کردند در صلاحیت کسی نیست آنان را با خشونت از جمع رانده نماید. چونکه حضرت سلطان اسحاق از آنجائیکه ستار و کریم بود، نمیخواست سر کسی را فاش نماید یا در انظار کسی را خجالت دهد، حتی گنه کاران را هم که بجمع وارد می شدند خارج نمی فرمود؛ چنانکه در کلام سرانجام میفرماید «لأهلی مؤجینا ریت مکرّوم ویت کرّ هوشیار - کار ناشایسته نی موینی سرت و زکّه وار - پادشاه شرمش میوجه بنه حینادار» یعنی «عزیزم نصیحتت میکنم خودت هشیار بدار، هرگاه عمل ناشایسته نی می بیند سرت پائین یفکن، زیرا پادشاه حقیقت شرمش از بنده حینادار می آید».

سؤال ۳ - چرا اهل حق یش از حد در زدن شارب تعصب دارند؟

جواب - راجع به شارب، چون حضرت علی (ع) به متابعانش امر فرموده است که شارب داشته باشند از این رو دوستانان علی (ع) اعم از جماعت اهل حق و سایر سلسله های عرفانی، شارب داشتن را جزء شعار علی دوستی قرار داده اند.

سؤال ۴ - متمنی است معنی سه حدیث زیر که در صفحه ۱۶۷ و ۱۶۸ برهان الحق آمده است مرقوم فرماید؛ «اخذ الشارب و قص الاظفار...» - «الطيب فی-

الشارب من اخلاق النبيين...» - «انه كان واقر السبله»؟

جواب - «أخذُ الشاربِ وَ قَصُّ الأظفارِ...» یعنی «گرفتن شارب و کوتاه کردن ناخنها...». اما راجع به شارب و سیل لازم است توضیح داده شود، آن قسمت از موی پشت لب که در هنگام آب خوردن وارد آب میشود شارب نامند. و دو قسمت طرفین راست و چپ که معمولاً بلند میشود و مردها آنرا تاب میدهند، سیل میگویند. پس (اخذ الشارب) یعنی کوتاه کردن قسمت میانی موهای پشت لب.

«الطيب في الشارب من اخلاق النبيين (ص) و كرامته للمتكبرين» یعنی «پاکیزه نگه داشتن شارب از اخلاق پیغمبران است و کسی هم که از این اخلاق پیروی کند، برای آنها هم برکت دارد» - کاتبین یعنی پیروی کنندگان. و فی حدیث وصفه «إِنَّهُ كَانَ وَأَقْرَ السَّبَلَه» یعنی در حدیثی وصف کرده اند آنرا «بد دستیکه حضرت رسول دارای سیلهای وافر بوده است».

سؤالات مربوط به فصل بیستم «رفع توهمات»

خلاصه سؤالات مبحث اول :

- ۱ - معنی ظهور و بروز و پیدایش.
- ۲ - جامه بجامه چگونه صورت میگیرد؟
- ۳ - تعریف مجرد اعتباری.
- ۴ - فرق بین روح و ملائکه.
- ۵ - روح و جسد مثالی.
- ۶ - روح بروزیه و روح تمثلیه.
- ۷ - چگونگی اتصال روح حیوان به بشر.
- ۸ - تماس با ارواح.
- ۹ - آیا عود ارواح صحیح است؟
- ۱۰ - عود ارواح، اتحاد، تناسخ، حلول.
- ۱۱ - معنی کمال وصال در اوتاد.
- ۱۲ - معنی رشحات فیض الهی، ستاره سهیل، چرم بلغار.
- ۱۳ - چرا تناسخ مردود است؟
- ۱۴ - وقت مرگ و فساد و اضمحلال جسد.
- ۱۵ - علاقه لزومیت و رد ادعای تناسخین.
- ۱۶ - تعریف نفس حادثه و نفس منتقله.
- ۱۷ - دلیلی دیگر درباره ابطال تناسخ.
- ۱۸ - گردش در قبرستان، سوزاندن اجساد مردگان.

- ۱۹- معاصر بودن عمرو بن عبدود و ابن ملجم و به يك روح نامیدن آندو.
 ۲۰- چگونه هاييل مظهر امام حسين ميتواند باشد؟
 ۲۱- چگونه هاييل اشتر ميشود؟
 ۲۲- چگونه احمد مصطفی آزر ميشود؟
 ۲۳- چگونه سگ اصحاب كهف در رديف اصحاب كهف درآمد؟

خلاصه سؤالات مبحث دوم :

- ۱ - فرق شاه مهمان و ذات مهمان چیست؟
 ۲ - آیا خداوند در مردان حق حلول و ظهور میکند؟
 ۳ - آیا ظهور روحانی درهيكل جسمانی میسر است؟
 ۴ - آیا جهان موج حق و ظل وجود حق است؟

خلاصه سؤالات مبحث سوم و تبصره :

- ۱ - اشکال درمورد علی الهی نبودن اهل حق.
 ۲ - به چه علت فرقه آتشگی میگویند علی خدای ما است؟
 ۳ - چرا در بعضی سربندهای کلام میگویند علی یا نور علی خدا است؟
 ۴ - اهل حق و مظهریت علی.
 ۵ - عدم تناقض بین برهان الحق و شاهنامه درمورد علی (ع).
 ۶ - آیا مظهر اندر مظهر قائل شدن برای علی تقیه نیست؟
 ۷ - چرا بعضی از اهل حقها علی (ع) را خدا میدانند؟
 ۸ - منظور از انعکاس تجلی خدا در جامه علی (ع) چیست؟
 ۹ - عده ای که علی (ع) را می پرستند آیا او را مخلوق میدانند یا بالاتر؟
 ۱۰ - حضرت علی (ع) اهل شریعت بود یا اهل حقیقت؟
 ۱۱ - اگر علی (ع) اهل حقیقت بود چرا تکالیف شرعی را انجام میداد؟
 ۱۲ - سبب برتری علی (ع) بر دیگر بزرگان دین چیست؟
 ۱۳ - آیا علی (ع) ازلی و ابدی و عین هر موجود است؟

۱۴- اسماء جمالی و جلالی خدا و معنی کلمه انتزاع

مشروح سؤالات و جوابهای مبحث اول :

سؤال ۱ - برهان الحق در فصل بیستم صفحه ۱۷۳ مینویسد: «مظهر یعنی محل بروز و ظهور و پیدایش». حال بفرمائید این کلمات با هم چه تفاوتی دارند و هر کدام در چه موردی استعمال میشوند؟

جواب - بروز و ظهور و پیدایش: معانی مشترك آنها بمعنی آشکارا و نمایان شدن است. ولی معنی مخصوص بهر يك اینست: (بروز)، مقام روحی است که در نتیجه سیر تکامل صیقل یافته؛ (ظهور) مقام همان روح است که پس از صیقل یافتن، محل انعکاس جلوه نور ذاتی از ذاتیات قرار گرفته؛ (پیدایش) آن هنگام است که آن ذات بر او احاطه پیدا کرده است.

سؤال ۲ - در برهان الحق صفحه ۱۷۳ راجع به معنی جامه مینویسد «روحی است نمودار صفات ممتازة روح دیگر که هر دو... مقام متساوی و نشأ واحد تحصیل کرده اند». لطفاً توضیح فرمائید جامه بجامه چگونه صورت میگیرد، ذاتی است یا عرضی؟ منحصر به حق است یا شامل افراد عادی و معمولی هم میشود؟

جواب - مسأله جامه بجامه از لحاظ سیر تکامل برای هر موجودی ذاتی است تا بکمال برسد. در بعضی موارد هم علاوه بر آن گردش ذاتی سیر تکاملی، ممکن است در نتیجه حساب یا حکمتی ارتباط یا اتصال بک روح بر روحی برای مدتی عارض گردد. ذات حق هم جامه

بالخصوص ندارد، همیشه در مظهراتی نورش جلوه خواهد نمود. ضمناً یاد آور میشود اگر توضیح بیشتری در این خصوص بخواهند، به فصل بیستم مبحث اول و دوم کتاب برهان الحق مراجعه فرمایند.

سؤال ۳ - در صفحه ۱۷۴ فصل بیستم برهان الحق اشاره به مجردات شده است. حال اگر ممکن است تعریف مجرد اعتباری را برای بنده مرقوم دارید؟
جواب - مجرد اعتباری نقطه مقابل مجرد مطلق است؛ زیرا مجرد مطلق فقط خداداند است. مجرد اعتباری مخلوقی هستند که به چشم ظاهری دیده نمیشوند و قابل لمس کردن نیستند، یعنی جسمیت مادی ندارند. مانند ارواح و ملائکه و امثالهم.

سؤال ۴ - ضمن جواب قبل، فرمودید که روح مجرد اعتباری است، پس فرق بین روح و ملائکه چیست؟

جواب - ملائکه خلقت خاصی است مانند سایر مقدسات عالم اعلی، ولی روح از مبدأ دمیدن نفخه خداوندی است که بر آدم دمیده شد، چنانکه در قرآن مجید (سوره ۱۵- آیه ۲۸ و ۲۹) میفرماید «آفریدم بشر را از گل خشک و تیره رنگ و بدبو سپس آراستم او را و دمیدم از روح خود بر او، پس ملائکه بر او سجده نمودند»، همچنین در (سوره ۱۷- آیه ۸۵) میفرماید «كُلُّ الرُّوحِ مِنْ أَمْرِ رَبِّي».

سؤال ۵ - فرق روح و جسد مثالی چیست؟ آیا جسد مثالی با موضوع تناسخ ارتباطی دارد؟ و ارتباط روح با جسم از زمان انعقاد نطفه تا بعد از مرگ چگونه است؟

جسواب - ارواح بطور کلی از مجرداتند، یعنی مجرد در مقابل ماده و صورت، والا مجرد مطلق فقط ذات باری تعالی میباشد و بس. جسد مثالی چنانکه در آیات قرآنی و اخبار متواتره بیان شده است؛ هر کس پس از مرگ، روحش از جسم خاکی فراغت جسته بعالم برزخ منتقل میگردد، و تا زمانیکه قیامت کبرا برپا شود آن روح با قالب مثالی در عالم برزخ متوقف است. البته قالب یا جسد مثالی مانند ظل و ذی ظل، سایه منعکسه روح است نه شیء جدا گانه. بنابراین هیچگونه ارتباطی بین تناسخ و جسد مثالی وجود ندارد. بلکه بدلائلی که عموم علماء و حکماء و عرفاء ذکر فرموده اند عقیده تناسخ یون من جمیع الجهات باطل و مردود است.

اما موضوع ارتباط روح و جسم، چنانکه در کتاب معرفت الروح هم اشاره دارد، سیر تکامل تا پایان دوره جنینی بطریق امتزاجی اتصالی است. بعد از تولد، با اولین نفس روح ملکوتی به طفل دمیده شده، بطریقه اتحادی ادامه پیدا میکند. ولی بعد از مرگ ارتباط روح و جسم سه نحوه دارد:

نحوه اول: بعد از مفارقت روح از بدن، جسم بحالت فساد و اضمحلال درآمده، هیچگونه رابطه ای بین جسم فاسد شده و روح نیست. مانند اکثر مردمان عادی و معمولی.

نحوه دوم: بعد از مفارقت روح از بدن، ایضاً جسم بحالت فساد و اضمحلال در خواهد آمد، اما يك موکل مأمور در محل دفن او قرار میدهند که رابط بین مردم و آن روح مقدس میشود. این دسته شامل مقدسین است که اغلب محل دفنشان زیارتگاه مردم میباشد.

نحوه سوم : بعد از مفارقت روح از بدن، جسم پوسیده نشده و مؤبداً بهمان حالت خود باقی میماند. مانند اولیاء الله، خلقت‌های خاص، اهل کمال و یا اینکه از روی حساب خاصی جسم باید بهمان حالت بماند.

سؤال ۶ - تعریف روح بروزیه و روح تمثلیه چیست ؟ اینکه روح الامین به صورت دجیه نزد پیغمبر ظاهر میگردید ، آیا مفهومش اینست که روح جبرائیل با روح دجیه عوض شده بود؟

جواب - روح جبرائیل با دجیه عوض نشده، لیکن به شبیه دجیه در نزد پیغمبر ظاهر گردیده، که شبیه بودنش «تمثل» و ظاهر شدنش «بروزیه» گویند، (جهت توضیح بیشتر به کتاب معرفت‌الروح صفحه ۱۰۳ مراجعه شود).

سؤال ۷ - در صفحه ۱۷۴ برهان‌الحق چنین آمده که «انتقالات از عالم مادون به عالم مافوق است... الخ» پس اتصال روح حیوان به بشر چگونه است؟

جواب - چون طبق آیات قرآنی و فرمایش بزرگان حقیقت برای حیوانات هم قبل از رسیدن بمرحله بشریت از لحاظ سیر تکامل نیز حشر و نشر مخصوصی وجود دارد، از این رو ممکن است حیوانی که مرده است استحقاق مقرراتی اش ایجاب نماید جهت تسریع مراحل تکاملی و یا جهت مأموریت خاصی بمدتی که مقرر است، با روح يك بشر زنده اتصال یابد.

سؤال ۸ - آیا همه کس میتواند با ارواح تماس بگیرد یا شرایطی دارد؟

جواب - تماس با ارواح برای همه کس ممکن است مشروط باینکه استعداد ذاتی و آمادگی و تمرکز فکر داشته باشد، سپس با انجام تشریفات مقدماتی عمل نماید.

سؤال ۹ - جنابعالی در ابتدای فصل بیستم برهان الحق، تاسخ و حلول و اتحاد را بالکل باطل، و سیر کمال را صحیح دانسته‌اید، آیا عود ارواح هم صحیح است؟

جواب - اشخاصیکه معتقد به عود ارواح هستند گرچه عقاید مختلفی دارند، لیکن من حیث المجموع آنها سیر تکامل برای نیل بکمال نهائی اخروی میدانند، که آن عقاید مختلفه منقسم به اقسامی چند است، از جمله چهار قسم ذیل الذکر است:

اول - سیر تکامل ادخالی از عالم مادی بعالم برزخ.

دوم - سیر تکامل اتصالی از عالم برزخ بعالم مادی.

سوم - سیر تکامل امتزاجی بطریق قوس صعودی.

چهارم - سیر تکامل اتحادی بطریق قوس صعودی و نزولی.

بدیهی است شرح تفصیلی هر یک از اقسام مزبور در این مختصر

عریضه نمی‌گنجد. ولی کتابی بنام (معرفت الروح)^(۱) نگاشته‌ام که

این قضیه در آن کتاب کاملاً توضیح داده شده است.

سؤال ۱۰ - از مجموع مطالب مبحث اول فصل بیستم برهان الحق چنین استنباط می‌شود که عود ارواح صحیح است، ولی حلول و اتحاد و تناسخ باطل است. با در نظر گرفتن ارتباط و بلکه مشابهتی که بین عود ارواح از یک طرف و اتحاد و تناسخ و حلول از طرف دیگر وجود دارد، استدعا دارم در این مورد توضیحی مرقوم فرمائید؟

جواب - راجع به عود ارواح، البته به آن کیفیتی که تناسخی‌ها یا حلولی‌ها یا اتحادی‌ها فرض کرده‌اند نیست. ولی مطالبی در این خصوص هست که ارتباط با ماوراء الطبیعه و علم النفس دارد، متأسفانه این مختصر نامه گنجایش بیان تفصیلی آن را ندارد. مضافاً برای فهم این موضوع، مقدمهٔ باید به اصطلاحات فلسفی و رموز عرفانی و متون و بطون کتب آسمانی آشنا شد تا درک شود با بقای روح، سیر صعودی و نزولی و عود و اتصال آن چیست. انشاءالله اگر عمری ماند در وقت مقتضی مشروحاً عرض می‌شود، چون محتاج به شرح و بسط زیادی است. فعلاً در اینجا بطور خلاصه عرض مینمایم:

هر وجودی پس از موجودیت، قهری است باید سیر تکامل نماید، و بطور کلی سیر تکامل هم دو حالت دارد: حالت اول سیر تکامل ماده و صورت به اقتضای طبیعت مخصوص هر یک از موجودات؛ زیرانمو و رشد هر فردی غیر از فرد دیگری است. حالت دوم سیر تکامل روح و شئییت به اقتضای مفارقات عالم تجرد. و هر یک از این دو حالت نیز یک سیر انتقالی و یک سیر وضعی دارند. سیر انتقالی مثل تحولات موالید ثلاثه (جماد و نبات و حیوان) به یکدیگر. سیر وضعی مثل، از مادهٔ نطفه‌ئی حیوان

یا انسان شدن. بدیهی است سیر تکامل، اعم از دو حالت مذکوره انتقالی و وضعی، هر یک مستلزم قوس صعود و نزول و عود و اتصال است تا به قوام و به کمال برسد. بنابراین صعود و نزول ارواح تناسخ نیست، و عود و اتصال هم حلول و اتحاد نمی باشد.

سؤال ۱۱ - حضرت تعالی در فصل بیستم برهان الحق صفحه ۱۷۴ مرقوم فرموده اید: «... تا سالک پس از طی هزار عالم دردنیای ماده و صورت، جزء مجردات گردد، بعالم هزار و یکمی نائل شود، که آن عالم نقطه منتهی الیه ابعاد، و کمال وصال در اوتاد میباشد». معنی کمال وصال در اوتاد چیست؟

جواب - منظور از کمال وصال در اوتاد آن است؛ که شخص در نتیجه کوشش و سیر تکامل به آخرین مقام وصال حق بوسیله دستگیرهای صلاحیت دار برسد. زیرا دستگیرها همانا رهبران طریق ارشاد هستند که خلق را بسوی خالق هدایت و دستگیری مینمایند. و اینکه دستگیرها به (اوتاد) تشبیه شده اند بدین مناسبت است؛ چون اوتاد جمع وتد میباشد، که وتد معانی مختلفی دارد از جمله آنکه (میخ، کوه، زمامدار ... و غیره) ، و لسی در اینجا بمعنی (محل دستگیری و نگهداری و اتکا) آمده است.

سؤال ۱۲ - لطفاً معنی رشحات فیض الهی و ستاره سهیل و چرم بلغار را که در صفحه ۱۷۵ و ۱۷۷ برهان الحسن مندرج اند برای بنده مرقوم فرمائید.

جواب - رشحات فیض الهی یعنی ترشحات فیض رحمت حق

برای مستفیض نمودن مخلوقش؛ مانند ترشح شب‌نم بر برگهای گل و گیاه که آنها را شاداب و با طراوت مینماید.

ستاره سهیل یکی از ستارگان است که هر ساله در زمانهای مختلف و مکانهای مختلفه باشیاء مختلفه از قبیل جمادات و نباتات و حیوانات می‌تابد و اثر خاصی میگذارد، یعنی هر یک از آن اشیاء را به کمال خاصیتش میرساند. مثلاً سیب یا میوه‌های دیگر وقتی سهیل زده میشوند طراوت و طعم مخصوصی پیدا مینمایند. بنابراین چرم بلغار هم یکی از آن اشیاء است. از این رو سیر تکامل و مقام کمال هم به ستاره سهیل و چرم بلغار تشبیه شده است.

سؤال ۱۳ - در ابتدای فصل بیستم چنین آمده: «... سیاق مجموع همان کلامها دلالت بر رد و ابطال تناسخ و حلول و اتحاد دارد». ممکن است بطور اختصار بفرمائید چرا تناسخ مردود است؟

جواب - باید توجه فرمایند که موضوع تناسخ از سیر تکامل جدا است، و عموم حکماء و علماء و عرفاء و اهل حق، تناسخ را بآن کیفیت که تناسخیون معتقدند باطل میدانند. پس ما معتقد به سیر تکامل هستیم نه تناسخ، چنانکه در کلام بزرگان اهل حق صریحاً توضیح شده است از اینکه، هر بشری باید در مراحل سیر تکامل، هزار عالم طی نماید تا بمرحله هزار و یکمی که آخرین مرحله است به کمال ابدی برسد. ولی تناسخیون معتقد به مبدأ و معاد و سیر تکامل نیستند، و انتقال هر روحی را باجسام مختلفه، مؤبدأ و بدون نتیجه نهائی و هدف معین میدانند.

بنابراتب، برای هر موجودی انتقالات و تحولات سیر تکاملی تا آخرین مرحله کمال بوسیله انتقالات جسمی و تحولات روحی از جسمی بجسمی، یکی بعد از دیگری امکان پذیر است. البته شرح تفصیلی این موضوع در کتاب برهان الحق فصل بیستم مبحث اول نوشته شده. همچنین در کتاب معرفت الروح که بعد از برهان الحق تألیف و منتشر گشته، از فصل هفتم صفحه ۷۵ تا آخر فصل راجع به سیر تکامل، و در فصل هشتم از صفحه ۱۱۱ تا آخر فصل راجع به عقیده تناسخون و ابطال آن بیان نموده است. در صورت لزوم بآنها مراجعه فرمائید کاملاً موضوع روشن میگردد.

سؤال ۱۴ - مرگ و فساد و اضمحلال بدن، هر يك در چه وقت است؟ و تا زمانیکه این سه حالت پایان یابند از نظر تناسخون روح چه حالتی دارد؟

جواب - مرگ وقتی است جان از قالب بدن بیرون میرود. فساد وقتی است که گوشت بدن مرده متعفن و پراکنده میگردد. اضمحلال، پوسیدگی و نابودی استخوان مرده است. روح هم بقول تناسخون همان هنگام مرگ شخص اولی، بدون تعطیل و فاصله باید به بدن دیگری که غیر از بدن اولی است منتقل شود.

سؤال ۱۵ - علاقه لزومیت چیست؟ و این ادعای تناسخون را چگونه رد می کنند؟

جواب - اولاً - علاقه لزومیت، بمعنی نبودن جدائی بین دو چیز

است که متلازم همدیگر باشند، یعنی هرگز از یکدیگر نتوانند منفک شوند، مانند ضوء و خورشید (آفتاب و روشنی آن) که همیشه لازمه یکدیگرند.

ثانیاً - ماحصل و خلاصه دلیل مزبور آنکه: تناسخ‌یون معتقدند هر موجودی در همان آنی که میمیرد باید بلافاصله روحش ببدن موجود دیگری منتقل شود (اعم از اینکه انسانی به حیوانی یا بالعکس صورت گیرد). مخالفین این ادعا گویند: دلیلی بر ملازمه بودن این دو امر وجود ندارد، زیرا تاکنون به ثبوت نرسیده که هر کس میمیرد همان آن و بلافاصله بجسم دیگر منتقل گردد. اینکه تناسخ‌یون گویند «فرضاً دلیلی ظاهراً بر اثبات آن نباشد، ولی میتوان احتمال نمود بر اینکه شاید در عالم باطن چنین چیزی باشد» جوابش آنکه طبق ضرب‌المثل معروف، «فَعَلَى الْمُدْعَى إِثْبَاتِهِ»، یعنی هر ادعائی را اثباتش با دلیل قاطع بعهده مدعی که ادعاکننده است میباشد، والا به حدس و گمان و احتمالات واهی هیچ ادعائی قابل اثبات نیست. بنابراین چنین فرضی بلا دلیل و باطل است.

سؤال ۱۶ - نفس حادثه و نفس منتقله چیست؟ و چگونه عقیده تناسخ‌یون در این مورد باطل است؟

جواب - قبلاً باید دانست، ارواحی از مردگان که به قالب‌های دیگر انتقال می‌یابند، آن قبیل ارواح را نفس‌های منتقله گویند. و ارواحی که سابقاً وجود نداشته‌اند و برای اولین بار موجود گشته در قالب جای میگیرند، آن قبیل ارواح را نفس‌های حادثه نامند. هر نفسی

هم (اعم از منتقله یا حادثه) می‌باید به تنهایی به يك قالب واحد تعلق گیرد، نه چند روح به يك قالب و یا چند قالب به يك روح تعلق پذیرد. بعقیده تناسخيون «تا کاینات باقی است هر موجود جان‌داری که بمیرد باید بلافاصله روحش بقالب دیگر درآید». باضافه، ارواح نفسهای حادثه هم بحکم طبایع خلقتی همیشه در حال پیدایش هستند. با این وصف مسلم است تعداد حیوانات نسبت به بشر، همچنین تعداد بشرهای مرده با زنده، هیچوقت مساوی نخواهند شد تا اینکه هر نفس واحد اعم از منتقله یا حادثه در يك قالب واحد جای گیرد. در این صورت لازم می‌آید برای هر قالبی چند نفس منتقله و حادثه وجود داشته باشد، و یا چند قالب، خالی از نفس منتقله یا حادثه باشند که غلط و باطل است.

سؤال ۱۷ - درباره ابطال تناسخ مرقوم فرموده‌اید: «واگر عدد موجودات حیوانی زیاده بر عدد فساد ابدان انسانی باشد... پس هر حیوانی بینه غیر از خودش خواهد بود». ممکن است در این مورد توضیح بیشتری بفرمائید؟

جواب - منظور اینست چون تناسخيون معتقدند، هر موجودی که موجود میشود باید در همان آن بدون فاصله و تعطیل، روح مرده دیگری که آنهم همان آن مرده است بقالبش انتقال یابد، و از طرفی هر روحی هم نمی‌تواند بیش از يك قالب داشته باشد، بنابراین دلیل طرفداران رد تناسخ اینست: چون همیشه تعداد بشر کمتر از تعداد مجموع حیوانات خواهد بود، بدیهی است آن‌عده از حیوانات که

زائد بر بشرند، از سه صورت خارج نیستند: اولاً - اگر روح جدید، خلقتی بدون روح انتقالی داشته باشد، که خارج از قاعده تناسخ میباشد. زیرا چنانکه فوقاً مذکور شد تناسخ چون معتقدند هر قالبی باید یک روح انتقالی از سابق در او باشد. ثانیاً - اگر برای هر روح انتقالی چند جسم متعدد انتخاب شود، پس هر فرد حیوانی روحش غیر از روح اختصاصی خودش میشود و مقتضیات طبیعتش مختل و بی اراده و بسی ثمر میگردد. ثالثاً - اگر بی روح بماند زنده نخواهد ماند.

سؤال ۱۸ - در اینجا (فرانسه) عده‌ای هستند که همراه اقلاً یکبار به قبرستانهای عمومی می‌روند و معتقدند که اینکار از نظر روحی بسیار مفید است. و نیز اعتقاد دارند که باید جسد اموات را سوزاند. نظر جناب عالی چیست؟

جواب - ۱ - گردش در قبرستان یکی از عادات انبیاء و اولیاء بوده و هست، بسبب دو خاصیت: اول - طلب مغفرت جهت تسلیت و خشنودی ارواح گذشتگان است که آن‌هم یک نوع خدمت به نوع محسوب می‌شود. دوم - توجه دادن نفس به فنای این سرا و بقای آن سرا، و قطع علائق به اینجا و میل نیل به آنجا است.

۲ - سوزاندن یا دفن کردن اموات، فرقی به عالم ارواح و معنویات ندارد. لیکن بنا به مقتضیات زمان و مکان، هر آداب و رسوم دور از هتک حرمت میت باشد مؤثر خواهد بود. مخصوصاً احترام به اجساد و مرقد مقدسین تأثیر بسزائی دارد.

سؤال ۱۹ - تعاریفی که در ابتدای فصل بیستم برهان الحق درباره مظهر و جامه و دون آمده با بیت شماره ۴۰۱۹ شاهنامه حقیقت که عبدالرحمن بن ملجم و عمرو بن عبدود را يك روح میداند مغایر است، چون این دو باهم معاصر بوده اند؟

جواب - موضوع معاصر بودن عمرو بن عبدود و عبدالرحمن بن ملجم و يك روح نامیدن آنان؛ البته با توجه به مفاد فصل ۱۵ از باب اول حاشیه بر حق الحقایق (صفحه ۵۰ الی آخر) رفع اشکال میشود. زیرا بموجب فصل مزبور در چنین موارد بهیچوجه جنبه تاریخی از لحاظ معاصر نبودن یا بودن اشخاص مطرح نیست، و منظور مؤلف شاهنامه حقیقت تماس روحی یا اتحاد مقام روحی آنان با یکدیگر میباشد، که تماس روحی همانا در فصل مذکور بآن اشاره شده است. و اتحاد مقام روحی هم آنستکه: ارواحی از حیث مقتضیات طبایع ذاتی و عوارض صفاتی (اعم از نیک یا بد) اگر بر تمام جهات وجه مشترک داشته باشند، آنانرا بمنزله يك روح در دو جسم بشمار آورده، مظهر یکدیگر نامیده میشوند. فلذا عمرو بن عبدود و عبدالرحمن بن ملجم هم از این قبیل اند.

سؤال ۴۰ - در صفحه ۱۷۳ برهان الحق از مطالعه تعریف جامه چنین نتیجه میشود که روح بعدی باید جامه روح قلبی باشد، ولی در بیت ۲۰۲۶ شاهنامه حقیقت مینویسد: «دگر بود هایل حسین شهید که مقتول گشتی بدست یزید» چگونه هایل امام حسین میشود؟

جواب - موضوع بیت ۲۰۲۶ اقتباس از کلامهای سرانجام اهل حق

است که در آن کلامها راجع به مظهرات پیران حقیقت از آدم تا خاتم بیاناتی دارد. از جمله موضوع گواهی مظهرات شاه ابراهیم و بابا- یادگار است.

حضرت بابا یادگار میفرماید: «او کوی سراندیل- یادگار نان او کوی سراندیل- ذاتم یادگار بشرم هایل- کشته یم و ضرب بازوی قایل» ایضاً میفرماید: «لوام و یانه- یادگار نان لوام و یانه- اصلم گوهرن دانه کارخانه- تاچیم و حضور ذات یگانه- خورشید شوقم بی و جهانگیر- امام حسینم فرزند امیر- کاکام ابراهیم امام حسن بی- سلسله سپاه قریش شکن بی- دون و دون آمایم ورق و ورق- تازه پا نیایم و سلسله حق» (م ص ۱۶۲ و ۱۶۵).

مفاداً آنکه: «من یادگاری حق هستم- و درکوه سراندیل (سراندیب) بوده ام- ذات من یادگار و بشرم هایل است- که بضراب بازوی قایل کشته شدم» ایضاً میفرماید: «من یادگار هستم که بخانه مقصود رفتم- اصل من گوهری است از دانه کارخانه ازلی- تا اینکه رفتم بحضور ذات یگانه که خدای بیهمتا باشد- خورشید پرتو نورم جهانگیر شد- امام حسین بودم فرزند امیر المؤمنین علی (ع)- برادرم شاه ابراهیم است- امام حسن بود که سلسله سپاه قریش را شکست داد- مظهر بمظهر و دوران بدوران آمدیم- تازه پای بسلسله حق حقیقت گذاشتیم».

پس با توجه بدلیل قاطع مفاد کلام مزبور و کلامهای نظیر آن، ارتباط روحی بین آنان مراد است. حتی بطریق علمی و به نقل قول از علمای اعلم نیز توضیح شده است، گویند: «چون ائمه اطهار (ع) قبل از اینکه بعالم مادی و جسمیت در دودمان بنی هاشم ظهور فرمایند بلکه قبل از خلقت عالم و آدم، نورشان در عالم ذر موجود و ساطع بوده و باذن خدا با هر موجودی بهر زمانی و بهر مدتی که مصلحت و حکمت الهی ایجاب می نموده، توسط پرتو آن نور ذراتی تماس

گرفته، ارتباط روحی حاصل میفرمودند». در اینجا هم استبعادی ندارد که پرتو نور روح مقدس حضرت امام حسین (ع) در عالم ذر^۲ با هابیل تماس حاصل کرده باشد. چه آنکه هابیل بشخصه پیغمبرزاده و دارای صفات نیکو بوده و آنچنان کسی است که در قرآن (بمصادق آیات ۲۷ تا ۳۱ سوره المائده) خداوند توصیفش فرموده، نه اینکه توهم شود طبق طریقه تناسخ یون روحشان یکی شده است، زیرا ارتباط و تماس معنوی ارواح غیر از حلول یا تناسخ یک روح با اجسام مختلفه میباشد. مضافاً اگر عقیده مؤلف شاهنامه تناسخ بود می بایستی حسین را هابیل بخواند نه هابیل را حسین، چونکه طبق مرام تناسخ یون همیشه روح موجود قبلی بموجود بعدی منتقل میشود نه بالعکس:

لهذا باید توجه داشت مرام مسلک اهل حق به گردش سیر تکامل ارواح است نه تناسخ و حلول و اتحاد. کما اینکه در کتاب برهان الحق فصل بیستم و کتاب حاشیه بر حق الحقایق^(۱) فصل چهارم و پانزدهم از باب اول در اینخصوص متذکر شده است.

سؤال ۴۱ - در دنباله سؤال فوق مجدداً مصدع میشود که در بیت های ۲۵۶۸ و ۲۵۷۰ شاهنامه حقیقت چنین آمده: «که اشتر در آن عهد هابیل بود - گرفتار آن قوم قایل بود - زحق خواست خود تا که حیوان شود - که وارسته از ظلم دونان شود»، چگونه هابیل اشتر میشود؟

جواب - اشتر که همان ناقه حضرت صالح پیغمبر است، بمصادق آیات قرآنی ذیل الذکر:

(سوره ۷-آیه ۷۳) - (سوره ۷-آیه ۷۷) - (سوره ۱۱-آیه ۶۴) - (سوره ۱۷-آیه ۵۹) - (سوره ۲۶-آیه ۱۵۵) (سوره ۵۴-آیه ۲۷) - (سوره ۹۱-آیه ۱۳)، وبموجب تفسیر مفسرین از آیات مزبور:

اولاً- ناقله معمولی و عادی نبوده، زیرا خداوند آنرا به دعای حضرت صالح پیغمبر (ص) از بطن سنگ بدون پدر و مادر موجود فرموده، روی همین اصل امتیاز خاصی با همجنسان خود بلکه با سایر حیوانات عادی داشته است.

ثانیاً- هر موجودی که بوجود آید، بنا بر عقیده عموم عرفاء و اغلب حکماء باید دوره تکامل خود را از جماد و نبات و حیوان و بشریت و از آن بالاتر طی نماید تا به کمال نهائی برسد. چنانکه مولانا جلال الدین محمد رومی میفرماید: «از جمادی مردم و نامی شدم - و ز نما مردم بحیوان سرزدم - مردم از حیوانی و آدم شدم - پس چه ترسم کی ز مردن کم شدم - جمله دیگر بمیرم از بشر - تا بر آرم از ملایک بال و پر... الخ» (۱).

همچنین کمیل از حضرت علی (ع) نقل مینماید: «قال کُمیل - سَنَلْتُ مَوْلایَ، هَلْ هِيَ إِلَّا نَفْسٌ وَاحِدَةٌ - قال (ع) یا کُمیل إِنَّهَا هِيَ أَرْبَعَةٌ: النَّامِيَّةُ النَّبَاتِيَّةُ - وَالْحَيِيَّةُ الْحَيَوَانِيَّةُ - وَالنَّاطِقَةُ الْفُنُسِيَّةُ - وَالْعَلِيَّةُ الْإِلَهِيَّةُ». و فی حدیث آخر: «سئل الأعرابی عن النفس - فقال (ع) عن أي الأنفس تسئل - فقال یا مولاى هل النفس أنفُسٌ عديده - فقال (ع) نعم - نفسٌ نامية نباتية و نفسٌ حیوانية

حَبِيبَتِهِ وَ دَفْسٌ نَاطِقَةٌ قُدْسِيَّتِهِ وَ دَفْسٌ اِلَهِيَّتِهِ مَلَكُوْتِيَّتِهِ ... الخ» (۲)
 یعنی کمیل گفت، سؤال کردم از آقایم بر اینکه آیا نفس یکی است؟ فرمود ای
 کمیل نفس چهار است: نامی نباتیه، و حسیه حیوانیه، و ناطقه قدسیه، و کلیه
 الهیه. و درخبر دیگر میگوید: اعرابی از نفس سؤال کرد، پس حضرت علی (ع)
 فرمود از کدام نفس سؤال میکنید، اعرابی عرض کرد ای آقای من مگر نفس،
 نفسهای متعدد هستند، فرمود بلی، آنگاه نفسهای اربعه فوق را بشمار آوردند.

بنا بمراتب چه مانعی دارد، روح آن ناقه هم با امتیازی که داشته
 جهة سیر تکامل متعلق به روح هایبل شده باشد، تا بر اثر آن تعلق،
 زودتر از حیوانیت بمرحله بالاتر برسد. و الا هایبل بشخصه اشتر
 نشده است که حمل بر تناسخ شود. دلیلش هم آنکه (ناقه) در عربی
 بمعنی شتر ماده است کما اینکه (جمل) بمعنی اشتر نر است. و عقیده
 اکثر تناسخیون هم آنست، روح موجودات مذکر بجسم موجودات
 مؤنث انتقال نمی یابد، پس هایبل که از جنس مذکر است چگونه
 روحش بقالب ناقه صالح که از جنس مؤنث است منتقل میگردد.
 بدین لحاظ گفته میشود منظور مؤلف همانا ارتباط تعلقی بوده نه ارتباط
 تناسخی.

ثالثاً بطور مطلق نمیتوان هر بشری را بالاتر از مادون خود از
 جماد و نبات و حیوان دانست. چه آنکه بسا از طبقه مادون بسبب
 خواست خداوندی، یا بعله تعلق داشتن به یکی از مقدسات مقام اعلی،
 موقعیت و تقدسی حاصل کرده اند که ابنای بشر در مقابل آنها سر تعظیم
 فرود آورده اند.

مثلاً از جماد: حجر الاسود و خانه کعبه متعلق بخدا، و کوه شندر کوه متعلق بحضرت سلطان اسحق، و کوه شاهو متعلق به پیر بنیامین، و کوه دالاهو متعلق بحضرت بابا یادگار، و سایر مکانهای متبرکه و مقدسه دیگر که در کلام (بارگاه بارگاه) سرانجام اسم برده شده اند، یعنی هر يك بواسطه تعلق به یکی از ذوات مقدسه تقدیس میشوند.

و از نبات مثلاً: درخت وادی ایمن که حضرت موسی (ع) ندای انا الحق از آن شنید، و با اینکه حضرت موسی (ع) مقام نبوت داشت در مقابل آن درخت با امر خدا پا را برهنه کرده سر تعظیم فرود آورد چنانکه در سوره ۲۰ - آیه ۱۲ قرآن مجید میفرماید: «إِنِّي أَنَا رَبُّكَ فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى»، و جوز بویای متعلق بحضرت پیر بنیامین، و تول سبز متعلق بحضرت داود، و انار قربانی متعلق بحضرت بابا یادگار و غیره.

و از حیوان: قوچ قربانی حضرت ابراهیم، ناقه حضرت صالح (ع)، دلدل حضرت علی (ع)، بره شاه فضل ولی، بز حضرت بابا ناووس، کله زرده و گاو قربانی زمان حضرت سلطان اسحق و امثالهم، که همگی در کلام سرانجام اسمشان برده شده، از جمله میر اسکندر میفرماید: «محرم رازی - میر اسکندرنان محرم رازی - بره شاه فضلان صاحب اعجازی - پیاله ازل و ردن چه دست شهبازی» (لص ۱۱۷).

البته اگر بخواهم تمام کلامهای سرانجام مورد استناد را در اینجا بنویسم خودش کتاب مفصلی خواهد شد، ولی برای اهل خرد تصور میرود بهمین اندازه کافی باشد.

سؤال ۲۲ - ایضاً: شاهنامه حقیقت‌دریتهای ۲۶۹۰ و ۲۶۹۱ مینویسد: «ورا بود زان شهر آزر بنام - همی بت تراشیدی از صبح و شام - بدی آزر آن احمد مصطفی - که دایم بدی محرم کبریا»، چگونه احمد مصطفی آزر میشود؟

جواب - منظور از حضرت احمد مصطفی (ص) آزر بودن، نه آنستکه آنحضرت بشخصه آزر باشد. زیرا بمصداق (آیه ۷۴ از سوره ۶ و آیه ۱۱۴ از سوره ۹ قرآن مجید) آزر از مشرکین است. بلکه قصد مؤلف شاهنامه حقیقت‌آنست، چون بموجب مفاد احادیث و اخبار ائمه اطهار (ع) و روایات تاریخی، نور وجود حضرت محمد (ص) بطور ودیعه از صلب حضرت آدم (ع) تا حضرت ابراهیم خلیل (ع) پدر اجدادی حضرت رسول (ص)، و از ابراهیم (ع) نیز تا عبدالله بن عبدالمطلب که پسر بلافضل آنحضرت نسلماً بعد نسل میباشد، انتقال یافته؛ کما اینکه منقول است قبل از انعقاد آن نور از صلب عبدالله به بطن آمنه دخترانی از بزرگان آن عصر طالب مزاجت با عبدالله جهت اخذ آن نور بوده‌اند. از این‌رو آزر حامل آن‌نور وجود محمدی بوده که بحضرت ابراهیم (ع) منتقل گردید، نه اینکه آزر خود حضرت محمد (ص) باشد.

سؤال ۲۳ - ایضاً: شاهنامه حقیقت مینویسد «همان شش نفر گفتم از هفتوان - باصحاب کهف بازگشتی عیان... دگر گویم از کلب اصحاب کهف - که شد داخل مردمی زان شرف»، چگونه سگ اصحاب کهف در ردیف اصحاب کهف آمده است؟

جواب - سگ اصحاب کهف در قرآن مجید (سوره ۱۸ الکهف آیه ۱۸ و ۲۲) صریحاً هم‌ردیف آن اصحاب بشمار آمده، یعنی از بشرهای عادی هم مقامش عالی تر شده است. زیرا هر مقامی اصحاب کهف داشته‌اند، خداوند حسب المشیّت و اراده خود بآن کلب هم اعطاء فرموده است، بنابراین تصور نمی‌رود برای اشخاصیکه معتقد بخدا و قرآن باشند جای تردیدی باقی بماند. مخصوصاً باید توجه داشت همانطوریکه خداوند بقدرت کامله خود تمام موجودات کاینات را از کتم عدم بوجود آورده، آیا امکان ندارد حیوانی را انسان نماید. مضافاً چنانکه راجع به بیست‌های (۲۵۶۸ و ۲۵۷۰) جواب عرض شد، بنا بقیّده عرفای اهل حق و حکمای حق‌بین، برای هر موجودی سیر تکامل از جماد تا بمراحل ملکوت و جبروت و لاهوت و هاهوت، و از آن بی‌بعد هم تا آخرین مرحله کمال مقرر است. با این وصف اگر سگ اصحاب کهف هم‌ردیف یاران خاص اصحاب کهف قرار گیرد استبعادی ندارد. روی همین اصل هم ضرب‌المثل شده است که می‌گویند: «سگ اصحاب کهف روزی چند - پی‌نیکان گرفت و مردم شد - پسر نوح با بدان بنشست - خاندان نبوتش گم شد»، والسلام .

مشروح سؤالات و جوابهای مبحث دوم:

سؤال ۱ - برهان الحق در صفحه ۱۷۷ مینویسد: «ذات مهمان بمعنی مظهریت است نه حلول، ذات بشر بمعنی جامه و دون است نه اتحاد و تناسخ»، پس لطفاً بفرمائید فرق بین شاه مهمان و ذات مهمان چیست؟

جواب - مقدمه* باید دانست، لفظ شاه یا پادشاه اصطلاح اهل

حق، اطلاق بر ذات حق است. چنانکه قرآن مجید هم میفرماید «مالك يوم الدين» یعنی پادشاه روز جزا.

بنابر این اگر ذات حق در مظهری مخصوص بخود ظهور فرماید، آنرا (ذات بشر) خوانند، مانند حضرت علی (ع) و حضرت سلطان سهاک و غیره. و اگر باشخصی که ذات و مظهر علیحده‌ای مادون مقام حق دارند بطور موقت تجلی فرماید، آنانرا (شاه مهمان) دانند، مانند اینکه ذات سلطان سهاک بر یکی از هفتنان مهمان گردد.

اما، کلمه (ذات مهمان) اعم است از اینکه ذات حق، چنانکه گفته شد موقتاً بر سایر ذات داران روی زمین جلوه گر شود، و یا سایر ذوات مادون حق که در عالم باطن هستند، به امر حق جهت مأموریتی بمدتی که مقرر است به اشخاص مساوی و یا مادون خود اتصال یابند.

سؤال ۲ - آیا ممکن است خداوند در مردان حق ظهور و حلول کند؟

جواب - خداوند در مردان حق یعنی آنانکه بمقام مظهریت رسیده باشند ظهور مینماید، ولی حلول نمی‌نماید. زیرا برای مخلوق امکان حلول ذات حق نیست، کما اینکه حلول کره خورشید با آن بزرگی در وجود يك مورچه از محالات است. بعلاوه خداوند محل ندارد تا از محلی بمحلی حلول نماید، و ذات، و در همه جا هست و در هیچ جایی نیست. یعنی جلوه نورش در تمام موجودات ساطع و لامع است، لیکن مقام او از تمام موجودات سوا است.

سؤال ۳ - آیا ظهور روحانی در هیکل جسمانی میسر است؟

جواب - البته میسر است، بلکه حتمی است. والا چگونه ارواح مقدسه بزرگان دین برای هدایت خلق بقالب جسمانی ظاهر می شدند.

سؤال ۴ - آیا جهان موج حق و ظل وجود حق است؟

جواب - جهان و جهانیان آثار صنع حق اند نه ظل حق. ظل حق عبارتست از جلوه تجلی نور حق در مظهرات قابل تجلی آن نور. که آن مظهرات در منزله (ظل) و آن جلوه تجلی نور ذات حق، در منزله (ذی ظل) بشمار می آید.

مشروح سؤالات و جوابهای مبحث سوم و تبصره:

سؤال ۱ - در برهان الحق فصل بیستم مبحث سوم صفحه ۱۷۷ ذکر شده: «در افواه عموم شهرت دارد، گروه اهل حق علی اللهی هستند، حاشا و کلا، چنین تصویری از اصل باطل است»، ولی اصل همان فرمایش شعرای عصر حاضر و فرمایش بیا و بس و سرانجام میباشد که هر کدام بطریقی و زبانی خدائی علی (ع) را توصیف و تشریح نموده اند... الخ.

جواب - اینکه راجع به علی اللهی نبودن اهل حق اشکال فرموده اند، در اینجا دو بحث پیش می آید؛ یکی موضوع فرقه علی اللهی، یکی صفات و مقام شخص حضرت علی (ع). حال اگر منظور فرقه علی اللهی است، بطوریکه تحقیق شده است وجه مغایرت بین فرقه علی اللهی و اهل حق زیاد است، از جمله آنکه:

اولاً - فرقه علی اللهی، در زمان حضرت علی (ع) توسط

عبداله بن سبا، و فرقه اهل حق ششصد سال و اندی بعد از آن (در قرن هفتم هجری) توسط حضرت سلطان اسحق بوجود آمده.

ثانیاً- فرقه علی الهی فقط علی را میپرستند، و آنچه قبل از او و بعد از او از کتاب و پیغمبر و امام و اولیاء بوده باشند، هیچیک را قبول ندارند. حتی از اسم سلطان اسحق و یارانش، همچنین ارکان مسلک اهل حق کوچکترین اطلاعی ندارند.

ثالثاً- ارکان و آدابشان غیر از اهل حق است؛ منجمله فرقه علی الهی جوز سرسپردن، و پیر و دلیل، و نذورات و جم و جمخانه مانند اهل حق، ندارند. حتی اسم پیران و بزرگان و خاندانهای اهل حق هم نمیدانند، و معتقد بمظهورات و سایر ارکان اهل حق هم نیستند. مضافاً فرقه علی الهی بن ابیطالب را اسماً و رسماً، کماً و کیفاً، ذاتاً و جسماً، بطور مطلق خدا میدانند، یعنی خدائی غیر از علی تصور نمی نمایند.

خلاصه هیچگونه وجه تشابهی بین فرقه علی الهی و فرقه اهل حق وجود ندارد، جز اینکه هر دو فرقه علی (ع) را دوست دارند، البته آنها به تنهایی دلیل یکی بودن هر دو فرقه نمیشود. کما اینکه فرقه نصیری و بعضی فرقه‌های دیگر هم علی را دوست دارند، مع هذا هیچکدام علی الهی یا اهل حق نیستند. بنا بر مراتب، فرقه اهل حق از فرقه علی الهی جدا است، و هر کس این دو فرقه را یکی بداند اشتباه محض است.

اما اگر منظور از اشکال، راجع به صفات و مقام خدائی شخص علی است، که برای ثبوت خدا بودن علی (ع) چند بیتی از اشعار شاعر شهید خراسانی «روز ازل که آدم و عالم نبود... الخ» و صغیر

اصفهانى «در مسلك عارفان آگاه... الخ» و كلام شيخ امير «مردان بطيون بزنان تاقي... الخ» را بشهادت آورده ايد، بنده عرض ميكنم: بالاتراز مفاد اين چند بيت استشهاده جنابعالي، آنچه اشعار شعراء و عرفاء و كلام اهل حق و احاديث و اخبار در شأن علي (ع) ذكر شده و بشود، بازحاق مطلب شايسته شأن آن حضرت، ادا نشده است. ليكن آنچه در فهم ما آيد، جوهر كشي اش همان دو كلام است كه در برهان الحق فصل بيستم (صفحه ۱۷۷ سطر ۲۰) نوشته شده است، و آن دو كلام اينست:

اول ميگويد: «اس اساس اين مسلك روى پايه توحيد قرار گرفته است»، با اين وصف آيا مگر اهل حق خدا را واحد نميدانند، و خدای نخواسته مگر مانند عصر فراعنه مصر و يا بت پرستان و غيره خدايان متعدد دارند؟ البته خير.

دوم ميگويد: «فقط، حضرت علي (ع) را بمقام مظهريت و مشيت الله مي شناسند»، آيا مگر اهل حق علي (ع) را مظهر خدا نميدانند؟ و آنچه مشيت خدا است يعنى اراده و قدرت خدائي است در او نمي بينند؟ پس چه اختلاف نظري فيما بين هست. اگر تصور شود جسم و هيكل مادي ظاهري علي خدا است، تالي فاسد زيادي پيش مي آيد، زيرا هيچكس نميتواند منكر شود كه جسم حضرت علي (ع) و شاه فضل و شاه خوشين و بابا ناوس و حضرت سلطان اسحق و امثالهم، هريك از يكديگر جدا است. فلذا اگر، جسم و ذات را يكي بدانيم، بايد مجبور شويم يا هر يك را خدای عليه بدانيم و مشرك شويم، يا يكي از آنان را قبول کرده بقيه را رد كنيم كه

کافر گردیم.

بنابراین همانطوریکه در فصل بیستم مبحث اول برهان الحق (از صفحه ۱۷۲ تا صفحه ۱۷۸) راجع به مظهر و جامه و دون توضیح شده است مقصود از مظهر آن است، جلوه ذات حق طوری جسم علی (ع) را در بر گرفته و بر آن احاطه نموده، در جسم و هیكل علی جز خدا چیزی مشاهده نمیشود. و بعبارة آخری چنانکه حضرت شاه خوشین میفرماید: «قبه ما خدا نیستیم با خدائیم - ما آینه خدا نمائیم آمدیم خود را بخلق بنمائیم - خلقان کورند ما چون آفتاب پیدائیم». روی این اصل ما در آینه جسم علی، جز نور خورشید ذات حق چیزی منعکس نمی بینیم. و ما با ذات کار داریم نه با جسم. خوشبختانه در برهان الحق از چاپ دوم به بعد، در دنباله همین مبحث يك تبصره اضافه شده است. و در آن تبصره این اشکالات بالکل مرتفع گردیده، که خلاصه اش اینست:

اسم علی بموجب آیات قرآنی، که در آیه آمده است، یکی از اسماء الله میباشد، و مسمای آن اسم هم ذات خداوندی است. پس هر کس اسم را بدون مسمی تصور کند کافر است، و اگر هر يك را جدا گانه بنظر آورد مشرک است، و اگر اسم را آینه مسمی قرار دهد و در آینه اسم علی جز مسمای حق نبیند موحد و خدا پرست است. بنابراین چون حضرت علی (ع) اسمش آینه آن مسمی میباشد، اشخاص خدا پرست در آینه صفت علی جز جلوه ذات خدا نمیتوانند ببینند، و الا کافر یا مشرک محسوب خواهند شد. العاقل یکفیه الاشاره.

سؤال ۲ - ضمن جوابیه قبل، جنابعالی با ثبات رساندید که فرقه اهل حق علی الهی نیستند، پس چرا فرقه‌ای بنام آتش بگی آشکارا میگویند علی خدای ما است؟

جواب - جواب تفصیلی این موضوع فوقاً نوشتم، در اینجا بطور خلاصه عرض مینماید: که فرقه علی الهی، علی (ع) را بطور مطلق خدا میدانند یعنی خدائی غیر از علی تصور نمی نمایند. اما جماعت اهل حق به دو اعتبار علی را می شناسند:

اول به اعتبار اسم و مسمای علی است که طبق آیات قرآنی (مندرجه در تبصره مربوط به فصل بیستم)، آن را از اسماء الله می خوانند.

دوم به اعتبار ماده و صورت است که علی بن ابیطالب را از لحاظ دارا بودن صفات ممتازه (قطع نظر از اسم و مسمی) آینه صفت، مظهر جلوه نور ذات خدائی میدانند.

لذا هر کس فرقه علی الهی و اهل حق را یکی بداند اشتباه محض است.

سؤال ۹ - حضرت تعالی راجع به سؤال اینجانب درباره اعتراف فرقه آتش بگی به ربوبیت علی (ع) مرقوم فرموده اید: «فرقه اهل حق علی الهی نیست» و حال آنکه خود حضرت تعالی در جبهانه موقع ذکر و خواندن کلام، جملات زیر را فرموده اید: «جم جم شایه برزه مل - علی خدایه برزه مل» یا «خوشین خدایه برزه مل» و یا «نعمت خدایه برزه مل». البته قسمت اخیر (نعمت خدایه) مخصوص پیروان مرحوم پدرتان است که اکثر آنها مرید شما هستند، و اکنون پارافراتر گذاشته میگویند «نور علی خدایه برزه مل».

جواب - راجع باینکه فرقه علی الهی با فرقه اهل حق جدا است، در جواب سؤال قبل بطور تفصیل معروض داشته‌ام و محتاج به تکرار نیست. فقط در اینجا بعبارت ساده‌تر عرض مینمایم اگر فرقه آتش بگی یا سایر اهل حق، علی را خدا میدانند، منظور از آن ذات یکتائی خدائی است که در بشر حضرت علی (ع) جلوه گر بوده، و بهمین لحاظ هم آن را مظهر خدا میدانند، یعنی محل ظهور و بروز ذات خدا. بنابراین مفهوم (علی خدا است) با مفهوم (علی مظهر خدا است) معنای منافاتی با یکدیگر ندارند و هدف یکی است، النهایه نکته قابل بحث اینست:

اولاً - اگر فرقه اهل حق خود را با فرقه علی الهی یکی بدانند، نظر باینکه ارکان و دستورات و آداب و رسوم، همچنین زمان تأسیس هر یک با یکدیگر مغایر است، سبب اختلاط و اختلال بلکه اضمحلال بعضی ارکان مهمه اهل حق گشته، و از هر دو راه بی بهره میگردند.

ثانیاً - اگر ذات و بشر هر دو خدا دانسته شود و قائل بمظهریت نباشند، پس طبق روایت مشهوره، چندین هزار سال قبل از ولادت حضرت علی (ع) چه کسی شست عفریت را بست؟ و حال اینکه هیكلی که شست عفریت را بست غیر از جسمیت ظاهری علی بود. بدلیل اینکه قدر مسلم آنست زمان شست عفریت بستن قبل از زمان ظهور علی است. بدیهی است زمان هم طبق قواعد علمی هیچوقت بعقب بر نمیگردد تا تصور شود زمان چند هزار سال بعد سیر قهقرائی کرده، به زمان چند هزار سال قبل برگشته است. اگر گفته شود فاعل ذات علی است که در هر زمان بوده و هست، فنعم المطلوب. پس

تصدیق خواهند فرمود ذات غیر از بشر است. یا اینکه حضرت سلطان اسحق چندین قرن بعد از رحلت حضرت علی (ع) ظهور فرموده و گواهی ذات علی را هم بخود داده، و حال آنکه بشر هر يك غیر از دیگری است. آیا اگر ذات غیر از بشر نباشد، چگونه تعبیر میتوان کرد؟

روی این اصل اگر بنده و سایر اهل حق هنگام ذکر گفته و میگوئیم «جم جم شایه برزه مل - علی خدایه یا شاه خوشین خدایه برزه مل» بی ربط نیست، چون مقصود همگی ما از ذکر (علی خدا است) همانا آن ذات خدای بیهمتا میباشد که در جامه علی و سایر مظهرات جلوه گر است. حتی علیرغم قشربون و آن کسانی که دیده حق بین ندارند، قدمی فراتر گذاشته خواهیم گفت «روا باشد انا الحق از درختی - چران بود روا از نیک بختی» چه، جای انکار نیست بحکایت قرآن مجید (سوره ۲۰ - آیه ۹ تا ۱۴ و سوره ۲۸ - آیه ۳۰) ذات خداوند از درختی در وادی مقدس، بصورت آتش بر حضرت موسی (ع) جلوه گر شد، و با تکرار و تأکید ندای: «إِنِّي أَنَا رَبُّكَ فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ - إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا - إِنِّي أَنَا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ» امر به رسالت فرمود. همچنین از حلقوم منصور صدای (انا الحق) در آورد، و مولوی جان بیز راباناشا شورانگیز و غوغای عشق خیز و ناله سوز آمیز، فدای شمس تبریز نمود. و به بارت واضح تر چه بسا اهل حق مجذوب، هنگام ذکر و مستی در آتش گذاخته، جلوه ذات حق را دیده، پروانه وار خود را بقلب آن زده، و آن آتش مانند نار نمودی بروی گلستان میگردد. پس بطور کلی شخص حق بین در آن حالات موحدی، بهر

چیزی بنگرد جز حق نمی بیند. بهر تقدیر اگر با دقت بیشتری تبصره مندرجه در صفحه ۱۷۹ کتاب برهان الحق را مطالعه فرمائید، این مشکلات مرتفع خواهد شد و حل معما بدست خواهد آمد.

در خاتمه راجع باینکه فرموده اند: پیروان مرحوم حضرت حاج نعمت الله، (نعمت خدا به) گفته و میگویند، جواباً عرض مینمایند: ممکن است بعضی از فرط مستی یا غلو چنین گفته باشند، ولی ایشان مطلقاً از کبر و غرور و خودپرستی مبرا بودند. و دلیل بر صدق عرضم نیز همین بس در تمام تألیفات و آثارش تخلص (مجرم) جهة خود انتخاب فرموده اند. این بنده عاصی هم بحدی پست و ناچیز هستم که اهل حق بودن را بر خود اسم بی مسمی میدانم.

سؤال ۴ - در جواب سؤال قبل مرقوم فرمودید «علی مظهر خدا است با مفهوم علی خدا است معنای منافاتی ندارند». اگر چنین باشد پس فرقه علی-اللهی با فرقه اهل حق تفاوتی ندارند، و حال اینکه همیشه حضرت تعالی کوشش کرده اید این دو فرقه را از هم تفکیک نمائید، مستدعی است مراتب را مشروحاً تشریح نمائید.

جواب - اینکه گفته شده (علی خدا است) با مفهوم (علی مظهر خدا است) منافاتی ندارد، از باب تغلیب است، یعنی غلبه معنی بر لفظ. چون بقاعده علم اصول و معانی و بیان یکی از دلالتها، دلالت اقتضائی میباشد و آن چنین است، اگر منطوق کلامی را بقربینه دلالت اقتضائی از مفهوم آن مستفاد شود، بهمان مفهوم جهة اختصار اکتفاء میشود. مثلاً در بسیاری از آیات قرآن راجع به مسائلی اشاره بکلمه

(قریه) شده است، منجمله این آیه است «وَسئَلُ الْقَرْيَةَ» (۱) که منظوقش سؤال از قریه است. ولی مفهومش سؤال از اهل قریه است. چون بر هر شنونده واضح است (قریه) که جماد است بنفسه قابل خطاب نیست، پس اهل قریه که ذی روح هستند صلاحیت مخاطب شدن را دارند، و امثالهم. علیهذا در موضوع مورد بحث هم البته وقتی گفته میشود (علی خدا است) هر شنونده‌ای درک خواهد کرد که حضرت علی (ع) از آنجائیکه ظاهراً جسمیت داشته و قابل رؤیت و لمس بوده، بدیهی است جسمش خدا نمی‌شود، زیرا خدا جسم ندارد تا قابل رؤیت و لمس باشد، پس ذات خدا در مظهر علی جلوه گر گشته. از این رو منظوق (علی خدا است) مفهومش آنست (علی مظهر خدا است).

بنابراین چنانکه در همان نامه جوابیه معروض گشته، فرقه علی‌اللهی غیر از اهل حق است. مضافاً با فرض اینکه راجع بمقام حضرت علی (ع) وجه مشترك بین فرقه اهل حق و فرقه علی‌اللهی باشد، معدلك دو فرقه مفترق و مغایر همدیگر هستند.

سؤال ۵ - در شاهنامه حقیقت مینویسد: «که سلطان صحاک بود صاحب زمان - خدای حقیقت بدی در جهان - بدی حیدر و مظهر ذات حق - که حق گشت روشن زوی زان ورق»، همچنین دیده شده در وقت ذکر و کلام خودتان هم می‌گفتید: «ای به قربان بام علی شای او را مانم - خدای حقیقت علی دین و ایمانم». ولی در برهان الحق اظهار عقیده شده «ما علی‌اللهی نیستیم»، آیا این تناقض فکر از کجا حاصل شده که پدر آنطور

تشخیص دهد و پسر اینطور؟

جواب - اگر دقیقاً توجه شود شاهنامه حقیقت با برهان الحق اختلافی ندارند. زیرا همانطوریکه در شاهنامه حقیقت، حضرت سلطان اسحق را مظهر علی و علی را مظهر خدا دانسته است، برهان الحق هم در فصل بیستم مبحث سوم، آنجا که مینویسد «گروه اهل حق علی الهی نیستند» چند سطر بعد از آن مینویسد «فقط حضرت علی را بمقام مظهریست و مشیت الله می شناسند» یعنی مظهر الله و مشیت الله. پس با توجه بجمله مزبوره تصور نمیرود جای ابهامی برای اثبات مقام حضرت علی (ع) باقی مانده باشد. اینکه در برهان الحق، اهل حق را علی الهی ندانسته بدین منظور است که بین علی الهی بودن بمعنای علی را مظهر خدا شناختن، تا بفرقه علی الهی پیوستن فرق بسیار است. چون فرقه علی الهی توسط عبداله بن سبا در زمان حضرت علی (ع) بوجود آمده که با فرقه اهل حق فواصل و اختلافات زیادی دارند از جمله آنکه:

۱- تأسیس مسلک اهل حق از حضرت سلطان اشحاق در قرن هفتم هجری بوده، و حال اینکه تأسیس فرقه علی الهی در قرن اول هجری میباشد.

۲- فرقه علی الهی غیر از شخص علی به سایر یازده امام دیگر که از نسل علی میباشد معتقد نیستند، و حال اینکه فرقه اهل حق پیران حقیقت خود را مظهر آنان میدانند. مثلاً شاه ابراهیم را بمظهر امام حس، و بابا یادگار را امام حسین، و پیر بنیامین را امام جعفر صادق و صاحب الزمان، و داود را امام رضا می شناسند... الخ.

۳- فرقه علی‌اللهی معتقد به سیر تکامل‌گردش مظهرات نیستند، و سر سپردن و پیر و دلیل داشتن هم مانند اهل حق بین آنها مرسوم نیست.

۴- فرقه علی‌اللهی راجع به احکام دینی هم آداب و رسوم مخصوصی دارند که هیچیک از آنها با آداب و رسوم احکام دینی اهل حق تطبیق نمی‌نماید، بلکه مخالف یکدیگر است. مخصوصاً فرقه علی‌اللهی بهیچوجه اطلاعی از اسامی بزرگان و پیران و خاندانان و سایر رسوم اهل حق ندارند، و بطور کلی هیچگونه وجه تشابهی بین فرقه علی‌اللهی و اهل حق وجود ندارد، جزیک‌وجه مشترک که مربوط به پرستش علی است، آنها دلیل بر متحد بودن آنان نمیشود. زیرا علاوه بر فرقه علی‌اللهی مورد بحث، فرقه‌های عرفانی دیگر هم در اسلام هستند که علی را مظهرالله می‌شناسند، لیکن اسم علی‌اللهی هم بر خود نگذاشته‌اند. بنابراین، فرقه اهل حق غیر از فرقه علی‌اللهی است؛ یعنی اهل حق از حیث عقیده و ایمان علی‌اللهی است چونکه علی را بمظهرالله می‌شناسد، ولی از لحاظ مسلک و مرام و اسم و رسم علی‌اللهی نیست، بجهت اینکه مشتبه بفرقه علی‌اللهی نشود.

ضمناً جماعت اهل حق باید باین نکته توجه داشته باشند؛ راجع به گردش مظهرات که یکی از ارکان اساسی اصول عقاید مسلک اهل حق است، در کلامهای سرانجام حقیقت، ذات را غیر از مظهر دانسته و همیشه (مظهر) مضاف و (ذات) مضاف الیه واقع شده است، یعنی تجلی نور خورشید ذات خدا بر آینه مظهریت جلوه‌گر گشته است. چنانکه حضرت شاه خوشین در کلام سرانجام میفرماید: «ما آینه خدا

نمائیم» و شاهد مثال هم در همان فرمایش خودتان است که مرقوم فرموده‌اید: «حضرت مولی فرموده هر کس مرا به نورانیت شناخت خدا را شناخته است» فلذا اگر فرقی بین مظهر و ذات نباشد، با اینکه ذات خدا یکتا و واحد است، لازم می‌آید هر یک از مظهرات متعدد، خدایان متعدد بشمار آیند که تالی فاسدش معلوم است.

توضیح آنکه جامه و دون مندرجه در کلامهای سرانجام، گرچه هر یک معانی متعدده دارند، ولی در اینجا مشمول معنی مظهر نیز میشوند.

در خاتمه یادآور میشود اگر برهان الحق را مطالعه فرموده باشند از صفحه ۱۷۹ به بعد راجع به حضرت علی تبصره‌ای نوشته شده است که بهترین دلیل برای اثبات مقام مظهر الهی ایشان میباشد. و نیز شرحی هم بنام «حاشیه بر حق الحقایق» راجع به بعضی مشکلات شاهنامه حقیقت نوشته‌ام اگر مطالعه فرمایند بیشتر مفید خواهد بود.

سؤال ۶ - اینکه مرقوم فرموده‌اند در برهان الحق آنچه گفته شده با شاهنامه حقیقت فرقی ندارد، چندان صحیح بنظر نمیرسد، چون در آیات (۶۵۰ تا ۶۵۹ و ۶۶۲ و ۸۸۱ تا ۸۸۳ و ۸۸۶ و ۸۸۷) شاهنامه حقیقت، علی را خدا میدانند. مثل اینکه جناب عالی از این بیان شیوای آن مرحوم جز خدائی علی چیز دیگر استنباط فرموده‌اید، در صورتیکه در بیان ایشان هیچ ابهامی باقی نمانده است. حال معلوم میشود جناب عالی بملاحظه اینکه خدای نکرده تکفیر نشوید، مظهر اندر مظهر در برهان الحق قائل شده‌اید. بعقیده بنده شاه خوشین و حضرت سلطان مظهر علی (ع) بوده‌اند، و علی نیز عین ذات بوده است.

جواب - اما راجع به مقام حضرت علی که تصور فرموده اند عقیده بنده با مفاد شاهنامه حقیقت مغایرت دارد، یا بلاحظة تقیه، در برهان الحق اشاره بمظهریت شده، اشتباه است. زیرا کلامهای سرانجام مسلک اهل حق همچین شاهنامه حقیقت که اقتباسش از همان کلامها است، در چنین موارد ذکر از مظهر مینمایند. و اگر گاهی از لحاظ قافیه شعری یا بلحاظ اختصار، کلمه (مظهر) از کلام حذف شده باشد من باب تغلیب است (یعنی غلبه مفهوم معنی بر منطوق لفظی)، و الا جائی که اسم ذات هست معنی (مظهر) در او مستتر خواهد بود. کما اینکه جائی اسم (جان) باشد، مسمای (جسم) در او مستور میباشد. عبارت دیگر، مظهر و ذات مثل ظل و ذی ظل لازم و ملزوم یکدیگرند. یعنی همانطوریکه سایه از صاحب سایه منفک نیست، مظهر هم از ذات جدائی ندارد. بدلیل اینکه اگر ذات وجود نداشته باشد، مظهر موجود نمیشود، و تا مظهر هم نباشد ذات جلوه گر نمیگردد. بعلاوه در مرقومه خودتان هم آنجا که میفرمائید «شاه خوشین باحضرت سلطان مظهر علی بوده اند و علی نیز عین ذات بوده است» تصدیق ضمنی مظهرات است. و بدلیل واضحتر آنکه: آنچه قدر متیقن است، همانا ذات یا روح شبیه به هوا هستند و قابل رؤیت و لمس نمی باشند. حضرت علی هم که میفرمائید «عین ذات بوده»، جای انکار نیست که در عصر خود به هیکل بشری با مردم در تماس بوده است، فلذا اگر مظهری نداشت چگونه دیده میشد؟ پس در اصل موضوع اختلافی نیست، و اختلافات مفهوم لفظی هم (اگر باشد) مؤثر نخواهد بود. مانند حکایت خواستن (عنب و ازم و انگور، آن سه نفر عرب

و ترك و فارس است که معنای خواسته هر سه نفر واحد، و لفظاً مختلف میباشد.

بنابراین شاهنامه حقیقت و برهان الحق در قضیه مورد بحث اختلافی ندارند، نهایتاً شاهنامه حقیقت با ندای عشق و عاشقی و برهان الحق با موازین علمی و فلسفی بیان مطلب نموده‌اند، و گرنه معنای مقصود هر دو یکی است. مضافاً مطمئن باشید حقیر برهان الحق را از روی ایمان و تحقیقات عمیق نوشته‌ام نه از باب تقیه و خوف از تکفیر چرا، کسی که پای به دایره حق‌جویی و حق‌گویی و حق‌پرستی گذازد باید از جان گذرد، و به شتم و لطم و طعنه و ملامت اشخاص ترس و هراس نداشته باشد. درخاتمه معروض میدارد:

اولاً - راجع به مرحوم آقای حاج نعمت‌الله، قطع نظر از اینکه پدرم هستند، استاد و مرشدم نیز میباشند، و هرچه دارم از او دارم، با این وصف چگونه ممکن است در اصول ارکان مذهبی بین ما اختلاف عقیده وجود داشته باشد، معاذالله. و اگر فرضاً در بعضی موارد، اختلاف روایاتی یا عباراتی یا فروعاتی بین آثار ما دیده شود، اختلاف اساسی نیست، فقط بدین لحاظ است: چون شخص معظم له از فرط علاقه‌ای که بمسلك اهل حق داشت تمام دوران زندگی خود را صرف تحقیقات و جمع‌آوری کلامهای بزرگان اهل حق نمود، و بالاخره کتاب شاهنامه حقیقت با چند آثار دیگر (که هنوز بچاپ نرسیده‌اند) عصاره آن همه تحقیقات است. لاجرم تحقیقات ایشان پایان نرسید که بسرای جاودانی شتافتند. آنگاه بهنگام رحلت از آنجائیکه بنده شاگرد مکتبشان بودم اجازه فرمودند به تبعیت از راه و روش محققانه‌اش،

رشته تحقیقاتش را ادامه دهم. حقیر هم اطاعةً للامر باندازه فهم ضعیف خود مشغول تحقیقات گشته‌ام. روی این اصل هر گاه اختلافات ظاهری یا فروعاتی در آثار ما مشاهده گردد، نتیجه تحقیقاتی است که به مرور زمان بعمل آمده است نه اختلاف عقیده اساسی. آنهم البته بنظر روشن بین محققین و مدققین اهل دانش و بینش پوشیده نیست، که هر شخص محققى در نتیجه مطالعات و تجربیات کثیره تجدید نظرهایى در آثار خود یا دیگران برایش پیش می‌آید، که علمای اهل فن آنرا حمل بر دقت و صحت عمل و ارزندگی معلومات آن شخص مینمایند، نه عیب و نقص و مذنبی. واگر در شاهنامه حقیقت صفحه چهارم به مقدمه فارسی آقای دکتر مکرى نیز توجه شود، تذکاري از حقیر راجع باینموضوع جلب نظر خواهد نمود.

ثانیاً - اینکه اشاره بعقیده خودتان فرموده بودید، بدیهی است عقیده در هر موردی آزاد است. و در امور دینی هم هر کس بهر مذهبی معتقد باشد، مشروط باینکه احکام آن مذهب را طابق النعل بالنعل عمل نماید، بنده آنچنان عقیده‌ای را (بنا بدستور مسلکم که اهل حق است) مقدس دانسته و محترم میشمارم. چه آنکه «مقصود من از کعبه و بتخانه توئی تو - مقصود توئی کعبه و بتخانه بهانه». بیش از این تصدیع نمیدهد، امید است عرایض ارادت‌مند بر جناب عالی که شخص تحصیل کرده و روشن بین و روشن فکری هستید مؤثر واقع شود.

سؤال ۷ - چرا بعضی از اهل حقها علی را خدا میدانند و حال آنکه جناب عالی در اواخر فصل بیستم برهان الحق و تبصرة مربوط بآن این

موضوع را کاملاً روشن نموده اید؟

جواب - اولاً - اهل حق غیر از جماعت علی‌اللهی است. بلکه دو فرقه متضاد هستند. زیرا اهل حق پیغمبران و دوازده امام را قبول دارد، ولی علی‌اللهی جز علی هیچکس را قبول ندارد. حال اگر بعضی از اهل حق خودشان را علی‌اللهی بدانند از راه بی‌اطلاعی و بی‌سوادی و جهالت است.

ثانیاً - اهل حق علی را خدا نمیدانند و مظهر خدا میدانند؛ بهترین دلیل هم فرمایشات حضرت سلطان اسحق و سایر بزرگان اهل حق است (بنام کلام سرانجام)؛ و در آن کلام علی را مظهر خدا خوانده‌اند، و مظهر عبارت است از محل ظهور ذات حق. بعبارةٔ آخری مظهر مانند آینه در مقابل نور آفتاب است، همانطور که جلوهٔ آفتاب وقتی در آینه منعکس گردد عین آفتاب دیده میشود، مظهرات کامل هم مانند آینه محل جلوهٔ ذات خدا هستند، یعنی آینهٔ خدا نما میشوند. چنانکه حضرت شاه خوشین یکی از بزرگان اهل حق میفرماید: «فیه ما خدا نیستیم ما با خدائیم - یعنی آینهٔ خدا نمائیم... الخ» مضافاً اگر علی را مانند علی‌اللهی‌ها، خود خدا بدانیم و خدا هم که یکی است، پس مظهرات پیش از علی و بعد از علی مانند سلطان و غیره خدایان متعدد میشوند، آنوقت بجای يك خدا (العیاذ بالله) باید گفته شود هزاران خدا داریم و این کفر و شرک است.

سؤال ۸ - اگر خدا را به منزلهٔ خورشید و حضرت علی (ع) را به منزلهٔ آینه فرض کنیم، فقط ظاهر خورشید در آینه منعکس میگردد نه اثر خورشید؟

جواب - منظور از انعکاس خورشید در آینه یکنوع تشبیه تمثیلی است، والا مقصود از انعکاس تجلی نور خدا در جامه و مظهر حضرت علی (ع) همان قدرت و مشیت خدا است، نه چیز دیگر.

سؤال ۹ - عده‌ای به امام اول حضرت علی (ع) اعتقاد کامل دارند، آیا او را مخلوق خدا میدانند یا بالاتر؟

جواب - کسانی که حضرت علی (ع) را مخلوق ندانند و العباد بالله آنرا خالق دانند، غالی و مشرک خواهند بود. بنا براتب آنانکه عارف بالله و مسلمان خالص هستند، حضرت علی (ع) را انسان کامل و وصی حضرت رسول (ص) میدانند. و باصطلاح عرفاء نیز آنرا بمقام مظهریت می‌شناسند. یعنی وجود آنحضرت را آینه صفت، مظهر انعکاس جلوه نور ذات حق میدانند. مانند آینه اگر در مقابل خورشید قرار داده شود نور آنرا منعکس مینماید، در حالتیکه آینه غیر از خورشید است.

سؤال ۱۰ - حضرت علی اهل شریعت بود یا اهل حقیقت؟

جواب - گرچه مفاد جواب این سؤال ضمن جوابیه‌های قبلی تلویحاً بعرض رسیده، مع هذا معروض میدارد:

اولاً - فرقه اهل حق از شریعت محمدی (ص) جدا نیست، زیرا شریعتی باید باشد تا در بطن او طریقت و معرفت و حقیقت بوجود آید.

ثانیاً - حضرت علی (ع) مروج شریعت و آینه طلعت حقیقت

بود. چونکه پس از ختم نبوت، بارقه نور ولایت از اثر طلوع خورشید حقیقت توسط مبدأ احدیت در وجود ایشان درخشان گردیده، بعبارة اخری شریعت و حقیقت باو منتهی میگردد.

سؤال ۱۱ - اگر علی (ع) اهل حق بود چرا در ماه رمضان روزه میگرفت و با مردم نماز جماعت ادا میکرد؟

جواب - اولاً - نماز حضرت علی (ع) همان است که در صفحه ۱۴۱ سطر ۱۵ کتاب برهان الحق بآن اشاره شده است. ثانیاً - چنانکه قبلاً عرض شد ایشان مروج شریعت و هادی طریقت و مربی معرفت و آینه حقیقت بودند، بدین لحاظ اعمال او سرمشق است برای هر کس در هر مرحله باشد. بنابراین میتوان قیاس گرفت اهل حق در مکتب حضرت علی (ع) چه وظایفی باید انجام دهد تا به نتیجه غائی برسد.

سؤال ۱۲ - دین ما چیست آیا ما علی را خدا میدانیم؟ و اصولاً چرا حضرت علی را برتر از سایر بزرگان مذهب میدانیم، مگر نه اینکه حضرت علی خود پیرو حضرت محمد (ص) بود؟

جواب - ۱ - ما علی را خدا نمیدانیم، لیکن آنحضرت را مظهر خدا میدانیم. مثلاً اگر آینه ای در مقابل خورشید قرار داده شود هیناً عکس خورشید در آن منعکس میشود، و حال آنکه آن آینه غیر از خورشید است؛ علی هم بسبب صفات ممتازه اش مانند آینه، صاف و صیقلی گشته، از این رو مظهر خدا خوانده شده است. یعنی محل ظاهر شدن جلوه نور ذات خدا قرار گرفته است نه خود خدا.

۲- برتری علی از سایر بزرگان دین، چنانکه در جواب از سؤال فوق گفته شد، بسبب آن صفات ممتازه است که از صفات خدا در او میباشد. مثلاً نور برق در هر لامپی روشنائی میدهد، ولی ظرفیت نور برق لامپ ۵۰۰ شمعی با ظرفیت لامپ شمعهای پائینتر متفاوت است.

۳- حضرت علی (ع) از لحاظ مقام شریعت پیرو حضرت محمد (ص) بوده، اما نظر باینکه حضرت محمد (ص) صاحب نبوت و حضرت علی (ع) صاحب ولایت است، و ولایت هم ثمره و مغز نبوت است، از این جهت نبوت بدون ولایت مانند درخت بی ثمر و پوست بی مغز خواهد بود. روی این اصل اهل حق کسی است پیرو هر دو باشد.

سؤال ۱۳ - آیا علی ازلی و ابدی و عین هر موجود است؟

جواب - حضرت علی (ع) دو جنبه دارد. جنبه اول آنکه، به دیده حق بینان مظهر الله است، یعنی آینه وجودش محل ظهور جلوه نور ذات حق میباشد. جنبه دوم آنکه، ظاهراً بشر است. پس باعتبار اینکه (مظهر الله) است ذات او ازلی و ابدی خواهد بود، و به اعتبار اینکه بشر است چنانکه دیده شد قالب تهی نمود.

سؤال ۱۴ - برهان الحق در تبصره مربوط به فصل بیستم مینویسد: «فقط از مرآت اسم جمالی علی اعلی، انتزاع مسمای جلالی باری تعالی نموده... الخ»، منظور از اسماء جمالی و جلالی خدا و معنی کلمه انتزاع چیست؟

جواب - اسماء جمالی از اسمائی است بر خدا و بر اشخاص دیگر هم میتوان خطاب نمود، مانند (علی - رحمن - رحیم) و امثالهم. اسماء جلالی از اسمائی است فقط مختص خدا میباشد، مانند الله و امثال ذلك. یعنی نمیتوان اسم کسی را به تنهایی الله گذاشت مگر بطریق اضافه که مضاف الیه داشته باشد، مثل (الله داد - الله کرم اللهوردی و غیره). زیرا خداوند هزار اسم جلالی و هزار اسم جمالی دارد، بعلاوة آن يك اسم اعظم.

کلمه انتزاع یعنی چیزی که از چیز دیگر بیرون کشیده و گرفته شده باشد، مثلاً اسم جمالی علی از اسم جلالی الله بیرون کشیده و گرفته شده است.

سؤال ۳۶۶ - بر حسب وعده‌ای که حضوراً داده بودید خواهشمند است وجه تسمیه کلمات «نور علی الهی» را مرقوم فرمائید که برسم یادگار در خاندان ما بماند.

جواب - قبلاً لازم به تذکر است تصور نفرمائید که منظور اسم خودم (نور علی الهی) است، زیرا بنده پست‌ترین مخلوقات و اسم بی‌مسمی هستم. بلکه بموجب خوابی که دیده شده، هر یک از کلمات آن منطبق با مفاد آیه قرآنی ذیل الذکر است، از طرف حق بآن خاندان اعطاء گردیده، انشاء الله مؤبداً باقی بماند:

- ۱- نور : یعنی «اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ» (سوره ۲۴- آیه ۳۵)
- ۲- علی : یعنی «وَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ» (سوره ۳۱- آیه ۳۰)
- ۳- الهی: یعنی «اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ» (سوره ۲- آیه ۲۵۵)

فہرست اہلام
اشخاص - اماکن - اصطلاحات

فهرست اعلام

- آنچه در حکم قربان است ۹۷-۱۰۰-
 ۴۹۵-۵۲۶
 آنچه از حیث تشریفات مانند قربان
 است ۹۷
 آهو صحرائی ۹۸
 آینه خدا نما ۱۸۳
 الف
- آنمه (اطهار ، طاهرین ، معصومین ،
 هدی) ۷-۹-۱۰-۱۴-۳۹-۸۹-
 ۹۴-۱۴۳-۱۶۶-۱۶۹-۲۷۱-
 ۲۷۳-۲۸۳-۲۹۸-۳۰۳-۳۸۷-
 ۶۲۶-۶۳۱
 اباذر ۱۷-۳۰۰
 ابدال بگ ۷۰-۷۴
 ابراهیم (حضرت) ۷-۹-۵۵-۲۲۰-
 ۳۰۴-۶۳۰
 ابلیس ۳۶۱
 اتمام حجت سرسپردن ۱۳۶
 اتحاد ۱۷۳
- ت
- آب چرخ جم ۱۲۱-۱۲۶-۲۱۳-
 ۵۲۴-۵۳۴
 آبگوشت ۱۱۰-۱۲۰-۵۳۱
 آتش بگ ۷۰-۷۸-۴۵۹-۴۶۳
 آتش بگی (طایفه آتش بگی) ۱۵۴-
 ۴۶۱-۶۳۸
 آتش خوری ۲۰۲
 آتش زبرد بگ ۱۰۷-۵۲۲-۵۲۷
 آداب جم جوز ۱۳۷
 آداب جوز سر ۶۳-۱۳۲-۵۳۸-۵۴۰-
 ۵۴۵
 آداب نذر ۱۳۵
 آدم صنی الله ۷-۸-۱۴۲-۴۱۷
 آفتابه لکن ۱۰۸-۱۲۲
 آقا خدایار ۴۵۷
 آقا سوابار ۴۵۷
 آقا سید اسماعیل جان ۴۵۷
 آنچه نه قربان است و نه در حکم قربان ۱۲۷

- ۶۵۲
 اسمعیل (حضرت) ۵۳۰
 اشاعره ۲۵
 اشراق معنوی ۱۴۰
 اشیاء یافته شده ۳۸۳
 اصحاب سّر ۱۷-۳۱۱
 اصول عقاید اهل حق ۲۰-۳۰۶
 اعضای حرام ذبیحه ۹۹-۱۰۶-۲۰۷
 اقرار ۲۷-۴۴-۵۵-۱۰۰-۱۱۱-۳۳۳
 اقطاب ۱۵-۲۸۳
 الست بر بکم ۴۴-۱۹۹
 القاصعه ۳۵۱
 الکاکیه ۲۴۹
 الماس بگ ۷۰-۷۴
 الهی (نور علی) ۱-۳۰۶-۳۹۹-۶۵۴
 انار ۱۰۰-۱۲۵-۴۹۵-۵۲۶
 انبیاء ۵-۱۷-۲۶۳
 انجیل ۲۵۱-۳۰۱-۴۳۹
 اتفاق ۹۶
 امامت ۱۷-۲۰-۴۳-۲۶۷-۲۸۳
 امام ۲۸۳
 امام وقت ۱۷
 امانت ۱۲
 امت ۷-۹-۲۷۱
 امر بمعروف ۱۶۲
 امیر تیمور گورکان ۴۲
 اوتاد ۱۶۹-۱۷۴
 اوراد ۱۱۶-۱۲۳
 اولی الامر (مقام اولی الامر) ۷-۱۱-
 ۵۴-۶۴-۱۸۹-۲۸۹
- اثمه (خاتون) ۶۸
 اثنی عشری جعفری (شیعه) ۱۰-۱۸۹-
 ۲۶۶-۳۰۳-۳۳۵
 اجازه دعا به غیر سید ۴۸۲
 احتیاط مردان هنگام روزه ۵۹۱
 احکام شرع اصلی ۲۵۲
 احکام قرآنی ۲۵۲-۲۸۴-۳۰۱
 احکام مسلك اهل حق (اصول، فروع)
 ۳۹۱
 احمد صفا ۴۱۷
 اذکار (جلی-خفی) ۸۵-۸۷-۸۸-۱۱۳
 اذکار زبانی ۱۳۹
 اربعین روزه ۱۴۳
 ارکان اهل حق ۲۲-۴۶۰-۴۶۴-۴۸۰
 ارمیابن حلیقا ۳۰۴-۴۰۳
 از جمادی مردم و نامی شدم (مولانا)
 ۶۲۸
 ازدواج پیر و دلیل ۸۰-۴۷۱
 استاد (تعریف) ۱۱۶-۴۴۱
 استخوانهای قربانی ۱۲۰
 استخوان بلولی ۱۱۸
 استعانه و استغائه ۱۳۹-۵۴۸-۵۶۱
 استعداد ذاتی ۵۸-۳۳۴
 اسرار حقیقت ۴۳
 اسرار نبوت ۱۹
 اسرافیل ۱۳۶-۳۳۲-۵۴۱
 اسلام ۱۶۷-۲۹۶-۳۹۳-۴۲۴
 اسماء الله ۵۴-۱۰۸-۱۱۰-۱۱۸-
 ۱۸۲
 اسماء (جلالی و جمالی) ۱۸۱-۲۲۴-

- اهل حق و شریعت اسلام ۱-۱۳۹
 اهل حق کیست ۵-۶۰۶
 اهل حق ۶-۷-۵۳-۵۶-۶۰-۶۵-۹۲-
 ۹۶-۱۱۰-۱۲۴-۱۳۸-۲۰۵-
 ۲۱۹-۲۵۲-۲۷۱-۲۹۷-۳۰۳-
 ۳۹۳-۵۶۷-۵۷۱-۵۹۰
 اهل حق واقعی ۵۶۲
 اهل حقیقت ۱۶-۲۷۳-۶۵۰
 اهل سنت ۱۶۹
 اهل شریعت ۱۵-۲۷۳-۶۵۰
 اهل طریقت ۱۶-۲۷۳
 اهل عرفان ۲۶
 ایام البیض ۱۴۳-۲۱۹
 ایام هفته (تعلق ایام هفته) ۳۹۴
 ایجاد موجودات ۳۲۲-۳۳۲
 ایلیا ۳۹
 ایوت اردبیلی (ایوت حشار - هشیار)
 ۴۸-۴۹-۱۱۴-۲۰۱-۲۱۳-
 ۳۳۷-۳۳۳
 ایوتی (مقام) ۵۰
- ب
- بابا جلیل ۷۳
 بابا حیدر (خاندان) ۷۲-۷۸-۴۵۸
 بابا سرهنگ ۳۰-۴۰۸
 بابا طاهر همدانی ۳۱
 بابا فقیه ۳۲
 بابا گلاب ۷۱-۷۴-۴۵۷
 بابا ناوس (بابا ناوس) ۴۰-۳۲۶
 ۳۹۵-۴۰۸-۴۶۲
- بابا یادگار (خاندان شاه یادگار حسین)
 ۴۸-۶۷-۷۲-۱۵۲-۳۲۳-۳۳۳-
 ۳۹۵-۴۱۱-۴۱۵-۴۴۸-۴۵۳-
 ۴۷۳-۶۲۶-۶۳۰-۶۴۳
 بادام ۱۰۱-۱۲۷
 بارقه فیض الهی ۱۷۷
 باطن دار ۱۵-۲۸۲
 بخت آزمائی ۳۸۲
 بدو پیدایش بشر ۴۴
 بروز ۶۱۳
 برهان الحق ۲۴۷-۵۶۹
 بره شاه فضل ولی ۶۳۰
 بز باباناووس ۶۳۰
 بزرگان اهل حق ۲-۵۸
 بستن کمر ۸۱
 «بعضی بعضی» راجع به صرف قربانی
 ۱۲۴-۱۲۷
 «بعضی بعضی» در برهان الحق ۵۲۳
 «بعضی بعضی» در مورد نیتها ۱۵۱ تا
 ۱۵۴
 بقای روح ۱۸۵
 بکتر ۳۲۹-۳۴۰
 بولوی ۱۱۱-۱۱۸
 بهلول (بهلول بن محمد) ۱۷-۲۸-۱۹۳-
 ۳۲۵-۳۳۵
 بیابنس (بیابست) ۱۸-۲۶-۳۳-۴۴-
 ۳۲۳-۴۴۴
 بیابنس آزلی ۲۰۴
 بیابنس پردیوری (پردیوری) ۲۶-۴۳-
 ۴۵-۵۳-۵۶-۶۳-۶۶-۹۸-۱۰۱-

پوست کله و پاچه ۱۰۵-۵۲۴	۱۱۲-۱۱۴-۲۴۸-۲۷۲-۳۳۳
پپاله بنیامین ۴۶۲	۲۹۱-۴۰۵-۴۴۴-۴۶۰-۴۷۰
بیر ۴۶ - ۵۴ - ۶۰ - ۸۰ - ۱۳۴ - ۱۴۷	۴۹۴-۵۱۸-۵۳۵-۵۵۰-۵۵۲
۲۰۵-۲۱۷-۲۸۲-۳۳۳-۴۱۹	۵۹۸
۴۲۳-۴۴۱-۵۵۲-۵۵۴	بیابس خاوندکاری (بیابس عالم ذر) ۴۴-
بیر ازلی ۱۱۴-۱۳۲-۱۴۷-۲۰۴	۱۱۵-۲۰۴-۳۲۲-۳۳۳-۳۹۱
بیر بنیامین (سید خدرشا هوئی) ۴۸-	۴۱۵-۴۱۷
۶۵-۷۶-۹۸-۱۱۴-۱۳۶-۱۹۰	بیابس ساج ناری (ساج نار) ۱۸-۲۶-
۲۰۳-۲۱۱-۲۱۶-۲۱۹-۳۲۳	۴۳-۵۲-۱۹۰-۲۹۸-۳۹۱
۳۳۳-۳۹۴-۴۱۱-۴۱۹-۴۲۵	۴۱۱-۴۵۶-۴۹۶-۵۳۵
۴۳۱-۴۴۲-۴۴۹-۴۵۱-۴۵۶	بیعت ۲۷-۵۳-۵۵-۱۱۲
۴۶۲-۵۱۹-۵۴۷-۵۵۰-۵۵۳	بیور (بیور هزار غلام) ۴۷
۵۹۸-۶۰۴-۶۳۰-۶۴۳	بیون ۴۷-۴۴۹
بیر حقیقت ۱۳۶	بیون غلام (بیون غلام) ۴۷
بیر دلاور ۵۱-۲۱۵	بیون هزار غلام ۴۷
بیر رستم (بیر رستم سو) ۵۱-۷۲-۴۵۸	بیون هزار خدا ۴۴
بیر شرط ۲۱۵	
بیر قنبر (یا کدخدانقبر در زبانی ملقب به	پ
دسته ور) ۷۰-۷۳-۴۵۵	پادشاه (شاه) ۵۳-۶۰-۷۵-۱۱۸-۲۱۲
بیر من هدای من ۵۴۲	۲۱۷-۴۰۷-۴۲۳-۴۴۱-۶۳۲
بیر موسی ۴۸-۶۵-۱۱۴-۱۴۸-۱۹۱	پادشاه حقیقت ۵۶-۶۵-۱۳۶-۱۴۷
۲۱۲-۳۲۳-۳۳۷-۳۹۴	۱۵۲-۲۱۶-۲۱۹
۴۱۹-۴۲۱-۴۸۹	پادشاه خاوندکار ۱۳۶
بیری (مقام - سمت) ۴۹-۶۳-۶۷-۷۱	پاکی ۲۲-۲۷-۸۱-۱۰۸-۱۹۳-۲۹۰
۷۴-۱۱۴	۳۷۰-۳۸۰-۳۸۳
ت	پالوویج ۱۱۱-۱۱۳-۱۱۶-۱۱۸-۱۲۳
تابه ۱۹	پاینداز ۴۴۵
تأثیر نفس ۲۶۶-۲۸۲	پردیوری: بیابس پردیوری
تأویل ۴۲۲-۴۲۶	پنجاه هزار سال ۱۷۵
	پوست قربانی ۵۲۵

ع

- تاش حورین ۴۵۵
 تعقیق نکردن ۳۱۶
 ترتیب قسمت دادن نذر ۱۱۸
 ترك سربر (ترك سربریده) ۳۰
 تزکیه نفس ۹۲
 تسبیح ۳۹۵
 تسلیم (مقام - مرحله) ۲۳-۲۴-۴۶-
 ۵۶-۶۳-۱۷۱
 تشریفات جم ۵۳۲
 تشریفات قربانی ۹۹
 تشریفات صرف نذر ۱۰۴
 تصوف ۲۵۹-۲۶۵
 تعبیر و تفسیر و تأویل ۴۲۸
 تعمق روحی ۲۶۹
 تقلید و مقلد ۴۶۷
 تقیه ۶۴۷
 تکبیر ۱۱۱-۱۱۳-۴۶۴-۵۱۸
 تلقین میت ۵۷۵
 تماس با ارواح ۶۱۷
 تماس روحی ۶۲۷
 تناسخ ۱۷۲-۱۷۴-۲۸۵-۲۸۹-۶۱۴-
 ۶۱۷-۶۲۰
 تناسخون ۶۲۲-۶۲۷-۶۲۹
 توبه ۴۹۸
 تورات ۲۵۱
 توپل سبزداود ۵۴۳-۶۳۰
 تهخوان قربانی ۱۲۱
 تهمت زدن ۳۸۹
 تیغ (قربانی) ۱۲۵-۱۳۲-۵۲۰
 تیمم ۲۱۰
- جاف (ایل - عشایر) ۴۰-۴۹
 جام جم جهان نمای جمشید ۱۷۳
 جامه ۱۷۲
 جان و بنی جان (دوران) ۴۴-۲۰۰
 جانشین پیر (جانشین دلیل) ۷۴
 جانشین پیرازلی (جانشین دلیل ازلی)
 ۱۳۲-۵۴۱
 جانشین شاه ۷۴
 جبرائیل ۱۳۶-۳۳۲-۴۰۳-۵۴۱-
 ۶۱۶
 جبر و جبری (جبر و تفویض - جبر و
 قدر) ۲۴-۳۸۵-۳۸۸
 جذبه و جذبیات ۸۸
 جشن حقیقت ۱۴۵
 جشن حقیقت (ر-اله) ۴۵
 جعفر صادق (ع) ۲۸-۳۴-۹۰-۱۹۳-
 ۲۰۹-۲۲۳-۳۳۶-۶۴۳
 جلد (ایل) ۴۹
 جلوه ذات حق (نور) ۲۷-۶۶-۱۱۰-
 ۳۰۱-۳۱۱-۳۳۲-۳۳۵-۴۰۷
 جمع و جمعخانه (جمع و جمعخانه) ۲۶-
 ۸۱-۲۸۱-۳۹۰
 جم جوز (جمع جوز) ۱۳۲-۱۳۷-۴۲۵
 جم چلتنان ۱۱۵
 جم خدمت ۱۳۲-۵۳۴
 جم نشین ۸۱ تا ۸۸-۱۰۸-۱۱۷-۱۲۱-
 ۴۷۸
 جمع اهل حق (جمع حقیقت) ۶۶-۸۱-

- حاج نعمت‌الله ۱-۲۹-۱۸۷-۱۹۴-
 ۲۵۶-۳۰۶-۶۴۱-۶۴۷
 حاجی بابوعیسی (حاجی بابو حسین)
 ۵۰-۶۹-۷۲-۴۱۱-۴۵۸-۴۷۴
 حاشیه برحق‌الحقایق ۲۵۷-۴۱۵-
 ۶۲۵-۶۲۷-۶۴۵
 حافظ (خواجہ حافظ) ۵۸-۱۲۴-۱۷۶-
 ۲۶۸-۲۹۷
 حجت قائم: مهدی صاحب زمان
 حرام (آیه) ۴۰
 حسن (ع) ۱۰-۲۷۳-۶۴۳
 حسن بصری ۱۷
 حسن گاوپار ۲۹
 حسین (ع) ۳۸۸-۴۹۰-۵۷۷-۶۲۵-
 ۶۴۳
 حسین بگ (حسین بگ جلد) ۴۹
 حسین ابن منصور حلاج ۳۰
 حشار ۵۰
 حشر ونشر جسمانی و روحانی ۱۸۵
 حضور قلبی ۱۴۰
 حق ۱۷-۲۴-۴۳-۴۶-۵۹-۶۶-۷۸-
 ۱۱۳-۱۸۹-۲۷۷
 حق بینی ۳۱۱
 حق حقیقت ۲۹۵
 حق و حقیقت ۲۹۷
 حقیقت ۷-۱۶-۴۳-۵۶-۷۸-۱۴۱-
 ۲۷۰-۲۹۹-۳۶۹-۴۰۵-۴۱۷
 حلقه جم ۸۶
 حلول ۱۷۲-۱۷۴-۲۸۹-۳۱۳-۶۱۷
 حمد وشکر ۱۰۳-۲۸۶
- ۱۰۲-۸۷-۸۴
 جمع ساجناری ۱۹۱
 جمع قربان (جمع قربانی) ۱۰۶-۵۳۴
 جمع نیاز ۱۰۲
 جمشید بگ ۷۰-۷۴
 جمور (ایل) ۶۸
 جنس خنثی ۴۳۷
 جوز (بوا - بویا) ۶۰-۱۲۵-۱۳۱-
 ۱۳۷-۶۳۰
 جوز سرسپردن (جوز سرشکستن - جوز
 شکستن) ۶۳-۱۳۲-۱۳۷
 ج
- چسبیده (اهل حق) ۵۶-۵۹-۷۹-۱۳۵-
 ۲۷۱-۴۳۲-۴۷۴-۵۶۹
 چشمه خورشید ۱۹-۱۹۱
 چکیده ۵۷-۵۹-۷۹-۱۳۵-۲۷۱-۴۴۴
 ۵۶۹-۵۴۲
 چلی ۱۴۶-۱۵۳-۱۵۸-۱۶۰
 چنگال ۴۹۳
 چهار جسد ۴۹
 چهار ملک ۴۹-۴۱۹
 چهل تن (چهل تنان) ۴۶-۱۱۵-۴۰۶
 چهل چهل تنان ۴۶-۴۰۸
 چبچک (قوم با ایل) ۱۴۴-۱۴۶-
 ۲۱۴-۳۹۲
 چیزهای اضافی که از نذر می ماند ۵۳۵
 ح
- حاجت و حاجات ۸۸-۱۱۸-۱۲۴

- خاندان سید مصفا ۶۹-۷۲-۷۷-۷۷۴
 خاندان شاه ابراهیم ۶۷-۷۲-۷۷
 خاندان شاه حیاس ۷۱-۷۴-۷۸-۱۸۷-
 ۴۵۵-۴۶۴
 خاندان شاه مهمان ۷۰-۷۴
 خاندان عالی قلندر ۶۷-۶۹-۷۲-۷۷
 خاندان میرسور ۶۹-۷۲-۷۷
 خاندانهای هفتواکه ۶۹-۷۶-۴۴۹
 خانقاه (خانگاه) ۲۶-۳۹۳
 خاوندکار (خاوندکار) ۱۱۴-۱۳۶-۵۷۴
 خدمت ۶۲-۹۷-۱۰۱-۱۰۴-۱۰۷-
 ۱۱۷-۱۲۸-۱۳۰-۱۳۵-۵۰۶-
 ۵۱۳
 خدمت جوز ۱۳۵-۵۴۳-۵۴۵-۵۴۷
 خربزه ۱۰۱-۱۲۷
 خروس ۶۹-۹۸-۱۰۰-۱۰۶-۱۲۸
 خروس و مرغ بی دم ۱۲
 خروس خدمتها ۵۰۸
 خروس ماشینی ۵۰۹
 نسوف ۴۸۹
 خلعت (معنوی) ۵۴۴
 خلقت آدم ۳۲۴-۳۳۵
 خلقت عالم و آدم ۲۰۳
 خلیفه ۸۴-۱۱۰-۱۱۷-۱۲۴-۲۰۵-
 ۵۳۳
 خلیفه احمد ۴۱۹
 خنزیر ۵۲۴
 خواب دیدن ۲۶۱
 خوان (خوان قربان - خوان قربانی)
 ۱۱۰-۱۱۹-۱۲۱
- حیض زنان و روزه و پختن نذورات
 ۵۸۷-۵۹۳
 حیوان تیر خورده - شاخ خورده -
 نشان دار) ۴۱۲-۴۱۳-۵۱۲
- خ
- خاتون اثرمه (اسمره) ۶۸
 خاتون زربانو ۷۰
 خاتونه بشیر ۴۲۰-۴۷۵
 خاتونه گلی ۴۱
 خادم (خادماها - خادمین) ۸۴-۱۰۴-
 ۱۰۸-۱۱۹-۱۲۲-۲۰۵-۲۱۱-
 ۵۳۳
 خان آتش ۵۰۶
 خان احمدخان ۶۷
 خاندان (خاندانها) ۵۳-۵۶-۶۰-۶۵-
 ۸۴-۱۳۲-۱۴۸-۱۸۸-۴۲۳-
 ۴۵۰-۵۵۰
 خاندان آتش بگ ۷۱-۷۴-۷۷-۴۵۸-
 ۴۶۳-۵۰۶
 خاندان باباحیدر ۷۲-۷۸
 خاندان بابا یادگار ۶۷-۶۹-۷۲-۷۷
 خاندان حاجی بابوعیسی ۶۹-۷۲-۷۸-
 ۳۷۴
 خاندان حقیقت (خاندانهای حقیقت)
 ۶۵-۶۷-۷۲-۷۹-۸۱-۵۵۰
 خاندان خاموش (سید) ۷۲-۷۴-۷۷
 خاندان ذوالنور (ذوالنور قلندر) ۶۹-
 ۷۲-۷۸-۴۵۳-۴۵۸
 خاندان سید ابوالوفا ۶۷-۶۹-۷۲

- خویبار ۳۲-۶۷
 خوردن حرام به دستور طبیب ۵۰۴
 خوردن در جم ۱۲۱
 خوك ۴۰-۹۸
 خونكار ۳۰
 خيار ۱۰۳-۵۱۴
 خیال ۶۷-۴۴۸
 خیرات پولی ۴۹۲
 خیرات مرگان ۴۹۱
 د
- داود ۴۸-۶۴-۷۶-۹۸-۱۱۴-۱۳۶
 -۴۱۵-۳۳۳-۳۲۳-۲۱۴-۲۰۴
 -۴۸۹-۴۵۹-۴۵۶-۴۴۲-۴۲۵
 -۵۴۸-۵۴۵-۵۴۳-۵۴۱-۵۲۰
 ۶۴۳-۶۳۰-۵۵۲-۵۵۰
 دائم‌الصوم بودن ۱۴۳-۵۸۱
 دحیه ۱۶
 دخانیات ۵۰۵
 دُر ۳۳۲
 درخت وادی ایمن ۶۳۰
 درخود فرورفتن ۲۶۸
 دست بوسی ۸۳-۸۶-۱۳۰-۱۳۴-۱۳۶
 دستمال ۱۳۴-۵۴۱-۵۴۴-۵۴۸-۵۵۳
 دستورات اهل حق ۱۵
 دست شستن جم ۱۰۸
 دستور روشنی قلب ۲۶۷
 دستور مسلك اهل‌حق و شریعت ۲۷۳-
 ۵۹۰-۴۲۳-۲۹۶
 دعای اول ۱۲۴-۱۲۹-۱۳۰
- دعای تکبیر ۱۲۴
 دعای تیغ ۱۰۲-۱۰۵-۱۱۱-۱۱۶-
 ۵۱۷
 دعای چراغ ۵۷۷
 دعای ختم جم ۱۲۶
 دعای دوم ۱۲۹-۱۳۳-۱۳۶
 دعای رخصت ۸۷-۱۱۱-۱۱۶-۱۲۰-
 ۱۲۳-۱۲۶-۵۳۴
 دعای سفره ۱۱۱-۱۱۵-۵۳۲
 دعای قربانی ۱۰۷-۱۲۴
 دعای قندشکن ۱۲۷
 دعای نذر ۸۶-۱۱۱-۱۱۳-۱۳۱
 دعای نیاز و شکرانه ۱۱۷
 دعای مخصوص جوز ۱۳۶-۵۴۰
 دعای غسل میت ۵۷۴
 دعای غسل جنابت، حیض، نفاس و
 غیره ۵۷۶
 دعای غسل مس میت ۵۷۶
 دعای نامگذاری ۵۳۹
 دعوات‌شاهی ۱۴۴-۲۱۴-۲۱۹-۴۶۱-
 ۵۹۴
 دفتر اصولات حاج نعمت‌الله ۲۰۷
 دفتر (دفتر کلام - دفاتر کلام) ۳-۴۴-
 ۱۹۹-۱۸۷-۱۷۶-۷۳
 دلیل (مقام) ۴۹-۵۳-۶۰-۶۳-۷۰-
 ۵۵۳-۴۴۱-۴۲۵
 دلیل ازلی ۱۱۴-۱۳۲-۱۴۷
 دلیل خاندانهای اهل‌حق ۴۵۸
 دوره خاوندکاری ۴۱۱
 دوغ سه بره ۴۱۴

- دوشاهی داود ۴۲۱
 دون ۱۷۲
 دوزانو نشستن ۵۲۸-۴۷۹-۸۶-۸۳
 دنبلان ۵۰۲
 دیده‌دار ۲۸۳-۱۵
 دین ۳۶۸-۲۰-۸
 دین آدم صفی الله ۸
 دینور ۳۷
 دیوان گوره ۱۸۸
- ذ
- ذات ۶۴۶-۲۷۴-۱۸۲-۱۷۳
 ذات بشر ۶۳۲-۱۷۷
 ذات حق ۴۰۷-۳۱۲-۱۱۳-۶۶
 ذات مهمان ۶۳۲-۱۷۷
 ذبح حیوانات ۴۸۳
 ذکر ۲۰۶-۹۲-۸۹-۸۲
 ذکر جلی ۳۹۹-۹۲-۸۷-۸۵-۳۲-۲۲
 ۴۸۳
 ذکر خفی ۹۲-۸۷
 ذکر و فکر ۹۱-۸۸
- ر
- راستی ۳۸۲-۳۷۹-۳۷۰-۱۹۳-۲۲
 راهنمایی دیگران (طریقه) ۳۷۰
 رب الارباب ۱۸۰
 رجال الغیب ۳۱
 رجعت ۲۸۹
 ردآ ۳۸۴-۳۷۰-۱۹۳-۲۲
 رد امانات ۲۸۱-۱۲
- ر-سخ ۱۷۴
 رشحات فیض الهی ۶۱۹
 رشوه ۳۸۹
 رضا ۲۳
 رضایت خدا ۳۷۲
 رضبار یا رمزبار (خاتون) ۱۵۲-۴۸-
 ۴۱۹-۳۹۵-۳۲۳-۲۱۲-۱۸۹
 ۵۷۵-۵۱۸-۴۹۳
 رفتار اهل حق ۳۷۰
 رفع توهمات ۱۷۲
 رقص (عرفانی) ۴۰۱
 رمضان (عیدماه-روزه) ۱۴۲-۳۷-
 ۵۸۱-۵۶۶-۵۶۰-۲۷۳
 روح ۳۳۴-۲۶۹-۲۵۹-۱۷۵-۱۷۲
 ۶۱۴-۴۳۵-۴۰۱-۳۷۷-۳۴۱
 روح (جمادی-نباتی-حیوانی-بشری-
 ملکوتی) ۳۷۴-۲۶۰
 روح القدس ۵۷
 روح الله ۲۷۶
 روح (بروزیه، تمثلیه) ۶۱۶
 روز پادشاهی ۱۴۷-۱۴۶
 روز قیامت (طول) ۱۷۵
 روزه امساک ۵۸۶
 روزه اهل حق ۱۴۲
 روزه اهل حق (علل اختلاف، فلسفه)
 ۵۹۱ تا ۶۰۱
 روز: اهل حق و اهل حق ۵۹۳
 روزه ایام البیض ۵۸۱
 روزه خصوصی اهل حق ۱۴۴
 روزه صمت ۵۸۲

۳۸۰-۳۳۷-۳۱۱-۲۴۸-۲۱۷	روزه و ریاضت ۵۸۰
۶۴۲-۶۳۳-۴۱۰-۴۰۵-۳۹۱	ریاضت ۵۸۱-۳۷۴-۲۶۴
سلمان پارسی ۱۷	ز
سنت ۱۶۹-۱۶۴	
سنت عشره ۲۲۰	زبور داود ۲۵۱
سنجد ۱۰۳	زرتشت ۲۶۴
سدره ۴۹۳	زرد گل ۳۳۵-۲۰۴
سهیل (ستاره) ۱۷۷-۶۱۹	زکریا ۳۰
سیاه گل ۳۴۰-۳۳۵	س
سید ابوالوفا ۴۷۵-۴۵۰-۶۸-۵۰	ساج نار ۱۹
سید اکابر (سید خاموش) ۷۷-۷۲-۶۸	سادات اهل حق ۴۴۸
۴۵۰-۴۴۹	سادات ذوالنوری و خدمت ۵۰۸
سید شیعہ ۴۸۲	سالک (پرهیز غذایی) ۵۰۲
سید جوزی ۴۵۳-۷۴-۶۸	سبز کردن (نذورات) ۱۱۷
سید حیات ۴۵۸-۶۹	سب شیطان ۳۱۷-۱۹۲-۲۰
سید رضا ۶۸	سبیل (شارب) ۱۷۱-۱۶۲
سید عود ۶۸	سرجم ۱۲۳-۱۱۷-۱۱۱
سید فتاح ۲۵۴	سر سپردن ۵۳-۵۶-۶۰-۷۷-۱۳۵-
سید فرضی ۴۵۳-۴۵۰-۷۴	۴۴۴-۴۳۳-۴۲۵-۲۰۴
سید محمد ۴۵۰-۴۱۷-۶۵-۵۰	سر انجام و قرآن ۲۵۲
سید محمد نور بخش (محمد بگ) ۷۰	سر اندیب (سر اندیل) ۴۰۹-۳۳۵
سید مصفا ۵۰ - ۶۹ - ۷۲ - ۷۷ - ۴۵۰-	سرانه (باری) ۱۴۷-۱۵۳-۵۵۱-۵۵۳-
۴۷۴-۴۵۸	۶۰۳-۶۰۱
سیر الی الله ۱۴۳-۵۶۴	سرفطر (باری) ۶۰۱-۱۵۳-۱۴۷
سیر بانه ۱۴۳	سرباز در جنگ ۳۸۴
سیر کمال (سیر تکامل) ۱۴۱-۶۶-۵۹-۷-	سکه محمدی ۴۴۳-۶۲
۴۳۴-۴۱۷-۳۷۲-۲۹۷-۱۷۲	سکوت ۴۰۱
۶۲۰-۶۱۵	سلطان (اسحق - سهاک) ۷۱-۶۵-۴۱-۲-
سیر سلوک ۱۳۸	۲۱۱-۲۰۳-۱۵۱-۱۴۴-۱۱۴
سیر فنا فی الله ۱۴۳-۵۶۴	

- سیر من الله ۱۴۳-۵۶۴
سیر معنوی ۲۶۹
سیاسی (جنبه) ۲۷۸
ستاره غروب کننده ۴۸۹
سینه زنی ۵۷۷
سوزاندن جسد ۶۲۴
- ش
شاخ شمار ۱۵۷
شارب ۱۶۲-۶۰۶
شاره زور (شاره ذویل) ۴۲-۴۱۱
شاه ۴۲-۵۴-۱۱۵
شاه ابراهیم (ملك طيار) ۴۸-۶۷-۷۷-
۱۵۲-۱۹۱-۳۲۷-۳۹۴-
۴۱۵-۴۱۹-۴۵۰-۴۷۴-
۶۴۳
شاه حقیقت ۵۴-۱۱۲
شاه حیاس ۷۱-۴۵۵-۶۰۳
شاه خوشین (مبارك شاه) ۳۰-۱۸۳-
۱۸۹-۱۹۵-۲۷۲-۳۲۶-۴۶۲-
۶۳۶-۶۴۶
شاه فضل ولی ۳۰-۶۳۰-۶۳۶-
شاه مهان ۵۴-۶۶-۷۳-۶۳۳-
شاهنامه حقیقت ۲۹-۲۵۶-۳۹۰-۳۹۸-
۴۳۵-۴۵۷-۵۰۶-۵۵۵-۶۰۱-
۶۲۵-۶۳۱-۶۴۲-۶۴۷-
شاه ویسلی ۶۹-۷۳-۴۵۴-۴۵۵-
۴۶۴
شب پادشاهی ۱۴۷
شب قدر ۱۷۶-۵۶۶
- شد ۶۱-۱۳۲-۴۴۵-۵۴۳-۵۴۷
شرایط (خلقت) ۳۳۲
شرط واقرار ۲۷-۴۴-۵۳-۱۰۰-۱۱۱-
۱۱۴-۲۰۳-۳۳۳-۴۳۰
شرع (شرعی) ۲۶۵-۴۲۳
شریعت (محمدی-مقام-خاص الغاص)
۶-۵۶-۱۳۹-۱۴۳-۲۵۱-۲۷۲-
۲۹۵-۲۹۸-۳۳۵-۴۱۷-۵۶۱-
۵۷۲-۶۵۲
شصت و شش غلام کمر بند زرین ۴۶
شکار کردن ۴۱۴
شکایت کردن ۳۸۴
شکر ۱۰۱-۱۲۷
شکر (حمد) ۱۰۳
شکرانه ۹۷-۱۰۲-۱۱۷-۱۲۸-۱۳۱-
شکبه و روده ۱۰۵-۵۲۵
شهادت دادن ۳۸۹
شیخ امیر ۷۴-۱۵۷-۱۷۶-۱۹۱-۲۰۲-
۲۱۸-۴۰۶-۴۲۶-۴۷۹-۵۹۷
شیخان (قریه) ۴۲-۵۰-۵۲-۱۵۰-
۲۱۳-۵۷۶
شیخ حبیب شه ۵۰-۴۲۰-۴۵۰
شیخ شهاب الدین ۵۰-۲۱۵-۴۲۰
شیخ عیسی ۴۲-۴۱۹
شیر سیاوه ۴۱۲
شیطان ۲۰-۱۶۴-۱۹۵-۳۲۰-۳۲۹-
۳۳۶-۳۴۰-۳۴۳-۳۴۰-۳۳۶
- ص
صاحبکرم ۴۱

غ

- عبدالله بن سبا ۱۸۸-۶۳۵-۶۴۳
 عدالت ۱۳-۶۴
 عدل الهی ۲۰
 عرفان (مرحله، مقام) ۵-۱۶-۲۳-
 ۱۳۸-۱۴۰-۲۷۳-۵۶۲
 عرفه شب ۴۹۲
 عروة الوثقی ۶۱-۵۴۳-۵۴۷
 عزازیل ۳۱۷-۴۰۶
 عزرائیل ۳۳۳
 عزیر بن شرحبیا ۳۰۴-۴۰۳
 عشق (وعقل) ۵۷۸
 عطار ۱۴۱-۵۶۲
 عفريت ۶۳۹
 عقل ۱۳
 عقیق ۳۳۳
 عقیده و ایمان ۳۷۲
 علی (حضرت - مرتضی - بن ابیطالب -
 ولی الله - اعلی) ۷-۱۰-۱۴-۱۷-
 ۳۹-۴۴-۱۴۱-۱۶۶-۱۶۸-
 ۱۷۰-۱۷۸-۱۸۰-۱۸۹-۲۵۲-
 ۲۶۰-۲۷۴-۲۹۷-۳۰۰-۳۵۵-
 ۳۹۶-۴۰۴-۵۶۲-۵۶۸-۶۳۳
 علی الهی ۱۷۷-۶۳۴-۶۴۱-۶۴۹
 عوالم برزخی ۱۸۵
 عوامل خلقت بشر ۳۳۴
 عود ارواح ۶۱۷
 عهد و میثاق ۲۷-۵۵-۱۰۰-۱۱۲-
 ۲۰۲
 عید (خاوندکاری - شاهی - فطری - قربان)
 ۳۷-۱۶۱-۲۱۷-۵۰۶-۵۸۲

فی

- فاتحه قبور ۵۷۵
 فرق خالق و مخلوق ۳۱۳
 فسخ ۱۷۴
 فکر و ذکر ۸۸-۹۱
 فلسفه خلقت ۴۳۴
 فنا فی الله ۸-۲۳
 فیض ابدی ۱۴۱

ق

- قاهی جم گشاد ۱۱۶
 قاضی نبی ۳۲-۴۰
 قالب مثالی ۶۱۵
 قاویت ۱۰۱
 قبض و بسط ۱۷۶
 قبله ۱۰۴-۵۷۳
 قرآن زرده ۴۵۵
 قرار گرفتن کره زمین بر شاخ گاو ۵۶

قوج قربانی ابراهیم ۶۳۰	۴۳۰-۲۰۳
و	قربان (آبگوشت-تشریفات-جم-خوان-
کارکنان و خدمتکاران جم ۱۰۷	جوز) ۶۲-۹۷-۱۰۱-۱۰۵-
کاکاردا ۳۲-۱۹۱-۴۶۲	۱۱۰-۱۱۷-۱۲۳-۱۲۵-۵۱۳-
کعبه ۱۲-۱۴۶	۵۴۵-۵۴۳
کسوف ۴۸۹	قولطاس (نیت-باران-روزه) ۴۵-۱۴۴-
کفاره سه روزه نیت ۵۹۲	۱۴۹-۱۵۱-۱۵۷-۳۹۰-۵۰۸-
کلام حاج نعمت‌الله: مگیروم روزه سه	۵۸۷
روژ و یقین ... ۲۲۰	قربانی (خون دار، بی خون) ۱۰۰-۴۹۵
کلام سرانجام (خزانہ) ۲-۲۴۷-۲۵۴-	قربانی (از جنس ماده - برداران اهلی)
۵۷۱-۵۶۸-۵۱۸-۴۵۹-۴۲۷	۵۱۱
کلام خوان ۳-۸۴-۴۲۸	قربانی بجای پول ۴۹۵
کلاہ ۸۳-۴۷۹-۵۲۴	قَسَم (در بیداری-در خواب) ۴۹۷-۴۹۸
کلام‌های اهل حق ۱۷۶	قَسَم و شرط و توبه ۴۹۸
کله زرده ۹۸-۴۹۶-۵۱۹-۶۳۰	قسمت (اضافی - سرجم) ۱۱۲-۱۱۸-
کلیه قربانی ۵۰۳	۲۱۰-۲۱۲-۵۳۲
کمر بستن ۸۱	قشچی اغلی ۶۷-۲۴۸-۴۵۱
کَمک به مظلوم ۳۸۴	قصاص ۲۸۰
کُنْتُ کَرّاً مَخْفِياً ۳۳۳	قضاوت ۲۹۰
	قند (قندشکن) ۱۰۱-۵۲۰

کلام سرانجام (آیات) :

« آب و خاک و باد و آتش » ۲۰۴	:	»	»
« اجرم عظیما..... » ۳۲۱	:	»	»
« اگر یَبویُونَ » ۴۰۵-۴۶۰	:	»	»
« اَوْ سَا جَنَارِی » ۱۹۰	:	»	»
« اَوْ سَوَہ سَوِی » ۲۱۳-۳۹۲	:	»	»
« اَوْ کِشَانِی بَرَد » ۲۱۵	:	»	»
« اَوْ کَوِی اَوْرَامَانَ » ۱۹۹	:	»	»
« اَوْ کَوِی سَرَانْدِیْلِ » ۶۲۶	:	»	»

« اَوَمَرَنوِی »	۲۱۳	:	»	»
« اِی بَشَه کَرده »	۲۱۲	:	»	»
« ایدبُور اَزمان »	۲۱۵	:	»	»
« بار لَعنتی »	۳۲۱	:	»	»
« برین وَاانام »	۲۱۵	:	»	»
« بَشِش نِیاوی »	۲۱۲	:	»	»
« بنِیام توپیرشاهی »	۲۰۳-۴۳۰	:	»	»
« بُوته تو ابو »	۲۰۵	:	»	»
« بویران وی راه »	۵۴۳-۵۴۵	:	»	»
« بی بُوته یاری »	۲۰۵	:	»	»
« بی گاوان گاوی »	۲۰۴	:	»	»
« بوسه مرمو یارداود »	۲۰۸	:	»	»
« بولی هام ملی »	۲۱۸-۵۹۷	:	»	»
« پیاله رحمت وردن »	۶۴۲	:	»	»
« پیره تو اقرار می داوددلیله .. »	۳۲۰-۳۳۳	:	»	»
« پیره رنج برده »	۳۳۷	:	»	»
« پیسای ویم بتر »	۵۲۰	:	»	»
« پیشواز یاران »	۲۱۵	:	»	»
« چَه دُر آمانی »	۳۲۱	:	»	»
« چَه دِلِی دُرَن »	۳۲۱	:	»	»
« حیفن بی استادنچته ومزیرخام .. »	۴۲۷	:	»	»
« حیلَه گریمن »	۳۲۱	:	»	»
« داشان گواهی »	۲۱۶-۳۹۳	:	»	»
« دایش آشکار »	۱۹۰	:	»	»
« دایش عطاره »	۱۹۰	:	»	»
« داود پله باور اونظر »	۲۱۵	:	»	»
« داودواشاره شاه ومشت حقی .. »	۲۱۳-۲۱۴	:	»	»
« دست ودلّه ویت بکروشره »	۳۸۰-۳۸۶	:	»	»
« دعوات تووی ولطف تووی ... »	۲۱۳	:	»	»

« دین آشکار بر ملاتانه..... »	۲۵۰	:	»	»
« دین پاک ما نهادیم مذهب جعفر »	۱۸۹-۲۷۲-۳۲۵	:	»	»
« ذاتم بْهلولَه بْهلول سرطیلَه... »	۳۳۵	:	»	»
« رهنما تانا، میردان ازل پیر شرط رهنما تانا »	۲۰۳-۴۳۰	:	»	»
« سرجم صاحب مور..... »	۲۱۰	:	»	»
« سید سرور..... »	۱۸۹	:	»	»
« شرط شریعت توفیق حقن ... »	۱۸۸-۲۶۹-۲۷۲-۳۳۹	:	»	»
« ششم تمام بوهفت نلو و سر... »	۴۴	:	»	»
« شی او بش کرده..... »	۲۱۲	:	»	»
« شیطان رجیم..... »	۳۲۱	:	»	»
« فقیه ما خدانستیم با خدائیم.. »	۶۳۷	:	»	»
« کاکاشی و شون رای رواج بار.. »	۱۹۱	:	»	»
« کردار مکران و بالای قدر ... »	۶۰۲	:	»	»
« کشان کشانا..... »	۲۰۴-۴۳۰	:	»	»
« گیلیام چه هوا..... »	۲۰۳-۴۳۰	:	»	»
« لامی موجیاریت مکر و میت کرهوشیار... »	۶۰۹	:	»	»
« لنگر جهان کوی سراندیلَه .. »	۳۳۵	:	»	»
« لوام ویانه..... »	۶۲۶	:	»	»
« محرم رازی..... »	۶۳۰	:	»	»
« مستم زخرابات ولی ازمی نه.. »	۴۶۲	:	»	»
« مصطفی قصاص روز محشرن.. »	۲۰۱	:	»	»
« معرفت مهران چه پرده سرپوش. »	۱۸۹	:	»	»
« موسی دفتر دار..... »	۲۱۱	:	»	»
« نر که شهنشاه..... »	۱۹۱-۱۹۵	:	»	»
« نکر دش مشکل کردش آسانن. »	۱۴۶	:	»	»
« نه دلی چلی، هر چه نه چلی..... »	۱۵۵	:	»	»
« نیت باور می نیت خاوند کار.... »	۲۲۰	:	»	»
« و اشاره شاه احمد شان چری... »	۴۱۹	:	»	»
« والاوتینان..... »	۳۲۱	:	»	»

« و رچه بحر و پری »	۳۲۱	:	»	»
« هر کس تکبر بنیشو و جم »	۴۸۰	:	»	»
« هر کس روچه پادشام کل کرو .. »	۱۵۱-۲۱۹-۵۸۴	:	»	»
« هر کس نکرو دعوات شاهی ... »	۴۶۰	:	»	»
« هفت سردارچی ورنناز و برده بین .. »	۲۱۵	:	»	»
« هنت گروهی مکران زاری ... »	۱۹۱	:	»	»
« یاری ہی یاران تمام بکری ... »	۴۰۵	:	»	»
« یاری چارچیون باوری و جا .. »	۲۲-۳۷۰	:	»	»
« یاشاه اقرارت باختن »	۳۲۰	:	»	»
« پری رویاران آما اودلی »	۱۴۶-۱۵۴-۴۶۰	:	»	»

کلام شیخ امیر :

« تامیردنکیشو یاساخ سنگین ... »	۲۹۲	:	»	»
« تانخیزو بانگ ابوت حشار .. »	۲۰۲	:	»	»
« چو وقت وعده هزارویک کو .. »	۳۱۹	:	»	»
« دایم نه حساب هزارویک کو .. »	۴۰۶	:	»	»
« صیاد موینن »	۵۹۷	:	»	»
« فراشان طیار »	۲۱۱	:	»	»
« وعده شاخ شمار »	۲۱۸	:	»	»
« هرچه موینی دست حق چنه ... »	۴۵۹	:	»	»
« هرچه موینی و حق بوینه »	۴۵۹	:	»	»
« یاران رو و رو »	۴۱۱	:	»	»
« یاران مگردی اوسوه سوی .. »	۱۴۶	:	»	»
« یارسان و راه »	۱۹۲	:	»	»
« یار هراسانی »	۲۱۶	:	»	»

م

۲۰۴-۳۳۳

گاو (بنیامین - گوزن - قربانی) ۹۸-

گام آسیاب ۳۱-۱۹۵

۵۱۲

گاو (اهلی - غیر اهلی) ۵۶-۹۷-۱۰۰-

ماه نیت ۱۴۸	گاو وماهی و حجر ۴۲۶
ماهی ۵۶-۱۰۰-۱۲۵-۲۰۳-۳۳۳-	گدا ۳۸۵
۴۲۶-۵۲۶	گراز ۹۸
مبارزه با نفس ۳۷۴	گردش در قبرستان ۶۲۴
مترجم (تعریف) ۴۵۲	گردو ۵۱۴-۱۰۳
معجود (معجزات) ۱۷۴-۶۱۴	گرده (رمزبازی یا رضبازی) ۱۰۰-
مجنوس ۴۱-۱۶۵	۱۲۵-۱۴۷-۱۵۲-۵۲۶
محمد (حضرت - خاتم النبیین) ۱۳-	گرده رضبازی و شکر ۴۹۴
۳۵-۴۴-۵۵-۶۱-۸۹-۱۳۶-	گرمک ۵۱۵
۱۴۲-۱۶۲-۲۵۱-۲۴۸-۲۶۴-	گرو گرفتن ۳۸۱
۲۷۱-۲۷۴-۲۷۶-۲۸۰-۲۸۹-	گناه (تعریف) ۳۷۹
۲۹۶-۲۹۸-۳۵۰-۳۵۵-۴۰۵-	گوران (طایفه - نیت) ۱۵۳-۱۸۸-
۴۱۵-۴۱۷-۴۲۰-۴۵۴-۵۶۳-	۴۵۲
۵۷۰-۶۰۶-۶۳۱-۶۵۰	گوسفند (اهلی - غیر اهلی - کوهی)
مذکر حقیقی ۴۳۷	۹۷-۱۰۰
مراتب روزه ۵۶۳	گوسفند بی شاخ یا بی گوش ۵۱۲
مراقبات ۸۸	گوشت خر گوش ۵۰۱
مرام اهل حق چیست ۷	گوشت خوک ۵۰۱
مرتد ۶۰-۷۹-۴۶۸-۴۷۱-۴۷۳-۵۰۷	گوینده (تعریف) ۴۵۲
مرده صدساله ۴۰۳	گیاه خواری ۵۰۴
مرشد ۲۸۲-۲۸۴-۴۴۱	
مرغی که بانگ بزند ۵۱۰	ل
مرقد سلطان اسحق ۲۱۳	لاکراه فی الدین ۶۱
مَرَنُو (غارنو- نیت مرنوی - روزه)	لوح محفوظ ۳۸۷-۴۱۸
۱۴۴-۱۴۹-۱۵۷-۲۱۴-۲۱۹-	لوح معو و ثبوت ۳۸۷
۳۹۲-۵۸۶-۵۸۹-۵۹۴-۵۹۹-	لهو ولعب ۳۹
۶۰۰	
مرید و مراد ۳۱۶	م
مزایده (خریداری) ۳۸۲	مال حراجی ۳۸۲
مساوات ۶۴-۸۴-۲۷۸	ماما جلاله ۳۲

مظهر الله ۱۹۱-۶۴۴-۶۵۲	مستحق ۳۸۵
مظهر الهی ۵۴	مسح صورت ۱۰۸-۵۲۸
مظهریت (مقام - مرحله) ۱۵-۵۴-	مسخ ۱۷۴
۶۴-۱۷۴-۱۷۷-۱۷۹-۲۰۳-	مسک اهل حق ۱-۷-۱۷-۲۰-۴۳-
۲۸۹-۳۱۱-۳۰۶-۶۳۳-۶۳۶-	۵۳-۵۶-۶۳-۶۸-۷۲-۷۸-۹۷-
۶۵۰	۱۳۵-۱۴۴-۱۷۲-۲۴۷-۲۴۹-
معاد ۲۰	۲۵۱-۲۶۶-۲۷۱-۲۹۴-۳۳۶-
معاویه ۱۷۰-۳۵۶-۶۰۶	۳۶۹-۳۹۸-۴۰۳-۴۷۱-۵۷۲-
معتزله ۲۵	۶۲۷
معرفت (مقام) ۷-۱۱-۱۵-۱۹-۲۴-	مسک تقلیدی نیست ۷۸
۵۶-۶۲-۱۴۰-۱۴۳-۲۵۱-۲۶۹	مسلمانی ۲۷۱
۲۷۱-۲۹۵-۲۹۹-۳۰۱-۴۰۵-	مسندنشین ۶۸-۷۱-۷۴
۴۱۷-۴۲۹-۴۳۲-۵۶۳	مسیح (حضرت - عیسی) ۵۵-۵۷-
معرفت بنفس ۵-۱۴۰-۲۵۹-۲۶۱	۱۳۹-۲۵۱-۲۶۶-۲۷۶-۲۸۵-
معرفت الروح ۱۸۵-۲۶۰-۴۳۴-۶۱۵	۲۹۰-۳۰۴-۵۱۶
مغز سرگاو ۱۰۶-۲۰۸-۵۲۰	مشاهدات ۲۵۷
مغزگوسفند قربانی ۵۲۲	مشاهیر اهل حق ۲۸
مفسر (تعریف) ۴۵۲	مشت پیروپادشاه ۱۱۸
مقامات معنوی ۱۳۶	مشروبات الکلی ۱۲۴-۴۶۱-۵۰۰-
مقام امان ۱۱۴	۵۲۴
مقام (حقیقت - شریعت - طریقت -	مشیت الله ۱۵-۱۷۸-۶۳۶
معرفت) ۲۴-۷۸-۱۱۴-۱۳۹-	مصطفی (داودان) ۴۸-۱۴۷-۲۰۳-
۱۴۰-۱۴۳-۲۵۲-۲۶۵-۳۳۲-	۲۱۶-۲۲۳-۳۲۳-۳۳۷-۳۹۴-
۵۶۲	۴۱۹-۴۳۰-۴۸۹-۵۱۱-۵۳۰-
مقام شاه مهمانی ۷۰	۶۰۱
مقام عرفانی ۱۴۰	مصفا (سید) ۵۰
مقداد ۱۷	مظهر ۵۴-۶۶-۱۱۰-۱۱۴-۱۷۲-
مکتب ما ۲۵۱	۶۱۳-۶۲۵-۶۳۴-۶۳۷-۶۳۹-
مکتب هندی ۴۰۱	۶۴۶
مکلف شرعی ۳۳۹	مظهورات حق نما ۳۳۹

نذر ویس ۷۴	ملائکه ۵۵-۶۱۴
نذر ۹۳-۱۰۰-۱۰۲-۱۲۴-۱۲۶-	ملت ابراهیم ۷-۹-۲۷۱
۵۱۳-۴۸۶-۱۴۷-۱۳۵-۱۲۹	ملك طياری ۴۱۶
نذر از مال حرام ۴۹۵	موسی (حضرت) ۵۵-۵۷-۱۳۹-۲۶۴-
نذر پیرموسی ۱۴۸-۱۵۲	۲۷۶-۳۱۲-۵۶۱-۶۳۰-۶۴۰
نذری که تلف شود ۵۱۴	موسی کاظم (ع) ۲۹-۳۶-۴۲
نذر (حاجت - روزه - فدیة - قسم -	موسیقی ۳۲-۳۹-۳۹۶-۳۹۹-۴۰۰
کفاره) ۹۶-۴۹۷	موعد سرسپردن ۱۳۴
نذر (سابق و لاحق) ۱۲۹-۱۳۰-۵۳۶	موعد سه روزه (نیت مرنوی، قولطاسی)
نذر طایفه برای امامان شیعه ۴۹۰	۱۴۶-۱۶۰-۵۹۷
نذر طلباً لرضاء الله ۹۶	موعظات ۸۸
نذر دادن به شیعه ۵۳۰	مولوی ۲۴۸-۳۰۰-۴۰۱-۶۲۸-۶۴۰
نذر میر اسکندر ۴۸۸	مؤنث حقیقی ۴۳۷
نذورات متعلق به (نیت قولطاسی و	مهدی (حضرت) ۲۹۸-۳۰۳
مرنوی) ۱۴۷-۱۵۲	مهلثانه (نیاز) ۱۳۵-۵۱۳-۵۴۳
نذورات محرم ۴۹۰	میر اسکندر ۴۸۸-۶۳۰
نذورات چهار فصل ۴۸۸	میرسور ۵۰-۶۹-۷۲-۷۷-۴۲۰-
نذورات شرعی ۴۹۰	۴۵۰-۴۵۸
نذری که طبق دستور برهان الحق انجام	میره باش تجار ۴۲۱
نشده ۵۳۰	میره بیگ ۶۷
نریمان (گوره سوار - طبردار) ۵۱	میره هندو ۷۱-۴۵۶
نسخ ۱۷۴	ن
نسیمی ۳۰	ناجیان ۳۳۸
نشاه (اخروی - هاهوتی) ۱۴۱-۱۴۳	ناچه موچه ۴۴-۱۱۱
نشأت ۵۰۶	ناقه (شتر) ۹۷-۱۰۰
نصیری (فرقه) ۶۳۵	ناقه (صالح) ۶۲۸
نفرین ۴۹۹	نان (قربانی) ۱۰۶-۱۱۰-۵۲۶
نفس ۲۵۹-۳۷۳	ناووسیه (فرقه) ۴۱
نفس اماره ۲۶۰-۲۸۹-۳۳۵-۳۴۰-	نایب سید ۸۴-۴۸۲
۳۷۳	

- ۵۴۷-۵۴۱-۵۳۷
 نیاز پر خروس ۱۲۸
 نیاز پوست ۱۰۶-۱۲۳-۱۲۸-۵۲۶
 نیاز حقیقت ۱۳۸-۵۶۵
 نیستی ۲۲-۱۹۳-۱۹۰-۳۷۰
 و
 واجب الوجود ۱۳-۲۱-۵۹-۲۹۷-
 ۳۱۳
 وجه پای جوز ۶۲-۱۳۲-۱۳۴-۵۵۵
 ولایت ۱۹-۴۴-۶۱-۶۴-۲۵۱-۲۷۴-
 ۴۰۵-۴۱۷-۶۵۲
 ولایت علی ۴۴-۱۳۶-۲۹۶-۴۰۵-
 ۵۴۱
 ولی الله ۲۶۶-۲۷۶
 ولی امر ۲۸۲
 ولّی وقت ۱۸
 وظایف سید ۸۴-۵۲۹
 وحدت وجود ۳۱۴
 وظیفه متقابله سید و طایفه ۴۷۰
 وکیل قانونی ۵۴۹
 وکیل (پیر و دلیل) ۵۵۲
 ه
 هایبل ۶۲۵-۶۲۹
 هاروت و ماروت ۴۱۵
 هدف سیر کمال ۴۳۴
 هزار عالم ۱۷۵
 هزار ماه ۱۷۶
 هزار ویک عالم ۱۷۴-۱۷۶
- نفس حادثه ۶۲۲
 نفس شیطان ۳۳۹
 نفس (لوامه - مطمئنه - ملهمه - اماره)
 ۲۶۰-۳۷۳
 نفس منتقله ۶۲۲
 نفس‌های چهارگانه ۶۲۸
 نقدینه ۱۲۴
 نماز ۱۳۸-۱۴۳-۵۶۱-۵۶۵
 نماز اهل حق ۱۳۸-۵۶۰
 نماز حضرت علی ۵۶۲
 نماز میت ۵۷۴
 نماز و روزه مرسومی بین المسلمین
 ۱۴۳-۵۶۵
 نماز وسطی ۵۶۶
 نماز و نیاز ۵۶۵
 نماینده سید ۱۰۴
 نمک ۱۰۱-۱۲۷-۵۳۵
 نواله ۱۱۱
 نوح ۵۵-۲۷۶
 نودونه پیر (شاهو) ۴۶-۵۱-۴۰۸
 نور حق ۶۶-۱۳۶
 نور ذاتی ۱۷۳
 نور علی الهی ۱-۳۰۶-۳۹۹-۶۵۴
 نور وحدت لم یزلی ۱۸۲
 نهج البلاغه ۱۶۶-۳۲۰-۳۳۰-۳۴۱-
 ۳۶۰-۳۶۳
 نهصد نهصد ۳۱
 نیاز ۶۲-۹۷-۱۰۱-۱۱۷-۱۳۰-۱۳۵-
 ۵۱۳
 نیازهای جوز (نذر جوز) ۱۳۳-۴۴۵-

	هندوله ۳۲	هزار ویک غلام خواجه صفت ۴۶ هفتاد و دو پیر ۴۶-۵۱-۶۶-۱۳۶- ۵۵۳-۴۲۵
ی	یار ۱۰۹	هفتن ۴۵-۴۸-۵۰-۶۴-۳۳۳-۴۰۴-
	یارستان ۱۱۰	۴۱۱-۴۱۶-۴۱۹-۴۴۹
	یاری ۲۲	هفت هفتوان (هفت هفتوانه) ۴۶-۵۱
	یری تن ۴۸	هفتوان (هفت تن وان - هفتوانه) ۴۵-
	یری مرد ۴۸	۵۰-۴۱۷-۴۴۹
	یقین ۳۳۳	هفت نفر ملک مقرب ۳۲۲-۳۳۲
	یونس ۳۵	هندوانه ۱۰۳-۵۱۴

فهرست خلاصه سؤالات

۲۶۳	ریاضت و پیمبری		
۲۶۴	قرآن و زرتشت		مقدمه :
۲۶۴	دستور شرع و باطن	۲۴۷	تجدید نظر در برهان الحق
۲۶۵	تصوف و ۱۲ امام	۲۴۷	افشای اسرار در برهان الحق
	فصل دوم :	۲۵۰	رفتار با مخالفین برهان الحق
۲۶۷	دستور سلوک	۲۵۱	کتاب مدونه اهل حق
۲۶۸	در خود فرورود...	۲۵۲	قرآن و سرانجام
۲۶۹	تعمق روحی	۲۵۴	درباره کلامهای فعلی
۲۶۹	چگونگی سیر معنوی	۲۵۶	شاهنامه حقیقت
۲۶۹	مرتبه معرفت	۲۵۷	مکاشفات و مشاهدات
۲۷۰	معنی حق حقیقت		فصل اول:
۲۷۰	وصل به حق	۲۵۹	فرق نفس و روح
۲۷۰	مسلمان و مؤمن	۲۶۱	خواب دیدن
۲۷۱	شیمه جعفری و اهل حق	۲۶۱	نذر کردن در خواب
۲۷۳	فرائض شرعی و اهل حق	۲۶۱	معبر خبیر و بصیر
۲۷۴	محمد (ص) و علی (ع)	۲۶۲	معبر خبیر و بصیر
۲۷۵	نبوت و ولایت	۲۶۳	خواب بد و صدقه
۲۷۶	لقب رسول الله	۲۶۳	نبوت نوعی نیست
۲۷۶	مسیح - ولی الله	۲۶۴	انبیاء يك وجودند؟

۳۱۶	وظیفهٔ مرید با بدگو	۲۷۷	درویشی و عدالت
۳۱۶	نیک دیدن دیگران	۲۸۰	السن بالسن...
۳۱۷	سب شیطان	۲۸۱	رد امانات (پول)
۳۱۸	اعتراض به سب شیطان	۲۸۱	رد امانات (اشیاء)
	فصل پنجم :	۲۸۲	اولیاء، مرشدان، پیران
		۲۸۲	تأثیر نفس
۳۶۸	شناسائی دین	۲۸۳	اطاعت پیران حقیقت
۳۷۰	رفتار اهل حق	۲۸۳	امامت، پیر، قلب
	عقیده و ایمان، دستور سیر کمال رضایت	۲۸۴	عبادت مرشد و اصل
۳۷۱	خدا، نفس‌های چهارگانه	۲۸۴	تمدد زوجات
۳۷۴	مبارزهٔ با نفس	۲۸۴	دربارهٔ استاد «ف»
۳۷۹	گناه		
۳۸۰	حق زن از مال شوهر		فصل سوم :
۳۸۱	گرامت و گروگان	۲۹۴	برتری دین حقیقت
۳۸۲	معامله و مناقصه	۲۹۵	مؤسس اهل حق
۳۸۳	اشیاء یافته شده	۲۹۶	اهل حق بدعت نیست
۳۸۴	دفاع از مظلوم	۲۹۹	اسرار برهان‌الحق
۳۸۵	انفاق برگدایان	۳۰۰	اصحاب سر
۳۸۵	جبر و تفویض	۳۰۲	ظهور چیست
۳۸۷	لوح محفوظ و محو و ثبوت		
۳۸۸	دست توجنی یزیدان ...		فصل چهارم :
۳۸۸	دروغ، رشوه، شهادت	۳۰۵	اصول عقاید
	فصل ششم :	۳۱۰	طریق الی‌الله
		۳۱۰	تجسم خدا
۳۹۰	تشخیص واجبات مسلکی	۳۱۱	خدا فاعل بالتجلی
۳۹۳	خانگاه (خانقاه)	۳۱۱	صورت خدا
۳۹۳	دعای غسل پردیوری	۳۱۲	درک ذات حق
۳۹۴	ذکر شبهای سه‌شنبه	۳۱۲	دیدن خدا
۳۹۵	تسبیح	۳۱۳	وحدت وجود
	فصل هفتم :	۳۱۴	وحدت وجود و موجود
۳۹۷	شهرت مشاهیر اهل حق	۳۱۵	اتحاد خالق و مخلوق

۴۳۴	هدف سیر کمال	۳۹۸	داستانهای شاهنامه حقیقت
۴۳۴	روح در جماد و نبات	۳۹۹	موسیقی
۴۳۵	فردیت روح جماد و نبات و حیوان	۴۰۰	سکوت، رقص عرفانی
۴۳۵	موالید ثلاثه در بشر	۴۰۲	مردۀ صد ساله
۴۳۶	مراحل موالید ثلاثه در بشر	۴۰۳	ذاتهای کل، معجز
۴۳۷	خلقت مذکر و مؤنث و مخت	۴۰۴	یاری بی یاران...
۴۳۷	اشاره قرآن به سیر کمال	۴۰۶	اسامی چهلتن
۴۳۸	خلقت و سوره فصلت	۴۰۷	۷۲ پیر
	فصل دهم :	۴۰۸	ایراد به ذکر اسامی
۴۴۱	پادشاه... مرشد، استاد	۴۰۹	کوه سرانندیب
۴۴۳	شد و سکه محمدی	۴۱۰	کلام ظهور سلطان
۴۴۴	چکیده... سرسپردن	۴۱۲	کلام شیره سیاوه
۴۴۵	معنی پاینداز	۴۱۲	حیوان شاخ خورده...
۴۴۵	شد مخفی	۴۱۳	شکار تیر خورده
	فصل یازدهم :	۴۱۳	شکار، صید
۴۴۸	سادات اهل حق		فصل هشتم :
۴۴۸	سیادت سادات اهل حق	۴۱۵	هاروت و ماروت
۴۴۹	سرسپردن در زمان سلطان	۴۱۶	ملك طيار، ملك طياري
۴۴۹	شمارش، طبقه بندی خاندانها	۴۱۷	سرسپردن احمد صفا
۴۵۱	صاحب شرط کيست	۴۱۸	دعای تیغ سید محمد
۴۵۱	قش چی اغلی	۴۱۹	القاب هفتن و هفتوانه
۴۵۳	خاندان بابا یادگار	۴۲۱	دو شاهی داود
۴۵۳	اولادان سید خاموش		فصل نهم :
۴۵۳	خروس نهی کردن ذوالنور	۴۲۳	شبهه بآداب اهل حق
۴۵۴	کرامت شاه ویسقلی	۴۲۵	انتخاب دلیل
۴۵۵	مهر شاه ویسقلی و قرآن زرده	۴۲۶	تعبیر و تفسیر و تأویل کلام
۴۵۶	پیر و دلیل اولاد دستور	۴۳۱	چسبیده ها
۴۵۶	طایفه مگری	۴۳۳	سرسپردن زوجۀ شیعه
۴۵۸	نام دلیل خاندانهای حقیقت	۴۳۳	مقام معنوی و ریاضت
		۴۳۴	عرض از خلقت چیست

۴۸۳	سربندهای کلام فصل چهاردهم :	۴۵۸	خاندان آتش بگک و کلام
		۴۵۹	خاندان آتش بگک و ارکان
۴۸۵	کیفیت حمد و شکر	۴۶۰	خاندان آتش بگک و روزه
۴۸۶	طریقه نذر کردن	۴۶۱	مشروبات الکلی
۴۸۷	نذر بنام مظهرات حق	۴۶۳	خاندان آتش بگک
۴۸۸	قصد و نیت قلبی	۴۶۴	تکبیر ندادن بعضی خاندانها
۴۸۸	نذور مرسومی، ماه گرفتگی		فصل دوازدهم :
۴۹۰	نذور ماه محرم	۴۶۷	تقلید و مقلد و مجاز
۴۹۰	سالک و نذور شرعی	۴۶۷	این مسلک تقلیدی نیست
۴۹۱	خیرات	۴۶۸	اهل حق مرتد
۴۹۱	خیرات بقانون نذر	۴۶۹	سرسپردن اهل حق مرتد
۴۹۲	مخلفات خیرات	۴۶۹	وظیفه طایفه و سید
۴۹۲	عرفه و جمعه آخر سال	۴۷۱	تغییر پیرو دلیل
۴۹۳	نذر سه بره	۴۷۱	ازدواج سید و طایفه
۴۹۴	نذور باید ساده باشد	۴۷۲	ازدواج دلیل و طایفه
۴۹۵	نذر از مال حرام	۴۷۲	ازدواج دلیل و مرید
۴۹۵	قربانیهایی بی خون	۴۷۳	ازدواج ندانسته سید با مرید
۴۹۷	نذر قسم و روزه...	۴۷۳	ازدواج شاه ابراهیمی و ...
۴۹۹	محرمات غذایی	۴۷۴	سرسپردن چسبیده
۵۰۰	نوشابه‌های الکلی	۴۷۴	خاندانهای سید مصفا و ...
۵۰۰	نوشابه الکلی و عرفان	۴۷۵	کلام شاه ابراهیم
۵۰۱	خوک، خرگوش و دنبلان		فصل سیزدهم :
۵۰۳	دنبلان قربانی	۴۷۶	کمر بستن در جم
۵۰۳	دستور طبیب و محرمان	۴۷۷	باز شدن کمر در جم
۵۰۴	گیاه خواری	۴۷۸	شرکت اطفال در جم
۵۰۵	دخانیات - چای	۴۷۸	دوزانو نشستن در جم
۵۰۶	برنج و روغن خدمت	۴۷۹	کلاه در جم
۵۰۷	خروس خدمت	۴۸۲	اجازه دعادادن
۵۰۷	سادات ذوالنوری و خروس	۴۸۲	نایب سید و ...
۵۰۸	نایابی خروس در نیتها	۴۸۳	سادات و ذبح حیوانات
۵۰۸	سن بلوغ خروس		

۵۲۸	برخاستن جم نشین	۵۱۰	عوض شدن مرغ و خروس
۵۲۸	دعای نذور و سادات	۵۱۰	مرغی که بانگ بزند
۵۲۹	چشیدن سیداز نذر	۵۱۱	نذر کردن حیوانات ماده
۵۲۹	نذر چند خانوار یکجا	۵۱۱	حیوانات نشان شده و...
۵۲۹	نذور عمومی - مال مصطفی	۵۱۲	گاو قربانی خصاء شده
۵۳۰	اعضای حرام در قربانی!	۵۱۳	تشریفات نذر مطبوخه
۵۳۱	آبگوشت نذر	۵۱۳	مقدار و مدت مهلتانه
۵۳۱	دعای سید نذر خود را	۵۱۴	نذر زنده مال تلف شده
۵۳۲	احترام به قسمت نذر	۵۱۴	میوه‌های قابل نذر
۵۳۲	ایراد بدعای سفره		فصل پانزدهم :
۵۳۴	آب چرخ جم		یک دعا و چند تیغ
۵۳۴	نوشیدن آب در جم	۵۱۷	تجدید دعای تیغ
۵۳۴	نام مهدی - دعای رخصت	۵۱۹	تیغ قطع اعضای قربان
۵۳۵	اشیاء باقیمانده از نذر	۵۲۰	دعای قند شکن
	فصل شانزدهم:	۵۲۰	حرمت مغز گاو
		۵۲۰	شکستن کله قربان
۵۳۶	نذر لاحق و سرجم	۵۲۱	حرمت مغز گاو
۵۳۶	نذر لاحق و تکبیر	۵۲۲	کله گوسفند قربانی
۵۳۷	مصرف نذور در یکجا	۵۲۲	نظافت کله قربان
	فصل هفدهم :	۵۲۳	«بعضی» در برهان الحق
		۵۲۳	پوست کله پاچه
۵۳۹	دعای نامگذاری نوزاد	۵۲۴	شکنجه و روده حلاله
۵۴۰	آداب جوزه سر	۵۲۴	شکنجه و روده حلاله
۵۴۲	پیرمن‌هدای مز	۵۲۵	فروش پوست قربان
۵۴۲	پیر ناشناخته است	۵۲۵	نیاز پوست
۵۴۳	صاحب نیاز مهلتانه	۵۲۵	نان قربان
۵۴۳	قربان جوز و خروس	۵۲۶	نان خدمت
۵۴۳	تویل، با شلق...	۵۲۶	نان خانگی و قربانی
۵۴۵	تقدم خدمت جوز	۵۲۶	غذا و آتش نذر
۵۴۷	بستن دستمال بگردن طالب	۵۲۷	مسح صورت
۵۴۹	چند دستمال و یک وکیل	۵۲۸	

دعای غسل و نماز و تلقین میت - فائحه	۵۴۹	ولی یا وکیل قانونی
قبور	۵۴۹	آداب جوز به طرزناصحیح
دعای غسل جنابت...	۵۵۱	سرسپردن با عموم سادات
غسل مس میت	۵۵۲	وکالت پیر خانواده خود را
غسل و تیمم	۵۵۲	سید بی سواد...
دعای چراغ	۵۵۳	بستن دستمال...
سینه زنی	۵۵۳	تکلیف سرانه...
عشق مجازی و حقیقی	۵۵۳	۷۲ پیر بجای دلیل
عشق و عقل	۵۵۴	خلع وکیل دلیل
عشق بخدا	۵۵۵	خلع وکیل پیر
اربعین ریاضت	۵۵۵	دست بوسی
صومها	۵۵۵	تقسیم وجه نقد جوز
ریاضت و کمال	۵۵۶	تعلق وجه جوز
روزه دلخواهی و روزه صمت	۵۵۶	تقسیم وجه نقد جوز
نشأه ظاهر ضد نشأه باطن		فصل هیجدهم :
مقدمات روزه نیت		نماز حقیقت
وجوب روزه نیت	۵۶۰	طنیان شهوانی
سن وجوب روزه و وقت (افطار و سحر)	۵۶۴	نیاز حقیقت
	۵۶۵	نماز بفارسی
ساعات روزه	۵۶۵	صلوة وسطی
قصد روزه مرئوی	۵۶۵	تهمت باهل حق
قصد روزه قول طاسی	۵۶۷	اهل حق و نکالیف شرعی
مبطلات روزه نیت	۵۶۹	قرآن از احکام است
شرایط معافیت روزه	۵۷۰	اهل حق و بطون قرآن
روزهها و عذر زنانه	۵۷۱	اهل حق و ظواهر قرآن
غسل در حین روزه	۵۷۱	سرانجام و احکام شرع
مردان محتلم و روزهها	۵۷۲	علت اوراد خواندن
کفارة سه روزه و جویی	۵۷۳	مراتب قبله
سه روزه و سوره هل ائی	۵۷۳	دفن میت اهل حق
غانو، قول طاسی، دعوات شاهی	۵۷۴	زمان غسل میت
علل اختلاف در نیتها	۵۷۴	

۶۲۱	علاقة لزومیت	۵۹۶	اثبات موعد نیت
۶۲۲	نفس حادثه و منتقله	۶۰۱	موعد تعلق نذر
۶۲۳	دلیلی بر ابطال تناسخ	۶۰۱	تعداد خیمتهای نیت
۶۲۴	گردش در قبرستان، سوزاندن اجساد	۶۰۲	نام پیران شبهای نیت
۶۲۵	عمرو بن عبدالله، ابن ملجم	۶۰۳	سرفطریاری
۶۲۵	هایل، امام حسین	۶۰۳	سرافه یاری
۶۲۷	هایل، اشتر	۶۰۳	سرافه سادات دستوری
۶۳۱	احمد مصطفی، آزر		فصل نوزدهم :
۶۳۱	سگ اصحاب کعبه		شارب نژدن
۶۳۲	شاه مهمان، ذات مهمان	۶۰۵	کسکه شارب بزند
۶۳۳	ظهور خدا در بشر	۶۰۷	تعصب در نژدن شارب
۶۳۴	ظهور روح در جسم	۶۰۹	اخذالشارب...
۶۳۴	ظل حق	۶۰۹	
۶۳۴	علی الهی نبودن اهل حق		فصل بیستم :
۶۳۸	چرا بعضی گویند علی خدا است		ظهور و بروز و پیدایش
۶۳۸	سربند کلام گوید علی خدا	۶۱۳	جامه بجامه
۶۵۱	اهل حق و مظهریت علی	۶۱۳	مجرد اعتباری
۶۴۲	برهان الحق و شاهنامه در مورد علی	۶۱۴	روح و ملائکه
۶۴۵	مظهر اندر مظهر علی و تقیه	۶۱۴	روح و جسد مثالی
۶۴۸	چرا علی را خدا دانند؟	۶۱۴	روح بروزیه و تمثلیه
۶۴۹	انعکاس نور خدا	۶۱۶	اتصال روح حیوان به بشر
۶۵۰	علی مخلوق است یا خالق	۶۱۶	تماس با ارواح
۶۵۰	علی اهل شریعت بود یا حقیقت	۶۱۷	عود ارواح
۶۵۱	علی و تکالیف شرعی	۶۱۷	اتحاد، تناسخ، حلول
۶۵۱	سبب برتری علی	۶۱۸	کمال وصال در اوتاد
۶۵۲	علی ازل و ابدی	۶۱۹	ستاره سهیل
۶۵۲	اسماء جمالی و جلالی خدا	۶۱۹	تناسخ مردود است
۶۵۴	معنی نور علی الهی	۶۲۰	مرگ و فساد و اضمحلال
		۶۲۱	

